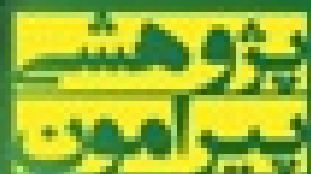


صالح



پاسخ به شبهات و هابیت

با مقدمه استاد اکبر عابدی
استاد الفقه و فقهیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پژوهشی پیرامون اصول کافی: پاسخ به شبهات وهابیت

نویسنده:

اسدالله رضایی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	پژوهشی پیرامون اصول کافی: پاسخ به شبهات وهابیت
۱۹	مشخصات کتاب
۱۹	اشاره
۳۹	مقدمه
۴۳	سخنی با خوانندگان
۴۷	بخش اول: معرفی کلینی و کافی
۴۷	اشاره
۴۹	مقدمه
۵۱	فصل اول: ترجمه و ویژگی های ثقة الاسلام کلینی
۵۱	اشاره
۵۱	۱. نام و زادگاه کلینی
۵۵	۲. ولادت و مدت عمر کلینی
۵۸	۳. وفات کلینی ۳۲۸هـ. ق یا ۳۲۹هـ. ق
۵۸	اشاره
۶۰	سال تنائرتجوم!
۶۲	۴. مدفن و مزار کلینی
۶۶	۵. خانواده مرحوم کلینی
۶۷	۶. کلینی و فراگیری حدیث
۶۸	۷. بغداد آخرین پایگاه کلینی
۶۸	۸. اساتید و مشایخ کلینی
۷۲	۹. شاگردان کلینی
۷۵	فصل دوم: کلینی از دیدگاه عالمان
۷۵	۱. کلینی از منظر عالمان امامیه

۷۶	۲. کلینی در نگاه دانشمندان اهل سنت
۷۹	فصل سوم: جایگاه کافی در میان مجامع حدیثی
۷۹	اشاره
۸۱	۱. ویژگی های کتاب کافی
۸۱	الف) نزدیک به عص- امام (عج)
۸۲	ب) کافی و ابتکار جدید
۸۳	ج) جامعیت بی بدیل کافی
۸۴	د) کافی الگو برای دیگران
۸۴	ه) دقت در متن و سلسله اسناد
۸۶	و) تلاش در کاهش اسناد
۸۷	ز) عدم ذکر روایات معارض
۸۸	ح) ترتیب احادیث باب، بر ملاک صحت و . . .
۸۸	ط) تطبیق روایات با عنوان باب
۸۸	ک) اجابت نیاز واحساس وظیفه
۸۹	ل) فزونی احادیث کافی بر کلّ صحاح
۹۰	۲. کافی مورد تأیید دانشمندان
۹۲	۳. صحت و سقم روایات کافی
۹۵	فصل چهارم: اهمیت کافی در مقایسه با صحاح ششگانه
۹۵	اشاره
۹۵	۱. صحیح بخاری
۹۵	الف) اغراق نسبت به بخاری
۹۷	ب) اختلاف در اصحّیت
۹۸	ج) نام اصلی صحیح بخاری
۹۹	د) انتساب کتاب به مؤلف
۱۰۳	ه) نمود یافتن کینه بخاری نسبت به ابوحنیفه
۱۰۴	و) چالش های مهم صحیح بخاری

۱۰۸	۲. نگاهی به جوامع دیگر اهل سنت
۱۱۳	نتیجه گیری
۱۱۵	بخش دوم: نقل و نقد اشکالات بر اسناد کافی
۱۱۵	اشاره
۱۱۷	آغاز
۱۱۷	فصل اول: انگیزه ها و اشکالات وهابی ها بر کافی
۱۱۷	گفتار اول: انگیزه های وهابیان از نقد بر اصول کافی
۱۱۷	اشاره
۱۱۸	۱. اهمیت کافی در میان کتاب های روایی
۱۱۹	۲. ناسازگاری با اعتقاد وهابی ها
۱۱۹	۳. مذمت صحابه در کافی
۱۲۰	۴. تحریف قرآن و مصحف علی (ع) و . . .
۱۲۰	گفتار دوم: اشکالات وهابیان بر کتاب کافی
۱۲۰	۱. عدم حجیت روایات کافی
۱۲۰	اشاره
۱۲۱	الف) فقدان دانش حدیث شناسی در شیعه
۱۲۲	ب) نرسیدن اسناد کافی به رسول الله (ص)
۱۲۳	بررسی و نقد اشکال اسنادی
۱۲۳	اشاره
۱۲۳	الف) افترا و تهمت به شیعه
۱۲۷	ب) ادعای نرسیدن اسناد کافی به رسول الله (ص)!
۱۲۷	اشاره
۱۲۷	یک - اتصال احادیث شیعه به رسول الله (ص)
۱۳۱	دو - عدم اتصال همه روایات مکتب خلفاء به رسول الله (ص)
۱۳۴	ج) فقدان معیار شناخت حدیث صحیح از ناصحیح!
۱۳۴	اشاره

- یک - تقدّم تدوین حدیث در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) ۱۳۴
- اشاره ۱۳۴
- اول: مکتوبات امیرالمؤمنین (ع) ۱۳۶
- دوم: صحیفه های مکتوب پس از علی (ع) ۱۳۹
- دو - نقش امام صادق (ع) در تدوین و انتقال حدیث ۱۴۲
- اشاره ۱۴۲
- اول - جایگاه امام صادق نزد عالمان اهل سنت ۱۴۲
- دوم: تربیت یافتگان مکتب امام صادق (ع) ۱۴۴
- سه - تدوین دانش رجال در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) ۱۴۶
- چهار - پیامد منع تدوین و نقل حدیث ۱۵۰
- اول - فرمان منع تدوین حدیث ۱۵۰
- دوم - نابودکردن احادیث رسول الله (ص) ۱۵۳
- سوم - ظهور جاعلان حدیث ۱۵۴
۲. اضافه شدن بر تعداد کتاب های کافی ۱۵۶
- اشاره ۱۵۶
- الف) طرح اصل اتهام ۱۵۷
- ب) بررسی و نقد افزودن بر کتاب های کافی ۱۵۸
- اشاره ۱۵۸
- یک - اظهار نظرهای متفاوت ۱۵۸
- دو - عدم تأیید عدد پنجاه ۱۵۹
- سه - سلیقه های مختلف در شمارش ۱۶۰
- چهار - راه حل نهایی ۱۶۳
۳. تردید در روضه کافی ۱۶۶
- اشاره ۱۶۶
- بررسی و نقد تردید در روضه کافی ۱۶۷
- اشاره ۱۶۷

۱۶۷	الف) تعمق در سند
۱۶۹	ب) بررسی موارد استناد
۱۶۹	اشاره
۱۶۹	یک - ادعای خلاف واقع ابوزهره!
۱۷۲	دو - شواهدی بر صحت استناد روضه به کلینی
۱۷۵	نتیجه گیری
۱۷۷	بخش سوم: بررسی و نقد ادعای تحریف قرآن کریم به روایت کلینی
۱۷۷	اشاره
۱۸۰	مقدمه
۱۸۱	فصل اول: اعتقاد شیعه به تحریف قرآن کریم
۱۸۱	اشاره
۱۸۱	۱. طرح اتهام شیعه به تحریف قرآن
۱۸۲	۲. بررسی و نقد اتهام تحریف
۱۸۲	اشاره
۱۸۲	الف) مفهوم تحریف
۱۸۲	یک - تحریف در لغت
۱۸۳	دو - تحریف در اصطلاح
۱۸۵	ب) شیعه و اعتقاد به تحریف
۱۸۵	اشاره
۱۸۶	یک - ضرورت مذهب شیعه بر عدم تحریف
۱۸۷	دو - قرآن و امامان معصوم شیعه (علیهم السلام)
۱۹۰	سه - تحریف ناپذیری قرآن از نگاه عالمان مؤثر شیعه
۲۰۵	فصل دوم: کلینی و اعتقاد به تحریف قرآن
۲۰۵	اشاره
۲۰۵	۱. طرح اتهام تحریف
۲۰۹	۲. بررسی و نقد اتهام تحریف قرآن نسبت به کافی

- ۲۰۹ اشاره
- ۲۱۱ مرحله اول: پاسخ نقضی
- ۲۱۱ اشاره
- ۲۱۲ الف) نقص و دگرگونی در الفاظ و حروف قرآن
- ۲۱۳ ب) نقص و تغییر در تعداد آیات قرآن
- ۲۲۱ ج) نقص و زیادی در تعداد سوره ها
- ۲۲۳ د) تحریف در متن آیات
- ۲۲۶ ه) حذف بخشی از آیات قرآن
- ۲۲۸ مرحله دوم: پاسخ حلی به تحریف قرآن
- ۲۲۸ اشاره
- ۲۲۹ نکته اول: آغاز و زمینه تهمت تحریف، به کلینی
- ۲۳۲ نکته دوم: ادعای کافی صحیح ترین کتاب!
- ۲۳۵ موضع کلینی نسبت به احادیث نشان دهنده تحریف
- ۲۳۸ عناوین و روایات موهم تحریف
- ۲۳۸ اشاره
- ۲۳۸ یک - عناوین، پیام آور تحریف
- ۲۳۸ دو - روایات نشان دهنده تحریف
- ۲۳۸ اشاره
- ۲۳۸ اول - علی (ع) و ولایت
- ۲۴۰ دوم - اهل بیت (علیهم السلام)
- ۲۴۱ مهم ترین روایات دال بر تحریف و نقصان قرآن
- ۲۴۳ بررسی و نقد افترای تحریف قرآن
- ۲۴۳ اشاره
- ۲۴۳ یک - بازخوانی عناوین کافی
- ۲۴۳ اشاره
- ۲۴۴ اول - خطبه مؤلف و مهم ترین نکات

- دوم - دفع آتھام براساس عناوین ۲۴۵
- دو - متن روایات دال بر تحریف ۲۴۹
- اشاره ۲۴۹
- اول - احادیث علی (ع) و ولایت ۲۴۹
- دوم: احادیث اهل البیت (علیہم السلام) ۲۶۱
- سوم - پاسخ روایات تحریف ۲۶۶
- فصل سوم: مصحف امیرالمؤمنین (ع) حقیقت یا توهم؟ ۲۸۶
- اشاره ۲۸۶
۱. طرح اشکال بر مصحف علی (ع) ۲۸۶
۲. بررسی و نقد مزعوم خواندن مصحف علی (ع) ۲۹۰
- اشاره ۲۹۰
- الف) آیا مصحف علی مزعوم، موهوم و خیال است؟ ۲۹۱
- اشاره ۲۹۱
- یک - گزارش از مصحف علی (ع) در منابع اهل سنت ۲۹۱
- دو - نادرست بودن تضعیف خبر مصحف علی (ع) ۲۹۳
- اشاره ۲۹۳
- ارزیابی و نقد اشکالات ۲۹۵
- ب) محتوای مصحف علی (ع) ۲۹۸
- ج) نقش کلینی در ترویج مصحف علی (ع) ۳۰۳
- د) کتاب سلیم بن قیس ۳۰۳
- ه) منع از کتابت جز قرآن ۳۰۵
- و) لازمه مصحف علی (ع) کوتاهی در امر تبلیغ! نیست ۳۱۳
- ز) وضعیت فعلی مصحف ۳۱۴
- نتیجه گیری ۳۱۶
- بخش چهارم: غلو در امامت به روایت کافی ۳۱۸
- اشاره ۳۱۸

۳۲۰	مقدمه
۳۲۲	فصل اول: طرح اندیشه امامت، از سوی عبدالله بن سبأ
۳۲۲	۱. طرح اتهام
۳۲۴	۲. بررسی و نقد ادعای دسیسه ابن سبأ
۳۲۴	اشاره
۳۲۵	الف) مفهوم «شیعه»
۳۲۵	اشاره
۳۲۵	یک - شیعه در لغت
۳۲۶	دو - شیعه در اصطلاح
۳۲۸	ب) پیدایش و ظهور شیعه
۳۲۸	اشاره
۳۲۹	یک - قرآن و اصطلاح شیعه
۳۳۵	دو - جلوه گاه عینی شیعه در عصر رسول الله (ص)
۳۳۵	اشاره
۳۳۵	اول - علی (ع) و شیعیانش در بهشت
۳۳۶	دوم - علی (ع) و شیعیانش رستگارانند
۳۳۷	سوم: علی (ع) و شیعیانش روز قیامت راضی اند
۳۳۸	چهارم: وعده گاه علی (ع) و شیعیانش برحوض...
۳۳۸	پنجم: شیعیان درحالی که طرف راست و چپ اهل بیت هستند وارد بهشت می شوند
۳۳۸	ششم: شیعیان، دست به دامن علی (ع)
۳۴۱	سه - نمادها و شخصیت های شیعه در زمان رسول الله (ص)
۳۴۲	ج) ابن سبأ، طراح امامت!
۳۴۳	د) نقد اتهام طراحی امامت، از سوی ابن سبأ
۳۴۳	اشاره
۳۴۴	یک - علی (ع)، وزیر و وصی و جانشین پیامبر
۳۴۵	دو - علی (ع) ولی هر مؤمن

- سه - اطاعت علی (ع) ، اطاعت رسول الله (ص) ۳۴۶
- چهار - سفارش آسمانی ویژه ۳۴۶
- پنج - علی (ع) ، سید عرب ۳۴۷
- شش - علی (ع) ، روشنگر موارد اختلاف میان امت ۳۴۷
- هفت - علی (ع) ، هارون رسول الله (ص) ۳۴۷
- هشت - دو امانت گرانسنگ و جداناپذیر ۳۴۸
- نه - حدیث غدیر، ماندگارترین ۳۴۹
- فصل دوم: غُلُو در امامت و ریشه های آن ۳۵۷
۱. طرح اصل اتهام ۳۵۷
۲. بررسی و نقد یهودی بودن امامت! و غُلُو در آن ۳۵۹
- اشاره ۳۵۹
- الف) هویت موهوم و ساختگی بودن ابن سبأ ۳۵۹
- اشاره ۳۵۹
- یک - تردید در هویت ابن سبأ ۳۵۹
- دو - تردید در ملیت و زادگاه ابن سبأ ۳۶۲
- سه - تردید در نسب ابن سبأ ۳۶۳
- چهار - موهوم بودن سرانجام و اهداف ابن سبأ ۳۶۳
- پنج - تأثیرگذاری شگفت آمیز ابن سبأ ۳۶۶
- شش - افسانه بودن ابن سبأ ۳۶۹
- هفت - ابن سبأ در منابع شیعه ۳۷۴
- ب) غُلُو در امامت، مفهوم و ملاک آن ۳۸۰
- اشاره ۳۸۰
- یک - مفهوم شناسی غُلُو ۳۸۱
- دو - ملاک غُلُو ۳۸۲
- ج) غلو و غلات از نگاه شیعه ۳۸۵
- اشاره ۳۸۵

- یک - موضع امامان شیعه ۳۸۵
- دو - موضع عالمان شیعه ۳۸۶
- سه - اتهام غلو به کدام شیعه؟ ۳۸۷
- فصل سوم: بررسی مصادیق غلو در امامت، به روایت کافی ۳۹۰
- اشاره ۳۹۰
۱. امامت و اصول دین ۳۹۰
- اشاره ۳۹۰
- ارزیابی و فرو ریختن مبنا و بنا ۳۹۱
- یک - عدم غلو در اصل امامت ۳۹۱
- اشاره ۳۹۱
- اول - امامت از اصول دین ۳۹۳
- دوم - تکفیر شیعه! ۳۹۴
- سوم - غلو و اتهام به غلو ۳۹۶
- چهارم - عدم انطباق با معیارهای غلو ۳۹۸
- دو - بررسی روایات باب دعائم الاسلام کافی ۳۹۸
- اشاره ۳۹۸
- محور نخست: تقدم ولایت بر شهادتین ۳۹۹
- محور دوم: برتری ولایت بر نماز. ۴۰۲
۲. برتری یا مساوی بودن مقام امامت و نبوت ۴۰۶
- اشاره ۴۰۶
- بررسی و نقد ۴۰۷
- اشاره ۴۰۷
- یک - برتری یا همانندی علما با انبیای بنی اسرائیل ۴۰۷
- دو - برتری نه غلو ۴۱۰
- سه - مغالطه غیر منصفانه ۴۱۱
۳. امتیازهای نبوت و امامت ۴۱۳

۴۱۳ اشاره
۴۱۳ الف) امامت ابراهیم (ع)
۴۱۶ ب) وحی و امامان
۴۱۸ ۴. عصمت امامان (علیهم السلام) و غُلُو
۴۱۸ اشاره
۴۱۹ طرح ادعای غُلُو در عصمت
۴۲۰ ارزیابی و نقد غلو در عصمت
۴۲۰ اشاره
۴۲۱ الف) مفهوم عصمت
۴۲۳ ب) عصمت و اختلاف مبنا
۴۲۵ ج) نگاهی به دلایل عصمت امام (ع)
۴۲۵ اشاره
۴۲۵ یک - دلایل عقلی
۴۲۶ دو - دلایل نقلی
۴۳۲ د) بررسی روایات عصمت امام (ع)
۴۴۷ ۵. غُلُو، و علم غیب امامان (علیهم السلام)
۴۴۷ اشاره
۴۴۷ الف) طرح اصل اشکال
۴۴۸ ب) بررسی و تصحیح، نه غُلُو
۴۴۸ اشاره
۴۴۹ یک - نگاه کلی به روایات دال بر علم غیب ائمه (علیهم السلام)
۴۵۱ دو - دیدگاه کلی امامیه و علم غیب ائمه (علیهم السلام)
۴۶۸ نتیجه گیری
۴۷۱ بخش پنجم: تکفیر و مذمت صحابه در کافی
۴۷۱ اشاره
۴۷۳ مقدمه

۴۷۵	فصل اول: اصل شبهه تکفیر صحابه
۴۷۵	۱. طرح اتهام
۴۷۷	۲. بررسی و نقد اتهام تکفیر اصحاب
۴۷۷	اشاره
۴۷۸	الف) مفهوم شناسی «کفر»، «تکفیر» و . . .
۴۷۹	ب) مفهوم اصحاب و صحابه
۴۸۱	ج) تاریخچه و علت تکفیر صحابه
۴۸۳	د) منکران امامت
۴۸۳	اشاره
۴۸۵	اول - منکران امامت محکوم به کفر و نجاست اند
۴۸۶	دوم - منکران امامت محکوم به اسلام
۴۹۱	سوم - کلینی و حکم مخالفان امامت
۴۹۳	فصل دوم: عادل یا فاسق بودن صحابه
۴۹۳	اشاره
۴۹۴	۱. دیدگاه جمهور اهل سنت نسبت به عدالت صحابه
۴۹۴	اشاره
۴۹۵	الف) دلایل عدالت اصحاب
۴۹۵	اشاره
۴۹۶	آیات قرآن کریم
۴۹۷	احادیث و عدالت همه صحابه
۴۹۸	ب) بررسی و نقد دلایل عدالت کل صحابه
۴۹۸	بررسی آیات قرآن بر عدالت اصحاب
۵۰۴	بررسی و چالش احادیث بر عدالت همه صحابه
۵۰۸	۲. دیدگاه شیعه نسبت به عدالت صحابه
۵۰۸	اشاره
۵۰۸	الف) ملاک ارزیابی صحابی واقعی

- اشاره ۵۰۸
- یک - چهره های مورد تأیید رسول الله (ص) ۵۰۹
- دو - عمل، محک ارزیابی ۵۱۱
- ب) خطا بودن ادعای اجماع ۵۱۶
۳. نقش کافی در مذمت و تکفیر صحابه ۵۱۹
- اشاره ۵۱۹
- بررسی و تبیین روایات ۵۲۱
- اشاره ۵۲۱
- الف) اختلاف در شأن نزول آیات ۵۲۲
- ب) مساوی نبودن ارتداد با خروج از دین ۵۲۲
- ج) استثنای سه نفر به عنوان سمبل ۵۲۶
۴. نقش منابع اهل سنت در مرتد خواندن و تکفیر صحابه ۵۲۷
- اشاره ۵۲۷
- الف) اصحاب دریند کشیده شده ۵۲۷
- ب) عدم اجازه ورود بر حوض ۵۲۸
- ج) دُور بادا! دُور بادا! ۵۲۸
- د) ارتکاب جنایت ۵۲۹
- ه) بازگشت به قهقری ۵۲۹
- و) به کفر باز نگردید! ۵۲۹
- ز) پیروی از دین یهود و نصاری! ۵۳۰
- فصل سوم: تکفیر، سَبّ و مُعَدِّب بودن شیخین ۵۳۴
- اشاره ۵۳۴
۱. طرح اشکال تکفیر و ۵۳۴
۲. ارزیابی و نقد این اشکال ۵۳۵
- اشاره ۵۳۵
- الف) ادعای بی دلیل ۵۳۶

- ۵۳۷ ----- (ب) نامه امام ابی الحسن موسی (ع) -----
- ۵۳۸ ----- (ج) عدم ایمان واقعی شیخین -----
- ۵۴۵ ----- (د) ادعای سب و لعن ابابکر و عمر! -----
- ۵۴۶ ----- ۳. ارزیابی و باز خوانی اتهام -----
- ۵۴۶ ----- اشاره -----
- ۵۴۶ ----- الف) تفاوت مفهوم سب و لعن -----
- ۵۴۸ ----- (ب) ممنوعیت سب و دشنام در روایات شیعه -----
- ۵۵۶ ----- فصل چهارم: تکفیر و لعن اُمّ المؤمنین عایشه (م۵۷ق) -----
- ۵۵۶ ----- ۱. طرح اشکال -----
- ۵۵۷ ----- ۲. بررسی و نقد این اشکال -----
- ۵۵۷ ----- اشاره -----
- ۵۵۷ ----- الف) عدم خروج از اسلام -----
- ۵۵۷ ----- (ب) اتهام بزرگ -----
- ۵۵۸ ----- (ج) خیانت علمی -----
- ۵۵۹ ----- (د) تحرکات اُمّ المؤمنین عایشه -----
- ۵۶۱ ----- (ه) مذمت اُمّ المؤمنین عایشه در احادیث اهل سنت -----
- ۵۶۹ ----- (و) اُمّ المؤمنین عایشه از نگاه شیعه -----
- ۵۸۸ ----- فصل پنجم: راه حل معقولانه نسبت به صحابه -----
- ۵۸۸ ----- اشاره -----
- ۵۹۴ ----- نتیجه گیری بخش های پنج گانه -----
- ۶۰۰ ----- کتابنامه -----
- ۶۵۱ ----- درباره مرکز -----

پژوهشی پیرامون اصول کافی: پاسخ به شبهات وهابیت

مشخصات کتاب

سرشناسه: رضائی، اسدالله، ۱۳۴۳ -، توشیحگر

عنوان و نام پدیدآور: پژوهشی پیرامون اصول کافی: پاسخ به شبهات وهابیت / اسدالله رضایی؛ با مقدمه احمد عابدی.

مشخصات نشر: تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۶۱۹ ص.

شابک: ۱۸۰۰۰۰ ریال: ۵-۴۳۰-۵۴۰-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۵۶۹] - ۶۱۹؛ همچنین به صورت زیر نویس.

موضوع: کلینی، محمد بن یعقوب - ۳۲۹ ق. -- نقد و تفسیر

موضوع: کلینی، محمد بن یعقوب - ۳۲۹ ق. الکافی. اصول -- نقد و تفسیر

موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۴ ق. -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: عابدی، احمد، ۱۳۳۹ -، مقدمه نویس

رده بندی کنگره: BP۱۲۹ / ک۸ک۲۵۰۴۲۲۵ ۲۲۰۴۲۲۵ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۹۹۸۰۳

ص: ۱

اشاره

مقدمه

کتاب کافی قدیمی ترین اثر در میان جوامع حدیثی شیعی است. این کتاب در دوران غیبت صغری و به دست ثقه الاسلام کلینی تدوین شده و مرجع عالمان و فقیهان شیعه در طول تاریخ بوده است.

مرحوم کلینی همانند هر مؤلف دیگری کتاب خود را صحیح و قابل اعتماد می داند، اما دیگران چون مقلد او نیستند باید به بررسی و ارزیابی آن پردازند. تنها کتابی که به نظر شیعه مرجع و حجت بوده و همه باید به آن تمسک نمایند، قرآن کریم است. اما هر کتاب دیگری اعم از کتب اربعه شیعه یا صحاح سته اهل سنت باید تک تک احادیث آن مورد تحقیق و پژوهش قرار گرفته و طبق ضوابط علم رجال و درایه و فقه الحدیث و سایر معیارها واکاوی و ارزیابی شوند، و چنانچه صحت آنها اثبات شد آن گاه می توان به آنها تمسک نمود.

متأسفانه در قرن اخیر فرقه وهابیت و برخی از پیروان آنان دانسته یا ندانسته و برای پیروی و تبعیت کردن از دستوراتی که امریکا و یهود به آنان داده اند و برای ایجاد تفرقه بین مسلمانان کتاب های زیادی را تدوین کرده و به زعم خودشان به مبارزه با کتاب کافی پرداخته اند.

آنان با این فریه و تهمت که تمام آنچه در کتاب کافی آمده، مورد قبول شیعه است، به مبارزه با شیعه پرداخته و با جمع کردن برخی روایات بدون تفکیک صحیح از سقیم و

شاذ و ضعیف و مرسل را با دیگر احادیث خلط نموده و اینگونه روایات را بدون آنکه معنای آنها را بفهمند یا با سایر روایات و عقاید شیعه مقایسه کنند، نشانه گرفته و به غوغاسالاری و شیطنت روی آورده اند؛ درحالی که نمونه این روایات در کتب خود آنان بیشتر وجود دارد.

علاوه بر آن، هرگز شیعه ادعا نمی کند که تمام احادیث کتب اربعه صحیح و مورد اعتماد است. شاید گروهی همه روایات کتب اربعه را از نظر سندی صحیح بدانند اما از جهت محتوا و فقه الحدیث و جمع روایات متعارض هرگز ادعا نمی کنند که باید مضمون و محتوای تمام روایات را پذیرفت یا به همه آنها اعتقاد داشت. واضح است که اعتقاد به مضمون دو حدیث متعارض ممکن نیست هر چند آن دو حدیث، صحیح یا موثق باشند.

اما اهل سنت که صحیح بخاری را تالی تلو قرآن کریم می دانند، با این مشکل مواجه هستند. اگر کسی روایات خلاف عقل و منطق و خلاف ضرورت های تاریخ و حتی خلاف اعتقادات همه مسلمانان در باب توحید، نبوت و معارف دین را جمع کند، مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

مقصود آن است که این گونه اشکالات به خود اهل سنت بیشتر وارد است تا به شیعه. شیعه هرگز حدیث خواندن را عبادت تلقی نمی کند و فقط قرائت قرآن، دعا، ذکر، نماز، روزه و حج را عبادت می داند، درحالی که اهل سنت ختم بخاری گرفته و آن را همانند قرآن تلاوت می کنند و این خود نوعی بدعت در دین بوده و از مصادیق روشن عبادت به غیر ما انزل الله تعالی است. این گونه اشکالات در آثار، اعمال و رفتار وهابیان فراوان است. اما شیعیان کمتر به نقد این مسائل می پردازند و هدف آن است که اختلاف و تفرقه بین مسلمانان بیشتر نشود. و اگر خوف از ایجاد تفرقه نبود، ما می توانستیم ده ها کتاب در نقد تنها باب التوحید کتاب بخاری بنویسیم.

پژوهش حاضر که اثر عالمانه و محققانه جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای

اسدالله رضایی است، به این مهم پرداخته و شبهات وهابیان را با قلمی وزین و مؤدبانه و با استدلالات روشن و منطقی پاسخ داده است. ورود در این عرصه نیازمند اطلاعات کافی در موضوعات مختلف رجال، درایه، فقه الحدیث، اعتقادات، کلام، تاریخ، فقه، تفسیر، شأن نزول، علوم قرآن و... دارد و جناب آقای رضایی به خوبی از عهده برآمده و تبحر و تخصص خود در علوم فوق را به منصفه ظهور رسانده است.

از خدای متعال مسئلت دارم قلم وزین و دقیق این محقق فرهیخته همیشه در خدمت دفاع از مکتب اهل بیت بوده و در آینده شاهد دیگر آثار عالمانه ایشان باشیم.

بمنه و کرمه

والحمد لله رب العالمین

احمد عابدی

سخنی با خوانندگان

پرسش و پژوهش و آن گاه پاسخ به پرسش های نو پیدا، یکی از شاخصه های انسان متفکر معاصر است. پرسش حق هر انسانی است و راه را برای ادامه نظریه ها و دیدگاه های جدید باز می کند و از این طریق می توان به شناساندن اعتقادات و پالایش آنها از زواید و خرافه ها، همت گماشت و به دفاع از ارزش های عقلانی، انسانی و دینی پرداخت.

البته نقد درست و منطقی باورها و عقاید، امری طبیعی و عقلانی است، اما باید از تحقیر، توهین و تکفیر دیگران پرهیز کرد که روشی نابخردانه است و با شأن «قلم» که خداوند بدان سوگند خورده است (۱)، سازگار نیست.

کتاب پیش رو، حاصل تلاش چند ساله در پاسخ به اتهام های فرقه وهابیت به مجموعه حدیثی گران سنگ اصول کافی، تألیف مرحوم ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ق) است.

جای بسی تأسف است که پژوهندگان مسلمان به جای پرداختن به مسائل جدید و ارائه راه حل های معقول برای پرسش های عصر حاضر، ناچار شوند به هجمه ها و تکفیرهای گروهی از وهابیان پردازند و وقت و نیروی خویش را در این راه صرف

۱- (ن وَ الْقَلَمِ وَ مَا یَسْطُرُونَ) ، (قلم: (۱) .

کنند.

این در حالی است که در سال های اخیر و به خصوص در همین روزها بدترین اهانت ها به ساحت نورانی رسول خدا (ص) در قالب فیلم و کاریکاتور با حمایت آمریکا و صهیونیسم صورت گرفته و قلب میلیون ها مسلمان حتی در قلب اروپا را اندوهناک ساخته است و مسلمانان در اعتراض به این گونه اهانت ها ده ها کشته و مجروح داده اند؛ اما از خادم الحرمین و علمای وهابی - که برای امور جزئی حکم تکفیر صادر می کنند و تنها خودشان را مسلمان واقعی می پندارند و دیگران، چه شیعه و چه سنی را کافر می خوانند - فریاد اعتراض شنیده نمی شود.

از این رو، این سؤال ها مطرح می شود که آیا این فیلم، ضد اسلامی و توهین آمیز نبود؟ آیا حرکت و خروش ده ها میلیون مسلمان عاقلانه نبود؟ آیا وهابی ها و مفتی های آنها برای پیامبر خدا (ص) احترامی قائل نیستند؟ و ده ها سؤال بی پاسخ دیگر.

در حالی که می بینیم همین گروه اندک و در عین حال پر مدعا، ده ها کتاب، پایان نامه و مقاله علیه مسلمانان پیرو اهل بیت (علیهم السلام) منتشر می کنند و به جنگ باورها و ارزش های آنان - که از اهل بیت (علیهم السلام) گرفته اند - می پردازند. دلیل این یورش به باورها و عقاید دیگر مسلمانان به ویژه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) جز این نمی تواند باشد که به پندار آنان اعتقادات هر کسی که با معیارهای ساختگی آنان در زمینه توحید، شرک، بدعت و... هماهنگ نباشد، شرک آلود بوده و در نتیجه مشرک، بدعت گذار، غالی و کافر است.

مجموعه اصول کافی که یکی از فاخرترین میراث های فرهنگی مسلمانان است و در ابتدای قرن چهارم هجری تدوین یافته و بیش از کل صحاح سته اهل سنت، روایات اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و فقهی پیامبر (ص) و امامان معصوم (علیهم السلام) را در خود جای داده است؛ همواره مورد تهاجم گروهی از نویسندگان وهابی بوده است. آنان تلاش کرده و می کنند به این کتاب از جهات گوناگون خدشه وارد سازند و بحث تحریف قرآن، غلو و تکفیر صحابه را از معتقدات کلینی و شیعه بدانند، در حالی که این تهمت ها براساس

معیارهای دانشمندان مورد قبول وهابی ها، بی پایه است.

ازاین رو نویسنده کتاب، کوشیده پس از طرح اشکال ها، با استفاده از منابع و میراث معنوی مسلمانان سنی و شیعه، بدان ها پاسخ های منصفانه و خردمندانه بدهد و از توهین به دیگران به ویژه اصحاب رسول الله (ص) بپرهیزد.

این کتاب در پنج بخش، و فصول متعدد سامان یافته است برای دسترسی سریع تر و پژوهش بیشتر پژوهندگان، ارجاعات فراوانی با مشخصات دقیق در پاورقی آورده شده و در مواردی، متن عبارت های کلیدی کتاب ها جهت اتقان بحث، ارائه گردیده است.

امید است نویسنده توانسته باشد با این اثر، رضایت خدای متعال و آن گاه زمینه رشد و بالندگی خوانندگان عزیز را، فراهم آورده باشد؛ و از در گاه او مسئلت دارد که لغزش غیرارادی صاحب قلم را ببخشاید و به همگان توفیق مطالعه این کتاب را ارزانی بخشد. ان شاءالله.

اسدالله رضایی

۱۳۹۱/۷/۲۶ اول ذی حجه ۱۴۳۳ق.

ص: ۲۹

بخش اول: معرفی کلینی و کافی

اشاره

کتاب ارزشمند «کافی»، تألیف محمد بن یعقوب الکلینی الرّازی متوفای ۳۲۹ق، از معدود کتاب های ارزشمندی است که احادیث امامان معصوم شیعه اثنا عشری را (که از رسول الله (ص) دریافت کرده اند)، در خود گرد آورده است و نزد فقها و فرهیختگان شیعه هم از جهت قدمت تاریخی و هم از جهت کمّیت و کیفیت جمع آوری روایات، جایگاه ویژه داشته است. و همواره این مجموعه در عرصه های اصول و فروع دین و بنیادهای اعتقادی شیعه، مورد توجه بوده است؛ ولی بدان جهت که این کتاب در بخش «اصول» به ویژه در باب امامت و اوصاف آن، بیشترین احادیث را نقل نموده، مورد نقد و ایراد عده ای از عالمان اهل سنت به ویژه وهابیان قرار گرفته است. برای اینکه بتوان به اشکالات وارد شده پاسخ قانع کننده داد، لازم است نخست این کتاب را شناساند.

از این رو، در فصل نخست از یک سو، با نگاهی به شرح حال مرحوم کلینی و کتاب کافی او، و از دیگر سو، به مقایسه این کتاب با مجامع روایی اهل سنت به ویژه مشهورترین کتاب حدیثی اهل سنت، یعنی صحیح بخاری می پردازد؛ لذا مطالب را در چهار فصل پی می گیرد:

فصل اول: ترجمه و ویژگی های تفقه الاسلام کلینی

اشاره

شرح حال مرحوم کلینی در منابع مختلف (۱) ارائه شده است، و در این بخش از تحقیق سعی شده است، به قدر ضرورت به بیوگرافی این عالم فرزانه اشاره گردد تا علاقه مندان به منابع مورد نظر رهنمون شوند:

۱. نام و زادگاه کلینی

شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق ملقب به کلینی، مؤلف کتاب شریف کافی از اصحاب امامیه و از موجه ترین آنان و موثق ترین و دقیق ترین اصحاب در نقل و ثبت روایات بود. (۲) او بدان جهت که به زادگاهش کَلین (بروزن زُبیر) (۳) منسوب است به کَلینی

۱- مقدمه بر اصول الکافی، چاپ دارالکتب الاسلامیه، طهران، چاپ سوم ۱۳۶۸، ج ۱، به تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری؛ الشَّیخُ الْکَلِیْنِ الْبَغْدَادِی و کتابه الْکَافِی (الفروع)، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ط الاولی ۱۴۱۴ق، تألیف ثامر هاشم حبیب العمیدی؛ خاتمه مستدرک الوسائل، خاتمه سوم و چهارم، الشَّیخُ حَسِینُ التَّوْرِی الطَّبْرَسِی، قم، مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، ط الاولی ۱۴۱۶؛ المعجم المفهرس لِألفاظ أحادیث بحار الأنوار، قم، مرکز الابحاث و الدِّراسات، ط الاول ۱۴۱۳ق، ج ۱/ ۴ به بعد (مقدمه: احمد عابدی).

۲- نجاشی، احمد بن علی الکوفی الاسدی، رجال النجاشی، تحقیق محمد جواد النائینی، بیروت، دار الأضواء، ط الأولى ۱۴۰۸ق، ج ۲/۲ (۹)۰

۳- ابن حجر العسقلانی، احمد بن محمد، تبصیر المنتبه بتحریر المشته، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، المکتبه العلمیه (بی تا)، ج ۱۲۱/ (۹) (حرف کاف)؛ الامین، السید محسن، اعیان الشیعہ، تحقیق و إخراج حسن الامین، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰ق، ج (۱۰) // (۹) (۹)؛ الخوانساری میرزا محمد باقر، روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، تحقیق اسدالله اسماعیلیان، قم (بی تا) و بی تا) ج ۶/ (۱۰) ۸، شماره ۵۶۸؛ العمیدی، ثامر هاشم حبیب، دفاع عن الکافی دراسه نقديه. . .، ایران، مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیه، ط الأولى ۱۴۱۵ق، ج ۱/۵.

مشهور شد، نه کلین (به فتح کاف و کسر لام بر وزن امیر)، آن گونه که فیروزآبادی (م ۸۱۷ق) در قاموس و زبیدی (م ۱۲۰۲ق) در تاج العروس آن را ضبط کرده اند. (۱) ابن حجر (م ۸۵۲ق) ۲، سمعانی (م ۵۶۲ق) (۲)، بحر العلوم (م ۱۲۱۲ق) (۳) و قمی (م ۱۳۵۹ق) (۴) آن را نادرست خوانده؛ و ضبط صحیح آن را کلین به ضم کاف دانسته اند.

کلین روستایی است نزدیک حسن آباد واقع در ۳۸ کیلومتری مسیر جنوب غربی جاده ی قم به تهران از توابع شهر ری فعلی (۵)، و پدر او یعقوب بن اسحاق که از مردان بزرگ و مشهور کلین بود، در آنجا مدفون و هم اکنون زیارتگاه مؤمنین است. (۶) در این محدوده دو محل به نام «کلین» هم اکنون نیز مشهور و موجود است با این تفاوت که یکی کلین (بر وزن زُبیر) که زادگاه کلینی است و قبر پدر او در آنجا قرار دارد و دیگری کلین (بر وزن امیر) که امروزه در محدوده ورامین واقع است (۷)، و مردمان محل

۱- الفیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، إعداد و تقدیم محمد عبدالرحمن المرعشی، بیروت، دار احیاء، ۱۴۲۲ق، ج ۴/۲۶۳: باب النون فصل الکاف؛ الزبیدی، السید محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الفکر ۱۴۱۴ق، ج ۳/۴۰۴.

۲- السمعانی، عبدالکریم بن محمد، الانساب، تحقیق عبد الرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدر آباد، مجلس دائره المعارف العثمانیه، ط الأولى ۱۳۸۲ق، ج ۱۱/۱۴۱، شماره ۳۴۶۸.

۳- بحر العلوم، السید مهدی، الفوائد الرجالیه (رجال السید بحر العلوم)، تحقیق محمد صادق بحر العلوم، طهران، مکتبه الصادق ۱۳۶۳ق، ج ۳/۳۲۵.

۴- القمی، شیخ عباس، الکنی واللقاب، مقدمه محمد هادی الامینی، تهران، مکتبه الصدر، چ پنجم ۱۳۶۸ش، ج ۳/۱۲۱.

۵- دوانی، علی، مفاخر اسلام، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چ دوم ۱۳۷۸ش، ج ۲/۲۷؛ مقدمه اصول کافی ج ۱/۹.

۶- الامین، السید محسن، اعیان الشیعه، ج ۱۰/۹۹؛ دوانی، مفاخر اسلام، ج ۲/۲۸؛ العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۱/۳۵.

۷- مدرسی تبریزی، ریحانه الأدب، تهران، چاپخانه حیدری، چ دوم ۱۳۶۹ش، ج ۵/۷۹.

آن را کلین (به کسر کاف و لام) تلفظ می کنند. (۱)

مشهورترین لقب مؤلف کافی «کلینی» است که حتی براسم او غالب شده است (۲)؛ اما القاب دیگر نیز همچون «الرازی» (۳)؛ منسوب به «ری» (۴)، که به تنهایی (۵) و یا پس از واژه کلینی (کلینی الرازی) (۶)؛ «السلسلی» و «البغدادی» (۷)؛ بدان جهت که کلینی وارد بغداد شد و در محله ای به نام باب کوفه درب سلسله سکونت اختیار کرد و تا آخر عمر آن جا ماند و در همانجا بدرود حیات گفت (۸)؛ «أعور» (۹)؛ در عبارت های شیخ طوسی (۱۰)، و دستیار حاکم بغداد که کلینی را به این عبارت معرفی کرده است: «... و هو أعور من

۱- مشاهدات خود محقق.

۲- قمی، شیخ عباس، الکنی واللقاب، ج ۳/۱۲۳.

۳- شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین، تهران، کتابفروشی اسلامیة، چ چهارم ۱۳۷۷ق، ج ۱/۹۲: در حاشیه می آورد که به خط قطب الدین رازی دیدم که: «ری» هنگام نسبت دادن باید «رئی» خوانده شود، اما علت اضافه شدن «ز» که رازی گفته می شود، این است که دو نفر به نام های «ری» و «راز» آن شهر را ساختند ولی روی نامگذاری آن باهم دچار اختلاف شدند ولی سرانجام به این نتیجه رسیدند که شهر را به نام یکی «ری» نام بگذارند اما هنگام نسبت دادن به نام دیگری «رازی» نسبت دهند.

۴- شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین، تهران، کتابفروشی اسلامیة، چ چهارم ۱۳۷۷ق، ج ۱/۷۰.

۵- ابن اثیر، مبارک بن محمد الشیبانی الجزری، جامع الاصول فی احادیث الرسول، إخراج أحادیث و تعلیق عبدالقادر الأرنؤوط، بیروت، دارالفکر، ط الثانية ۱۴۰۳ق، ج ۱۱/۳۲۳، ذیل رقم ۸۸۱: ... ابو جعفر محمد بن یعقوب الرازی من الإمامیه.

۶- کحاله، عمر رضا، معجم المؤلفین تراجم مصنفی الکتب العربیه، بیروت، مطبعه دار إحياء (بی تا)، ج ۱۲/۱۱۶: .. الکلینی الرازی. . . قمی، شیخ عباس، الکنی واللقاب، ج ۳/۷۰.

۷- الزبیدی، تاج العروس، ج ۹/۳۲۲: يعرف أيضاً بالسلسلی. . . کحاله، عمر رضا، معجم المؤلفین. . . ج ۱۲/۱۱۶.

۸- قمی، الکنی واللقاب، ج ۳/۷۲؛ بحر العلوم، السید مهدی، الفوائد الرجالیة (رجال بحر العلوم)، ج ۳/۳۲۵؛ الامین، السید محسن، أعیان الشیعه، ج ۱۰/۹۹؛ طهرانی، آقابزرگ، طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۳۱۴.

۹- احتمالاً مرحوم کلینی از ناحیه چشم دچار مشکل بوده که به أعور شناخته شده است.

۱۰- الطوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسی، النجف، منشورات المكتبة الحیدریه، ط الأولى ۱۳۸۰ق/۴۹۵ رقم ۲۷، فی من لم یرو عن الإئمه: : محمد بن یعقوب الکلینی یکنی اباجعفر الاعور، جلیل القدر، عالم بالاخبار،

أقطاب علمائهم فيكفي الاعتبار بحفر قبره» (۱)، به کار می برند. اما منحصر به فردترین لقب وی «ثِقَّهَ الْإِسْلَام» (۲)، است که نخستین بار برای کلینی به کار رفت (۳)، و چون کلینی نزد همگان مورد اطمینان در اسناد و حدیث بود، به این لقب مشهور گشت (۴)، و آن روزها این لقب بار معنایی خاصی داشت (۵).

کلینی به تعبیراتی چون؛ مُيَوَّجَه ترین، موثق ترین، دقیق ترین (۶)، شیخ الطائفه (۷)، جلیل القدر، عظیم المنزله (۸)، مُرَوِّج و مُجَدِّد مذهب (۹)، امام مذهب اهل البيت (ع) (۱۰)، شیخ الشَّيْعه (۱۱)، امین الاسلام (۱۲)، رئیس المحدثین (۱۳)، شیخ مشایخ (۱۴) الأعلام (۱۵)، ملاذ المحدثین العظام، قدوها لأنام، الصدوق، شیخ

۱- البحرانی، یوسف بن احمد، لؤلؤها لبحرین فی الاجازات و تراجم رجال الحدیث، تحقیق و تعلیق السید محمدصادق بحر العلوم، قم، بهرام، چ دوم (بی تا) ۳۹۲: حاکم بغداد برای آزمودن باور شیعیان نسبت به امامان:، خواست مرقد مطهر امام کاظم (ع) را تخریب کند دستیارش به او گفت این آزمایش را در خصوص قبر کلینی از علمای بزرگ آنها عملی نما، قبر را شکافت جسد کلینی را تازه یافت.

۲- طهرانی، آقا بزرگ، طبقات اعلام الشَّيعه، ج ۱/۳۱۴؛ کرکی، محقق، رسائل الکرکی، تحقیق الشیخ محمد الحسون، قم، جامعه المدرسین، ۱۴۱۲ق، ج ۳/۴۷.

۳- دوانی، علی، مفاخر اسلام، ج ۳/۲۸ (پاورقی).

۴- قمی، الکنی واللقاب، ج ۳/۳۷؛ مدرسی تبریزی، محمد علی، ریحانه الأدب فی تراجم المعروفین...، ج ۵/۷۹.

۵- دوانی، علی، مفاخر اسلام، ج ۳/۲۸.

۶- نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲/۲۹۰.

۷- قمی، الکنی واللقاب، ج ۳/۷۴.

۸- کرکی محقق، رسائل الکرکی، ج ۳/۴۷.

۹- ابن اثیر، جامع الاصول، ج ۱۱/۳۲۳، ذیل رقم ۸۸۸۱؛ طهرانی، آقا بزرگ، طبقات اعلام الشَّيعه، ج ۱/۳۱۵؛ قمی، الکنی واللقاب، ج ۳/۷۴.

۱۰- ابن اثیر الجزری، جامع الاصول، ج ۱۱/۳۲۳.

۱۱- الزبیدی، تاج العروس، ج ۹/۳۲۲؛ قمی، الکنی واللقاب، ج ۳/۷۴.

۱۲- الزبیدی، تاج العروس، ج ۹/۳۲۲؛ قمی، الکنی واللقاب، ج ۳/۷۴.

۱۳- میرداماد، باقر الحسینی، الزواشح السماویه فی شرح الاحادیث الامامیه، قم، منشورات مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۵/۴ (خطی)؛ دوانی، علی، مفاخر اسلام، ج ۲/۳۰.

۱۴- الامین، السید محسن، اعیان الشَّيعه، ج ۱۰/۹۹.

۱۵- قمی، الکنی واللقاب، ج ۳/۷۴.

المحدّثین، فخر الشّیعه، تاج الشّیعه، كهف الأعلام، علم الأعلام و دلیل الأعلام (۱)، نیز معرفی شده است که همه دلیل بر وثاقت و وجاهت او است.

۲. ولادت و مدت عمر کلینی

در هیچ منبعی تاریخ دقیق ولادت کلینی (تا آنجا که جست و جو شد)، ذکر نشده است. ولی برخی (۲) خواسته اند از طریق اساتید و کسانی که کلینی از آنها حدیث اخذ کرده، مانند احمد بن محمد بن عیسی القمی، سهل بن زیاد، فضل بن شاذان، علی بن اسباط که جزء اصحاب امامان (علیهم السلام) بوده اند، و علی بن ابراهیم بن هاشم، خواسته اند این نتیجه را بگیرند که کلینی در نیمه دوم قرن سوم و ربع اول قرن چهارم زندگی می کرده است و احتمال داده اند زمان امام حسن عسکری (ع) را درک کرده باشد. (۳)

در این زمینه باید گفت، احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد الاشعری قمی که شیخ قم و از فقیهان مشهور و رئیس قمی ها بوده (۴)، جزء اصحاب امامان رضا، و اباجعفر الثانی و علی الهادی و حسن العسکری (علیهم السلام) محسوب شده است (۵) و در تشییع جنازه احمد بن محمد بن خالد البرقی که متوفای ۲۷۴ و یا ۲۸۰ ق است، حضور داشته است (۶). سهل بن زیاد ابوسعید آدمی الرّازی نیز ائمه سه گانه جواد و هادی و عسکری (علیهم السلام) را درک کرده است (۷)؛ برقی (م ۲۷۴ ق) (۸)، سهل را جزء اصحاب امامان جواد و هادی (علیهم السلام)، و شیخ طوسی

۱- قمی، الکنی واللقاب، ج ۳/۷۴.

۲- العمیدی، ثمرهاشم الحیب، الشیخ الكلینی البغدادی و کتابه الکافی (الفروع) ۷۶/.

۳- العمیدی، ثمرهاشم الحیب، الشیخ الكلینی البغدادی و کتابه الکافی (الفروع) ۷۶/.

۴- الطوسی، الفهرست، بکوشش محمود دامیار، مشهد، چاپخانه دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱ ق/۴۰، شماره ۷۵.

۵- الطوسی، الفهرست، بکوشش محمود دامیار، مشهد، چاپخانه دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱ ق/۴۰، شماره ۷۵؛ الطوسی، رجال

الطوسی ۴۰۹: اصحاب امام هادی (ع)، رقم ۳؛ نجاشی، رجال النجاشی، ج ۱/۲۱۷، شماره ۱۹۶.

۶- الطوسی، الفهرست، بکوشش محمود دامیار، مشهد، چاپخانه دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱ ق/۴۰، شماره ۷۵؛ الطوسی، رجال

الطوسی ۴۰۹: اصحاب امام هادی (ع)، رقم ۳؛ نجاشی، رجال النجاشی، ج ۱/۲۰۷، شماره ۱۷۹.

۷- العمیدی، ثمرهاشم الحیب، الشیخ الكلینی البغدادی و کتابه الکافی (الفروع) ۷۶/.

۸- برقی، رجال البرقی (به همراه رجال ابن داود)، تحقیق جلال الدین الحسینی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۲ ق/ ۵۸

وی را جزء یاران امامان جواد، هادی و عسکری (علیهم السلام) (۱) می‌شمارد. فضل بن شاذان متوفای ۳۶۰ق از اصحاب امامان هادی و عسکری (علیهما السلام) (۲) بوده است، و علی بن اسباط (۳)، نیز از اصحاب امام جواد محمد بن علی الثانی (۴) شمرده شده است، علی ابن ابراهیم بن هاشم، هر چند که مورد اعتماد در حدیث و صحیح المذهب بوده (۵) ولی اینکه یکی از امامان (علیهم السلام) را ملاقات کرده باشد، در منابع یافت نشد اما تا سال ۳۰۷ق در قید حیات بوده است (۶).

با این حال مدعای این محقق، به اثبات نمی‌رسد؛ زیرا کلینی بر اساس آنچه از کافی استفاده می‌شود، با یک واسطه یعنی محمد بن یحیی عطار قمی (۷)، از احمد بن محمد بن عیسی نقل روایت می‌نماید (۸)، و احتمال دارد این پژوهشگر همانند این نقل: «احمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن خلف بن حماد...» (۹) را دیده، آن گاه به این نتیجه رسیده که کلینی

- ۱- الطوسی، رجال الطوسی/ ۴۰۱ (اصحاب امام جواد) و/ ۴۱۵ (اصحاب امام هادی) و/ ۴۳۱ (اصحاب امام عسکری).
- ۲- الطوسی، رجال الطوسی/ ۴۰۱ (اصحاب امام جواد) و/ ۴۲۰ (اصحاب امام هادی)، و/ ۴۳۴ (اصحاب امام عسکری).
- ۳- کوفی وثقه است، هر چند که فطحی بوده ولی از آن برگشته و از امام رضا (ع) حدیث نقل کرده است و کان أوثق الناس و أصدقهم لهجه و له كتاب الدلائل والمزار ونوادر: رجال النجاشی، ج ۲/۷۳: رقم ۶۶۱.
- ۴- برقی، رجال البرقی/ ۵۶؛ الطوسی، الفهرست، ۲۱۱/ رقم ۴۵۶.
- ۵- نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲/۸۶: رقم ۶۷۸.
- ۶- نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲/۸۶: رقم ۶۷۸. (حاشیه)؛ النجفی، محمود دریاب، المعجم الموحد لاعلام الأصول الرجالیة والخلاصه العلامه، قم، مجمع الفكر الاسلامی، ط الاولی ۱۴۱۴ق، ج ۲/۱۰۶.
- ۷- ابن داود، الحسن بن علی، رجال ابن داود (همراه رجال البرقی)، تحقیق جلال الدین الحسینی، تهران، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ق، قسم اول/ ۳۰۴ رقم ۱۵۰۲: محمد بن یحیی ابوجعفر العطار، روی عنه کلینی وهو قمی کثیر الروایه.
- ۸- الأصول من الکافی، ج ۱/ ۲۱۵: کتاب الحججه باب فی ان من اصطفاه الله من عباده... ح ۳؛ باب أن الأئمة فی کتاب الله... ح ۱ و ۲ و باب أن القرآن یهدی للإمام، ح ۱؛ و ج ۴/ ۸: باب صدقها لللیل، ح ۱ و باب فی ان الصدقه تزيد فی المال ح ۱ و باب الصدقه علی القرابه ح ۱ و باب کفایه العیال... ح ۳؛ و ج ۸ الروضه/ ۳۳۳ ح ۵۱۸-۵۲۱ و ۵۲۵ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و... .
- ۹- الفروع من الکافی، ج ۴/ ۳۰ باب تمام المعروف، ح ۲؛ و ۱۲۰: باب قضاء شهر رمضان، ح ۲: احمد بن محمد، عن عثمان ابن عیسی، عن سماعه..

بدون واسطه از احمد بن محمد روایت می کند؛ در حالی که کلینی به طور وسیع این هنر را به کار می برد که پس از نقل سند به طور کامل، در حدیث بعدی آن مقدار سند مشترک با حدیث قبلی را نمی آورد؛ از این رو در حدیث نخست می گوید: «محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن خالد. . .» در نقل بعدی فقط احمد بن محمد را می آورد و از آوردن محمد بن یحیی صرف نظر می کند.

در مورد سهل بن زیاد ابوسعید الآدمی الزازی؛ همین اشتباه رخ داده است، چنان که در حاشیه رجال بحرالعلوم به این اشتباه تصریح شده که کلینی بدون واسطه از سهل بن زیاد به نقل حدیث می پردازد ۱؛ زیرا دأب کلینی این است که فراوان می گوید: «عده من اصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن . . .» (۱)، اما حدیث بعدی را بدون «عده من اصحابنا» می آورد (۲)، چنان که علامه حلی نقل می کند که کلینی می گوید: مقصودم از «عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد. . .»، علی بن محمد علان و محمد بن ابی عبدالله و محمد بن الحسن و محمد بن عقیل الکلینی است (۳)؛ هر چند که کلینی این قانون را همیشه رعایت نمی کند (۴).

فضل بن شاذان (م ۲۶۰ق) (۵)، نیز بدون واسطه شیخ کلینی از او نقل نمی کند. بلکه کلینی با واسطه محمد بن اسماعیل، از او نقل حدیث می کند (۶)؛ همچنین از علی بن اسباط گاهی با دو واسطه به نقل حدیث می پردازد (۷)؛ تنها از علی بن ابراهیم بن هاشم، فراوان بدون واسطه حدیث می کند (۸)، ولی ثابت نیست که این راوی، حداقل زمان امام حسن عسکری را درک نموده باشد.

- ۱- الرّوضه من الکافی (ج ۸) / ۲۲۳ رقم ۲۷۸؛ الفروع، ج ۴/۱۴۹، باب صیام الترغیب ح ۲.
- ۲- الرّوضه من الکافی / ۲۲۲ رقم های ۲۷۹-۲۸۲؛ الفروع من الکافی، ج ۴/۱۴۹، باب صیام الترغیب ح ۳.
- ۳- الحلی، حسن بن یوسف بن المطهر، خلاصه الاقوال فی معرفه الرّجال / ۴۳۰ فائده سوم.
- ۴- ر. ک: به فروع کافی، ج ۴/۱۴۹ باب صیام الترغیب ح ۳؛ روضه / ۲۲۱ رقم ۲۷۷-۲۲۸.
- ۵- الطوسی، رجال الطوسی / ۳۹۰ رقم ۵۷۴۱/۱.
- ۶- الفروع من الکافی، ج ۴/۱۸ باب ان الذی یقسم الصدقه. . . ح ۳؛ ۱۷۹ باب المعتکف یمرض. . . ح ۱؛ ۲۱۸ باب ان المتوسمین. . . ح ۳.
- ۷- الفروع من الکافی، ج ۴/۵۰۱: کتاب الحج، باب الاکل من الهدی. . . ح ۹: عده من اصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن علی بن اسباط. . . ؛ ۵۴۹ باب اتباع الحج. . . ح ۳: الحسین بن محمد، عن معلی بن محمد، عن علی بن اسباط. . .
- ۸- الفروع من الکافی، ج ۴/۴۶۷: کتاب الحج، باب الافاضه من عرفات ح ۲؛ و / ۲۹۱ باب اصناف الحج ح ۳ و ۴ و ۶ و ۹ و ۱۵ و ۱۷ و ۱۸. . .

در نتیجه نمی توان ادعای این محقق را (که کلینی در نیمه دوم قرن سوم و ربع اول قرن چهارم زندگی می کرده و امام حسن عسکری (ع) را درک نموده)، از شواهد ارائه شده اثبات کرد، هرچند که احتمال آن بعید نیست.

۳. وفات کلینی ۵۳۲۸ هـ. ق یا ۵۳۲۹ هـ. ق

اشاره

اینکه مرحوم کلینی در چه سالی بدرود حیات گفته، اتفاق نظری وجود ندارد، گروهی چون نجاشی (م ۴۵۰ ق) (۱)، علامه حلی (م ۷۲۶ ق) (۲)، تفرشی (ق یازدهم) (۳)، و بسیاری از متأخران (۴)، الزبیدی (م ۱۲۰۵ ق) (۵)، أفندی الاصفهانی (ق دوازدهم) (۶)، اعجاز حسین نیشابوری (۱۲۲۶ ق) (۷) اسماعیل باشا (۱۳۳۹ ق) (۸)، محدث قمی (م ۱۳۵۹ ق) (۹)، ابوهلال عسکری (۱۰)، عمر کحاله (معاصر) (۱۱) و خوانساری (۱۲) شعبان سال ۳۲۹ قمری را سال وفات او می دانند.

- ۱- نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲/۲۹۲.
- ۲- خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال (رجال علامه حلی)، قم، منشورات الرضی، ط الثانية ۱۳۸۱ ق/۱۴۵، رقم ۳۷، فصل ۲۳.
- ۳- نقد الرجال، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت (ع)، قم، ط الأولى ۱۴۱۸ ق، ج ۴/۳۵۲، رقم ۵۲۹۰/۸۳۴.
- ۴- قمی، الکنی واللقاب، ج ۳/۱۲۰.
- ۵- تاج العروس، ج ۹/۳۲۲: حاشیه.
- ۶- ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، تحقیق السيد احمد الحسینی، قم، مطبعة الخيام، ۱۴۰۱ ق، ج ۵/۱۹۹.
- ۷- كشف الحجب الاستار عن اسماء الكتب والمنقار، قم، مکتبهاً یهالله المرعشی، ط الثانية ۱۴۰۹ ق/۳۲.
- ۸- ایضاح المکنون فی الذیل علی كشف الظنون عن اسامی الكتب والفنون، بیروت، دار إحياء التراث (بی تا)، ج ۲/۱۹۸؛ هدیه العارفين أسماء المؤلفين وآثار المصنفين، بیروت، دار إحياء التراث (بی تا)، ج ۲/۳۵.
- ۹- فوائد الرضویه فی أحوال علماء المذهب الجعفریه، به کوشش دکتر عقیقی بخشایشی، قم، نوید اسلام، چ اول ۱۳۸۵ ق، ۸۱۳/ رقم ۱۰۹۳.
- ۱۰- معجم الفروق اللغویه، قم، مؤسسه النشر الإسلامیه التابعه لجماعه المدرسین، ط الأولى ۱۴۱۲ ق/۳۸.
- ۱۱- معجم المؤلفین تراجم مصنفی الكتب العربیه، بیروت، مطبعة دار إحياء التراث (بی تا)، ج ۱۲/۱۱۶؛ الاعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء. .، بیروت، دارالعلم للملایین، ط الثانية ۱۹۸۹ م، ج ۷/۱۳۴.
- ۱۲- روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، ج ۶/۱۱۷.

گروه دیگر، چون سید بن طاووس (م ۶۶۴ق) (۱)، ابن عساکر (م ۵۷۱ق) (۲)، ابن اثیر (م ۶۳۰ق) (۳)، علامه حلی (۷۲۶ق) (۴)، ابن حجرالعسقلانی (م ۸۵۲ق) (۵)، محقق کرکی (م ۹۴۰ق) (۶)، یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶ق) (۷)، میرزا عبدالله افندی (ق دوازدهم) (۸)، حسن صدر (۹)، ابن داود (متولد ۶۴۷ق) (۱۰)، سیدمحسن امین (۱۱)، حاجی نوری (م ۱۳۲۰ق) (۱۲)، معتقدند کلینی در سال ۳۲۸ از دنیا رفته است؛ به نظر می رسد این گروه بیشتر به ضبط الکامل ابن اثیر اعتماد نموده اند (۱۳)، آقابزرگ تهرانی در ضبط سال وفات کلینی با تردید برخورد نموده است؛ گاهی ۳۲۹ (۱۴)، را و گاهی ۳۲۸ (۱۵) را، سال وفات کلینی شمرده است و این تردید تهرانی، شاید از همان دو دیدگاهی که اشاره شد، ناشی شده باشد.

ولی از میان این دو نظر، دیدگاه نخست نزدیک تر به صواب است؛ زیرا اولاً: نجاشی که نزدیک تر به عصر کلینی است، وفات کلینی را در سال ۳۲۹ ذکر نموده است.

- ۱- کشف المحججه لثمره المهجه، قم، مکتبه الداوری ازروی نسخه المطبعه الحیدریه نجف ۱۳۷۰ق/۱۸۵، فصل ۱۲۴.
- ۲- تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الفکر ۱۴۱۸ق، ج ۵۶/۲۹۷، رقم ۷۱۲۶.
- ۳- الکامل فی التاریخ، بیروت، دارالفکر ۱۳۹۸ق، ج ۶/۲۷۴، حوادث سال ۳۲۸، در این کتاب آمده: «وفی سنه ۳۲۸ توفی محمد بن یعقوب وقتل ابوجعفر الکلینی...»، کلمه «قتل» با قیل اشتباه شده است.
- ۴- خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال/۱۴۵، رقم: ۳۷، فصل المیم.
- ۵- لسان المیزان، ج ۵/۴۳۳، رقم ۱۴۱۹.
- ۶- رسائل الکرکی، ج ۳/۴۷.
- ۷- لؤلؤه البحرین/۳۸۶، رقم ۱۲۳.
- ۸- ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵/۱۹۹.
- ۹- تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، عراق، مرکز النشر والطباعه العراقیه (بی تا) ۲۸۸.
- ۱۰- علی بن داود الحلّی، رجال ابن داود، قسم الاول/۳۴۲، رقم ۱۵۰۷.
- ۱۱- اعیان الشیعه، تحقیق وإخراج حسن الأمين، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات ۱۴۰۳ق، ج ۱۰/۹۹.
- ۱۲- خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۳/۴۶۸.
- ۱۳- چنان که مؤلف قاموس الرجال (التستری)، ج ۹/۶۶۱، به این کتاب استشهاد کرده است.
- ۱۴- الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، دار الأضواء (بی تا)، ج ۶/۲۱ و ج ۷/۱۶۶ و ج ۱۹/۲۳ و ج ۲۱/۹.
- ۱۵- الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، دار الأضواء (بی تا)، ج ۱/۶۱ و ج ۱۱/۱۰۹، رقم ۶۷۴.

ثانیاً: شیخ طوسی (م ۴۶۰ق)، در رجال (۱) و فهرست (۲) خود دو دیدگاه متفاوت را ضبط کرده، ولی از آنجا که رجالش را به لحاظ اینکه بارها بعد از توضیح و ذکر دیدگاه خود در مورد راوی، می گوید: «لَهُ كُتُبٌ ذَكَرْنَاهَا فِي الْفَهْرَسْتِ» (۳)، پس از فهرست نوشته است، احتمال دارد از نظرش در کتاب الفهرست برگشته باشد (۴).

ثالثاً: علامه حلی که سال ۳۲۸ را اختیار می کند، همان نظر شیخ طوسی در فهرست را بازگو می کند چنانچه می گوید: «قال الشَّيْخُ الطُّوسِيُّ... فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَعِشْرِينَ...» (۵).

رابعاً: هر چند که ابن اثیر و ابن حجر و برخی دیگر از متأخران، سال وفات کلینی را ۳۲۸ دانسته اند، ولی گذشته از اینکه دیدگاه نخست، از اکثریت قاطع برخوردار است، عالمان امامیه مانند نجاشی و شیخ طوسی و... آگاه تر به اصحاب خویش هستند.

سال تناثر النجوم!

اما اینکه نجاشی در رجالش می آورد «کلینی در سنه ۳۲۹ سال فرو ریختن ستارگان (شهاب ها) بدرود حیات گفت» (۶)، و دیگران به تبع او، این سخن را تکرار می کنند، مقصود از ریزش ستارگان چیست؟ آیا فرو ریختن ستارگان در این سال اتفاق افتاده است؟ تستری، سخن نجاشی مبنی بر اینکه کلینی در سال ۳۲۹ سال ریزش ستارگان اتفاق افتاده باشد را، نادرست دانسته می گوید «تناثر نجوم در سال ۳۲۳ رخ داد نه سال ۳۲۹» (۷)، و ابن اثیر الجزری در حوادث این سال می آورد: «در شب دوازدهم ذیقعده این

۱- رجال الطوسی/ ۴۹۵ (من لم یرو عن الائمة) رقم ۲۷.

۲- الفهرست / ۲۹۵، رقم ۶۰۳.

۳- رجال شیخ طوسی/ ۴۱۴: باب من لم یرو عن واحد من الائمة.

۴- العمیدی، الشیخ کلینی البغدادی و کتابه الکافی/ ۷۹.

۵- خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال/ ۲۴۵.

۶- رجال النجاشی، ج ۲/ ۲۹۲، رقم ۱۰۲۷.

۷- قاموس الرجال، تحقیق و نشر مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ط الأولى ۱۴۱۹ق، ج ۹/ ۶۶۱، رقم: ۷۱۹۳.

سال که شب حمله قرامطه بود، ستاره ها از اول شب تا آخر به طور دایم و با شدتی که هیچ سابقه نداشت، ساقط شد» (۱)؛ ولی به نظر می رسد مراد از «نجوم»، در کلام نجاشی ستارگان و شهاب های آسمانی نیست بلکه احتمال دارد نجوم، کنایه از ستارگان علمی باشد که در این سال یکی پس از دیگری از دنیا رفته باشند؛ چه اینکه در همین سال ابوالحسن علی بن محمد السیمری آخرین وکیل امام زمان (عج) از دنیا رفت (۲)؛ و این سال، با حوادث دردناک و رحلت اقطاب از دانشمندان همراه بوده است (۳)، ابن جوزی نیز این سال را پر از حوادث و شوم یاد می کند:

«در این سال بسیاری از شیعیان که در مسجد (به عقیده او) برای سب صحابه گرد هم آمده بودند، زندانی و مسجد تخریب و جای آن، مسجد دیگر بنا شد، و رأس قبه خضراء که تاج حکومت عباسی و علم شهر محسوب می شد، سقوط کرد. باران و رعد و برق شدیدی رخ داد، قحطی و گرسنگی بیداد می کرد، مرگ و موت زیادی اتفاق افتاد که حتی مردم را دسته جمعی بدون غسل و کفن در یک قبر دفن کردند، آب فرات به شدت زیاد شد و وارد خیابان های بغداد شد و بسیاری از عباسی ها غرق گشتند و دو پل قدیمی و سنگی عتیق و جدید بغداد، فرو ریخت، تلفات مواشی و بیماری فراوان شد. . .» (۴)؛ این قطعه از تاریخ گویای این است که این سال برای علمای امامیه به شدت سخت تر از هر زمان دیگر بوده است و بسیاری از علما و بزرگان شیعه شهید و یا

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۸/۳۱۱: حوادث سال ۳۲۳؛ المسعودی، علی بن الحسین، التنبیه و الاشراف، تصحیح و مراجعه عبدالله اسماعیل القاوی، عراق، دارالصاوی للطبع والنشر ۱۳۵۷ق/۳۳۸.

۲- سید بن طاووس، کشف المحججه لثمره المهجه ۱۵۸، فصل ۱۵۴؛ الخوانساری، روضات الجنات فی أحوال العلماء و . . . ج ۶/۱۱۷.

۳- العمیدی، الشیخ الکلینی البغدادی. . . ۸۲/ (حاشیه)

۴- ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمد، المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم، دراسه و تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، مراجعه و تحقیق نعیم زر زور، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الأولی ۱۴۱۲ق، ج ۸/۲۰۱-۲۰۲ (حوادث سال ۳۲۹، باتلخیص).

بدرود حیات گفته باشند به گونه ای که این سال را سال فرو ریختن ستاره های دانش، نام گذاری نموده اند.

۴. مدفن و مزار کلینی

در اینکه کلینی در بغداد دارفانی را وداع گفت و رحلت او بر جامعه علمی آن روز سخت تمام شد، و بر پیکر او سیدمحمدبن جعفرالحسینی معروف به ابوقیراط (م ۳۴۵ق) از علمای بزرگ شیعه و نقیب طالبین آن روز نماز گزارد (۱)، جای تردید نیست (۲)؛ سخنان نجاشی (م ۴۵۰ق) و شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) و دیگران از خاصه (۳) و عامه (۴)، در این مورد هماهنگ است.

اما در مورد مکان و محل مزار کلینی اختلاف نظر وجود دارد؛ احمد امین نویسنده مصری و منتقد امامیه، می گوید (۵): «وقد مات ببغداد سنه ۳۲۸ أو ۳۲۹ و دفن بالكوفه» (۶)، هر چند که این نظر، گذشته از اینکه منحصر به ایشان است و شاید اشتباهی در چاپ و یا کتابت رخ داده باشد (۷)، خلاف اجماع امامیه و غیر امامیه است؛ ولی دو دیدگاه کلی دیگر درباره مزار مرحوم کلینی وجود دارد:

یک - گروهی که در رأس آنها نجاشی (م ۴۵۰ق) (۸)، و شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) (۹)، قرار دارند

۱- نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲/۲۹۲؛ الطوسی، رجال الطوسی/ ۴۴۱، باب من لم یرو من احد الاثمه رقم ۶۷.

۲- العمیدی، الشیخ الكلینی و كتابه الكافی. . . ۸۱/.

۳- العلامه الحلّی، خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال/ ۲۴۵، رقم ۸۳۵/۳۷، فصل ۲۳؛ ابن داود، رجال ابن داود، قسم الاول/ ۳۴۲، رقم ۱۵۰۷.

۴- ابن حجرالعسقلانی، لسان المیزان، ج ۵/۴۳۳ (حاشیه).

۵- ضحی الاسلام، بیروت، دارالکتاب العربی ۱۴۲۵ق/ ۶۸۳.

۶- برخی به اشتباه به وی نسبت داده که: کلینی در کوفه از دنیا رفته و در همان جا دفن شده است، العمیدی، الشیخ الكلینی و. . . ۸۵/.

۷- احتمال دارد در واقع «باب الكوفه» بوده که کلمه «باب» افتاده است.

۸- نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲/۲۹۲، ترجمه کلینی.

۹- رجال طوسی/ ۴۳۹: باب من لم یرو من احد الاثمه. . . ، رقم ۲۷؛ الفهرست/ ۳۹۵، رقم ۶۰۳. . .

با توجه به شواهد متعدد، بر این باورند که قبر کلینی در مقبره اش، واقع در بغداد در محلی به نام « باب الكوفه بصراه الطایى » (۱) است، و هردو از استادشان ابن عبدون (۲)، نقل می کنند که می گفت: « رأیتُ قبره فی صراهالطایى و علیه لوح مکتوبٌ علیه اسمُهُ و اسمُ أبيه » (۳)؛ از دانشمندان اهل سنت ابن عساکر (م ۵۷۱ق) در تاریخ خود بر همین محل یعنی باب کوفه، تأکید (۴)، و شهادت ابن ماکولا (م ۴۷۵ق) را، که بعد از بیان اینکه کلینی در محله ای به نام درب سلسله بغداد سکونت گزید و در همانجا از دنیا رفت و درباب کوفه مدفون شد، می آورد: « قال الحاشر و رأیتُ أنا قبره بالقرب من صراه الطایى (۵) علیه لوح مکتوب فيه: هذا قبر محمد بن يعقوب الرّازی الكلینی الفقیه » (۶)، (۷).

این نظر را گروه کثیری از دانشمندان اسلامی همچون یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶ق) (۸)،

۱- در عصر کلینی، قصر معروف منصور در مرکز بغداد محور تقسیمات این شهر بود. این قصر چهار دروازه برای ورود افراد از چهار سوی قلمرو کشور اسلامی آن روز داشت و یکی از دروازه ها باب الكوفه بوده است. الحموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، بیروت، دارصادر ۱۳۹۷ق، ج ۱/۴۵۹، بغداد.

۲- احمد بن عبدالواحد بن احمد البرّاز ابو عبدالله المعروف بابن عبدون یا ابن الحاشر، از اساتید نجاشی و شیخ طوسی است که در ادبیات معروف و فراوان روایت نقل کرده و دارای تصانیف زیادی است، العمیدی، الشیخ الكلینی و کتابه الکافی ۸۳/ (حاشیه) .

۳- نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲/۲۹۲، رقم ۱۰۲۷.

۴- تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۶/۲۹۷-۲۹۸، رقم ۷۱۲۶: توفی فیها سنه ثمان وعشرین و ثلاثمأه، و دفن بباب الكوفه فی مقبرتها. . . .

۵- الحموی، معجم البلدان، مجلد ۳/۳۹۹: صراه (بفتح صاد) و الصّری دو نهری بوده به نام های الصراه الكبرى والصراه الصغرى در يك فرسخی بغداد، هر چند حموی می گوید من تنها یکی را می شناسم که از نهر عیسی منشعب شده است.

۶- ابی نصر بن ماکولا، علی بن هبه الله، الاکمال فی رفع الإرتیاب عن المؤتلف والمختلف فی الأسماء والکنی وبذیلہ تکمله إکمال الإکمال. . . ، بیروت، دار الکتب العلمیه، ط الأولى ۱۴۱۱ق، ج ۷/۱۴۴ باب الکلّبی والکلّینی.

۷- این که در حاشیه لسان المیزان ابن حجر آمده که: «وأنا أقول لَمَّا زُرْتُ قبره فی سَیِّئِهِ أربع عشره و ثلاث مآه بعد الألف ما وجدتُ لوحاً ولا شیئاً عند رأسه وقالوا: هذا ضریح صاحب الکافی (والله أعلم): لسان المیزان، ج ۵/۴۳۳، معلوم است که پس از هزار سال و حوادث مختلف آن لوح سنگی باقی نخواهد ماند.

۸- لؤلؤه البحرین فی الاجازات و تراجم رجال الحدیث/ ۳۸۶، رقم ۱۲۳. . .

بحر العلوم (م ۱۲۱۲ق) (۱)، تفرشی (ق یازدهم) (۲)، شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۹ق) (۳)، میرزا عبدالله الافندی (ق دوازدهم) (۴)، محمدتقی التستری (م ۱۴۱۵ق) (۵)؛ تأیید کرده اند.

دو - گروه دوم بر این باورند که قبر کلینی در جانب بغداد شرقی (الرّصافه) نزدیک پل عتیق در محلی به نام مولویه است (۶)؛ خوانساری (م ۱۳۱۳ق) در این مورد می آورد: «والقبرالمطهر الموصوف، معروف فی بغداد الشرقيه، مشهور تزوره الخاصه و العامه، فی تکیه المولویه، و علیه شباك من الخارج إلى يسار العبر من الجس-ر. . .» (۷)، آقابزرگ تهرانی در الذریعه و طبقات (۸)، کاظمی در تکمهاالرجال (۹)، مازندرانی (م ۱۲۱۶ق) در منتهی المقال (۱۰) محمدرضا حکیمی (متولد ۱۳۵۸ق) در تاریخ العلماء (۱۱)، بر همین محل تأکید دارند؛ قمی در کتاب فوائد الرضویه بعد از بیان اینکه کلینی در بغداد وفات کرد و بر جنازه او ابوقیراط نماز گزارد، می آورد: «در باب کوفه مدفون گردید. فعلاً قبر او در تکیه مولویه در نزدیکی جسر مشهور و معروف و زیارتگاه خاصه و عامه است، همین که شخصی از جسر عبور کند وارد بازار می گردد به فاصله اندکی در طرف چپ خود شباکی (نرده، پنجره)

- ۱- السید مهدی، الفوائد الرّجالیه، ج ۳/۳۳۳.
- ۲- السید مصطفی بن الحسین الحسینی، نقدالرجال، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث، ۱۴۱۸ق، ج ۴/۳۵۲، رقم ۵۱۹۰/۸۳۴.
- ۳- الکنی واللقاب، ج ۳/۱۲۰ و فوائد الرضویه/۸۱۴.
- ۴- ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵/۱۹۸.
- ۵- قاموس الرجال، ج ۹/۶۶.
- ۶- کرکی، رسائل الکرکی، ج ۳/۴۷.
- ۷- روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، ج ۶/۱۱۷.
- ۸- الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۶/۱۷۹؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۱/۳۱۴.
- ۹- الکاظمی، عبدالنبی، تکمله الرجال، تحقیق السید محمدصادق بحر العلوم، قم، انوار الهدی، ط الأولى ۱۴۲۵ق، ج ۲/۴۸۳: بل المعروف فیما بین علمائنا واهل العصرنا ان قبره فی بغداد فی مکان یقال له «المولی خانه» قریباً من الجسر، وقبره الآن مشهور یزوره الخاصه و العامه.
- ۱۰- منتهی المقال فی احوال الرجال، تحقیق و نشر مؤسسّه آل البيت (ع) لإحياء التراث، ط الأولى ۱۴۱۶ق، ج ۶/۲۳۷، رقم ۲۹۴۷.
- ۱۱- الخطیب الشیخ محمد رضا، تاریخ العلماء عبر العصور المختلفه، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ط الأولى ۱۴۰۳، ق/۴۷۱.

می بیند مفتوح به بازار و آن شباک بقعه همین شیخ معظم است» (۱).

بر پایه دیدگاه نخست، قبر کلینی در باب الکوفه به جانب کرخ واقع است (۲). اما براساس نظر گروه دوم، مدفن کلینی در طرف شرق بغداد (الرّصافه) (۳) یعنی نزدیکی های باب جسر عتیق (جسر مأمون فعلی) قرار داشته است، به طوری که اگر کسی از طرف شرق عزم کرخ را داشته باشد، طرف چپ او مدفن کلینی واقع است (۴). ولی دیدگاه نخست محکم تر و از شواهد مطمئن تری برخوردار است؛ زیرا اولاً: شهادت نجاشی (۵) و شیخ طوسی (۶) از بزرگان و رجال شناسان امامیه بر مشاهدات استادشان ابن عبدون مبنی بر اینکه قبر کلینی را زیارت کرده و لوحی را که اسم کلینی و اسم پدرش بر آن بوده مشاهده کرده، گواه محکمی است. چه اینکه تأیید دیگران همانند ابن داود (م ۷۴۰ق) (۷)، تفرشی (۸)، السید بحرالعلوم (۹)، ابن ماکولا، که ابن عساکر (۱۰) نیز آن را بازگو کرده (۱۱)، را نمی توان نادیده گرفت.

ثانیاً: نجاشی، شیخ طوسی، ابن داود، ابن ماکولا و ابن عساکر، همه از کسانی اند که

۱- فوائد الرّضویه/ ۸۱۴.

۲- البحرانی، لؤلؤه البحرین/ ۳۹۰، رقم ۱۲۳.

۳- رصافه بغداد، محلی است که در جانب شرقی واقع است؛ وقتی منصور عباسی شهر را در طرف غربی ساخت به فرزندش مهدی دستور داد که در جانب شرقی آن دیوار کشی کند و آنجا را عسکر خانه قرار دهد، و با ساخت رصافه مجموعه بزرگی ایجاد شد که هم اکنون از آن مجموعه جز جامع باقی نمانده است و بقیه آن نواحی خراب شده است: حموی، معجم البلدان، مجلد ۳/۴۶

۴- البحرانی، لؤلؤه البحرین/ ۳۹۱.

۵- رجال النجاشی، ج ۲/۲۹۲، رقم ۱۰۲۷.

۶- الطوسی، رجال الطوسی/ ۴۹۵: باب من لم یرو عن الاثمه: ، رقم ۲۷؛ الفهرست/ ۳۹۵، رقم ۶۰۳.

۷- رجال ابن داود، قسم الاول/ ۳۴۲، رقم ۱۵۰۷.

۸- نقد الرجال، ج ۴/۳۵۲، رقم ۵۱۹۰/۸۳۴.

۹- الفوائد الرجالیه، ج ۳/۳۳۳.

۱۰- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۶/۲۹۷، رقم ۷۱۲۶.

۱۱- ابی نصرین ماکولا، علی بن هبهالله، الاکمال فی رفع الإرتیاب عن المؤلف...، ج ۷/۱۴۴، باب الکلّبی والکلّینی..

به عصر کلینی نزدیک ترند و بی تردید آنان با توجه به اینکه در این مدت حوادث کمتری رخ داده است، نسبت به محل قبر کلینی بیشتر از دیگران، اطلاع داشته اند (۱)؛ چنان که ذهبی در تاریخ خود می آورد: «وکان (کلینی) ببغداد و بها مات وقبره ظاهر، علیه لوح» (۲).

۵. خانواده مرحوم کلینی

کلینی منسوب است به خانواده کاملاً فرهیخته و علم دوست روستای کلین (۳)؛ پدرش عالم نامدار کلین، یعقوب بن اسحق کلینی است که هم اکنون مزارش در روستای کلین زیارتگاه مؤمنان است (۴)، مادرش، خانم فاضله (۵) از خانواده عالم پرور، که عالمانی بزرگ چون: جد مادریش الشیخ ابراهیم الکلینی (۶)، عموی مادر او الشیخ احمد بن ابراهیم الکلینی (۷)، پدرش (پدرمادر کلینی) الشیخ محمد بن ابراهیم الکلینی (۸)، برادرش الشیخ علی بن محمد بن ابراهیم الکلینی (۹) که دایی یا پسر دایی کلینی است که به عقیده بسیاری از رجال شناسان،

۱- العمیدی، الشیخ الکلینی البغدادی و کتابه الکافی/ ۸۵.

۲- تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر والأعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دار الکتب العربی، ط الثانیه ۱۴۱۳ق، ج ۲۴/۲۵۰، رقم ۴۱۶. برای اطلاع بیشتر: ر. ک: به مراقدالمعارف، تألیف الشیخ محمد حرزالدین، تعلیق و تحقیق محمد حسین حرزالدین، النجف، مطبعه الآداب، ۱۳۹۱ق، ج ۲/۲۱۴-۲۱۶.

۳- مقدمه بر اصول کافی، ج ۱/۱۳.

۴- قمی، الکنی واللقاب، ج ۳/۱۲۱؛ الامین، السید محسن، اعیان الشیعه، ج ۱۰/۹۹؛ دوانی، علی، مفاخراسلام، ج ۱/۲۸.

۵- العمیدی، ثامر هاشم حبیب، الشیخ الکلینی البغدادی و کتابه الکافی/ ۷۸.

۶- العمیدی، ثامر هاشم حبیب، دفاع عن الکافی، ایران، مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیه، ط الأولى ۱۴۱۵ق.، ج ۱/۳۵.

۷- شیخ طوسی، رجال الطوسی/ ۴۰۷: باب من لم یرو عن احد من الائمه، رقم ۱؛ ابن داود، رجال ابن داود، قسم الاول ۲۳، رقم ۵۴: احمد بن ابراهیم بن علّمان یعرف بعلّمان الکلینی؛ که در این عبارت ابن داود، کلمه «ابن» زاید است؛ الخوی، معجم الرجال الحدیث، ج ۲/۲۳، رقم ۳۹۹.

۸- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۱/۳۵.

۹- الخوی، معجم رجال الحدیث وتفصیل طبقات الرواه، قم، منشورات مدینه العلم، ط الثالثه ۱۴۰۳ق، ج ۱۳/۱۳۷، رقم ۸۴۰۳.

کلینی معروف به علّمان، این شخص است و نجاشی او را «علی بن محمد بن ابراهیم بن أبان الرّازی الکلینی المعروف بعلمان، یکنی ابا الحسن ثقه، عین له کتاب أخبار القائم (ع)» (۱)، معرفی می کند و وی از مشایخ مرحوم محمد بن یعقوب شمرده می شود (۲). میرداماد می گوید: «علی بن محمد بن ابراهیم بن أبان و هو ابوالحسن المعروف بعلمان الکلینی خاله علی ماهو المشهور فی عصرنا. . .» (۳)؛ کلینی در چنین خانواده بزرگی متولد و تحویل جامعه علمی آن روز شد تا ثمرات ارزشمندی چون کافی و . . . برای جامعه اسلامی به یادگار بگذارد.

۶. کلینی و فراگیری حدیث

کلینی از ابتدای جوانی علاقه فراوانی به فراگیری علوم داشت، و پس از فراگیری از محضر علمای کلین، به ری آمد و ری آن روز یکی از مراکز مهم علوم دینی و حدیثی بود، به ویژه اینکه حضور پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در این نقطه پررنگ بود (۴) و مدرسه ری، که با دو روش عقلی و سلفی در این شهر بنیان گذاری شد (۵)، و ده ها اندیشمند سنی و شیعه را در دامن خویش تربیت نموده بود، از جایگاه ویژه ای برخوردار بود، کلینی در چنین شرایطی از محضر بزرگان ری، حدیث آموخت و حدیث کرد، ولی او به این مقدار اکتفا نکرد و برای استماع حدیث اهل بیت (علیهم السلام) بار سفر بست (۶) و به نقاط مختلف

۱- نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲/۸۸، رقم ۶۸۰.

۲- العمری، علی بن محمد بن علی بن محمد العلوی النسبیه، المجدی فی انساب الطالبین، تحقیق الشیخ أحمد المهدوی الدماغانی، قم، مکتبه آیه الله المرعشی، ط الأولی ۱۴۰۹ ق/ ۱۳۱؛ بحر العلوم، الفوائد الرّجالیه، ج ۳/۷۹؛ التفرشی، نقد الرجال، ج ۴/۳۵۵.

۳- الرواشح/ ۱۰۷: الراشحه الثالثه والثلاثون.

۴- یاقوت، الحموی، معجم البلدان، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۳/۱۱۷: مردم ری، سه طایفه اند: شافعی ها که در اقلیتند، حنفی ها که بیشترند، اکثر مردم آن جا شیعه مذهبند و نیمی از شهر ری، مذهب تشیع دارند، و در روستای اطراف آن جز مذهب امامی و اندکی حنفی مذهب دیگری وجود ندارد؛ دوانی، مفاخر اسلام، ج ۳/۲۷.

۵- العمیدی، الکلینی البغدادی و کتابه الکافی/ ۳۳.

۶- العاملی، السید حسن الصدر الکاظمی، نهایه الدرایه شرح الوجیزه للشیخ البهایی، تحقیق الشیخ ماجد الغرباوی (بی جا)، نشرالمشعر (بی تا) ۵۴۲.

جهان، چون قم، نیشابور، قزوین، همدان و تنیس، صور، شام، سورا و . . . به جمع آوری احادیث از محضر عالمان بزرگ پرداخت (۱). وی کافی را که حدود ۲۰ سال طول کشید در ری به اتمام رساند (۲) و در آخر عمر به بغداد مسافرت نمود (۳)، و از اینکه وی در کافی از رواه بغداد نقل حدیث نمی کند، خود قرینه خواهد شد که کافی در ری تکمیل شده است (۴).

۷. بغداد آخرین پایگاه کلینی

روح جست و جوگر کلینی همچنان نا آرام بود تا اینکه بغداد آن روز را که از یک سو، مهد علوم مختلف و تضارب آراء مذاهب گوناگون بود و از دیگر سو، محل اقامت امام معصوم (ع) و وکلای آن امام بود، برگزید و در آنجا مشغول نقل حدیث و سماع و اجازه گردید (۵) و برای همیشه در بغداد ماندگار شد (۶).

۸. اساتید و مشایخ کلینی

۸. اساتید و مشایخ کلینی (۷)

با نگاه اجمالی به متن کافی پیداست، مرحوم کلینی برای جمع آوری مجموعه ارزشمند کافی، اساتید زیادی را باید دیده و از محضر آنان بهره های کافی برده باشد؛ اما

- ۱- العاملی، السید حسن الصدر، نهاییه الدراییه شرح الوجیزه. . . ۵۴۲؛ العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۱/۳۶ (با تلخیص).
- ۲- عابدی، احمد، المعجم المفهرس لآلفاظ احادیث بحار الأنوار، ج ۱/۶۳ (مقدمه).
- ۳- البروجردی، السید آقاحسین الطباطبایی، اسانید کتاب الکافی، تخریج واستدراک محمود دریاب النجفی، قم، مؤسسه آیه الله العظمی البروجردی، ط الاولی ۱۳۸۵ق [ج ۱/۲۴۳- ۲۴۵.
- ۴- عابدی، المعجم المفهرس لآلفاظ احادیث بحار، ج ۱/۶۳ (مقدمه).
- ۵- عابدی، المعجم المفهرس لآلفاظ احادیث بحار، ج ۱/۶۳ (مقدمه).
- ۶- البروجردی، اسانید کتاب الکافی، ج ۱/۳۷.
- ۷- برای اطلاع بیشتر: ر. ک: به کتاب های: دفاع عن الکافی، ج ۱/۴۰ (در این کتاب بیش از ۵۰ نفر را برشمرده است)؛ الشیخ البغدادی و کتابه الکافی / ۹۰- ۹۵؛ مقدمه بر اصول کافی، ج ۱/۲۴ از استاد محفوظ؛ علم حدیث و نقش آن در شناخت و تهذیب احادیث، زین العابدین قربانی لاهیجی، قم، انتشارات انصاریان، چ اول ۱۳۷۰/۲۶۰ به بعد.

افرادی که کلینی بدون واسطه بیشترین حدیث را از آنها نقل می کند عبارتند از: علی بن ابراهیم بن هاشم القمی صاحب تفسیرالصفی (۱) از اجل مشایخ کلینی و زنده تا سال ۳۰۷ (۲)، ثقه (۳)، بالغ بر ۷۰۶۸ حدیث (۴) به دو صورت: مستقل «علی بن ابراهیم، عن ابیه. . .» (۵) و عنوان «عده». محمد بن یحیی (۶) ابو جعفر العطار القمی، کثیرالروایه (۷)، شیخ اصحاب، ثقه، عین (۸) با بیش از ۵۰۷۳ حدیث (۹). ابوعلی الاشعری (۱۰)، ثقه، فقیه در میان اصحاب، کثیرالحدیث (۱۱) با ۸۷۵ حدیث (۱۲). حسین بن محمد بن عمران بن ابی بکر الاشعری القمی (۱۳) ثقه (۱۴)، بالغ بر ۸۳۰ مورد (۱۵). حمید بن

- ۱- مدرسی تبریزی، میرزا محمدعلی، ریحانه الادب. . . ج ۵/۸۰.
- ۲- نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲/۸۶، رقم ۶۷۸؛ النجفی، محمود دریاب، المعجم الموحد لاعلام الاصول الرجالیه والخلاصه العلامه، قم، مجمع الفكر الاسلامی، ط الاولى، ج ۲/۱۰۶.
- ۳- نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲/۸۶، رقم ۶۷۸.
- ۴- الخویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۹/۵۸، رقم ۱۲۰۶۷: وی بیشتر از معلی بن محمد نقل حدیث می کند.
- ۵- اصول کافی، ج ۱/۱۲: کتاب العقل والجهل، ح ۹، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۳۱؛ کتاب فضل العلم، باب فرض العلم، ح ۱؛ فروع کافی، ج ۲، کتاب الصیام، باب ادب الصائم، ح ۱، ۲، ۵، ۶، ۱۰. . .
- ۶- فروع کافی، ج ۴/۲۰۱: کتاب الحج، باب حج ابرهیم و اسماعیل. . . ح ۳، ۵، ۱۳، ۱۵. . .
- ۷- ابن داود، رجال ابن داود، قسم الاول/۳۴۰، رقم ۱۵۰۲.
- ۸- نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲/۲۵۰، رقم ۹۴۷: دارای کتاب های مقتل الحسین و النوادر.
- ۹- الخویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۹/۵۸، زیر رقم ۱۲۰۶۷.
- ۱۰- فروع کافی، ج ۴/۳۴۴: کتاب الحج، باب ما يجوز للمحرمه. . . ح ۱ و ۴، باب الرجل یحرم فی قمیص، و ح ۲، باب المحرم یغطی رأسه. . . ح ۴.
- ۱۱- نجاشی، رجال النجاشی، ج ۱/۲۳۶، رقم ۲۲۶: دارای کتاب النوادر.
- ۱۲- الخویی، معجم رجال الحدیث. . . ج ۱۹/۵۸، زیر رقم ۱۲۰۶۷.
- ۱۳- نجاشی، رجال النجاشی، ج ۱/۱۸۶، رقم ۱۵۴.
- ۱۴- نجاشی، رجال النجاشی: او به حسین بن محمد عامر الإشعری نیز یاد می شود: الخویی، معجم رجال الحدیث. . . ج ۷/۷۹، رقم ۳۶۱۰.
- ۱۵- الروضه من الکافی، ج ۸/۱۷۶، ح ۱۹۵: الحسین محمد الاشعری، عن معلی بن محمد. . . ۲۷۴، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۸۹، ۳۱۴. . .

زیاد ائمه ولی محتمل الوقف ۲ با ۴۵۰ ۳ حدیث ۴. احمد بن ادریس ۵ بیش از ۱۵۰ مورد ۶، که در حقیقت، همان ابوعلی الاشعری القمی است ۷. علی بن محمد، ثقه، عین، دارای کتاب اخبارالقائم (ع)، ۸ حدود ۹۷۶ حدیث ۱۰.

کلینی از گروه زیر، با عنوان: «عده من اصحابنا»؛ به سه روش مختلف، نقل حدیث نموده است:

اول - عده من اصحابنا، عن سهل بن زیاد، . . ۱۱، که مقصود کلینی عبارتند از: علی بن محمد علان، محمد بن ابی عبدالله، محمد بن الحسن، و محمد بن عقیل الکلینی ۱۲، و این شاخص به طور وسیع در مجموعه کافی به کار رفته است .

۹. شاگردان کلینی

شاگردان کلینی (۱)

دست پروردگانی که بیشترین نقش را در نشر کافی داشته اند عبارتند از: ابی غالب احمد بن محمد بن الرّازی (م ۳۶۸ق) (۲) ثقه (۳)، که بخشی از مجموعه کافی را به عنوان اجازه و

-
- ۱- برای اطلاع بیش-تر: ر. ک: دفاع عن الکافی، ج ۱/۴۲؛ الکلینی البغدادی کتابه الکافی/۹۶-۱۱۲؛ مقدمه اصول کافی از استاد محفوظ، ج ۱/۱۸ (پانزده نفر را برشمرده است)؛ علم الحدیث و نقش آن در شناخت و...؛ زین العابدین قربانی لاهیجی، قم، انتشارات أنصاریان، چ اول ۱۳۷۰ق/۲۶۱ به بعد.
 - ۲- طهرانی، آقابرگ، طبقات اعلام الشیعه، ج ۱/۳۱۵.
 - ۳- الطوسی، الفهرست/۱۰۹، رقم ۱۴۱..

قسمتی را به عنوان قرائت بر کلینی حدیث کرده است (۱)؛ چنان که خودش می گوید: «من کتاب های صلاه و صوم کافی را در یک نسخه و کتاب حج را در نسخه دیگر، و کتاب های طهارت و حیض را در یک مجلد استنساخ کردم و تصمیم دارم باقی این کتاب را در یک جزء، نسخه برداری نمایم» (۲).

جمع کثیری از مشایخ صدوق، از جمله علی بن احمد بن محمد بن محمد موسی الدقاق، محمد بن محمد بن عصام الکلینی، و علی بن عبدالله الوراق، کافی را از ابو غالب نقل نموده اند (۳). محمد بن ابراهیم بن یوسف الکاتب فقیه شافعی مکنّی به ابوالحسن، که از شاگردان و نزدیکان کلینی است کتاب کافی را هم از کلینی شنیده و هم اجازه روایتش را در بغداد داشته است (۴)؛ شیخ طوسی از زبان استادش ابن عبدون او را این گونه می شناساند: «... او ابوبکر الشافعی متولد ۲۸ (۵) در حسنیه: و کان علی الظاهر یتفقّه علی مذهب الشّافعی و یرى رأی الشّیعه الامامیه فی الباطن و کان فقیهاً علی المذهبین، ... کتاب هایی چون کشف القناع، کتاب الاستعداد، کتاب العده، کتاب الاستبصار، کتاب نقض العباسیه، کتاب مقتل و کتاب المفید فی الحدیث... بر مذهب امامیه نوشته است» (۶)، و بسیاری دیگر از حافظان و عالمان چون ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه (۷)، ابوعبدالله محمد بن ابراهیم النعمانی، ابوهارون بن موسی التلعکبری (۸)، ابوعبدالله احمد بن ابی رافع الصیمری (۹)، ابوالحسن عبدالکریم بن عبدالله بن التنیسی،

-
- ۱- طهرانی، آقا بزرگ، طبقات أعلام الشیعه، ج ۱/۳۱۵.
 - ۲- أبی غالب الزّراری، رساله فی آل أعین (به همراه تاریخ آل زراره)، مع شرحها للسید علی الموسوی الموحّد الأصفهانی، ایران، چ ربّانی ۱۳۹۹ق/۷۷، رقم ۸۳.
 - ۳- طهرانی، آقا بزرگ، طبقات اعیان الشّیعه، ج ۱۳۱۵.
 - ۴- العمیدی، دفاع عن الکافی/ج ۱/۴۲.
 - ۵- طهرانی، آقا بزرگ، طبقات أعلام الشیعه، ج ۱/۳۱۵.
 - ۶- الطوسی، رجال الطوسی/۳۱۹، رقم ۶۰۱.
 - ۷- ابو غالب الزّراری، رساله فی آل أعین/۷۷، رقم ۸۳ (حاشیه)؛ الطوسی، الفهرست/۱۰۹، رقم ۱۴۱.
 - ۸- ابو غالب الزّراری، رساله فی آل أعین/۷۸.
 - ۹- الطوسی، الفهرست/۷۶، رقم ۹۶: کوفی، سکن بغداد، ثقه فی الحدیث، صحیح العقیده؛ البحرانی، لؤلؤها لبحرین/۳۸۸ (حاشیه)

ابوالحسن احمد بن الكوفي الكاتب (۱)، محمد بن علي ماجلويه (۲)، و نجاشي (۳)، صدوق، مرتضى، مفيد، طوسي (۴)، و ده ها عالم ديگر، جزء ارزشمندترين و با نام ترين شاگردان مرحوم كليني اند.

شيخ طوسي مي گويد: «همه روايات كليني و كتاب هاي او از طريق ابو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان (شيخ مفيد)، از ابي القاسم جعفر بن محمد قولويه (۵) و نيز از طريق حسين بن عبيدالله بن ابراهيم الغضائري از ابي غالب و همچنين از طريق احمد بن عبدون از ابورافع، از محمد بن يعقوب به من رسیده است» (۶).

۱- الطوسي، الفهرست/۷۸؛ نجاشي مي گويد: من هنگامي که به مسجد لؤلؤي براي قرائت قرآن رفت و آمد مي کردم، گروهی از اصحاب ما در آنجا کافي را براي ابوالحسن احمد بن الكوفي الكاتب قرائت مي کردند: رجال النجاشي، ج ۱/۲۹؛ الامين، السيد محسن، اعيان الشيعه، ج ۱۰/۹۹.

۲- النوري، حاجي نوري، خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۳/۲۷۵.

۳- رجال النجاشي، ج ۱/۲۹: و همه کتاب هاي كليني را توسط گروهی از شيوخ که عبارت بودند از: محمد بن محمد و حسين بن عبيدالله و احمد بن علي بن نوح، از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه از كليني، به ما رسیده است.

۴- بحراني، لؤلؤها لبحرين، ج ۳/۲۷۵ (حاشيه).

۵- الفهرست/۳۹۴.

۶- الإستبصار، ج ۲/۳۰۲ به بعد.

فصل دوم: کلینی از دیدگاه عالمان

۱. کلینی از منظر عالمان امامیه

هرچند که نمی توان به همه اظهارنظرهای عالمان امامیه، در مورد مرحوم کلینی اشاره کرد ولی به نمونه هایی که نقش تعیین کننده دارند، بسنده می شود:

- نجاشی (م ۴۵۰ق)؛ کلینی، شیخ اصحاب ما است، هنگامی که در ری بود از موجهان و موثق ترین آنان در مورد حدیث بود (۱).

- شیخ طوسی (م ۴۶۰ق)؛ کلینی، مکئی به اباجعفر، ثقه و عارف به روایات است (۲).

- سید بن طاووس (م ۶۶۴ق)؛ محمدبن یعقوب کلینی کسی است که در مدح و توصیف مجمع علیه (۳)، و در وثاقت و امانت او، همگان اتفاق نظر دارند (۴).

- محقق کرکی (م ۹۴۰ق)؛ ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی، مشهور به ثقه الاسلام، شیخ الطائفه، و وجههم فی الری، جلیل القدر، عظیم المنزله. . . و مجدد مذهب در ابتدای سده سوم است (۵).

۱- رجال النجاشی، ج ۲/۲۹۰، رقم ۱۰۲۷.

۲- الفهرست/۳۹۳، رقم ۶۰۳.

۳- فلاح السائل و نجاح المسائل فی عمل الیوم واللیلہ/۴۹.

۴- کشف المحجبه لثمره المهجّه/۱۵۸، فصل ۱۵۴.

۵- رسائل الکرکی، ج ۳/۴۷.

عالمان دیگر چون علامه مجلسی (۱)، بحرانی (۲)، بحرالعلوم الطباطبایی (۳)؛ شیخ عباس قمی (۴)؛ مدرسی تبریزی (۵)؛ خوانساری (۶)، نهایت تمجید را از کلینی به عمل آورده اند.

۲. کلینی در نگاه دانشمندان اهل سنت

- ابن عساکر (م ۵۷۱ق)؛ ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی از فقهای شیعه و نویسندگان آن مذهب است و ابوعبدالله احمد بن ابراهیم الصیمری و دیگران از او روایت می کنند (۷).

- ابن اثیر الجزری (م ۶۰۶ق)؛ محمد بن یعقوب... فقیه، امام مذهب اهل بیت، عالم بزرگ و فاضل مذهب و در نزد شیعه مشهور است، و از کسانی است که در ابتدای سده سوم، به مجدد دین نام برده می شود (۸).

۱- مرءات العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دارالکتب الاسلامیه ۱۳۷۹ق، ج ۱/۳: کلینی ثقه الاسلام، مورد قبول طوایف انام و ممدوح خاص و عام است.

۲- لؤلؤه البحرين/ ۳۸۶، رقم ۱۲۳: محمد بن یعقوب، هنگامی که در ری می زیست، شیخ اصحاب ما و موجه ترین و موثق ترین و با ثبات ترین آن ها، در حدیث بود.

۳- الفوائد الرجالیه، ج ۳/۳۳۶: ریاست فقهای امامیه در زمان حکومت مقتدر عباسی، به کلینی منتهی شد، مجلس درس او مملو از اکابر و بزرگانی بودند که به قصد فراگیری علم به سوی او شتافته بودند، و برای تفقه و مذاکره دور او حلقه می زدند.

۴- الکنی والألقاب، ج ۳/۱۲۰: کلینی شیخ اجل، قدوه الانام، و ملاذ المحدثین العظام، و مروج المذهب فی غیبت الامام (ع)، ابوجعفر... ملقب به ثقه الاسلام.

۵- ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه واللقب، ج ۵/۷۹: محمد بن یعقوب کلینی... شیخ مشایخ شیعه، رئیس محدثین علمای امامیه، از اوثق و اعدل و أضبط ایشان و مروج مذهب شیعه در زمان غیبت امام (ع)، ممدوح خاص و عام،... و به همین مناسبت وی نخستین کسی است که در دوره اسلامی به ثقه الاسلام شهرت یافت.

۶- روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، ج ۶/۱۱۲: جایگاه این مرد، اجل و اعظم از آن است که نزد اعیان و بزرگان سنی و شیعه پوشیده باشد،... در وثاقت او برای احدی سخنی، و در جایگاه او نزد پیشوایان سخنی، و در فضیلت او تردیدی نیست، مطمئن ترین بودن کلینی در میان محمد سه گانه صاحبان کتب اربعه، مورد اتفاق نظر طایفه امامیه است.

۷- تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۶/۲۹۷، رقم ۷۱۲۶.

۸- جامع الاصول فی احادیث الرسول، إخراج أحادیث و تعلیق عبدالقادر الأرئووط، بیروت، دارالفکر، طالثانیه ۱۴۰۳ق، ج ۱۵/۲۹۷، ذیل حدیث شماره ۸۸۸۱: «من الفقهاء... ابوجعفر محمد بن یعقوب الرّازی من الإمامیه؛ متن حدیث از رسول الله (ص) درسنن ابی داود رقم ۴۲۹۱: «إن الله یبعث لهذه الامه... یجدد لهادینها»...

- عزالدین بن اثیر (م ۶۳۰ق)؛ محمدبن یعقوب کلینی، از بزرگان امامیه و علمای آنها است (۱).

- ذهبی (م ۷۴۸ق)؛ ابوجعفر محمدبن... شیخ فاضل مشهور، از رؤسای شیعه و فقها، و از نویسندگان آنهاست (۲)؛ در جای دیگر می نویسد: کلینی شیخ شیعه، عالم امامیه، صاحب تصانیف، ابوجعفر محمدبن یعقوب الرّازی الکلینی ۲ است که احمدبن ابراهیم الصیمری و دیگران، از او روایت می کنند **سَيَرُ أَعْلَامِ النَّبَلَاءِ**، تحقیق محمدنعیم العرقوسی و...، یاشراف شعیب الأرنؤوط، بیروت، مؤسسه الرّساله، ۱۴۰۱ق، ج ۱۵/۲۸۰، رقم ۱۲۵.

(۳) تبصیر المنتبه بتحریر المشتبه، ج ۳/۱۲۱۹.

(۴) تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۹/۳۲۲، ۳۸/ (حاشیه): (من فضلاء الشیعه) و رؤس فضلائهم فی أيام المقتدر.

(۵) لسان المیزان، ج ۵/۴۳۳، رقم ۱۴۱۹.

(۶) کشف الظنون عن أسامی الکتب والفنون، ج ۶/۲۹، محمدبن یعقوب... از فقهای شیعه امامیه بود که در بغداد از دنیا رفت.

(۷) الاعلام قاموس التراجم، ج ۸/۱۷ (تحت عنوان الکلینی):... ابوجعفر الکلینی فقیه امامی از اهل کلین ری، شیخ الشیعه در بغداد بود.

(۸) معجم المؤلفین تراجم مصنفی الکتب العربیه، ج ۱۲/۱۱۶: کلینی از فقهای شیعه، عارف به اخبار و حدیث و ساکن بغداد بود.

۱- الکامل فی التاریخ، حقه و اعتنی به عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، ط الثانیه ۱۴۲۰ق، ج ۶/۲۷۴: حوادث سال ۳۲۸؛ در این منبع اولاً، کلمه «قتل» اشتهاً به جای قیل به کار رفته. ثانیاً عبارت: «محمدبن علی ابوجعفر الکلینی» ذکر شده که در هیچ منبعی نیامده است لذا عبارت یاد شده در مورد کلینی غلط است: دوانی، مفاخر اسلام، ۳/۳۲.

۲- تاریخ الاسلام، ج ۲۴/۴۱۶، رقم ۴۱۶، هر چند که متأسفانه این عبارت را هم دارد: «... و فقهایهم المصنفین فی مذاهبهم الرذله!».

۳- ابن حجر العسقلانی (م ۸۵۲ق)؛ ابوجعفر الکلینی از سران فضلالی شیعه در ایام حکومت مقتدر عباسی بود

۴-، زبیدی همین حرف را می زند

۵-، ابن حجر در جای دیگر می آورد: کلینی از فقهای شیعه و از کسانی است که بر وفق مذهب شیعه کتاب هایی تصنیف کرد

۶-؛ القسطنطنی الحنفی (۱۰۶۷ق)

۷-، زرکلی (م ۱۴۱۰ق)

۸-، عمر کحاله

فصل سوم: جایگاه کافی در میان مجامع حدیثی

اشاره

هر چند که کلینی، پدید آورنده پرآوازه ترین اثر، یعنی «کافی» شناخته می شود ولی آثار دیگر کلینی که هر کدام جایگاه ویژه ای دارند، عبارتند از: أَلرَّد علی القرامطه (۱)، کتاب الرِّجال (۲)، کتب الرِّسائل الاثمه (علیهم السلام) (۳)، کتاب تعبیرالرؤیا (۴)، کتاب ما قبل فی الاثمه (علیهم السلام) من الشَّعر (۵).

اما ماندگارترین آثار مرحوم کلینی کتاب «کافی» است که از سه بخش مهم «أصول»، «با

- ۱- نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲/۲۹۱؛ الطوسی، الفهرست/۳۹۴؛ البحرانی، لؤلؤها البحرین/۳۹۴؛ القسطنطنی الحنفی، کشف الظنون عن أسامی الکتب والفنون، ج ۶/۲۹؛ قمی، الکنی والألقاب، ج ۳/۱۲۱.
- ۲- رجال النجاشی، ج ۲/۲۹۱؛ لؤلؤها البحرین/۳۹۴؛ کشف الظنون. . . ج ۶/۲۹؛ الکنی والألقاب، ج ۳/۱۲۱؛ الجابلقی، السید علی أصغر، طرائف المقال، تحقیق السید محمد الرجایی، قم، مکتبه آیةالله المرعشی، ط الأولى ۱۴۱۰ق، ج ۲/۵۲۵.
- ۳- رجال النجاشی، ج ۲/۲۹۱؛ الفهرست/۳۹۴؛ لؤلؤها البحرین/۳۹۳؛ کشف الظنون. . . ج ۶/۲۹؛ حاجی نوری، خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۳/۲۷۴؛ ابن طاووس این کتاب را داشته و از آن حدیث نقل کرده است: کشف المحججه لثمره المهججه/۱۵۸، فصل ۱۵۴؛ السید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱۰/۹۹.
- ۴- رجال النجاشی، ج ۲/۲۹۱؛ الطوسی، الفهرست/۳۹۴؛ لؤلؤها البحرین/۳۹۴؛ کشف الظنون. . . ج ۶/۲۹؛ طرائف المقال، ج ۲/۵۲۵؛ اعیان الشیعه، ج ۱۰/۹۹.
- ۵- رجال النجاشی، ج ۲/۲۹۱؛ لؤلؤها البحرین/۳۹۴؛ کشف الظنون. . . ج ۶/۲۹؛ اعیان الشیعه، ج ۱۰/۹۹؛ طهرانی، آقابزرگ، الذریعه، ج ۱۹/۲۳؛ الکنی والألقاب، ج ۳/۱۲۱؛ طرائف المقال، ج ۲/۵۲۵.

نگاه به اصول دین؛ و «فروع» (۱) نسخه های مشهور در ۸ مجلد است.

(۲)، با عنایت به فروع دین، و بخش سوم «روضه» (۳) با موضوعات متنوع، شکل گرفته است. این مجموعه از ۳۵ کتاب (۴)، و ۲۲۷۳ باب (۵)، و حدود ۱۵۴۱۳ (۶) یا ۱۵۳۲۸ حدیث (۷) با حذف روایات تکراری بر اساس آخرین نسخه در ۱۵ مجلد (۸)، ترتیب یافته است هرچند که در تعداد کتاب ها و ابواب و روایاتی که این کتاب را شکل داده، اختلاف نظر است؛ برخی، کتاب های گنجانده شده در کافی را ۳۲ کتاب (۹)، و تعداد روایات آن را ۱۶۱۹۹ حدیث می شمارند (۱۰)، برخی ۳۰ کتاب (۱۱)، که همه ناشی از اعمال سلیقه، برداشت های شخصی (۱۲) و شماره گذاری نشدن روایت در متن نسخه کافی است (۱۳)؛ ولی آنچه بر اهمیت این کتاب افزوده ویژگی های آن است که بر سه مجموعه دیگر برتری داده است:

۱- اصول در ۲ مجلد (۱-۲) و فروع در ۵ مجلد (۳)-

۲-

۳- این که چرا اسم قسمت آخر کافی را «روضه» گذاشته؟، همین سؤال را علی اکبر غفاری از مؤلف مقدمه بر اصول کافی دکتر حسین علی محفوظ، پرسیده است، وی در پاسخ نوشته است: بعد از اینکه کلینی کافی را در باب های مختلف تقسیم و روایات را در آنها جایگزین ساخت، بسیاری از روایات، خطبه ها، نامه های اهل بیت (ع)، باقی ماند که در آن باب ها نمی گنجید، و چون آنها از اهمیت خاصی برخوردار بود، تحت عنوان «روضه» نام نهاد: مقدمه روضه/۹.

۴- با شمارش کتاب کافی چاب بیروت به تصحیح و تعلیق محمدجعفر شمس الدین، توسط محقق و چاپ دارالحدیث قم.

۵- با شمارش کتاب کافی چاب بیروت به تصحیح و تعلیق محمدجعفر شمس الدین، توسط محقق و چاپ دارالحدیث قم؛ کتاب روضه به عنوان یک کتاب محسوب شده است.

۶- شماره گذاری نسخه مؤسسه دارالحدیث قم در ۱۵ مجلد انتشار ۱۴۳۰ق.

۷- الحججی، محمد حسین الموحّد، الأولیات من الکافی فیما أودعه فی الکافی، قم، مطبعة الخيام، ۱۴۰۳ق.

۸- نسخه های مشهور در ۸ مجلد است.

۹- بحر العلوم، الفوائد الرجالیه، ج ۳/۳۳۲.

۱۰- الخوانساری، روضات الجنات، ج ۶/۱۱۶؛ القسطنطنی، كشف الظنون...، ج ۶/۲۹.

۱۱- عمر کحاله، معجم المؤلفین، ج ۱۲/۱۱۶.

۱۲- به عنوان نمونه ممکن است برخی، این عبارت کلینی را یک حدیث بشمارند: و فی روايه اخرى «بأیهما اخذت من باب التسليم وسَعَك»: اصول کافی، ج ۱/۶۶: کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، ذیل ح ۷.

۱۳- اصول کافی، ج ۱/۳۰۵، کتاب الحجّه، باب الاشارة والنص... که این حدیث در نسخه دارالکتب الاسلامیه تهران، شماره گذاری نشده است: الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسين بن علي الوشاء، عن...، و این کار سبب کاهش و افزایش تعداد روایات خواهد شد..

۱. ویژگی های کتاب کافی

الف) نزدیک به عصر - امام (عج)

کلینی، بدان جهت که در زمان غیبت صغری زندگی می کرده، طبعاً همه مشایخ او، از افرادی خواهند بود که عصر حضور را درک (۱)، و روایات آنها از ارزش ویژه ای برخوردار است. همان گونه که تدوین کافی در زمان حضور و کلاهی حضرت (عج) انجام (۲)، و وفات کلینی نزدیک به وفات آخرین وکیل آن امام (عج) بوده است (۳)، به همین جهت برخی معتقدند آنجا که کلینی می گوید: «قال العالم» (۴)، مراد خود حضرت حجت (عج) است (۵).

اما اینکه گفته می شود کافی به تأیید یا اصلاح امام عصر (عج) (۶)، و یا تأیید و کلاهی امام (عج) رسیده (۷)، صاحب نظران شیعه آن را قبول ندارند؛ هرچند که از این عبارت سیدبن طاووس: «هذا الشيخ محمد بن يعقوب الكليني و رواياته في زمن الكلاء المذكورين يجد»

- ۱- العاملی، السید حسن الصدر الکاظمی، نهاییه الدراییه شرح الوجیزه للشیخ البهائی، تحقیق الشیخ ماجد الغرباوی، (بی جا)، نشر المشعر (بی تا)؛ العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۱/۲۷.
- ۲- ابن طاووس، کشف المحججه لثمره المهجه/ ۱۵۸، فصل ۱۵۴؛ البحرانی، لؤلؤها البحرین/ ۳۹۳؛ مدرسی تبریزی، ریحانه الادب، ج ۵/۸۱.
- ۳- ابن طاووس، کشف المحججه لثمره المهجه/ ۱۵۸، فصل ۱۵۴.
- ۴- اصول کافی، ج ۱/۷، خطبه کافی؛ فروع کافی، ج ۳/۳۲، کتاب الطهاره، باب مسح الخف ح ۲، فقال... که در حاشیه با استناد به من لایحضره الفقیه، گوینده «قال» را: العالم (ع) دانسته است.
- ۵- الخوانساری، روضات الجنات، ج ۶/۱۱۵؛ هر چند که ملا صالح مازندرانی عنوان العالم (ع) را امام موسی کاظم (ع)، می داند: شرح جامع للأصول الکافی والروضه، تصحیح علی اکبر غفاری، تعلیق میرزا ابوالحسن الشعرانی، طهران، المکتبه الإسلامیه ۱۳۸۸ق، ج ۱/۵۴.
- ۶- القمی، شیخ عباس، سفینه البحار ومدینه الحکم والآثار، ایران، دارالأسوه للطباعه والنشر، ط الأولى ۱۴۱۴ق، ج ۹/۱۸۱، اقول: کلینی هو الشیخ الاجل الاقدم، و مروج المذهب فی غیبه الامام، ابوجعفر... الملقب بثقه الاسلام، مؤلف کتاب الکافی و غیره نسب الیه (ع) قوله: «الکافی کاف لشیعتنا»؛ الخوانساری، روضات الجنات، ج ۶/۱۱۶؛ مدرسی تبریزی، ریحانه الادب، ج ۵/۸۱.
- ۷- حاجی نوری، خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۳/۴۶۶.

طریقاً الی التّحقیق منقولاً-ته» (۱)، تأیید کافی از سوی حضرت استفاده می شود، ولی برخی دیگر، آن را حدس غیر قطعی دانسته، می گویند: باتوجه به شواهد و زمان تدوین کافی، فقط اطمینان به کافی و روایات و مؤلف آن حاصل می شود (۲). اما عبارت «الکافی کافٍ لشیعتنا» ، واقعیت ندارد (۳)؛ و برخی آن را مجهول و ادعای بی دلیل می شمارند (۴).

مجلسی می نویسد: «اینکه برخی (۵) جزم پیدا کرده بر اینکه همه کافی بر امام (ع) عرضه شده، اشکالش روشن است، بله همین که حضرت این کتاب و مانند آن را انکار و ردّ نکرده، این اطمینان نزدیک به علم را ایجاد می کند که حضرت راضی به کار آن است» (۶).

(ب) کافی و ابتکار جدید

(ب) کافی و ابتکار جدید (۷)

کافی نخستین کتابی است که در عرصه حدیث به این ترتیب نو و مبتکرانه با اصول دین (۸) و کتاب عقل و جهل با حدیث آفرینش عقل که بارزترین امتیاز انسان از

۱- کشف المحجّه لثمره المهجه/۱۵۸، فصل ۱۵۴.

۲- حاجی نوری، خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۳/۴۷۰ (با تصرف و تلخیص)؛ شهید تبریزی، میرزا علی آقا، مرآت الکتب (خطی)، (بی جا)، ناشر عبدالله ثقه الاسلامی، نسخه اول ۱۳۶۸، ج ۳/۱۴۱.

۳- حاجی نوری، خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۳/۴۷۰؛ عابدی، المعجم المفهرس لألفاظ أحادیث بحار الأنوار، ج ۱/۶۴، (مقدمه)

۴- البروجردی، السید آقا حسین الطباطبایی، اسانید الکافی، ج ۱/۲۴۲؛ العسکری، السید مرتضی، معالم المدرستین، ایران، مرکز الطباعه والنشر للمجمع العلمی لاهل البيت (ع)، ط الاولی ۱۴۲۴ق، ج ۳/۳۴۴؛ زین العابدین قربانی لاهیجی، علم حدیث... ۲۷۰/.

۵- در حاشیه خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۳/۴۷۳، این بعض را «المولی خلیل القزوینی» می داند؛ القزوینی، المولی خلیل، الشافی فی شرح اصول الکافی، تحقیق محمد حسین الدرایتی، قم، دارالحدیث، ط الاولی ۱۴۳۰ق، ج ۱/۱۵۳.

۶- مرآت العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱/۲۲.

۷- برای اطلاع بیشتر ر. ک: به مقدمه المعجم المفهرس لألفاظ احادیث بحار الانوار، ج ۱/۶۴.

۸- اصول الکافی در دو مجلد، به ترتیب کتاب های: العقل والجهل، فضل العلم، التوحید، الحجّه، الايمان والكفر، الدعاء، فضل القرآن، العشره، تکمیل شده است.

موجودات دیگر است، آغاز و با کتاب هایی در فروع دین به اوج می رسد و با کتاب روضه با این جمله از امام ابو جعفر (ع): «... إِنَّ الدُّنْيَا لَا تَذْهَبُ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ رَجُلًا مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يَعْمَلُ بَكْتَابِ اللَّهِ لَا يَرَى فِيكُمْ مُنْكَرًا إِلَّا أَنْكَرَهُ» (۱)، پایان می پذیرد. در حالی که صحیح بخاری پرآوازه ترین کتاب حدیثی اهل سنت با حدیث «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» (۲) که ربطی میان این جمله و کتاب الایمان (۳)، و کتاب العلم (۴)، و کتاب الوضوء (۵)، دیده نمی شود، آغاز و با کتاب التوحید (۶)، خاتمه یافته است. و همین نظم و چینش کافی سبب شد که توجّه فقها و علما از اصول اربعه‌آم به کافی معطوف گردد (۷).

ج) جامعیت بی بدیل کافی

کافی از جهت جامعیت و فراگیری احادیث همه‌ اهل بیت (علیهم السلام)، در نوع خود، کم نظیر است؛ زیرا مؤلفان اصول ۴۰۰ گانه معروف، روایاتشان را تنها از امامان باقر و صادق (علیهما السلام) گردآوری نموده اند (۸)، ولی مؤلف کافی با تلاش گسترده و صرف ۲۰ سال (۹) از عمر خویش توانسته روایات همه‌ امامان را گردآوری نماید در حالی که وی می توانست در

- ۱- الرّوضه من الکافی/ ۳۹۶، رقم ۵۹۷.
- ۲- محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری، تحقیق مصطفی دیب البغا، بیروت - دمشق، دار ابن کثیر - الیمامه للطباعه والنشر، ط الخامسه ۱۴۱۴ق، ج ۱/۲: اینکه بخاری این جمله را در ابتدای کتاب خود قرار داده، جای سؤال است.
- ۳- محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری، تحقیق مصطفی دیب البغا، بیروت - دمشق، دار ابن کثیر - الیمامه للطباعه والنشر، ط الخامسه ۱۴۱۴ق، ج ۱/۷.
- ۴- محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری، تحقیق مصطفی دیب البغا، بیروت - دمشق، دار ابن کثیر - الیمامه للطباعه والنشر، ط الخامسه ۱۴۱۴ق، ج ۱/۲۱.
- ۵- محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری، تحقیق مصطفی دیب البغا، بیروت - دمشق، دار ابن کثیر - الیمامه للطباعه والنشر، ط الخامسه ۱۴۱۴ق، ج ۱/۴۲.
- ۶- محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری، تحقیق مصطفی دیب البغا، بیروت - دمشق، دار ابن کثیر - الیمامه للطباعه والنشر، ط الخامسه ۱۴۱۴ق، ج ۸/۱۴۶.
- ۷- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۱/۲۷.
- ۸- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۱/۲۷.
- ۹- نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲/۲۹۰؛ قمی، الکنی و الألقاب، ج ۳/۱۲۰؛ محقق کرکی، رسائل الکرکی، ج ۳/۴۷؛ زرکلی، خیرالدین، الأعلام قاموس الرجال، ج ۸/۱۷؛ احمد امین، ضحی الاسلام/ ۶۸۳: وقد اتفق فی جمعه عشرين عاماً. .

طول ۴ سال این کار را به پایان برد (۱)؛ همان گونه که کافی در عرصه های مختلف علوم و فنون (اصول و فروع)، فراگیر و از جامعیت خاصی برخوردار است. (۲)

د) کافی الگو برای دیگران

بی تردید همه کتاب های روایی که پس از کلینی در شیعه تدوین یافته، با الهام گیری از کافی است، به عنوان نمونه شیخ صدوق (م ۳۸۰ق)، شیخ طوسی (م ۴۶۰ق)، و از متأخران چون فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ق) در وافی، حُرّ عاملی (م ۱۱۹۴ق)، در وسائل الشیعه از روش کلینی پیروی نموده اند (۳)؛ چنان که نویسنده مصری می نویسد: «و غیره (کافی) الْفَّ بَعْدَهُ عَلٰی نَمَطِهِ» (۴).

ه) دقت در متن و سلسله اسناد

ذکر سلسله اسناد روایت تا برسد به رسول خدا (ص) (۵) یا یکی از معصومان، از امتیازات حدیث مقبول است؛ به همین رو، کلینی در مجموعه کافی این ویژگی را جز در موارد اندک، رعایت نموده است، هر چند که در فرازهایی از هنرنمایی کلینی، توهم قطع سلسله سند را ایجاد می کند (۶)، ولی در حقیقت چنین نیست بلکه این روش در میان

۱- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۱/۲۸.

۲- الصدر، السید حسن، نهاییه الدراییه/۵۴۱.

۳- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۱/۲۹. البتّه، وسائل الشیعه به ترتیب کتاب «شرائع الاسلام» است و شرائع به ترتیب «فروع کافی» است.

۴- امین، احمد، ضحی الاسلام/۶۸۳.

۵- حدیث از رسول الله (ص)، فروع کافی، ج ۵/۱۴۳: کتاب المعیشه، باب الهدیه، ح ۷، ۸، ۹، ۱۳.

۶- فروع کافی، ج ۵/۴۹۹، کتاب النکاح، باب الاوقات التي یکره. . . ح ۲: عده من اصحابنا، عن احمد بن محمد بن خالد (البرقی)، عن بکر بن صالح. . .، در حدیث سوم سند را این گونه می آورد: عنه، عن ابیه، عن ذکره، عن ابی الحسن موسی (ع) . . .، که توهم می شود سند حدیث قطع شده است، در حالی که چنین نیست؛ زیرا ضمیر در دو کلمه «عنه» و «ابیه» به احمد بن محمد بن خالد برمی گردد و نه تنها هیچ اخلاقی ایجاد نمی شود که ضمن خلاصه شدن، تصریح به سند شده است. .

قدما مشهور بوده که با آوردن سند کامل در حدیث نخست، در نقل بعدی سند مشترک را نمی آوردند و آن را با ضمیر به سند قبلی پیوند می زدند که کلینی از این روش فراوان بهره گرفته است (۱). ولی گاهی برخی (۲) از بزرگان به خاطر عدم توجه به این روش کلینی، سند کافی را بدون واسطه آورده اند (۳) که در نتیجه روایت او از کلینی منقطع شده است ولی با مراجعه به کافی، سند کامل و متصل می گردد (۴). بنابر این، اینکه کلینی ۲۰ سال عمرش را صرف این کتاب نموده، اختصاص به جمع آوری روایات آن نداشته است بلکه بخش مهم آن را در پی ریزی اصول، چارچوب بندی، تبویب، پالایش، گزینش، دقت در اسناد و متون روایات، بررسی معارضات آن، و چینش روایات آن، هزینه نموده است (۵). چه اینکه، کافی در ضبط سند و متن حدیث، از دقت بالایی برخوردار است، و می توان ادعا کرد که در صورت اختلاف میان کافی و متون دیگر، آنچه در کافی ضبط شده مطمئن تر است (۶).

- ۱- فروع کافی، ج ۵/۵۳۵، باب الغیره، ح ۱: عده من اصحابنا، عن احمد بن محمد بن خالد (البرقی)، عن عثمان بن عیسی...، در حدیث دوم، بدون جمله عده من اصحابنا، می آورد: عنه (احمد بن محمد بن خالد)، عن ایبه (پدر احمد بن محمد بن خالد).
- ۲- شیخ طوسی در الاستبصار، ج ۲/۳۱۳: کتاب الحج، باب ۲۱۵ (باب المرأه الحائضه متی...)، ح ۴: مارواه موسی القاسم عن صفوان بن یحیی، عن ابن مسکان، عن ابی اسحاق بیاع...؛ در کافی، ج ۴/۴۴۹: کتاب الحج، باب المرأه تحیض بعد ما دخلت...: ابوعلی الاشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن یحیی، عن ابن مسکان، عن اسحق... که دو واسطه یعنی ابوعلی الاشعری و محمد بن عبد الجبار، حذف شده است.
- ۳- شهید ثانی، جمال الدین الحسن بن زین الدین، المتقی الجمان، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ۱۴۰۷ق، ج ۱/۲۴: فائده سوم.
- ۴- الصدر، السید حسن، نهاییه الدراییه/۵۳۴.
- ۵- عابدی، المعجم المفهرس لالفاظ أحادیث البحار الأنوار، ج ۱/۶۳ (مقدمه).
- ۶- شاهد مدعا، موارد زیر است: در الاستبصار، ج ۲/۳۲۲: کتاب الحج، باب ۲۲۰ (باب جواز انه تحیح المرأه...)، ح ۳: ما رواه موسی القاسم، عن الحسن اللؤلؤی، عن الحسن بن محبوب، عن مصادف، قال: سألت ابا عبد الله (ع): «تحیح المرأه عن الرجل؟ قال: اذا كانت فقیهه مسلمه و كانت قد حجت، ربّ إمراه خیر من رجل». در کافی، ج ۴/۳۰۶: کتاب الحج، باب المرأه تحیح عن الرجل، ح ۱: عده من اصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن الحسن بن محبوب، عن ابن رثاب، عن مصادف، عن ابی عبد الله (ع): «فی المرأه تحیح عن الرجل الصیروره فقال: ان كانت قد حجت و كانت مسلمه فقیهه فربّ إمراه افقه من رجل». که ضمن متفاوت بودن متن، «ابن رثاب» از سند افتاده است. هم چنین استبصار، ج ۲/۳۲۶: کتاب الحج، باب ۲۲۴، ح ۵: مارواه محمد بن یعقوب عن رجل عن علی بن ابراهیم، عن ایبه، عن اسماعیل بن مرار...؛ کافی، ج ۴/۵۳۴: کتاب الحج، باب العمره المبتوله، ح ۳: علی بن ابراهیم، عن ایبه، عن اسماعیل بن مرار عن یونس...، در این نقل میان کلینی و علی بن ابراهیم کلمه «عن رجل» اضافه شده که اشتباه است و سند را بی اعتبار می سازد.

(و) تلاش در کاهش اسناد

بی تردید هرچه واسطه میان راوی و منبع صدور، کمتر باشد آن روایت از ارزش بالاتری برخوردار است؛ از این رو، کلینی در کافی سعیش بر این است که:

أولاً؛ واسطه میان خود و معصوم (ع) را به حداقل برساند، تا بر متانت و قوت حدیث بیفزاید (۱)، وی گاهی برای کاهش یک واسطه مسافرت های طولانی را تحمل می کرد؛ سفر او به دمشق آن روز، شاید به همین منظور صورت گرفته باشد. ابن عساکر، یکی از کسانی که برای فراگیری حدیث وارد دمشق شده، کلینی را نام می برد: «محمد بن یعقوب و یقال... ابو جعفر الکلینی من شیوخ الرافضه قدم دمشق و حدّث بعلبک عن ابی الحسین محمد بن علی الجعفری السمرقندی، و محمد بن احمد الخفاف النیسابوری، و علی بن ابراهیم بن هاشم...» (۲).

ثانیاً؛ کلینی در مواردی به نوعی سندهای یک روایت را با سند روایت دیگر هماهنگ می سازد، بدین صورت که یک روایت را با سند کامل می آورد، سپس همان حدیث را با سند دیگر هم آورده، می نویسد: «مثله» (۳)، که این روش از یک سو، اشاره به سند جدید است و از دیگر سو، سبب می شود که قطع یا ارسال و یا ضعف احتمالی حدیث و سند آن، جبران گردد (۴).

۱- العاملی، السید حسن الصدر، نهاییه الدراییه شرح الوجیزه... / ۵۴۲؛ العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۱/۳۳.

۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۶/۲۹۷، رقم ۷۱۲۶: در عبارت وی این جمله که: «یقال محمد بن علی ابو جعفر...»، اشتباه است و در هیچ جا کلینی به محمد بن علی، یاد نشده است.

۳- اصول کافی، ج ۳/۳۰۶: کتاب الحجّه، باب الاشاره والنص...، ذیل ح ۳: عده من اصحابنا، عن احمد بن محمد، عن الوشاء مثله.

۴- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۱/۳۳.

بر همین اساس، بحث «ثلاثیات» سند، یکی از بحث های مهم در عرصه حدیث است (۱)، که از آن به «عالیه الاسناد» و «قلیله الاسناد» (۲)، تعبیر می شود، و کافی از این ویژگی در مواردی برخوردار است: «علی بن ابراهیم، عن ابیه، قال کنتُ عند ابی جعفر الثانی (ع) اذ دخل...» (۳).

(ز) عدم ذکر روایات معارض

کلینی، غالباً روایاتی که با عنوان باب منتخب او سازگار نباشد، نمی آورد و این کار او، می رساند که آنچه را آورده ترجیح بر روایتی است که از ذکرش خودداری نموده است (۴).

۱- مقصود از ثلاثیات، روایاتی است که با سه واسطه نقل شود؛ که البته این اصطلاح نزد امامیه و اهل سنت، فرق می کند. نزد اهل سنت ثلاثیات عبارت است از این که میان مُخْرِج حدیث و میان رسول الله (ص)، سه راوی بیشتر نباشد: صحابی، تابعی، و تابع تابعی؛ و مصداق آن در مسند شافعی دیده می شود: عن مالک بن انس، عن نافع، عن عبدالله بن عمر، عن رسول الله (ص) ...: الأعم، للإمام الشافعی، بیروت، دارالفکر، ط الثانیه ۱۴۰۰ق، ج ۳/۴، باب بیع الخیار؛ و ج ۶/۱۴۰، کتاب الحدود؛ المزنی، اسماعیل بن یحیی، بیروت، دار المعرفه (بی تا) ۲۱/، باب فضل الجمعة...؛ اما ثلاثیات نزد امامیه عبارت است از اینکه میان مُخْرِج حدیث و امام صادق (ع) (مثلاً) سه راوی بیشتر نباشد که شاهدش در فروع کافی، ج ۳/۱۱۸، کتاب الجنائز، باب فی کم یعاد المریض...، ح ۶، علی بن ابراهیم، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن صدقه، عن ابی عبدالله (ع) قال: أن أمير المؤمنين... این بحث، بدان جهت مطرح شد که علما وقتی فاصله زمانی میان رسول الله و یا امام معصوم (ع) را با مصنف کتاب بررسی نمودند بدین نتیجه رسیدند که در میان روایات، روایات قلیل الاسناد و عالیه الاسناد، دیده می شود که حفظ آنها بسیار سهل و از خطا در امانند، و این معنا به تدریج جزء امتیازات حدیث شمرده شد؛ از این رو در میان اهل سنت ثلاثیات بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی و...، تدوین شد و در میان امامیه از قرن دوم بدین سو، به بحث ثلاثیات حدیث از جمله ثلاثیات کلینی، توجه خاصی مبذول شد: العاملی، امین ترمس، ثلاثیات الکلینی/ ۳۲-۴۲.

۲- العاملی، امین ترمس، ثلاثیات الکلینی، (بی جا)، مؤسسه دار الحدیث الثقافه، ط الأولى ۱۴۱۷ق/ ۴۲.

۳- اصول الکافی، ج ۱/۵۴۸: کتاب الحججه، باب الفئی والانفال وتفسیر الخمس...، ح ۲۷؛ فروع کافی، ج ۵/۲۱: کتاب الجهاد، باب الغزو مع الناس...، ح ۲؛ و ۲۹/ باب وصیه رسول الله، و ح ۸، باب اعطاء الامان؛ و ج ۲/ ۶۵: کتاب المعیشه، باب دخول الصوفیه علی...، ح ۱.

۴- الصدر، السید حسن، نهاییه الدرايه/ ۵۴۵.

ج) ترتیب احادیث باب، بر ملاک صحت و . . .

کلینی، علاوه بر دقت فراوانی که در انتخاب باب دارد (۱)، معمولاً چینش روایات هر باب را به ترتیبی می آورد که نخست احادیث صحیح (۲) و واضح و در آخر باب، روایاتی که خالی از اشکال نیست، قرار می گیرد (۳).

ط) تطبیق روایات با عنوان باب

کلینی، روایاتی را که زیر عنوان باب منتخب خود می آورد، معمولاً با عنوان باب تطبیق می دهد و می شود گفت عنوان باب حاکی از فتوای وی در آن خصوص باشد (۴)؛ زیرا کلینی تنها محدث نبود بلکه از فقهای مشهور عصر خود نیز بود (۵).

ی) آوردن نص احادیث

امتیاز دیگر این کتاب آوردن نص روایت (بدون دخل و تصرف) است و چنانچه مؤلف بخواهد از خود توضیحی ارائه دهد به شکل خاصی که کاملاً از متن روایت قابل تشخیص باشد، عمل می کند (۶).

ک) اجابت نیاز و احساس وظیفه

همان گونه که از مقدمه کافی (که معمولاً پس از تدوین نگاشته می شود) پیداست این کتاب در پاسخ یک سؤال و آرمان اساسی یکی از علاقه مندان به دین و مذهب، که

۱- عابدی، المعجم المفهرس لألفاظ احادیث البحار الأنوار، ج ۱/۶۳ (مقدمه).

۲- صحیح به اصطلاح متأخران، یعنی همه سلسله سند، امامی عادل باشند.

۳- الخوانساری، روضات الجنات، ج ۶/۱۱۶؛ الصدر، السید حسن، نهاییه الدرایه/۵۴۵.

۴- عابدی، المعجم المفهرس لألفاظ أحادیث البحار الأنوار، ج ۱/۶۳ (مقدمه).

۵- ر. ک: به اظهار نظرهای عالمان اهل سنت و شیعه در صفحات قبل.

۶- ر. ک: به این کتاب ج ۱/۲۱۳، کتاب التوحید، باب ۳: أنه لا یعرف إلاّ به، ذیل ح (۲۲۹)، و ج ۲/۶۸۶، ح ۱۳۹۰ از نسخه دارالحدیث؛ برای اطلاع بیشتر: ر. ک: به مقدمه المعجم المفهرس لاحادیث البحار الأنوار، ج ۱/۶۳.

مؤلف از وی به «أخی» نام می برد، تدوین و عرضه شده است؛ کلینی در جواب سؤال او که «آیا تَدین بدون معرفت ممکن است؟»، هدف از آفرینش و امتیاز انسان از حیوان را علم می داند، و در اجابت این آرمان او که: «وَقُلْتُ: إِنَّكَ تَحِبُّ أَنْ يَكُونَ عِنْدَكَ كِتَابٌ كَافٍ يَجْمَعُ [فيه] مِنْ جَمِيعِ فَنُونِ عِلْمِ الدِّينِ . . .»، کتاب ارزشمند کافی را، تقدیم می کند (۱).

ل) فزونی احادیث کافی بر کل صحاح

کافی با حدود ۱۶۱۹۹ (۲) و بدون تکرار ۱۵۴۱۳ (۳) حدیث، از نظر تعداد حدیث از جهت متن و طریق، بر کل صحاح ششگانه اهل سنت فزونی دارد (۴)؛ زیرا مجموع صحیح بخاری ۷۲۷۵ حدیث (۵)؛ و بنا به قولی که ادعای دقت در آن شده، ۷۳۹۷ حدیث (۶) است که با حذف احادیث مکرر، تعداد احادیث این کتاب به ۲۶۰۲ حدیث متصل می رسد که با ضمیمه احادیث منقطع به ۲۷۶۱ حدیث (۷) افزایش پیدا می کند. صحیح مسلم بدون مکرر حدود ۴۰۰۰ حدیث (۸)؛ و سنن ابن ماجه با احادیث تکراری ۴۰۰۰

- ۱- ر. ک: به مقدمه مؤلف در کافی، ج ۱/۵-۹.
- ۲- بحرانی، لؤلؤها البحرین/۳۹۴؛ الخوانساری، روضات الجنات، ج ۶/۱۱۶؛ القسطنطنی، کشف الظنون، ج ۶/۲۹؛ الصدر، السید حسن، تأسیس الشیعه/۲۸۸.
- ۳- براساس شماره گذاری آخرین نسخه این کتاب که توسط مؤسسه دارالحدیث، الکافی، تحقیق قسم احیاء التراث مرکز بحوث دارالحدیث، قم، دارالحدیث للطباعة والنشر، ط الأولى ۱۴۳۰ق - ۱۳۸۸ش (در ۱۵ مجلد): در این نسخه احادیث مکرر شماره گذاری نشده است.
- ۴- شهید اول، الذکری حجریه غیر مرقمه الصفحات بخط کرمانی ۱۲۷۲ق/۶.
- ۵- ابن حجرالعسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری فی شرح البخاری، تصحیح عبدالعزیز بن باز - محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الأولى ۱۴۱۰ق/۴۶۵.
- ۶- ابن حجرالعسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری فی شرح البخاری، تصحیح عبدالعزیز بن باز - محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الأولى ۱۴۱۰ق/۴۶۸.
- ۷- ابوریه، محمود، الاضواء علی السُّنه المحمّدهیه أو دفاع عن الحدیث، قم، مؤسسه دار الکتاب الإسلامی، ط الثانیه ۱۴۲۸ق/۳۰۷؛ امین، احمد، ضحی الاسلام/۳۵۱، ۲۷۶۲ حدیث متصل.
- ۸- النووی، محیی الدین ابی ذکریا یحیی بن شرف، شرح صحیح مسلم، مراجعه الشیخ خلیل المیس، بیروت، دار العلم، ط الأولى ۱۴۰۷ق، ج ۱/۲۱، ابوزرعہ الرازی گفته: مسلم، صحیح خودش را از میان سیصد هزار حدیثی که شنیده بود برگزیده است، عدد حدیث مسلم بدون تکرار ۴۰۰۰ حدیث است..

حدیث (۱). سنن ابی داود با تکرار ۴۸۰۰ حدیث (۲)، سنن نسائی و ابن ماجه به اندازه مسلم نمی رسد (۳)، و می شود گفت روایات همه کتاب های حدیثی جز دو صحیح بخاری و مسلم به حدود ۹۰۰۰ حدیث می رسد. (۴) بنابراین، مجموع کتاب های معروف اهل سنت از حدود ۱۵۰۰۰ حدیث تجاوز نمی کند؛ و اگر روایات اهل سنت در ظاهر زیاد جلوه می کند (۵)، به خاطر کثرت طرق است نه متن، چنان که از ابن جوزی ابوالفرج نقل شده که: « إِنَّ الْمَرَادَ بِهَذَا الْعَدَدِ الطُّرُقَ لَا ال-مُتُونِ » (۶).

۲. کافی مورد تأیید دانشمندان

کتاب کافی از نادر کتاب هایی است که تأیید بسیاری از فقها و عالمان دین را به همراه دارد:

- شیخ مفید: « وَهُوَ مِنْ أَجَلِّ كُتُبِ الشَّيْخِ وَأَكْثَرِهَا فَائِدَةٌ » (۷).

- نجاشی: « کلینی موثق ترین مردم و دقیق ترین آنها در نقل و ضبط حدیث است، وی کتاب بزرگی که معروف به کافی است را در طول بیست سال نوشت » (۸).

- شیخ طوسی: « کلینی، ثقه، عارف به اخبار و دارای کتابی است به نام کافی که

۱- السنندی، ابی الحسن الحنفی، شرح سنن ابن ماجه، بیروت، دارالجلیل (بی تا)، ج ۱/۲.

۲- سنن ابی داود، ج ۱/۳.

۳- الصدر، السید حسن، نهاییه الدراییه/۵۴۱.

۴- الصدر، السید حسن، نهاییه الدراییه/۵۴۱.

۵- موطأ مالک بن انس که اگر جزء صحاح شمرده شود حدود ۱۷۲۰ حدیث است: اضواء علی السنیة المحمّدیة/۲۹۷: از سیوطی نقل شده که مالک از میان ده هزار حدیث، ۱۱۰۰ حدیث را بر گزید، اما بعد از عرضه کردن آن به کتاب و سنت ۵۰۰ حدیث باقی ماند؛ ابهری گفته مجموع آن چه را مالک در موطأ گرد آوری کرده از صحابه و تابعین ۱۷۲۰ حدیث است، که مسندش ۶۰۰ حدیث و مرسل آن ۲۲۲ حدیث و موقوف آن ۶۱۳ حدیث است.

۶- الصدر، السید حسن، نهاییه الدراییه/۵۴.

۷- تصحیح الاعتقاد (مصنفات الشیخ المفید، ج ۵) قم، المؤتمر العالمی لالیفیه الشیخ المفید، ط الاولی ۱۴۱۳ق/۷۰.

۸- رجال النجاشی، ج ۲/۲۹۰، رقم ۱۰۲۷.

مشمول بر سی کتاب است» (۱). همین تعبیر را علامه حلی (م ۷۲۶ق)، ابراز می دارد (۲).

- محقق کرکی: «مشهورترین کتاب کلینی، کافی، یکی از اصول و استوانه های حدیثی و مورد اعتماد طایفه شیعه است که در طول ۲۰ سال به سرانجام رسید» (۳).

- علامه مجلسی: «کافی، منضبطترین اصول، و جامع ترین، و نیکوترین تألیفات گروه نجات یافته و عظیم ترین آن است» (۴).

یوسف بحرانی (۵)، مازندرانی (۶)، میرداماد (۷)، نمازی (۸)، قمی (۹)، حاجی نوری (۱۰)، از عالمان اهل سنت زرکلی رجال شناس (۱۱)، عمر کحاله (۱۲) و احمد امین (۱۳) از آن یاد و تأیید نموده اند.

۱- الفهرست/۳۹۳، رقم ۶۰۳.

۲- خلاصه الاقوال/۲۴۵، رقم ۸۳۵/۳۷.

۳- رسائل الکرکی، ج ۳/۴۷.

۴- مرءات العقول، ج ۱/۳.

۵- لؤلؤه البحرين/۳۸۹ (حاشیه): اهل امامت و جمهور شیعه اتفاق نظر دارند بر برتری و فضیلت کافی...

۶- منتهی المقال فی أحوال الرجال، ج ۶/۲۳۷: کتابی همانند جامع کافی در اسلام تصنیف نشده است...

۷- الرواشح السماویه فی شرح الاحادیث الامامیه/۴: کتاب پر محتوایی است که همانند آن نصیب هیچ یک از فقها و علما و عقلا و حکما از زمان تصنیف آن تاکنون نشده است.

۸- مستدرک سفینه البحار، تحقیق حسن بن علی النمازی، مؤسسه النشر الإسلامی لجماعه المدرسین ۱۴۱۹ق، ج ۹/۱۸۱: کتاب کافی تألیف کلینی، از اجل کتاب های اسلامی و اعظم تصنیفات امامیه و اشرف تألیفات شیعه در طول بیست سال است.

۹- الکنی والألقاب، ج ۳/۱۲۰: کلینی کتابی تألیف کرد... که عظیم ترین تصنیفات امامیه است، کتابی که در امامیه مانندش وجود ندارد.

۱۰- خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۳/۲۷۳: کلینی صاحب کتابی است که در حدیث مانندش از سوی اصحاب انجام نشده است.

۱۱- الاعلام قاموس التراجم، ج ۸/۱۷: از کتاب های کلینی، کافی در علم دین است که در اجزای سه گانه، اصول الفقه... دو جزء دیگر در فروع است. البته وی از «اصول»، اصول الفقه فهمیده است.

۱۲- معجم المؤلفین، ج ۱۲/۱۱۶. از جمله تصانیف کلینی، کافی فی علم الدین است که دارای ۳۰ کتاب است.

۱۳- ضحی الاسلام/۶۸۳. از جامع ترین کتاب های شیعه، الکافی فی علم الدین، تألیف ابوجعفر... است که حاوی ۱۶۰۰۰ حدیث... است.

۳. صحت و سقم روایات کافی

در خصوص اینکه همه روایات کافی صحیح است یا نه؟ سه دیدگاه کلی (۱): افراطی (تالی تلوی قرآن از آن اخباری ها) (۲)، تفریطی (وهابی ها و برخی از نویسندگان معاصر) (۳)، و واقع گرایانه (اکثر فرهیختگان مکتب اهل بیت (علیهم السلام))، در مورد این کتاب وجود دارد؛ ولی با توجه به اینکه اصطلاح «حدیث صحیح»، نزد کلینی و هم عصرانش و علمای متأخر امامیه، دارای مفهوم متفاوت است؛ صحیح نزد مؤلف کافی و قدمای امامیه، عبارت است از: «حدیثی که مورد اعتماد باشد» (۴)، و ثوق، به اندازه ای که اطمینان پیدا شود که از معصوم صادر شده است. منشأ اعتماد، یا راوی است که از رجال عدل امامی باشد که در این صورت قطع به صحت آن پیدا می شود، و در غیر این صورت، قرائنی دلالت کند مبنی بر اینکه راوی دروغگو نیست (۵)؛ بر پایه همین ملاک، کلینی نه تنها از راویان سنی (۶)،

۱- قربانی لاهیجی، زین العابدین، علم حدیث و... / ۲۶۶ و ۲۷۴ و ۳۱۵.

۲- القزوی، المولی خلیل، الشافی فی شرح اصول الکافی، تحقیق محمد حسین الدرایتی، قم، دار الحدیث، ط الأولى ۱۴۳۰ق/ ۱۳ و ۴۸؛ قزوینی از بزرگان اخباری ها است و به همین جهت کتاب های او مورد نقد و انتقاد بسیاری از فقهای شیعه قرار گرفت و او همه احادیث کافی را صحیح و واجب العمل دانسته و هیچ روایت آن را تقیه ای نمی داند: شهیدی تبریزی، میرزا علی، مرآت الکتب، (بی جا)، ناشر عبدالله ثقه الاسلامی، چ اول ۱۳۶۸ق، ج ۳/۱۴۱.

۳- مراجعه شود به کتاب صحیح الکافی، محمد باقر البهودی، بیروت، الدارالاسلامیه، ط الأولى ۱۴۰۱ق، ج ۱ ص د (مقدمه): در این کتاب از ۱۶۱۲۱ حدیث کافی فقط ۴۴۲۸ حدیث آن را صحیح می شمارد، و بعد از نقل گفته ابن ابی العوجاء که گفت: «چهارهزار حدیث که روزه شما را افطار و افطار شما را روزه می سازد، مخلوط احادیث شما کردم»، می گوید: این دسته از احادیث دروغ بیشتر در منابع شیعه است تا منابع اهل سنت، از جمله در کتاب کافی؛ روی همین جهت از کتاب عقل و جهل حدیث و از کتاب فضل العلم ۳۴ حدیث را صحیح می شمارد، که علامه عسکری سخن او را نمی پذیرد و می گوید این نویسنده بر اساس اعتمادی که بر رجال ابن غضائری (م ۴۱۱ق) داشته، چنین نتیجه را گرفته است درحالی که این شخص مورد تأیید همگان نیست: معالم المدرستین، ایران، مرکز الطباعة للمجمع العالمی لأهل البیت (ع) ۱۴۲۴ق، ج ۳/ ۳۴۳.

۴- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۱/۳۱.

۵- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۱/۳۱.

۶- راویان سنی در کافی عبارتند از: ۱- زُهری، ج ۷/۷۹، کتاب الموارث، باب إبطال العول، ح ۳؛ ج ۴/۸۳، کتاب الصیام، باب وجوب الصوم، ح ۱؛ ج ۲/۱۳۰، کتاب النکاح، باب النوادر، ح ۲.۱- اوزاعی، ج ۶/۳۵، کتاب الجهاد، باب الفرق بالأسیر...، ح ۱؛ ۵۶۳/ کتاب النکاح، باب النوادر، ح ۲۶؛ ج ۸ (روضه) ۱۸، ح ۳.۴- سفیان الثوری: ج ۱/۴۰۳، کتاب الحج، باب أمرالنبی بالنصیحه...، ح ۲؛ ج ۳/ ۱۵۲، کتاب الجنائز، باب الجریده، ح ۲؛ ج ۵/۶۵، کتاب المعیشه، باب دخول الصوفیه...، ح ۱؛ ج ۷/۲۲۹، کتاب الحدود، باب حد من سرق...، ح ۱.

که از افراد منحرف از مذهب نیز که مورد اعتمادش بوده، چون ابان بن عثمان ناووسی (۱) و ابن فضال فطحی (۲)، حدیث گرفته است؛ زیرا وی چون نقل روایت از امامی را از ضروریات مذهب قلمداد نمی کرده، حدیث از غیر امامی را مانع نمی دانسته است (۳).

اما حدیث صحیح، نزد متأخران امامیه، ابتدا عبارت بود از « ما إتصلت روايته الى المعصوم بِعَدَلِ امامی » (۴)، ولی بعدها قیدهایی بر آن افزوده شد (۵)، و در نتیجه حدیث صحیح عبارت شد از: « حدیثی که همه طبقات سندش، توسط راوی عدل امامی به معصوم (ع) برسد » (۶).

سرانجام، بنا بر تعریف « حدیث صحیح » نزد کلینی و قدما، همه روایات کافی، صحیح است (۷)، زیرا او در مقدمه کافی می گوید: « . . . وَيَأْخُذُ مِنْهُ (کافی) مَنْ يُرِيدُ عِلْمَ الدِّينِ وَالْعَمَلَ بِهِ بِالْآثَارِ الصَّحِيحَةِ عَنِ الصَّادِقِينَ (عليهم السلام) وَالسَّنَنَ الْقَائِمَةَ الَّتِي عَلَيْهَا الْعَمَلُ . . . » (۸)، اما در عین حال، کلینی خودش را خالی از اشتباه ندانسته معیار کلی « إِعْرَاضُهَا عَلَيَّ كِتَابَ اللَّهِ فَمَا

۱- کافی، ج ۳/۱۳۳، کتاب الجنائز، باب ما يعاين المؤمن والكافر، ح ۷، و ج ۷/۴۳، کتاب الوصايا، باب بعض الورثة يقر بعق . . . ، ح ۲.

۲- کافی، ج ۱/۱۱، کتاب العقل . . . ، ح ۴، و ج ۲/۱۲، کتاب الإیمان والكفر، باب فطره الخلق على التوحيد، ح ۳، و ۱۴/۱۴، باب اذا اراد الله . . . ، ح ۱، و ج ۴/۱۰، کتاب الزکات، باب الصدقه على القرابه، ح ۱، و ج ۵/۴۸، کتاب الجهاد، باب افضل ارتباط الخيل . . . ، ح ۳ و موارد دیگر.

۳- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۱/۳۱.

۴- شهیدثانی، منتقى الجمان، ج ۱/۴، فائده چهارم به نقل از شهید اول در الذکری.

۵- شهیدثانی، منتقى الجمان، ج ۱/۴، فائده چهارم به نقل از شهید اول در الذکری.

۶- شهیدثانی، منتقى الجمان، ج ۱/۴، فائده ۱: الصحیح بما إتصل سنده إلى المعصوم بنقل الإمامی عن مثله فی جميع الطبقات وان اعتراه شذوذ: هر چند که به این تعریف مؤلف ایراد می گیرد که با قید عدالت، بی نیاز از آوردن قید امامی است؛ العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۱/۳۱.

۷- یعنی تعریف قدما، حدیثی که مورد اعتماد باشد.

۸- اصول کافی، ج ۱/۸ . . .

وَأَفَقَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَخُذُوهُ، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فُرُدُّوهُ « (۱) را که از گزاره های مهم و راهگشای مذهب، و در میان فرهیختگان امامیه امر مسلم و تردیدناپذیر است، متذکر می شود. اما از نگاه متأخران امامیه، بی تردید همه احادیث کافی صحیح نیست، بر همین پایه، برخی از پژوهشگران امامیه وقتی کافی را با این معیار مورد کاوش قرار داده، ۴۴۲۸ حدیث آن را (۲)، محقق دیگر ۵۰۷۲ (۳) مورد کافی را با این ملاک (صحیح) برابر دیده اند، و ۱۱۰۸ مورد موثق، ۳۰۲ مورد قوی، و ۹۴۸۵ حدیث کافی با معیار صحت متأخران برابری نکرده است (۴).

۱- اصول کافی، ج ۱/۸ .

۲- بهبودی، محمد باقر، صحیح الکافی؛ بیروت، الدارالاسلامیه، ط الأولى ۱۴۰۱ق: چنانچه یادآوری شد معیار این محقق را علامه عسکری نادرست خوانده است: معالم المدرستین، ج ۳/۳۴۳.

۳- الخوانساری، روضات الجنات، ج ۶/۱۱۶.

۴- الخوانساری، روضات الجنات، ج ۶/۱۱۶ .

فصل چهارم: اهمیت کافی در مقایسه با صحاح ششگانه

اشاره

با توجه به ویژگی هایی که برای کافی شمارش شد، شیعه امامیه به این کتاب اهمیت فراوان می دهند، به گونه ای که نسخه های خطی آن در کتابخانه های ایران، عراق، افغانستان، لبنان، سوریه، هند و... به حدود ۱۶۰۰ نسخه می رسد؛ بیش از ۲۰ شرح، ۳۰ حاشیه و بیش از ۱۷ کتاب مستقل در بخش های مختلف آن، افزون بر ۴۲ بار چاپ، و ده ها کتاب در مورد فهرست، معجم و ترجمه به زبان غیر عربی، در مورد کافی موجود است (۱)؛ هرچند که سطح پژوهش، شرح، ترجمه، و انتشار و... در مورد این کتاب به هیچ وجه رضایت بخش نیست، ولی در مقایسه با منابع حدیثی اهل سنت، عالمان شیعه نسبت به این کتاب واقع بینانه رفتار نموده اند:

۱. صحیح بخاری

الف) اغراق نسبت به بخاری

در خصوص منابع روایی معروف اهل سنت، به ویژه صحیح (۲) بخاری (۳)، با ۲۷۶۲

- ۱- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۱/۳۰، برای اطلاع بیشتر، ر. ک: به مقدمه اصول کافی (استاذ محفوظ) چاپ دارالکتب الاسلامیه؛ الذریعه، ج ۱۷/۲۴۶؛ الشیخ کلینی البغدادی و کتابه الکافی (الفروع).
- ۲- صحیح، در اصطلاح محدثین اهل سنت: هو الحدیث المستند الذی يتصل اسناده من الراوی إلى النبی (ص) ویکون کل راو من رواه عدلاً ضابطاً: أمين، ضحی الاسلام/۳۵۱؛ به تعبیر دیگر: هو ما اتصل سنده بالعدول الضابطين من غير شذوذ ولا عله، فهذا متفق على أنه صحیح: صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱/۲۷.
- ۳- تألیف ابی عبدالله محمد بن اسماعیل بن المغیره البخاری متوفی ۲۵۶.

حدیث متصل و غیر مکرر، در ضمن ۹۷ کتاب و ۳۴۵۰ باب (۱)، و صحیح مسلم، تعابیر اغراق آمیزی چون: « کتابهما أصحُّ الكُتُبِ بَعْدَ كِتَابِ اللَّهِ » (۲)، « وَهُمَا أَصْحَحُ الكُتُبِ بَعْدَ الْقُرْآنِ » (۳)، و « أُمَّتٌ، صحیح بخاری و مسلم را تلقی به قبول نموده اند و امت معصوم از خطا است... و آن دو بی نظیر در حدیث است... » (۴) وجود دارد؛ ولی برخی دیگر از بزرگان اهل سنت این معنی را قبول ندارند (۵).

نسبت به خود بخاری نیز تعابیر نه اغراق که غلو آمیزانه، دیده می شود؛ محمد بن ابی حاتم الوریق می گوید: « بخاری را در خواب دیدم (در نقلی رسول خدا از قبر بیرون آمد...) که دنبال رسول الله (ص) راه می رفت و هر قدمی که آن حضرت برمی داشت بخاری پایش را جای پای پیامبر می گذاشت » (۶).

ابو ذر هروی از اباهیشم محمد بن مکی کشمیهنی و او از محمد بن یوسف فربری نقل می کند که: محمد بن اسماعیل البخاری می گفت: « ما کتبتُ فی کتاب الصَّحیحِ حَدِیثًا إِلَّا إِعْتَسَلْتُ قَبْلَ ذَلِكَ وَصَلَّیْتُ رَكَعَتَيْنِ » (۷) در جای دیگر می آورد: « حَوْلَ تراجم جامعه بین قبر النبی

۱- امین، احمد، ضحی الاسلام/۳۵۱، ۷۳۹۷ با تکرار (نسخه دیگر همان منبع، ج ۲/۹۱)؛ ابوریه، أضواء علی الستة المحمدیه ۳۰۷/؛ این کتاب در طول شانزده سال تدوین شده است: البغدادی، احمد بن علی بن الخطیب، تاریخ مدینه السلام (تاریخ بغداد)، تحقیق و ضبط تعلیق بشار عواد معروف، بیروت، دارالغرب الإسلامی، ط الأولى ۱۴۲۲ق، ج ۲/۳۳۳ ذیل رقم ۳۷۴.

۲- ابن حجر العسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری/۸؛ الزییدی، احمد بن عبداللطیف، مختصر صحیح البخاری المسمی التجرید الصریح لاحادیث الجامع الصحیح، تخریج احمد ابراهیم زهوه، بیروت، دارالکتاب العربی ۱۴۲۶ق/۷.

۳- السیوطی، جلال الدین، تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، تحقیق الشیخ عرفان العشاء حسّونه، بیروت، دارالفکر ۱۴۲۰ق/۵.

۴- الهرساوی، حسین، الإمام البخاری وصحیحه الجامع المختصر - دراسته فی حیاته و إتجاهه الفکری -، قم، دلیل ما، ط الأولى ۱۴۲۵ق/۹۲.

۵- الهرساوی، حسین، الإمام البخاری وصحیحه الجامع المختصر - دراسته فی حیاته و إتجاهه الفکری -، قم، دلیل ما، ط الأولى ۱۴۲۵ق/۹۲؛ النووی، صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱/۱۹.

۶- ابن حجر، هدی الساری مقدمه فتح الباری/۶۷۵.

۷- ابن حجر، هدی الساری مقدمه فتح الباری/ ۷ و ۶۷۵: ذکر فضائل الجامع الصحیح..

و منبره و کان یصلی لکل ترجمه رکعتین « (۱). بنا براین، بخاری مدعی است که برای نوشتن هر حدیثی که خواسته بنویسد استخاره گرفته و دو رکعت نماز گزارده و یقین به صحت آن پیدا کرده است (۲).

(ب) اختلاف در اصحیت

ابوعلی الحسین بن علی النیسابوری (استاد حاکم صاحب المستدرک)، و گروهی از علمای مغرب، معتقدند کتاب مسلم صحیح تر از همه کتاب هاست (۳)؛ همچنین از ابوعلی نیشابوری این عبارت در مورد صحیح مسلم وجود دارد: « ما تحت اَدِیم السَّماء کتابُ أصحَّ من کتاب مسلم بن الحجاج » (۴)، از ابی عبدالرحمان النسائی نقل شده که: « ما فی هذه الکُتُب کُلُّها أجود من کتاب البخاری » (۵)، از شافعی نقل است که: « أصحُّ الکُتُب بعد کتاب الله موطأ مالک » (۶)، چه اینکه شافعی گفته: « ما علی ظهرا الارض کتابٌ بعد کتاب الله أصحُّ من کتاب مالک » (۷)، از خطابی نقل شده که: « لم یُصنَّف فی علم الحدیث مثل سنن ابی داود، و هو أحسن وَضَعاً و أكثر فقهاً من الصَّحیحین » (۸).

بنابراین، تلقی یادشده نسبت به بخاری و مسلم، تلقی علمی نیست بلکه در میان خود دانشمندان اهل سنت این تلقی را، علمی و یقینی نمی دانند بلکه قابل تردید

- ۱- ابن حجر، هدی الساری مقدمه فتح الباری / ۷ و ۶۷۵: ذکر فضائل الجامع الصحیح. . . : عدّه من المشایخ یقولون: حوّل محمد بن اسماعیل البخاری کتابه تراجم «جامعه» بین قبرالنّبی ومنبره و کان یصلی لکل ترجمه رکعتین.
- ۲- ابن حجر، هدی الساری مقدمه فتح الباری / ۷ و ۶۷۵: ذکر فضائل الجامع الصحیح. . .
- ۳- النّووی، صحیح مسلم بشرح النّووی، ج ۱/۱۴.
- ۴- ابن حجر العسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری / ۸: زیر سقف آسمان کتابی صحیح تر از کتاب مسلم. . . نوشته نشده است.
- ۵- ابن حجر العسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری / ۸: زیر سقف آسمان کتابی صحیح تر از کتاب مسلم. . . نوشته نشده است. (هر چند که نووی بخاری را أجود می شمارد).
- ۶- ابوریه، محمود، أضواء علی السنّه المحمّدیّه / ۲۹۵.
- ۷- ابوریه، محمود، أضواء علی السنّه المحمّدیّه / ۹۹۷؛ ابن حجر العسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری / ۸: (ما اعلم فی الارض کتاباً فی العلم اکثر ثواباً من کتاب مالک، یا أصح من. . .).
- ۸- ابوریه، محمود، أضواء علی السنّه المحمّدیّه / ۳۱۷.

است (۱). ابن کثیر (م ۷۷۴ق)، بعد از حکایت «تلقى به قبول امت»، نقد آن را این گونه بیان می دارد: «إنتقدها بعض الحفاظ، كالدارقطني وغيره»، و نسبت به عصمت امت می گوید: «وقد خالف في هذه المسألة الشيخ محيي الدين الدينوري و قال لا يستفاد القطع بالصحة من ذلك» (۲)؛ نووی از ابو عمرو بن الصلاح نقل می کند «... فَإِنَّهُمْ (اکثر) قالوا أحاديث الصحيحين التي ليست بمتواتره إنما تفيد الظن، فإنها آحاد، والآحاد إنما تفيد الظن على ما يقرّر و لافرق بين البخاري و مسلم و غيرهما في ذلك... و لا يلزم من اجماع الامه على العمل بما فيهما، اجماعهم على أنه مقطوع بأنه كلام النبي (ص) ...» (۳)؛ سيوطی بعد از اینکه بخاری و مسلم را، صحیح ترین کتاب ها، و بخاری را فراتر از مسلم می شمارد، می گوید: «ولم يستوعبا الصحيح و لا يلتزمه...» (۴).

ج) نام اصلی صحیح بخاری

نام اصلی این کتاب، میان اهل علم به «الصحيح الجامع المختصر - ر» ، مشهور بوده است که بعدها قید «المختصر» را انداخته تا با این عنوان که از خود بخاری نقل می کنند: «ما أخذت في كتابي الجامع إلا ما صحّح و تركت من الصّحاح مخافة الطول» ، هماهنگ شود (۵)؛ و در منابع مختلف وقتی هدف تألیف این کتاب را از زبان مؤلف آن مطرح می کنند، می نویسند: «قال ابو عبدالله محمد بن اسماعيل البخاري، كُنّا عند اسحق بن راهويه (۶) فقال: «لَوْ جَمَعْتُمْ

-
- ۱- النّووی، صحیح مسلم بشرح النّووی، ج ۱/۱۹؛ الهرساوی، الامام البخاری و صحیحہ الجامع المختصر، قم، دلیل ما، ط الاولی ۱۴۲۵ق/۹۲.
 - ۲- ابن کثیر، ابی الفدا اسماعیل، اختصار علوم الحدیث، تصحیح و تعلیق محمد بن عبدالرازق حمزه، مکه، المطبعه المجديه، ط الاولی ۱۳۵۳ق/۸.
 - ۳- صحیح مسلم بشرح النّووی، ج ۱/۱۲۸ (مقدمه شارح) .
 - ۴- تدریب الراوی فی تقریب النواوی/۵۰.
 - ۵- الهرساوی، حسن، الامام البخاری... ۹۲/.
 - ۶- المزی، یوسف، تهذیب الکمال، تحقیق بشّار عوّاد معروف، بیروت، مؤسسہ الرسالہ، طالثانیہ ۱۴۰۹ق، ج ۲/۱۰، رقم ۳۲۷: اسحاق بن ابراهیم بن مخلد بن ابراهیم بن مطر الحنظلی، المعروف بابن راهويه، احد أئمة المسلمين و علماء الدين، اجتمع له الحدیث، والفقه، الحفظ، الصدق، الورع، الزهد... .

کتاباً مختصراً لصحیح سُنَّه رسول الله (ص)، قال: فَوَقَعَ ذَلِكُ فِي قَلْبِي فَأَخَذْتُ فِي جَمْعِ الْجَامِعِ الصَّحِيحِ «(۱)». چنان که از خود بخاری نقل شده: «قال: «خَرَجْتُ الصَّحِيحَ مِنْ سِتِّمَاءِ أَلْفِ حَدِيثٍ» (۲)، یا گفته: «بخاری یکصد هزار حدیث صحیح و دویست هزار حدیث ناصحیح حفظ بوده است» (۳).

همچنین برخی اظهار کرده که: اگر همه احادیث صحیحی که نزد بخاری بوده تدوین می گشت، به طور جدی کتاب بزرگی ایجاد می شد (۴)؛ که گذشته از مطرح شدن این سؤال اساسی که آن روایات صحیح نیامده در بخاری چه روایاتی و در چه موضوعی بوده اند، و چرا در بخاری نیامده؟! (۵) همه گواه بر این است که بخاری می خواسته «صحیح الجامع المختصر» بنویسد نه «صحیح الجامع».

(د) انتساب کتاب به مؤلف

با نگاهی به این کتاب و شواهد به دست آمده این نتیجه را می گیریم که کتاب بخاری پس از وفات بخاری توسط شاگردان وی، از نوشته های به جای مانده از او، تکمیل شده است (۶):

- ۱- ابن حجر العسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری/۱۵؛ السیوطی، تدریب الراوی... ۴۹/؛ ابوریه، اضواء علی السنه المحمديه/۳۰۰.
- ۲- ابن حجر العسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری/۵ (نسخه بیت الافکار الدولیه، ج ۱/۱۵)؛ البغدادی، احمد بن علی بن الخطیب، تاریخ مدینه السلام (تاریخ بغداد)، ج ۲/۳۲۸ ذیل رقم ۳۷۴.
- ۳- البغدادی، تاریخ مدینه السلام، ج ۲/۳۴۶ ذیل رقم ۳۷۴.
- ۴- ابن حجر العسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری/۱۵.
- ۵- این شواهد، می تواند گواه بر این باشد که روایات صحیح و ارزشمند و راه گشا، و مجموعه بزرگی در مناقب علی (ع) و اهل بیت (ع)، عمداً در این کتاب نیاورده باشد! و در صورت اثبات آن، این کار را نمی توان جز خیانت، نام نهاد.
- ۶- ابوریه، اضواء علی السنه المحمديه/۳۰۱: يظهر أن البخاری مات قبل أن يتم تبييض كتابه،...؛ الهرساوی، الامام البخاری.. ۹۴/.

اول: ابراهیم بن محمد مستملی (م ۳۷۶ق) (۱)، یکی از کسانی است که به صراحت می گوید: «إِسْتَنْسَخْتُ كِتَابَ الْبَخَارِيِّ مِنْ أَصْلِهِ الَّذِي كَانَ عِنْدَ صَاحِبِهِ الْفَرَبْرِيِّ (م ۳۲۰ق) (۲)، فَرَأَيْتُ فِيهِ أَشْيَاءَ لَمْ تَتَمَّ وَأَشْيَاءَ مُبَيَّنَّةً» (۳) صحیح بخاری، ج ۱/۲۲: کتاب العلم، باب ماجاء فی العلم، نسخه یک جلدی (رنگی ۱۴۲۹ق) ۲۳/ کتاب العلم، باب ۶، ماجاء فی العلم وقوله تعالی «وقل ربّ زدنی علماً»؛ صحیح البخاری بشرح السنّدی، بیروت، دارالمعرفه (بی تا)، ج ۱/۱۲ (رحلی)؛ صحیح البخاری، مصر، اداره الطباعة المنیریة، ج ۱/۴۱ (بی تا)، همان باب، ذیل ح ۴.

(۴)

ابی الولید الباجی (۵)، علاوه بر آنچه از مستملی بازگو شد، موارد نقص آن را هم می شمارد: «منها: تراجم لم یثبت بعدها شیئاً، و منها أحادیث لم یترجم لها؛ فأضفنا بعض ذلك إلى بعض» (۶).

دوم: در متن بخاری روایتی وجود دارد که این مدعا را به اثبات می رساند: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْوَاسِطِيُّ... و أخبرنا محمد بن يوسف الفَرَبْرِيُّ و حَدَّثَنَا محمد ابن اسماعیل البخاری، قال: حَدَّثَنَا عبيدالله بن موسى عن سفیان، قال: إذا قُرئَ على المُحدِّث، فلا بأس أن يقول: حَدَّثَنِي...» (۷)، که متأسفانه این مورد در برخی نسخه های بخاری مورد دستبرد واقع شده و حذف گردیده است (۸). در این حدیث، همان گونه که ملاحظه می گردد،

۱- الزرکلی، الاعلام، ج ۱/۲۸، ذیل المستملی: ابراهیم بن احمد بن ابراهیم بلخی (ابو اسحاق) المعروف بالمستملی، محدث، ثقه من اهل البلخ؛ عمر کحاله، معجم المؤلفین، ج ۱/۳: ابراهیم بن احمد بن ابراهیم بن داود البخاری اصلاً، البلخی منزلاً و مدفنًا، المعروف بالمستملی، محدث مات ببلخ.

۲- الذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵/۱۰: المحدث الثقة العالم، ابو عبدالله محمد بن یوسف بن مطربن صالح بن بشر الفربری، راوی «الجامع الصحیح»، عن ابی عبدالله البخاری، سَمِعَهُ مِنْهُ بِفَرَبْرٍ مَرَّتَيْنِ... کان ثَقَّةً، ورعاً؛ الزرکلی، الاعلام قاموس تراجم، ج ۷/۱۴۸: وی اهل فربر از بلاد بخارا است.

۳- ابن حجر العسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری/ ۸ (نسخه بیت الافکار (مقدمه)، ج ۱/۱

-۴

۵- السمعانی، الانساب، ج ۱/۲۴۷: ابوالولید سلیمان بن خلف بن سعد بن ایوب الباجی، المشهور صاحب تصانیف،... من بلاد الأندلس،... إمام كبير ورد العراق و قرأ الفقه واحکم الاصول، و سمع صحیح البخاری بمکه عن ابی ذر عن عبد بن احمد الهروی....

۶- هدی الساری/ ۸: قال: إن نسخت كتاب البخاری من أصله الذي كان عند صاحبه محمد بن يوسف الفربري، فرأيت فيه شيئاً لم تتم و اشياء مبينه، منها: تراجم...؛ أمين، ضحى الاسلام/ ۳۵۳.

۷- صحیح بخاری، ج ۱/۲۲: کتاب العلم، باب ماجاء فی العلم، نسخه یک جلدی (رنگی ۱۴۲۹ق) ۲۳/ کتاب العلم، باب ۶، ماجاء فی العلم وقوله تعالی «وقل ربّ زدنی علماً»؛ صحیح البخاری بشرح السنّدی، بیروت، دارالمعرفه (بی تا)، ج ۱/۱۲ (رحلی)

؛ صحیح البخاری، مصر، اداره الطباعه المنیریہ، ج ۱/۴۱ (بی تا)، همان باب، ذیل ح ۴.

۸- صحیح البخاری، تصحیح و اخراج احادیث مصطفی دیب البغا، بیروت - دمشق، دار ابن کثیر - الیمامه، ط الخامسہ ۱۴۱۴ق، ج ۱/۳۵، در همان باب، چنین آمده: حدَّثنا محمد بن سلام، حدَّثنا اسحق الواسطي، عن عوف، عن الحسن، قال: لا بأس بالقراءة على العالم، و حدَّثنا عبيد الله بن موسى، عن سفیان، قال: اذا قُرئ على المحدث فلا بأس أن يقول: حدَّثني (جمله: حدَّثنا محمد بن اسماعيل البخاری، حذف شده است!) ..

گذشته از اشکالات دیگر، اسم مؤلف به جای اینکه در ابتدای روایت آمده باشد، در وسط آن ذکر شده و این نکته، گویای این است که کسی دیگر بخاری را نوشته است.

سوم: دیدگاه ابن حجر: ابن حجر، با اعتقاد بر اینکه صحیح بخاری توسط خود او تکمیل نشده می نویسد: «من در هیچ نسخه از بخاری، به ترجمه عبدالرحمان بن عوف و سعید بن زید، بر نخوردم با اینکه هر دوی آنها، جزء عشره مبشره اند، هر چند که از اسلام آوردن سعید در ابتدای سیره نبوی سخن به میان آورده است، و من به این پندارم که عدم ذکر ترجمه آن دو، کار ناقلان بخاری است، زیرا همان گونه که بارها گفتم، بخاری کتابش را به صورت مسوده (چک نویس نه به صورت کتاب) وا گذاشته و از دنیا رفته است، و از آنجا که اسامی اشخاص بدون مراعات فضل و سابقه و آداب، در آن مسوده آمده، می رساند که وی ترجمه و شرح حال آنها را جداگانه در جای دیگر نوشته است، اما برخی ناقلان کتاب، بدون توجه، آن نوشته های پراکنده را به هم ضمیمه نموده اند» (۱).

چهارم: شاهد دیگر: شاهد دیگر بر عدم تکمیل صحیح بخاری قبل از مرگ مؤلف او، گفته ابوالولید الباجی است، وی صورت های مختلف و تقدیم و تأخیر روایات ابی اسحاق المستملی، ابی محمد السرخسی، و ابی الهیثم الکشمیهنی، و ابی زید المروزی را دلیل بر عدم تکمیل صحیح بخاری قبل از فوت صاحب آن می داند، با اینکه آنها روایات را از یک اصل، نسخه برداری کرده اند؛ و وی اختلاف آنها را بدان جهت می داند که هر کدام این ها به بقچه یا رقعه ای که دسترسی داشته، چیزی را افزوده اند. . .» (۲).

۱- ابن حجر العسقلانی، فتح الباری، ج ۷/۱۱۷: ذیل باب مناقب عبید هین الجراح، رقم ۲۱، کتاب فضائل اصحاب النبی؛ ابوریه، أضواء علی السنه المحمدیه/۳۰۱.

۲- ابن حجر العسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری، ۸/ و ۹: قال الولید الباجی: ومما يدل علی صحه هذالقول أنّ روایه ابی اسحق المستملی و روایه ابی محمد السرخسی و روایه ابی الهیثم الکشمیهنی و روایه ابی زید المروزی، مختلفه بالتقدیم والتأخیر مع أنّهم إنتسخوا من اصل الواحد، و إنّما ذلك بحسب ما قدر کلّ واحد منهم فیما کان فی طُرّه او رَقَعِه، مضافه أنّه من موضع ما أضاف الیه. . . (نسخه بیت الافکار ۲۰۰۷، ج ۱/۱۶)؛ أمين، ضحی الاسلام/۳۵۳؛ ابوریه، أضواء علی السنه المحمدیه/۳۰۱.

ه) نمود یافتن کینه بخاری نسبت به ابوحنیفه

افتتاح صحیح بخاری به حدیث: « إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ » ، این سؤال را بر می انگیزاند که میان این روایت و کتاب الایمان که نخستین کتاب صحیح بخاری محسوب می شود، چه ارتباطی است؟ برای این کار بخاری، دو علت ذکر شده است: نخست اینکه بخاری به استادش عبدالرحمان بن المهدی اقتدا کرده باشد؛ زیرا وی یاد آور شده بود که: «اگر کتابی در ابوابی مختلف بنویسد، حدیث عمر بن الخطاب « إِنَّمَا الْأَعْمَالُ . . . » را در آن بگنجانند؛ یا آن را سر آغاز کتابش قرار دهد» (۱). علت مهم و اصلی آن این است که بخاری خواسته با آوردن این حدیث در هفت جای بخاری، از علقمهبین وقاص، از عمر بن الخطاب (۲)، با امام ابوحنیفه (م ۱۵۰ق) اعلام مخالفت کرده باشد؛ زیرا ابوحنیفه و پیروانش، عنصر قصد و نیت را در احکام دخیل نمی دانستند، ولی بخاری با تأثیر پذیری از افرادی چون ابوبکر بن ابی شیبه (م ۲۳۵ق) و نعیم بن حماد (م ۲۲۸ق) و عبدالله بن الزبیر الحمیدی (م ۲۱۹ق) ، و غیر آنها که با ابوحنیفه عناد داشتند (۳)، نیت را در عرصه های وسیع عبادات و معاملات (۴) دخیل دانست، هر چند که سیوطی برای شرح و توجیه این روایت، از مردود بودن و نبودن برخی اسناد (۵)، غیر متواتر بودن آن (۶)، مشکوک بودن عنوان

۱- الهرساوی، الامام البخاری... ۲۳۳/.

۲- صحیح بخاری یک جلدی: ابتدای کتاب: الحمیدی عبدالله بن الزبیر، قال: ... قال سمعت عمر بن الخطاب علی المنبر، قال: سمعت رسول الله أنما الأعمال بالنیات... ؛ ۲۱ / : کتاب الایمان، باب ۴۵؛ و/ ۴۹۷: کتاب العتق، باب ۶، ح ۲۵۲۹؛ و/ ۷۶۷: کتاب مناقب الانصار، باب ۴۵، ح ۳۸۹۸؛ و/ ۱۰۳۷: کتاب النکاح، باب ۵، ح ۵۰۷۰؛ و/ ۱۳۲۶: کتاب الایمان والنذور، باب ۲۳، ح ۶۶۸۹؛ و/ ۱۳۸۱: کتاب الحیل، باب ۱.

۳- الهرساوی، الامام البخاری... ۹۶/.

۴- السیوطی، منتهی الآمال فی شرح حدیث أنما الأعمال/ ۱۱۶، الوجه ۱۱۲: قال ابن المنیر (احمد بن محمد بن منصور از علما وادبای اسکندریه): المشهور عند النظائر، حمل الحدیث علی العبادات، واتسع البخاری فی الاستنباطات، فحمله علی العبادات وعلی المعاملات وتبع مالک فی القول بسد الذرائع، واعتبار المقاصد، فلو فسد اللفظ صح القصد ألغی اللفظ و عمل القصد تصحیحاً و إبطالاً.

۵- السیوطی، منتهی الآمال فی شرح حدیث أنما الأعمال/ ۱۸.

۶- السیوطی، منتهی الآمال فی شرح حدیث أنما الأعمال/ ۲۶.

عمر بن الخطاب در شش نفر (۱) یکی از روای آن خلیفه دوم خوانده شده، مشکل ادبی حدیث (۲)، مفهوم نیت (۳)، تلاش وسیعی به خرج داده است.

(و) چالش های مهم صحیح بخاری

نقد و به چالش گرفتن کتاب بخاری و مسلم، نزد اهل سنت نوعی عبور از خط قرمز محسوب می شود (۴)، ولی عده ای از عالمان نامدار آنها، اجازه خط شکنی را به خود داده و بخاری را مورد نقد قرار داده اند:

یک - فاقد ترتیب منطقی: «وقسم کل کتاب من هذه الكتب إلى أبواب...، وهذا الترتيب كما ترى فيه شيء من الغرابة، وقد أتعب الشارحون أنفسهم في تعرف الأساس المنطقي الذي بنى عليه هذا الترتيب بل فيه ما هو أصعب من ذلك...» (۵)؛

دو - منقطع شدن روایت، به گونه ای که قسمتی از یک حدیث در یک باب و قسمتی در باب دیگر، آمده. حتی یک حدیث در چند جا به اسناد متفاوت آمده است (۶) ابن حجر العسقلانی، هدی الساری مقدمه البخاری/۱۶، الفصل الثالث، مواردی از پریشانی در روایات بخاری را ذکر و به نوعی توجیه می کند.

(۷) در برخی، سند ذکر شده و در جای دیگر قطع گردیده است (۸). این معنا حتی با این عبارت «وقلما یُورد حَدِيثًا فِي مَوْضِعَيْنِ يَأْتِيَانِ وَاحِدًا وَ لَفْظًا وَاحِدًا» (۹)، اظهار شده است؛ هر چند که در توجیه

۱- السیوطی، منتهی الآمال فی شرح حدیث انما الاعمال/۳۳.

۲- السیوطی، منتهی الآمال فی شرح حدیث انما الاعمال/۷۶.

۳- السیوطی، منتهی الآمال فی شرح حدیث انما الاعمال/۸۲-۸۹.

۴- النووی، صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱۲۰: و قد اتفقت الأمة على أن ما إتفقا البخاری و مسلم على صحته فهو حق و صدق؛ السیوطی، تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی/۵۵: أول من صنف فی الصحیح المجرد، صحیح البخاری، ثم مسلم، و هما اصح الكتب بعد القرآن، و البخاری اصحهما و اکثرهما فوائد؛ امین، ضحی الاسلام/۳۵۳: و ایاما کان فقد عُدَّ کتاب البخاری بحق اصح كتب الحدیث، و لم ینزع احد فی افضلیته وعدّه اصح كتب الحدیث... .

۵- امین، احمد، ضحی الاسلام، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الأولى ۱۴۲۵ق، ج ۲/۹۳

۶- ابن حجر، هدی الساری مقدمه فتح الباری/

۷-، الفصل الثانی؛ امین، ضحی الإسلام، ج ۲/۹۳.

۸- امین، احمد، ضحی الإسلام، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الأولى ۱۴۲۵ق، ج ۲/۹۳؛ النووی، صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱/۱۴؛ ابن حجر العسقلانی، هدی الساری، مقدمه فتح الباری/۸، الفصل الثانی؛ امین، ضحی الإسلام، ج ۲/۹۳؛ ابوریه، أضواء على السنه المحديه/۳۰۸.

۹- ابن حجر العسقلانی، هدی الساری مقدمه البخاری/۱۶، الفصل الثالث، مواردی از پریشانی در روایات بخاری را ذکر و به

نوعی توجیه می کند.

این چالش گفته شده که هدف بخاری در این کتاب منحصر به آوردن حدیث نبوده بلکه مقصود او، استنباط از روایات بوده است، به همین رو، برخی از ابواب این کتاب بدون حدیث و اسناد آن عنوان، و به جمله « فیه فلان عن النبی (ص) أو نحو ذلك » اکتفا شده است (۱)؛ که در این صورت، بخاری کتاب روایی نخواهد بود.

سه - عدّه ای از حفّاظ، تعدادی از احادیث بخاری را که به ۱۱۰ مورد می رسد و در ۳۲ مورد با مسلم مشترکند، و ۷۸ مورد ویژه بخاری است، مورد نقد قرار داده اند. (۲)

چهار - گروهی از راویان بخاری غیرثقه و ضعیف اند، حدیث شناسان حدود ۸۰ نفر از رجال بخاری را تضعیف نموده اند و آن را با توجّه به ادعای «صحیح ترین کتاب، پس از کتاب خدا» مشکل اساسی این کتاب دانسته می گوید: «وفی الواقع هذه مُشکله المشاكل، فالوقوف علی أسرار الرّجال محال» (۳)، (۴).

گذشته از آن، حدیث شناسان اهل سنت در قواعد جرح و تعدیل، نظر هماهنگی ندارند، از جمله عکرمه مولی ابن عباس، کسی است که منابع تاریخی و تفسیری مملو از نقل اوست، در حالی که گروهی او را تکذیب و جمعی او را توثیق نموده اند؛ ابن جریر الطبری و بخاری او را مورد تأیید قرار داده اند و تاریخ و تفسیر آن دو پر از نقل اوست. ولی مسلم او را تکذیب و جز یک حدیث آن هم برای تقویت حدیث سعید بن جبیر، از او نقل نمی کند (۵)؛

پنج - با نگاه به متن و اسناد بخاری، اختلاف فراوان در ضبط روایات مشاهده می شود (۶)، و علت ناهمگونی را می توان در این سخن بخاری جست و جو کرد: «رُبَّ

۱- ابن حجرالعسقلانی، هدی السّاری مقدمه البخاری/۶.

۲- ضحی الاسلام، ج ۲/۹۴ (با تلخیص).

۳- ضحی الاسلام، ج ۲/۹۴ (با تلخیص).

۴- برای اطلاع بیشتر: ر. ک: به کتاب الامام البخاری للهرساوی.

۵- ضحی الاسلام، ج ۲/۹۵، نسخه دیگر/۳۵۴-۳۵۵ (با تلخیص).

۶- به عنوان مثال حدیث: «إنما الاعمال بالنیات»، که اشاره اش رفت، در هر مورد از موارد هفت گانه بدون تفاوت نقل نشده است. .

حَدِيثِ سَمِعْتُهُ بِالْبَصْرَةِ وَ كَتَبْتُهُ بِالشَّامِ، وَ رُبَّ حَدِيثٍ سَمِعْتُهُ بِالشَّامِ وَ كَتَبْتُهُ بِمِصْرَ، فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! بِكَمَالِهِ؟ فَسَيِّكَتْ! (۱)، بی تردید هر قدر هم انسان از حافظه فوق العاده برخوردار باشد، عدم اشتباه غیر ممکن است.

شش. با یک نگاه اجمالی به این کتاب، تعصب و عناد مؤلفش نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) به ویژه امام صادق (ع) هویدا است؛ زیرا در این کتاب از افرادی مغرض و یدنامی چون عمران بن حطان از رؤسای خوارج، حرزبن عثمان الرحبی دشمن علی (ع) (۲) مروان بن الحکم تبعید شده به همراه پدرش توسط رسول الله (ص) به طائف (۳)، و قاتل طلحه بن عبیدالله یکی از [به اصطلاح ذهبی] عشره مبشره، در جنگ جمل (۴)، حدیث نقل می کند ولی از امام صادق (ع) (ش ۱۴۸ق) که ۱۰۰ سال بیشتر فاصله نداشت (۵)، حدیث نقل نمی کند، درحالی که از شاگردان امام صادق همچون مالک بن انس، وهب بن خالد، حاتم ابن اسماعیل، عبدالوهاب ثقفی که مشایخ بخاری اند، روایت نقل می کند ولی از نقل روایاتی که آنان از امام شنیده اند خودداری می نماید.

دلیل این مدعا عذرخواهی ابن تیمیه شیخ وهابیان از جانب بخاری است که وی احادیث امام صادق (ع) را از طریق یحیی بن سعید شنیده ولی از نقل آن خودداری

۱- البغدادی، تاریخ مدینه السلام، ج ۲/۳۲۹ ذیل رقم ۳۷۴؛ ابوریه، اضواء علی السنّه المحمدیه/۳۰۰.

۲- الاصبهانی، شیخ الشریعه، القول الصراح فی البخاری و صحیحہ الجامع، تحقیق حسین الهرساوی، مقدمه جعفر سبحانی، قم، مؤسسه الامام الصادق (ع) ط الاولی ۱۴۲۲ق/۳۹ و ۴۱؛ السبجانی، جعفر، الحدیث النبوی بین الروایه والدرایه علی ضوء الکتاب. . . ، قم، مؤسسه الامام الصادق (ع) ، ط الاولی ۱۴۱۹ق/۷۱.

۳- الذهبی، سیر اعلام النبلاء، تحقیق محمد نعیم العرقوسی - و مأمون صاغر جی، اشراف بر تحقیق شعیب الأرئووط، بیروت، مؤسسہ الرسالہ، ط الاولی ۱۴۰۱ق، ج ۳/۴۷۶-۴۷۷: فصل کبار التابعین، رقم ۱۰۲ (مروان)؛ ابن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱۰/رقم ۶۶ (ترجمه مروان)؛ قبل از عثمان بن عفان کسی جرأت نکرد طرید رسول الله را بازگرداند، ولی عثمان نه تنها او را به مدینه بازگرداند بلکه او را رئیس دفتر کارش قرار داد و بر جان و مال مردم مسلمان مسلط کرد.

۴- الذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱/۳۵ و ۳۶

۵- نجمی، محمد صادق، سیری در صحیحین، قم، بوستان کتاب، چاپ اول ۱۳۸۶ق/۱۴۵.

ورزیده است (۱)؛ ابن حجر تصریح می کند که بخاری به خاطر نقل حدیث از مروان، مورد سرزنش قرار گرفته است (۲). بنابراین، کتاب بخاری نه تنها آن گونه که معرفی می شود، نیست، که با داشتن ده ها اشکال فنی در حد یک کتاب معمولی تنزل می یابد.

۲. نگاهی به جوامع دیگر اهل سنت

صحیح مسلم (۳)، با حدود ۴۰۰۰ حدیث غیر مکرر (۴)، به دید برخی به جهاتی چون عدم تقطیع روایت (۵)، آوردن حدیث با همه عبارات و اسناد در یک جا (۶)، اضافه نکردن کلماتی از صحابه به حدیث (مُدْرَج (۷) (۸)، تدوین مسلم در محضر شیوخ (۹)، عدم اشتباه و غلط در ضبط متن و اسناد حدیث (۱۰)؛ از بخاری برتر دانسته شده است، هر چند که به عقیده

۱- الحزّانی، احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه، منهاج السّیئه النبویه فی الرد علی الشّیعه...، تحقیق محمد رشاد سالم، (بی جا)، مؤسسه القرطبه، ط الأولى ۱۴۰۹ق، ج ۷/۵۳۳: «... ولن رووا [ائمہ چهارگانه اهل سنت] عنه [امام صادق (ع)] [أحادیث کما رووا عن غیره (ع)] و أحادیث غیره [ع] [أضعاف أحادیثه... وقد استراب البخاری فی بعض حدیثه (ع)] [مما بلغه (بخاری) عن یحیی بن سعید القطان فیہ کلام لم یخرج له...]؛ نجمی، محمدصادق، سیری در صحیحین، ۱۴۶/.

۲- تهذیب التهذیب، بیروت، دارالفکر، ط الأولى ۱۴۰۴ق، ج ۱۰/۹۲: وعاب اسماعیلی علی البخاری تخریج حدیثه (مروان) وعدّ من موبقاته أنّه رمی طلحه احد العشره یوم الجمل... ثم وثب علی الخلافه بالسیف وإعتذرتُ عنه (بخاری) فی مقدمه شرح البخاری، (ترجمه مروان). برای اطلاع بیشتر به بغض بخاری نسبت به اهل بیت (ع) ر. ک: به کتاب های: القول الصراح... و سیری در صحیحین.

۳- مسلم بن الحجاج القشیری النیسابوری (۲۰۴-۲۶۱ق).

۴- امین، احمد، ضحی الاسلام/۳۵۶؛ ابوریه، أضواء علی السنه المحمديه/۳۰۶.

۵- ابن حجر العسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری/۱۱.

۶- ابن حجر العسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری/۱۰، فصل ۲؛ صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱/۱۴؛ ابوریه، أضواء علی السنه المحمديه /۳۰۸.

۷- مدْرَج: وهو أن تزداد لفظه فی متن الحدیث من کلام الراوی فیحسبها من یسمعها منه مرفوعه فی الحدیث فیرویهها. كذلك ابن کثیر، اختصار علوم الحدیث، تصحیح و تعلیق محمد بن عبدالرازق حمزه، مکة، المطبعه المجدیه، ط الأولى ۱۳۵۳ق/۲۴.

۸- امین، احمد، ضحی الاسلام/۳۵۶.

۹- ابن حجر العسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری/۱۰؛ ضحی الاسلام/۳۵۶.

۱۰- ابن حجر العسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری/۳۵۶؛ ابوریه، أضواء علی السنه المحمديه/۳۰۶.

سیوطی: « أَنَّهُمَا (بخاری و مسلم) تَرَكَ كَثِيرًا مِنَ الصَّحِيحِ الَّذِي حَفَظَاهُ » (۱)، اما عملاً به دید مشهور اهل سنت، صحیح مسلم از نظر اعتبار، بعد از کتاب بخاری قرار دارد (۲).

مسلم، نیز تعصب و بی انصافی خودش را نتوانسته پنهان نماید، وی گذشته از کوتاهی های دیگر، در همان مقدمه کتابش این تهمت بزرگ را به پیروان اهل بیت (علیهم السلام) می بندد که: « إِنَّ الرَّافِضَةَ تَقُولُ: إِنَّ عَلِيًّا فِي السَّحَابِ » (۳)؛ درحالی که هیچ گاه شیعیان چنین ادعایی نکرده اند و چون آفتاب روشن است که علی (ع) توسط شقی ترین انسان در مسجد کوفه به درجه رفیع شهادت رسید و در العری (نجف) به خاک سپرده شد (۴).

سنن (۵) ابی داود (۶)، حدود ۴۸۰۰ حدیث (بامکررات) (۷)، به اعتقاد خطابی، کتابی است که: « لَمْ يَصْنَفْ فِي عِلْمِ الْحَدِيثِ مِثْلَ سُنَنِ أَبِي دَاوُدَ وَهُوَ أَحْسَنُ وَصَفًا وَأَكْثَرُ فِقْهًا مِنَ الصَّحِيحِينَ... » (۸)، و

۱- سنن النسائي بشرح جلال الدين السيوطي وحاشيه الإمام السندی، بیروت، دارالکتب العلمیه (بی تا)، ج ۱/۳.

۲- السيوطي، تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی/۵۱.

۳- صحیح مسلم، ج ۱/۲۱ (مقدمه مؤلف. ریشه داستان از این قرار است که رسول الله (ص)، روز غدیر خم، عمامه مخصوصی به نام سحاب را بر سر علی (ع) به عنوان تاج گذاشت از آن پس هرگاه علی (ع) آن عمامه را بر سر می نهاد، پیامبر با خوشحالی می فرمود: أَقْبَلُ عَلِيًّا فِي السَّحَابِ؛ شیعیان، خوشحال شده و گفته پیامبر را نشانه برتری علی می دانستند و می گفتند: جاء عَلِيٌّ فِي السَّحَابِ؛ ابن اثیر در النهایه فی غریب الحدیث، تحقیق: طاهر احمد الزاوی...، بیروت، المکتبه العلمیه (بی تا)، ج ۲/۳۴۵ (ماده سین)، می آورد: «کان اسم عمامه النبی السحاب، سُمِّيتْ بِهِ تَشْبِيهًا بِسَحَابِ الْمَطَرِ، لِانْسِحَابِهِ فِي الْهَوَاءِ»؛ در کتاب الرياض النضره فی مناقب العشره، ابو جعفر احمد الشهير المحب الطبري، بیروت، دارالکتب العلمیه (بی تا)، ج ۲/۱۹۴ در شرح خصائص علی (ع) زیر عنوان: ذکر تعمیمه ایاه بیده (ص) می گوید: دعا (رسول الله) علیاً یوم غدیر خم، فعَمَّمَهُ وَ أَرْحَى عَذْبَهُ الْعِمَامَهُ مِنْ خَلْفِهِ.

۴- نجمی، سیری در صحیحین/۱۴۴.

۵- اینکه بعضی از کتاب های اهل سنت را «سنن»، نامیده اند نه جامع، بدان جهت است که: سنن، در اصطلاح محدثان، به کتاب هایی گفته می شود که در آن احادیث احکام، چون طهارت، صلوات، زکات... را در خود گرد آورده باشد، اما جامع کتابی است که همه انواع حدیث از عقاید و احکام داشته باشد: سنن النسائي بشرح السيوطي وحاشيه سندی، ج ۱/۹.

۶- تألیف ابوداود سلیمان بن الأشعث الازدی السجستانی (۲۰۲-۲۷۵ق).

۷- السجستانی، سلیمان بن الأشعث، سنن ابی داود، تحقیق و تعلیق سعید اللخاف بیروت، دارالفکر، ط الأولى ۱۴۱۰ق، ج ۱/۳.

۸- ابوریه، اضواء علی السنه المحمديه/۳۱۷.

در آن، احادیث صحیح، حسن، لین و شایسته برای عمل، گردآوری (۱)، و از نظر اعتبار، سومین مجموعه حدیثی اهل سنت است (۲)، و هدف از تألیف آن، حصر احادیث الاحکام است (۳)، و به نقل از مؤلف آن: «وما ذکرْتُ فی کتابی حدیثاً إجتمع الناس علی ترکہ» (۴)، و از نگاه روشی، این کتاب و سنن نسائی به سه روش گردآوری شده است: احادیث صحیحی که در دو کتاب بخاری و مسلم عنوان شده، روایاتی که مطابق شرایط (۵) آن دو، است هر چند که آن دو بسیاری از احادیثی که شرط مورد نظرش فراهم بوده نیاورده اند و برابر با آن عمل نکرده اند (۶)، سوم روایاتی که قطع به صحتش نداشته اند (۷).

سنن ترمذی (۸)، با ۳۹۵۶ روایت (۹) (با مکرر)، چهارمین رتبه روایی نزد اهل سنت را به خود اختصاص داده است. (۱۰) به عقیده برخی، این کتاب به خاطر وجود ضعف سند و احادیث غریب و منکر به ویژه در کتاب الفضائل، به درجه صحیح، نمی رسد (۱۱)؛ ابن کثیر (م ۷۷۴ق)، در رد دیدگاه حاکم و خطیب که سنن الترمذی را «الجامع الصحیح» خوانده اند، می گوید: «و

۱- ابوریه، أضواء علی السنه المحمديه/۳۱۷.

۲- ابن راهویه، اسحق بن ابراهیم، مسند ابن راهویه، تحقیق عبدالغفور عبدالحق - حسین برد البلوسی، مدینه، مکتبه الإیمان، ط الأولى ۱۴۱۲ق/۶۹؛ النسائی، السنن الکبری به تحقیق عبدالغفار البنداری و...، ج ۱/۳.

۳- سنن نسائی بشرح السيوطی، ج ۱/۴.

۴- سنن ابی داود، ج ۱/۸.

۵- شرط بخاری: أن يخرج الحديث المتفق على ثقته نقله إلى الصحابي المشهور من غير اختلاف بين الثقات الاثبات و يكون اسناده متصلاً غير مقطوع. شرط مسلم: أن يكون الحديث متصل الاسناد بنقل الثقة من الثقة من أوله إلى منتهاه سالمًا من الشذوذ والعله: ابن حجر العسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری/۹.

۶- نگاه کنید به کتاب هدی الساری مقدمه فتح الباری/۹.

۷- سنن النسائی بشرح السيوطی، ج ۱/۳.

۸- تألیف ابو عیسی محمد بن عیسی بن الترمذی (۲۰۹-۲۷۹ق).

۹- موسوعه الحدیث الشریف الکتب السنه، (مجموعه یک جلدی صحاح شش گانه) ریاض، دارالسلام.

۱۰- ابن راهویه، مسند ابن راهویه/۶۹؛ النسائی، احمد بن شعیب، السنن الکبری، تحقیق عبد الغفار سلیمان البنداری و سید کسروی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الأولى ۱۴۱۱ق، ج ۱/۳.

۱۱- ابوریه، أضواء علی السنه المحمديه/۳۱۸.

هذا تساهل منهما، فإنّ فيه أحاديث كثيرة منكرة» (۱). ترمذی نخستین کسی است که روایات را به صحیح و حسن و ضعیف تقسیم کرد (۲)، و هدف او، در این کتاب گردآوری احادیث در باب فنون صناعت جدیدی است که در غیر آن موجود نیست. (۳)

سنن نسائی (۴)، با ۵۲۱ کتاب و ۵۷۶۹ حدیث (۵) (با مکرر)، پنجمین رتبه روایی اهل سنت است. (۶) و در مورد این کتاب دو دید متفاوت وجود دارد؛ برخی بر این باورند که: « کتاب النَّسَائِي أبداع الكتب المصنّفه في السُّنن تصنيفاً وأحسنها ترصيفاً » (۷)، و این کتاب را جامع میان روش بخاری و مسلم با بهره بیشتر در بیان علل حدیث، قلمداد نموده اند و آن را بعد از بخاری و مسلم کتابی، دارای کمترین ضعف حدیث و مجروح رجالی و همسنگ ابی داود و ترمذی و در مقابل سنن ابن ماجه برشمرده اند (۸)؛ و از نسائی نقل شده که: « لَمَّا عَزَمْتُ عَلَى جَمْعِ السُّننِ، اسْتَخَرْتُ اللَّهَ تَعَالَى فِي الرِّوَايَةِ عَنْ شَيْخِ كَان فِي الْقَلْبِ مِنْهُمْ بَعْضُ الشَّيْءِ، فَوَقَعَتِ الْخَيْرَةُ عَلَى تَرْكِهِمْ، فَتَرَكْتُ جَمْلَهُ مِنَ الْحَدِيثِ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُمْ مِنْهَا! » (۹)، و به همین جهت شرط نسائی برای نقل حدیث را سخت تر از شرط بخاری و مسلم دانسته اند (۱۰)؛ اما در مقابل، ابن کثیر، در پاسخ ابی علی بن السکن و خطیب بغدادی که سنن نسائی را صحیح

۱- اختصار علوم الحديث/ ۶.

۲- اختصار علوم الحديث/ ۶.

۳- سنن النسائي، بشرح السيوطي، ج ۱/۴.

۴- تأليف ابو عبدالرحمن احمد بن شعيب النسائي متولد نيشابور (۲۱۵-۳۰۳ق).

۵- براساس شماره گذاری نسخه این کتاب، طبع بیروت، دارالفکر ۱۴۱۵ق، ۶۳۸۵، باب عنوان شده که اکثر باب ها یک حدیث بیشتر ندارد.

۶- ابن راهويه، مسند ابن راهويه/ ۶۹؛ السنن الكبرى (تحقيق عبدالغفار البنداري)، ج ۱/۳.

۷- سنن النسائي بشرح السيوطي، ج ۱/۴، (الامام ابو عبدالله بن رشيد).

۸- سنن النسائي بشرح السيوطي، ج ۱/۴، (الامام ابو عبدالله بن رشيد).

۹- سنن النسائي بشرح السيوطي، ج ۱/۴.

۱۰- سنن النسائي بشرح السيوطي، ج ۱، شرط نسائی عبارت است از: تخريج الاحاديث اقوام لم يجمعوا على تركهم اذا صحّ الحديث باتصال الاسناد من غير قطع ولا ارسال؛ لذا راوی که ابی داود و ترمذی اعتماد کرده اند، نسائی اعتماد نکرده بلکه نسائی بر پایه این شرط، از برخی رجال بخاری و مسلم هم اجتناب ورزیده است.

دانسته اند، می گوید: «فإنّ فيه (نسائی) رجالاً مجهولين إدياً عيناً أو حالاً، وفيهم المجروح وفيه أحاديث ضعيفه و معلله و منكره» (۱)؛ این کتاب به «السنن الكبرى» (۲) نیز مشهور است وقتی او کتابش را به حاکم «رمله» تقدیم کرد، حاکم پرسید: همه این کتاب صحیح است؟ وقتی از نسائی پاسخ منفی شنید، دستور داد آن را از احادیث ضعیف تجرید کند، نسائی به دستور او عمل نموده و اسم آن را «المجتبی» یا «المجتبی» گذاشت و پس از آن، صحیح نسائی، بر المجتبی (یا سنن صغیر) به کار می رود (۳).

در مورد سنن سه گانه ای که اشاره شد (۴)، این عبارت نیز از زرکشی نقل شده است: «تسمیه الکتب الثلاثة صحاحاً، إمّا باعتبار الأغلب، لأنّ غالبها الصّیحاح و الحسان و هی ملحقه بالصّیحاح، والضعیف منها ربّما إلتحق بالحسن، فإطلاق الصّحه علیها من باب التغلب» (۵).

سنن ابن ماجه، از ۳۷ کتاب و ۱۵۱۵ باب و ۴۳۴۱ حدیث (با مکرر) (۶)، شکل گرفته است که از این تعداد، ۳۰۰۲ حدیث آن در همه یا برخی کتاب های پنجگانه دیگر نیز عنوان شده و ۱۳۳۹ حدیث آن در کتاب های دیگر موجود نیست که از این تعداد ۴۲۸ حدیث با اسناد صحیح و ۹۹ حدیث، با اسناد واهی و منکر و ۶۱۳

روایت با اسناد ضعیف است (۷). اینکه این کتاب جزء صحاح سنّه اهل سنت محسوب است یا

۱- اختصار علوم الحدیث/۶؛ ابوریه، أضواء علی السنّه المحمّديه/۳۱۹؛ حاجی خلیفه، کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، ج ۲/۱۰۰۶.

۲- آنچه امروزه به نام سنن نسائی معروف است همین کتاب است که با همین عنوان به تحقیق عبدالغفار البنداری در ۶ جلد به طبع رسیده است (نگاه کنید در نرم افزار معجم فقهی).

۳- سنن نسائی بشرح السیوطی، ج ۱/۴، قال القاضی تاج الدین السبکی: سنن النسائی التي هی احدى الکتب الستة هی الصغری لا الكبرى؛ حاجی خلیفه، کشف الظنون...، ج ۲/۱۰۰۶.

۴- سنن ابی داود و نسائی و ترمذی.

۵- سنن نسائی بشرح السیوطی و حاشیه سندی، ج ۱/۵-۶ و (نسخه دارالفکر طبع ۱۴۱۵، ج ۱/۲۰).

۶- القزوينی، محمد بن یزید ابن ماجه، سنن ابن ماجه، به تحقیق فؤاد عبدالباقي، بیروت، دارالفکر (بی تا)، ج ۲/۱۴۶۱: این کتاب توسط عبدالباقي مسلسل و با احادیث مکرر شمره گذاری و تبویب شده است.

۷- القزوينی، محمد بن یزید ابن ماجه، سنن ابن ماجه، به تحقیق فؤاد عبدالباقي، بیروت، دارالفکر (بی تا)، ج ۲/۱۴۵۶-۱۴۵۷؛ محمد ناصرالدین الألبانی، در کتابی تحت عنوان «ضعیف سنن ابن ماجه»، بیروت، المکتب الإسلامی، ط الأولی ۱۴۰۸ق، ۹۴۶ روایت آن را ضعیف شمرده است.

نه؟ (۱)، نظر واحدی وجود ندارد؛ برخی آن را در مرتبه صحاح نمی شمارند ولی اکثر متأخرین آن را از صحاح می دانند (۲)، غالب نویسندگان مالکی به جای این کتاب، موطأ ابن مالک را جزء صحاح سته می آورند (۳)، و سندی این عبارت: «فإنه (ابن ماجه) تَفَرَّدَ فِيهِ بِإِخْرَاجِ أَحَادِيثَ عَنْ رِجَالٍ مَثْمُومِينَ بِالْكَذِبِ وَسَرَقَةِ الْحَدِيثِ، وَبَعْضُ تَلَكَّ الْأَحَادِيثِ لَا تَعْرِفُ إِلَّا مِنْ جِهَتِهِمْ مِثْلَ حَبِيبِ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ كَاتِبِ مَالِكٍ...» (۴) را، در مورد ابن ماجه به کار می برد.

نتیجه گیری

هرچند که کافی و مؤلف آن، مورد تأیید قاطبه فقها و صاحب نظران امامیه است ولی کسی مدعی نیست که همه شانزده هزار حدیث آن، قطعی الصیور و صحیح به اصطلاح متأخران امامیه است، گرچه نزد خود کلینی، این کتاب با معیار صحیح به اصطلاح قدما برابر است؛ اما مجموعه های حدیثی اهل سنت با اینکه به «صحاح» شهرت یافته اند، گذشته از چالش هایی که اشاره شد، ابوریه در یک جمع بندی کلی، بعد از تقسیم حدیث آحاد به صحیح، حسن، و ضعیف، کتاب های مشهور اهل سنت چون بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی و نسایی را، از این اقسام سه گانه خارج نمی دانند. (۵) ابن کثیر نیز در رد دیدگاه اغراق آمیز ابی طاهر السلفی، مبنی بر اینکه علمای مشرق و مغرب بر «صحت» اصول خمسه به جز سنن ابن ماجه اتفاق نظر دارند، می گوید: «مِنْهُ تَسَاهُلٌ وَقَدْ أَنْكَرَهُ ابْنُ الصَّلَاحِ وَغَيْرُهُ...» (۶).

۱- سنن النسائی بشرح السيوطی و حاشیه سندی، ج ۱/۵: در مورد کتاب های پنج گانه دیگر تا حدودی دیدگاه هماهنگ است.

۲- السندی، ابی الحسن الحنفی، شرح سنن ابن ماجه، بیروت، دارالجلیل (بی تا)، ج ۱/۲.

۳- إتيان كلبرگ، کتابخانه ابن طاووس و احوال و...، ترجمه سید علی قرائی و رسول جعفریان، قم، کتابخانه مرعشی ۱۴۱۳ق/۳۲۲.

۴- شرح سنن ابن ماجه، ج ۱/۴.

۵- ابوریه، محمود، اضواء علی السنه المحمديه/۲۴۹.

۶- ابن کثیر الدمشقی، اختصار علوم الحدیث/۷.

بخش دوم: نقل و نقد اشکالات بر اسناد کافی

اشاره

آغاز

با روشن شدن جایگاه کتاب کافی و مقایسه آن با منابع روایی اهل سنت به ویژه صحیح بخاری، در این بخش سعی بر آن است که انگیزه ها و اشکالات وهابیان بر اسناد کتاب کافی را در چند محور، مورد بررسی و نقد قرار داده و کوتاه ترین پاسخ ها را، با استفاده از منابع مختلف، ارائه دهیم:

فصل اول: انگیزه ها و اشکالات وهابی ها بر کافی

گفتار اول: انگیزه های وهابیان از نقد بر اصول کافی

اشاره

در پاسخ این سؤال که: چرا این کتاب، در حالی که باید جزء افتخارات مکتب اسلام و از ناب ترین مصادیق تمدن و فرهنگ غنی مسلمانان محسوب گردد، مورد بی مهری وهابی ها قرار می گیرد و آن را از جهات مختلف به چالش می کشند؟ انگیزه های این حرکت تخریبی چیست و چرا هر سال کتاب هایی که حاوی [\(۱\)](#) نقد این کتاب است وارد

۱- کتاب هایی که در عربستان منتشر می شود به ویژه پایان نامه ها، بیشتر رویکرد تهاجم به مذاهب دیگر به ویژه اعتقادات امامیه است: ناصر بن عبدالله القفاری در رساله های کارشناسی ارشد و دکترای خود و کتاب های صلاح عبدالفتاح الخالدی و احسان الهی ظهیر از این نمونه اند. .

بازار می گردد؟ از لابلاي کتاب های ارائه شده از سوی وهابی ها، انگیزه های زیر، سبب این همه تهاجم تخریبی شده است:

۱. اهمیت کافی در میان کتاب های روایی

کتاب کافی، در عرصه های فرهنگی و تمدن پرآوازه اسلام، از جهات گردآوری (۱)، زمانی (۲)، مکانی (۳)، کیفی (۴)، و کمی (۵)، در میان علمای امامیه از جایگاه ارزشمندی برخوردار است (۶)؛ چنانچه در منابع مختلف وهابی ها پس از نام بردن کتاب کافی آن را «از أهم کتاب های حدیثی نزد شیعه» (۷)، «نخستین کتاب حدیثی» (۸)، «از موثق ترین کتاب های چهارگانه شیعه» (۹)، «عرضه شده بر امام مهدی (ع) و کافی برای شیعه»، «به منزله صحیح بخاری نزد اهل سنت، مؤمن بودن به نص آن» (۱۰)، «صحیح ترین کتاب های هشتگانه نزد شیعه» (۱۱)، برشمرده و از اهمیت آن پرده برمی دارند؛ هر چند که تعبیر یاد شده را از منابع شیعه بازگو می کنند، ولی بزرگی و عظمت کافی از نگاه فرهیختگان شیعه را برای اهل سنت به طور عموم و وهابی ها به طور ویژه، که صحیح بخاری را بی بدیل ترین کتاب

۱- در طول بیست سال تلاش پی گیر مرحوم کلینی برای تألیف این کتاب.

۲- تولد یاف-ته در انتهای سده سوم و ابتدای قرن چهارم هجری قمری.

۳- ری مهد دانش و تضارب آراء مذاهب مختلف و بغداد مرکز دانش حدیث در روزگار خود و... .

۴- متقن ترین کتاب از نظر ضبط و ثبت احادیثی اعتقادی، فقهی، اخلاقی، تاریخی و... .

۵- بیش از ۱۶۰۰۰ حدیث مستند در ابواب مختلف.

۶- چنانچه در بخش نخست دیدگاه امامیه مفصل مطرح شد.

۷- الخالسی، صلاح عبدالفتاح، الكلینی و تأویلاته الباطنیة لآیات القرآنیه فی کتابه اصول الکافی، اردن، دارعمار... .

۸/۱۴۲۷.

۸- الخالسی، صلاح عبدالفتاح، الكلینی و تأویلاته الباطنیة لآیات القرآنیه فی کتابه اصول الکافی، اردن، دارعمار... .

۹/۱۴۲۷.

۹- القفاری، ناصر بن عبدالله بن علی، اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه، عربستان، دارالرضا، (بی تا)، ج ۱/۲۳.

۱۰- الخطیب، محب الدین، الخطوط العریضه لأسس التی قام علیها دین الشیعه... . اردن، دارعمار، ۱۴۲۰ق/۱۹.

۱۱- مجدی، محمدعلی، انتصارالحق، ریاض، دارطیبه للنشر والتوزیع، ط الاولی ۱۴۱۸ق/۲۶۹..

پس از قرآن می شمارند (۱)، غیر قابل باور می سازد و پذیرفتن کتابی فراتر از بخاری را غیرمنطقی و ناممکن می دانند!

۲. ناسازگاری با اعتقاد وهابی ها

ناسازگاری روایات کافی با مبانی اعتقادی آنان یکی دیگر از انگیزه های اشکالات وهابی ها بر اصول کافی (به ویژه کتاب الحجّه) است؛ زیرا آنان کافی را به خاطر ظاهر عناوینی چون: «أئمه وَجْهُ اللَّهِ» (۲)، «عَيْنُ اللَّهِ» (۳)، «اسماء حسناء» (۴)، چون معبودهای یونان (۵)، مُحَرَّم و محلّل اشیاء (۶)، اسماء الله (۷)، فراتر بودن مقام امامت از نبوت (۸)، معین بودن تعداد امامان (۹)، معصوم بودن آن ها (۱۰) و...؛ که همه را منافی با مبانی اعتقادی خویش (که برای توحید و شرک مفهوم خاصی ساخته اند) می پندارند، منحرف و ترویج کننده این اعتقادات می شمارند.

۳. مذمت صحابه در کافی

مهم ترین انگیزه که به نظر می رسد خشم آنان را نسبت به این کتاب برانگیخته است، ظواهر برخی روایات کافی در مذمت و طعن صحابه (به باور آن ها) است؛ زیرا در آثار این

- ۱- سیوطی، جلال الدین، تدریب الراوی فی شرح تقریب النوای، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الثانیه ۱۳۹۹ق، ج ۱/۹۱؛ النیسابوری، مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم بشرح الثّووی، مرجعه خلیل المیس، بیروت، دارالقلم، ط الأولى ۱۴۰۷ق، ج ۱/۱۴.
- ۲- الخالدی، الکلبینی و کتابه الکافی... ۴۲/.
- ۳- الخالدی، الکلبینی و کتابه الکافی... ۴۳/.
- ۴- الخالدی، الکلبینی و کتابه الکافی... ۴۳/.
- ۵- الخطیب، الخطوط العریضه/ ۳۰.
- ۶- قفاری، اصول مذهب الشیعه... ج ۲/۵۸۷.
- ۷- قفاری، اصول مذهب الشیعه... ج ۲/۶۷۶.
- ۸- قفاری، اصول مذهب الشیعه... ج ۲/۷۹۴.
- ۹- قفاری، اصول مذهب الشیعه... ج ۲/۸۰۰.
- ۱۰- قفاری، اصول مذهب الشیعه... ج ۲/۹۵۶.

گروه عناوینی از قبیل: تکفیر، لعن و سب صحابه (۱)، تکفیر ابابکر و عمر و عثمان (۲)، طعن بر عمر بن الخطاب (۳)، معذب بودن منکران ولایت علی (ع) (۴)، و...؛ که بی تردید به عقیده آنها شالوده و زیر بنای فکری آنان را در مورد جانشینی رسول الله (ص)، هدف قرار می دهد و سرانجام حکومت خلفای سه گانه را ناحق و ظالمانه می سازد، غیر قابل تحمّل دانسته و مسبب این قضیه را کتاب کافی می دانند و تردیدی نیست که اگر همانند دیگر مسلمانان، کتاب کافی را به میزان اعتبار صحیح بخاری، معتبر بشمارند، پیامد سخت ناگواری را برای وهابی ها به ارمغان آورده و ده ها سؤال اساسی را به وجود خواهد آورد.

۴. تحریف قرآن و مصحف علی (ع) و... .

تحریف قرآن کریم (۵) و مصحف علی (ع) (۶) و تقيه (۷) و مسأله یداء (۸) و...، را نیز به کتاب کافی منسوب کرده و این کتاب را منشأ این اعتقادات باطل (به پندار خودشان) می دانند. موارد یادشده دست آویزی برای قبح و نقد این کتاب قرار گرفته است:

گفتار دوم: اشکالات وهابیان بر کتاب کافی

۱. عدم حجیت روایات کافی

اشاره

ناکارآمد خواندن حجیت روایات شیعه به طور عموم و احادیث کافی به طور خصوص از دو جهت، صورت می گیرد:

۱- مجدی، انتصارالحق/۲۷۲. قفاری، اصول مذهب الشیعه...، ج ۲/۸۸۶.

۲- الخالدی، الكلینی و تأویلاته الباطنیه/۲۲۲-۲۲۳.

۳- الخطیب، الخطوط العریضه... ۹/.

۴- الخالدی، الكلینی و تأویلاته الباطنیه... ۲۲۸/.

۵- مجدی، انصار الحق/۱۱۶؛ السالوس، احمد علی، مع الشیعه الإثنی عشریه فی الاصول والفروع، الدوحه، دارالتقوی ۱۴۱۶ق، ج ۲/۱۵۲.

۶- القفاری، اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۳۱۹؛ الخالدی، الكلینی و تأویلاته الباطنیه/۳۰۵.

۷- القفاری، اصول مذهب الشیعه، ج ۲/۹۸۵.

۸- القفاری، اصول مذهب الشیعه، ج ۲/۱۱۳۳.

الف) فقدان دانش حدیث شناسی در شیعه

یکی از ایرادهایی که وهابی ها بر کتاب کافی می گیرند، عدم حجیت احادیث آن است. هر چند که این اشکال به صورت کلی از سوی ابن تیمیه حرانی در پاسخ علامه حلّی طرح شده است، ولی پس از ابن تیمیه، نخست توسط ابوزهره در مصر و سپس از سوی وهابی ها در عربستان گسترش یافته است.

یک - ابن تیمیه (م ۷۲۷ق): این شخص که شیعه را دروغگوترین طوایف می خواند (۱)، با کمال بی اعتنایی به مدارک و منابع شیعه، می گوید: «این روایات را کدامین ثقه برای شما نقل نموده اند؟ شما که آنها را درک نکرده اید و از احوال آنها اطلاعی ندارید و کتاب هایی که بر آنها اعتماد شود و احادیث صحیح را از ناصحیح و رجال سند آنها را بشناساند، ندارید!» (۲).

دو - اتهام به زبان دیگر: همان نقد ابن تیمیه در کتاب «مختصر التحفه الاثنی عشریه» به این تعبیر بیان شده است: «در گذشته شیعیان به روایات اصحاب شان بدون تحقیق و تفتیش از رجال احادیث، عمل می کردند و کسی نبود در میان آنها که رجال اسناد را بررسی و کتاب جرح و تعدیل بنویسد تا اینکه قریب سال ۴۰۰ق کَشّی کتاب مختصری که جز به تحیر آنها نیفزود، در عرصه رجال شناسی نوشت و پس از او نجاشی و شیخ طوسی در باب جرح و تعدیل سخن گفتند» (۳).

۱- الحلّی، الحسن بن یوسف بن المطهر، منهاج الکرامه فی الامامه، تحقیق عبدالرحیم مبارک، قم، مؤسسه پژوهش های عاشورا، طالاولی (بی تا) ۳۷/۱۵۸ (مضمون جمله قفاری).

۲- منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشّیعه...، تحقیق محمدرشاد سالم، مؤسسه قرطبه، ط الاولی ۱۴۰۹ق، ج ۷/۴۱۲: ... آن يُقال: لهؤلاء الشّیعه من أین لکم انّ الذین نَقَلُوا هذه الاحادیث فی الزّمان القَدیم ثَقَاتٌ، وانتم لم تدرکوا هم ولم تعلموا احوالهم ولا- لکم کُتُبٌ مصنّفه تَعْتَمِدُونَ علیها فی أخبارهم الّتی یَمیزُ بها بین الثّقه و غیره ولا لکم اسانید تعرفون رجالها...، القفاری، اصول مذهب الشّیعه، ج ۱/۴۴۴.

۳- الدهلوی، شاه عبدالعزیز غلام حکیم، مختصر التحفه الاثنی عشریه، اختصره وهذبّه سنه ۱۳۰۱ق: السید محمود الشکری الآلوسی، استامبول ترکیه، ۱۳۹۹ق/۴۹: واعلم أنّ اکثر الشّیعه كانوا یعملون سابقاً بروایات اصحابهم بدون تحقیق و تفتیش، ولم یکن فیهم من یمیزُ رجال الاسناد، ولا من ألف کتاباً فی الجرح والتعدیل، حتّی صیغَفَ الکشّی سَنَه اربعمأه تقریباً، کتاباً فی اسماء الرّجال و احوال الرّواہ... .

سه - قفاری و تهمت جدید: این شخص چون دیده است شیخ شان (ابن تیمیه) به طور مجمل چیزی اظهار داشته که نمی تواند کتاب کافی را زیر سؤال ببرد، ناچار شده بگوید که اگر ابن تیمیه و هم قطاران وی در مورد کافی چیزی به طور صریح نگفته اند، بدان جهت بوده که یا این گونه کتاب ها (کافی) سترّی بوده است، یا علمای شیعه را تحقیر می کردند یا اینکه این دست کتاب ها در دوران دولت صفوی تدوین و به علمای نخست شیعه نسبت داده شد!

(ب) نرسیدن اسناد کافی به رسول الله (ص)

ناصر قفاری با مقایسه ای که میان کتب حدیثی اهل سنت و شیعه انجام می دهد، این فرق بزرگ و واضح را برمی شمارد که کتاب های ششگانه اهل سنت به نبی (ص) می رسد اما کتاب های شیعه به یکی از امامان شان و بیشتر به امام صادق و بخشی به امام باقر (علیهما السلام) و به ندرت به علی (ع) و پیامبر (ص) ، می رسد، زیرا شیعه میان پیامبر خدا و امامان شان فرقی نمی گذارند. (۱) وی می گوید: «قد جاء في أصول الكافي ما يُفيد أنّ كُتِبَ الحديث عندهم كانت موضع التداول السّري بينهم، ولهذا لم تكن متّصلة السّند بسبب ظروف التقيّه كما يدّعون» (۲). نتیجه آنکه، همه روایات کتاب های اهل سنت با توجه به اینکه سندشان به رسول الله (ص) می رسد، از همه نقص ها و قدح ها بدور است اما کتاب های شیعه از جمله کافی که مهم ترین کتاب حدیثی شیعه است، چون از یک سو، شیعه فاقد حدیث شناسی است و از دیگر سو، اسناد روایات آنها به رسول الله (ص) نمی رسد، اعتبار ندارند.

-
- ۱- القفاری، اصول مذهب الشّيعه الإثني عشریه، ج ۱/۴۳۴-۴۳۵ (باتلخیص)؛ القفاری، مسأله التقريب بين اهل السنه والشّيعه، رياض، دارطيبة للنشر ۱۴۲۰ق، القسم الأول/۲۶۹.
- ۲- اصول مذهب الشّيعه، ج ۱/۴۴۵ .

سخن ابن تیمیه نسبت به اعتقادات شیعه امامیه هر چند کلی و مجمل ارائه گردیده است از جهاتی قابل نقض و نادرست است:

الف) افترا و تهمت به شیعه

ناصر قفاری عبارت زیر را به ابن تیمیه، در پاسخ این سخن علامه حلّی: «أئمة شیعه احادیث را از جدشان رسول الله می گیرند» (۱)، نسبت می دهد: «لقد جاء علی لسان جمله من اعلام اهل السنّه بأنّ الرافضه من أعظم الطوائف إفتراء للكذب وتكذيباً للصدق . . .» (۲)، باید گفت: اولاً: خود همین مطلب از ناحیه قفاری و شیخ او، نمی تواند جز مصداق کذب و افتراء باشد؛ زیرا مسلمانان شیعه همانند اهل سنّت به وحدانیت خداوند گواهند و به رسالت انبیای الهی به ویژه خاتم و افضل آن ها، معتقد و معترفند و اقرار به قبر و قیامت و حساب داشته و به فروعات دین که در منابع روایی شما نیز آمده است، پای بندند، و خودشان را مسلمان و مؤمن می شمارند (۳)؛ و اگر این امور، مظاهر کذب و افتراء قلمداد می شود (که نمی شود)، سخنی دیگر است و در غیر این صورت چگونه بخش عظیمی از مسلمانان توسط شیخ اسلام! متهم به کذب و افتراء می گردد؟! گذشته از اینکه

۱- الحلی، حسن بن یوسف بن المطهر، منهاج الکرامه فی معرفه الإمامه / ۳۱: وأنّ الأئمة معصومون كالانبياء لما تقدّم فی ذلك (وهو عدم بقاء الوثوق بما يبلغون عن الرسول) وأخذوا احكام الفروعیه عن الأئمة المعصومین الناقلین عن جدّهم رسول الله الآخذ ذلك من الله بوحی الجبرئیل الیه یتناقلون (الحديث خَلْفاً عن سَیْلَفٍ لحفظ الاسناد. . .) ذلك عن الثّقات خلف عن سلف الی ان یتصل الروایه باحد المعصومین ولم یلتقوا الی القول بالرأی الاجتهاد. . . .

۲- اصول مذهب الشّیعه الامامیه، ج ۱/۴۴۴ وی عبارت را به منهاج اهل السنّه. . . ، ج ۴/۵۱ ارجاع می دهد درحالی که چنین عبارتی از ابن تیمیه در ردّ کلام علامه حلّی، وجود ندارد، لکن در جای دیگر، این عبارت را دارد: والرّافضه اعظم اهل البدع دخولاً- فی هذا الوصف المذموم فانّهم اعظم الطوائف افتراء للكذب علی الله و اعظم تكذیباً بالصدق. . . ، منهاج السنّه. . . ، تحقیق محمدرشاد سالم، ج ۷/۱۹۰.

۳- النیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر، (بی تا) ج ۱/۲۹، . . . فقال رسول الله: الإسلام أن تشهد أن لا إله إلا الله و أنّ محمّداً رسول الله و تقیم الصلاه و تؤتی الزکاه و تصوم الرّضان و تحجّ البيت. . . .

مسلمانان شیعه با توجه به اعتقاد و باورهایی که از امامان معصوم خویش گرفته اند، خود را گروه «نجات یافته» از میان هفتاد و چند گروه امت اسلامی، می‌شمارند (۱). امت اسلامی نه تنها در قبال مسلمانان که در برابر غیر مسلمانان، مأمور به ظواهرند، و اینکه در واقع کدام گروه راستگویند و به وظایف اسلامی خود آن طوری که باید، عمل کرده اند، در پیشگاه قادر مطلق روشن است (۲)، گرچه اهل سنت و شیعه در پاره ای از مسائل اساسی چون جانشینی رسول الله (ص) اختلاف نظر دارند ولی این مسأله سبب تکذیب و بهتان هایی که ابن تیمیه جرئت بستنش را کرده، نخواهد شد.

ثانیاً: پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) مبانی اصول اعتقادی و منابع رفتار دینی و شرعی خویش را از خلف تا سلف شان، همان گونه که علامه حلی اشاره کرد، از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) گرفته اند و در همه جهات آراء و باورهایشان، همان آراء امامان (علیهم السلام) است که برگرفته از کتاب و سنت است.

بنابراین سلف صالح پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) اصول و فروع شان را از رسول الله (ص) توسط علی و حسن بن علی و حسین بن علی (علیهم السلام) و ذریه پاک حسین (ع) اخذ نموده اند، و هر یک از حلقه های اتصال میان آن ها گروه زیادی از ثقات شیعه و حافظان مورد اطمینان به صورت حجت قطعی از نسلی به نسل دیگر منتقل نموده اند، و از نسل های بعدی به همین صورت، به دست ما رسیده است (۳).

ثالثاً: اینکه ناصرالقفاری مدعی است که اگر شیخ الاسلامش (ابن تیمیه) در مورد کافی چیزی نگفته از آن جهت بوده که از کتاب کافی اطلاع نداشته و یا کافی سرّی بوده است

۱- الرازی الخزارالقمی، کفایها لاثر فی النّص علی الائمة الاثنی عشر، تحقیق، السید عبداللطیف الحسینی الکوه کمری الخویی، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ق/۱۵۵، عن علی (ع) قال رسول الله (ص): ستفرق أمتی علی ثلاث سبعین فرقه، منها فرقه ناجیه و الباقون هالک، والناجیه الذین یتمسکون بولایتکم و یقتبسون من علمکم.

۲- عنکبوت/۳: فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لِيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ . . .

۳- الحلی، منهاج الکرامه . . . /۷؛ الموسوی، السید عبدالحسین شرف الدین، المراجعات، ایران، دارالأسوه، ط الرابعه ۱۳۲۵ق. /۵۱۵، مراجعه ۱۱۰ . . .

و یا اینکه در زمان صفوی ها تدوین و به کلینی منسوب شده است؛ هر سه گزینه نه تنها دور از شأن یک محقق است که از انسانی که کمترین سواد دینی و اسلامی داشته باشد، نیز بدور خواهد بود و هرگز چنین سخن بی اساس و مضحک را نخواهد گفت؛ زیرا اگر ابن تیمیه از کافی اطلاع نداشته بی تردید عدم اطلاع، برای کسی که شیخ الاسلام! است، عیب بزرگ و نابخشودنی و برای پیروان وی همچون قفاری رسوایی و سرشکستگی دنیا و آخرت است، و اگر چنانچه اطلاع داشته (که قطعاً داشته) و در عین حال در مورد کافی چیزی نگفته، شکی نیست که در این کتاب ارزشمند، چالش و موردی نمی دیده است.

اما ادعای مخفی بودن کافی از منظر اهل علم و یا تدوین آن در زمان صفوی ها و انتساب آن به کلینی را، چگونه می شود باور کرد و به دیگران باوراند؟ درحالی که سلسله صفوی در قرن دهم بنیانگذاری شد و نخستین پادشاه و مؤسس آن، شاه اسماعیل صفوی (۸۹۲ - ۹۳۰ق) در سال ۹۰۶ به قدرت رسید و تشیع را مذهب رسمی اعلان کرد (۱)؛ و این درحالی است که عده ای از عالمان مکتب خلفا که پیش از ابن تیمیه (م ۷۲۷ق) بوده اند، از کلینی یاد نموده و او را عالم، امام، بزرگ، محدث و صاحب تصنیف یاد می کنند: ابن ماکولا (۴۷۵ق)، کلینی را از فقهای شیعه می داند که وارد بغداد شد و در باب السلسله سکونت گزید (۲)؛ ابن عساکر (م ۵۷۱ق)، از کلینی به شیخ الزافضه یاد نموده و ورود او را به شهر دمشق و بعلبک برای شنیدن حدیث و تحدیث، گزارش می کند (۳)؛ ابن اثیر الجزری (م ۶۰۶ق) او را بزرگ و فاضل و مجدد مذهب اهل بیت (علیهم السلام) در ابتدای قرن سوم هجری،

۱- الرازی، ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، دارسروش ۱۳۶۹ش، ج ۶/۲۲۹، پاورقی؛ جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم، قم، انصاریان، چ اول ۱۳۷۵ش، ج ۲/۷۵۶: شاه اسماعیل سال ۹۰۶ درحالی که کودک سیزده ساله بود بر تخت نشست.

۲- ابن ماکولا، ابی نصر، اکمال الاکمال، تحقیق نایف عباس، القاهرة، دارالکتاب الإسلامی (بی تا)، ج ۴/۵۷۵.

۳- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر ۱۴۱۸ق، ج ۵۶/۲۹۷.

می شمارد (۱)؛ عزالدین ابن اثیر (م ۶۳۰ق)، کلینی را از علما و ائمه امامیه، می خواند (۲)؛ چه اینکه هم عصران ابن تیمیه و عالمان کمی پس از او، نیز از کلینی نام می برند. یوسف المزّی (م ۷۴۲ق)، در موارد متعدد به روایات کافی استناد می کند (۳)؛ ذهبی (م ۷۴۸ق) رجالی دیگر، کلینی را شیخ شیعه و عالم امامیه و صاحب تصانیف می شمارد (۴)؛ ابن حجر العسقلانی (م ۸۵۲ق)، کلینی را از فضلاء امامیه و از تصنیف کنندگان بر وفق مذهب، می شمارد (۵)، اسماعیل پاشا بغدادی کلینی را از فقهای شیعه امامی مؤلف کتاب های تعبیر الرؤیا، الرّد علی القرامطه، کتاب التوحید، کتاب الکافی فی الحدیث دارای ۱۶۱۹۹ حدیث، و... می خواند (۶).

بنابراین، سخن قفاری همانند دیگر گفته های او، که شیخ الاسلام! ابن تیمیه از کتاب کافی اطلاع نداشته و یا کافی مخفی بوده و یا در زمان صفوی ها پدید آمد و به کلینی منسوب شد، از بی پایه ترین ادعا و رسواترین سخنی است که نه مایه علمی دارد و نه با منابع خود آنان سازگار است.

۱- المبارک بن محمّد الشیبانی، جامع الاصول فی احادیث الرسول، إخراج أحادیث وتعلیق عبدالقادر الأرنؤوط، بیروت، دارالفکر، ط الثانية ۱۴۰۳ق، ج ۱۱/۳۲۳ ذیل رقم ۸۸۸۱، إنّ رسول الله (ص) قال: «إن الله يبعث لهذه الامه على كل مائة سنة من يجدد لها دينها»... و أما من كان على رأس المائة الثالثة... من الفقهاء... ابو جعفر محمد بن يعقوب الرازي من الإماميه.

۲- الكامل فی التاريخ، بیروت دار احیاء التراث ۱۳۸۵ق، ج ۸/۳۶۶: حوادث سال ۳۲۸.

۳- تهذیب الکمال، تحقیق بشارعواد معروف، بیروت، مؤسسه الرساله، ط الثانية ۱۴۰۹ق، ج ۹/۲۸، ذیل رقم ۱۸۳۶؛ ج ۲/۱۶۸ ذیل رقم ۴۱۴۷.

۴- سیر أعلام النبلاء، تحقیق شعيب الارنؤوط و ابراهيم الزبيق، بیروت، مؤسسه الرساله، ط التاسعه ۱۴۱۳ق، ج ۱۵/۲۸۰ رقم ۱۲۵.

۵- لسان المیزان، ج ۵/۴۳۳ رقم ۱۴۱۹: ابو جعفر محمد بن يعقوب از سران فضلاء شیعه در ایام مقتدر عباسی بود و در بغداد سکونت داشت و در آن جا از محمد بن احمد بن جبار و علی بن ابراهیم بن هاشم و دیگران حدیث می کرد، او از فضلاء شیعه بود که بروفق آن مذهب کتاب ها نوشت.

۶- هدیها لعارفین اسماء المؤلفین و آثار المصنّفین، بیروت، دار احیاء التراث العربی (بی تا)، ج ۲/۳۵، این نویسنده کتاب های فروع و اصول را کتاب های مستقل نام می برد و از کافی با عنوان «کافی فی الحدیث»، یاد می کند.

(ب) ادعای نرسیدن اسناد کافی به رسول الله (ص)!**اشاره**

بخش دوم سخن قفاری نسبت به منابع حدیثی شیعه، از جمله کتاب کافی این بود که: احادیث کافی برخلاف کتاب های ششگانه اهل سنت که همه به رسول الله (ص) می رسد، بسیار اندک به رسول الله (ص) و به ندرت به علی بن ابی طالب و امام باقر (علیهما السلام) می رسد و بقیه از امام صادق (ع) نقل شده است (۱)؛ گرچه وی نتوانست از شیخ الاسلام! خود، بر این ادعایش مدد جسته و نظرش را غیر قابل تردید سازد.

این ادعای قفاری، صورت قضیه را مجسم نموده است و از کسی که از یک سو، بیدینانه و تعصب آمیزانه به اعتقادات و باورهای دیگران نگاه می کند و از دیگر سو، از درک عمق قضیه و معرفت جایگاه علمی اهل بیت (علیهم السلام)، عاجز باشد جز این انتظاری نخواهد رفت؛ این ادعای او از چند جهت مردود و غیر قابل قبول است:

یک - ائمال احادیث شیعه به رسول الله (ص)

هرچند با نگاه سطحی به کتاب کافی کمتر روایتی به پیامبر خدا (ص)، مستند شده است؛ ولی در واقع پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) همه معارف و دستورات دینی و احکام خویش را از امامان معصوم (علیهم السلام) خود می گیرند و هیچگاه به اجتهاد و رأی خود سرانه عمل نمی کنند (۲)، و امامان شیعه با ویژگی های خاصی که دارند، هر آنچه برای هدایت مردم ارائه می دهند و می گویند، جز از کتاب خدا و سنت جدشان رسول الله (ص) نیست؛ و اتفاقاً همین پرسش در زمان خود امامان شیعه، مطرح بوده است و آنان پاسخ سؤالات را به روشنی تمام، داده اند:

اول - حدیث امام، حدیث رسول الله (ص): هشام بن سالم و حماد بن عثمان و غیر آنها می گویند: «سَمِعْنَا أَبَاعَبْدَ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي، وَحَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي، وَحَدِيثُ

۱- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۱/۴۳۴ - ۴۳۵.

۲- العسکری، السید مرتضی، مقدمه مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول، بیروت، دارالمعرفه (بی تا)، ج ۲/۵۴.

جَدَى حَدِيثُ الْحُسَيْنِ، وَحَدِيثُ الْحَسَنِ، وَحَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع)، وَحَدِيثُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ وَحَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ « (۱) ».

دوم - عدم اجتهاد به رأی شخصی: شخصی از امام جعفر بن محمد (ع)، مسأله ای پرسید، امام (ع) پاسخ او را داد. سپس وی گفت: « أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ كَذَا وَكَذَا مَا يَكُونُ الْقَوْلُ فِيهَا؟ »، امام در پاسخ او فرمود: « مَهْ! مَا أَجْبَتْكَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ، فَهُوَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، لَسْنَا مِنْ: « (أرأيت) « (۲) فی شیء « (۳). همین مضمون را ابو جعفر محمد بن الحسن الصفار از اصحاب امام حسن عسکری (ع)، نقل می کند (۴). همین سؤال وقتی از امام ابی الحسن (ع)، پرسیده می شود، این گونه پاسخ می دهد: « بل كُلُّ شَيْءٍ نَقُولُهُ، فِي كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ « (۵)؛

سوم - امامان یکی پس از دیگری، وارث علم رسول الله (ص): به چند سند جابر بن عبدالله الانصاری (م ۷۸ق)، از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: « یا جابر! لَوْ كُنَّا نُحَدِّثُ النَّاسَ أَوْ حَدَّثْنَاهُمْ بِرَأْيِنَا، لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِينَ، وَلَكِنَّا نُحَدِّثُهُمْ بِآثَارِ عِنْدِنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، يَتَوَارَثُهَا كَابِرُ عَنْ كَابِرٍ، نَكْتَرُهَا كَمَا يَكْتَرُ هَوْلَاءُ ذَهَبِهِمْ وَفَضَّ تَهُم « (۶)؛ چه اینکه رجال شناس اهل سنت، ابن عدی (م ۳۶۵ق) مؤلف الكامل فی الجرح، به این نکته اعتراف می کند و می گوید: « ولجعفر (امام صادق (ع)) حدیث کثیر عن ابیه، عن جابر، عن النبی (ص)؛ عن ابیه و عن آباءه . . . « (۷)؛

۱- اصول کافی، ج ۱/۵۳، کتاب فضل العلم، ح ۱۴.

۲- مراد حضرت این است که اگر مقصود سائل این باشد که من رأی اجتهادی وظنیم را بیان بدارم، باید بداند که ما چیزی نمی گوئیم جز با قطع و مستند به رسول الله.

۳- الکلینی، اصول کافی، ج ۱/۵۸، کتاب فضل العلم، باب البدع والرأی. . . ح ۲۱.

۴- بصائر الدرجات الکبری فی فضائل آل محمد، تحقیق السید محمد حسن السید حسین المعلم، بیروت، دار جواد الأئمه، طالاولی ۱۴۲۸ق، ج ۲/۷۳، باب ۱۴ فی أنّ الأئمه عندهم اصول العلم ما ورثوه عن النبی، ح ۸: حدیثنا ابراهیم بن هاشم، عن یحیی بن ابی عمران، عن یونس، عن قتیبه، قال: سأل رجل عن ابی عبدالله: . . . و العسکری، مقدمه مرأه العقول، ج ۲/۵۵.

۵- بصائر الدرجات الکبری فی فضائل آل محمد، تحقیق السید محمد حسن السید حسین المعلم، بیروت، دار جواد الأئمه، طالاولی ۱۴۲۸ق، ج ۲/۷۴، باب ۱۵، ح ۳ و ۲.

۶- بصائر الدرجات الکبری فی فضائل آل محمد، تحقیق السید محمد حسن السید حسین المعلم، بیروت، دار جواد الأئمه، طالاولی ۱۴۲۸ق، ج ۲/۷۲، باب ۱۴ فی أنّ الأئمه أنّ عندهم اصول العلم. . . ح ۴، ۳، ۲، ۱ و ۶؛ العسکری، مقدمه مرأه العقول. . . ج ۲/۵۵.

۷- المزی، جمال الدین یوسف، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، تحقیق بشار عواد، بیروت، مؤسسها لرساله، طالائیه ۱۴۰۹ق، ج ۳/۴۲۲، رقم ۹۳۳ .

چهارم - علم ائمه از پیامبر و دانش پیامبر از خدا: به نقل از فضیل بن یسار، امام صادق (ع) می فرماید: «إِنَّا عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبَّنَا، بَيْنَهَا لِنَبِيِّهِ (ص)، فَبَيْنَهَا نَبِيِّهِ لَنَا، فَلَوْلَا ذَلِكَ كُنَّا كَهَؤُلَاءِ النَّاسِ» (۱) بصائر الدرجات، ج ۲/۵۴ باب ۱۰: فی امیرالمؤمنین اَنَّ النَّبِيَّ عِلْمُهُ الْعِلْمُ... ح ۱۰۲.

(۲)؛

پنجم - تعلیم حلال و حرام به رسول الله (ص) و...: سماعهین مهران از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ رَسُولَهُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَالتَّوْبِيلَ، فَعَلَّمَ رَسُولَ اللَّهِ عِلْمَهُ كُلَّهُ عَلِيًّا (ع)» (۲)، در نقلی این جمله را اضافه دارد: «... وَمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ فَعَلَّمَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَلِيًّا ذَلِكَ كُلُّهُ». (۴)؛ به همین جهت است که صالح بن ابی الاسود می گوید: «سَمِعْتُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَإِنَّهُ لَا يَحْدُثُكُمْ أَحَدٌ بِمِثْلِ حَدِيثِي» (۵)؛

ششم - گشوده شدن هزار باب علم! : به سندهای مختلفی نقل شده که علی بن ابی طالب (ع) فرمود: «حَدَّثَنِي رَسُولُ اللَّهِ بِأَلْفِ حَدِيثٍ، لِكُلِّ حَدِيثٍ أَلْفُ بَابٍ» (۶)؛ در حدیث طولانی علی (ع)، در ضمن سؤالی از رسول الله (ص)، پاسخ های جامعی را در مورد آیات قرآن، شأن نزول، زمان، محل، مورد و چگونگی نزول، تفسیر، عام و خاص و... می شنود و آن ها را با دست مبارکش با املائی حضرت، مکتوب می کند (۷)؛

هفتم - میراث مکتوب و ماندگار: مکتب اهل بیت (علیهم السلام) از ابتدا بنا را بر نوشتن حدیث رسول الله (ص)، داشت و علی (ع)، با خط خودش و املائی پیامبر خدا مسائل حرام و حلال را مکتوب می کرد. چنان که حضرتش به علی (ع) می فرماید: «يَا عَلِيُّ أَلَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ، قَالَ عَلِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَخَافُ عَلَيَّ النَّسِيَانَ؟، قَالَ (ص): لَسْتُ أَخَافُ عَلَيْكَ النَّسِيَانَ، وَدَعْوَتُ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - أَنْ يَجْعَلَكَ حَافِظًا، وَلَكِنْ أَكْتُبُ لَشُرَكَائِكَ، قُلْتُ: مَنْ شُرَكَائِي يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ: الْأَئِمَّةُ

۱- بصائر الدرجات... ج ۲/۷۳، باب ۱۴، ح ۹؛ العسکری، مقدمه مرأه العقول... ج

۲- ۵۵/.

۳- بصائر الدرجات، ج ۲/۵۴ باب ۱۰: فی امیرالمؤمنین اَنَّ النَّبِيَّ عِلْمُهُ الْعِلْمُ... ح ۱۰۲.

۴- بصائر الدرجات، ج ۲/۵۴ باب ۱۰: فی امیرالمؤمنین اَنَّ النَّبِيَّ عِلْمُهُ الْعِلْمُ... ح ۱۲؛ العسکری، مقدمه مرأه العقول... ج ۲/۵۷.

۵- المزی، یوسف، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۳/۴۲۱ ذیل رقم ۹۳۳.

۶- بصائر الدرجات، ج ۲/۹۸، باب فی ذکر الحدیث الذی علّم رسول الله علیاً، و... .

۷- بصائر الدرجات، ج ۱/۳۹۰، باب فی اَنَّ عَلِيًّا عَلَّمَ كُلَّ مَا أَنْزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص)؛ العسکری، مقدمه مرأه العقول، ج ۲/۵۹.

من وُلدك، بهم تسقى أمتى الغيث، و بهم يُستجاب دعائهم، و بهم يصرف (الله عن الناس) البلاء، و بهم تنزل الرّحمه من السماء، و هذا أولهم (به امام حسن اشاره فرمود) و هذا ثانيهم (سپس به امام حسين اشاره كرد) و الاثمه من وُلدك « (۱).

بنابر این، گذشته از روایات متواتری چون: حدیث «ثقلین» (۲) و «منزلت» (۳)، که در منابع اهل سنت نقل شده، و نیز کتاب «جامعه و مصحف علی» و «مصحف فاطمه» و...، هیچ تردیدی را در مردود بودن ادعای پیروان ابن تیمیه باقی نمی گذارد و این نتیجه را می دهد که علم ائمه (علیهم السلام) برگرفته از کتاب الهی و سخنان و روایات آن ها، متصل به رسول الله (ص) است و آنان چیزی را از خود و به اجتهاد و آرای خود بیان نمی کنند.

چنان که خود ابن تیمیه در اصل أخذ علم امامان (علیهم السلام) از پدرانشان تا برسد به رسول الله (ص) اعتراف می کند: « وایضاً جعفر الصادق أخذ عن أبيه وعن غيره... و كذلك أبوه عن علي بن الحسين وغيره و كذلك علي بن الحسين أخذ العلم عن غير الحسين أكثر مما أخذ عن الحسين، فإنّ الحسين قُتل إحدی وستین و علیّی صغیر... » (۴)، ولی در مورد سنّ امام سجاد (ع) دچار اشتباه می گردد؛ و اگر در مورد علی بن الحسين حداقل از مناظره ای که میان ابن زیاد

۱- بصائر الدرجات: ج ۱/۳۳۵، ح ۲۲، باب ۱، جزء ۱؛ العسکری، مقدمه مرأه العقول ج ۲/۶۱؛ القندوزی، سلیمان بن ابراهیم الحنفی، ینایع المودّه، مقدمه: السید محمد مهدی...، قم، الشریف الرضی، ۲۳/، جزء اول، باب الثالث فی بیان أن دوام الدنيا بدوام اهل بيته؛ الاحمدی المیانجی، علی بن الحسين، مکاتیب الرسول، قم، دارالحدیث، ط الاولی ۱۴۱۹ق، ج ۱/۳۸۶.

۲- الهندی، متقی، کنز العمال، تحقیق الشیخ بکری حیانی - الشیخ صفوه السقا، بیروت، مؤسسه الرساله (بی تا)، ج ۱۳/۶۴۱، رقم ۳۷۶۲۱؛ ج ۱/۱۷۸، رقم ۸۹۸؛ السیوطی، جلال الدین، الجامع الصغیر، بیروت، دارالفکر، ط الاولی ۱۴۰۱ق، ج ۱/۲۴۴، رقم ۱۶۰۸؛ الزرنندی الحنفی، محمد بن یوسف بن الحسن، نظم درالسمطین، من مخطوطات مکتبه امیرالمؤمنین العامه، ط الاولی ۱۳۷۷ق/۲۳۳.

۳- الطبرانی، سلیمان بن احمد بن ایوب، المعجم الاوسط، تحقیق ابراهیم الحسینی، (بی جا)، درالحرمین (بی تا)، ج ۵/۲۸۷ و ج ۷/۳۱۱؛ نظم درالسمطین ۱۳۴؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۱۵۴؛ الذهبی، تذکره الحفاظ، تصحیح بر اساس نسخه خطی توسط وزارت حکومت هند، بیروت، داراحیاء (بی تا) ج ۱/۱۰؛ ابن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، بیروت، دارالفکر، ط الاولی ۱۴۰۴ق، ج ۵/۱۶۰، رقم ۳۱۶.

۴- منهاج السنه النبویه...، تحقیق محمدرشاد سالم، (بی تا)، مؤسسه قرطبه، ط الاولی ۱۴۰۹ق، ج ۷/۵۳۳.

و علی بن الحسین در کوفه (۱) و نیز گفت و گوی یزید با امام سجاد در شام (۲)، پس از شهادت امام حسین (ع) اطلاع می داشت چنین حرفی را نمی زد!

دو - عدم اتصال همه روایات مکتب خلفاء به رسول الله (ص)

اینکه قفاری ادعا می کند، روایات منابع ششگانه اهل سنت منسوب به رسول الله (ص) است، باید گفت هرچند که احادیث این کتاب ها به نحوی به پیامبر ارتباط داده شده (۳)، ولی همه آنها از این ویژگی برخوردار نیستند، بلکه موارد فراوانی یافت می شود که متصل به رسول الله (ص) نیست:

صحیح بخاری (۴)، نخستین مجموعه حدیثی و صحیح ترین کتاب پس از قرآن (۵)، گذشته از اینکه از افرادی چون ابوهریره (م ۵۸ق) (۶)، و همانند او حدیث می کند، روایات غیر مستند به رسول الله (ص) در آن، فراوان به چشم می خورد (۷).

۱- البلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، جمل أنساب الأشراف، تحقیق و تقدیم سهیل ذکّار - ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر ۱۴۱۷ق، ج ۳/۴۱۲: فقال له: الم يقتل الله علي بن الحسين؟ فقال: كان لي أخ يقال له علي بن الحسين وإنما قتله الناس...؛ الطبري، محمد بن جرير، تاريخ الطبري، تحقيق ابوالفضل ابراهيم، بيروت، روائع التراث العربي (بي تا)، ج ۵/۴۵۸، حوادث سال ۶۱.

۲- البلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، جمل أنساب الأشراف، تحقیق و تقدیم سهیل ذکّار - ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر ۴۱۷ و ۴۱۹؛ الطبري، محمد بن جرير، تاريخ الطبري، تحقيق ابوالفضل ابراهيم، بيروت، روائع التراث العربي (بي تا) ۴۶۱/ و ۴۶۴.

۳- چنین تعبیراتی (کان رسول الله (ص)...) فراوان در این منابع به چشم می خورد.

۴- این که ارزش این کتاب تا چه حد است، ر. ک: به بخش اول این کتاب.

۵- السیوطی، تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، تحقیق عرفان عشاء حسونه، بیروت، دارالفکر ۱۴۲۰ق/۵۱.

۶- ابوهریره که به صاحب الالوف شهرت یافته حدود ۵۳۷۴ روایت از رسول الله (ص) در منابع اهل سنت به ویژه صحیح بخاری از وی نقل شده است، ابن راهویه، مسند ابن راهویه، مدینة المنوره، مکتبہ الایمان، ط الاولی ۱۴۱۲ق/۴۹؛ بخاری نقل می کند که وقتی از او پرسیده شد، یا اباهریره! سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا، هَذَا مِنْ كَيْسِ أَبِي هُرَيْرَةَ!، صحیح البخاری، ج ۶/۱۹۰، ح ۵۳۵۵، کتاب التّفقات.

۷- صحیح البخاری، تصحیح وضبط مصطفی دیب البغا، بیروت، دار ابن کثیر - الیمامه للطباعة والنشر (بی تا): ج ۱/۲۶، کتاب الایمان: باب ۳۵، خوف المؤمن من أن يحبط عمله، و ۲۷/ باب ۳۶، سؤال الجبریل النبی عن الایمان، ح ۵۱، و ۲۹/، باب ۳۸، اداء الخمس من الایمان، ح ۵۳، و ۳۱/، باب ۴۰، قول النبی: الدّین النصیحه، ح ۵۸، و کتاب العلم: ۳۹/، باب ۱۲، من جعل لاهل العلم ایاماً معلومه، ح ۷۰، و ۵۴/، باب ۳۹، کتابه العلم، ح ۱۱۳، و ۵۵/، باب ۴۲، حفظ العلم، ح ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، و ج ۵، کتاب التّکاح ۱۹۵۱/، باب ۴، کثره النساء، ح ۴۷۸۲، ۴۷۸۰، و ج ۳/۱۰۱۷، کتاب الوصایا، باب ۲۳: وما للوصی ان يعمل فی مال الیتیم...،

ح ٢٦١٤، و/١٠١٦، باب ٢١: قول الله تعالى، ح ٢٦١٢، و /١٠٢١، باب ٣٣، نفقه القيم للوقف، ح ٢٦٢٥، و /١٣٧٠، كتاب الفضائل الصحابه، باب ٢٢، مناقب الحسن والحسن ٨، ح ٣٥٤٠، ٣٥٤٣، ٣٥٣٨، و/١٣٧١، باب ٢٣، مناقب بلال، ح ٣٥٤٤، ٣٥٤٥.

صحیح مسلم، دومین مجموعه حدیثی اهل سنت هر چند که در آن روایات غیر مسند به پیامبر (ص) کمتر دیده می شود، ولی همچنان همانند بخاری به نقل از امثال ابوهریره پرداخته و احادیث غیر متصل در آن وجود دارد (۱).

سنن ابن ماجه، که از نظر اعتبار به سختی ششمین صحاح ششگانه محسوب می گردد (۲) در آن نیز، روایات غیر مسند به رسول الله فراوان مشاهده می گردد (۳).

سنن ابی داود، گذشته از اینکه همانند دیگر کتاب های اهل سنت، افراد بدنامی چون: ابوهریره فراوان در اسنادش وجود دارد، احادیث غیر متصل به رسول الله (ص)، در آن موجود است (۴).

۱- صحیح مسلم المسمی الجامع الصحیح، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالفکر، ط الثانیه ۱۳۹۸ق، ج ۱/۴۳۴، کتاب المساجد و مواضع الصلاه، باب ۳۴، استحباب التکبیر بالعصر، ح ۱۹۶، ۱۹۴، ۱۳۹، و ۴۳۸، ح ۲۰۸، و ج ۲/۸۰۶، کتاب الصیام، باب ۲۹، حفظ اللسان...، ح ۱۰۶، و ۵۹۱، کتاب الجمعه، باب ۱۰، ذکر الخطبتین قبل الصلاه...، ح ۳۹، و ۵۹۷، باب ۱۶، ما یقرأ فی صلاه الجمعه، ح ۶۱.

۲- السنن، ابی الحسن الحنفی، شرح سنن ابن ماجه، بیروت، دار الجلیل (بی تا)، ج ۱/۲.

۳- سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث ۱۳۹۵ق، ج ۱/۲۱۲، کتاب الطهاره، باب ۱۲۷، ماجاء فی الحائض بعد الطهر الصفره...، ح ۶۴۷، و ۲۱۳، باب ۱۲۸، النفساء کم تجلس، ح ۶۴۸، و ۲۳۶، کتاب الاذان، باب ۳، السنه فی الأذان، ح ۷۱۳، و ۲۴۱، باب ۶، أفراد الاقامه، ح ۷۲۹، ۷۳۱، ۷۳۰، و ۲۴۲، باب ۷، اذا اذن و انت فی المسجد فلا تخرج، ح ۷۳۳، و ۲۷۵، کتاب الاقامه، باب ۱۲، فی سکتی الامام، ح ۸۴۴، ۸۴۵، و ۲۸۳، باب ۱۷: وضع الیدین علی الرکتی، ح ۸۷۳، و ۳۲۵، باب ۵۹، المصلی یسلم علیه کیف یرد، ح ۱۰۱۹، و ۳۵۰، باب ۸۴، ماجاء فی وقت الجمعه، ح ۱۰۹۹، ۱۱۰۲، و ۳۷۱، باب ۱۱۶، ماجاء فی الوتر برکعه، ح ۱۱۷۶، و ۳۷۴، باب ۱۲۰، ماجاء فی القنوت...، ح ۱۱۸۳.

۴- سنن ابی داود، مراجعه و تعلیق و ضبط محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، دارالفکر (بی تا)، ج ۱/۵۷، کتاب الطهاره، باب الجنب یأکل، ح ۲۲۳، و ۱۲۶، کتاب الصلاه، باب فی اعتزال النساء فی المساجد عن الرجال، ح ۴۶۳-۴۶۴، و ۲۷۰، باب من قال یتّم علی اکبر ظنه ح ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، و ۲۸۰، باب الجمعه فی القرى، ح ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، و ۲۸۱، باب اذا وافق یوم الجعه یوم العید، ح ۱۰۷۲، ۱۰۷۱، و ۲۸۵، باب النداء یوم الجمعه، ح ۱۰۸۷... .

در سنن الترمذی نیز سندهای غیر مستند به رسول الله (ص)، فراوان آمده است (۱). سنن نسائی هم وضع بهتری از هم قطاراناش ندارد.

ج) فقدان معیار شناخت حدیث صحیح از ناصحیح!

اشاره

در بخش سوم از اشکال، ابن تیمیه و آلوسی مدعی شدند که شیعه ملاک و معیاری برای تشخیص احادیث صحیح از ناصحیح ندارند، و از منابعی که آنها را در تشخیص روایات یاری نماید، محروم اند. بی تردید، این ادعا غیر معقول و از جهاتی مردود است و برای ابطال و نقد این ادعا به چند نکته اشاره می شود:

یک - تقدّم تدوین حدیث در مکتب اهل بیت (علیهم السلام)

اشاره

تردیدی نیست که تدوین حدیث، در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) از همان ابتدای تاریخ اسلام آغاز شد و هیچ منعی برای کتابت و انتشار حدیث وجود نداشت و افراد زیادی به تدوین حدیث رسول الله همت گماردند؛ از این رو از ورود احادیث دروغ و جعلی از نخستین روزها، جلوگیری به عمل آمد؛ برخلاف مکتب خلفاء که پس از رسول الله (ص) به بهانه ای واهی (۲) از کتابت حدیث جلوگیری و تا اواسط قرن دوم این ممنوعیت اعمال می شد و آثار و پیامد آن تا قرن سوم ادامه یافت. (۳)

۱- سنن الترمذی، تحقیق احمد محمدشاکر، بیروت، دارالفکر (بی تا)، ج ۱/۲۵۶، ابواب الطهاره، باب ۱۵، ما جاء فی کم تمکث النفساء؟ ح ۱۳۹، و ۲۷۲، باب ۱۱۰، ما جاء فی التیمم، ح ۱۴۵؛ و ۳۶۹، ابواب الصلاه، باب ۲۷، ما فی افراد الاقامه، ح ۱۹۳؛ و ۳۹۷، باب ۳۶، ما جاء فی کراهیه الخروج من المسجد. . ح ۲۰۴؛ و ۴۴۳، باب ۵۵، ما جاء فی کراهیه الصف بین السواری، ح ۲۲۹، و ج ۲/۱۳، باب ۶۶، ما فی ترک الجهر بسم الله، ح ۲۴۴؛ و ۳۰، باب ۷۲، ما جاء فی السکتین فی الصلاه، ح ۲۵۱؛ و ۴۳، باب ۷۷: ما جاء فی وضع الیدین علی الرکتین فی الركوع، ح ۲۵۸، ۲۵۹.

۲- بهانه هایی که برای ممنوعیت حدیث ذکر شده عبارتند از: خوف از اختلاف مردم در مورد سنت پیامبر خدا، در روایتی از ابابکر (خلیفه اول): الذهبی، محمد، تذکره الحفاظ، تصحیح از نسخه قدیم توسط وزارت معارف هند، بیروت، داراحیاء (بی تا)، ج ۱/۳-۴؛ خوف از اشتباه شدن قرآن با احادیث، در کلام عمر بن الخطاب: البغدادی، علی بن ثابت الخطیب، تقیید العلم، تحقیق و تصدید یوسف العش، (بی جا)، نشریه داراحیاء السنه النبویه، ط الثانیه ۱۹۷۴م/۴۹.

۳- الموسوی، السید شرف الدین، المراجعات/۵۲۰؛ الشهرستانی، علی، منع تدوین الحدیث، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ط الاولی ۱۴۱۸ق/۴۴۵-۴۴۶: کان أوّل المستفیدین بالتدوین الباكر أولئك الذين يلوذون بالائمه من أهل البيت فيتعلمون شفاهاً

أوتحريراً، أى مِن فَم لِفَم أو بالكتابه، فما تناقلته كُتُبُ الشَّيعه من الحديث، هو التراث النبوى - فى صميمه - بلغ الشَّيعه فى يسر طوع لعلمهم الازدهار، فى حين لم يجمع أهل السنه هذا التراث إلَّا بعد أن انكبَّ عليه علماؤهم قرناً ونصف قرن حتَّى حصَّلوا ما دوَّنوه فى المدوَّنات الأولى...، نقل از: الامام جعفرالصادق، تأليف الحليم الجندى/٢٠٣-٢٠٤.

اول: مکتوبات امیرالمؤمنین (ع)

گذشته از سخن ابن ابی الحدید در خصوص اینکه علی (ع) سرچشمه همه فضائل و علوم است: «وَمَا أَقُولُ فِي رَجُلٍ أَقْرَبَ لَهُ أَعْدَاؤُهُ وَخَصْمُوهُ بِالْفَضْلِ، وَلَمْ يُمْكِنَ جَحْدُ مَنَاقِبِهِ، وَلَا كُتْمَانُ فَضَائِلِهِ،... وَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّ أَشْرَفَ الْعُلُومِ هُوَ الْعِلْمُ الْإِلَهِيُّ...، وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اقْتَبَسَ، وَعَنْهُ نُقِلَ، وَإِلَيْهِ إِنْتَهَى...، وَمِنْ الْعُلُومِ عِلْمُ الْفِقْهِ، وَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْلُهُ وَأَسَاسُهُ...، وَمِنْ الْعُلُومِ، عِلْمُ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، وَعَنْهُ أُخِذَ، وَمِنْهُ فُرِّعَ...، وَمِنْ الْعُلُومِ عِلْمُ الطَّرِيقَةِ وَالْحَقِيقَةِ...؛ وَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّ أَرْيَابَ هَذَا الْفِرْقَانِ فِي جَمِيعِ بِلَادِ الْإِسْلَامِ إِلَيْهِ يَنْتَهَوْنَ» (۱)، نخستین آثار مکتوب به علی (ع) منسوب است:

۱. جامعه: علی بن ابی طالب (ع) نخستین پدید آورنده کتاب در تاریخ اسلام است؛ کتاب وی در زمان حیات رسول خدا (ص) و به املائی ایشان مکتوب شد، از این کتاب در منابع مختلف، به «جامعه» امیرالمؤمنین (ع) یاد می شود. (۲) امام صادق (ع) درباره ویژگی آن فرمود: «أَمَّا الْجَامِعَةُ فَهِيَ كِتَابٌ طَوَّلَهُ سَبْعُونَ ذِرَاعًا إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مِنْ فَلَاقِ فِيهِ، وَخَطَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) بِيَدِهِ، وَاللَّهِ فِيهِ جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، حَتَّى أَنْ فِيهِ أَرْشُ الْخَدَشِ، وَالْجِلْدَةُ وَنِصْفَ الْجِلْدَةِ» (۳). امام رضا (ع) همین محتوا را با عبارت دیگر بیان نموده است (۴).

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱/۱۶-۲۰ (مقدمه).

۲- النیشابوری، الفضل بن شاذان الازدی، الإيضاح، تحقیق سید جلال الدین حسینی الارموی (بی جا و بی تا) ۴۶۲/؛ القندوزی، سلیمان بن ابراهیم الحنفی، ینابیع المودّه لذوی القربی، ایران، دارالاسوه، ط الاولی ۱۴۱، ج ۳/۲۰۰.

۳- النیشابوری، محمد بن الفتال، روضه الواعظین، تحقیق غلامحسین المجیدی و مجتبی الفرجی، قم، دلیل ما، ط الاولی ۱۴۲۳ق، ج ۱/۴۷۷، ح ۴۶۹.

۴- الصدوق، من لا یحضره الفقیه، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، جامعهالمدرّسین، ط الثانیه ۱۴۰۴ق، ج ۴/۴۱۹، ح ۵۹۱۴؛ وتشکون عنده الجامعه و هی صحیفه طولها سبعون ذراعا فيها جميع ما يحتاج اليه ولد آدم...؛ همان، الخصال، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، جامعهالمدرّسین (بی تا) ۵۲۸/، باب علاماته (علی) حدیث ۱؛ همان، معانی الاخبار، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، انتشارات اسلامی ۱۳۶۱/۱۰۲، باب معنی الامام المبین، ح ۴.

همچنین صیرفی می گوید من با حکم بن عیینه نزد ابی جعفر محمد بن علی (ع) بودیم در مسأله ای اختلاف پیش آمد، ابوجعفر (ع) به فرزندش جعفر بن محمد (ع) فرمود: «یا بُنَّی قُمْ فَأَخْرَجْ كِتَابَ عَلِيٍّ (ع) . . .» وقتی کتاب را آورد، کتاب بزرگ و مدروج بود، فرمود: «هذا (والله) بِخَطِّ عَلِيٍّ (ع) و إِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) . . . فَوَاللَّهِ لَا تَجِدُونَ الْعِلْمَ أَوْثَقَ مِنْهُ عِنْدَ قَوْمٍ كَانُوا يَنْزِلُ عَلَيْهِمْ جِبْرَائِيلُ (ع)» (۱).

این کتاب در عصر بخاری وجود داشته است، و وی در چندجا از این صحیفه به نقل حدیث پرداخته است (۲) که در آن کتاب شریف از دیه، آزادی اسیر و کشته نشدن مسلمان توسط کافر و حدود و دیات بحث شده است. مسلم نیز در صحیح خود (۳) از صحیفه علی (ع) نام برده می گوید: علی (ع) آن را در غلاف شمشیرش می آویخت، احمد ابن حنبل (م ۲۴۱ق) کلامی قریب به سخن مسلم را آورده است با این اضافه که حضرت تصریح می کند: «أَخَذْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِيهَا فَرَائِضُ الصَّدَقَةِ» (۴). به احتمال قوی آنچه نزد

۱- نجاشی، رجال النجاشی، تحقیق محمد جواد النائینی، بیروت، دار الأضواء، ط الأولى ۱۴۰۸ق، ج ۲/۲۶۱ رقم ۹۶۷: . . . فَأَخْرَجَ كِتَابًا مَدْرُوجًا عَظِيمًا فَفَتَحَهُ وَجَعَلَ يَنْظُرُ حَتَّى أَخْرَجَ الْمَسْأَلَةَ . . .؛ الصدر، السيد حسن، تأسيس الشريعة لعلوم الإسلام، عراق، مركز النشر والطباعة العراقية (بی تا) / ۲۷۹؛ الصفار، ابو جعفر محمد بن الحسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص)، تعليق و مقدمه و تصحيح ميرزا محسن كوچه باغی (بی جا) شرکت چاپ کتاب ۱۳۸۰ق، / ۱۶۵ حدیث ۱۴، در این کتاب به سند دیگر این قضیه را نقل می کند و در مورد ویژگی های کتاب می گوید: مثل فخذ الرجل مطوی، فاذا فيه ان النساء ليس لهن من عقار الرجل اذا هو توفي عنها شيء فقال ابو جعفر . . .

۲- البخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۱/۵۳، کتاب العلم باب ۳۹ کتاب الحدیث ح ۱۱۱، . . . عن ابی جحیفه قال، قلت لعلی: هل عندکم کتاب؟ قال (ع): لا، إلا کتاب الله . . . أو ما فی هذه الصحیفه؛ ج ۶/۲۴۸۲، کتاب الفرائض، باب اثم من تبرأ من موالیه ح ۶۳۷۴، . . . عن ابراهیم التمیمی عن ابيه، قال علی (رض): ما عندنا کتاب نقرؤه الا کتاب الله غیر هذه الصحیفه، قال فأخْرَجَهَا فاذا فيها اشياء من الجراحات و أسنان الابل، قال و فيها: المدينة حرّم ما بين عير إلى ثور . . .

۳- صحیح مسلم، تحقیق و تصحيح محمد فؤاد عبدالباقي، بیروت، دارالفکر، ط الثانية ۱۳۹۸ق، ج ۲/۹۹۴، کتاب الحج، باب فضل المدينة (۸۵): اضافه که بر صحیح بخاری دارد این است: و صحیفه معلقه فی قراب (غلاف) سیفه . . . ح ۴۶۷ (۱۳۷۰).

۴- ابن حنبل، المسند، تحقیق صدقی محمد جمیل العطار، بیروت، دارالفکر، ط الثانية ۱۴۱۴ق، ج ۱/۲۱۴، باب مسند علی ۲، ح ۷۸۲ .

امیرالمؤمنین به عنوان «صحیفه» در خصوص دیات وجود داشته و آن را در غلاف شمشیرش می بسته است، غیر از صحیفه ای است که از رسول الله (ص) گرفته است (۱).

۲. قرآن جامع: دومین اثر مکتوب علی (ع) بنا بر اعتراف عالمان اهل سنت، تدوین و جمع آوری کتاب خدا یعنی قرآن کریم همراه شأن نزول آیات، تفاسیر و تأویل آن بود که پس از رحلت پیامبر خدا انجام گرفت؛ ابن حجر هیتمی (م ۹۷۴ق) بعد از نقل حدیث علی (ع) که فرمود: «سَلُونِي عَنِ كِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَقَدْ عَرَفْتُ بَلِيلَ نَزَلَتْ أُمَّ بِنَهَارٍ، أُمَّ فِي سَهْلٍ أَوْ جَبَلٍ»، از ابی داود، از محمد بن سرین نقل می کند که: «لَمَّا تُؤَفِّي رَسُولَ اللَّهِ أَبْطَأَ عَلِيٌّ عَنِ بَيْعِهِ أَبِي بَكْرٍ، فَلَقِيَهُ أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ أَكْرَهْتَ إِمَارَتِي؟ فَقَالَ: لَا، وَلَكِنْ آلَيْتُ لَا أُرْتَدِي بَرْدَائِي إِلَّا إِلَى الصَّيْلَاءِ حَتَّى أَجْمَعَ الْقُرْآنَ، فَرَعَمُوا أَنَّهُ كَتَبَهُ عَلِيٌّ تَنْزِيلَهُ، قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ سِيرِينَ لَوْ أَصَبْتُ ذَلِكَ الْكِتَابَ كَانَ فِيهِ الْعِلْمُ» (۲). منابع شیعه جزئیات بیشتری از این قرآن به دست می دهد (۳).

۳. منشور حکومتی: سومین اثر ماندگار مکتوب امیرالمؤمنین (ع) عهدنامه مالک اشتر به مردم مصر است که نه تنها عزت و افتخار پیروان مکتب اسلام است که تنها سند جاودانه و منشور بین الادیان و دستورالعمل حکومت داری، نشأت گرفته از روح بلند آن بزرگ مرد تاریخ است. (۴) علی (ع) در آن نامه ماندگارش گروه ها و طبقات اجتماعی هفتگانه را (۵) با اصول و مبانی و وظایف شان شرح می دهد.

۴. مصحف فاطمه (س): مصحف فاطمه (س) یکی دیگر از آثار مکتوب صدر اسلام

۱- الغفّار، عبدالرسول، الكليني و الكافي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ط الاولى ۱۴۱۶ق/۲۵.

۲- الصّواعق المحرقة في الردّ على أهل البدع والزندقة، قاهره، مكتبة القاهرة (بی تا) ۱۲۸.

۳- الصفار، ابو جعفر محمد بن الحسن فروخ، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد، ج ۱/۳۹۰، باب ۸، ح ۱-۴.

۴- حيدر، اسد، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، (بی جا)، دارالزهراء، ط الأولى ۱۴۳۰ق، ج ۱/۵۷۰؛ ابن ابی الحديد، عبدالحميد، شرح نهج البلاغه، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، داراحياء التراث العربي، ط الثانية ۱۳۸۷ق، ج ۱۷/۳۰، نامه ۵۳.

۵- گروه های هفتگانه: سپاه، اداره کنندگان امور (هیئت وزراء)، قضاء، والیان، زارعان، تاجران، توده عادی مردم، شمس الدین، محمد مهدی، دراسات فی نهج البلاغه، بيروت، دارالزهراء، ط الثانية، ۱۳۹۲ق، ۴۸.

است که شامل امثال و حکمت ها و عبرت ها و موعظه و اخبار نوادر و... است (۱).

بنابراین، ناصواب و غیر منصفانه است که ابن تیمیه بدون تحقیق و اطلاع، چیزی را بگوید که سبب شرمساری وی و پیروانش گردد.

دوم: صحیفه های مکتوب پس از علی (ع)

پس از علی بن ابی طالب (ع) صحیفه هایی توسط اصحاب رسول الله (ص) و گروهی از تابعین به رشته تحریر درآمد که فراگیر بخش هایی از احادیث پیامبر خدا (ص) بود:

۱. ابورافع (متوفی اوائل خلافت علی (ع)): نخستین صحیفه ای که احادیث (سنت) نبوی در آن گرد آوری شد، توسط صحابی گرامی ابورافع (مولی رسول الله) بود (۲)؛ این صحابی کتاب هایی به نام «السین والاحکام والقضایا» را با ذکر اسناد روایاتش تنظیم نمود (۳).

۲. ابوذر غفاری (م ۳۲ق): دومین صحیفه ای که احادیث رسول الله (ص) را در خود جای داد، توسط صحابی نامی جندب بن جناده ابوذر غفاری تدوین شد که در آن برخی از امور واقع پس از آن حضرت را شرح داده است (۴).

۳. صحیفه های تابعان: سومین صحیفه ای که مجموعه ای از احادیث رسول الله (ص) در آن گرد آوری شد، توسط گروهی از تابعین تدوین شده است، که این گروه خود به چند طبقه تقسیم شده است:

۱- الصفار، بصائر الدرجات...، ج ۱/۳۰۸، باب ۱۴، ح ۳-۱۸، متن حدیث ۳، امام صادق (ع): «... إِنَّ عِنْدَنَا لِمَصْحَفِ فَاطِمَةَ، وَمَا يَدْرِيهِمْ مَا مَصْحَفِ فَاطِمَةَ؟ قَالَ: وَجَعَلْتُ فِدَاكَ! وَمَا مَصْحَفِ فَاطِمَةَ؟ قَالَ: مَصْحَفِ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَاللَّهِ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ (حرف واحد) (انماهی شیء) املاه الله علیها و أوحى اليها؛ الصدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۴/۴۱۹، ح ۵۹۱۴؛ الموسوی، سید شرف الدین، المراجعات/۵۲۱؛ العسکری، مقدمه مرءات العقول، ج ۲/۷۰.

۲- الصدر، السید حسن، تأسیس الشیعه/۲۷۸-۲۸۰.

۳- نجاشی، رجال النجاشی، ج ۱/۶۱-۶۷ رقم ۱ (طبقه اولی).

۴- الطوسی، محمد بن الحسن، فهرست کتب الشیعه و اصولهم...، تحقیق، السید عبدالعزیز الطباطبائی، قم، مکتبه المحقق الطباطبائی، ط الاولی ۱۴۲۰ق/ ۸۰ - ۸۱، رقم ۱۵۵، له خطبه شرح فیها الامور بعد النبی؛ الصدر، تأسیس الشیعه/۲۸۰.

طبقه اول: طبقه نخست عبارتند از اصبع بن نباته از اصحاب علی (ع) (۱)، عبدالله بن ابی رافع کاتب امیرالمؤمنین و از اصحاب علی (ع) (۲)، حارث (الحرث) بن عبدالله الاعور الهمدانی (۳)، سلیم بن قیس الهلالی (م ۹۰ق) (۴)، علی بن رافع صاحب امیرالمؤمنین کاتب و خازن بیت المال (۵) ربیعین سمیع (۶)، عبیدالله بن الحرّ الجعفی (۷)، محمد بن قیس البجلی التّابعی صاحب امیرالمؤمنین (۸).

طبقه دوم: طبقه دوم که صحیفه های را تدوین نموده اند، علی بن الحسین زین العابدین (۹)، جابر بن یزید الجعفی التّابعی (م ۱۲۸ق) از اصحاب امام سجاد (ع) (۱۰)، زیدالشهید ابن علی بن الحسین (۱۱) حسین بن ثور (ثویر) ابی الجهم (۱۲).

۱- نجاشی، رجال النجاشی ج ۱/۶۹، رقم ۴؛ طوسی، رجال الطوسی، نجف، مطبعة الحیدریه ۱۳۸۱ق/۶۶، رقم ۲، اصحاب امیرالمؤمنین.

۲- الطوسی، رجال الطوسی/۴۷، رقم ۱۷؛ الصدر، تأسیس الشیعه/۲۸۱، وی کتاب قضایای امیرالمؤمنین (ع) را نوشته و از خواص و مورد اطمینان حضرت بوده است. ابن البرّاج، جواهر الفقه وتلیه رسالتان، للسید المرتضی والشیخ الطوسی، تحقیق ابراهیم بهادری بإشراف جعفر سبحانی، قم، جامعه المدرسین، ط الأولى ۱۴۱۱ق/۱۰.

۳- الطوسی، رجال الطوسی/۶۷، رقم ۳ باب حاء؛ الصدر، تأسیس الشیعه/۲۸۱، دارای کتاب و رسائلی از علی (ع) است.

۴- نجاشی، رجال النجاشی، ج ۱/۶۸، رقم ۳؛ الطوسی، رجال الطوسی/۴۳، رقم ۵ از اصحاب علی (ع)؛ الصدر، تأسیس الشیعه/۲۸۱، کتاب سلیم اصلی از اصولی است که اهل سنت نیز آن را نقل کرده است؛ ابن البرّاج، جواهر الفقه/۱۰.

۵- الصدر، تأسیس الشیعه/۲۸۲؛ ابن برّاج، جواهر الفقه/۱۰، دارای کتاب در فنون فقه، و ضو، صلاه، و سایر ابواب داشته است.

۶- رجال النجاشی ج ۱/۶۷، رقم ۲؛ له کتاب فی زکوه النعم؛ الصدر، تأسیس الشیعه/۲۸۲؛ ابن برّاج، جواهر الفقه/۱۰.

۷- الصدر، تأسیس الشیعه/۲۸۲.

۸- رجال النجاشی، ج ۲/۱۹۷، رقم ۸۷۸، له کتاب فی قضایا امیرالمؤمنین و له کتاب آخر، نوادر، تأسیس الشیعه/۲۸۲.

۹- رجال النجاشی، ج ۲/۲۸۴، کتاب الصحیفه الکامله مشهوریه صحیفه سجادیه.

۱۰- الطوسی، رجال الطوسی/۱۱۱، باب جیم، اصحاب امام سجاد، رقم ۶ و تأسیس الشیعه/۲۸۴، جابر کتاب های در تفسیر و احکام دارد.

۱۱- رجال الطوسی/۱۲۳، از اصحاب امام سجاد؛ تأسیس الشیعه/۲۸۴، کتاب قراءه امیرالمؤمنین از اوست. الموسوی، سید شرف الدین، المراجعات/۵۲۷، مسند زیدبن علی که احادیث پدرانش و برادرش امام باقر (ع) است.

۱۲- رجال النجاشی، ج ۱/۱۶۶، رقم ۱۲۴؛ رجال الطوسی/۱۶۹، رقم ۶۲، جزء اصحاب امام صادق (ع)؛ تأسیس الشیعه/۲۸۵.

طبقه سوم: این طبقه گروهی است که احادیث را از امام زین العابدین و امام باقر (علیهما السلام) گرفته اند که عبارتند از: یحیی بن القاسم بن قیس بن محمّد الانصاری (متوفی در زمان امام صادق (ع) (۱)؛ عبدالمؤمن بن القاسم بن قیس فهد (محمّد) الانصاری (۲) زراره بن أعین (م ۱۵۰ ق) (۳)؛ محمد بن سالم (سلم) الطایبی (۴)؛ بسام بن عبدالله الصیرفی (۵)؛ ابو عبیده الحذاء زیاد بن عیسی ابورجاء الکوفی (۶)؛ زکریا بن عبدالله الفیاض ابویحیی (۷)؛ ثور (ثویر) بن ابی فاخته ابوجهم مولی أم هانئ (۸)؛ حجدربن مغیره الطایبی (۹)؛ معاویهبین عمار بن ابی معاویه خباب بن عبدالله الدّهنی (م ۱۷۵ ق) (۱۰)؛ المطلب الزهری القریشی (۱۱)؛ عبدالله بن میمون بن الأسود القداح (۱۲).

طبقه چهارم و عصر ظهور اصول چهارصدگانه: محدّثان و پدید آورندگان حدیثی مکتب اهل بیت (علیهم السلام) همه از اصحاب و شاگردان امام صادق اند و اصول اربع مائه آثار مکتوب این طبقه است.

- ۱- رجال النجاشی، ج ۲/۴۱۱، رقم ۱۱۸۸؛ رجال الطوسی/۳۶۴، اصحاب امام صادق رقم ۹؛ تأسیس الشیعه/۲۸۵.
- ۲- رجال النجاشی، ج ۲/۶۸، رقم ۶۵۳ (فهد الانصاری)؛ رجال الطوسی/۲۳۶، از اصحاب امام صادق (ع)، رقم ۶۶۱؛ تأسیس الشیعه/۲۸۵.
- ۳- رجال النجاشی، ج ۱/۳۹۷، رقم ۶۶۱؛ رجال الطوسی/۱۲۳ و ۳۵۰ از اصحاب امام باقر و امام صادق و امام کاظم؛ تأسیس الشیعه/۲۸۶، کتابی دارد که آن را از امام باقر (ع) نقل کرده است.
- ۴- تأسیس الشیعه/۲۸۶.
- ۵- رجال النجاشی، ج ۱/۲۸۲، رقم ۲۸۶؛ رجال الطوسی/۱۵۹، اصحاب امام صادق، رقم ۸۴؛ تأسیس الشیعه/۲۸۶.
- ۶- رجال النجاشی، ج ۱/۳۸۸، رقم ۴۴۷؛ مات فی حیاة ابی عبدالله (ع)؛ تأسیس الشیعه/۲۸۶.
- ۷- رجال النجاشی، ج ۱/۳۹۱، رقم ۴۵۲؛ تأسیس الشیعه/۲۸۶؛ کتابی دارد که از امام باقر نقل کرده است.
- ۸- رجال النجاشی، ج ۱/۲۹۵، رقم ۳۰۱ (ثور بن ابی فاخته)؛ رجال الطوسی/۱۶۱؛ اصحاب امام صادق رقم ۱۰؛ تأسیس الشیعه/۲۸۶؛ کتاب دارد که جماعتی از او نقل کرده اند.
- ۹- تأسیس الشیعه/۲۸۶؛ کتاب دارد از امام باقر (ع).
- ۱۰- رجال النجاشی، ج ۲/۳۴۷، رقم ۱۰۹۷؛ وجیه اصحاب، دارای شأن عظیم از امام صادق و امام کاظم روایت و کتاب های الحج، الصلاه، یوم و لیل، دعاء، طلاق و مزار امیرالمؤمنین (ع) از آن اوست؛ رجال الطوسی/۳۱۰؛ اصحاب امام صادق رقم ۴۸۱؛ تأسیس الشیعه/۲۸۶.
- ۱۱- رجال النجاشی، ج ۲/۳۷۷ رقم ۱۱۳۷ و تأسیس الشیعه/۲۸۶؛ کتابی دارد از امام باقر (ع).
- ۱۲- رجال النجاشی، ج ۲/۸، رقم ۵۵۵؛ کتاب های مبعث النبی، صفه الجنه و النار از اوست؛ تأسیس الشیعه/۲۸۷.

دو - نقش امام صادق (ع) در تدوین و انتقال حدیث

اشاره

تردید نیست که جعفر بن محمد امام صادق (ع) (م ۱۴۸ق) در توسعه، ترویج و احیای علوم و سنت رسول الله (ص) اساسی ترین نقش را ایفا نموده است؛ امام (ع) نه تنها در تربیت شاگردانی از پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) که افراد زیادی از رؤسای مذاهب اسلامی و نامداران حدیثی، از محضر او کسب دانش نموده اند، و در میان مذاهب اسلامی از جایگاه ویژه ای برخوردار است:

اول - جایگاه امام صادق نزد عالمان اهل سنت

جایگاه علمی و معنوی امام (ع) با قطع نظر از مقام امامتش و نیز فضائل و کرامات حضرت، در احادیث رسول خدا (ص)، بر کسی پوشیده نیست ولی از آن جهت که روی سخن این نوشتار با طرفداران ابن تیمیه است، به چند نمونه از اظهارنظرهای دانشمندان اهل سنت بسنده می شود:

۱. یعقوبی (م ۲۹۲ق): به اعتقاد این مورخ مشهور، امام صادق (ع): «کان أفضل الناس و أعلمهم بدین الله و کان من أهل العلم الذین سمعوا منه، اذا رَووا عنه، قالوا: أخبرنا العالم» (۱).

۲. ابوجعفر منصور عباسی (م ۱۵۸ق): «جعفر بن محمد، سید و عالم و بقیه الاخیار بنی هاشم و مصداق آیه شریفه: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإذنِ الله ذَلِكُمْ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (فاطر: ۳۲)، و برگزیده خدا و از سابقین بود» (۲).

۳. مالک بن انس (م ۱۷۹ق): مدت زمانی که نزد او در رفت و آمد بودم: «فما كنتُ أراهُ إلَّا

۱- یعقوبی، احمد بن یعقوب بن واضح، تاریخ یعقوبی، تحقیق عبدالامیر مهنا، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ط الاولی ۱۴۱۳، ج ۲/۳۲، اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱/۵۳.

۲- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲/۲۲۳. اسد حیدر، الامام الصادق...، ج ۱/۵۳.

عَلَى إِحْدَى ثَلَاثِ خِصَالٍ، إِمَّا مُصَلِّاً وَإِمَّا صَائِمٍ وَإِمَّا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ « (۱).

۴. الذَّهَبِيُّ (م ۷۴۸ق): «جعفر بن محمد بن علی بن علی بن الحسین الهاشمی، ابو عبدالله احد الائمة الاعلام، بَرَّ، صادق كبير الشأن» (۲).

۵. ابن حبان (م ۳۵۴ق): «كان (امام صادق) من سادات اهل البيت (عليهم السلام)، فِقْهًا وَعِلْمًا وَفَضْلًا يُحْتَجُّ بِحَدِيثِهِ» (۳).

۶. عمرو بن ابی المقدام: با نگاه به جعفر بن محمد، انسان به علم می رسد که او از سلاله انبیاء (عليهم السلام) است (۴)؛ هر چند که ذهبی عمرو را به خاطر شیعه بودنش کذاب می خواند (۵).

۷. ابوحنیفه (۶) (م ۱۵۰ق): «ما رأيتُ أحداً أفقه من جعفر بن محمد» (۷)؛ یا گفت: «لولا السَّتَانِ لَهَلَكَ النُّعْمَانُ» (۸).

۱- ابن حجر العسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی، تهذیب التهذیب، بیروت، دارالفکر، ط الاولی ۱۴۰۴، ج ۲/۱۰۴؛ ابن تیمیه، التوسل والوسیله (قاعده جلیه فی التوسل)، عربستان (بی نا)، ط الاولی ۱۴۱۲ق/۱۲۱ رقم، ۳۷۹؛ اسد حیدر، الامام الصادق...، ج ۱/۱۵۳.

۲- الذهبي، میزان الاعتدال، تحقیق علی بن محمداً البجاوی، بیروت، دارالفکر (بی تا)، ج/۴۱۴، رقم ۱۵۱۹.

۳- ابن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۲/۸۹ (ماده جیم).

۴- المزی، جمال الدین ابی الحجاج یوسف، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، مراجعه و مقدمه سهیل زکار، تحقیق احمد علی - حسن احمد آغا؛ بیروت، دارالفکر ۱۴۱۴ق، ج ۳/۴۲۱، ترجمه ۹۳۳: کنتُ إذا نظرتُ الی جعفر بن محمد علمتُ أنه من سِلاله التَّبیین؛ اسد حیدر، الامام الصادق...، ج ۱/۵۳؛ ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی بن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۲/۸۸.

۵- میزان الاعتدال، ج ۳/۲۴۹ رقم ۶۳۴.

۶- نعمان بن ثابت بن زوطی الفارسی، فهو فارس النسب وكان جدّه من أهل کابل ولدَ سنه ۸۰ أو ۶۱ فی کوفه: ابوزهره، محمد، ابوحنیفه آرائه الفقهیه، بیروت، دار الفکر العربی (بی تا) ۱۴/.

۷- المزی، تهذیب الکمال...، ج ۳/۴۲۱. الذهبي، محمد، تذکره الحفاظ، ج ۱/۱۶۶ رقم ۱۶۲؛ اسد حیدر الامام الصادق...، ج ۱/۵۳. این سخن را ابوحنیفه وقتی می گوید که ابو جعفر منصور عباسی او را مأمور کرد که تعدادی سؤال های سخت و مشکل تهیه نماید تا در مجلسی از جعفر بن محمد (ع) پرسد و او را بیازماید، ابوحنیفه با آماده کردن چهل سؤال سخت در آن مجلس حضور پیدا کرد و به دستور منصور از امام (ع) پرسید و حضرت از سه دیدگاه اهل عراق و اهل مدینه و مکتب اهل بیت (ع) پاسخ داد و تعجب همگان را برانگیخت.

۸- آلوسی، السید محمود شکری، مختصر التحفه الاثنی عشریه، شاه عبدالعزیز الدهلوی، اختصره آلوسی، ترکیه، (بی نا) ۱۳۹۹ق/۸: هذا ابوحنیفه و هو من اهل السنه یفتخر و یقول: «لولا السَّتَانِ لَهَلَكَ النُّعْمَانُ» یرید السنتین اللتین جلس فیهما لأخذ العلم عن الامام الصادق؛ الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱/۶۱.

۸. ابن تیمیّه (م ۷۲۶ق)؛ «وكان كثير الدعابه والتبسم، فاذا ذكر عنده النبي (ص) أخض -ر لونه و ما رأيته يحدث عن رسول الله (ص) إلّا على طهاره... و كان من العلماء و العبادالذين يخشون الله» (۱).

۹. خيرالدين الزركلى (م ۱۴۱۰ق): «او (امام (ع)) سبط هاشمى قریشى، امام ششم امامیه و از أجل تابعین و دارای منزلت رفیع در علم است و جماعتی، همچون ابوحنیفه و مالک، از او حدیث نقل کرده اند» (۲).

دوم: تربیت یافتگان مکتب امام صادق (ع)

شاگردان و یاران امام صادق (ع) با اختلاف ملیت و آراء به بیش از چهار هزار نفر مورد اعتماد می رسیدند و از این تعداد بسیاری از آنها ائمه مذاهب و رؤسای طوائف بودند؛ همچون ابوحنیفه (م ۱۵۰ق)، مالک بن انس (م ۱۷۹ق)، پیشوای مالکی ها (۳) سفیان ثوری (م ۱۶۱ق) از رؤسای مذاهب و ناقلان حدیث، سفیان بن عیینه (م ۱۹۸ق)، شعبه بن الحجاج بن الورد العتکی (م ۱۶۰ق)، فضیل بن عیاض بن سعد بن بشر التیمی (م ۱۸۷ق)، حاتم بن اسماعیل (م ۱۸۰ق) که بخاری و مسلم و ترمذی و گروهی از او حدیث کرده اند، حفص بن غیاث بن طلق بن معاویه بن مالک ابو عمرو الکوفی (م ۱۹۴ق)، زهیر بن محمد التیمی ابوالمنذر الخراسانی (م ۱۶۲ق)، یحیی بن سعید بن فروخ القطان الحافظ البصری (م ۱۹۸ق)، اسماعیل بن جعفر ابی کثیر الانصاری (م ۱۸۰ق)، ابراهیم بن محمد ابی یحیی الاسلامی ابواسحاق (م ۱۹۱ق)، ضحاک بن مخلد ابو عاصم النبیل البصری (م ۱۲۲ق) و... (۴). مرحوم شیخ طوسی حدود ۲۹۶۲

۱- ابن تیمیّه، التوسل والوسیله (قاعده جلیه فی التوسل) ۱۲۱/، رقم ۳۷۹.

۲- الاعلام قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء...، بیروت، دارالعلم للملایین، ط الثالثه ۱۹۸۸م، ج ۱/۱۲۶: ... أخذ منه جماعه منهم: ابوحنیفه و مالک، و جابر بن حیان، و لقب بالصادق، لانه لا يعرف عنه الكذب قط... و صنف تلمیذه جابر بن حیان کتاباً فی ألف ورقه يتضمن رسائل الامام الصادق و هی خمساً رساله؛ اسد حیدر، الامام الصادق...، ج ۱/۶۱.

۳- الزركلى، خيرالدين، الاعلام قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء...، ج ۱/۱۲۶.

۴- اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱/۷۲-۷۵.

نفر را با مشخصات کامل از اصحاب و شاگردان امام صادق (ع) نام می برد (۱).

بسیاری از شاگردان امام صادق (ع) علوم اهل بیت (علیهم السلام)، را تحت عنوان «الأصول الاربعمأه» که بعداً در مجموعه های کتب اربعه (۲) گنجانده شد، تدوین کردند. (۳) عنوان «أصل» معمولاً بر کتاب های حدیثی که مؤلف آن احادیثی را که از معصوم (ع) مستقیماً شنیده، اطلاق می شود. (۴)

این گونه کتاب های حدیثی از چند جهت ارزشمند و موجب حکم به صحت حدیث در آن، می شود؛ اولاً: در این کتاب ها احتمال خطا و نسیان و تبدیل الفاظ و... بسیار اندک است (۵). ثانیاً: وجود یک حدیث در چند اصل از اصول چهارصدگانه. ثالثاً: تکرار حدیث، در یک و دو و سه اصل به سندهای مختلف. رابعاً: وجود حدیث، در اصل کسی که وی جزء اصحاب اجماع است (۶).

بزرگان شیعه، به اصول اربعمأه از جهت قرائت، روایت، حفظ، تصحیح و ارائه فهرست از آن ها، اهمیت فراوان می دادند (۷) که پاره ای از آنها در مقدمه «الاصول الستّه عشر» (۸)، و بیش از یک صد مورد آنها در «الذریعه...» (۹)، ذکر شده است.

همچنین

۱- رجال الطوسی، بخش اصحاب امام الصادق (ع).

۲- کافی از محمد بن یعقوب الکلینی، من لایحضره الفقیه از صدوق، استبصار و تهذیب الاحکام از شیخ الطائفه الطوسی.

۳- الطهرانی، آقابزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، دارالاضواء (بی تا)، ج ۲/۱۲۹؛ الموسوی، سید شرف الدین المراجعات/۵۱۸.

۴- الطهرانی، الذریعه...، ج ۲/۱۲۵: الاصل: هو الكتاب الذي جمع فيه مصنفه الاحاديث التي رواها عن المعصوم او عن الراوي عنه؛ وحيد بهباني: فالأصل من كتب الحديث هو ما كان المكتوب فيه مسموعاً فيه لمؤلفه عن المعصوم أو عن من سمع منه، لامنقولاً عن مكتوب، فإنه فرغ منه.

۵- الطهرانی، الذریعه...، ج ۲/۱۲۵.

۶- العاملی الشیخ بهاء الدین مشهور به شیخ بهائی، مشرق الشمسین، قم مکتبه بصیرتی ۱۳۹۸ق/۲۶۹.

۷- الطهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲/۱۲۸.

۸- الاصول الستّه عشر، نخبه من الرواه، قم، دارالشبستری للمطبوعات، ط الثانیه ۱۴۰۵ق/۵ به بعد.

۹- الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲/۱۳۵، رقم ۵۰۱-۶۱۷.

برخی همچون شیخ طوسی در ضمن بحث های دیگر عده ای از پدیدآورندگان آن اصول را نام برده و روایاتی که از آنها نقل شده را (۱)، یاد آوری نموده است.

سه - تدوین دانش رجال در مکتب اهل بیت (علیهم السلام)

از ایرادهای اجمالی ابن تیمیه (م ۷۲۵ق) بر شیعه این بود که روایات شیعه از جمله کافی بدون نقد و بررسی اسناد، مورد پذیرش قرار می گیرد. یکی از پیروان او این ایراد را واضح تر بیان کرده و می گوید که در شیعه دانشی که به وسیله آن شیعه را از غیر شیعه امتیاز دهد و راویان را مورد جرح و تعدیل قرار دهد وجود نداشته تا اینکه کشی در حدود سال های ۴۰۰ هجری کتاب مختصری در علم رجال نوشت، پس از او غضائری و نجاشی (م ۴۵۰ق) و شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) در این باب مفصل تر وارد شدند (۲).

به نظر می رسد این ایراد نیز از عدم اطلاع ابن تیمیه و پیروان وی، از معارف و علوم اهل بیت (علیهم السلام) ناشی شده است، و تردیدی نیست که اطلاع نداشتن کسی از مسأله ای هیچ گاه دلیل بر فقدان و یا بی اعتبار بودن آن نخواهد بود. و برای اینکه بی پایگی این ایراد روشن گردد، تذکر نکات زیر ضروری است.

۱. بی تردید همین ایراد، پر رنگ تر و معقولانه تر و به طریق اولی متوجه احادیث خود وهابیان است؛ زیرا بیش از یک قرن، تدوین و نقل حدیث در فرهنگ آنها ممنوع و جرم محسوب می شد، و پس از آنکه محدودیت نقل و تدوین حدیث برداشته شد، هزاران حدیث از سوی افراد فرصت طلب به رسول الله (ص) نسبت داده شد و صدها حدیث در باب جعل فضیلت، وارد بازار حدیث گشت. البته در این نکته کسی تردید ندارد که از نخستین روزهایی که ممنوعیت سیاسی حدیث برداشته شد، آنچه مهم بود، گردآوری حدیث بود نه پالایش آن.

۱- فهرست کتب الشیعه و أصولهم و أسماء المصنّفین و... به کوشش محمودرامیار، مشهد، چاپخانه دانشگاه مشهد ۱۳۵۱ق ۴۸۰/ به بعد.

۲- الدّهلوی، مختصر تحفه الاثنی عشریه/ ۴۹.

گذشته از آن، همان گونه که اشاره شد، احادیث در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) از ابتدا به رشته تحریر درآمد و اسناد و رجال آنها کاملاً مشخص و شناخته شده بودند، راویان مشکوکی وجود نداشتند تا نسبت به آن ها اقدام علمی و پیشگیرانه همچون معیارهای جرح و تعدیل وضع به کار گرفته شود؛ زیرا روایاتی که احادیث رسول الله را به نسل پس از خود منتقل نموده اند، علی (ع)، اباذر، سلمان، مقداد، حسن بن علی (ع) و... اند که نسبت به این ها کسی تردید ندارند.

۲. با وجود عدم نیاز به وضع و به کارگیری معیارهای نقد و بررسی اسناد و مدارک حدیث، نخستین کتاب رجالی توسط یکی از پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) عرضه شد؛ و او ابو محمد عبدالله بن جبّله بن حیان بن ابحر الکنانی متوفای ۲۱۹ق است که به نقل از پدرش جبّله و وی از پدرش حیان که صحابی رسول الله (ص) است کتابش را در علم رجال نوشت. (۱) هر چند عالم نامدار اهل سنت مدعی است که اولین کسی که در علم رجال صحبت کرد (نه تدوین) شعبه بوده است (۲)، ولی نباید از نظر دور داشت که اولاً، شعبه متوفی ۲۶۰ق است، در حالی که عبدالله بن جبّله متوفی ۲۱۹ق است؛ بنابراین، بیش از ۴۰ سال پیروان اهل بیت پیشقدم در تدوین دانش رجال بوده اند. ثانیاً، سیوطی در صدد ضبط «اوائل» اهل سنت است، نه شیعه (۳) و عدم ذکر او از تدوین نخستین کتاب رجالی در شیعه، دلیل بر نبود آن نیست.

«مشیخه» حسن بن فضّال و «رجال» حسن بن فضّال (م ۲۲۴ق) دومین و سومین کتاب و «رجال» علی بن الحسن بن الفضّال (م ۲۷۴ق)، چهارمین (۴) کتاب، در دانش رجال است.

۱- سید حسن الصدر، تأسیس الشیعه/ ۲۳۳؛ طهرانی، آقازرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲/ ۱۳۲ (ماده اصل).
 ۲- السیوطی، جلال الدین، الوسائل الی معرفه الأوائل، تحقیق ابراهیم العدوی - علی محمد عمر، قاهره، مکتبه الخانجی (بی تا) ۱۱۵/.

۳- سید حسن الصدر، تأسیس الشیعه/ ۲۲۳.

۴- الطهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲/ ۱۳۳.

رجال محمد بن خالد البرقی (م ۲۷۴ق) (۱) از دیگر کتاب های رجال شیعه در عصر ائمه (علیهم السلام) است که احتمال دارد محمد بن خالد البرقی، همان ابی جعفر احمد بن ابی عبدالله البرقی (م ۲۷۴ق) (۲) باشد که کتاب رجال وی هم اکنون موجود است که در آن اصحاب رسول الله (ص) را از سال های یازدهم تا زمان خودش بررسی کرده است. وی از مردان، سلمان بن الاسلام مولی رسول الله و مقداد بن عمرو و ابوذر غفاری، ابولیلی و شبیر و...، تا می رسد به براء بن عازب انصاری و عرفه الأزدی، که حدود ۲۰ نفر از اصحاب رسول الله را نام می برد. سپس اصحاب علی (ع) و امام حسن بن علی (ع) تا امام ابو محمد الحسن بن علی (ع) را می شمارد؛ و از زنانی که از رسول خدا (ص) حدیث نقل کرده اند، فاطمه بنت رسول الله (ص) ام سلمه بنت امیه، ام ایمن، زینب العطاره، عایشه بنت ابی بکر، ام هانی بنت ابی طالب، صفیه بنت عبدالمطلب از اصحاب رسول خدا (ص) و بانوانی که از علی (ع) و امامان بعدی، نقل حدیث کرده اند، نام برده است. در پایان اسامی ۱۲ نفر از اصحاب که به ابوبکر اعتراض داشتند، تحت عنوان «أسماء المنکرین علی أبی بکر» نام می برد که ۶ نفر از انصار و ۶ نفر از مهاجرین هستند و مضمون گفته های آن هارا ضبط کرده است. (۳)

سپس کتاب های مطّول تری براساس نیاز روز، چون رجال کشی (م ۳۱۵ق) (۴)، تاریخ آل زراره (م ۳۶۸ق) (۵) تکمیل هر ساله ابی غالب الزرّاری فی آل أعین الغضائری (م ۴۱۱ق) (۶)، رجال

۱- الطهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲/ ۱۳۲ (ماده اصل).

۲- الطهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲/ ۱۳۲ (ماده اصل).

۳- ابن داود الحلّی، تقی الدین الحسن بن علی، رجال ابن داود الحلّی به همراه رجال ابن داود، تحقیق و مقدمه السید محمد آل بحر العلوم، قم، منشورات الرضی ۱۳۹۲ق (از نسخه نجف) ۶۱/ ۶۳.

۴- الطوسی، اختیار معرفه الرجال؛ معروف بر رجال الکشی، تحقیق میرداماد، و...، السید مهدی رجایی، قم، مؤسسه آل البيت (ع) ۱۴۰۴ق.

۵- الزرّاری، تحقیق، السید محمد علی الابطحی (بی جا)، مطبعه ربانی ۱۳۹۹ق در دو مجلد.

۶- ابی عبدالله الحسین بن عبیدالله تحقیق السید محمد علی الابطحی، (بی جا)، مطبعه ربّانی ۱۳۹۹ق..

التجاشی (م ۴۵۰ق) (۱)، رجال الطوسی، فهرست او (م ۴۶۰ق) (۲)، فهرست منتخب الدین علی بن بابویه (م ۵۸۵ق) (۳)، معالم العلماء ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ق)، رجال ابن داود الحلّی (م ۷۰۷ق) (که در جلد اول آن ۱۷۴۴ تن جزء ممدوحین و در جلد دوم ۵۵۰ نفر که خالی از مورد نیستند، مورد بحث و بررسی قرار داده است) (۴).

رجال علامه حلّی (م ۷۲۶ق) (۵)، معاصر با ابن تیمیه، سرانجام متأخرینی از علما و فرهیختگان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) مجموعه های رجالی و جرح و تعدیل احادیث را مفصل تر ارائه داده اند. (۶)

بنابراین ادعای ابن تیمیه و پیروانش مبنی بر اینکه مباحث حدیث شناسی در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) وجود نداشته، ادعای کاملاً بی اساس است.

- ۱- ابی العباس احمد بن علی، رجال النجاشی در دو مجلد.
- ۲- ابی جعفر بن محمد بن الحسن، رجال الطوسی، تحقیق جواد القیومی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین ۱۴۲۰ق؛ فهرست کتب الشّیعه و اصولهم و أسماء المصنفین و...، تحقیق السید عبدالعزیز الطباطبایی، قم، المکتبه المحقق الطباطبایی، طالاولی ۱۴۲۰ق.
- ۳- منتخب الدین علی بن بابویه الرّازی، تحقیق و مقدمه سید جلال الدین ارموی، قم، کتابخانه آیةالله مرعشی نجفی ۱۳۶۶ش.
- ۴- الحلّی، تقی الدین الحسن بن علی بن داود، رجال ابن داود، تحقیق و تصحیح السید محمد آل بحر العلوم، النجف، منشورات الرضی - مطبعه الحیدریه ۱۳۹۲ق؛ (به همراه رجال البرقی).
- ۵- الحلّی، الحسن بن یوسف بن علی بن المطهر، خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال، تحقیق: جواد القیومی، ایران، نشر الفقاهه، ط الثانيه ۱۴۲۲ق.
- ۶- التحریر الطاووسی المستخرج من کتاب حلّ الاشکال، حسن بن زین الدین (م ۱۰۱۱ق)؛ منتقى الجمان فی الاحادیث الصّیاح والحسان، حسن بن زین الدین (م ۱۰۱۱ق)؛ جامع الرواه، محمد بن علی الاربدیلی الغروی الحائری (م ۱۱۰۱ق)؛ نقد الرجال، السید مصطفی التفرشی (از علمای قرن یازدهم)؛ أمل الآمل، محمد بن الحر العاملی (م ۱۱۰۴ق)؛ الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، صدرالدین السید علی خان المدنی الشیرازی (م ۱۱۲۰ق)؛ الفوائد الرّجالیه، الوحید البهبهانی (م ۱۲۰۵ق)؛ الفوائد الرّجالیه (رجال بحر العلوم)، السید محمد مهدی بحر العلوم (م ۱۲۱۲ق)؛ طرائف المقال فی معرفه طبقات الرجال، السید علی اصغر الجابلقی (م ۱۳۱۳ق)؛ رجال الخاقانی، علی الخاقانی (م ۱۳۳۴ق)؛ سماء المقال فی علم الرجال، ابوالمهدی الکلباسی (م ۱۳۵۶ق)؛ معجم الرجال الحدیث و تفصیل الطبقات الرواه، السید ابو القاسم الخویبی (م ۱۴۱۳ق)؛ تهذیب المقال فی تنقیح کتاب الرجال، السید محمد علی الموحد الابطحی (معاصر) ..

چهار - پیامد منع تدوین و نقل حدیث

اول - فرمان منع تدوین حدیث

چهار - پیامد منع تدوین و نقل حدیث (۱)

اول - فرمان منع تدوین حدیث

نخستین کسی که در تاریخ حدیث از وی به عنوان نماد منع حدیث یاد می شود، عمر بن الخطاب (م ۲۳ق) است. براساس نقل الزُّهَری، عمر بن الخطاب ابتدا تصمیم گرفت کتابی در مورد سُنَن و آثار نبوی (ص)، بنویسد و این قضیه را با دیگر اصحاب به مشورت گذارد، و همه، کار او را پسندیدند؛ اما پس از حدود یک ماه تردید، تصمیم نهایی خود را بر انصراف از تدوین کتاب مورد نظر، اعلان کرد و گفت: «... إِنِّي كُنْتُ ذَكَرْتُ لَكُمْ مِنْ كِتَابَةِ السُّنَنِ مَا قَدْ عَلِمْتُمْ، ثُمَّ تَذَكَّرْتُ فَاذًا أَنَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ قَبْلَكُمْ قَدْ كَتَبُوا مَعَ كِتَابِ اللَّهِ كُتُبًا فَأَكْبُوا عَلَيْهَا وَ تَرَكُوا كِتَابَ اللَّهِ، وَ إِنِّي وَاللَّهِ لَا أَلْبَسُ كِتَابَ اللَّهِ بِ-شَيْءٍ فَتَرَكَ كِتَابَ السُّنَنِ» (۲)، ابن سعد (م ۲۳۰ق) ۳ و بلاذری (م ۲۷۹ق) در مورد عمر، تعبیر «استخار الله شهراً» را می آورد (۳)، همین معنا را ابن وهب این گونه بازگو می کند که عمر خواست احادیث رسول الله را تدوین نماید یا تدوین کرده بود، ولی از تصمیمش برگشت و گفت: «لا کتاب مع کتاب الله» (۴)، اما ابن حجر (م ۸۵۲ق) پس از بیان اینکه «آثار نبی (ص) در عصر صحابه و بزرگان تابعین مدون نشده بود، علت را دو چیز می شمارد: «أحدهما: أنهم كانوا في ابتداء الحال قد نُهوا عن ذلك، كما ثبت

۱- در باره این بحث نگاه کنید به کتاب منع تدوین الحدیث اسباب و نتائج، تألیف علی الشهرستانی.

۲- السیوطی، جلال الدین، تنویر الحوالمک شرح علی موطأ مالک، بیروت، دارالفکر (بی تا)، ج ۱/۴ (مقدمه): در این کتاب تعبیر، فلبث عمر شهراً يستخير الله تعالى في ذلك شاكاً فيه...؛ الصنعاني، عبدالرزاق، المصنّف، تحقيق عبدالرحمن الاعظمي، بيروت، المجلس العلمي، ج ۱۱/۲۵۸ رقم ۲۰۴۸۸. الهندي، المتقي، كنز العمال، تحقيق الشيخ بكرى جبانى. .، الشيخ الصفوه السقا، بيروت، مؤسسه الرساله، ج ۱۰/۲۹۲، رقم ۲۹۴۷۴.

۳- جمل انساب الاشراف، تحقيق شهيل زكار و رياض زرکلى، بيروت، دار الفكر، ط الأولى ۱۴۱۷ق، ج ۱۰/۳۳۸: ترجمه عمر بن الخطاب، عنوان «عمر يمنع من تدوین الحدیث؛ ابوریه، محمود، أضواء علی السنّه، ایران، دارالکتاب الإسلامی، الأولى ۱۴۲۷ق/۴۷.

۴- الهندی، كنز العمال، ج ۱۰/۲۹۲، رقم ۲۹۴۷۵. شرف الدین، النص و الاجتهاد، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ط الرابعه ۱۳۸۶ق/۱۵۱.

فی صحیح مسلم (۱) خشیه أن یخلط بعض ذلک بالقرآن العظیم، و ثانیهما: لسعه حفظهم و سیلان أذهانهم، ولأنَّ اکثرهم كانوا لا یعرفون الكتابه « (۲).

از این شواهد، این نتیجه به دست می آید که عمر بن الخطاب به این بهانه واهی که از یک سو، احادیث رسول الله (ص) با قرآن اشتباه و درهم آمیخته می شود و ازدیگرسو، چون اهل کتاب گفته های پیامبران شان را نوشتند و با کتاب آسمانی آنان در آمیختند، دچار انحراف شدند؛ نباید احادیث پیامبر را نقل و تدوین کرد.

هرچند که جلوگیری از کتابت حدیث توسط عمر بن الخطاب مشهور است، ولی از ابابکر بن ابی قحافه فرمان صریح تر مبنی بر منع تدوین و نقل آن گزارش شده و یا دست کم میان این دو شخصیت هماهنگی کاملی وجود داشته است؛ عالم نامدار اهل سنت شیخ الازهر بحث مفصلی تحت عنوان « النهی عن کتابه الحدیث » ارائه می دهد و در قسمتی از آن می آورد: ابوبکر بعد از رحلت رسول الله (ص) مردم را گردهم آورد و گفت: « إِنَّكُمْ تُحَدِّثُونَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَحَادِيثَ تَخْتَلِفُونَ فِيهَا، وَالنَّاسُ بَعْدَكُمْ أَشَدُّ اخْتِلَافًا، فَلَا تُحَدِّثُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) شَيْئًا، فَمَنْ سَأَلَكُمْ، فَقُولُوا: بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ، فَاسْتَحْلُوا حِلَالَهُ وَحَرِّمُوا حَرَامَهُ » (۳). چنان که عمر بن الخطاب وقتی قرظهبین کعب الانصاری را به سوی عراق به عنوان کاردار خود فرستاد، تا قسمتی از راه وی را همراهی کرد، سپس علت همراهی و

۱- مقصودش روایتی است که ترمذی از ابی سعید الخدری نقل می کند: « عن ابی سعید الخدری، قال: استأذنا النبی فی الكتابه، فلم یأذن لنا»: محمد بن عیسی بن سوره، سنن الترمذی، بیروت، دارالفکر (بی تا)، ج ۵/۳۷۰-۳۸: کتاب العلم، باب ۱۱: ماجاء فی کراهیه کتابه العلم، رقم ۲۶۶۵؛ الخطیب البغدادی، احمد بن علی بن ثابت، تقیید العلم، تحقیق و تعلیق یوسف العشر، (بی جا)، نشریه دار احیاء السنه النبویه، ط الثانیه ۱۹۷۴م/۳۶: کاملاً متفاوت با این حدیث: عن ابی نصره، قال: قلنا لابی سعید: «لو کتبتم لنا، فأنا لا نحفظ»، قال: «لا نُکْتِبُکُمْ، ولا نجعلها مصاحف؛ کان رسول الله یحدّثنا فنحفظ، فاحفظ عنا كما نحفظ عن نیکم».

۲- هدی الساری مقدمه فتح الباری فی شرح البخاری، تصحیح عبدالعزیز بن باز - محمد فواد عبدالباقی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الأولى ۱۴۱۰ق، ج ۱/۶؛ الموصلی، احمد بن علی بن المثنی ابویعلی، مسند ابویعلی، تحقیق حسین سلیم اسد، بیروت، دارالمأمون للتراث، ج ۱/۷.

۳- ابوریه، محمد، اضواء علی السنه... ۴۶/؛ الذهبی، شمس الدین محمد، تذکره الحفاظ، ج ۱-۲/۳.

مشایعت خود را از او، این گونه توضیح داد که: «شما رهسپار مردمی هستید که قرآن را شنیده اند بنابراین آنها را به سوی احادیث نکشانید و مشغول نسازید، به قرآن آشکارا پردازید و از روایت رسول الله (ص) بکاهید» (۱).

عثمان بن عفان، نیز روی منبر با این فرمان که: «لَا يَجِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَرَىٰ حَدِيثًا لَمْ يُسْمَعْ بِهِ فِي عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ وَلَا عَهْدِ عُمَرَ» (۲) اعلام می کند که نقل روایت به استثنای روایاتی که خودش شنیده ممنوع است. همین سیره را معاویه نیز در جهت منع از نقل و تدوین احادیث رسول الله (ص)، ادامه داد و حتی به مردم هشدار داد: «إِنَّا كُمْ وَأَحَادِيثُ، إِلَّا حَدِيثًا كَانَ فِي عَهْدِ عُمَرَ، فَإِنَّ عُمَرَ كَانَ يُخِيفُ النَّاسَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (۳).

عمر بن الخطاب تنها به دستور منع از نقل و تدوین احادیث اکتفا نکرد، بلکه برای نیل به اهداف خود از هیچ تلاشی دریغ نرزید و کار را به جایی رساند که برخی از اصحاب را که به نقل احادیث رسول الله (ص) همت می ورزیدند، تحت فشار قرار داده و آنان را نزد خود محصور ساخت. براساس نقل کنز العمال، عبدالرحمان بن عوف سوگند یاد می کند که عمر از دنیا نرفت مگر اینکه عده ای از اصحاب چون عبدالله بن حذیفه، ابی الدرداء، ابوذر غفاری و عقبهبن عامر را که در اطراف کشور اسلامی آن روز پراکنده بودند، فراخواند و آنها را تهدید کرد و گفت: «أَقِيمُوا عِنْدِي لَا وَاللَّهِ لَا تَفَارِقُونِي مَا عِشْتُ . . .» (۴).

۱- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۶/۷: باب طبقات الكوفيين: إنكم تأتون أهل قريه لهم دوى بالقرآن كدوى النحل فلا تصدوهم بالأحاديث فتشغلوهم، جردوا القرآن وأقلوا الروايه عن رسول الله إمسوا و أنا شريككم؛ محمد ابوزهو، محمد، الحديث والمحدثون، مصر، مطبعه مصر شرکه مساهمه مصريه (بی تا) ۶۸/؛ ابن البراج، جواهر الفقه ۶/.

۲- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲/۳۳۶: ذکر من يفتى بالمدينه ويقتدى به من اصحاب رسول الله؛ الاحمدى الميانجى، على بن الحسين بن على، مكاتيب الرسول، قم، دار الحديث، ط الاولى ۱۴۱۹ق، ج ۱/۶۴۵.

۳- صحيح مسلم، ج ۲/۷۱۸، كتاب الزكاه، باب ۳۳: النهى عن المسأله، ح ۹۸؛ و ج ۳/۲۲: كتاب المساقات، باب ۱۵، ح ۸۰.

۴- الهندي، كنز العمال، ج ۱۰/۲۹۲، رقم ۲۹۴۷۹: والله ما مات عمر بن الخطاب حتى بعث الى اصحاب رسول الله فجمعهم من الآفاق عبدالله بن حذافه و ابادرداء و اباذر و عقبهبن عامر، فقال: ما هذه الاحاديث التي قد أفضيتم عن رسول الله في الآفاق؛ قالوا، أتنهاننا؟ قال: لا، أقيموا عندي، لا والله لا تفارقوني ما عشت، فنحن أعلم نأخذ و نرد عليكم فما فارقه حتى مات؛ شرف الدين الموسوي، النص والاجتهاد ۱۵۳ (پاورقی)؛ حاكم در المستدرک خود حصر اصحاب را به این عبارت می آورد: عن سعيد بن ابراهيم، عن ابيه، أن عمر بن الخطاب قال: لابن مسعود ولأبي الدرداء: ما هذا الحديث عن رسول الله، وأحبسه حبسهم بالمدينه حتى أصيب: المستدرک على الصحيحين، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه ۱۴۱۱ق، ج ۱/۱۹۳: كتاب العلم، رقم ۳۷۴/۸۵ و ۳۷۵/۸۶: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين، وإنكار عمر أمير المؤمنين على الصحابه كثره الروايه عن رسول الله فيه سنه، ولم يخرجاه؛ شهرستاني، على، منع تدوين الحديث ۱۸۶/ .

ممنوعیت از نقل و تدوین حدیث قریب به یک قرن ادامه یافت تا اینکه عمر بن عبدالعزیز اموی (م ۱۰۱ق) ضمن فرمان ویژه ای این محدودیت را لغو کرد (۱).

دوم - نابود کردن احادیث رسول الله (ص)

تردیدی نیست که این محدودیت گذشته از پیامدهای مخرب معنوی و فرهنگی و . . . ، پیامدهای منفی و ملموس فراوانی در پی داشت:

- آتش زدن ۵۰۰ حدیث توسط ابابکر؛ وی در زمان خلافتش پانصد حدیث از احادیث رسول الله (ص) را که گرد آورده بود، به روایت دخترش أم المؤمنین عایشه، آتش زد: «پدرم شبی را درحالی به صبح آورد که بسیار منقلب بود؛ این حالت او، مرا سخت غمگین ساخت فردای آن شب به من گفت: «أَيُّ بُيْتِهِ هَلُمِّي الْأَحَادِيثَ الَّتِي عِنْدَكَ، فَجِئْتَهُ بِهَا، فَدَعَا بِنَارٍ فَأَحْرَقَهَا . . .» (۲)، ابوریه بعد از نقل حدیث، می گوید: «رشید رضا به این روایت اطمینان داشت و آن را صحیح می شمرد» (۳).

- دستور عمر بن الخطاب؛ قاسم بن محمد بن ابی بکر می گوید: «در زمان خلافت عمر بن الخطاب (جمع آوری) احادیث فراوان شد، عمر از مردم خواست احادیث

۱- البخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، دمشق- بیروت، دار ابن کثیر- الیمامه للطباعة والنشر، ط الخامسة ۱۴۱۴ق، ج ۱/۴۹: کتاب العلم باب کیفیت یقبض العلم.

۲- الهندی، کنز العمال، ج ۱۰/۲۸۵، رقم ۲۹۴۶۰ باب فی آداب العلم و العمل، ابوبکر، دلیل آن را چنین وانمود می کند: خَشِيتُ أَنْ أَمُوتَ وَهِيَ عِنْدَكَ فَيَكُونُ فِيهَا أَحَادِيثٌ عَنْ رَجُلٍ إِتَّمَنْتُهُ وَوَقَّعْتُ بِهِ وَلَمْ يَكُنْ كَمَا حَدَّثَنِي فَأَكُونُ قَدْ تَقَلَّدْتُ ذَلِكَ.

۳- ابوریه، محمود، اضواء علی السنه/ ۴۹ .

گردآوری شده را نزد او بیاورند: فَلَمَّا أَتَوْهُ بِهَا أَمَرَ بِتَحْرِيقِهَا «(۱)».

فرمان سراسری عمر؛ یحیی بن جعدہ می گوید: «عمر بن خطاب ابتدا خواست سنت رسول الله (ص) را مکتوب نماید ولی از تصمیمش برگشت سپس در ضمن فرمانی به شهرها نوشت: نزد هر کسی چیزی از حدیث است باید آن را نابود نماید» (۲).

نابود کردن کتاب؛ ابی برده می گوید: «از پدرم کتاب های زیادی نوشته بودم، عمر به من گفت: کتاب های را نزد من بیاور، وقتی آوردم آنها را شست» (۳).

بنابراین، احراق و از بین بردن احادیث رسول الله (ص) و نیز ممانعت از گسترش سیره آن حضرت (به انگیزه های سیاسی)، امر قطعی و مسلم بوده است.

سوم - ظهور جاعلان حدیث

بی تردید حدیث سازی در تاریخ سنت رسول الله (ص) نتیجه عملکرد و موضعگیری سیاسی حاکمیت ابتدای زمان رحلت پیامبر خدا (ص) علیه بنی هاشم به ویژه علی بن ابی طالب برای توجیه و ماندن بر سر قدرت و فضیلت پوشی آن حضرت بوده است؛ و اینکه بخاری می گوید: «روایات این کتاب را از میان ۶۰۰ هزار حدیث برگزیدم» (۴)، یا می گوید: «لم أخرج فی هذا الكتاب إلا صحيحاً، و ما تركت من الصحيح أكثر» (۵)، در جای دیگر از وی نقل شده که: «من یک صد هزار حدیث صحیح و دویست هزار حدیث غیر

۱- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۵/۱۸۸: ترجمه القاسم بن محمد بن ابی بکر؛ شرف الدین، النص والاجتهاد/۱۵۲.

۲- ابن عبدالبر القرطبی، یوسف، جامع بیان العلم و فضله و...، مقدمه تعلیق محمد عبدالقادر، احمد عطا، بیروت، مؤسسه الکتب الثقافیه، ط الثالثه ۱۴۱۸ق/۷۸ حدیث ۳۱۵: إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ارَادَ أَنْ يَكْتُبَ السُّنَّةَ، ثُمَّ يَدَّ لَهُ أَنْ لَا يَكْتُبَهَا، ثُمَّ كَتَبَ فِي الْأَمْصَارِ مِنْ كَانِ عِنْدَهُ شَيْءٌ فَلِيَمْحَهُ؛ شرف الدین الموسوی، النص والاجتهاد/۱۵۲.

۳- ابن عبدالبر القرطبی، جامع بیان العلم...، ۷۹/، شماره ۳۱۷. الهندی، المتقی، کنز العمال ج ۱۰/۲۹۲، رقم ۲۹۴۷۶.

۴- العسقلانی، احمد بن علی بن حجر، هدی الساری مقدمه فتح الباری/۷: در حالی که روایات بخاری با مکرر آن ۷۲۷۵ و بدون مکرر بیش از ۴۰۰۰ حدیث نیست.

۵- العسقلانی، احمد بن علی بن حجر، هدی الساری مقدمه فتح الباری/۷ و محمود ابوریه مجموع روایات متصل و مرفوعه بخاری را ۲۷۶۱ روایت می داند: اضواء علی السنه المحمديه/۳۰۷.

صحیح حفظ بودم» (۱)، این سؤال را ایجاد می کند که احادیث صحیح فراوانی که بخاری در صحیحش نیاورده و عمداً فروگذار کرده، از چه سنخ روایات بوده؟ آیا می تواند جز روایات اساسی و در عرصه های حکومت و راهکارهای صلاح امت پس از رسول الله (ص) باشد؟! شکی نیست که بخشی از جعل سازی ها، محصول ممانعت از انتشار و کتابت احادیث رسول الله (ص) محسوب می شود (۲)، و بخش دیگر از دروغ پردازی ها، در فضل تراشی و مشروع سازی سردمداران و حاکمان اسلامی اختصاص یافته است؛ ابن الجوزی القرشی (م ۵۷۹ق) بخشی از احادیث ساختگی را تحت عنوان «الموضوعات» در ۳ مجلد گردآورده است که عناوین دروغ زیر مشاهده می شود: «محبت ابابکر ملاک ورود به بهشت» (۳)، «جانیشینی ابابکر از سوی خداوند!» (۴)، «عدم شایستگی برای امامت جز ابابکر!» (۵)، «عمر، پیامبر بود اگر محمد (ص) مبعوث نشده بود» (۶)، «ابابکر و عمر زینت بهشت اند!» (۷)، «محبت ابابکر و عمر مجوز بهشت برای علی!» (۸)، «حوریه بهشتی درون سیب خلیفه شهید عثمان بن عفان» (۹)، «بر برگ های درختان بهشت نوشته شده: محمد رسول الله ابوبکر الصدیق عمر الفاروق عثمان ذوالنورین یقتل مظلوماً» (۱۰)، «باردار شدن عایشه از

- ۱- هدی الساری مقدمه فتح الباری/ ۶۷۴، ذکر جمل من الأخبار الشاهده لسعه حفظه. . . .
- ۲- الخطیب البغدادی، احمد بن علی بن ثابت، تاریخ مدینه السلام (یا تاریخ بغداد)، تحقیق وضبط و تعلیق بشار عواد معروف، بیروت، دار الغرب الإسلامی، ط الأولى ۱۴۲۲ق، ج ۲/۳۶۶، ذیل رقم ۳۷۴.
- ۳- ابن الجوزی القرشی، عبدالرحمن بن علی، الموضوعات، بیروت، دارالفکر، ط الثانية (بی تا)، ج ۱/۳۰۴ حدیث هفتم.
- ۴- ابن الجوزی القرشی، عبدالرحمن بن علی، الموضوعات، بیروت، دارالفکر، ط الثانية (بی تا)، ج ۱/۳۱۵، ح ۸.
- ۵- ابن الجوزی القرشی، عبدالرحمن بن علی، الموضوعات، بیروت، دارالفکر، ط الثانية (بی تا)، ج ۱/۳۱۸: لاینبغی لقوم فیهم ابوبکر یؤمهم غیره.
- ۶- ابن الجوزی القرشی، عبدالرحمن بن علی، الموضوعات، بیروت، دارالفکر، ط الثانية (بی تا)، ج ۱/۳۲۰.
- ۷- ابن الجوزی القرشی، عبدالرحمن بن علی، الموضوعات، بیروت، دارالفکر، ط الثانية (بی تا)، ج ۱/۳۲۲.
- ۸- ابن الجوزی القرشی، عبدالرحمن بن علی، الموضوعات، بیروت، دارالفکر، ط الثانية (بی تا)، ج ۱/۳۲۳.
- ۹- ابن الجوزی القرشی، عبدالرحمن بن علی، الموضوعات، بیروت، دارالفکر، ط الثانية (بی تا)، ج ۱/۳۲۹.
- ۱۰- ابن الجوزی القرشی، عبدالرحمن بن علی، الموضوعات، بیروت، دارالفکر، ط الثانية (بی تا)، ج ۱/ ۳۳۶ و ۳۳۷.

رسول الله! (۱)، «معاویه امین روی زمین!» (۲).

عناوین بالا- نمونه ای از صدها اراجیفی است که در منابع مورد اعتماد وهابی ها به چشم می خورد که ابن الجوزی در «الموضوعات» خود و ابراهیم فوزی در کتاب «تدوین السینه» خود، فصل «الكذب علی النبی (ص) واسبابه» و ابوریه در «أضواء علی السینه المحمديه» و دیگران بخشی از دروغ ها را منعکس ساخته اند؛ چه اینکه راویان کاذب و غیر اعتماد در منابع آنان به بیش از یک هزار نفر می رسد و پدید آورنده کتاب «مع الدکتور ناصر القفاری فی أصول مذهب حول السینه ورواتها» ، با استفاده از منابع تراجم و رجال شناسان خود اهل سنت، ۱۶۰۰ نفر از روایت حدیثی آنان را ضعیف و کاذب و وضاع، می شمارد (۳).

بنابراین، ممانعت از تدوین و نقل حدیث در مکتب خلفا که از یک سو، سبب از بین رفتن بخش بزرگی از سنت رسول خدا شد و در بخش های مختلف کمبود منابع احکام رخ داد، و از دیگر سو، زمینه حضور جاعلان حدیث، فراهم گشت، مباحث حدیث شناسی ضرورت پیدا کرد و اهل سنت چاره ای نداشتند جز اینکه به پالایش روایات خود بپردازند. ولی این امر در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) تا زمان حضور امام (ع) با اینکه ضرورت نداشت (چنان که اشاره شد) ، شیعه در تدوین علم رجال به ویژه بعد از حضور، پیشقدم بوده است. در نتیجه آنچه نویسندگان منتقد، منابع شیعه از جمله کافی را بی اعتبار می شمارند، مردود است.

۲. اضافه شدن بر تعداد کتاب های کافی

اشاره

یکی دیگر از نقدهایی که از جهت اسناد بر کتاب کافی گرفته شده، شماره و تعداد کتاب های آن است، و ناهمگون بودن تعداد کتاب های کافی سبب شده که برخی از

۱- ابن الجوزی، الموضوعات، ج ۲/۹.

۲- ابن الجوزی، الموضوعات، ج ۲/۹.

۳- الاسلامی، ابوالفضل، مع الدکتور ناصر القفاری فی أصول مذهب، قم، نشر الفقه، ط الأولى ۱۴۲۶ق/ ۳۲۵-۵۲۳.

نویسندگان وهابی، کافی را تحریف شده بدانند و این تهمت را به شیعه ببندند که پس از کلینی بر تعداد کتاب های کافی افزوده اند!

الف) طرح اصل اتهام

در کتاب «انتصارالحق» این افترا را این گونه شرح می دهد: «کاش! کافی بر همان حالتی که کلینی آن را تألیف کرد، باقی می ماند. لکن چنین نشد بلکه به مرور زمان در هر نسخه ای چیز جدیدی از سوی نسخه برداران، بر آن اضافه گشت؛ البته این کار از سوی شیعیان عجیب و غریب نیست، زیرا وقتی خود کلینی تجویز کننده کذب به خدا و رسول و اهل بیت او باشد، چرا کذب بستن به کلینی جایز نباشد؟!» (۱)

آن گاه شاهدهی که بر افزایش حجم کتاب کافی می آورد، تعداد کتاب های آن است، و مدعی می شود که در زمان شیخ طوسی (م ۳۶۰ق) و به اعتراف او، کتاب کافی مشتمل بر ۳۰ کتاب بوده است (۲)، اما بعد از گذشت زمان شیخ شیعه حسین کرکی العاملی متوفای ۱۰۶۷ق گفته: کافی حاوی ۵۰ کتاب است، یعنی ۲۰ کتاب، که بی تردید هر کتاب مشتمل بر صدها روایت خواهد بود، بر کافی افزوده شده است (۳).

ناصر بن عبدالله القفاری، همین ادعا را مطرح نموده و مدعی می شود که: در میانه قرن پنجم تا یازدهم، ۲۰ کتاب که هر کتاب ده ها باب دارد و هر باب شامل مجموعه ای از روایات است، بر کافی افزوده شده است؛ و شاید این امر، طبیعی باشد؛ زیرا کسانی که

۱- علی محمد، مجدی محمد، انتصارالحق - مناظره علمیه مع بعض الشیعه الامامیه -، ریاض عربستان، دارالطیبه للنشر والتوزیع، ط الاولی ۱۴۱۸ق/ ۲۷۳: ثُمَّ ياليت الكافي بقي على حاله الذي كان عليه يوم ألفه الكليني، ولكنّه على مَرَّ العصور ومع كل نسخ كان النَّاسخ لا يُدَّ وأن يضيف شيئاً جديداً... الشاهد: وصل الكتاب إلى قريب من ضعف حجمه الأصلي وقت كتب... .

۲- الطوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، فهرست كتب الشیعه و اصولهم و اسماء المصنِّفين و اصحاب الاصول، تحقیق السيد عبدالعزيز الطباطبائي، قم مکتبه المحقق الطباطبائي، ط الاولی ۱۴۲۰ق/ ۳۴۹، رقم ۶۰۳.

۳- علی محمد، مجدی محمد، انتصارالحق/ ۲۷۳.

بر رسول خدا و صحابه و نزدیکان او، نسبت دروغ بدهند، به طریق اولی به شیوخ خویش دروغ خواهند بست! (۱)

(ب) بررسی و نقد افزودن بر کتاب های کافی

اشاره

هرچند که اشکال یاد شده از سوی وهابی ها، از ناهمگونی اظهار نظرها و مدارک خود پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) ناشی شده است؛ ولی در عین حال این ایراد بر کافی وارد نیست و گفته های یاد شده، با روح تحقیق و پژوهش سازگاری ندارد:

یک - اظهار نظرهای متفاوت

شیخ طوسی (م ۳۶۰ق) هنگام گزارش از کتاب کافی، تعداد کتاب های آن را ۳۰ کتاب می شمارد (۲)، اما نجاشی (م ۴۵۰ق) تعداد کتاب های کافی را ۳۱ کتاب نام می برد (۳)، ولی آنچه هسته اصلی اشکال را شکل می دهد و توجه منتقدان را به خود جلب نموده و مورد استناد قرار گرفته (۴)، سخن میرزا محمدباقر الموسوی الخوانساری (م ۱۳۱۳ق) در شرح حال کلینی در اجازه نامه سیدحسین بن السید حیدر کرکی العاملی است، که همه تصنیفات مرحوم کلینی را به نقل از ابن قولویه اجازه نقل می دهد، و در آنجا می آورد: « جمیع مُصَنَّفَات و مَرَوِّیَات الشَّیْخ الإِمَام ثِقَه الاسلام ابی جعفر مُحَمَّد بن یعقوب الکلینی الَّتِی مِنْ جُمْلَتِهَا کِتَاب «الکافی» و هو خمسون کِتَاباً بِالْأَسَانِیْدِ الَّتِی فِیْهِ لُکُلٌ حَدِیْثٍ مُتَّصِلَةٌ بِالْأَثْمَةِ (علیهم السلام)»، سپس خودش می گوید:

۱- اصول مذهب الشَّیْعَه الامامیه الاثنی عشریه، ج ۱/۴۳۸: فهل زیدعلی الکافی فیما بین القرن الخامس، والحادی عشر عشرون کِتَاباً. . .

۲- فهرست کتب الشیعه. . . / ۳۴۹ رقم ۳۰۶: تعداد کتاب های کافی عبارتند از: ۱. کتاب عقل و فضل العلم، ۲. ایمان و کفر، ۳. توحید، ۴. الحجّه، ۵. دعا، ۶. فضل القرآن، ۷. طهارت و حیض، ۸. صلوات، ۹. زکات، ۱۰. صوم، ۱۱. حج، ۱۲. طلاق، ۱۳. عتق و تدبیر (مکاتبه)، ۱۴. نکاح، ۱۵. ایمان و نذور و کفارات، ۱۶. معیشت، ۱۷. شهادت، ۱۸. قضایا و احکام، ۱۹. جنائز، ۲۰. وقوف و صدقات، ۲۱. صیدو ذبائح، ۲۲. أطعمه و أشربه، ۲۳. دواجن و رواجن، ۲۴. زی و تجمل، ۲۵. جهاد، ۲۶. وصایا، ۲۷. فرائض، ۲۸. حدود، ۲۹. دیات، ۳۰. روضه.

۳- ابی العباس احمد بن علی الکوفی الاسدی، رجال النجاشی، ج ۲/۲۹۰، رقم ۱۰۲۷.

۴- القفاری، اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۴۳۷؛ مجدی محمد، انتصار الحق/ ۲۷۳. .

«این دیدگاه با نظر شیخ طوسی که گفت کتاب کافی ۳۰ کتاب است سازگاری ندارد» (۱).

علامه مجلسی (م ۱۱۱۱ق) در بخش اجازات کتابش، چند مورد از اجازة نامه های فقهای شیعه، مجموعه کتاب های کافی را ۵۰ کتاب ضبط می کند (۲)، و صاحب روضات الجنات مطلب خودش را از بحارالانوار گرفته است. بنابراین اشکال قفاری و مؤلف انتصارالحق، بر تعداد کتاب های کافی، ناشی از اظهارنظرهای نویسندگان شیعه در این مورد است.

دو - عدم تأیید عدد پنجاه

هرچند که عدد پنجاه کتاب، تنها مستندش بحارالانوار علامه مجلسی است، ولی این نکته را نباید از نظر دور داشت که از یک سو، دیدگاه خود این عالم شیعی بر عدد ۵۰ کتاب استوار نیست بلکه در اجازات برخی از بزرگان شیعه عدد پنجاه اشاره شده است، از دیگر سو، در اجازة نامه های بسیاری از فقها و اندیشمندان شیعی که تصانیف مرحوم کلینی از جمله کافی را اجازة روایت می دهند، از عدد ۵۰ کتاب در مورد کتاب های کافی نام نمی برند؛ در اجازة الشیخ زین الدین ابوالحسن علی بن هلال الجزائری برای الشیخ علی بن عبدالعالی الکرکی العاملی (م ۹۴۰ق) (۳)، در تصویر اجازة الشیخ علی بن عبدالعالی الکرکی برای فرزندش الشیخ ابراهیم بن عبدالعالی (۴)، و در اجازة همان عالم شیعی برای قاضی

۱- روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، تحقیق: اسدالله اسماعیلیان، تهران- قم (بی تا) ج ۶/۱۱۴.

۲- بحارالانوار الجامعه لدرر الاخبار الاثمه الاطهار، بیروت، داراحیاء التراث، ط الثالثه، المصححه، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰۴/۱۴۶، رقم اجازة ۸، مورخ ۷۱۹ق: اجازة علامه حلّی برای سید مهنا نجم الدین المدنی بن سنان؛ و ج ۱۰۵/۱۵۹، رقم ۵۳: اجازة ی شهید ثانی برای شیخ حسین بن عبدالصمد پدر شیخ بهائی؛ و ج ۱۰۵/۲۶: در تصویر اجازة ی رقم ۳۰ از شیخ محمد بن خاتون العاملی برای شیخ علی بن الحسین بن عبدالعالی الکرکی (م ۹۴۰ق): «وأجزتُ له أن یروی عنی جمیع الأحادیث المنقولہ عن أهل البیت المذكورہ بالاسانید فی الکتب علمائنا کالتهدیب والاستبصار و غیرهما... و کتاب الکافی تصنیف محمد بن یعقوب الکلینی المسمی بالکافی و هو خمسون کتاباً بالاسانید المذكورہ فی هذا الکتب...»

۳- بحارالانوار، ج ۱۰۵/۳۳، رقم ۳۱.

۴- بحارالانوار، ج ۱۰۵/۴۰، رقم ۳۴.

صفی الدین عیسی (۱)، و الشَّیخ ابراهیم بن سلیمان القطیعی در اجازه روایت به خلیفه شاه محمود (۲)، الشَّیخ ابراهیم بن سلیمان در اجازه نامه ای خود به الشَّیخ شمس الدین محمد (م ح ۹۱۵) (۳)، شهید ثانی (م ۹۶۶ق) در اجازه خود به الشَّیخ ابراهیم بن علی بن عبدالعالی المیسی (۴) و اجازه عام از علامه بنی زهره الحلبی (۵)، و السید محمد بن الحسین بن محمد ابی الرضا، در اجازه ای برای السید شمس الدین محمد بن السید جمال الدین احمد بن ابی العالی (استاد شهید) (۶) و در اجازه شهید اوّل محمّد بن مکی برای علی بن ابی محمد الحسن زین الدین بن شمس الدین الحائری (۷) و دیگران؛ هیچ کدام عدد ۵۰ کتاب را برای کافی نمی شمارند.

بنابراین، عدد ۵۰ کتاب، برای مجموعه کافی نزد فقهای شیعه مسأله ای شناخته شده نبوده است بلکه سلیقه هایی مختلف در تنظیم و شمارش عناوین، عدد ۵۰ کتاب را ایجاد نموده است.

سه - سلیقه های مختلف در شمارش

تردیدی نیست که ذوق و سلیقه انسان ها متفاوت است، و همین ویژگی سبب می شود که دستاورد آن نیز متفاوت باشد؛ از این رو، همواره در طول تاریخ، به ویژه در خلق عناوین علوم و تنظیم آن ها، اعمال سلیقه هایی صورت گرفته که با سلیقه دیگران هر چند از یک خانواده و یک پدر و مادر باشند، کاملاً متفاوت است. شمارش عناوین و کتاب های کافی، یکی از مسائلی است که بر پایه سلیقه و ذوق خاص، نتیجه ای

- ۱- بحار الانوار، ج ۱۰۵/۷۵، رقم ۴۰.
- ۲- بحار الانوار، ج ۱۰۵/۸۸، رقم ۴۳.
- ۳- بحار الانوار، ج ۱۰۵/۱۴۴، رقم ۵۲.
- ۴- بحار الانوار، ج ۱۰۵/۱۴۰، رقم ۵۲.
- ۵- بحار الانوار، ج ۱۰۴/۱۰۶، رقم ۶.
- ۶- بحار الانوار، ج ۱۰۵/۱۵۶، رقم ۱۱.
- ۷- بحار الانوار، ج ۱۰۵/۱۸۸، رقم ۲۱.

ناهماهنگ داده است، و معنای این سخن هرگز این نخواهد بود که اصل کتاب کافی مورد دست برد واقع شده است، بلکه همان محتوا را در قالب های مختلف و عناوین بیشتر یا کمتر ارائه داده اند:

اول - سی کتاب؛ گروهی از فرهیختگان مکتب اهل بیت همانند شیخ طوسی (م ۳۶۰ق)، ۳۰ کتاب را برای کافی می شمارند (۱)؛ وی عناوین «العقل»، «الجهل» و «فضل العلم» را، یک کتاب می داند، و عنوان «العشره» را نمی آورد (۲)، و دو عنوان «طهارت» و «حیض» را تحت عنوان یک کتاب نام می برد. همچنین ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ق) و حاجی نوری (۱۳۲۰ق) تعداد آن را ۳۰ کتاب یاد می کنند (۳).

دوم - سی و یک کتاب؛ نجاشی (م ۴۵۰ق)، کافی را مشتمل بر ۳۱ کتاب می داند، و تفاوت آمار وی با شیخ در این است که عناوین «عقل» و «فضل العلم» را دو کتاب شمرده و عنوان «العشره» را برعکس شیخ، به عنوان کتاب صحیح است (۴)، برخی دیگر با ضمیمه کردن «روضه کافی» به مجموعه کافی آن را ۳۲ کتاب و با جدا دانستن آن، ۳۱ کتاب می داند (۵).

سوم - سی و چهار؛ آقا بزرگ تهرانی، کافی را جامع ۳۴ کتاب و ۳۶۲ باب و ۱۶۰۰۰ حدیث، می داند. (۶) و شکی نیست که این عالم شیعه نمی خواسته آمار دقیق ارائه دهد

۱- فهرست/۳۴۹، رقم ۱۰۲۷.

۲- شهیدی تبریزی، مرآت الکتب، (بی جا)، ناشر عبدالله ثقه الاسلامی، چ اول ۱۳۶۸ق، ج ۳/۱۳۹.

۳- محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی، معالم العلماء فی فهرست کتب الشیعه و اسماء المصنفین قدیماً و حدیثاً، نجف، المطبعه الحیدریه/۱۳۸۰ق/۹۹، رقم ۶۶۶؛ الطبرسی، حسین نوری، خاتمه مستدرک الوسائل، تحقیق و انتشار مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، ط الاولی ۱۴۱۶ق، ج ۳/۴۶۶.

۴- رجال النجاشی، ج ۲/۲۹۰، رقم ۱۰۲۷.

۵- شهیدی التبریزی، مرآت الکتب، ج ۳/۱۳۹.

۶- الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، دارالاضواء (بی تا)، ج ۱۷/۲۴۵، رقم ۹۶: طهرانی این نکته را تذکر می دهد که کتابی مستقل تحت عنوان «خمس» در کافی وجود ندارد و برخی از معاصران، روایات خمس را که در مجموعه کافی پراکنده بود، گردآوری نموده و به آخر جلد اول ضمیمه که در حاشیه به این نکته اشاره شده است.

بلکه نظرش بر این بوده که گزارشی از مجموعه های تصانیف امامیه ارائه دهد؛ و در نسخه طبع دارالکتب العلمیه تصحیح علی اکبر غفاری که بخش فروع آن با نسخه ای که توسط محمدطاهر بن علاءالدین محمدالابهری الاصفهانی در سال ۱۰۸۱ق نسخه برداری و مقابله شده، با کتاب روضه ۳۴ کتاب، و هفت عنوان: «ابواب التاریخ»، «ابواب الصدقه»، «ابواب السفر»، «ابواب الصيد»، «ابواب الزیارات»، «ابواب الحبوبات» و «ابواب الانبذه» به شمارش آورده است (۱).

چهارم - سی و پنج؛ برخی از پژوهشگران، مجموع کتاب های کافی را ۳۵ کتاب، ۲۲۵۳ باب و بیش از ۱۵۰۰۰ (۱۵۰۷۶) حدیث، آمار می دهند (۲)؛ همان گونه که ملاحظه می کنید تعداد کتاب ها و باب ها افزایش نشان می دهد، ولی تعداد احادیث کمتر از آماری است که آقابزرگ طهرانی نشان داده است.

از مجموع آمارهای ارائه شده، این نتیجه به دست می آید که اولاً؛ نخواستند کتاب های کافی را دقیقاً به شمارش آورند و آن را با مشخصات و عناوین مشخص کنند بلکه می خواسته اند یک گزارش کلی از این مجموعه گرانقدر ارائه دهند. ثانیاً؛ منضم کردن برخی از کتاب ها با دیگری (۳)، و یا مستقل انگاشتن آن ها، براساس سلائق، نقش برجسته ای در این آمارها داشته است، و این کار امری طبیعی است و هیچ گاه مفهومی این نیست که در محتوای کتاب هم دخل و تصرف هایی صورت گرفته است؛ چنان که مرحوم فیض کاشانی در کتاب «الوافی» که گویا شرحی بر کتاب کافی است چند کتاب کافی یعنی «العقل و الجهل» و «فضل العلم»، و «التوحید» (۴) را با عنوان «کتاب العقل و العلم

- ۱- الکافی، مع تعلیقات نافعه مأخوذه من عده شروح، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، طهران، دارالکتب الاسلامیه، ط الثالثه ۱۳۶۷ش، ج ۱/۴۳۹، ج ۳/۴۳۱، ج ۴/۲ و ۱۲۶ و ۳۸۱ و ۵۴۸ و ج ۶/۳۴۱ و ۳۹۲.
- ۲- الحججی، محمد حسین بن علی الموحّد، الأولیات ممّا أودعه فی الکافی، قم، الخیام، ۱۴۰۳ق، ۹/ و ۱۲.
- ۳- شیخ طوسی سه عنوان «عقل، جهل، و علم» را یک کتاب می شمارد، درحالی که نجاشی دو کتاب.
- ۴- الأصول من الکافی، تحقیق علی اکبر الغفاری، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۰۵ق، ج ۱/۱۰ و ۳۰ و ۷۲.

والتوحيد» آورده، آن گاه تحت عنوان «ابواب العقل والعلم»، «باب فرض العلم والحث عليه» و...، ادامه داده است (۱).

چهار - راه حل نهایی

مؤلفان «اصول مذهب الشیعه» (۲) «انتصارالحق» (۳) با اینکه می توانستند نقد خویش را با منطق علمی نه توهین و تعبیرات منصفانه، نه افتراء بیان نمایند ولی با قطع نظر از اینکه به فقهای شیعه تهمت بسته اند، از نکات زیر غفلت نموده و سرانجام دچار محاسبه نادرست شده اند:

یک - عدم جامع نگری؛ این دو نویسنده و دیگران می توانستند با توجه به همه دیدگاه های فقهای امامیه نسبت به کافی، داوری نمایند درحالی که آن دو، فقط نظر شیخ طوسی (م ۳۶۰ق) و فرازی از روضات الجنات خوانساری (م ۱۳۱۳ق) را دیده اند و حتی به خود کتاب کافی که امکان دست رسی به آن، میسر بوده و در اختیار داشته، مراجعه نکرده اند تا ببینند ۲۰ کتابی که پس از شیخ طوسی بر کافی افزوده شده، در کجای کافی گنجانده شده است! می توانستند میان آماری که شیخ داده و نسخه فعلی کافی (۴)، مقایسه کنند تا دریابند چه تفاوتی به چشم می خورد و چند کتاب برحجم کافی افزوده شده است: چه اینکه مؤلف «روضات الجنات» پس از نقل «کتاب الکافی» و هو خمسون کتاباً...، با تردید برخورد کرده، می گوید: «این نظر با آنچه شیخ طوسی در فهرستش آورده، سازگاری ندارد» (۵)، معنایش این است که من این جمله را قبول ندارم. علاوه بر

۱- محمدبن محسن المشتهر بالفیض الکااشانی، الوافی، اصفهان، مکتبهالامام أميرالمؤمنین علی (ع)، ط الاولی ۱۴۱۲ق، ج ۱/۴۷ به بعد.

۲- القفاری، اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۱/۴۳۸.

۳- علی محمد، انتصارالحق...، ۲۷۳.

۴- ظاهراً قفاری نسخه کافی، تصحیح علی اکبر غفاری را در اختیار داشته است و از آن نسخه استناد می کند.

۵- روضات الجنات، ج ۶/۱۱۴: اقول: هذا ینافی ما نقل عن شیخنا الطوسی فی فهرسته... .

این، در میانه قرن های ۴ و ۱۳ که آن دو عالم شیعه، می زیسته اند، فقهای دیگر نیز نسبت به کافی اظهار نظر نموده اند و کسی رقم ۵۰ کتاب را تأیید نکرده است.

دو - تصحیح رقم پنجاه کتاب؛ همان گونه که اشاره رفت، ذوق و سلاقت شارحان و تصحیح کنندگان، همواره نسبت به منابع کهن به ویژه منابع حدیثی متفاوت بوده است، برخی ۲ تا ۳ عنوان را زیر عنوان یک کتاب می آوردند (۱)، برخی دیگر همان عنوان ها را به عنوان کتاب های مستقل می شمردند (۲)؛ از این رو، بر پایه سلیقه برخی دیگر، عناوینی را که در فهرست شیخ ذکر شده و منتقدان بر کافی، آن را قبول دارند و یا فرض را بر مقبولیت آن گذارده اند می توان ذکر کرد. اولاً: می شود مجموع کتاب های کافی را با عدد ۵۰ کتاب، تصحیح کرد (۳)؛ و این در حالی است که در اصل تعداد روایات هیچ تغییری ایجاد نمی شود بلکه فقط برخی عناوین کتاب ها کوچکتر و برخی عناوینی که عنوان «ابواب» داشته، عنوان «کتاب» به خود می گیرد. زیرا کلینی هفت محور کلی را زیر عنوان «ابواب» (۴) مطرح می کند و چندین مبحث را تحت یک کتاب می آورد.

بنابراین، بر فرض صحت نقل «روضات الجنات» نه تنها رقم ۵۰ قابل تصحیح است

۱- شیخ الطوسی، فهرست/۴۳۹، رقم ۶۰۳.

۲- نجاشی، رجال النجاشی، ج ۲/۲۹۰، رقم ۱۰۲۷: کتاب العقل، کتاب فضل، کتاب الاطعمه، و الاشریه...

۳- عناوین پنجاه کتاب عبارتند از: ۱. ک العقل، ۲. ک الجهل، ۳. ک فضل العلم، ۴. ک التوحید، ۵. کتاب التاریخ، ۶. ک الحج، ۷. ک الایمان، ۸. ک الکفر، ۹. ک الدعاء، ۱۰. ک فضل القرآن، ۱۱. ک العشره، ۱۲. ک الطهاره، ۱۳. ک الحيض، ۱۴. ک الصلاه، ۱۵. ک الزکاه، ۱۶. ک الصیام، ۱۷. ک الصدقات، ۱۸. ک السفر، ۱۹. ک الحج، ۲۰. ک الصيد، ۲۱. ک الزیارات، ۲۲. ک الجهاد، ۲۳. ک المعیشه، ۲۴. ک النکاح، ۲۵. ک العقیقه، ۲۶. ک الطلاق، ۲۷. ک العتق، ۲۸. ک التدبیر، ۲۹. ک الکتابه، ۳۰. ک الذبائح، ۳۱. ک الاطعمه، ۳۲. ک الحویات، ۳۳. ک الاشریه، ۳۴. ک الانبذه، ۳۵. ک الزی، ۳۶. ک التجمل، ۳۷. ک المروه، ۳۸. ک الدواجن، ۳۹. ک الموارث، ۴۰. ک الوصایا، ۴۱. ک الجنائر، ۴۲. ک الحدود، ۴۳. ک الادیات، ۴۴. ک الشهادات، ۴۵. ک القضاء، ۴۶. ک الاحکام، ۴۷. ک الایمان، ۴۸. ک النذور، ۴۹. ک الکفارات، ۵۰. ک الروضه.

۴- ابواب التاریخ، ابواب الصدقه ابواب السفر، ابواب الصيد، ابواب الزیارات، ابواب الحویات، و ابواب الانبذه که در واقع زیرعناوین مستقل آمده.

که بیش از آن را هم می شود عنوان گذاری نمود و عناوینی چون: کتاب الوقوف (۱)، و کتاب الوضوء (۲) نامگذاری کرد.

سه - صحیح بخاری و... ارقام مختلف؛ ظاهراً دکتر القفاری و نویسندگان از این دست به صحیح بخاری (صحیح ترین کتاب - به ادعای اکثر فقهای اهل سنت - پس از قرآن، گذشته از ملاحظاتی که در بخش نخست این کتاب آمد)، یک نگاه اجمالی هم نینداخته اند تا ببینند این کتاب از این جهت چه وضعیتی دارد، و آیا نسبت به این کتاب اعمال سلیقه ها در تنظیم آن پس از بخاری، صورت نگرفته است؟ ابن حجر عالم نامدار اهل سنت (م ۸۵۲ق) و شارح این کتاب که یک مجلد از شرحش را به عنوان مقدمه شرح خود اختصاص می دهد، در ضمن شرح مجموعه کتاب های صحیح بخاری از کتاب الایمان تا کتاب التوحید، ۵۲ کتاب را با تمام مشخصاتش نام می برد (۳)، و کرمانی شارح دیگر آن، ۷۱ کتاب (۴) و السندی حاشیه نویس صحیح بخاری، مجموعه کتاب های صحیح بخاری را ۵۹ کتاب تنظیم می کند (۵)، در حالی که این کتاب با تصحیح دکتر مصطفی دیب البغا، با ۱۰۰ کتاب و ۲۶۸۵ صفحه و ۷۱۲۶ باب تنظیم و ارائه شده است (۶).

چه اینکه دومین مجموعه حدیث، یعنی صحیح مسلم، با شرح نووی (م ۶۷۶ق) در ۵۹ کتاب (۷) و همین کتاب با تنظیم محمد عبدالباقی در ۵۴ کتاب، تنظیم شده است (۸).

۱- چنان که در فهرست شیخ طوسی آمده است.

۲- در رجال نجاشی به جای کتاب «الطهاره» کتاب الوضوء و الحیض آمده است.

۳- احمد بن علی بن حجر العسقلانی، هدی الساری فی شرح البخاری (مقدمه فتح الباری)، تحقیق و تعلیق محمد فؤاد عبدالباقی - عبدالعزیز بن باز، بیروت داراحیاء التراث، ط الرابعه ۱۴۱۰ق/ ۷۲-۲۰.

۴- صحیح بخاری بشرح کرمانی، بیروت، داراحیاء التراث، ط الثانيه ۱۴۱۰ق.

۵- صحیح البخاری، با حاشیه السندی، بیروت، دارالمعرفه (بی تا).

۶- صحیح البخاری، بیروت - دمشق، دارابن کثیر - الیامه للطبع و النشر و التوزیع، ط الخامسه ۱۴۱۴ق.

۷- النووی الشافعی، یحیی الدین بن شرف، صحیح مسلم بشرح النووی، فهرست و مقابله خلیل المیس، بیروت، دارالقلم، ط الاولی ۱۴۰۷ق.

۸- النیسابوری، مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم المسمی الجامع الصحیح، مرتب، وقف، وضع المعجم المفهرس...، محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالفکر، ط الاولی ۱۳۹۸ق.

بنابراین اگر ادعای ناصرالقفاری...، در مورد کافی نسبت به کتاب های آن، درست باشد (که نیست) باید از قرن نهم به بعد، کتاب بر صحیح بخاری اضافه شده باشد! درحالی که فرهیختگان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) چنین تغییراتی را اعمال سلیقه شخصی می دانند نه جعل سازی، در نتیجه ادعای این چنین نسبت به منابع شیعه به ویژه کافی بی اساس خواهد بود و در غیر این صورت صحیح ترین کتاب پس از قرآن! هم زیر سؤال خواهد رفت.

۳. تردید در روضه کافی

اشاره

از دیگر نقدهایی که بر کافی گرفته شده، این است که کتاب «روضه» نه جزء مجموعه کافی است و نه از تألیفات کلینی، بلکه فقهای شیعه آن را به دروغ به کلینی نسبت داده اند. این اشکال را نخست ابوزهره طرح و از دو جهت کتاب «روضه» را جزء کافی و از تألیفات کلینی نمی شمارد:

اول از جهت تفاوت درسند میان کافی و روضه با استناد به اولین روایت کتاب روضه که کلینی از راوی به نام «محمد بن اسماعیل بن بزيع» (۱)، مستقیماً نقل کرده، درحالی که کلینی نمی توانسته او را ملاقات کند.

دوم از جهت استناد به دیدگاه های فقهای شیعه که وی مدعی است اکثر فقهای شیعه برآنند که روضه جزء کافی نیست و بعضی از شاگردان کلینی آن را به کافی از باب «الحاق قلیل به کثیر» ، ملحق نموده اند (۲).

دکتر ناصر قفاری بعد از این سؤال که «هل هومن تألیفات الکلینی أم مزید فیما بعد علی

۱- النجاشی، رجال النجاشی، ج ۲/۲۱۴، رقم ۸۹۳: از صالحان طائفه و ثقه و کثیر العمل و صاحب کتاب های ثواب الحج و حج است، از اصحاب امام ابی الحسن موسی بوده و امام ابا جعفر ثانی را هم درک کرده است.

۲- ابوزهره، محمد، الامام الصادق، حیات و عصره (آرائه و فقهه)، (بی جا)، مطبعه احمد علی مخیر (بی تا) / ۴۳۳-۴۳۴ (با تلخیص) ..

کتابه الکافی؟» می گوید: «فَكَانَ أَمْرًا زَيْدًا شَيْءٌ طَبِيعِيٌّ وَوَارِدٌ فِي كُلِّ حَالٍ» (۱).

نویسنده کتاب «انتصارالحق» پس از بیان اینکه یک کتاب کامل و ضخیم به نام «روضه کافی» که حتی خود شیعیان در آن تردید دارند و مؤلفی برای آن نمی شناسند، به دور از شأن قلم و عفت آن، می نویسد: «وَكَأَنَّهُ بَدْرُ الشَّيْطَانِ!». (۲)

بررسی و نقد تردید در روضه کافی

اشاره

این نقد، از دو جهت: سند و استناد بر کافی وارد شده است که هر دو مورد جداگانه مورد کاوش قرار می گیرد.

الف) تعمق در سند

عالم مصری به طور مشخص روی نخستین روایت روضه انگشت گذاشت و با توجه به اینکه عصر کلینی اجازه نمی داده که وی «محمد بن اسماعیل بن بزيع» را دیده و از او حدیث استماع کند، این نتیجه را گرفت که روضه از کلینی نیست و نمی تواند جزء مجموعه کتاب های کافی باشد؛ ولی این نتیجه گیری به دلایلی شتاب زده و غیر محققانه است.

یک - سه سینه برای یک روایت: با نگاهی نه چندان عمیق به متن روضه، روشن است که کلینی سه سند برای این روایت امام صادق (ع) که در حقیقت منشور راهبرد زندگی برای پیروانش محسوب می گردد، ذکر می کند (۳)، و ابوزهره گو اینکه دوسند دیگر را ندیده، تنها روی سند دوم بدون توجه به «واو» عطف و محل عطف آن، داوری نموده است، در حالی که «واو» محمد بن اسماعیل را عطف می کند به علی بن

۱- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۱/۴۳۷.

۲- علی محمد، مجدی محمد، انتصار الحق... ۲۷۴/.

۳- روضه الکافی/۲: سندها عبارتند از: ۱. محمد بن یعقوب الکلینی (کلام یکی از روات از کلینی) قال: حدّثنی علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن فضال، عن حفص المؤذن، عن ابی عبدالله (ع) أنّه کتب... ۲. و عن محمد بن اسماعیل بن بزيع، عن محمد بن سنان، عن اسماعیل بن جابر، عن ابی عبدالله (ع)... ۳. قال: و حدّثنی الحسن بن محمد، عن جعفر بن محمد بن مالک الکوفی، عن القاسم بن الربیع الصحّاف، عن اسماعیل بن مخلد السّراج، عن ابی عبدالله (ع).....

فضال، و علی بن فضال از روایت ابراهیم بن هاشم است (۱)، و کلینی برای کوتاه تر نمودن عبارت، این هنر را به کار برده است که در این صورت، سند حدیث به کلینی متصل می شود.

دو - ضعف و قوت سندها: هر چند ملا صالح مازندرانی، هر سه سند این روایت را نزد متأخران ضعیف می شمارد ولی این ضعف را به لحاظ صحت محتوای حدیث و تأیید نقلی و عقلی آن، مضر نمی داند (۲).

مجلسی، سند نخست را مجهول و سند دوم را به خاطر محمد بن سنان نزد گروهی، و نیز سند سوم را ضعیف می داند و از دید خود او معتبر است (۳)، ولی سند سوم این روایت صحیح خواهد شد.

سه - تصحیح سند سوم: با پژوهش وسیعی که در آخرین چاپ این مجموعه گرانسنگ (۴)، صورت گرفته، بی تردید سند سوم از ضعف خارج می گردد؛ زیرا اولاً: براساس یکی از تعلیقه ها بر «روضه» مقصود از «قال: و حَدَّثَنِي»، «قال ابراهیم بن محمد بن هاشم» است و عبارت «حَدَّثَنِي» سهو در قلم یا نسخه است.

ثانیاً: مراد از «حسن بن محمد، عن جعفر بن محمد...» که در نسخه های فعلی موجود است براساس حواشی مختلف، «حسین ابن محمد عن جعفر بن محمد...» است (۵) و حسین بن محمد، حسین بن محمد اشعری قمی استاد کلینی است (۶)، و در موارد متعدد در اصول و فروع،

۱- مجلسی، محمد باقر، مرآت العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دارالکتب الإسلامیه ۱۳۷۹ق، ج ۲۵/۴ - ۵؛ المازندرانی، محمد صالح، شرح اصول الکافی، تحقیق السید علی عاشور، بیروت، دار احیاء التراث، مؤسسه التاریخ، ط الثانیه ۱۴۲۹ق، ج ۱۱/۱۷۶؛ الکافی، کلینی، الروضه، تحقیق قسم احیاء التراث مرکز بحوث دارالحدیث، قم، دارالحدیث، ط الاولی ۱۴۳۰ق، ج ۱۵/۷ (تعلیقه).

۲- الکافی، کلینی، الروضه، تحقیق قسم احیاء التراث مرکز بحوث دارالحدیث، قم، دارالحدیث، ط الاولی ۱۴۳۰ق، ج ۱۵/۷ (تعلیقه).

۳- مرآت العقول...، ج ۲۵/۵ - ۴.

۴- چاپ دارالحدیث قم در ۱۵ مجلد طبع ۱۴۳۰ق.

۵- ر. ک: به «الکافی» چاپ دارالحدیث ۱۴۳۰ق، ج ۱۵/۸.

۶- نجاشی، رجال النجاشی، ج ۱/۱۸۶، رقم ۱۵۴: الحسین بن محمد بن عمران بن ابی بکر اشعری القمی، ابو عبدالله ثقه، له کتاب النوادر، محمد بن یعقوب از او روایت می کند؛ الطوسی، رجال الطوسی/ ۴۶۹، رقم ۴۱ (فی من لم یرو عن الائمة): الحسین بن احمد بن عامر... که در حاشیه نقل از برخی نسخه ها «حسین بن محمد» دانسته و یکی از اجلاء مشایخ کلینی خوانده است..

کلینی از حسین بن محمد (الاشعری قمی) و او از جعفر بن محمد مالک الکوفی و وی از قاسم بن الربیع... (۱)، حدیث نموده است. بنابراین، گذشته از اینکه اکثر فقهای متأخر امامیه، همه روایات کافی را صحیح نمی دانند (۲)، با توجه به آنچه اشاره شد، اتصال این روایت به کلینی که مطلع روضه است به هر سه سند برقرار، و سند سوم آن، تصحیح می شود.

ب) بررسی موارد استناد

اشاره

منتقدان عدم مستند بودن روضه کافی به کلینی، به گفته های فقهای شیعه بسنده نموده اند و اعتراف آنها را دلیل بر مدعی خویش شمرده اند (۳)، که از جهاتی هم مورد مستند و هم استناد دچار چالش است.

یک - ادعای خلاف واقع ابوزهرة!

این عالم اهل سنت با پروراندن مورد نقد خویش، این نتیجه کلی را می گیرد: «أنه مشکوک فی نسبتها (روضه) الی کلینی، وأن اکثرین علی أنها لیست من الکافی ولكن ألحقها به بعض تلامذه علی القول بأنها من تصنیفه، و کأنهم رؤوا أن یجمعوا کل روایه من مصنف، فالحقوا القلیل بالکثیر» (۴) این عبارت که مدعی است: اکثر فقهای شیعه معتقدند روضه از کلینی

۱- اصول الکافی، ج ۱/۷۵، کتاب فضل العلم، باب ۳: فرض العلم، ح ۱ (مسلسل ۴۴)، ج ۲/۱۵۴؛ کتاب الحججه، باب ۸۰: فی الغیبه، ح ۱۲ (م ۹۰۲)، و ۲۴۴، باب ۸۲: کراهیه التوقیت، ح ۷ (م ۹۴۷)، و ۲۴۶، باب ۸۳: التمیض و الامتحان، ح ۲ (م ۹۴۹)، ج ۴/۵۳، کتاب الایمان و الکفر، باب ۱۴۱: الهجره، ح ۱ (م ۲۷۰۸)، و ج ۹/۵۲۵، کتاب المعیشه، باب ۳: الاستعانه بالدنیا علی الآخره، ح ۶ (م ۸۳۶۱): الحسین بن محمد، عن جعفر بن محمد، عن القاسم بن الربیع... (ح ۸۳۸۱)

۲- در این مورد: ر. ک: به بخش اول.

۳- القفاری، اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۴۳۷: و أيضا تراهم إختلفوا هل کتاب الروضه - و هو أحد کتب الکافی التي تضم مجموعه من الأبواب... - من تألیف کلینی أم مزید فیما بعد علی کتاب الکافی... ؟ .

۴- الامام الصادق، حیاتة و عصره... ۴۳۴.

نیست؛ اولاً: با جمله قبلش: «إلا أنه حكي في رياض العلماء عن الفاضل القزويني أنّ الروضة من تصنيف ابن إدريس...» که یک نفر مدعی این معنا شده نه اکثر، کاملاً در تضاد است. ثانياً: آنچه نسبت به کتاب روضه ایجاد تردید کرده و در منابع مختلف عنوان شده، نسبتی است که به ملا خلیل بن الغازی القزوينی داده شده و صاحب رياض العلماء در ترجمه قزوينی به عنوان اعتقادات عجیب و غریب او، می آورد: «وأنّ الروضة ليس من تأليف الكليني بل هي من تأليف ابن إدريس وإن ساعده في الأخير بعض الاصحاب» (۱)، و اضافه می کند که چه بسا این قول به شهید ثانی نسبت داده شده ولی به اثبات نرسیده است (۲).

صاحب «روضات الجنات» که مؤلف انتصارالحق به این کتاب استناد کرده، در دو جا، یکی در ترجمه ملاخلیل قزوينی و دیگری در ترجمه کلینی (۳)، و شهیدی تبریزی در مرآت (۴)، و درایتی در مقدمه الشافی فی شرح الاصول الکافی (۵)، این سخن را گفته اند و همه، گوینده این نسبت را ملا خلیل می دانند. برای صحت و سقم این نسبت به ملا خلیل و شهید ثانی، چند نکته قابل ذکر است:

اول - تردید در نسبت: بیشتر بلکه همه آن هایی که این نسبت را بازگو نموده اند، با نگاه شک و تردید برخورد کرده و با عبارت «کان يُنسب» (۶) آورده اند، بلکه در مورد شهید ثانی این نسبت را با جمله های «ولکن لم يُثبت» (۷) و «فلا تغفل» (۸)، انکار نموده اند. گذشته از

۱- الافندی، الميرزا عبدالله الاصفهاني، رياض العلماء و حياض الفضلاء، تحقيق السيد احمد الحسيني، قم، مطبعة الخيام ۱۴۰۱ق، ج ۲/۲۶۱ (ترجمه ملا خلیل).

۲- الافندی، الميرزا عبدالله الاصفهاني، رياض العلماء و حياض الفضلاء، تحقيق السيد احمد الحسيني، قم، مطبعة الخيام ۱۴۰۱ق، ج ۲/۲۶۱ (ترجمه ملا خلیل).

۳- الخوانساری، روضات الجنات...، ج ۳/۲۷۲، رقم ۲۸۷، و ج ۶/۱۱۸ ترجمه کلینی.

۴- مرآت الکتب، ج ۳/۱۳۹.

۵- القزوينی، المولى خليل، الشافی فی شرح اصول الکافی، تحقيق محمدحسين الدرايتی، قم، دار الحديث، ط الأولى ۱۴۳۰ق/۱۸ (مقدمه).

۶- الخوانساری، روضات الجنات، ج ۳/۲۷۲، ترجمه رقم ۲۸۷.

۷- الأفندی الأصفهانی، رياض العلماء...، ج ۲/۲۶۱.

۸- الخوانساری، روضات الجنات...، ج ۳/۲۷۲.

این، مؤلف ریاض العلماء که بی تردید روضات الجنات از او گرفته، در ضمن نقد افکار و آرای ملا خلیل قزوینی، یکی از باورهای نادرست او را، انتساب روضه کافی به ابن ادریس می شمارد؛ و نتیجه اش این خواهد شد که وی این باور او را قبول نداشته و در نتیجه ادعای ابوزهره مبنی بر اینکه اکثر علمای شیعه نسبت به روضه تردید دارند، مردود است.

دوم - نادرستی ادعا و آرای ملا- خلیل قزوینی (م ۱۰۸۹ق): بر فرض صحت نسبت ادعای ملا خلیل قزوینی، از چند جهت دیدگاه او مورد قبول نیست؛ اولاً: این عالم شیعی اخباری سرسخت و مخالف شدید مجتهدان بوده است و مؤلف روضات الجنات در مورد او می گوید: « بَلْ وَ مِنْ جَلْمَةِ الْاِخْبَارِيِّينَ الْمُنْكَرِينَ لِطَرِيقِهَا لاجْتِهَادِ اَشَدِّ الْاِنْكَارِ » (۱).

ثانیاً: وی نسبت به کافی دیدگاه اغراق آمیزی چون: «صَحَّتْ جَمِيعُ رَوَايَاتِ اَنْ» ، «وَجُوبِ عَمَلِ بِهَ اَنْ هَا» ، «مورد تأیید ولی عصر (عج)» به خاطر جمله « كَافٍ لِسَيِّعَتِنَا » (۲)، داشته است؛ از این رو دیدگاه او نسبت به کافی، مورد تأیید دیگران واقع نشده است (۳).

ثالثاً: وی اعتقادات عجیب و غیرمتعارف داشته و گاهی تابع معتزله (۴)، بوده است از جمله: تحریم نماز جمعه در زمان غیبت (۵)، اثبات معدومات (۶)، از این موارد محسوب می گردد؛ یکی از اعتقادات غریب او همین نبودن روضه از آن کلینی است که به شدت از سوی دیگران مورد انکار واقع شده است.

رابعاً: از دیدگاه خوانساری ملا خلیل قزوینی سلامت روحی و روانی هم نداشته

۱- الخوانساری، روضات الجنات...، ج ۳/۲۷۰ و ریاض العلماء، ج ۲/۲۶۱.

۲- روضات الجنات، ج ۳/۲۷۰: بَحِيْثٌ يَّعْتَقِدُ صَحَّةَ جَمِيعِ مَا فِي الْكَافِي مِنَ الْاَخْبَارِ وَالْاَفَنْدِي الْاَصْفَهَانِي، رِيَاضُ الْعُلَمَاءِ...، ج ۳/۲۶۱.

۳- برای اطلاع بیشتر در این مورد: ر. ک: به مبحث صحت و سقم روایات کافی (بخش ۱، فصل ۳

۴- الافندی، ریاض العلماء...، ج ۲/۲۶۱.

۵- الخوانساری، روضات الجنات...، ج ۳/۲۷۰.

۶- الخوانساری، روضات الجنات...، ج ۳/۲۷۰؛ الافندی، ریاض العلماء...، ج ۲/۲۶۱.

است و به همین جهت در فهم عبارات ائمه (علیهم السلام) و ترجمه آنها به فارسی و...، دچار خطا و اشتباه گردیده است (۱)، و شاید علت اینکه نه تنها آرای او مورد نقد علما قرار گرفت بلکه کتاب هایی بر رد افکار وی به رشته تحریر درآمد (۲)، همین نکته باشد.

خامساً: این شخص در «الصفافی فی شرح اصول الکافی» که به دستور شاه عباس دوم صفوی، صورت گرفت بی نهایت از شاه، تمجید و دوحديث از رسول الله (ص) در توصیف این سلسله می آورد (۳)، و از شاه عباس دوم به «أعلى حضرت پادشاه زمان، نورحدقه شیعیان، نور حدیقه اهل ایمان، غلام با اخلاص صاحب الزمان، برگزیده خاندان مصطفی، شهسوار اولاد مرتضی» یاد و ثواب کتابش را به روزگار فرخنده اعلی حضرت پادشاه دین پناه، هدیه می نماید (۴).

با توجه به این نکات، می توان این نتیجه را گرفت که هرچند نسبت یاد شده به او درست باشد، ولی افکار و آرای وی دارای پایه های استواری نبوده است.

دو - شواهدی بر صحت استناد روضه به کلینی

با قطع نظر از آنچه اشاره شد، شواهد زیادی وجود دارد بر اینکه کتاب روضه از آن کلینی و جزء کافی است:

-شهادت نجاشی و طوسی: نجاشی (م ۴۵۰ق) و شیخ طوسی (م ۴۶۰ق)، وقتی کافی را از

۱- الأفتدی، ریاض العلماء...، ج ۲/۲۷۰.

۲- القزوینی، ملاخلیل، الشافی فی شرح اصول الکافی، تحقیق محمدحسین الدرایتی، قم، دارالحدیث، ط الاولی ۱۴۳۰ق، ۱۳-۳۶ (مقدمه) و کتاب های رد بر او را نام برده است.

۳- الخوانساری، روضات الجنات، ج ۳/۲۷۱.

۴- القزوینی، ملاخلیل، الصفافی فی شرح اصول کافی، تصحیح مولوی سید تصدق حسین صاحب رضوی، چاپ لکنهو (خطی)، کتابخانه آیهاالله بروجردی به شماره ۲۲۶ و ۲۲۵/۱۰۵/۳ و ۲۲۵/۱۰۵/۳: احادیث عبارتند از: ۱. قال (ص): ینخرج بقزوین رجل اسمہ اسم نبی، تسرع الناس الی طاعته، المشرک والمؤمن، یملاء الجبال خوفاً...؛ ۲. قال (ص): ینخرج من الدیلم یملاء الجبال و السهل و الوعر خوفاً و مهابةً و یسرع الناس إلی طاعته، البرّ و الفاجر و یؤید هذا الدین..

مشایخ شان (۱)، روایت می کنند کتاب روضه را جزء کافی می شمارند (۲). و السیدالبروجردی تردید در مورد روضه کافی را خطا دانسته و روایت نجاشی و شیخ طوسی از مشایخش (۳)، و آنها از ۷ نفر از اساتیدشان که برخی حتی آن را از خود کلینی شنیده (۴)، یکی از شواهد می داند.

-تفاوت طبقه: نسبت دادن روضه، به ابن ادریس حلی، سازگار با طبقه ابن ادریس نیست؛ زیرا روایانی که کافی و روضه را نقل کرده اند (۵)، همه از طبقه هشتم و نهم روات اند، و ابن ادریس از طبقه پانزدهم است (۶)، کتابی که شاگردان کلینی و طبقه هشتم و نهم آن را نقل کرده باشند چگونه می شود آن را از آن عالم قرن ۱۵ دانست؟!

-ادعای بدون دلیل: با توجه به اینکه در میان فقها متواتر است که کتاب روضه از آن کلینی و جزء کافی است، ادعای انتساب آن، به ابن ادریس گذشته از اینکه غیر قابل قبول است، کوچک ترین دلیلی بر آن وجود ندارد (۷)، و بی تردید مدعای بدون دلیل را کسی نمی پذیرد.

۱- البروجردی، السید آقا حسین طباطبائی، اسانید الکافی، تخریج و استدراک محمود دریاب النجفی، قم، مؤسسه آیه الله البروجردی، چ اول ۱۳۸۵ق، ج ۱/۲۴۲: مشایخ آنها عبارتند از: ۱. محمد بن محمد بن نعمان المفید ۲. الحسین بن عییدالله الغضائری، ۳. احمد بن علی بن نوح، ۴. السید المرتضی علم الهدی علی بن الحسین، ۵. احمد بن عبدون (حاشیه).

۲- البروجردی، السید آقا حسین طباطبائی، اسانید الکافی، ج ۱/۲۴۲.

۳- رجال النجاشی، ج ۲/۲۹۱، رقم ۱۰۲۷؛ الطوسی، الفهرست/۳۹۴، رقم ۶۰۳.

۴- اسانید الکافی، ج ۱/۲۴۲: آن هفت نفر عبارتند از: ۱. جعفر بن قولویه، ۲. ابو غالب احمد بن محمد بن الرّازی، ۳. احمد ابن ابراهیم الصمیری بن ابی رافع، ۴. هارون بن موسی التلعکبری، ۵. محمد بن عبدالله المفضل الشیبانی، ۶. احمد ابن علی بن سعید الکوفی، ۷. عبدالکریم بن عبدالله بن نصر البزاز. ر. ک: مقدمه اصول الکافی در مورد این افراد (تلامیذه. . .).

۵- مانند هفت نفری که اشاره شد.

۶- اسانید الکافی، ج ۱/۲۴۲.

۷- اسانید الکافی، ج ۱/۲۴۲.

-سبک یگانه: هرچند نحوه تنظیم و محتوای روایات کتاب روضه، با دیگر کتاب های کافی متفاوت است و شاید به همین جهت اسم آن را «روضه» گذارده است؛ ولی با یک نگاه اجمالی به سبک و چینش روات و هنرهای به کارگیری اصطلاحات و...، تفاوتی اساسی میان روضه و سایر کتاب های کافی دیده نمی شود؛ ذکر کامل اسناد در ابتدا (جز موارد نادر) (۱) و آوردن حدیث بعدی با تکیه به سند قبلی و آوردن اشاره (۲)، و یا آوردن ضمیر در حدیث بعدی (۳)، و اصطلاح منحصر به فرد کلینی «عده من اصحابنا» (۴) و حذف راویان مشترک در حدیث دوم (۵)، همه در روضه و سایر کتاب ها هماهنگ (۶) است که خود شاهد گویا بر نادرستی ادعای ابوزهره و دکتر القفاری و... است.

۱- الرّوضه من الکافی/ ۱۵۱، ح ۱۳۵: علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن النوفلی، عن السکونی، عن ابی عبدالله (ع): ... فروع، ج ۷/۴۱، کتاب الوصایا، باب من أوصی بسهم من ماله، ح ۱: علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن النوفلی، عن السکونی، عن ابی عبدالله (ع)....

۲- الرّوضه من الکافی/ ۱۵۲، ح ۱۳۶: و بهذا الاسناد، قال النّبی (ص) ...، فروع، ج ۷/۲۳۰، کتاب الحدود، باب ما لا یقطع فیهِ السارق، ح ۳۰۲: و بهذا الاسناد، قال وقال النّبی (ص)....

۳- الرّوضه/ ۲۳۱-۲۳۳، ح ۳۰۲: علی بن محمد، عن صالح بن ابی حماد، عن یحیی بن المبارک، عن عبدالله بن جبّله، عن اسحق بن عمار، عن ابی عبدالله (ع) ...، در چندین روایت (۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷) عنه، عن صالح، عن محمد بن أورمه، عن ابن سنان، عن المفضّل بن عمر قال... فروع، ج ۷/۲۳۲، کتاب الحدود، باب حد الصبیان فی السرقة، ح ۲: ابوعلی الاشعری، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن یونس، عن عبدالله بن سنان، قال: ...، در حدیث ۳: عنه، عن صفوان....

۴- الرّوضه/ ۲۲۶، ح ۴۰۰: عده من اصحابنا، عن احمد بن محمد بن محمد خالد، عن عثمان بن عیسی، عن ابی اسحاق الجرجانی، عن ابی عبدالله (ع) ...، فروع، ج ۷/۲۵۱، کتاب الحدود، باب العفو عن الحدود، ح ۱: عده من اصحابنا، عن احمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عیسی، عن سماعه بن مهران، عن ابی عبدالله (ع)....

۵- الرّوضه/ ۲۷۵، ح ۵۲۳ و ۵۲۴: محمد بن احمد القمی، عن عمه عبدالله بن الصلت، عن یونس بن عبدالرحمن، عن عبدالله بن سنان. .. در حدیث بعدی: یونس، عن سورهبن کلیب، عن ابی عبدالله (ع)، فروع، ج ۷/۱۹۷، کتاب الحدود، باب الزانی، ح ۲ و ۳: علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن زرعه، عن سماعه...، حدیث بعدی: یونس، عن ابن مسکان، عن ابی بصیر، قال: سألت ابی عبدالله....

۶- برای اطلاع بیشتر ر. ک: به کتاب «الشیخ کلینی البغدادی و کتابه الکافی، تألیف ثامر هاشم حبیب العمیدی، هرچند که برخی از دلایل او را محقق دیگر در کتاب بحوث روایات الکافی، از امین ترمس العاملی/ ۳۵ به بعد به چالش می کشد..

نتیجه گیری

ابن تیمیه و پیروان او منابع حدیثی پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) به ویژه کافی را از جهت مستند نبودن به رسول الله (ص) و فقدان منابع رجالی برای تشخیص احادیث صحیح از ناصحیح در شیعه و زیاد شدن کتاب های کافی و مشکوک بودن نسبت روضه به کلینی، مورد نقد قرار دادند؛ ولی با توجه به پژوهشی که انجام گرفت، این نتیجه به دست می آید که در مرحله اول، اشکال، مستقیماً منابع خود آنان را می گیرد. شیعه همان گونه که در تدوین و نقل احادیث رسول الله (ص) پیشقدم بوده، در تأسیس علوم حدیث و رجال شناسی، نخستین کتاب هارا در کارنامه خود دارد. اکثر احادیث کافی مستند به امامان معصوم (علیهم السلام) است که در حقیقت متصل به رسول خدا (ص) است و نه تنها هیچ کتابی که حتی یک حدیث بر مجموعه کافی افزوده نشده است. گرچه تغییر و تحوّل در انضمام عناوین کتاب ها و جدا انگاشتن آنها طبق سلائق مختلف در نسخه های آن، رخ داده است. و آخرین کتاب کافی به نام «روضه» به طور قطع از تألیفات کلینی و جزو مجموعه کافی است و گفته ملاخلیل قزوینی درباره روضه کافی، نادرست و مورد پذیرش دیگر فقهای شیعه نیست.

بخش سوم: بررسی و نقد ادعای تحریف قرآن کریم به روایت کلینی

اشاره

کتاب آسمانی آخرین فرستاده خدا یعنی «قرآن» نزد عموم مسلمانان از جایگاه بس عظیم و قداست ویژه ای برخوردار است و به هیچ قیمتی نه به خود و نه به نامحرمان و بیگانگان هرگز اجازه توهین و بی احترامی نسبت به کتابش را نمی دهد؛ زیرا هر مسلمان آن را سخن خدایش می خواند که توسط جبرئیل امین بر پیام آور «امین» فرو فرستاده شد تا در سایه پیام های سازنده و هدایتگر آن، بشر رهنمون گردد و راه و رسم بندگی و زندگی را فراگیرد. این کتاب که از ابتدا تا انتهایش «اعجاز»، «وحی»، «هدایت» و «دانش» است، بیش از ۱۴۰۰ سال، بردل و جان و روان مسلمانان حکومت می کند و همچنان تا دنیا باقی است، علیرغم توطئه ها، در قلب آنان جای خواهد داشت، و هرگز با نقدها از سوی کسی و گروهی، از عظمت و معنویت آن کاسته نخواهد شد.

یکی از بی انصافی هایی که در مورد این کتاب الهی روا داشته می شود، شبهه تحریف و دگرگونی آن است و مرتب اعتقاد به تحریف آن را به پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) نسبت می دهند و آنان به خاطر این باور نداشته، مورد توهین و مذمت، قرار می گیرند؛ از این رو، هرچند که این بحث دامنه وسیعی از جنبه های تاریخی، حدیثی، تفسیری و دیدگاه ها دارد، ولی با توجه به ظرفیت موضوع، در این بخش شبهه تحریف قرآن، در ارتباط با کتاب کافی مورد بررسی و نقد قرار می گیرد.

فصل اول: اعتقاد شیعه به تحریف قرآن کریم

اشاره

هرچند که موضوع تحقیق مربوط به نقدهایی است که بر کتاب کافی گرفته شده است و یکی از نقدها بر این کتاب، روایاتی است که بوی تحریف و نقص از آنها به مشام می رسد، ولی از آن جا که برخی از نویسندگان وهابی پا را فراتر گذاشته و یکی از معتقدات شیعه امامیه را «اعتقاد به تحریف قرآن» می شمارند، لازم است ابتدا، این محور، مورد بررسی قرار گیرد.

۱. طرح اتهام شیعه به تحریف قرآن

نویسنده کتاب «الشَّيْعَةُ وَالسُّنَّةُ» تحریف و تغییر در قرآن کریم را از اعتقادات شیعه شمرده، می نویسد: «اما شیعه به این قرآنی که دردست مردم است و از سوی خداوند حفظ می شود، اعتقاد ندارند، و با اعتقاد خود مخالف اهل سنت اند و همه روایات صحیحی که در خصوص قرآن و سنت وارد شده را، منکرند» (۱)؛ و در کتاب دیگرش حتی امامان شیعه را متهم می کند: «... وَأَنَّ الشَّيْعَةَ كَانُوا يَعْتَقِدُونَ التَّحْرِيفَ فِي الْقُرْآنِ فِي الدَّوْرِ الْأَوَّلِ بِمَا فِيهِمْ أئِمَّةٌ مَذْهَبُهُمْ، وَوَضَعُوا شَرْعَهُمْ حَسَبَ مَرْوِيَّاتِهِمْ وَلَمْ يَثْبُتْ عَنْ وَاحِدٍ مِنْهُمْ أَنَّهُ كَانَ يَعْتَقِدُ خِلَافَ ذَلِكَ...» (۲).

۱- ظهیر، احسان الهی، الشیعه و السنه، لاهور پاکستان، پخش ریاض عربستان، مکتبه بیت الاسلام (بی تا) / ۶۱.

۲- ظهیر، الشیعه و القرآن، لاهور، پاکستان، اداره ترجمان السنه، محل توزیع: ریاض عربستان (بی تا) / ۵۱.

آلوسی (م ۱۲۷۰ق) که به اعتقاد ناصرالقفاری نخستین کسی است که اعتقاد شیعه به تحریف را به زبان عربی در کتابش گنجانده و شواهدی ارائه کرد (۱)، می نویسد: « زَعَمَتِ الشَّيْعَةُ أَنَّ عُثْمَانَ بَلَ أَبَابَكْرَ وَ عُمَرَ أَيْضاً حَرَّفُوهُ (قرآن) وَأَسْقَطُوا كَثِيراً مِنْ آيَاتِهِ وَ سُورِهِ... » (۲)

بیومی نویسنده دیگر پس از بیان اینکه از مهم ترین اختلافات میان شیعه و سنی اختلاف تحریف قرآن است، می گوید: « أَمَّا الشَّيْعَةُ فَيَعْتَقِدُونَ أَنَّ الْقُرْآنَ الْكَرِيمَ مُحَرَّفٌ وَ مُبَدَّلٌ وَ أَنَّهُ زِيدَ وَ نَقَصَ مِنْهُ آيَاتٌ كَثِيرَةٌ، وَأَنَّ النَّاقِصَ مِنْهُ يُعَادِلُ ضِعْفَ عَفَى الْقُرْآنِ الْمَوْجُودِ الْآنَ... » (۳)

۲. بررسی و نقد اتهام تحریف

اشاره

با توجه به متن گفته های این عده، نتیجه این خواهد شد که نه تنها کلینی، بلکه باور و اعتقادات شیعه بر تحریف قرآن مبتنی است. برای بررسی این تهمت بزرگ به مباحث زیر اشاره می شود:

الف) مفهوم تحریف

یک - تحریف در لغت

تحریف از ماده «حرف» و جمع آن «أحرف» به معنای طَرَف و کنار چیز است (۴)، و حرف (حاء، راء، فاء) از نظر برخی لغت شناسان، دارای سه ریشه است و یکی از آنها «انحراف و عدول از شیء» را معنا می دهد، وقتی گفته شد: *إِنْحَرَفَ عَنْهُ، يَنْحَرِفُ، إِنْحِرَافًا،* یعنی *عَدَلَ* به *عَنْهُ*؛ تحریف الکلام، یعنی عدول کردن از جهت کلام، چنان که خداوند

۱- القفاری، ناصر بن عبدالله، اصول مذهب الشیعه...، الجیزه، دارالرضا للنشر والتوزیع (بی تا)، ج ۱/۲۵۸.

۲- آلوسی، السید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن و السبع المثانی، بیروت، داراحیاء التراث العربی (بی تا)، ج ۱/۲۳.

۳- بیومی، محمد، حقیقه الشیعه و هل یمکن تقاربهم مع أهل السنّه، القاہرہ، دارالغدّ الجدید، ط الاولی ۱۴۲۷ق/۲۳۸.

۴- الاصفهانی، الحسین بن محمد، المعروف بالراغب، المفردات فی غریب القرآن، ضبط هیثم طبعی، بیروت، داراحیاء، ط الاولی ۱۴۲۸ق/۱۱۹.

فرمود: يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ (مانده: ۱۳) (۱). همچنین تحریف به تبدیل و تغییر و میل به جانبی (۲) هم معنا شده است، وقتی این واژه در مورد قرآن و کلمه به کار می رود، به معنای تغییر دادن حرف و کلمه از معنای اصلی آن است (۳).

بنابراین با عنایت به دو قید « طرف » و « عدول » که در این واژه اخذ شده، (۴) تحریف عبارت است از: عدول و انحراف شیء از جایگاه اصلی خود و استقرار آن در غیر موضعش (۵). و تحریف کلام، یعنی تغییر دادن و خارج کردن و به انحراف کشاندن کلام به گوشه ای از احتمالات (۶).

دو - تحریف در اصطلاح

این واژه هنگامی که درباره قرآن به کار می رود، معانی متعددی دارد که برخی از کاربردها هم مجاز است وهم واقع شده و بعضی دیگر نه تنها جایز نیست که به اجماع مسلمانان غیر معقول و باطل است (۷)؛ ولی آنچه مورد بحث و نزاع است، تحریف

۱- ابن فارس، ابی الحسین احمد بن ذکریا، معجم مقاییس اللغة، تحقیق وضبط عبدالسلام محمد هارون، ایران، مرکز نشر - مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق، ج ۲/۴۲ (ماده حرف): ثلاثه اصول: حدّ الشیء، والعدول و تقدیر الشیء.

۲- ابن عباد، اسماعیل، المحيط فی اللغة، تحقیق محمد حسن آل یاسین، بیروت، عالم الکتب، ط الاولی ۱۴۱۴ق، ج ۳/۸۲.

۳- الزبیدی، السید محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق علی سیری، بیروت، دارالفکر ۱۴۱۴ق، ج ۱۲/۱۳۶: واژه تحریف قریب المعنی به « شبهه » است، چنان که می گویند: یهود معانی تورات را به اشتباه، تغییر داد.

۴- المصطفوی، حسن، التحقیق فی الکلمات القرآن الکریم، تهران، مؤسسه الطباعة و النشر وزارت الثقافة والارشاد، ط الاولی، ج ۲/۱۹۸.

۵- المصطفوی، حسن، التحقیق فی الکلمات القرآن الکریم، تهران، مؤسسه الطباعة و النشر وزارت الثقافة والارشاد، ط الاولی، ج ۲/۱۹۸.

۶- الأصفهانی، الحسین بن محمد المعروف بالراغب، المفردات فی غریب القرآن/ ۱۱۹.

۷- اول: تحریف تربیتی؛ تنظیم قرآن برخلاف ترتیب نزول: العمیدی، ثامر هاشم حبیب، دفاع عن الکافی، قم، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، ط الاولی ۱۴۱۶ق، ج ۲/۲۲۰؛ یعنی سوره و آیه ای که در مکه نازل شده و باید در ابتدای قرآن قرار بگیرد در آخر قرآن جا داده شود؛ معرفت، محمد هادی، صیانه القرآن من التحریف، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ط الاولی ۱۴۱۳ ق / ۱۶. دوم: تحریف معنوی؛ تبدیل و انحراف لفظی به معنایی که برخلاف مقصود باشد: الخویی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه جعفر حسینی، قم، دارالتقلین چاپ اول ۱۳۸۴/۲۶۳ - ۲۶۴؛ معرفت، صیانه القرآن من التحریف، همان. سوم: تحریف لفظی که به چند صورت ممکن است تحقق پیدا کند: ۱. تحریف در قرائت؛ کلمه برخلاف قرائت شناخته شده، قرائت شود؛ و این نمونه از تغییر، در قرآن واقع شده و قرائت هفتگانه یا ده گانه (نزد اهل سنت):

العمیدی، ثامر هاشم حبيب، دفاع عن الكافي دراسه النقديه. .، ایران، مركز الغدير للدراسات الإسلاميه، ط الأولى ۱۴۱۵ق، ج ۲/۲۲۰؛ معرفت، صيانه القرآن. . . ۲.۱۷/. تحريف به تقديم وتأخير؛ لفظی که در واقع جایگاهش مؤخر است مقدم داشته شود و بالعکس: الخویی، البيان /۲۴۴؛ العمیدی، دفاع عن الكافي، ج ۲/۲۲۱. چهارم: تحريف به زياده و نقيصه؛ به چند صورت تصور می شود: ۱. تحريف حروف يا حرکات؛ زياد نمودن و کاستن حروف و يا تغيير حرکات الفاظ به گونه ای که تغييری در معنا ایجاد نکند: الخویی، البيان/۲.۲۴۴. تحريف کلمات قرآن؛ زياد يا کم کردن يک يا دو کلمه با حفظ اصل آيه، در صورتی که برای توضیح و رفع ابهام باشد بدون اعتقاد به قرآن بودنش: معرفت، صيانه القرآن. . . ۱۸/؛ العمیدی، دفاع عن الكافي، ج ۲/۲۶۵؛ الخویی، البيان في تفسير القرآن/۲۶۵. .

به نقیصه و زیاده است؛ یعنی باورد داشتن به اینکه آیه و یا سوره ای بعد از رسول الله (ص) از قرآن به عمد و یا اشتباه، حذف یا به آن اضافه شده است. این فرض به اجماع مسلمانان باطل (۱) است و همین صورت را گروهی از نویسندگان وهابیت به شیعه نسبت می دهند (۲).

بنابراین، تحریفی که در این بخش مورد بحث است تحریف به حذف و یا اضافه شدن آیه و یا سوره ای است که پس از رسول خدا (ص)، در قرآن صورت گرفته باشد.

(ب) شیعه و اعتقاد به تحریف

اشاره

(ب) شیعه و اعتقاد به تحریف (۳)

با تعیین محور بحث، این سؤال مطرح می شود که آیا به راستی پیروان اهل بیت (علیهم السلام) آن گونه که از سوی عده ای از نویسندگان وهابی مطرح می شود، اعتقاد به تحریف دارند و این باور جزء اعتقادات آنها محسوب می گردد؟! پاسخ این سؤال به چند جهت منفی و چنین قضیه ای که یکی از اعتقادات شیعه تحریف قرآن باشد، کذب و افترا بی بیش نیست:

۱- الخویی، البیان فی تفسیر القرآن/۲۶۷؛ العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۲/۲۲۱؛ معرفت، صیانه القرآن من التحریف/۱۹.

۲- برای اطلاع بیشتر: ر. ک: به کتاب هایی که اشاره شد.

۳- هر چند موضوع تحقیق در مورد تحریف به روایت کافی است ولی برای روشن شدن موضع کلینی در کافی، ناگزیر از طرح دیدگاه شیعه و عالمان مشهور آنان هستیم.

یک - ضرورت مذهب شیعه بر عدم تحریف

بی تردید وقتی مفهوم اسلام و ایمان، در مورد کسی صادق و مصداق عینی پیدا می کند که نسبت به اصول اعتقادی اسلام از جمله رسالت پیامبر خدا محمّد بن عبدالله (ص) و کتاب آسمانی او یعنی قرآن و آنچه او به عنوان دین آورده، باور پایدار و استواری داشته باشد، و طبعاً این اعتقاد به صورت اجمالی و یا به طور تفصیلی و شفاف نسبت به جزء جزء معتقدات، تحقق یابد؛ زیرا کسی که باور دارد بر اینکه محمّد (ص) رسول خدا است ضرورت عقلی او حاکم است که کتاب او به همان ویژگی هایی که بر شخص حضرت فرو فرستاده شد، باقی است و برای او معجزه و دست آویز محکم پیامبری است (۱) و برای پیروانش کتاب هدایت و منشور جاودانه دین اسلام است، و همچنان با همان اعجاز و ویژگی و سُور و آیاتش فریاد می زند: **وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عِبْدِنَا فَاتُّوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** (بقره: ۲۳)

زیرا کتابی که همواره خداوند وعده قطعی به مصونیتش از دستبردها و نقص ها داده (۲): **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** (حجر: ۹)، چه کسی و چه قدرتی می تواند او را دگرگون سازد؟ و آیا نسبت دادن تبدیل و انحراف به کتابی که . . **وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ** (فصلت: ۴۱-۴۲)، و ده ها آیه دیگر، با ایمان به قدرت لا-یزال الهی سازگار است؟ و همین دو آیه در مصونیت از تحریف قرآن به هر نحوی که منافی با عظمت و قداست قرآن باشد، کافی نیست؟ (۳)

اما اینکه برخی از نویسندگان وهابی مسلک، نسبت تحریف را به شیعه داده اند، اگر

۱- الطباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ترجمه سید باقر موسوی، قم، دفتر انتشارات اسلامی ۱۳۶۶ق مراجعه شود.

۲- الطباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ترجمه سید باقر موسوی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۱۲/۱۴۷.

۳- دست برد به هر شکلی مصداق بازر «باطل» است، چگونه این نسبت باطل را به قرآن نسبت بدهیم!؟ . .

مراد آنان مذهب امامیه باشد (۱)، بی تردید باید در باورهای خویش نسبت به خدا و پیامبر و قرآن، دچار تردید شده باشند، و اگر مقصود آنها از «شیعه» افرادی هستند که منتسب به این مذهبند، و آنان معتقد به تحریف قرآن اند، این بحث دیگری است که به زودی مورد بررسی قرار می گیرد.

دو - قرآن و امامان معصوم شیعه (علیهم السلام)

گذشته از اینکه ادعای تحریف قرآن، با متن آیات و اصول اعتقادات مسلمانان، سازگار نیست، پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) که همه اصول و فروع دین اسلام را از امامان معصوم خویش و آنها از رسول الله (ص)، می گیرند (۲) و ائمه شیعه، به همین قرآن موجود در دست مسلمانان توجه داشته اند و مسلمانان و پیروان خود را به همین قرآن، رهنمون شده اند و همین قرآن را مایه نجات آنان دانسته اند:

-امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) که نزدیک ترین فرد به پیامبر خدا (ص) بود، به همین قرآن موجود معتقد بود. ایشان با بیان ارتباط شگفت آور خود با رسول الله (ص) (۳)، درباره قرآن سخنی می گوید که به گفته ابن ابی الحدید زیباترین تعظیم و تجلیل قرآن کریم است (۴)، حضرت می فرماید:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ، وَ الْهَادِي الَّذِي

۱- الاسلامی، ابوالفضل، مع الدكتور القفاری فی اصول مذهبه حول القرآن الکریم و التشیع، قم، نشر الفقاهه، ط الأولى ۱۴۲۸ق/ ۲۲۱.

۲- شرف الدین الموسوی، سید عبدالحسین، المراجعات، ایران، دار الأسوه للطباعه، ط الرابعه ۱۴۲۵ق/ ۶۴ (مراجعه ۸)

۳- من همواره با پیامبر بودم، چونان بچه ای شتر در پی مادرش، . . . پیامبر در هر سال (چندماه) در غار حراء اقامت می نمود، تنها من او را مشاهده می کردم و کسی جز من او را نمی دید، من هنگامی که وحی بر پیامبر فرو می آمد، نور وحی و رسالت را می دیدم، و بوی نبوت را استشمام می کردم، صدای ناله شیطان را هنگام نزول وحی، می شنیدم: سیدرضی، ابوالحسن محمدبن احمدبن الحسین بن موسی، نهج البلاغه، بخط فیض الاسلام، تهران، مرکز نشر آثار فیض الاسلام ۱۳۶۵ق/ ۸۱۱، خطبه ۲۳۴، ب ۶۱: و لقد كنت إتبعه أتباع الفصل أثرأمة . . .

۴- شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار إحياء التراث، ط الثانيه ۱۳۸۵ق، ج ۱۰/۱۸ (خطبه ۱۷۷).

لَا يُضِلُّ، وَالْمُحَدَّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ»؛ «آگاه باشید، همانا این قرآن پنددهنده ای است که نمی فریبد، و هدایت کننده ای است که گمراه نمی سازد، و سخنگویی است که هرگز دروغ نمی گوید» (۱). ابن ابی الحدید، نقش علی (ع) نسبت به قرآن را چنین تصویر می کند: «إِتَّفَقَ الْكُلُّ عَلَى أَنَّهُ كَانَ يَحْفَظُ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، و لم يكن غيره يحفظه، ثُمَّ هُوَ أَوَّلُ مَنْ جَمَعَهُ» (۲). در صفین وقتی دید قرآن دست آویز حيله گران واقع شده و روی نیزه ها رفته، فرمود: «فَأَنَّى إِنَّمَا قَاتَلْتُهُمْ لِيَدِينُوا بِحُكْمِ هَذَا الْكِتَابِ، فَإِنَّهُمْ عَصَوْا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيمَا أَمَرَهُمْ وَ نَسُوا عَهْدَهُ، وَ تَبَدُّوا كِتَابَهُ» (۳).

-امام حسن بن علی (ع) حقیقت همین قرآن موجود را این گونه بیان می دارد: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَصَابِيحُ النُّورِ، وَ شِفَاءُ الصُّدُورِ، فَلْيَجَلِّ جَالِ بَصَوْتِهِ وَ لِيَجْلَمْ الصَّفَه قَلْبِهِ ؛ . . .» (۴)؛ در فراز دیگر می فرماید: «مَا بَقِيَ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا بَقِيَهُ غَيْرَ هَذَا الْقُرْآنِ فَاتَّخَذُوهُ إِمَامًا، وَإِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ مَنْ عَمَلَ بِهِ وَ إِنْ لَمْ يَحْفَظْهُ. . .» (۵)؛ در صلحی که با معاویه به اجرا می گذارد، در نخستین بند آن می آورد که حکومت به معاویه واگذار می گردد، مشروط به اینکه وی به کتاب خدا و سنت رسول الله (ص) و . . . عمل کند. (۶)

-امام حسین بن علی (ع) که در واقع برای نجات مہجوریت قرآن، همه هستی خویش

۱- سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵، ب ۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱/۲۷ (مقدمه مؤلف).

۳- الطبری، تاریخ الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، روائع التراث العربی (بی تا) ج ۵/۴۹ (حوادث سال ۳۷)

۴- المجمع العالمی لاهل البيت (ع)، اعلام الهدایه الامام الحسن (ع)، قم، المجمع العالمی لاهل البيت (ع)، ط الاولی ۱۴۲۲ق، ج ۴/۱۹۶.

۵- المجمع العالمی لاهل البيت (ع)، اعلام الهدایه الامام الحسن (ع)، قم، المجمع العالمی لاهل البيت (ع)، ط الاولی ۱۴۲۲ق، ج ۴/۱۹۶. در سخن دیگر فرمود: «کتابُ الله فيه تفصیل کل شیء لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه، والمعول علیه فی کل شیء لا تخطئنا تأویلہ بل نتيقن حقائقه، فاطيعونا فاطاعتنا مفروضه.

۶- المجمع العالمی لاهل البيت (ع)، اعلام الهدایه الامام الحسن (ع)، قم، المجمع العالمی لاهل البيت (ع)، ط الاولی ۱۴۲۲ق، ج ۴/۱۹۶؛ البلاذری، جمل انساب الاشراف، تحقیق و مقدمه سهیل ذکار ریاض زرکلی، بیروت، دارلفکر، ط الأولی ۱۴۱۷ق، ج ۳/۲۸۷؛ امرالحسن بن علی بن ابی طالب (ع)؛ تاریخ الطبری، ج ۴/۱۲۳ (حوادث سال ۴۱) فقط اجمال شرایط صلح را آورده است. .

را فدا کرد، از مکه تا کربلا (۱) از کربلا تا شهادت و حتی بعد از شهادت (۲) در خطابه ها و موعظه هایش بخش های مهم از همین قرآن موجود را، تلاوت کرد (۳)، قرآن و آیات آن را به چهار دسته تقسیم می کند: « کتاب الله عز وجل علی أربعه أشياء: علی العبارة، والإشارة، واللطائف و الحقائق؛ فالعبارة للعوام، والإشارة للخواص، واللطائف للولياء و الحقائق للانبیاء » (۴)؛ امامان دیگر چون: سیدالشاجدین امام زین العابدین (ع) (۵)، امام باقر محمد بن علی (ع) (۶)،

۱- وقتی حضرت در میان راه خبر شهادت مسلم بن عقیل را شنید، آیه ۲۳ احزاب: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ...؛ ابن کثیر الدمشقی، ابی الفداء اسماعیل، البدایه والنهایه، تحقیق و تعلیق علی شیری، بیروت دار احیاء، ج ۵/۱۸۸ (حوادث سال ۶۱)، شب عاشورا در میان اصحاب آیه ۱۷۸ آل عمران وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ...؛ همان/۱۹۵؛ در میان دشمن از باب اتمام حجت آیه ۷۱ یونس را... فَعِلْ-ي اللهُ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ و... قرائت نمود: همان/۱۹۳.

۲- در چندین مورد از جمله در شام سر مبارک حسین (ع) روی نیزه آیاتی از سوره کهف ام حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا، را زمزمه کرد: الراوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائح، قم، مؤسسه الامام المهدي، ط الاولى ۱۴۰۹ق، ج ۲/۵۷۷؛ عن المنهال بن عمرو، قال: أنا والله رأيت رأس الحسين (ع)، حين حمل و أنا بدمشق...، يقرء الكهف حتى بلغ قوله «أم حسبت...».

۳- ر. ك: كتاب فرهنگ سخنان حسين بن علي (ع). گروه حديث پژوهشكده باقرالعلوم، قم، معروف، چ اول ۱۳۸۳ق.

۴- اعلام الهدايه الامام الحسين بن علي (ع) ج ۵/۲۱۷. درجایی فرمود: «کسی که یک آیه از قرآن را در نمازش ایستاده بخواند، برای هر حرفش یک صد حسنه و اگر در غیر نماز قرائت نماید ده حسنه، و کسی که به صوت قرآن گوش فرا دهد، یک حسنه منظور می شود.

۵- الامام علی بن الحسين زین العابدین (ع)، صحیفه کامله سجاده، ترجمه و تعلیق علیرضا رجالی تهرانی، تهران انتشارات گاه سحر، چ اول ۱۳۸۱ق/۲۷۰: دعای ۴۲ (ختم قرآن): «اللَّهُمَّ اَعْتِنِي عَلَى خْتَمِ كِتَابِكَ الَّذِي اَنْزَلْتَهُ نُورًا، وَجَعَلْتَهُ مُهِمًا عَلَى كُلِّ كِتَابٍ اَنْزَلْتَهُ...»؛ همان امام در حال اسارت آیات: ۴۲ زمر در پاسخ عبيدالله بن زياد (مگر خدا علی بن الحسين را در کربلا نکشت؟): ابن سعد، الطبقات الكبرى، بيروت، دار بيروت ۱۴۰۵ق، ج ۵/۲۱۲: بقیه الطبقة الثانيه من التابعين؛ علی بن الحسين (ع) آیه مودت، خمس، و تطهیر را به خاطر توهین مرد شامی، قرائت نمود: اعلام الهدايه الإمام زین العابدین، ج ۶/۶۱-۶۴؛ و آیات ۲۲ و ۲۳ سوره حدید و ۳۰ شوری و ۴۹ بقره را در مجلس یزید تلاوت و خود و اهل البيت (ع) را مصادیق آیات خواند: ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۵/۲۱۹: ترجمه امام علی بن الحسين؛ البلاذری، جمل أنساب الأشراف، ج ۳/۴۱۹: مقتل الحسين (ع).

۶- اعلام الهدايه الامام الباقر (ع)، ج ۷/۲۱۵: وقتی شنید قتاده قرآن را تفسیر می کند، کار او را نادرست خواند و فرمود: «یا قتاده إن كنت قد فسرت القرآن من تلقاء نفسك، فقد هلكت وأهلك، وإن كنت قد فسرت من الرجال، فقد هلكت وأهلك، یا قتاده، ويحك! إنما يعرف القرآن من خوطب به...».

امام جعفر بن محمد بن الصادق (ع) (۱)، هر کدام همین قرآنی را که در دسترس مردم است، کتاب الهی و هدایت شمرده اند.

بنابراین با عنایت به روایاتی که ذکر شد؛ اولاً: ائمه شیعه همین قرآن موجود را کتاب خدا و با همان ویژگی هایی که در زمان رسول الله (ص) داشته، معرفی نموده اند و به آن عمل می کرده اند.

ثانیاً: قرائت عین آیات قرآن موجود و استشهاد به آنها و دفاع از آن، شاهد زنده ای است بر اینکه قرآن موجود، همان قرآن زمان پیامبر (ص) بوده و هرگز دچار تحریف نشده است.

ثالثاً: چرا امیرالمؤمنین هنگامی که قرآن ها توسط معاویه روی نیزه ها رفت، فرمود: این قرآن ها تحریف شده است؟ و مورد قبول من نیست؟! به ویژه امام حسین (ع) که در برابر همه باطل قیام کرد چرا از تحریف و دگرگونی قرآن، سخن به میان نیاورد؟ در حالی که از مهجوریت قرآن و عمل نکردن به آن، سخن گفت و فریاد زد (۲) و خون داد. اگر به فرض، گروهی و قدرتی قصد داشتند به قرآن دست ببرند، بی تردید قیام هایی همانند قیام کربلا از سوی امامان معصوم شیعه (علیهم السلام)، به وقوع می پیوست.

سه - تحریف ناپذیری قرآن از نگاه عالمان مؤثر شیعه

جمهور علما و رهبران تأثیرگذار در باورها و اندیشه های مذهبی پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، نیز با وقوع تحریف این کتاب آسمانی به شدت مخالف اند و برخی از روایاتی که دلالت بر شبیه تحریف دارد، مخالف باورهای مذهب امامیه می شمارند:

-ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی الصدوق (م ۳۸۱ق)؛ در کتابی که

۱- اصول کافی، ج ۲/۶۰۰: کتاب فضل القرآن، ح ۵: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَنَارُ الْهُدَى وَ مَصَابِيحُ الدُّجَى فَيُجَلِّ جَالٍ بَصَرَهُ وَ يَفْتَحُ لِلضِّيَاءِ نَظْرَهُ، فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةَ قَلْبِ الْبَصِيرِ، كَمَا يَمْشِي الْمَسْتَنِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ».

۲- گروه حدیث پژوهشگره باقرالعلوم، فرهنگ سخنان حسین بن علی (ع)، قم، معروف، چ اول ۱۳۸۳ق/۴۷۹: پس دورباد دورباد! سرکشان این امت و بازماندگان احزاب شرک و دور افکنان قرآن و خاموش کنندگان سنت رسول الله و یاران استهزاء کنندگان که قرآن را پاره پاره کنند.

باورهای شیعه را تبیین می کند، می آورد: «إِعْتَقَادَنَا أَنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ (ص) هُوَ مَا بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ، وَهُوَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ، لَيْسَ بِأَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، وَمَبْلَغُ سُورِهِ عِنْدَ النَّاسِ مِائَةٌ أَرْبَعٌ عَشْرَةَ سُورَةً» (۱).

-محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم البغدادي المشهور بالشيخ المفيد (م ۴۱۳ق)؛ در چندجا از آثارش (۲) به این مسأله پرداخته است؛ در یک جا در پاسخ این سؤال که آیا قرآن واقعی همان است که میان دو جلد و در دست مسلمانان است؟ می گوید: «لَا شَكَّ أَنَّ الَّذِي بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ جَمِيعُهُ كَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى وَتَنْزِيلُهُ، وَلَيْسَ شَيْءٌ مِنْ كَلَامِ الْبَشَرِ وَهُوَ جَمُوهُورُ الْمُتَنَزِّلِ...» (۳) و تأکید می کند:

«مقید بودن به قرآنی که میان دو جلد است، ضروری و لازم است جز اینکه ما طبق روایات صحیح از امامان معصوم (علیهم السلام) مأمور شده ایم به قرائت آنچه میان دو جلد است نه از آن کاسته و نه بر آن افزوده شود؛ تا اینکه حضرت قائم قیام نماید و قرآن را به همان صورتی که خداوند فر فرستاده و امیرالمؤمنین گرد آورده، برای مردم قرائت کند» (۴). در جای دیگر گوشزد می کند که اگر مراد از زیاد شدن، زیاد کردن به مقدار یک سوره باشد به گونه ای که نزد یکی از فصحاء با قرآن اشتباه شود، قطعاً باطل است اما زیاد شدن یک کلمه و دو کلمه، یک حرف و دو حرف به گونه ای که به اعجاز قرآن ضرر وارد نکند، و نزد فصحاء با قرآن اشتباه نشود، تنها برای توضیح باشد، اشکال ندارد، ولی من حتی به این مقدار زیاد شدن بر قرآن قطع ندارم: «بَلْ أَمِيلُ إِلَى عَدَمِهِ وَ سَلَامَةِ الْقُرْآنِ عَنْهُ» (۵).

- ۱- الاعتقادات (مصنفات الشيخ المفيد، ج ۵)، تحقيق عصام عبدالسيد، قم، المؤتمر العالمي ألفيه الشيخ المفيد ۱۴۱۳ق/ ۸۴.
- ۲- اوائل المقالات/ ۸۰؛ المسائل السرويه (مصنفات الشيخ المفيد، ج ۷)، تحقيق قسم الدراسات الاسلاميه - مؤسسه البعثه، قم، المؤتمر العالمي لألفيه الشيخ المفيد، ط الثانية، ۱۴۱۳ق، المسأله التاسعه/ ۷۸.
- ۳- المسائل السرويه/ ۷۸، المسأله التاسعه [صيانه القرآن من التحريف].
- ۴- المسائل السرويه/ ۸۱.
- ۵- اوائل المقالات/ ۸۲، القول في تأليف القرآن (با تلخيص)؛ معرفت، محمدهادی، صيانه القرآن من التحريف، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ط الأولى ۱۴۱۳ق ۶۰- ۶۱.

ممکن است برخی دیدگاه شیخ مفید را در این خصوص صریح نشمارند، ولی مارتین مکدرموت که دیدگاه کلامی شیخ مفید را مورد بررسی قرار می دهد، نسبت به «متن قرآن» پس از کاوش و مقایسه مفصل میان آثار شیخ مفید، چنین نتیجه می گیرد که:

«به صورت خلاصه می توان گفت که درباره تمامیت و درستی متن قرآن رسمی دو اعتقاد در میان امامیه رایج بوده است؛ بعضی حتی پیش از مفید، بر آن بودند که متن عثمان تمام و درست است، گروهی دیگر همچون نوبختیان علیرغم تمایلی که به اعتزال داشتند چنان معتقد بودند که در متن قرآن اضافه و نقصان صورت گرفته است؛ مفید از هر دو طرف دفاع کرده ولی عقیده نهایی او احتمالاً آن بوده که متن قرآن به همان صورتی که هست تمام و کامل است» (۱).

-علی بن الحسین علم الهدی الشریف المرتضی (م ۴۳۶ق)؛ این عالم شیعی نسبت به زیادی و نقصان قرآن می گوید:

«علم به صحت قرآن (فعلی) همانند علم به شهرها و حوادث بزرگ و وقایع عظیم و کتاب های مشهور و... است و توجه شدید و انگیزه های وافر بر نقل و حراست از قرآن بوده است؛ زیرا قرآن، معجزه نبوت و منبع علوم شرعی و احکام دینی است، و عالمان مسلمان نهایت سعی خویش را در حفظ و حمایت قرآن به کار بسته اند، و تا آنجا که اختلاف آنان در اعراب، قرائت، حروف و آیات آن، مشهور است، با همه عنایت و

حراست شدید چگونه ممکن است قرآن دگرگون شده و ناقص باشد!» (۲).

-ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی (۴۶۰ق)؛ شیخ طوسی که عمیق ترین تأثیرات را در فرهنگ شیعه داشته است، تصریح می کند:

۱- اندیشه های کلامی شیخ مفید، ترجمه احمد آرام، زیر نظر دکتر مهدی محقق، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گسیل شعبه تهران، با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ق/۱۳۳-۱۲۵.

۲- الطبرسی، ابی علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق و تعلیق لجنه من العلماء، بیروت، مؤسسه الاعلمی: ۱۴۱۵ق، ج ۱/۴۲ (الفن الخامس) نقل از «المسائل الطرابلسیات»؛ المولی محسن الفیض الکاشانی، تفسیر الصافی، تصحیح و مقدمه و تعلیق الشیخ حسین الاعلمی، مشهد، دارالمرتضی للنشر، ط الاولی، (بی تا)، ج ۱/۴۷ (مقدمه السادسه)؛ معرفت، صیانه القرآن من التحریف/۶۲.

«سخن در زیادی و نقصان قرآن از چیزهایی است که شایسته قرآن نیست؛ لَأَنَّ الزَّيَادَةَ فِيهِ مُجْمَعٌ عَلَى بُطْلَانِهَا. وَالنَّقْصَانُ مِنْهُ، فَالظَّاهِرُ أَيْضاً مَذْهَبُ الْمُسْلِمِينَ خِلافَهُ، وَهُوَ أَلْيَقُ بِالصَّحِيحِ مِنْ مَذْهَبِنَا وَهُوَ الَّذِي نَصَرَهُ الْمُرْتَضَى . . .» (۱).

-الحسن بن يوسف بن المطهر معروف به علامه حلّی (م ۷۲۶ق)؛ علامه حلّی در پاسخ این سؤال که آیا در قرآن نقص و زیادی رخ نموده و ترتیب آن به هم ریخته است، تصریح می کند: «أَلْحَقُّ أَنَّهُ لَا تَبْدِيلَ وَلَا تَأْخِيرَ وَلَا تَقْدِيمَ فِيهِ وَ أَنَّهُ لَمْ يَزِدْ وَلَا يَنْقُصْ، وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ تَعَالَى مِنْ أَنْ يَعْتَقَدَ مِثْلَ ذَلِكَ وَ أَمْثَالَ ذَلِكَ، فَإِنَّهُ يُوجِبُ التَّطَرُّقَ إِلَى مَعْجَزَةِ الرَّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَنْقُولَةَ بِالتَّوَاتُرِ» (۲).

-ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی (م ۵۴۸ق)؛ در مقدمه تفسیر خود به صراحت اعلام می کند: «سخن از زیادی و نقص در قرآن، شایسته تفسیر نیست، و باطل بودن ادّعی زیاد شدن در قرآن اجماعی است؛ اما ادّعی نقصان نسبت به قرآن، هر چند گروهی از اصحاب ما و جمعی از حشویه در اهل سنت، مدّعی دگرگونی و نقص در قرآن شده اند، ولی دیدگاه صحیح مذهب در میان اصحاب امامیه، خلاف آن است . . .» (۳).

عالمان و فقهای دیگر همانند: زین الدین ابی محمد علی بن یونس العاملی البیاضی (م ۸۷۷ق) (۴)؛ المولی احمد المحقق الاردبیلی (م ۹۹۳ق) (۵)؛ محمد بن الحسین الحارثی شیخ بهایی

۱- التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، (بی تا)، ج ۱/۳-۴.

۲- اجوبه المسائل المهنائیه، قم، مطبعه الخیام ۱۴۰۱ق/۱۲۱: (مسأله ۱۳)

۳- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲/۴۲ (الفن الخامس)؛ معرفت، صیانه القرآن عن التحریف/۶۳.

۴- الصراط المستقیم، الی مستحقّی التقدیم، تصحیح و تعلیق محمد باقر البهودی (بی جا)، المكتبه المرتضویه، لاهیا الآثار الجعفریه، ط الاولی ۱۳۸۴ق، ج ۱/۴۵: این عالم در بحث زیر عنوان «الفصل الثالث فی الاعتراضات علی نبوه محمّد (ص) می گوید: «همه قرآن و تفاسیل آن بالضروره معلوم است، و برای حفظ آن تلاش های سخت و کامل انجام گرفت تا آن حد که اصحاب در اسم گذاری سوره ها و . . . دچار اختلاف می شدند و گروه کثیری به خاطر حراست از آن، به تفکر در معانی و احکام آن مشغول بودند، و اگر چنانچه چیزی در قرآن افزوده و یا کاسته می شد، بی تردید هر خردمندی آن را متوجه می شد هر چند که قرآن را از حفظ نبود؛ زیرا این زیادی و نقصان با فصاحت و اسلوب قرآن مخالفت داشت.

۵- مجمع الفائده فی شرح ارشاد الاذهان، قم، جامعه المدرسین ۱۴۰۳ق، ج ۲/۲۱۸: کتاب الصلاه باب وجوب القرائه: این فقیه ضمن بحث در این که در هر نمازی واجب است سوره کامل از قرآن که به تواتر ثابت شده قرائت شود، می افزاید: «چون قرآن (موجود) به تواتر ثابت شده از اختلال و دگرگونی در امان است، گذشته از آن، چون قرآن در کتاب ها ضبط شده حتی حروف و حرکات آن شمرده شده است، و نیز نحوه کتابت و غیر کتابت آن، مشخص است، ظن غالب بلکه علم به عدم زیادی و نقصان آن موجود است . . .»

(م ۱۰۳۱ق) (۱)؛ المولى محسن ملقب به فیض الکاشارنى (م ۱۰۹۱ق) (۲)؛ محمد بن الحسن الخراسانى (م ۱۱۰۴ق) (۳)؛ السيد محسن الحسينى الاعرجى المحقق البغدادى (م ۱۲۲۷ق) (۴)؛ الشيخ جعفر كاشف الغطاء (م ۱۲۲۸ق) (۵)؛ ميرزا موسى التبريزى (۱۳۰۷ق) (۶)؛ العلامة البلاغى

۱- البلاغى، موسوعه العلامة البلاغى آلاء الرحمن فى تفسير القرآن، تحقيق لطيف فرادى- عباس محمدى، قم، مركز العلوم والثقافه الإسلاميه. . ط الأولى ۱۴۲۸ق، ج ۱/۶۱؛ معرفت، محمد هادى، صيانه القرآن من التحريف/۶۷: والصحيح أن القرآن العظيم محفوظٌ عن ذلك، زياده كان أو نقصاناً و يدل عليه قوله تعالى «إننا له لحافظون» .

۲- تفسير الصافى، ج ۱/۴۶ (مقدمه السادسة)؛ همان، علم اليقين فى اصول الدين، قم، انتشارات بيدار، ۱۴۰۰ق، ج ۱/۴۶۵: المقصد الثالث فى فضائل الكتاب: بعد از نقل رواياتى كه توهم وقوع تحريف را مى دهد، و اينكه برفرض وقوع تحريف، هيچ اعتمادى نسبت به قرآن و آيات باقى نخواهد ماند، مى گويد: «فاذا كان القرآن الذى بأيدينا مُحَرَّفًا فما فائده العرض مع أن خبر التحريف مخالف للكتاب الله مُكذَّب له، فيجب رده والحكم بفساده أو تأويله (باتلخيص) .

۳- موسوعه الامام السيد عبدالحسين شرف الدين، الفصول المهمه- ابوهريه، اعداد و تحقيق مركز العلوم و الثقافه الإسلاميه- قم احياء التراث الإسلامى، بيروت، دارالمورخ ط الاولى ۱۴۲۷ق، ج ۳/۱۱۶۰: هر كسى تتبع اخبار و تفصح تواريخ و آثار نموده، به علم يقينى مى داند كه قرآن در غايت و اعلى درجه تواتر بوده، و آلاف صحابه آن را حفظ و نقل مى كردند و در عهد رسول خدا (ص) مجموع و مؤلف بود.

۴- العاملى، السيد محسن الامين، نقض الوشيعه او الشيعه بين الحقائق والاهام، بيروت، مؤسسه الأعلمى، ط الرابعه ۱۴۰۳ق/۱۶۳؛ معرفت، صيانه القرآن... ۷۱/ :لإجماع على عدم الزيادة المعروف بين علمائنا حتى حكى عليه الاجماع عدم النقيصه.

۵- . كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء، تحقيق مكتبه الاعلام الإسلامى، فرع خراسان، قم، بوستان كتاب، ط الاولى ۱۴۲۲ق، ج ۳/۴۵۳: كتاب القرآن مبحث ۷ و ۸: لازياده فيه، من سوره، ولا آيه، من بسمله، و غيرها، لا كلمه، و لا حرف. و جميع ما بين الدفتين مما يتلى كلام الله تعالى بالضرورة من المذهب، بل الدين و إجماع المسلمين و اخبار النبى (ص) والائمة الطاهرين... .» ؛ و در مورد نقص آن تصريح مى كند: «لازيب فى أنه محفوظ من النقصان، بحفظ الملائك الديان، كما دلّ صريح القرآن (حجر ۹/۱۵) و اجماع العلماء فى جميع الأزمان ولا عبره بالتأدر.

۶- أوثق الوسائل فى شرح الرّسائل، قم، انتشارات كتبه نجفى (بى تا)، (خطى رحلى) ۹۱/ (به شماره ۴/۱۷۵ كتابخانه نجفى)؛ معرفت، صيانه القرآن من التحريف/۶۹: اين فقيه اصولى در توضيح دیدگاه شيخ انصارى در بحث حجيت ظواهر كتاب پس از بيان اين كه اخبارى ها از شيعه و حشويه از عامه، قائل به تحريف قرآن شده اند، با دليل هاى زير نظرش را بر عدم تحريف اعلام مى دارد: اصل (بر عدم تحريف)، اجماعاتى كه از شيخ صدوق، طبرسى، سيد مرتضى و شيخ طوسى حكايه شده؛ آياتى از خود قرآن مبنى بر حفظ قرآن از سوى خدا. و (دليل عقلى) بر اينكه قرآن پايه و اساس دين و شرع و معجزه رسول الله و تصديق كننده آن است، تحريف را از دامن قرآن دور مى شمارد، و اضافه مى كند كه اگر چنانچه دست هاى تحريف كنندگان به آن رسیده باشد، اسلام، مورد سرزنش كفار واقع شده و منافى با همه اهداف ياد شده خواهد بود. .

(م ۱۳۵۲ ق) (۱)؛ محمد حسین آل کاشف الغطاء (م ۱۳۷۲ ق) (۲)؛ السيد عبدالحسین شرف الدین (م ۱۳۸۱ ق) (۳)؛ السيد علی العلّامه الفانی الإصفهانی (۴)؛ عبدالحسین احمد الامینی النجفی (۵)؛ السيد محسن امین العاملی (۶)؛ محمد حسین الطباطبائی (م ۱۴۰۲ ق) (۷)؛ السيد روح الله الإمام الخمينی (م ۱۴۰۸ ق) (۸)، همه بر تحریف ناپذیری قرآن، تأکید می کنند.

۱- موسوعه العلامه البلاغی، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن ج ۱/۵۹-۶۸: با طرح دیدگاه های گروه کثیری از عالمان شیعه تحریف قرآن را مردود شمرده و نسبت به سلامت این کتاب آسمانی تأکید می کند.

۲- اصل الشّیعه و أصولها، بیروت، دارالاضواء، ط الاولى ۱۴۱۰ ق/۱۴۳: وأنّ الكتاب الموجود فی أیدی المسلمین هو الكتاب المذی أنزله الله إلیه للاعجاز والتحدی، لتعلیم الاحکام، و تمييز الحلال من الحرام و أنّه لانقص فيه و لا تحریف ولا زیاده و علی هذا إجماعهم. و من ذهب منهم أو غیرهم من فرق المسلمین إلی وجود النقص فيه أو تحریف فهو مخطئ. . . .

۳- اجوبه مسائل جارالله، صیدا، مطبعه العرفان، ط الثانية ۱۹۵۳ م/۲۳: از قائل شدن به تحریف قرآن به خدا پناه می برم و از این نادانی به سوی خدا بیزاری می جویم، و هرکسی که تحریف را به مذهب ما نسبت می دهد، جاهل به مذهب است و افترا می بندد؛ زیرا قرآن عظیم بدون هیچ تردیدی همه آیات، کلمات، حروف، حرکات و سیکناتش، به تواتر قطعی از طریق ائمه اهل بیت (ع) و آنان همگی از رسول الله و . . . از خداوند به ما رسیده است. و اضافه می کند: و كان القرآن، مجموعاً أيام النبی (ص) علی ما هو علیه الاثن من الترتیب و التنسیق فی آیاته و سوره، و سائر کلماته و حروفه بلا زیاده و لانقصان، و لا تقدیم و لا تأخیر، و لا تبديل و لا تغییر. . . .

۴- آراء حول القرآن، بیروت، دارالهادی، ط الاولى ۱۴۱۱ ق/۱۳۹-۱۴۴: با سه دلیل که عبارت باشد از: فقدان دلیل بر تحریف؛ ویژگی خاص عرب ها و استعداد حرفه آنان بر حفظ قرآن؛ و وجود قرآن به صورت کتاب و مدون از زمان رسول الله (ص) با توجه به حدیث ثقلین، تحریف را از ساحت قرآن بدور می داند.

۵- الغدیر فی الكتاب والسنة والادب، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ط الاولى ۱۴۱۴ ق، ج ۳/۱۳۵: فهؤلاء اعلام الامامیه. . . مجتمعه علی أنّ ما بین الدفتین هو ذلك الكتاب الذی لاریب فيه و هو المحکوم باحکامه لیس إلا.

۶- اعیان الشّیعه، تحقیق و اخراج حسن الامین، بیروت، دارالثقافه للمطبوعات ۱۴۰۳ ق، ج ۱/۴۱: «لا یقول أحدٌ من الإمامیه لا قدیماً و لا حدیثاً أنّ القرآن مزیدٌ فيه، قلیلٌ او کثیرٌ، فضلاً عن کلّهم بل کلّهم متفقون علی عدم الزیاده، و من یعتقد بقوله من محققینهم متفقون علی أنّه لم ینقص منه» و نقض الوشیعه او الشیعه بین الحقائق و الاوهام/۱۶۰ (با تعبیر متفاوت).

۷- المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ط الثانية ۱۳۹۱ ق، ج ۱۲/۱۰۴: (ذیل آیه ۹ حجر، مفصل ترین بحث را در عدم تحریف قرآن ارائه داده است).

۸- تهذیب الاصول، تقریر جعفر سبحانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین ۱۴۰۵ ق، ج ۲/۹۶: پس از باطل شمردن دیدگاه اخباری ها مبنی بر عدم حجیت ظواهر قرآن به خاطر رخ دادن تحریف در آن، توجه مسلمانان بر گردآوری و ضبط و حراست قرائت و کتابت قرآن را، دلیل بر عدم تحریف آن می داند، و احادیثی که شائبه تحریف را ارائه می دهد، ضعیف یا مجعول یا مضمون آن ها را تأویل و تفسیر قرآن می شمارد، آن گاه این گونه جمع بندی می کند: «وأوضحنا علیک أنّ الكتاب (قرآن) هو عین ما بین الدفتین، و الاختلاف ناشئه بین القراء لیس إلا أمراً حدیثاً لا ربط له بما نزل روح الأمين علی

آنچه اشاره شد دیدگاه های جمعی از نخبگان تأثیرگذار شیعه بود (۱)، که به منظور نکات زیر، عرضه شد:

۱. قایل به عدم تحریف جز چهار نفر!؛ گروهی از نویسندگان وهابی، تنها به اتهام نمودن شیعه به تحریف اکتفا نکرده اند، بلکه افترای دیگری را نیز به شیعه نسبت داده اند؛ مؤلف کتاب «الشَّيْعه وَالْقُرْآن» بعد از نام بردن ۴ نفر از شخصیت های شیعه (۲) که یکی از آنها را سیدمرتضی (م ۴۰۶ق) مؤلف نهج البلاغه نام می برد! (۳) می گوید: «با تتبعی که در کتاب های حدیثی، تفسیری و اعتقادی امامیه انجام دادم، از نیمه قرن چهارم تا قرن ششم جز این چهار نفر، که پنجمی هم ندارد، کسی قایل به عدم تحریف قرآن نیست» (۴).

نویسنده ای دیگر ضمن تکرار خطاهای وی در مورد شریف المرتضی، با تقلید از او و بدون کاوش نسبت به دیدگاه شیعه می گوید: «بعد أن عَرَفْنَا أَنَّهُ لَا يُوجَدُ مِنْ عِلْمَاءِ الشَّيْعهِ الْقَدَامِي عَلَي كَثْرَتِهِمْ مَنْ لَمْ يَقُلْ بِالتَّحْرِيفِ غَيْرَهُؤَلَاءِ الْارْبَعَةِ . . .» (۵).

قفاری، همان سخن را تکرار می کند (۶). همین نویسنده از میان فقها و علمای متأخر و معاصر مکتب اهل بیت، تنها به محمد حسین آل کاشف الغطاء (م ۱۳۷۳ق)، در کتاب

۱- برای اطلاع بیشتر: ر. ک: آراء حول القرآن، تألیف الامام السید علی الفانی الاصفهانی طبع ۱۴۱۱ق، دارالهادی؛ آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، العلامه البلاغی در موسوعه العلامه البلاغی، ط ۱۴۲۸ق، ج ۱ (مقدمه)؛ صیانه القرآن عن التحریف، تألیف محمدهادی معرفت ط ۱۴۲۸ق.

۲- شیخ صدوق (م ۳۸۱ق)، شریف المرتضی (م ۴۳۶ق)، شیخ طوسی (م ۴۶۰) و ابوعلی الطبرسی (م ۵۴۸ق).

۳- در حالی که مؤلف نهج البلاغه سیدرضی متوفی ۴۰۶ قمری است نه شریف المرتضی متوفی ۴۳۶ق.

۴- ظهیر، احسان، الهی، الشیعه و القرآن، لاهور پاکستان، پخش ریاض عربستان، اداره ترجمان السنه (بی تا) / ۶۴.

۵- بیومی، محمد، حقیقه الشیعه و هل یمكن تقاربهم مع أهل السنه؟، القاہرہ، دار الغدّ الجدید، ط الأولى ۱۴۲۷ق/ ۲۴۰.

۶- اصول مذهب الشیعه، ج ۱/ ۳۳۸.

اصل الشیعه و اصولها و السید محسن امین در نقض الوشیعه، و دائره المعارف الاسلامیه الشیعه و السید الخویی در البیان، اشاره می کند که قایل به عدم تحریف اند (۱)؛ در حالی که پس از شیخ صدوق هر عالم صاحب قلم و دارای اندیشه ای که نسبت به قرآن اظهار نظر داشته، به تحریف ناپذیری قرآن تصریح نموده است و حتی سخن مؤلف « الشیعه و القرآن » که اعتقاد تحریف را به همه شیعیان تعمیم می دهد، مورد اعتراض قفاری واقع شده است (۲).

۲. عدم ارائه دلیل بر عدم تحریف؛ برخی نویسندگان با اصرار بر اینکه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) اعتقاد به تحریف دارند، دلیل مدعی خویش را عدم ارائه دلیل از سوی چهار شخصیت شیعه (۳) و مستند نکردن انکار تحریف را به قدماء و امامان (علیهم السلام)، دانسته (۴)، این گونه اظهار نظر می کنند:

«هر فرد بصیر و خردمندی می داند که از اصول اعتقادی شیعه تحریف است، و انکار برخی، از باب تقیه و نفاق و دروغ است که جز به خاطر سدّ باب طعن و ترس از تکفیر از سوی فرقه ناجیه اهل سنت نیست و شیعه با این اعتقادات خود، دینی غیر از دین اسلام دارد» (۵).

در پاسخ این اتهام باید گفت؛ اولاً: گذشته از اینکه عدم تحریف دلیل نمی خواهد، دلیل آن، خود قرآن است؛ چه دلیلی محکم تر و گویاتر از خود قرآن که با صراحت تمام اعلام می دارد: وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۳۰۵.

۲- اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۲۴۵: إِنَّ هُنَاكَ طَائِفَةً مِنَ الْمَفْكَرِينَ يَرْمُونَ الشَّيْعَةَ بِالْقَوْلِ بِهَذَا الْكُفْرِ، وَيَعْمَمُونَ ذَلِكَ، و... .

۳- شیخ صدوق، شریف المرتضی، شیخ طوسی و ابو علی الطبرسی.

۴- ظهیر، احسان الهی، الشیعه و القرآن/۶۴؛ بیومی، محمد، حقیقه الشیعه/۲۴۰؛ علی محمد، مجد علی، انتصار الحق، ریاض، دارطیبه، ط الأولى ۱۴۱۸ق/۱۳۴.

۵- علی محمد، مجد علی، انتصار الحق، ریاض، دارطیبه، ط الأولى ۱۴۱۸ق/۱۳۵؛ ظهیر احسان الهی، الشیعه و القرآن/۶۵.

(فصلت: ۴۱-۴۲)، و إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (حجر: ۹) و آیات تحدی (۱).

ثانیاً: با قطع نظر از اینکه همه عالمانی که در این خصوص اظهار نظر نموده اند، آیات حفظ قرآن را دلیل محکم دانسته اند؛ شیخ صدوق با تکیه به آیات صریح در حفظ و حراست خداوند از قرآن کریم، و تکذیب روایات دال بر تحریف، قرآن را مضمون از تحریف می داند (۲). شیخ مفید، ضمن اینکه آنچه میان دو جلد است را، قرآن واقعی دانسته و مضمون روایات دال بر تحریف را مردود می داند، قرائت سوره کامل از همین قرآن را در فقه شیعه، دلیل بر عدم تحریف می شمارد (۳).

شیخ طوسی با رد اخبار نقصان اجماع شیعه را (۴)، شریف المرتضی معجزه بودن و حراست عالمان از قرآن در طول تاریخ را (۵)، علامه حلّی اعجاز بودن و متواتر بودن قرآن را (۶)، عاملی البیاضی و محقق اردبیلی ضرورت و اهتمام وسیع اصحاب در حراست از آن را (۷)، فیض کاشانی علاوه بر آیات حفظ، قاعده عرضه روایات بر قرآن را (۸)، حُرّ عاملی عالی ترین تواتر و نقل اصحاب و مجموع بودن این کتاب الهی در زمان رسول الله (ص) را (۹)، کاشف الغطاء گذشته از آیات، ضرورت دین و اجماع علما در همه اعصار را (۱۰)، السید محسن امین، اجماع را (۱۱)، سید شرف الدین متواتر بودن حتی حروف و حرکت

۱- بقره ۲/۲۳؛ یونس ۱۰/۳۸؛ هود ۱۱/۱۳.

۲- نگاه کنید به کتاب الاعتقادات/۸۳.

۳- مصنفات الشیخ مفید (المسائل السرویه، ج ۷) ۷۸/ - ۸۱.

۴- التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی (بی تا)، ج ۱/۳.

۵- الطبرسی، مجمع البیان، ج ۱/۴۲ (الفن الخامس، نقل از المسائل الطرابلسیات).

۶- اجوبه المسائل المهنائیه، قم، مطبعه الخیام ۱۴۰۱ق/۱۲۱ (مسأله ۱۳)

۷- الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ج ۱/۴۵؛ مجمع الفائده فی شرح الارشاد الاذهان، ج ۲/۲۱۸.

۸- تفسیر الصافی، ج ۱/۴۶ (مقدمه السادسه).

۹- شرف الدین، عبدالحسین، موسوعه الامام السید شرف الدین، الفصول المهمه، ج ۳/۱۱۶۰.

۱۰- کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء، تحقیق مکتبه الاعلام الإسلامی - فرع خراسان -، قم، بوستان کتاب، ط

الأولی ۱۴۲۲ق، ج ۳/۴۵۳: کتاب القرآن، مبحث ۷ و ۸.

۱۱- الامین، السید محسن، اعیان الشیعه، تحقیق و إخراج حسن الامین، بیروت، دارالتعارف ۱۴۰۳ق، ج ۱/۴۱.

ات قرآن (۱)، حجیت ظواهر قرآن، ضرورت مذهب، قاعده عرضه روایات بر کتاب و قرائت سوره کامل از قرآن فعلی در نمازها را (۲)، دلایل عدم تحریف شمرده اند.

با این وجود، چگونه نویسندگان الشیعهو القرآن، انتصارالحق و حقیقهالشیعه چنین ادعای بی پایه ای می کنند؟ و اینکه اظهار نظر و انکار تحریف از سوی فقهای شیعه را خدعه و کذب و... می شمارند؛ گویا از یک سو، خود را عالمان به غیب و مطلع از نیت های آنان قلمداد می کنند که بطلانش روشن است؛ از دیگر سو، برخلاف همه صاحبان خرد که طبق ظواهر قضاوت می کنند و ظواهر کلمات و جملات اهل دانش را حجت می شمارند، گام برداشته و حجیت ظواهر را تخطئه می کنند که بی تردید با این روش گفتار خودشان را نیز مشمول عدم حجیت ظواهر می سازند.

ثالثاً: نویسندگان یاد شده مدعی اند عالمان شیعه و منکران تحریف قرآن، برای اثبات عدم تحریف از امامان خود نه تنها پشتوانه روایی ارائه نداده اند، که ده ها روایت مبنی بر تحریف از ائمه (علیهم السلام) شیعه نقل نموده اند (۳)؛ این ادعا نیز به دور از روح تحقیق و پژوهش است؛ زیرا آنان میان دو مبحث اعتقادی و مباحث روایی خلط کرده اند؛ بحث از روایاتی که شائبه و بوی تحریف را می دهد ربطی به باورها ندارد؛ زیرا همان طوری که این گونه روایات در منابع شیعه به چشم می خورد در منابع آنان نیز فراوان وجود دارد (۴)، و هر روایتی در منابع حدیثی و تفسیری نمی تواند نشانگر ایمان به آن ها هم باشد؛ و همان گونه که در نص کلمات عالمان ذی نفوذ امامیه خاطر نشان شد، اعتقاد به تحریف مردود است.

در خصوص اینکه عالمان شیعه پشتوانه روایی از امامان خود مبنی بر عدم تحریف، ارائه

۱- اجوبه مسائل جارالله، صیدا، مطبعه العرفان، ط الثانیه ۱۳۷۳ق/۲۳.

۲- اجوبه مسائل جارالله، صیدا، مطبعه العرفان، ط الثانیه ۱۳۷۳ق/۳۵-۳۶.

۳- ظهیر، احسان الهی، الشیعه القرآن/۶۴؛ مجد علی، انتصار الحق/۱۳۵ و بیومی، محمد، حقیقه الشیعه/۲۴۰.

۴- به زودی اشاره خواهد شد.

نکرده اند، در نتیجه ائمه (علیهم السلام) هم معتقد به تحریف بوده اند؛ باید گفت: با قطع نظر از روایات دال بر تحریف که بحثش خواهد آمد، در مبحث «قرآن و امامان معصوم شیعه» دیدگاه های جمعی از امامان (علیهم السلام) نسبت به قرآن موجود، اشاره شد و به اثبات رسید که آنان همین قرآن را قبول داشتند و براساس همین قرآن حکم می کردند و همین قرآن را کتاب هدایت دانسته و قرائت می کردند؛ با این وجود، آیا امامان شیعه اعتقاد به تحریف قرآن داشته اند؟! در حالی که همین امامان، قاعده عرضه داشتن روایاتشان را به کتاب خدا، راه برون رفت از تعارض روایات می دانند، اگر آنان قرآن را مَحْرَف می دانستند، این قاعده لغو نخواهد بود؟ (۱)

قاضی عبدالجبار (م ۴۱۵ق)، با ردّ شبهه تحریف، می گوید: «چگونه وقوع تحریف ممکن است در حالی که اگر تحریف واقع شده بود چرا امیرالمؤمنین علی (ع) آن را انکار نکرد، و اگر در ابتدا توان مقابله با آن را نداشت، در زمان خلافتش به این امر اقدام نکرد؟ و همه می دانیم که اهتمام به قرآن بدون شک از بزرگ ترین اموردینی است و بر حضرت واجب بود که به این مسأله می پرداخت؛ زیرا فسادی که از ناحیه تغییر و تحریف قرآن ایجاد می شود عظیم تر از فسادی بود که از طرف معاویه وارد می گشت، و اصلاح و بازگرداندن قرآن به مسیر اصلیش بزرگ تر از اصلاح معاویه بود» (۲).

گذشته از آن، در زمان ائمه (علیهم السلام) با توجه به روایاتی که از آنها نسبت به قرآن گزارش شده، بحث جدی روزگار آنها در مرحله نخست، بحث تأویل (۳) و تفسیر قرآن بود، و

۱- فیض کاشانی، مولی محسن فیض، تفسیرالصافی، ج ۱/۴۶ و شرف الدین، سید عبدالحسین، اجوبه مسائل جارالله / ۳۴.

۲- المغنی عن ابواب التوحید و العدل - اعجاز القرآن، املاء القاضی ابی الحسن عبدالجبارالاسد الآبادی، مقایسه نسخه ها امین الخولی (بی جا، بی تا) / ۳۸۵ (با تلخیص).

۳- آن روزها بیشتر به جای واژه «تفسیر» اصطلاح «تأویل» به کار می رفت، چنان که طبری، نام کامل تفسیر خودش را «جامع البیان فی تأویل القرآن» می گذارد و در جای جای تفسیر خود تعبیر: «القول فی تأویل قوله تعالی...» را به کار می برد..

روایات تفسیری و تأویلی در منابع هر دو مکتب فراوان یافت می شود؛ یک نگاه اجمالی به بخش تفسیری دو صحیح بخاری (۱) و مسلم (۲) تفاسیر طبری (۳) و درالمنثور (۴) از منابع اهل سنت و اصول کافی (۵) تفسیر فرات کوفی (۶)، التبیان فی تفسیر القرآن (۷) تفسیر ابوالفتوح الرّازی (۸) از منابع شیعی؛ نشان می دهد که در عصر تابعین چه بحث هایی در جریان بوده است.

دومین بحث جدی آن روزگار، بحث کلامی «مخلوق بودن و نبودن قرآن» بود، که میان مذاهب و نحله ها به ویژه میان حنابله و معتزله (۹) در عهد مأمون عباسی، رخ داد و با تسلط افکار معتزله و حمایت مأمون، فتنه بزرگی رخ داد و نوعی تفتیش عقاید صورت

- ۱- البخاری، صحیح البخاری، ضبط... شرح الفاظ مصطفی دیب البغا، بیروت- دمشق، دارابن کثیر..، ۱۴۱۴ق، ج ۴: کتاب التفسیر.
- ۲- صحیح مسلم، تحقیق و تصحیح محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالفکر ۱۳۹۸ق، ج ۴/۲۳۱۲: کتاب التفسیر.
- ۳- الطبری، محمد بن جریر، تفسیر الطبری، المسمی جامع البیان فی تأویل القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الثالثه ۱۴۲۰ق.
- ۴- السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن الکرمال، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ضبط و تصحیح، با شراف دارالفکر، بیروت، دارالفکر ۱۴۰۳ق..
- ۵- الکلینی، محمد بن یعقوب، الاصول من الکافی، ج ۲/ ۵۹۶ به بعد، کتاب فضل القرآن.
- ۶- الکوفی، ابی القاسم بن ابراهیم بن فرات، تفسیر فرات الکوفی، تحقیق محمد الکاظم، بیروت، مؤسسه النعمان للطباعه، ۱۴۱۲ق.
- ۷- الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، بیروت، داراحیاء التراث (بی تا) .
- ۸- حسین بن علی بن محمد مشهور به ابوالفتوح الرّازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تصحیح محمد جعفر یاحقی - محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی ۱۳۷۴ق.
- ۹- دیدگاه امامیه مخلوق بودن قرآن است: مغنیه، محمد جواد، الشیعه فی المیزان، بیروت، دارالتعارف (بی تا) / ۳۱۵؛ هرچند اشعری، دو دیدگاه را به شیعه نسبت می دهد، یکی دیدگاه هشام بن الحکم که قائل بود قرآن نه مخلوق و نه خالق است، لانه صفة و الصفة لا توصف. دیدگاه دوم مخلوق بودن قرآن است: مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، المکتبه المصریه للطباعه و النشر ۱۴۱۹ق، ج ۱/۱۱۴ .

گرفت وحتی با طرد شدن ابن حنبل، اندیشه مخلوق بودن قرآن بر اندیشه او مبنی بر قدیم بودن آن، چیره گشت (۱)؛ و کار به جایی رسید که ابن ابی دؤاد قاضی القضاة دربار عباسی از سوی ابن حنبل تکفیر شد. وقتی از ابن حنبل سؤال شد کسی که قائل به مخلوق بودن قرآن است، حکمش چیست؟ گفت: « کافرٌ. قُلْتُ: فَأَيْنَ ابْنِ ابِي دَوَادٍ؟ قَالَ: « كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ » (۲). به همین جهت عبدالجبار (م ۴۱۵ق)، کتاب مستقلی با عنوان « خلق القرآن » (۳) می نویسد و آراء صاحب نظران در این حوزه را مورد بررسی قرار می دهد هرچند که خود وی معتقد به مخلوق بودن قرآن بوده است (۴).

بنابراین، تا پیش از غیبت کبری، بحث از تحریف و تغییر قرآن مطرح نبود، تا امامان معصوم نسبت به تحریف ناپذیری آن اظهار نظر نمایند؛ براساس آنچه پژوهش نشان می دهد نخستین افرادی که سخن از نقص قرآن در آثارشان دیده می شود و آن را به شیعه نسبت می دهند، ابوالحسن اشعری (م ۳۳۰ق)، است (۵).

بنابراین پس از او، در کلام عبدالقاهر بن طاهر البغدادی (م ۴۲۹ق) (۶) و ابن حزم

۱- البغدادی، ابی بکر احمد بن علی الخطیب، تاریخ بغداد او مدینه السلام، بیروت، دارالکتب العلمیه (بی تا)، ج ۴/۱۴۲ (رأس الفتنه فی القول بخلق القرآن)؛ الباقلائی و آراؤه الکلامیه، اعداد محمد رمضان عبدالله، بغداد، مطبعه الامه ۱۹۸۶م/ ۵۲۳ (الفصل الثالث فی کلام الله تعالی).

۲- تاریخ بغداد، ج ۴/۱۵۳ (تکفیر ابن ابی دؤاد).

۳- المغنی فی ابواب التوحید و العدل - خلق القرآن (بی جا، بی تا).

۴- المغنی فی ابواب التوحید و العدل - خلق القرآن (بی جا، بی تا). ، شرح اصول الخمسه، تعلیق احمد بن الحسین بن ابی هاشم، تحقیق و مقدمه عبدالکریم عثمان، قاهره، مکتبه وهبه ۱۴۰۸ق/ ۵۲۷-۵۳۰.

۵- الاشعری، ابی الحسن علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ج ۱/۱۱۹: وی تحت عنوان «قول الرّوافض فی القرآن: هل زید أو نقص منه؟» می گوید: «إختلف الرّوافض فی القرآن، و هم ثلاث فرق: که در توضیح آن، تنها دو دیدگاه را مطرح می کند: «الفرقه الأولى منهم: يزعمون أنّ القرآنَ قد نُقصَ منه، و أمّا الزّیادهُ فذلک غیر جائزٍ أن یكونَ قد کان، و کذلک لا یجوز أن یكونَ قد غُیر منه شیءٌ عمّا کان علیه، فأما ذهابُ کثیرٍ منه فقد ذهب کثیرٌ منه، و الإمام یحیط علماً به. الفرقة الثالثة منهم، و هم القائلون بالاعتزال والامامه: فيزعمون أنّ القرآنَ ما نُقصَ منه و لا زیدَ فیهِ و أنّه علی ما أنزل الله تعالی علی نبيه علیه الصّلاه والسلام لم یُغَیّر و لم یُبدَل و لا زال عمّا کان علیه».

۶- الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجیه، تحقیق لجنه احیاء التراث العربی، بیروت، دارالجلیل و دار الآفاق الجدیده ۱۴۰۸ق/ ۳۱۵.

(م ۴۵۶ق) (۱) این اتهام به شیعه، شدیدتر شده است.

در نتیجه، بحث تحریف و نقص قرآن کریم از قرن چهارم به بعد یعنی بعد از غیبت کبری (۲) بر سر زبان ها افتاد و اینکه ادعا می شود چون امامان شیعه منکر تحریف نشده اند، پس خود آنان معتقد به تحریف بوده اند (۳)، ادعای بی اساس و مردود است.

۱- أبی محمد علی بن احمد المعروف بابن حزم الظاهری، الفصل فی الملل والاهواء والنحل، تحقیق محمد ابراهیم نصر عبدالرحمن عمیره، بیروت، دارالجلیل ۱۴۰۵ق، ج ۵/۴۰.

۲- الاسلامی، ابوالفضل، مع الدكتور ناصر القفاری فی اصول مذهبه حول القرآن الکریم و...، قم، نشر الفقاهه، ط الأولى ۱۴۲۸ق/۲۲۱.

۳- ظهیر احسان الهی، الشیعه والقرآن/۶۴.

فصل دوم: کلینی و اعتقاد به تحریف قرآن

اشاره

از مباحث گذشته این نتیجه به دست آمد که متهم نمودن شیعه به اینکه اعتقاد به تحریف قرآن دارند، مردود و افترا بی بیش نیست اما اینکه محمد بن یعقوب الکلینی (م ۳۲۹ق)، مؤلف کافی، به تحریف کلام الله مجید باور داشته یا نه؟ در این قسمت به یاری خداوند بررسی می شود.

۱. طرح اتهام تحریف

برخی از نویسندگان وهابیت، کلینی را بدان جهت که روایاتی که به گمان آنها تحریف قرآن را می رساند، در این کتاب نقل نموده، نه تنها معتقد به تحریف می دانند که مؤسس و مروج اعتقاد به تحریف می شمارند. دکتر ناصر القفاری و غیر او، ضمن بررسی روایات تحریف در منابع شیعه، نخستین کتابی را که در آن شبهه تحریف مطرح شده کتاب «سُلیم بن قیس (م ۹۰ق)» به خاطر نقل دو روایت در خصوص امامت امیرالمؤمنین علی (ع) (۱) نام می برد؛ سپس علی بن ابراهیم قمی (م ۳۰۷ق) در تفسیر القمی (۲) و کلینی در

۱- الهاللی الکوفی، سلیم بن قیس العامری، کتاب سلیم بن قیس، تحقیق علاء الدین الموسوی، تهران، مؤسسه البعثه ۱۴۰۷ق/

۳۲-۳۳: که در مبحث مصحف علی (ع) در پایان همین بخش متن روایت اشاره و بحث خواهد شد.

۲- القمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تصحیح و تعلیق السید طیب الموسوی الجزائری، قم، مؤسسه دارالکتاب، ط الثالثه

۱۴۰۴ق..

کافی را، از مروّجان این اعتقاد برشمرده، می گوید: « وَهَذَا مِنَ الرَّجُلَانِ (قمی و کلینی) هُمَا مِمَّنْ أُرْسِي دَعَائِمَ هَذِهِ الْعَقِيدَةِ الْبَاطِلَةِ وَعَمَلًا عَلَى تَرْوِيجِهَا وَنَشْرُهَا وَالْأَكْثَارُ مِنَ الْحَدِيثِ عَنْهَا، وَقَدْ اِكْتَمَلَتْ صُورَةُ هَذِهِ الْأَسْطُورَةِ عَلَى أَيْدِيهِمَا فَبَدَأَتْ الرَّوَايَاتُ عِنْدَ الْقَمِيِّ وَالْكَلِينِيِّ... » (۱).

وی یکی از نمونه هایی که برای تحریف قرآن در کافی، معرفی می کند، جمله « فِی عَلِيٍّ » پس از هر آیه ای که عبارت « أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ » و « أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ »، است (۲). از تفسیر قمی نیز مواردی را ذکر می کند (۳).

دکتر صلاح عبدالفتاح الخالدی نیز اضافه نمودن « بُولَايَةِ عَلِيٍّ » در آیه ۸۹ اسراء (۴) و « فِی وِلَايَةِ عَلِيٍّ » و « آلِ مُحَمَّدٍ » در آیه ۲۹ کهف (۵) را نمونه هایی از تحریف در کافی می داند.

پیش از قفاری و خالدی، ابوزهره بعد از بحث مفصل، کلینی را مروّج اندیشه نقص قرآن می داند و می نویسد:

«تکرار می کنم که بیشترین مروّج روایاتی که در قرآن شک و تردید ایجاد می کند، کلینی صاحب کافی است؛ زیرا کافی از قدیم ترین کتاب از کتاب های چهارگانه است و صاحب این کتاب اندیشه نقص در قرآن را تأسیس کرد، و اصرار بر آن نموده

۱- اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه، ج ۱/۲۸۸-۲۹۴.

۲- اصول کافی، ج ۱/۴۱۷: کتاب الحجّه ح ۲۵: بِئْسَ مَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ (فِی عَلِيٍّ) بَعِيًّا... بقره ۲/۲۳، و ح ۲۶: وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ - عِبَادَنَا (فِی عَلِيٍّ) فَاتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ... و ح ۲۷: قَالَ (ع): نَزَلَ جِبْرِئِيلُ (ع) عَلَيَّ مُحَمَّدٍ... بهذه الآية يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا (فِی عَلِيٍّ) نُورًا مُبِينًا كه ابتدای حدیث، بخشی از آیه ۴۷ نساء و ذیل آن نوراً مبیناً آیه ۱۷۴ همان سوره است.

۳- اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۲۹۴-۲۹۹؛ همان، مسأله التقرب بین أهل السنه والشیعه، ریاض عربستان، دار طیبه للنشر والتوزیع، ۱۴۲۰ق، القسم الأول/۱۸۱؛ التلیدی، عبدالله بن عبدالقادر، أهل السنه والشیعه بین الإعتدال والغلو، (بی جا، بی نا و بی تا) ۸۶/.

۴- اصول کافی، ج ۱/۴۲۵: کتاب الحجّه، ح ۶۴: عن ابی جعفر (ع) قال: نزل جبرئیل بهذه الآية هكذا: ف أبی أكثر الناس (بولایه علی)...

۵- اصول کافی، ج ۱/۴۲۵: کتاب الحجّه، ح ۶۴، قال: ونزل جبرئیل (ع) بهذه الآية هكذا: وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ (فِی وِلَايَةِ عَلِيٍّ) فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمَرْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفَرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ (آل محمد) ناراً؛ الخالدی، کلینی و تأویلاته الباطنیه للآیات القرآنیه فی کتابه الاصول الکافی، الأردن، دارعمار للنشر والتوزیع ۱۴۲۷ق/۲۳۸..

است» (۱).

در بخش دیگر از کتابش با استناد به قسمتی از سخن فیض کاشانی که می گوید: «وَأَمَّا إِعْتِقَادُ مَشَائِخِنَا فِي ذَلِكَ فَالظَّاهِرُ مِنْ ثِقَةِ الْإِسْلَامِ مُحْتَمِدُنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِي (طاب ثراه) أَنَّهُ كَانَ يَعْتَقِدُ التَّحْرِيفَ وَالنَّقْصَانَ فِي الْقُرْآنِ، لِأَنَّهُ كَانَ رَوَى رَوَايَاتٍ فِي هَذَا الْمَعْنَى فِي كِتَابِهِ الْكَافِي وَلَمْ يَتَعَرَّضْ لِقَدْحِ فِيهَا مَعَ أَنَّهُ ذَكَرَ فِي أَوَّلِ الْكِتَابِ أَنَّهُ كَانَ يَثِقُ مِمَّا رَوَاهُ فِيهِ» (۲)، مدعی و معتقد به تحریف را کافر می داند، و می گوید: «هرچند اختلاف ما با این عالم شیعی (فیض) در تطبیق این عنوان (کافر بودن مدعی تحریف) بر کلینی است؛ زیرا او اثبات می کند که کلینی معتقد به تحریف نبود (۳)، ولی ما به دلایلی که عبارتند از: نقل روایات تحریف بدون قدح و تکذیب، و ناکافی بودن دلیل فیض کاشانی بر عدم اعتقاد به تحریف، باور داریم که وی معتقد به تحریف بوده است (۴).

نویسنده دیگر کلینی را به خاطر این گونه روایات، اهل قبله نمی داند! (۵).

دیگری می نویسد: «هذا للكليني ملأ كتابه الكافي بالروايات التي تنص على أن القرآن قد حدث فيه تبديلٌ وتحريفٌ وحذفٌ وإضافةٌ، ويمتلي بالروايات التي تنص على أن الصحابة حذفوا ثلثي القرآن والتي نزلت في حق آل البيت وأعدائهم، وأن الثلث الباقي حرقوه وبدلوه...» (۶).

نویسنده «الشيعة و القرآن» با استناد به روایتی از کافی (۷)، این نتیجه را می گیرد که

۱- ابوزهره، محمد، الامام الصادق، حياته وعصره، آرائه الفقهيه، (بی جا)، مطبعة احمد علی مخيمر (بی تا) / ۳۳۲ (با تلخیص).

۲- تفسیر الصافی، ج ۱/۴۷ (مقدمه ششم).

۳- تفسیر الصافی، ج ۱/۴۵ - ۴۶: بر فرض صحت این روایات؛ اولاً: آنچه حذف شده چیزهایی بوده که خللی به مقصود آیات نمی رساند، مانند اسم علی، و آل محمد و اسامی منافقان و... ثانیاً: بعض آنچه حذف شده، از قبیل تفسیر و بیان بوده است نه الفاظ آیه. ثالثاً: روایتی از امام باقر (ع) نقل شده که حضرت در رساله ای به سعدالخير نوشت: وکان من نبذهم الكتاب ان اقاموا حروفه وحرفوا حدوده، فهم يروونه ولايرعونه؛ علم اليقين، ج ۱/۵۶۶.

۴- الامام الصادق... / ۲۳۳ - ۲۳۴ (با تلخیص).

۵- التليدي، اهل السنه والشيعة بين الاعتدال والغلو / ۸۶.

۶- علی محمد، مجدی محمد، إنتصار الحق مناظره علميه مع بعض الشيعة / ۴۱۸.

۷- عن سالم بن سلمه قال: قَرَأَ رَجُلٌ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَأَنَا أَسْتَمِعُ حُرُوفًا مِنَ الْقُرْآنِ لَيْسَ عَلَيَّ مَا يَقْرَؤُهَا النَّاسُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): كَفَّ عَنْ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ، إِقْرَأْ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ، فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ (ع) قَرَأَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ حُدِّهِ وَأَخْرَجَ الْمَصْحَفَ الْمَذِي كَتَبَهُ عَلَيَّ (ع) وَقَالَ: أَخْرَجَهُ عَلَيَّ (ع) إِلَى النَّاسِ حِينَ فَرَّغَ مِنْهُ وَكَتَبَهُ، فَقَالَ (ع) لَهُمْ: هَذَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَمَا أَنْزَلَهُ (اللَّهُ) عَلَيَّ مُحَمَّدٍ (ص) وَقَدْ جَمَعْتُهُ مِنَ اللَّوْحِينَ، فَقَالُوا: هُوَذَا عِنْدَنَا مُصْحَفٌ جَامِعٌ فِيهِ الْقُرْآنُ لِأَحَاجِهِ لَنَا فِيهِ، فَقَالَ: أَمَّا وَاللَّهِ مَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا أَبَدًا، إِنَّمَا كَانَ عَلَيَّ أَنْ أَخْبِرُكُمْ حِينَ جَعَمْتُهُ لِتَقْرَؤُوهُ: اصول کافی، ج ۲/۶۳۳، کتاب فضل القرآن

شیعه برخلاف اهل سنت به قرآن موجود، اعتقاد ندارند، و آنچه بر این اعتقاد شیعه تصریح می کند، روایاتی است که محدث بزرگ شیعی یعنی کلینی در کافی که نزد آنان به منزله صحیح بخاری نزد اهل سنت است، آورده است (۱).

خطیب (م ۱۳۸۹ق)، با نقل روایتی از امام رضا (ع) از اصول کافی (۲) کلینی را معتقد به تحریف قرآن معرفی می کند (۳).

محمد البنداری میان تشیع اصیل و تشیع فارسی، فرق گذاشته و تشیع فارسی را که کلینی از این دسته است، معتقد به تحریف دانسته و مدعی می شود که اجماع اهل نقل و تفسیر بر آن، استوار است (۴).

۲. بررسی و نقد اتهام تحریف قرآن نسبت به کافی

اشاره

آنچه یادآوری و نقل شد، فشرده ای از اتهام هایی بود که بر کافی وارد شده است؛ همان گونه که ملاحظه نمودید، در این تهمت ها؛ اولاً: کسی مدعی نشده که کلینی به صراحت گفته باشد که قرآن دچار تحریف گردیده است و در هیچ جای کافی چنین

۱- ظهیر، احسان الهی، الشیعه والقرآن/ ۶۰- ۶۱.

۲- ج ۲/۶۱۹: کتاب فضل القرآن، باب: أن القرآن یرفع کما أنزل، ح ۲: ... عن ابی الحسن (ع) قال: قلت له: جُعِلْتُ فداک، إنا نَسْمَعُ الآیات فی القرآن لیس هی عِنْدنا کَمَا نَسْمَعُها ولا نحن أن نقرأها کَمَا بَلَّغْنَا عَنْکُمْ، فهل نأثم؟ فقال (ع): لا، إقرؤوا کَمَا تَعَلَّمْتُمْ فَسَیجِئْکُمْ مَنْ یَعْلَمُکُمْ.

۳- الخطیب، محب الدین، الخطوط العریضه لأسس الّتی قام علیها دین الشّیعه الامامیه الاثنی عشریه، اردن، دارعمان (بی تا) ۱۴/.

۴- البنداری، محمد، التّشیع بین مفهوم الاثمه والمفهوم الفارسی، مقدمه: سعیدحوی، عمان، دارعمار للنشر، ط الاولی ۱۴۰۸ق/ ۹۴- ۹۵: وقوع الزّیاده والتّقصان فی القرآن هو مذهب علماء التّشیع الفارسی، وقد أجمع أهل النّقل والتّفسیر عندهم علی أن القرآن المتداول بین أیدی المسلمین لیس القرآن کُلّه. قال بذلک علی بن ابراهیم و تلمیذه کلینی.

مطلبی هرچند به صورت اجمال و اشاره وجود ندارد. ثانیاً: آنچه کلینی را در مظان اتهام قرار داده، دو چیز است:

نخست؛ روایاتی که بوی تحریف و نقص از آنها به مشام می رسد، در کافی نقل شده است (۱).

دوم؛ برخی عناوین باب های این کتاب، که به مذاق این نویسندگان سازگاری ندارد. (۲)

برای ملموس کردن مطلب به نمونه هایی که ادعا شده تحریف صورت گرفته، اشاره می شود: برخی عناوین باب ها عبارتند از: «باب (۳) آنکه لم یجمع القرآن کله الا الأئمه (علیهم السلام) وأنهم یعلمون علمه کله» (۴)، «باب (۵) الاضطرار إلى الحج» (۶)، «باب (۷) أن أهل الذکر الذین أمر الله الخلق بسؤالهم هم الأئمه (علیهم السلام)» تحت عنوان «أن الأئمه هم أهل الذکر المسئولون» (۸) و باب های «الأئمه (علیهم السلام) و لاه أمر الله و خزنه علمه» (۹) و «أن الراسخين فی العلم هم الأئمه» (۱۰) و «أن الأئمه قد أوتوا العلم . . .» (۱۱)

روایاتی که بیانگر تحریف است، عبارتند از: «روایت هشام بن سالم مبنی بر اینکه تعداد آیات قرآن هفده هزار آیه است» (۱۲)، در حالی که قرآن بیش از ۶۰۰۰ آیه

۱- السیالوس، علی احمد، مع الشیعه الاثنی عشریه فی الاصول والفروع، الدوحه، دارالتقوی، دارالثقافه، ط الأولى ۱۴۱۷ق، ج ۲/۱۵۲.

۲- الاسلامی، ابوالفضل، مع الدكتور ناصر القفاری فی اصول مذهبه حول القرآن/۲۵۳.

۳- اصول کافی، ج ۱/۲۲۸: کتاب الحج.

۴- ابوزهره، محمد، الامام الصادق. . . ، ۲۲۵؛ السالوس، علی احمد، مع الشیعه الاثنی عشریه. . . ، ج ۲/۱۵۲.

۵- الخالیدی، کلینی و تأویلاته الباطنیه. . . /۵۰.

۶- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶۸، کتاب الحج.

۷- الخالیدی، کلینی و تأویلاته الباطنیه. . . /۱۰۵.

۸- اصول کافی، ج ۱/۲۱۰، کتاب الحج، موارد زیادی در این کتاب آورده است.

۹- اصول کافی، ج ۱/۱۹۲ کتاب الحج.

۱۰- اصول کافی، ج ۱۲۱۳.

۱۱- اصول کافی، ج ۱۲۱۳.

۱۲- اصول کافی، ج ۲/۶۳۴: کتاب فضل القرآن، باب النوادر، ح ۲۸: عن هشام بن سالم، عن ابی عبدالله (ع)، قال: إن القرآن

الذی جاء جبرئیل (ع) إلى محمد (ص) سبعة عشر ألف آیه. . .

نیست (۱)، روایات ۲، ۳، ۴ و ۲۳، باب النوادر (۲) حدیث امام رضا (ع) مبنی بر قرائت فعلی قرآن تا... (۳)، روایات «باب (۴) فيه ذكر الصّحيفه والجفر والجامعه ومصحف فاطمه» (۵).

برای اینکه بتوان به این اتهام‌ها، پاسخ اساسی و درخور شأن ارائه شود، لازم است افترای تحریف در دو مرحله مورد بررسی قرار گیرد:

مرحله اول: پاسخ نقضی

اشاره

همان گونه که اشاره شد، آنچه کلینی را مورد اتهام به تحریف قرآن قرار می دهد و از دین خارج می سازد (۶)؛ نقل برخی روایات و یا بخشی از عناوین باب هایی است که در کتاب خود به آنها پرداخته است؛ ولی تردیدی نیست که نه تنها روایاتی از این دست در منابع مورد قبول وهابیان وجود دارد، که صریح در تحریف قرآن است.

تنها تفاوت در این است که پیروان اهل بیت (علیهم السلام) اولاً: به لحاظ اعتقاد استواری که نسبت به وعده های خداوند بر محافظت این کتاب الهی (حجر: ۹)، دارند، برای کسی توان دستبرد به قرآن را نمی بینند.

۱- الآلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار احیاء (بی تا) ج ۱/۲۳؛ ظهیر، احسان الهی، الشیعه والسّنه ۶۱-۶۲؛ همان، الشیعه والقرآن/۳۱؛ این شخص مثل اینکه کتاب کافی را ندیده است، زیرا از آن به «الکافی فی الاصول» نام می برد؛ القفاری، اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۲۹۹ و ۳۴۸ و شعث، احمد کمال، الشیعه، فلسفه و تاریخ، قاهره، مکتبه مدبولی، ط الاولی ۱۴۱۴ق/۱۸۳.

۲- القفاری، اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۲۹۹ و ۳۴۸ و شعث، احمد کمال، الشیعه، فلسفه و تاریخ، قاهره، مکتبه مدبولی، ط الاولی ۱۴۱۴ق/۱۸۳.

۳- اصول کافی، ج ۲/۶۱۹: کتاب فضل القرآن، باب أنّ القرآن یرفع کما أنزل، ح ۲: . . . عن سهل بن زیاد، عن بعض أصحابه، عن أبي الحسن (ع) قال: قلتُ له: جُعِلْتُ فداکَ إنّنا نسمع الآيات فی القرآن لیس هی عندنا کما سمعنا ولانحسن أن نقرأها کما بلغنا عنکم، فهل نأثم؟ فقال: لا، إقرؤوا کما تعلمتم، فسيجئکم من یعلمکم.

۴- اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجه، باب: فيه ذكر الصّحيفه. . . .

۵- ظهیر، احسان الهی، الشیعه والقرآن/۶۲.

۶- التلیدی، ابوالفتوح عبدالله بن عبدالقادر، أهل السنّه والشیعه بین الاعتدال والغلو، ۸۶: . . و إعتقاد ما ذکر فی هذه الکتاب کفر بواح لا یعدّ صاحبه من أهل القبلة فضلاً أن یكون ثقة الإسلام. . .

ثانیاً: بر اساس حدیث ثقلین (۱)، معتقدند همواره اهل بیت (علیهم السلام) در کنار قرآن و پاسدار آن بوده اند، هیچ گاه (برعکس اهل سنت)، آن روایات را به رخ مخالفان خویش نکشیده اند؛ از این رو، ده ها نمونه دال بر تحریف در مجامع روایی، تفسیری آنان موجود است که به گروه های زیر تقسیم می شود:

الف) نقص و دگرگونی در الفاظ و حروف قرآن

اگر اصطلاح «تحریف» به مفهوم عام آن یعنی هر دگرگونی، مورد نظر باشد، در تعداد حروف و کلمات قرآن، در منابع اهل سنت دیدگاه واحدی وجود ندارد؛ ابن الجوزی (م ۵۹۷ق) ادعای اجماع می کند که حروف قرآن ۳۰۰ هزار حرف است (۲)، ولی در مقدار بیشتر از آن اختلافی است؛ ابن مسعود مقدار اضافه را ۴۷۴۰ حرف، که در مجموع می شود ۳۴۷۴۰ حرف، و حمزه بن حبیب، حروف قرآن را ۷۳۲۵۰ حرف نقل می کند (۳). سیوطی (م ۹۱۱ق)، تعداد حروف قرآن را ۳۲۳۶۷۱ حرف می شمارد (۴) که با این حساب

۱- صحیح مسلم، ج ۴/۱۸۷۳: کتاب فضائل الصحابه، باب ۴ من فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ح ۳۶ (۲۴۰۸)؛ البیهقی، احمد بن الحصین بن علی بن موسی، السنن الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، ج ۲/۱۴۸، باب بیان اهل بیته الذین هم آله، ح ۲۶۷۹؛ الطبرانی، سلیمان بن احمد بن ایوب، المعجم الکبیر، تحقیق حمدی بن عبدالمجید السلف، القاهرة، المكتبة ابن تیمیه، ط الثانية ۱۴۰۴ق، ج ۳/۶۵، باب الحاء حسن بن علی بن ابی طالب (رض) یکنی أبامحمد، ح ۲۶۷۹/۴۶، ح ۲۶۸۰ و ۲۶۸۱ و ۶۷/، ح ۲۶۸۳؛ الجزری، المبارک بن محمد ابن الأثیر، جامع الاصول فی احادیث الرسول، تحقیق عبدالقادر الارنؤوط، (بی جا)، مکتبه الحلوانی - مطبعه الملاح، ط الاولى ۱۳۹۱ق، ج ۹/۱۵۸ ح ۶۷۰۸: کتاب الاول فی الفضائل، الفضل الثالث أهل البيت (ع) چند روایت آورده است؛ الهندی، کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، ج ۱/۱۷۸، کتاب الاول من حرف همزه، باب الثانی فی الاعتصام بالکتاب والسنه، ح ۸۹۸؛ و ۱۸۶/، ح ۹۴۹، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸ تا ۹۵۹؛ احمد بن حنبل، مسند احمد بن حنبل، تحقیق صدقی محمد جمیل العطار، بیروت، دار الفکر، ط الثانية ۱۴۱۴ق، جزء ۳۹/۲۶۴، ح ۱۸۴۶۴: مسند کوفین.

۲- ابن الجوزی، علی بن محمد، عجائب القرآن، تحقیق ومقدمه عبد الفتاح عاشور، قاهره، الزهراء للإعلام، ط الاولى ۱۴۰۷ق/۱۳۳.

۳- ابن الجوزی، علی بن محمد، عجائب القرآن، تحقیق ومقدمه عبد الفتاح عاشور، قاهره، الزهراء للإعلام، ط الاولى ۱۴۰۷ق/۱۳۳: که در مجموع می شود ۳۷۳۲۵۰ حرف.

۴- الاتقان فی علوم القرآن، ضبط وتصحیح محمد سالم هاشم، قم، ذوی القربی، ط الثانية ۱۴۲۹ق، ج ۱/۱۳۴: النوع التاسع عشر، فصل فی عدد الآی، جمیع حروف القرآن: ثلاثمأه ألف حرف، و ثلاثه وعشرون الف حرف و ستمأه حرف، و واحد و سبعون حرف..

رقم بزرگی به عنوان تفاوت با رقم اجماعی پیدا خواهد شد (۱). جالب اینکه هیتمی (م ۸۰۷ق)، از عمر بن الخطاب و او از رسول الله (ص) نقل می کند: «القرآن: أَلْفَ أَلْفِ حَرْفٍ وَسَبْعَهُ وَعِشْرُونَ أَلْفَ حَرْفٍ، فَمَنْ قَرَأَهُ صَابِرًا مُّحْتَسِبًا كَانَ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ زَوْجَةٌ مِنَ الْجُورِ الْعَيْنِ» (۲). این عبارت حروف قرآن را به بیش از یک میلیون حرف می رساند (۳)؛ سیوطی به جای اینکه به نقل این عدد عجیب تردید نماید می گوید: «وقد حُمِلَ ذَلِكَ عَلَى مَا نَسَخَ رَسْمَهُ مِنَ الْقُرْآنِ أَيْضًا؛ اذ الموجود الآن لا يبلغ هذا العدد» (۴).

در تعداد کلمات قرآن نیز نقل ها متفاوت است؛ منهال بن عمرو از ابن مسعود ۷۷۹۳۴ کلمه، از مجاهد ۷۹۲۷۰ کلمه، از بُرید ۷۶۰۰۰، از دیگری ۷۷۴۶۰ کلمه و به نقل دیگر ۷۷۷۰۱ کلمه، نقل شده (۵)، که حدود ۱۳۴۳ کلمه اختلاف پیدا خواهد شد. آیا این رقم از قرآن حذف و یا به آن افزوده شده است؟

(ب) نقص و تغییر در تعداد آیات قرآن

در منابع اهل سنت در تعداد آیات قرآن روایات متفاوتی به ثبت رسیده است:

یک - روایات متفاوت در تعداد آیات: ابن جوزی (م ۵۹۷ق)، عدد ۶۰۲۰۰ آیه را، عدد اجماعی می داند (۶) در حالی که سیوطی عدد ۶۰۰۰ را اجماعی می شمارد (۷)، و مقدار زائد

۱- حدود ۷۳۲۵۰ حرف.

۲- الهیتمی، نورالدین علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بتقریرالعراقی و ابن حجر، بیروت، دارالکتب العربی، ط الثالثه ۱۴۰۲ق/ج ۷/۱۶۳: باب منه فی فضل القرآن ومن قرأه؛ العاملی، السید جعفر المرتضی، حقائق الهامه حول القرآن، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ط الاولی (بی تا) / ۳۷۱: نقل های دیگری هم در این کتاب آمده است.

۳- معرفت، محمد هادی، صیانه القرآن من التحریف/ ۱۶۳.

۴- الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱/۱۴۱: النوع التاسع عشر فی عدد سوره وآياته و حروفه (فصل).

۵- ابن جوزی، عجائب القرآن/ ۱۳۱-۱۳۲.

۶- ابن جوزی، عجائب القرآن/ ۱۳۰؛ الزرقانی، الشیخ محمد عبدالعظیم، مناهج العرفان فی علوم القرآن، قاهره، دار احیاء والکتب (بی تا) / ج ۱/۳۳۶.

۷- الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱/۱۳۴؛ سیوطی عدد ۶۲۱۶ آیه را هم از ابن عباس روایت کرده است.

بر آن را به پنج منطقه جغرافیایی و افراد شاخص هر منطقه که عبارت باشند از مکه منسوب به مجاهد، مدینه اول (که کوفیان به طور مرسل از آنها نقل می کنند) مدینه آخر، منسوب به ابی جعفر یزید بن القعقاع، کوفه منسوب به ابی عبدالرحمان السیلمی، بصره منسوب به عاصم بن میمون الجعدری، شام منسوب به عبدالله بن عاصم الیحصبی؛ تقسیم کرده است (۱). به نقل ابن مسعود، آیات قرآن در مدنی اول ۶۲۱۷ آیه، مدنی آخر ۶۲۱۴ آیه، کوفه ۶۲۳۶ آیه، بصره ۶۲۰۵ و در نقلی ۶۲۰۴ آیه، به روایت های دیگر بصری ها ۶۲۱۹، ۶۳۳۶، ۶۳۲۹، ۶۲۱۵، ۶۲۱۰، ۶۲۰۶ به نقلی ۶۲۳۲ آیه نقل شده است (۲). بنابراین ۶۲۰۰ و ۶۰۰۰ هر دو رقم اجماعی است (۳). بنابر ادعای اجماع اول، در مقدار زیادی اختلاف است؛ در نقل مدنی اول ۱۷ آیه، در نقل مدنی آخر ۱۴ آیه، در روایت مکه ۲۰ آیه، به روایت کوفی ۳۶ آیه و در نقل بصری ها ۴، ۵ و ۱۹ آیه، به روایت شام ۲۹ آیه است (۴). و بنابر ادعای اجماع دوم عددهای اختلافی، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۱۹ و ۲۳۶ آیه خواهد بود (۵)؛ در نتیجه، از یک سو، میان دو ادعای اجماع دست کم ۲۰۰ آیه اختلافی است و از دیگر سو، هر کدام از دو اجماع را که بپذیریم بی تردید آیاتی در قرآن اضافه یا حذف گردیده است. از طرف سوم این اختلاف، اصل زیادی و کاستی در قرآن را ثابت می کند فرق نمی کند آن زیاده و نقص مقداری باشد که در منابع وهابیان ذکر شده، زیرا طبق حدیث عمر حروف قرآن ۱۰۲۷۰۰۰ حرف است و اگر از آن عدد مورد رضایت سیوطی کسر شود (۳۲۳۶۷۱) (۶)، ۷۰۳۳۲۹ حرف باقی خواهد ماند (۷).

- ۱- الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱/۱۲۸.
- ۲- ابن الجوزی، عجائب علوم القرآن/۱۳۰.
- ۳- الزرقانی، مناهج العرفان فی علوم القرآن، ج ۱/۳۳۶: علی أنه سته آلاف ومأتا آیه و کسر؛ الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱/۶۷.
- ۴- الزرقانی، مناهج العرفان فی علوم القرآن، ج ۱/۳۳۶.
- ۵- الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱/۱۳۴، النوع التاسع عشر، فصل فی عدد الآی.
- ۶- الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱/۱۳۴، النوع التاسع عشر، فصل فی عدد الآی.
- ۷- معرفت، صیانه القرآن من التحریف/۱۶۳.

با این جمع بندی: ۳۲۳۶۷۱ | ۷۰۳۳۲۹ - ۱۰۲۷۰۰۰، بی تردید این تعداد حروف، ده ها سوره و صدها آیه را پوشش خواهد داد؛ و یا آن مقداری باشد که کلینی در کافی نقل کرده است (۱).

دو - حذف آیه «رجم» از قرآن: تأسف بارتر اینکه از ابن عباس در منابع متعدد نقل شده که عمر بن الخطاب در حالی که روی منبر بود می گفت: «خداوند محمد (ص) را به حق مبعوث کرد و قرآن را بر وی فر فرستاد؛ و از چیزهایی که بر حضرتش نازل شد، آیه «رجم» بود، ما آیه رجم را قرائت می کردیم و به یاد داریم و می فهمیم. رسول الله رجم می کرد و ما هم پس از او رجم انجام می دادیم، می ترسم که بر اثر طولانی شدن زمان، گوینده ای بگوید: به خدا سوگند ما آیه رجم را در قرآن نیافتیم و مردم به خاطر ترک این فریضه الهی گمراه شوند و حال آنکه رجم، در کتاب خدا، حق است بر هر مرد و زنی که مرتکب زناى مُحصنه گردد در صورت اقامه بینه یا باردار شدن و یا اعتراف» (۲).

سیوطی (م ۹۱۱ق)، در گزارشی که از نحوه جمع آوری قرآن توسط ابابکر می دهد، می نویسد: «به زید بن ثابت دستور داده شد که هر کسی آیه ای، سوره ای آورد با دوشاهد قبول و آن را بنویسد، عمر، آیه رجم را آورد، چون وی تنها بود از او پذیرفته نشد» (۳)؛

۱- بررسی روایت کافی مبنی بر اینکه قرآن هفده هزار آیه است، در مباحث بعدی خواهد آمد.

۲- البخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۶/۲۵۰۳ - ۲۵۰۴، کتاب المحاربین من أهل الكفر والرذة، باب رجم الحبلى فى الزنا إذا أحصنت، ح ۶۴۴۱ و ۶۴۴۲: قَالَ عُمَرُ: لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ يَطْوَلَ بِالنَّاسِ زَمَانٌ، حَتَّى يَقُولَ قَائِلٌ: لَا نَجِدُ الرَّجْمَ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَتَضَلُّوا بِتَرْكِ فَرِيضَةِ أَنْزَلَهَا اللَّهُ...؛ النيسابورى، مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، ج ۳/۱۳۱۷: كتاب الحدود، باب رجم الثيب فى الزنى، ح ۱۵؛ السجستاني، ابى داود سلميان بن الاشعث، سنن ابى داود، مراجعه و تعليق سعيد محمد محيى الدين عبدالحميد، بيروت، دارالفكر (بى تا)، ج ۲/۳۴۳: كتاب الحدود، باب ۲۳: فى الرجم، ح ۴۴۱۸؛ ابن حنبل، احمد، المسند، ج ۱/۲۳. . .؛ الطبرى، محمد بن جرير، تاريخ الطبرى، ج ۳/۲۰۴ (حوادث سال ۱۱)؛ ابوريه، محمود، اضواء على السنة المحمدييه، قم، مؤسسهدار الكتاب الإسلامى، ط الثانية ۱۴۲۸ق/۲۵۶؛ المعلم، محمدعلى، الحقيقه المظلومه (بى جا)، ط الأولى ۱۴۱۸ق/۹۹؛ الطائى، دكتور نجاح، الوهابيون خوارج أم سنه، بيروت، دارالميزان، ط الاولى ۱۴۲۲ق/۲۶۳.

۳- الاتقان فى علوم القرآن، ج ۱/۱۱۸: النوع الثامن عشر فى جمعه و ترتيبه. .

متن آیه رجم را بدین صورت نقل می کند: «الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ إِذَا زَنِيَا فَارْجُمُوها أَلْبَتَهُ نَكَالاً مِنَ اللَّهِ، وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» و تصریح می کند که عمر مردم را برای نماز جامعه فرا خواند و گفت: «يا أَيُّهَا النَّاسُ لا تَجْزَعَنَّ مِنْ آيَةِ الرَّجْمِ فَإِنَّها نَزَلَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ، وَقَرَأَها وَلَكِنَّها ذَهَبَتْ فِي قُرْآنٍ كَثِيرٍ ذَهَبَ مَعَ مُحَمَّدٍ (ص)» (۱).

سه - حذف آیه فراش! : عمر بن الخطاب نه تنها خود اعتقاد به تحریف داشت که از دیگران از جمله از ابی بن کعب اقرار به نقص قرآن گرفت: إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالَ لِأَبِي بِنِ كَعْبٍ: «أَوْلَيْسَ كُنَّا نَقْرَأُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَنْ انْتِفَاءَ كَمْ مِنْ آبَائِكُمْ كُفْرُكُمْ؟ فَقَالَ: بَلَى، ثُمَّ قَالَ: أَوْلَيْسَ كُنَّا نَقْرَأُ الْوَلَدَ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجْرُ فَقَدَ فِيمَا فُقِدْنَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟ فَقَالَ (أَبِي): بَلَى» (۲).

چهار - حذف آیه رغبت: عمر معتقد بوده است که آیه رغبت از قرآن افتاده است؛ قال (عمر): «كُنَّا نَقْرَأُ:» «لا تَرْغَبُوا عَنِ آبَائِكُمْ فَإِنَّهُ كُفْرُكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنِ آبَائِكُمْ، أَوْ إِنَّ كُفْرًا بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنِ آبَائِكُمْ» (۳).

پنج - تحریف آیه مُتَعَه: طبری (م ۳۱۰ق) مفسر مشهور و مورد قبول اهل سنت بر پایه چند حدیث، می گوید آیه شریفه: وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَيِّفِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً... (توبه: ۲۴)، چنین نازل شد «... فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى»، و حتی ابن عباس سه بار سوگند یاد کرده می گوید: «وَاللَّهِ لَأَنْزَلَ اللَّهُ

۱- السیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ضبط النص إسناد الآيات... بإشراف دارالفکر، بیروت، دارالفکر، ط الأولى ۱۴۰۳ق، ج ۵۵۸/۶-۵۵۹: ابتدای تفسیر سوره احزاب؛ الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲/۴۸: النوع السابع والاربعون (الحزب الثالث).

۲- الهندی، کنز العمال، ج ۶/۲۰۸، ح ۱۵۳۷۱؛ نجاح الطایبی، الوهابیون خوارج ام سنه ۲۶۰.

۳- البخاری، صحیح البخاری، ج ۶/۲۵۰۵، کتاب المحاربین من اهل الکفر، ب ۱۶: رجم الحُبلی، ح ۶۴۴۲؛ الهندی، کنز العمال، ج ۲/۵۹۶، ح ۴۸۱۸ و ۵۶۷، ح ۴۷۴۱ (من مسند عمر، باب لواحق التفسیر)؛ القزوينی، علاء الدین السید امیر، مع الدكتور موسی الموسوی، قم، مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیه، ط الثانيه ۱۴۱۴ق/۳۰۴؛ الطایبی، الوهابیون خوارج أو سنه ۲۶۲؛ المعلم، محمد علی، الحقیقه المظلومه/۱۰۲.

کذلک « (۱). قرطبی (م ۶۷۱ق) ، نیز همین مطلب را از ابن عیّاس و ابی بن کعب و ابن جُبیر، نقل می کند ولی او روی نسخ شدن حکم آن، پای می فشارد (۲). در این صورت جمله کلیدی و حسّاس «إِلَى أَجَلٍ مُّسَدِّمٍ» که حکم جواز نکاح متعه را بر اساس باور شیعه، اثبات و قطعی می سازد، از آیه حذف شده است. چه اینکه همان دو مفسّر، این روایت را از علی (ع) ، می آورند: «لَوْلَا أَنَّ عُمَرَ ۲ نَهَى عَنِ الْمَتَعِ مَا زَنَى إِلَّا شَقِيًّا» (۳).

شش - ساقط شدن آیه جهاد: عمر به عبدالرحمان بن عوف گفت: آیه « أَنْ جَاهِدُوا كَمَا جَاهَدْتُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ » که در مورد ما نازل شد در قرآن نیافتی؟ ما که آن را نیافتیم، اودر جواب گفت: « أُسْقِطَ فِيهَا مِنْ الْقُرْآنِ » (۴).

هفت - حذف آیاتی از سوره احزاب: براساس چند روایت از ابی بن کعب، بخشی از سوره احزاب که در تعداد آیات به اندازه سوره بقره و حتی بیشتر بوده است، حذف شده است: «... عَنْ زُرَيْنِ حُبَيْشٍ عَنْ أَبِي بِنِ كَعْبٍ قَالَ: كَمْ تَقْرءُونَ سُورَةَ الْاِحْزَابِ؟ قَالَ: بضعاً و سبعين آيه، قال: لقد قرأتها مع رسول الله (ص) مثل البقره أو أكثر منها، وإنّ فيها آيه الرّجم» (۵). حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ق) ، درالمستدرک خود بعد از نقل روایت می گوید: « هذا الحديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه (بخاری و مسلم)» (۶). سیوطی به نقل از عایشه می آورد که سوره احزاب در زمان رسول الله (ص) ۲۰۰ آیه بود، وقتی عثمان قرآن ها را نوشت بر آیات بیشتر از آنچه

۱- تفسیر الطبری، ج ۴/۱۴، تفسیر آیه ۲۴ نساء، ح ۹۰۳۵-۹۰۴۴.

۲- الجامع لأحكام القرآن، ج ۳/ ۱۳۰، تفسیر آیه: التاسعه- واختلف العلماء فی معنی الآیه.

۳- تفسیر الطبری، ج ۴/۱۵، ح ۹۰۴۳ و الجامع لأحكام القرآن، ج ۳/۱۳۰.

۴- السیوطی، الاتقان، ج ۲/۴۹: النوع السابع والأربعون؛ معرفت، صیانه القرآن من التحریف/۱۶۱.

۵- ابن حنبل، المسند، تحقیق صدقی محمد جمیل العطار، بیروت، دارالفکر ۱۴۱۴ق، ج ۴۱/، ح ۲۱۲۶۴ - ۲۱۳۶۵ مسند الانصار،

حدیث زرین حبیش؛ الهندی، کنز العمال، ج ۲/۵۶۷، ح ۴۷۴۳؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۶/۵۵۸ (تفسیر سوره احزاب) .

۶- المستدرک علی الصحیحین، تحقیق یوسف المرعشلی، بیروت، دارالمعرفه ۱۴۰۶ق، ج ۲/۴۱۵، کتاب التفسیر، (تفسیر سوره

احزاب) ..

الآن هست (۷۳ آیه) دست نیافت (۱) یعنی ۱۲۷ آیه از این سوره افتاده است! (نعوذ بالله) (۲). قریب به همین مضمون از عمر در خصوص آیه رجم نقل شد (۳).

هشت - حذف عمّلی بزرگ ترین آیه قرآن: درحالی که بسم الله الرحمن الرحيم از عظیم ترین آیه های قرآن است و ۱۱۳ بار در قرآن های موجود ذکر شده ولی در منابع حدیثی و در نتیجه منابع فقهی مورد قبول وهابی ها به شدت مورد اختلاف است؛ گروهی از روایات «بسم الله الرحمن الرحيم» را جزء آیات قرآن و از جمله سوره فاتحه الكتاب نمی شمارد؛ مسلم از انس بن مالک می آورد: «قال: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَ عُثْمَانُ، فَلَمْ أَسْمَعْ أَحَدًا مِنْهُمْ يَقْرَأُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (۴). در گزارشی اضافه می کند: «... لَا يَذْكُرُونَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي أَوَّلِ قِرَاءَةٍ وَلَا فِي آخِرِهَا» (۵). نسائی (م ۳۰۳ق) (۶)، احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق) (۷)، ابن ماجه (م ۲۷۵ق) (۸)، همین مطلب را آورده اند که اولاً: «بسم الله» جزء آیات قرآن نیست. ثانیاً: جهر آن در نمازهای یومیه واجب نیست (۹).

گذشته از اینکه نشمردن بسم الله الرحمن الرحيم جزء آیات قرآن و سوره فاتحه،

- ۱- الدر المنثور، ج ۶/۵۵۹.
- ۲- الاتقان، ج ۲/۴۸: النوع السابع والاربعون (الضرب الثالث).
- ۳- الدر المنثور، ج ۶/۵۵۸: ابتداء تفسیر سوره احزاب.
- ۴- صحیح مسلم، ج ۱/۲۹۹، کتاب الصلاه، باب حجه من قال لا يجهر بالبسمه، ح ۵۰.
- ۵- صحیح مسلم، ج ۱/۲۹۹، کتاب الصلاه، باب حجه من قال لا يجهر بالبسمه، ح ۵۲.
- ۶- سنن النسائی بشرح السيوطی، بیروت، دارالفکر، ط الأولى ۱۳۳۸ق، ج ۲/۱۳۴ - ۱۳۵: کتاب الافتتاح، باب ترك الجهر ببسم الله.
- ۷- ابن حنبل، المسند، ج ۴/۴۴۶: مسندان بن مالک، ح ۱۳۳۳۶ و ۵۴۴، ح ۱۳۸۹۳، و ۵۵۴، ح ۱۳۹۵۹؛ جزء ۴۲/۱۳، ح ۱۹۶۵۰، حدیث عبدالله مغفل المزنی.
- ۸- سنن ابن ماجه، تحقیق محمدفواد عبدالباقی، بیروت، دارالفکر (بی تا) ج ۲/۹، ابواب الصلاه، ب (۶۵) مايقول عند الافتتاح الصلاه.
- ۹- به همین جهت حنفی ها «بسم الله الرحمن الرحيم» را در نماز آهسته می آورند، مالکی ها به خاطر حدیث عائشه نه جهرأ می آورند، و نه آهسته، شافعی ها آن را به جهر می خوانند...: الشرخسی، شمس الدین ابوبکر بن محمد بن ابی سهل، المبسوط، بیروت، دارالفکر، ط الاولى ۱۴۲۱ق، ج ۱/۲۵ - ۲۶.

برخلاف ظاهر قرآن است (۱)، متناقض با روایات صحیح و متواتر است؛ بخاری، از قتاده و او از انس بن مالک چگونگی قرائت رسول الله (ص) را این گونه گزارش می کند: «ثم قرأ (ص): بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَمُذُّ بِسْمِ اللَّهِ وَيَمُذُّ بِالرَّحْمَنِ وَيَمُذُّ بِالرَّحِيمِ» (۲). مسلم در کتاب خود، تحت عنوان «بِسْمِ اللَّهِ آيَةٌ فِي أَوَّلِ كُلِّ سُورَةٍ سَوَى الْبُرْآنِ» از مالک بن انس نقل می کند که وقتی سوره «کوثر» نازل شد، رسول الله (ص) در حالی که خوشحال بود سوره را با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» خواند (۳). ترمذی از ابن عباس می آورد: «كَانَ النَّبِيُّ (ص) يَفْتَتِحُ صَلَاتَهُ بِ- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... سِپَسِ مِى كُوَيْدِ، عَدَهُ اِى اَز اَهْلِ عِلْمِ اَز اَصْحَابِ رَسُوْلِ اَللّٰهِ چُون: اَبُو هَرِيْرَةَ، اِبْنِ عَمْرٍ، اِبْنِ عَبَّاسٍ وَ اِبْنِ زَيْبِرٍ، هَمِيْن مَطْلَبٍ رَا كُفْتَهُ اَنْدِ، وَحَتَّى اَز تَابِعِيْنَ جَهْرٍ بِه بِسْمِ اَللّٰهِ رَا وَاجِبٌ شَمْرَدَه اَنْدِ، چَه اِيْنَكِه شَاْفَعِيْ، اِسْمَاعِيْلُ بِنْ حَمَادٍ وَ اَبُو خَالِدٍ وَ...، جَهْرٍ رَا وَاجِبٌ مِى دَانَسْتَنْد (۴).

بيهقى (م۴۵۸ق)، نه تنها بسم الله را جزء فاتحهالکتاب می شمارد که از انس بن مالک جهر آن را در کیفیت نماز رسول الله (ص) و اینکه فاتحه هفت آیه دارد، بازگو می کند (۵). حاکم (۶)، سیوطی در چند نقل از جمله از اُم سلمه، بسم الله را جزء فاتحهالکتاب و یک آیه می دانند (۷). در روایتی از طلحه بن عبیدالله آمده که رسول خدا (ص) فرمود: «مَنْ تَرَكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَقَدْ تَرَكَ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ» (۸)؛ از ابن عباس در مورد بسم الله آمده: «إِنَّ الشَّيْطَانَ

۱- زیرا بسم الله الرحمن الرحيم، در همه قرآن ها به خط قرآن نوشته می شود.

۲- صحیح البخاری، ج ۶/۱۹۵، کتاب فضل القرآن، باب مدّ القراءه.

۳- صحیح مسلم، ج ۱/۳۰۰، کتاب الصلاه باب حجه من قال: البسملة آیه... .

۴- سنن الترمذی، ج ۲/۱۴-۱۵، باب من رأى الجهر بيسم الله... .

۵- السنن الكبرى، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، بدروت، دارالكتب العلميه، ط الأولى ۱۴۱۴ق، ج ۲/۴۶.

۶- المستدرک علی الصحیحین، ج ۲/۲۵۶: من کتاب الامامه و صلاه الجمعہ، ح ۷۰۷: هذا صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه.

۷- الدرالمثور، ج ۱/۱۰-۱۹ و ۱۳: قالت (ام سلمه): قرأ رسول الله (ص) بسم الله الرحمن الرحيم،... ولا الضالین .

۸- الدرالمثور، ج ۱/۲۱ .

إسترق من أهل القرآن أعظم آیه فی القرآن بسم الله الرحمن الرحيم (۱).

فخر رازی بعد از طرح دیدگاه های عالمان اهل سنت، نظر خودش را این گونه ابراز می دارد: «وَالَّذِي عِنْدِي أَنَّ النَّقْلَ الْمُتَوَاتِرَ ثَابِتٌ بِأَنَّ بَسْمَ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَلَامٌ أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ (ص) وَبِأَنَّهُ مُثَبَّتٌ فِي الْإِلْمِ بِمُصْحَفِ بَخْطِ الْقُرْآنِ . . .» (۲). در جای دیگر در جزء بودن بسم الله تأکید نموده می گوید: «ودليلنا أن بسم الله مكتوب في أوائل السُّورِ، فَوَجِبَ كونه قرآناً» (۳)، وی ادعای اجماع می کند که اگر بسم الله جزء قرآن نباشد هرگز روا نیست به خط قرآن نوشته شود: «فلولم تكن التسميه من القرآن لَمَا كَتَبُوهَا بِخَطِّ الْقُرْآنِ، وَلَمْ يَأْجُمِعُوا عَلَى كِتَابَتِهَا بِخَطِّ الْقُرْآنِ، عَلِمْنَا أَنهَا مِنَ الْقُرْآنِ» (۴). به همین رو، برخی مبادرت به تألیف کتاب مستقل در این خصوص نموده اند (۵).

بنابراین، اینکه ابن تیمیه شیخ و پیشوای وهابی ها بسم الله را آیه ای از قرآن نمی داند، و یا در آن تردید دارد (۶)، گذشته از اینکه نوعی اعتقاد آنان را به تحریف این آیه شریفه می رساند، باده ها روایت متواتر سازگاری ندارد.

۱- البيهقي، السنن الكبرى، ج ۲/۵۰، باب افتتاح القراءة في الصلاة بسم الله. . .؛ السيوطي، الدر المنثور، ج ۱/۲۰ (تفسير الفاتحة الكتاب).

۲- التفسير الكبير، طبعه جديده مصححه، بيروت، دار احياء التراث، ط الاولى ۱۴۱۵ق؛ ج ۱/۱۷۳: مسائل الفقيهه، المسأله الخامسه.

۳- التفسير الكبير، طبعه جديده مصححه، بيروت، دار احياء التراث، ط الاولى ۱۴۱۵ق؛ ج ۱/۱۷۹.

۴- التفسير الكبير، طبعه جديده مصححه، بيروت، دار احياء التراث، ط الاولى ۱۴۱۵ق؛ ج ۱/۱۷۵.

۵- كتاب الجهر بالبسملة تأليف ابى سعيد البوشنجي (م ۵۳۶ق)؛ كتاب البسملة تأليف ابن خزيمه (م ۳۱۱ق)، كتاب الجهر بالبسملة، تأليف خطيب البغدادي (م ۴۶۳ق)، كتاب الدار قطنی (م ۳۸۵ق)، كه بسم الله را جزء آيات قرآن شمرده است.

۶- ابن تیمیه در دو کتابش ضمن اینکه نظر شافعی ها و غیر آنان را مبنی بر اینکه «بسم الله الرحمن الرحيم» را جزء سوره های قرآن می دانند، خطا می خواند، می گوید: «وَأَنَّ الْبِسْمَلَةَ آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ حَيْثُ كَتَبَهَا الصَّحَابَةُ فِي الْمُصْحَفِ، إِذْ لَمْ يَكْتُبُوا فِيهِ إِلَّا الْقُرْآنَ، وَجَزَّؤُهَا عَمَّا لَيْسَ مِنْهُ، كَالْتَّخْمِيسِ وَالتَّغْيِيرِ وَاسْمَاءِ السُّورِ، وَلَكِنْ مَعَ ذَلِكَ لَا يُقَالُ يَعْنِي مِنَ السُّورَةِ الَّتِي بَعْدَهَا كَمَا لَيْسَتْ مِنَ السُّورَةِ الَّتِي قَبْلَهَا، بَلْ هِيَ كَتَبَتْ آيَةً أَنْزَلَهَا اللَّهُ فِي أَوَّلِ كُلِّ سُورَةٍ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مِنَ السُّورَةِ، وَهَذَا أَعْدَلُ الْأَقْوَالِ الثَّلَاثَةِ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ: أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْحَلِيمِ بْنِ تَيْمِيَةَ الْحِرَانِي، الْفَتَاوَى الْكُبْرَى، تَحْقِيقُ مُحَمَّدِ عَبْدِ الْقَادِرِ عَطَا - مُصْطَفَى عَبْدِ الْقَادِرِ عَطَا، بِيْرُوت، دَارُ الْكُتُبِ الْعِلْمِيَّةِ، ط الْأُولَى ۱۴۰۸ق، جزء ۴/ ۴۲۰؛ هَمَانُ، مَجْمُوعُ الْفَتَاوَى، تَحْقِيقُ انُورِ الْبَازِ - عَامِرُ الْجَزَارِ، بِيْرُوت، دَارُ الْوَفَا، ط الثَّلَاثَةَ ۱۴۲۴ق، جزء ۱۳/ ۳۹۸ - ۳۹۹.

ج) نقص و زیادی در تعداد سوره ها

یک - نبودن مُعَوِّذَتَيْن (۱) جزء قرآن: آلوسی (م ۱۲۷۰ق) ادعای اجماع می کند که تعداد سوره های قرآن ۱۱۴ سوره است، ولی بلافاصله می گوید بنابر قولی که سوره انفال و براءت را یک سوره می داند، ۱۱۳ سوره است و از سوی دیگر در مصحف ابن مسعود تعداد سوره ها را ۱۱۲ سوره و معوذتین را جزء سوره های قرآن ندانسته است و ضمن اینکه آن دو را از مصحفش پاک کرده، گفته: «لَيْسَتْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَإِنَّمَا أَمْرُ النَّبِيِّ (ص) أَنْ يَتَعَوَّذَ بِهِمَا وَلِهَذَا عَوَّذَ بِهِمَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ» (۲)، و مصحف أُبَي بن كعب به نقل آلوسی ۱۱۵ سوره بوده که بعد از سوره «عصر»، سوره های «الخلع» و «الحفد»، قرار داشته است (۳). به نقل سیوطی ۱۱۶ سوره بوده است و او چون فیل و قریش را یک سوره می دانسته، صواب را ۱۱۵ سوره می داند (۴)، و همین مطلب را سیوطی از احمد بن حنبل و بزار و طبرانی و ابن مُرَدَوَيْه به طریق صحیح نقل می کند: «عن ابن عَبَّاسٍ وَابْنِ مَسْعُودٍ أَنَّهُ كَانَ (ابن مسعود) يَحْكُمُ الْمَعُوذَتَيْنِ مِنَ الْمُصْحَفِ وَيَقُولُ: «لَا تَخْلُطُوا الْقُرْآنَ بِمَا لَيْسَ مِنْهُ، وَأَنْتَهُمَا لَيْسَتْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، وَإِنَّمَا أَمْرُ النَّبِيِّ (ص) أَنْ يَتَعَوَّذَ بِهِمَا وَكَانَ ابْنُ مَسْعُودٍ لَا يَقْرَأُهُمَا» (۵).

دو - حذف سوره های «الحفد» و «الخلع»: سیوطی به چند طریق (۶) که بعضی آنها را صحیح می داند (۷)، نقل می کند که دوسوره به نام های «الحفد» و «الخلع» وجود داشته که عمر بن الخطاب در قنوت نمازش قرائت می کرد و در مصحف ابن عباس و ابن مسعود

۱- معوذتین: سوره های الفلق والناس.

۲- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی (بی تا) ج ۱/۲۵.

۳- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی (بی تا) ج ۱/۲۵.

۴- الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱/۱۳۱.

۵- الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۸/۶۸۳؛ الاتقان فی علوم القرآن، ح ۱/۱۶۰: التنبیهات، التنبیه اول؛ البلاغی، محمد جواد، موسوعه العلامه البلاغی، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۱/۵۶.

۶- از طرق: عبید بن عمر از عمر بن الخطاب؛ عبدالله بن عبدالرحمن از پدرش که در مصحف ابن عباس وجود داشته؛ از ابن جریج و ابن مسعود.

۷- و اخرج الطبرانی، بسند صحیح، عن ابی اسحق، قال:

وابی بن کعب وجود داشته است، و متن آن دو را این گونه نقل نموده است:

« بسم الله الرحمن الرحيم، اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَغْفِرُكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ، وَنُثْنِي عَلَيْكَ وَلَا نَكْفُرُكَ وَنَخْلَعُ وَنَتْرِكُكَ مِنْ يَفْجُرُكَ ». سورة حقد:
 « بسم الله الرحمن الرحيم، اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَغْفِرُكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ، وَنُثْنِي عَلَيْكَ وَلَا نَكْفُرُكَ وَنَخْلَعُ وَنَتْرِكُكَ مِنْ يَفْجُرُكَ ». سورة حقد:
 عذابك بالكافرين ملحق » (۱).

سه - تحریف سوره توبه : براساس اسناد متعدد، ابوموسی اشعری قاریان بصره را که حدود ۳۰۰ مرد بودند، گردهم آورد، و به آنان گفت: « شما برگزیدگان و قاریان اهل بصره هستید، درحالی که زمان بر شما طولانی نشده (بعد از رسول خدا) قلب هایتان همانند گذشتگان تان سنگین شده، ما همواره سوره ای را که در طولانی بودن و شدت بودنش به سوره براءت شبیه می دانستیم، قرائت می نمودیم، ولی شما آن را به فراموشی سپردید تنها من، قسمتی از آن را حفظ دارم: « لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ لَابْتِغَىٰ وَادِيًا ثَالِثًا وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابَ » به تعبیر دیگر گفت ما سوره ای را قرائت می کردیم که آن را شبیه یکی از مُسَبِّحات می دانستیم، و شما آن را فراموش نموده اید جز من که مقداری آن را حفظ دارم: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (صف: ۲) فَتَكْتَبُ شَهَادَةً مِنْ أَعْنَاقِكُمْ فَتَسْأَلُونَ عَنْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ » (۲).

احمد بن حنبل به سند خود، از ابن عبّاس از ابی بن کعب نقل می کند که رسول الله (ص) برای ما این گونه قرائت فرمود: « وَ لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ ذَهَبٍ، لَابْتِغَىٰ الثَّالِثَ، وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابَ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيَّ مَنْ تَابَ » ؛ و ابی، در جواب عُمَرُ که پرسید: ماهذا؟ گفت: « هَكَذَا أَقْرَأْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ، قَالَ: أَفَأُثْبِتُهَا؟ فَأُثْبِتُهَا ». (۳) متقی هندی علاوه بر نقل ابن حنبل (با اندک تفاوت)، جملات زیر را هم نقل می کند: « أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ

۱- الآلوسی، روح المعانی، ج ۱/۲۵؛ الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱/۱۳۰ و ۱۳۱: التاسع عشر فی عدد سوره وآياته و کلماته و حروفه؛ ابوریه، محمد، اضواء علی السنه المحمديه/۲۴۵؛ المعلم، محمد علی، الحقیقه المظلومه/۱۰۳.

۲- البخاری، صحیح، ج ۴/۴۳۷، باب کراهه الحرص علی الدنيا؛ النیسابوری، محمد بن مسلم، ج ۲، کتاب الکسوف، باب لو أن لابن آدم واديين، ح ۱۱۹ (۱۰۵۰)؛ ابوریه، محمد، اضواء علی السنه/۲۵۷.

۳- ابن حنبل، احمد، المسند، ج ۸/۱۳، باب مسند الانصار، ح ۲۱۱۶۹ و ۴۰/، ح ۲۱۲۶۰.

عَلَيْكَ الْقُرْآنَ، فَقَرَأَ عَلَيْهِ: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا... (بينه: ۱) فَقَرَأَ عَلَيْهِ إِنَّ ذَاتَ الدِّينِ عِنْدَ اللَّهِ الْحَنَفِيَّةُ لَال-مُشْرِكَةَ وَلَا الْيَهُودِيَّةَ وَلَا النَّصْرَانِيَّةَ وَمَنْ يَعْمَلْ خَيْرًا فَلَنْ يَكُنْ يَكْفِرَهُ « (۱).

مسلم از سعید بن جبیر نقل می کند که برای ابن عباس سوره توبه را یادآوری کردم، او گفت: «التَّوْبَةُ، قَالَ: هِيَ الْفَاضِحَةُ! مَا زَالَتْ تَنْزَلُ: وَمِنْهُمْ وَمِنْهُمْ، حَتَّى ظَنُّوا (ظَنُّنَا) أَنْ لَا يَبْقَى مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا ذُكِرَ فِيهَا» (۲). عِكْرَمَةُ، مِنْ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: «مَا فَرَّغَ مِنْ تَنْزِيلِ بَرَاءَةِ، حَتَّى ظَنُّنَا أَنَّهُ لَنْ يَبْقَى مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا سَيَنْزِلُ فِيهِ، وَكَانَتْ تُسَمَّى الْفَاضِحَةَ» (۳). سَيُوطِيٌّ فِي تَفْسِيرِ سُورَةِ تَوْبَةٍ مِنْ بَعْضِ طَرِيقِ ضَمَنِ أَيْنَكَةَ سُورَةِ تَوْبَةٍ رَأَى سُورَةَ الْعَذَابِ مِمَّا خَوَّنَتْهُ مِنْ حَذِيفَةَ نَقَلَ عَنْهُ: «وَاللَّهِ مَا تَرَكْتُ أَحَدًا إِلَّا نَالَتْ مِنْهُ، وَلَا تَقْرَأُونَ مِنْهَا مِمَّا كُنَّا نَقْرَأُ إِلَّا رُبْعَهَا» (۴)، حَاكِمٌ نِشَابُورِيُّ ضَمَّنَ نَقْلَ رِوَايَتِهِ، سَنَدُهَا رَأَى صَحِيحًا مِمَّا دَانَ (۵). بِرَأْسِاسِ أَيْنِ اسْمَاءِ، اسْمَاءُ أَفْرَادِي كَمَا سُورَةُ فِي مَوْرِدِ أَيْنِ نَازِلِ كَرْدِيَّةِ سَهْ چَهَارَمِ أَيْنِ سُورَةُ هَا أَفْتَادَةُ اسْتِ (نَعُوذُ بِاللَّهِ!).

(د) تحریف در متن آیات

در منابع اهل سنت موارد فراوانی به چشم می خورد که در متن آیات تحریف صورت گرفته، که به عنوان نمونه به مواردی اشاره می گردد:

یک - آیه ۲۶ سوره فتح: أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ آيَةٍ: إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ

۱- ابن حنبل، احمد، المسند، ج ۸/۱۳، باب مسند الانصار، ح ۲۱۱۶۹، و / ۴۰، ح ۲۱۲۶۱؛ الهندی، كنز العمالي، ج ۲/۵۶۷، ح ۴۷۴۳؛ الاصفهانی، ابی نعیم احمد بن عبدالله، حيله الاولياء وطبقات الاصفياء، مقدمه ابن تیمیه، قاهره، دار ام القرى للطباعة والنشر (بی تا)، ج ۴/۱۸۷ ترجمه رقم ۲۴۷؛ زر بن حبیش؛ و ج ۱/۲۵۷، ترجمه رقم ۴۰؛ ابو موسی، البلاغی، محمد جواد، موسوعه العلامة البلاغی، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۱/۴۹.

۲- صحیح مسلم، ج ۴/۲۳۲۲، کتاب التفسیر باب، سوره البراءه ح ۳۱؛ السیوطی، الاتقان، ج ۱/۱۰۹؛ النوع السابع عشر: فی معرفه اسمائه...؛ الدر المنثور، ج ۴/۱۲۰ (تفسیر سوره التوبه).

۳- السیوطی، الاتقان، ج ۱/۱۰۹؛ النوع السابع عشر: فی معرفه اسمائه...؛ الدر المنثور، ج ۴/۱۲۱.

۴- السیوطی، الاتقان، ج ۱/۱۰۹؛ النوع السابع عشر: فی معرفه اسمائه...؛ الدر المنثور، ج ۴/۱۲۰.

۵- المستدرک علی الصحیحین، ج ۲/۳۳۱، کتاب التفسیر، تفسیر سوره توبه: هذا صحیح الاسناد ولم یخرجاه... .

الْبَجَاهِلِيَّةِ... را این گونه قرائت می کرد...: « حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ، وَلَوْ حَمِيَّتُمْ كَمَا حُمُوا لَفَسَدَ الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ... »، عمر وقتی این قرائت را شنید، به شدت ناراحت شد، او را در حضور جمعی که زیدبن ثابت نیز حضور داشت، فراخواند، و گفت: چه کسی سوره فتح را قرائت می کند؟ زیدبن ثابت آن را به همان صورتی که اُبی خوانده بود، قرائت کرد! عُمَرُ ناراحت شد، ولی اُبی به او گفت: «تو خوب می دانی که من همواره بر پیامبر وارد می شدم و قرائت می کردم، تو دمِ دَرِ بودی، بنابراین اگر دوست داری من برای مردم قرآن بخوانم همانی را قرائت می کنم که قرائت کردم و در غیر این صورت تا زنده ام یک حرف قرائت نمی کنم؛ عمر تسلیم او شد و گفت: برای مردم قرائت کن» (۱). در نقلی، همان مضمون روایت قبلی را تأکید می کند با این تفاوت که زیدبن ثابت آیه را به صورت عامّه قرائت کرد، و عمر گفت: «اللَّهُمَّ لَا أَعْرِفُ هَذَا» آن گاه عمر را تهدید به عدم قرائت قرآن کرد (۲).

دو - تبدیل در آیه نهم سوره جمعه: خرشهن حُرّ می گوید: «عمر بن الخطاب، وقتی لوحی را در دستم دید که در آن نوشته شده بود: .. إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ .. (جمعه: ۹)، گفت: چه کسی آن را نوشته؟ گفتم اُبی بن کعب، گفت: اُبی، آیات منسوخ را برای ما قرائت نموده، ثُمَّ قَرَأَهَا: «فَامْضُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» (۳).

سه - تحریف در سوره عصر: براساس نقلی، علی بن ابی طالب (ع) و ابن مسعود سوره والعصر را این گونه قرائت نموده اند: « وَالْعَصْرِ - وَنَوَائِبِ الدَّهْرِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ - وَإِنَّهُ لَفِيهِ إِلَىٰ آخِرِ الدَّهْرِ » (۴).

۱- الهندی، کنز العمال، ج ۲/۵۹۴، باب لواحق تفسیر، رقم ۴۸۱۵، و/۵۶۸ رقم ۴۷۴۵؛ السیوطی، الدر المنثور، ج ۹/۲۲۹.

۲- الهندی، کنز العمال، ج ۲/۵۹۵، باب لواحق التفسیر رقم ۴۸۱۶: فقال عمرٌ لزيد: إقرأ يا زيد، فقرأ زيد قراءه العامه، فقال عمر: ..

..

۳- الهندی، کنز العمال، ج ۲/۵۹۲، باب لواحق التفسیر، ح ۴۸۰۸، ۴۸۲۱، ۴۸۲۲؛ السیوطی، الدر المنثور، ج ۸/۱۶۱ (تفسیر سوره جمعه).

۴- السیوطی، الدر المنثور، ج ۸/۶۲۱ - ۶۲۲ (تفسیر سوره عصر)؛ الهندی، کنز العمال، ج ۲/۵۶۷، ۶۰۱، باب لواحق التفسیر، ح ۴۸۴۸ و ۴۷۶۲.

چهار - تحریف سوره لیل: به سندهای مختلف گزارش شده که وقتی اصحاب عبدالله (عبدالله بن مسعود)، اُبی درداء را در شام ملاقات کردند، پرسیدند: عبدالله آیه: وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ -ی را چگونه قرائت می کرد؛ علقمه این گونه خواند: وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ « وَالذِّكْرُ الْأَنْثَىٰ » ، و قسم یاد کرد که: « وَاللَّهِ لَقَدْ أَقْرَأْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِنْ فِيهِ إِلَىٰ فِيَّ » (۱).

پنج - اضافه شدن آیه ۱۰۴ آل عمران (۲) الانصاری، محمد بن احمد القرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ریاض، دارعالم ۱۴۲۳ق، ج ۴/۱۶۵؛ الدر المنثور، ج ۲/۲۸۸ (تفسیر آل عمران) .

(۳): عثمان بن عفان این آیه شریفه را بعد از جمله يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ این گونه قرائت می کرد: «وَيَسْتَعِينُونَ اللَّهَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَأَوْلَتْكَ هُمُ الْمَفْلُحُونَ» (۴)، قرطبی (م ۶۷۱ق) و سیوطی (م ۹۱۱ق)، این قرائت را هم از عثمان و هم از ابن زبیر نقل می کنند» (۵) .

شش - تحریف آیه أولویت رسول الله (ص) (۶): عبدالرزاق، سعید بن منصور، اسحق بن راهویه، ابن منذر و بیهقی از بجاله نقل می کنند که روزی عمر، بر جوانی عبور کرد که این جمله « وَهُوَ أَبٌ لَّهُمْ » را بر آیه اضافه می کرد، عمر به او گفت: « یا غلام حَكَّهَا » وی گفت: این مصحف اُبی بن کعب است، سپس عمر آن را از اُبی پرسید، وی در پاسخ گفت: «من به قرآن سرگرم و مشغولم و تو را سیلی زدن در بازارها به خود مشغول نموده است!» (۷). و ده ها نمونه دیگر.

هفت - آیه ای که بُر خورد! : بحث شرم آوری به نام « رِضَاعُ الْكَبِيرِ » که هر چند اختلافی

۱- البخاری، صحیح البخاری، ج ۶/۱۷۰، کتاب التفسیر، باب و ما خلق الذکر والانثی، ح ۴۹۴۴، ۴۹۴۳ (با تلخیص) ؛ ابن حنبل، المسند، ج ۶/۴۴۹: بقیه حدیث اُبی درداء.

۲- وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (آل عمران ۱۰/۳ -۳

۴- الهندی، کنز العمال، ج ۲/۵۹۸، باب لواحق التفسیر، ح ۴۸۲۵.

۵- الانصاری، محمد بن احمد القرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ریاض، دارعالم ۱۴۲۳ق، ج ۴/۱۶۵؛ الدر المنثور، ج ۲/۲۸۸ (تفسیر آل عمران) .

۶- احزاب ۳۳/۶: التبی اولی بالمؤمنین من أنفسهم و ازواجه أمهاتهم واولو الارحام . . .

۷- الانصاری، محمد بن احمد القرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ریاض، دارعالم ۱۴۲۳ق، ج ۶/۵۶۷ (تفسیر آیه ۶ احزاب) ؛ الهندی، کنز العمال، ج ۲۵۶۹، باب لواحق التفسیر، ح ۴۷۴۶؛ البیهقی، احمد بن الحسین بن علی، السنن الکبری، ج ۷/۱۱۰، باب (۵۴): ماخص به من ان ازواجه امهات المؤمنین، ح ۱۳۴۱۹: قال (أبی): انه كان يلهيني القرآن ويلهيك الصَّفَق بالاسواق . .

است ولی در منابع اهل سنت وجود دارد و برخی با استناد به گفته اُمّ المؤمنین عایشه معتقدند که اگر مرد کامل و بالغ ده مرتبه از زن نامحرم شیر بمکد نسبت به آن زن محرم خواهد شد؛ اصل داستان در مورد ابی حذیفه است که از زنی به نام سهله بن سهیل ده مرتبه شیر مکید و محرم شده است (۱)؛ از این رو، در نقلی عایشه می گوید: «آنچه در قرآن فرو فرستاده شد و سبب محرمیت می شد خوردن شیر به تعداد ده مرتبه معلوم بود، سپس از آن، پنج مرتبه معلوم نسخ گشت، تا اینکه رسول الله (ص) دار فانی را وداع گفت، پنج مرتبه آن در قرآن باقی ماند» (۲)، در روایت دیگر می گوید: «نزلت آیه الرّجیم و رضاعه الکبیره عشرّاً ولقد کان فی صحیفه تحت سریری، فلما مات رسول الله وتشاغلنا بموته دخل داجن (بُر) فأكلتها» (۳) در نتیجه آیه ای که حکم محرم شدن مرد کامل با خوردن شیر از زن نامحرم را بیان می کرد، خوراک بُر اُمّ المؤمنین عایشه گردید! (پناه بر خدا).

ه) حذف بخشی از آیات قرآن

دسته دیگر از روایات اهل سنت تحریف حذف آیات قرآن کریم را مطرح می کند:

یک - حذف مقداری زیاد: نافع، از پسر عمر نقل می کند که گفت: « لا يقولن أحدكم: قد أخذت القرآن كله، وما يدريه ما كله، قد ذهب منه قرآن كثير، ولكن ليقل: قد أخذت منه ما ظهر» (۴). خود عمر وقتی از عبدالرحمان بن عوف پرسید: آنچه را در مورد ما نازل شده

۱- ابن ماجه، سنن ابن ماجه ج ۱/۶۲۵: كتاب النكاح، باب (۲۵) (۳۶) الرضاع الكبير، ولا تحرم المصّه. ...

۲- صحيح المسلم، ج ۲/۱۰۷۶-۱۰۷۹: كتاب الرضاع، باب تحريم بخمس رضعات، ح ۲۴ و ۲۵.

۳- ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۱/۶۲۵ (۳۶): رضاع الكبير، ح ۱۹۴۴؛ السيوطي، الدر المنثور، ج ۲/۴۷۲ (تفسير آيه ۲۴ سوره نساء)؛ الطائي، نجاح، الوهابيون خوارج ام سنه ۲۶۴.

۴- السيوطي، الاتقان، ج ۲/۴۸: النوع السابع والاربعون؛ الدر المنثور، ج ۱/۲۵۸ (تفسير آيه ۱۰۵ بقره)؛ آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن، ج ۱/۲۵ (تفسیر الفاتحه): این مفسّر پس از نقل روایات دال بر تحریف، می گوید: والروایات فی هذا الباب اکثر من ان تحصی الا أنّها محموله علی ما ذکرناه، واین ذلک ما یقولہ الشیعی الجسور؛ و این جمله را در پاسخ طبرسی در مجمع البیان می آورد که می گفت: «واما النقصان، فقد روی عن قوم من أصحابنا وقوم من حشویه العامه»، آلوسی توجیه چنین روایات را این می داند که یا کذب یا سوء فهم است: روح المعانی، ج ۱/۲۵ و المعلم، محمد علی، الحقیقه المظلومه/۱۰۰.

که جهاد کنید همان گونه که در ابتدا جهاد می نمودید، نیافتی؟ ، عبدالرحمان گفت: « أُسْقِطَ فِيمَا أُسْقِطَ مِنَ الْقُرْآنِ! » (۱).

دو - حادثه مسیلمه و ایجاد نقص در قرآن: سیوطی، از ثوری نقل می کند که گفت: « بَلَّغْنَا أَنَّ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ (ص) كَانُوا يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ، أُصِيبُوا يَوْمَ مُسَيْلِمَةَ، فَذَهَبَتْ حُرُوفٌ مِنَ الْقُرْآنِ » (۲).

سه - کتابی همانند قرآن به همراه قرآن: ابی داود به سند خود از عبدالرحمان بن ابی عوف و او از مقدم بن معدی کرب و او از رسول خدا (ص) حدیثی را نقل می کند که فرمود: «بیدار باشید که من قرآن (کتاب) را آوردم و با آن کتابی شبیه او؛ بیدار باشید به زودی مرد ثروتمندی که بر تختش قرار می گیرد، قرآن را برای شما خواهد گفت، پس آنچه در او از حلال یافتید، حلال بشمارید و آنچه از حرام یافتید حرام بدانید. . .» (۳) همین مضمون را طبرانی و دارقطنی می آورند با تفاوت اندک در الفاظ از جمله به جای تعبیر « مِثْلُهُ مَعَهُ » عبارت « وَمَا يُعَادِلُهُ » را به کار می برد (۴)؛ براساس این روایت رسول الله (ص) کتابی همانند قرآن که حلال و حرام خدا در آن وجود داشته، آورده است درحالی که در دسترس مسلمانان نیست! (۵)

۱- الهندی، کنز العمال، ج ۲/۵۶۷، باب لواحق التفسیر، ح ۴۷۴۱؛ القزوینی، السید امیر محمد، مع الدكتور موسی الموسوی فی کتابه الشیعه و التصحیح/۳۰۴.

۲- الدر المنثور، ج ۶/۵۵۸ (تغییر سوره احزاب)؛ الصنعانی، عبدالرزاق بن همام، المصنف، تحقیق عبدالرحمن الاعظمی، بیروت، المکتب الاسلامی، ط الثانیه ۱۴۰۳ق، ج ۷/۳۲۹، باب الرجم والاحصان، ح ۱۳۳۶۳.

۳- ابی داود، سنن ابی داود، ج ۴/۲۰۰: کتاب السنه، باب (۶) فی لزوم السنه، ح ۴۴۰۶، قال: أَلَا إِنِّي أَوْتَيْتُ الْكِتَابَ، وَ مِثْلُهُ مَعَهُ، لَا يُوْشِكُ رَجُلٌ شَبَعَانُ عَلَى أَرِيكْتِهِ يَقُولُ عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْقُرْآنِ، فَمَا وَجَدْتُمْ فِيهِ مِنْ حَلَالٍ فَاحْلَوْهُ، وَمَا وَجَدْتُمْ فِيهِ مِنْ حَرَامٍ فَحَرِّمُوهُ. . .

۴- الطبرانی، سلیمان بن أحمد، المعجم الكبير، تحقیق حمدی عبدالمجید السلفی، القاہرہ، مکتبہ ابن تیمیہ (بی تا)، ج ۲۰/۲۸۳، باب میم، المقدم بن معدی کرب، ح ۶۶۹؛ الدارقطنی البغدادی، علی بن عمر، سنن الدارقطنی، تحقیق السید عبداللہ ہاشم یمانی المدنی، بیروت، دارالمعرفه ۱۳۸۶ق، ج ۴/۲۸۷، ح ۵۹: کتاب الاشریہ، باب الصید والذبائح و الاطعمه. . .

۵- مگر این که مقصود از آن را همان مصحف و یا کتاب علی (ع) بدانیم. . .

در نتیجه، اینکه بسیاری از نویسندگان وهابی تصریح می کنند که اهل سنت اعتقاد به تحریف قرآن ندارند، و قرآن فعلی همان قرآن زمان رسول الله (ص) است و هیچ تغییری در آن صورت نگرفته است (۱)، ادعایی بیش نیست و کاش قبل از اتهام به شیعه و کلینی، ابتدا به کتاب های خود از جمله صحیح بخاری نگاه می کردند؛ و اگر می نویسند: «حتی یک روایت صحیح که دال بر تحریف قرآن باشد، در منابع اهل سنت یافت نمی شود، بلکه بزرگان اسلام تصریح نموده اند که معتقد به تحریف از ملت حنیف، خارج است» (۲)، می رساند که نه تنها از منابع اصیل شیعه، اطلاع ندارند که از منابع خودشان هم بی اطلاع اند، اگر «حتی یک روایت یافت نمی شود» مواردی که نقل شد، از منابع شما نیست؟! به همین جهت محمود ابوریه پس از نقل روایات تحریف از منابع اهل سنت می گوید: «وَلَمْ يَقِفْ فِعْلَ الرَّوَايَةِ عِنْدَ ذَلِكَ، بَلْ تَمَادَتْ إِلَيَّ مَا هُوَ أَخْطَرُ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى زَعَمْتُ أَنَّ فِي الْقُرْآنِ نَقْصًا وَلِحْنًا وَغَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا أُورِدَ فِي كِتَابِ السُّنَنِ، وَلَوْ شِئْنَا أَنْ نَأْتِيَ بِهِ لَطَالَ الْكَلَامُ، وَلَكِنَّا نَكْتَفِي بِمِثَالَيْنِ مِمَّا قَالُوهُ فِي نَقْصِ الْقُرْآنِ، وَلَمْ نَأْتِ بِهِمَا مِنْ كُتُبِ السُّنَنِ الْعَامَّةِ، بَلْ مِمَّا حَمَلَهُ الصَّحِيحَانُ، وَرَوَاهُ الشَّيْخَانُ الْبُخَارِيُّ وَمُسْلِمٌ...» (۳).

مرحله دوم: پاسخ حلی به تحریف قرآن

اشاره

با توجه به آنچه گذشت، این نتیجه به دست آمد که: اولاً: شیعه اعتقاد به تحریف قرآن ندارند و متهم کردن شیعه به اینکه به قرآن موجود باور ندارند و آن را مخرف می پندارند، دروغی بیش نیست.

ثانیاً: کلینی، در هیچ جایی از کتابش تصریح به تحریف قرآن نداشت جز اینکه عناوین و روایاتی که گمان می رود، تحریف را برساند، در این کتاب نقل نموده است.

۱- ظهیر، احسان الهی، الشیعه السنه/۶۰؛ بیومی، محمد، حقیقه الشیعه/۲۳۸؛

۲- ظهیر، احسان الهی، الشیعه السنه، ۱۰۵.

۳- ابوریه، محمود، اضواء علی السنه المحمدیه/۲۵۶ (المشکل الثالث) . .

ثالثاً: همان گونه که ملاحظه شد در منابع مورد قبول وهابی ها موارد فراوانی دال بر تحریف قرآن، اعم از زیاد کردن و کاستن و دگرگونی این کتاب آسمانی موجود است که به نمونه های آن اشاره شد.

در این قسمت به یاری خداوند به پاسخ حلی و بررسی اتهامات وارد شده به کلینی و کتاب او هرچند فشرده پرداخته خواهد شد (۱)، اما پیش از آن لازم است به دو نکته کلیدی اشاره شود:

نکته اول: آغاز و زمینه نهمت تحریف، به کلینی

از آن جا که تفسیری به نام «تفسیر القمی» منسوب به علی بن ابراهیم القمی، از علمای قرن (۳-۴)، از کتاب هایی است که از یک سو، مؤلف آن استاد کلینی است و از دیگر سو، کلینی فراوان از او روایت نقل می کند، این کتاب مورد توجه وهابی ها قرار گرفته است و آن را از زیر ساخت های کافی دانسته و قمی و کلینی را از معروف ترین اسطوره های این عقیده باطل و مروّج این اسطوره می شمارند (۲)، از این رو، در کتاب هایی که تحریف را به کلینی نسبت می دهند، کلینی و استاد او قمی را کنار هم می آورند: «روایات اسطوره تحریف در تفسیر قمی، استاد کلینی فراوان آمده است» (۳).

مؤلف اصول مذهب الشیعه بدان جهت که در مقدمه این تفسیر مواردی دال بر تحریف دیده می شود، قمی را متهم می کند که اعتقاد به تحریف داشته است (۴).

۱- بررسی مفصل تر و عمیق آن از حد این تحقیق خارج است و نیاز به پژوهش مستقل است.

۲- القفاری، اصول مذهب الشیعه...، ج ۱/۳۲۹، و ۲۹۴: و هذان الرجلان هما من أرسی دعائم هذه العقیده الباطله وعملا علی ترویجها ونشرها والاكثر من الحدیث عنها، وقد اكلت صوره هذه الاسطوره علی ایدیها... .

۳- القفاری، اصول مذهب الشیعه...، ج ۱/۲۷۷ و ۳۲۹؛ الخالدي، عبدالفتاح، الكلینی وتأویلاته الباطنیة للآیات القرآنیة فی کتابه اصول الکافی ۸.

۴- القمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تصحیح و تعلیق السید طیب الموسوی الجزائری، قم، مؤسسه دارالکتاب، ط الثانیة ۱۴۰۴ق، ج ۱/۱۰: و امّیا ما هوکان علی خلاف ما أنزل الله فهو قوله: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ... فقال ابو عبدالله (ع): لقاری هذه الآیه: «خیر امة» یقتلون أمير المؤمنین والحسن والحسین ابن علی:؟ فقیل له: و کیف نزلت یابن رسول الله؟ فقال: إنّما نزلت: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ: ألا-تری مدح الله لهم فی آخر الآیه تأمرون بالمعروف... .

در حالی که اولاً این تفسیر «منسوب» به علی بن ابراهیم قمی است نه تألیف او، بلکه این کتاب تلفیقی از املائی قمی به شاگردش «ابوالفضل العباس بن محمد العلوی» از سوره فاتحه تا آیه ۴ آل عمران، و بخش عظیمی از روایات ابی الجارود است، که توسط این شخص از اساتید دیگرش جمع و تکمیل گردیده است (۱)؛ شاهد بر اینکه این تفسیر تألیف قمی نیست، تصریح خود ابوالفضل است که در تفسیر سوره حشر می گوید: «فیه زیادهٌ أحرّف لم تُکن فی روایه علی بن ابراهیم» (۲).

گذشته از این، در منابع رجالی ترجمه ابوالفضل العباس بن محمد العلوی، به طور مستقل ذکر نشده و مجهول است (۳)، و ابی الجارود (م ۱۵۰ق)، که زیاد بن منذر باشد، هر چند که به عنوان اصحاب امامان باقر و صادق (علیهما السلام) ذکر شده ولی بعد از خروج زید بن علی، به زیدیه پیوست و فرقه جارودیه به او منسوب است (۴)، و در رجال کشی روایاتی در مذمت او گزارش شده است (۵). اما مرحوم خوئی روایات کشی را ضعیف دانسته و او را به خاطر اینکه در اسناد کامل الزیارات قرار دارد و جعفر بن محمد بن قولویه به وثاقت همه روایت کامل الزیارات، شهادت داده، مورد اعتماد می داند و برگشت وی را از زیدیه

۱- السبجانی، جعفر، کلیات فی علم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ط الثالثه ۱۴۱۴ق/۳۱۳؛ المحمدی، فتح الله، سلامه القرآن من التحریف و تفنید الافتراءات علی الشیعه الامامیه. . . ، تهران، مشعر ۱۳۸۲ق/۳۳۳.

۲- تفسیر القمی، ج ۲/۳۶۰.

۳- سبجانی، کلیات فی علم الرجال/۳۱۲.

۴- نجاشی، رجال النجاشی، تحقیق محمد جواد النائینی، بیروت، دارالأضواء، ط الأولى ۱۴۰۸ق، ج ۱/۳۸۷-۳۸۸، رقم ۴۴۶: زیاد بن منذر ابوالجارود الهمدانی، الخارقی الاعمی. . . ، کوفی، کان من اصحاب ابی جعفر (ع) و تغیر لّمّا خرج زید؛ البخاری، اسماعیل بن ابراهیم، تاریخ الکبیر، بیروت، دارالفکر (بی تا)، ج ۳/۳۷۱، باب المیم، رقم ۱۲۵۵: زیاد بن منذر ابوالجارود الثقفی، . . . روی عنه مروان بن معاویه و علی بن هاشم، یتکلون فیه (متهم به تشیع است)؛ الطوسی، الفهرست، به کوشش محمود رامیار، مشهد، چاپخانه دانشگاه مشهد ۱۳۵۱ق/۱۴۶، رقم ۳۰۸: زیدی المذهب و الیه تنسب الزیدیه الجارودیه؛ همان، رجال الطوسی، النجف، منشورات المكتبة الحیدریه ۱۳۸۰ق، ۱۲۲/رقم ۴ (اصحاب امام باقر (ع) و ۱۹۷/، رقم ۳۱) اصحاب امام صادق. (ع)

۵- الطوسی، اختیار معرفه الرجال المعروف برجال الکشی، تصحیح و تعلیق میرداماد الإسترآبادی، قم، مؤسسه آل لیت (ع) ۱۴۰۴ق/۳۰۴ (فی ابی الجارود زیاد بن منذر الاعمی السرحوب) . .

محتمل می شمارد (۱). بنابراین مقدمه، تفسیر قمی از آن قمی نیست بلکه از شخصی است که نزد علمای شیعه هویت معلومی ندارد (۲).

ثانیاً: قفاری با استناد به کلام مرحوم خوئی که می گوید: «کثرت این روایات موجب یقین به صدور برخی از آنها از امامان معصوم (علیهم السلام) می شود، و یا حداقل به صدور برخی از آنها اطمینان پیدا می کنیم به ویژه که سند بعضی از آنها معتبر است» (۳)، آن را اعتراف علمای شیعه به تحریف می شمارد (۴)؛ درحالی که لازمه کلام خوئی تأیید روایات تفسیر قمی که توسط ابوالفضل العباس نقل شده، نیست؛ چه اینکه تأیید آنها به معنی تأیید متن و دلالت روایات نیست (۵)، بلکه قفاری نوعی خیانت در امانت را مرتکب شده است؛ زیرا مقصود خوئی این است که این روایات از نظر کثرت اعتماد آور است ولی از نظر دلالت و محتوا قابل بحث است و از این جهت همه روایات را مردود می شمارد (۶).

ثالثاً: روایاتی که در این تفسیر آمده و قفاری آنها را تحریف می شمارد، از چهار دسته خارج نیست؛ دسته ای بدون سند و از ابوالفضل العباس است که فاقد ارزش علمی است، پاره ای از آنها ضمن اینکه منقطع است در مورد تفسیر قرآن است نه تحریف؛ گروهی از روایات ربطی به تحریف ندارد و دسته چهارم هرچند در ظاهر مستند است ولی در واقع گذشته از اینکه منقطع و راوی آنها از علی بن ابراهیم مجهول است، از جهت متن، مضمون آنها در منابع اهل سنت دیده می شود (۷)؛ یکی از روایاتی که در تفسیر منسوب به قمی آمده، این گزارش است که «... قال ابو جعفر (ع) نَزَلَ جِبْرِئِيلُ (ع) عَلَي رَسُولِ اللَّهِ (ص) بَهَذِهِ الْآيَةِ: ... وَقَالَ الظَّالِمُونَ - لَأَلْ مُحَمَّدًا حَقَّهُمْ - إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا

۱- الخویی، معجم الرجال الحدیث، بیروت، دار الزهراء للطباعة، ط الثالثة ۱۴۰۳ق، ج ۷/۳۲۴، رقم ۴۸۰۵.

۲- المحمدی، سلامه القرآن من التحریف... ۳۳۴/.

۳- الخویی، السید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید جعفر حسینی/ ۳۰۷ (شبهه سوم).

۴- اصول مذهب الشیعه... ۳۳۵/.

۵- المحمدی، سلامه القرآن من التحریف/ ۳۴۳.

۶- الخویی، البیان فی تفسیر القرآن/ ۳۰۷-۳۱۸. ر. ک: به این کتاب.

۷- المحمدی، سلامه القرآن من التحریف/ ۳۳۷، برای اطلاع بیشتر. ر. ک: به این کتاب..

(فرقان: ۸) (۱) از مباحثی که درباره این آیه مطرح می شود، این است که «ظالمان» در آیه چه کسانی اند؟ برخی مفسران آنها را نام برده اند. (۲) البته تردیدی نیست که مقصود از ستمدیده و مظلوم در آیه رسول الله (ص) است، وقتی همین آیه در کنار آیه ۳۳ آل عمران إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۳) قرار بگیرد، مسأله روشن می گردد؛ زیرا حسکانی از ابن عباس و عبدالله بن مسعود، آیه را « إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ » ، نقل کرده و خود می گوید: « إن لم تثبت هذه القرائه فلا شك في دخولهم (آل محمد) في الآية لأنهم آل إبراهيم » (۴).

بنابراین، این گونه روایات بر معنای تفسیری یا تأویلی و یا بیان شأن نزول، یا مصداق اتم حمل می شود، و اگر هیچ کدام ممکن نبود به خاطر تعارض این روایات با کتاب خدا و مصونیت آن از تحریف، اخبار مورد نظر، از اعتبار ساقط است (۵).

نکته دوم: ادعای کافی صحیح ترین کتاب!

بسیاری از منتقدان «کافی» برای بزرگنمایی این اشکال و نقد، مدعی اند: کافی صحیح ترین کتاب نزد شیعه (۶)، بلکه از عالی ترین درجه صحت (۷) برخوردار، و یا به منزله

- ۱- القمی، تفسیر القمی، ج ۲/۱۱۱ (سوره فرقان) .
- ۲- القرطبی، محمد بن احمد الانصاری، الجامع الاحکام القرآن (تفسیر القرطبی)، ج ۱۰/۲۷۲: اذ يقول الظالمون - ابو جهل والولید بن مغیره و أمثالهما - ان تتبعون إلّا رجلاً مسحوراً؛ السیوطی، الدر المنثور، ج ۶/۳۳۲: ... عن ابن عباس: إن عتبه وشيبيه إبنی ربيعه، و أباسفيان بن حرب، والنضر بن الحارث، و أبالبختري، والاسود بن المطلب، و زمعهبن الاسود، والوليد ابن المغيره و أباجهل بن هشام و . . ، اشراف مکه نزد پیامبر آمدند که هرچه او بخواهد، در اختیارش قرار می دهند و در عوض دست از تبلیغش بردارد، حضرت فرمود: «مالي تقولون» (تفسیر آیه ۸ فرقان با تلخیص) .
- ۳- شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازله في أهل البيت (ع) تحقيق محمد باقر المحمودی، طهران، مؤسسه الطبع والنشر التابعه لوزارة الثقافه والارشاد الاسلامی، ط الاولى ۱۴۱۱ق، ج ۱/۱۵۲-۱۵۳، ح ۱۶۵ و ۱۶۷.
- ۴- شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازله في أهل البيت (ع) تحقيق محمد باقر المحمودی، طهران، مؤسسه الطبع والنشر التابعه لوزارة الثقافه والارشاد الاسلامی، ط الاولى ۱۴۱۱ق، ج ۱/۱۵۲-۱۵۳، ح ۱۶۵ و ۱۶۷.
- ۵- المحمّدی، فتح الله، سلامه القرآن من التحريف/۳۳۹.
- ۶- کمال شعث، احمد، الشيعه - فلسفه و تاريخ/۱۸۳؛ القفاری، اصول مذهب الشيعه، ج ۱/۲۷۷.
- ۷- کمال شعث، احمد، الشيعه - فلسفه و تاريخ/۱۸۳؛ القفاری، اصول مذهب الشيعه، ج ۱/۲۷۸.

بخاری نزد مسلمین، است. (۱)

چنین ادعایی هرچند در مورد کافی که از نظر تاریخی مهم ترین کتاب و از نگاه علمی ارزشمندترین مجموعه حدیثی محسوب می شود، درست است ولی از نگاه صحت روایات آن، برخلاف باور اهل سنت نسبت به صحیح بخاری و مسلم (۲)، کسی از عالمان شیعه مدعی صحت همه روایات آن نیست، بلکه گذشته از اینکه اصطلاح صحیح، نزد قدما و متأخران شیعه، متفاوت است، این کتاب را مشتمل بر روایات صحیح، موثق، حسن و ضعیف می دانند (۳)؛ چه اینکه خود کلینی در مقدمه این کتاب، معیار تشخیص صحیح از ناصحیح را هماهنگ بودن و نبودن روایاتش با کتاب خدا شمرده، می گوید: «فاعلم یا أخی - ارشدك الله - أنه لايسع احداً تمييز شيء مما اختلف الروايه فيه من العلماء (عليهم السلام) إلاأعلى ما أطلقه العالم (ع) بقوله: «إعترضوا على كتاب الله فما وافق الكتاب الله عزوجل فخذوه وما خالف كتاب الله فَرُدُّوهُ...» (۴).

و در نتیجه این سخن علامه مجلسی که: «إِنَّ رَوَايَاتِ الْكُتُبِ الْأَرْبَعَةِ لَيْسَتْ كُلُّهَا

۱- ظهير، احسان الهی، الشیعه والسنة/۶۱: الذی هو عندهم بمنزله الامام البخاری عند المسلمین فی الکافی فی الاصول...، الخطیب، محب الدین الخطوط العریضه... ۱۴/.

۲- السیوطی، تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، تحقیق عرفان العشاء حسیونه، بیروت، دارالفکر ۱۴۲۰ق/۵؛ ابن حجر العسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری، طبعه جدید و مصححه عبدالعزيز باز - محمد فواد عبدالباقی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الأولی ۱۴۱۰ق/۸؛ نسبت به صحیح مسلم: همان، ما تحت أديم السماء کتاب اصیح من کتاب مسلم بن الحجاج؛ ابوریه، محمود، اضواء علی السنه... ۲۹۵/؛ أصح الکتب بعد کتاب الله موطأ مالک؛ نسبت به سنن ابی داود: ابن حجرالعسقلانی، هدی الساری/۸: لم یصنف فی علم الحدیث مثل سنن ابی داود، و هو أحسن وضعاً و اکثر فقهاً من الصحیحین. ...

۳- الخوانساری، روضات الجنات فی أحوال العلماء...، تحقیق اسدالله اسماعیلیان، تهران، (بی نا، بی تا) ج ۶/۱۱۶؛ الجرائی، لؤلؤه البحرین فی الاجازات و تراجم رجال الحدیث، تحقیق و تعلیق السید محمدیوسف بن احمد لبحرانی، قم، بهرام، چ دوم (بی تا) ۳۴۹/؛ شهید اول، الذکری حجریه، بخط کرمانی ۱۲۷۲ق/۶؛ الطهرانی، الذریعه فی تصانیف الشیعه، بیروت، دارالاضواء (بی تا) ج ۱۷/۲۴۵، رقم ۹۶؛ مجلسی، مرءات العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دارالکتب الإسلامیه ۱۳۷۹ق، ج ۱/۳.

۴- اصول کافی، ج ۱/۸ (مقدمه مؤلف)؛ برای اطلاع بیشتر: ر. ک: به فصل سوم از بخش اول..

بصحيحه فضلاً عن كونها قطعیه الصدور» (۱) مبنای اساسی شیعه را نسبت به همه مجامع حدیثی شیعه، معین می کند. بنابراین دانشمندان شیعه اثناعشری علیرغم اینکه کتاب کافی را متقن ترین و ارزشمندترین مجموعه روایی می شمارند، همه روایات آن را صحیح به اصطلاح متأخران نمی دانند، و ادعای قفاری و احسان الهی ظهیر و... را مردود می خوانند.

در همین رابطه یکی از مغالطه های قفاری که از این طریق خواسته خوانندگان کتابش را گمراه نماید، از کتاب «الصحيح الكافي» (۲) نام می برد و می گوید در این کتاب روایات تحریف، دیده نمی شود، اینکه حذف این گونه روایات بلکه کل باب، از روی تقيه است یا حقیقت دارد، معلوم نیست (۳). متأسفانه این نویسنده حتی به عنوان کتاب هم توجه نکرده که مؤلف آن، احادیثی را که به نظرش صحیح می رسیده، از مجموعه کافی استخراج نموده است، هر چند که عملکرد مؤلف این کتاب مورد اعتراض برخی از عالمان شیعه قرار گرفته است (۴). گذشته از آن، هر روایتی که در این کتاب باشد به مفهوم این نیست که شیعه اعتقاد به آن داشته باشد برخلاف اهل سنت نسبت به صحیح بخاری.

اما اینکه موضع کلینی نسبت به عناوین و روایاتی که بوی تحریف از آنها به مشام می رسد، چیست؟ و اگر وی به تحریف قرآن باور ندارد، چرا به نقل چنین روایاتی

- ۱- الوجیزه فی علم الرجال، ترتیب عبدالله السبزی الحجاج، بیروت، منشورات مؤسسه الاعلمی، ط الاولی ۱۴۱۵ق/۸۳؛ الحداد، محمد سوقی، الموسوعه الوهاییه والشیعه الامامیه، بیروت، الغدیر للطباعه والنشر، ط الاولی ۱۴۱۸ق/۱۰۱-۹۹.
- ۲- البهودی، محمدباقر، صحیح الکافی اختیاره من کتاب الکافی للشیخ...، بیروت، الدار الاسلامیه، ط الاولی ۱۴۰۱ق.
- ۳- اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۲۷۱.
- ۴- العسکری، معالم المدرستین، ایران، مرکز الطباعه والنشر للمجمع العالمی لأهل البیت (ع)، ط الاولی ۱۴۲۴ق، ج ۳/۳۴۳: مؤلف این کتاب با اعتمادی که بر رجال ابن الغضائری داشته، بسیاری از روایات کافی را ضعیف دانسته است (حاشیه) . .

مبادرت نموده است، و در نهایت راهکار حل روایاتی که ظاهرش حاکی از تحریف است، چه خواهد بود؟

موضع کلینی نسبت به احادیث نشان دهنده تحریف

همان گونه که اشاره شد، از ابتدا تا انتهای کافی نمی توان جمله ای را یافت که مؤلف کافی، تصریح به «تحریف» قرآن کرده باشد، آن که به صراحت از تحریف در کافی نام برده، حاجی نوری (م ۱۳۲۰ق) در کتاب «فصل الخطاب» است، و دلیل او بر این ادعا دو چیز است:

یک - عناوینی، مانند عنوان «انّه لم یجمع القرآن کله الا الائمة (علیهم السلام) . . .» (۱).

دو - روایات منقول در کافی بدون اینکه کلینی آن ها را قدح نموده باشد (۲). چه اینکه ابوزهره با اصرار بر اینکه: «چون کافی قدیمی ترین کتاب از کتاب های چهارگانه شیعه است، مروج اندیشه نقص قرآن است» (۳). فیض کاشانی نیز برداشت خویش از عناوین و روایات منقول در کافی را، این گونه بیان می کند: «وامّا إعتقاد مشایخنا فی ذلک (تحریف) فالظّاهر من ثقه الاسلام محمّد بن یعقوب الكلینی انّه کان یعتقد التحریف والنقصان فی القرآن، لأنّه روی روایات فی هذا المعنی فی کتابه الکافی ولم یتعرض لقدح فیها مع أنّه کان یثق بمارواه فیه . . .» (۴).

سخن این دو عالم شیعی، به ویژه محدث نوری در «فصل الخطاب» فراوان مورد بهره برداری وهابی ها از جمله القفاری قرار گرفته و از آن پلی علیه باورها و اعتقادات شیعه ساخته اند (۵)؛ درحالی که این کتاب؛ اولاً: حدود ۵۰ درصد روایاتش از منابع اهل سنت

۱- اصول کافی، ج ۱/۲۲۸: کتاب الحجّه، باب انه لم یجمع . . .

۲- المحمّدی، فتح الله، سلامه القرآن من التحریف/ ۳۴۱؛ الاسلامی، ابوالفضل، مع الدکتور القفاری، فی اصول مذهبه حول القرآن الکریم . . . / ۲۵۳.

۳- ابوزهره، محمد، الامام الصادق، حیاته وعصره . . . / ۳۳۲.

۴- تفسیر الصافی، ج ۱/۴۷.

۵- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۱/۲۶۰ و ۲۷۸ . . .

است و بخشی از آن حمل می شود بر اختلاف قراءات و حدیث قدسی و دعاء، مقدار اندکی روایات آن از کافی نقل شده (۱) که یا ضعف سند دارد و یا از لحاظ متن با روایات دیگر متعارض است و بی اعتبار (۲). ثانیاً علیرغم، احترام به مقام و جایگاه مُحدّث نوری هیچ کس از علمای پژوهشگر شیعه نه تنها اخبار کتاب او را مورد تأیید قرار نداده اند که از جهاتی مردود شمرده اند (۳). ثالثاً: انتشار «فصل الخطاب» اعتراض عده ای از بزرگان شیعه را برانگیخت و بلافاصله کتاب هایی مانند «کشف الإرتیاب» در ردّ آن، تدوین و ارائه شد. (۴) پس از انتشار کشف الارتیاب محدّث نوری وقتی آن را می بیند، جوابیه ای به فارسی تحت عنوان «ألردّ علی کشف الارتیاب» می نویسد (۵)، و در این جوابیه دو چیز را ثابت می کند:

نخست اینکه در اصطلاح «تحریف»، مغالطه صورت گرفته است؛ زیرا مقصود وی از تحریف تغییر و تبدیل نصّ قرآن نبوده است بلکه مقصود او از یک طرف ساقط شدن بعضی از امور و حیاتی و مُنزلی است (نه قرآن) که نزد اهل آن محفوظ بوده است، و از دیگر سو، منظور از «کتاب» قرآن موجود نیست: «ولیس مرادی من الکتاب القرآن الموجود بین

۱- المحمدی، فتح الله، سلامه القرآن من التحریف/ ۱۲۱.

۲- المیلانی، السید علی الحسینی، عدم تحریف القرآن، (بی جا)، مرکز الابحاث العقائديه (بی تا) / ۳۱.

۳- ر. ک: به کتاب «آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن»، (از موسوعه العلامه البلاغی)، ج ۱/۶۲- ۶۳؛ و کتاب سلامه القرآن من التحریف، تألیف فتح الله محمدی (نجار زادگان) / ۱۱۹- ۱۲۵، و کتاب صیانه القرآن من التحریف، محمد هادی معرفت / ۲۰۹ به بعد؛ التحقیق فی نفی التحریف عن القرآن الشریف، السید علی المیلانی، قم، دارالقرآن الکریم، ط الاولی ۱۴۱۰ق / ۱۱۹؛ و بحث تحت عنوان «دیدگاه علمای شیعه درباره تحریف قرآن، در همین بخش که همه اخبار تحریف را مردود دانسته اند.

۴- از جمله کتاب هایی که به طور مستقل بر ردّ فصل الخطاب نوشته شد عبارتند از: کشف الارتیاب عن التحریف الکتاب، تألیف الشیخ محمود الطهرانی، مشهور به معرّب؛ الحجه علی فصل الخطاب فی إبطال القول بتحریف الکتاب، عبدالرحمن المحمدی الهیدجی، قم، مؤلف، ۱۳۶۳ش و کتاب های دیگر که برای اطلاع بیشتر، ر. ک: الذریعه الی تصانیف الشیعه ج ۱۶/۲۳۲.

۵- الطهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۶/۲۳۱ (ف ص ل)، رقم ۹۱۲؛ وج ۱۰/۲۲۰ (ردّ: ک ش ف)، رقم ۶۴۱.

الدفتین، فإِنَّه باقٍ علی الحاله الّتی وضع بین الدفتین فی عص-ر عثمان، لم یلحقه زیاده ولا نقصان، بل المراد الكتاب الالهی المُنزَل «(۱)».

دوم اینکه علامه تهرانی می گوید من از محدّث نوری شفاهاً شنیدم که می گفت: «قرآن فعلی هرگز دچار تغییر و دگرگونی نشده است، و کتاب فصل الخطاب برخلاف میل من به این اسم انتشار یافت و هدف من این بود که کتاب به: «فصل الخطاب فی عدم تحریف الكتاب» (۲) نامگذاری شود و در آن می خواستم بگویم که بعضی از وحی مُنزَل، ساقط شده (۳)، نه اینکه قرآن فعلی دچار دگرگونی گردیده است؛ از این رو، می توان اسم آن را «القول الفاصل فی إسقاط بعض الوحی النّیازل» گذاشت (۴).

بنابراین، انتشار فصل الخطاب به این عنوان و با این محتوا، مورد رضایت خود محدّث نوری هم نبوده است و شاید نوری می خواسته آنچه را تبیین کند که ابن قتیبه (م ۲۷۶ق) در مورد آیه رجم و رضاع که عمر بن الخطاب وعایشه معتقد به آنها بودند، بیان کرده است: «و یجوز أن یکون أنزله (آیه رجم و رضاع) وَحیاً إلیه کما تنزّل علیہ أشياء من أمور الدّین ولا یکون ذلك قرآناً، کتحریم نکاح العمّه علی بنت أخيها، والخاله علی بنت أختها» (۵).

۱- الطهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۶/۲۳۱؛ ج ۱۰/۲۲۱ (با تلخیص).

۲- به نقل از آیةالله مرعشی سفارت انگلیس در انتشار این کتاب برای ایجاد اختلاف میان مسلمانان نقش داشته است؛ روزی سید معممی با حالت گریان نزد نوری آمده و از نبودن اسم علی (ع) در قرآن شکوه می کند، نوری هم برای تسلی او مطالبی را در ظرف چند روز برای او می گوید که بعداً همان مطالب تحت عنوان فصل الخطاب منتشر می گردد: شرق شناسان و غریبان، تألیف محمدزمانی، بوستان کتاب ۱۳۸۵ق/۳۶۳.

۳- خیلی احتمال می رود که محدّث نوری می خواسته بگوید که براساس روایاتی که در منابع اهل سنت نقل شده (که در همین فصل تحت عنوان: تحریف در منابع اهل سنت آمد)، بخشی از قرآن حذف شده است.

۴- الذریعه إلی تصانیف الشیعه، ج ۱۶/۲۳۲ (با تلخیص).

۵- عبدالله بن مسلم، تأویل مختلف الحدیث، تصحیح وضبط محمد زهری النّجار، بیروت، دارالجلیل ۱۴۱۱ق، ۳۱۳-۳۱۴؛ قریب به همین مضمون را نویسنده فتح المنان در توجیه آیات رجم و رضاع می آورد: أنّها (آیه رجم و رضاع) كانت وَحیاً اوحاه الله الی نبیه (ص) مما أوحی الیه من القرآن، فقرأ المملوّ مکتوباً فی المصاحف والصّیلموات، وقرأ سائر الوحی منقولاً محفوظاً معمولاً به، کسائر کلامه الذی هو (وحی فقط)، یعنی وحی است اما قرآن نیست که به آن متعبد شد: العریض، علی حسن، فتح المنان فی نسخ القرآن، مصر مکتبه الخانجی بمصر، ط الاولی ۱۹۷۳م/۲۲۷.

عناوین و روایات موهم تحریف**اشاره**

پیش از پاسخ به این اتهام، بارزترین مواردی که ادعا شده دال بر تحریف است عبارتند از:

یک – عناوین، پیام آور تحریف

ابوابی که در خصوص نقص قرآن، به بزرگ نمایی آنها پرداخته شده عبارت است از (۱): «باب أنه لم يجمع القرآن كله إلَّا الأئمة (عليهم السلام) وأنهم يعلمون علمه كله» (۲)، «باب أن الأئمة (عليهم السلام) ولاة امر الله وخزنه علمه» (۳)، «باب أن أهل الذكر الذين أمر الله الخلق بسؤالهم هم الأئمة (عليهم السلام)» (۴)، «باب أن من وصفه الله تعالى من كتابه بالعلم هم الأئمة (عليهم السلام)» (۵) و «باب أن الراسخين في العلم هم الأئمة (عليهم السلام)» (۶).

دو – روایات نشان دهنده تحریف**اشاره**

روایاتی را که ادعا شده دال بر تحریف است، می توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: دسته بیشتر در تفسیر و تأویل آیات نقل شده و گروهی بر نقص قرآن دلالت می کنند: گروه نخست به دو موضوع اختصاص یافته است: نخست «علی (ع) و ولایت». دوم «اهل البيت (عليهم السلام)»:

اول – علی (ع) و ولایت

غالب بلکه اکثر روایاتی که ادعا شده دال بر تحریف است، در این مورد نقل شده است:

۱- القفاری، اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۱/۳۱۹.

۲- اصول کافی، ج ۱/۲۲۸، کتاب الحجّه.

۳- اصول کافی، ج ۱/۱۹۲.

۴- اصول کافی، ج ۱/۲۱۰.

۵- اصول کافی، ج ۱/۲۱۲.

۶- اصول کافی، ج ۱/۲۱۳.

- عن ابی عبدالله (ع) فی قوله تعالى (۱): .. وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ (یونس: ۲) قال: «ولایه أميرالمؤمنین (ع)» (۲).

- عن عبدالله بن سنان، عن ابی عبدالله (ع) فی قوله (۳): وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ.. (طه: ۱۱۵)، «كلمات فی محمد وعلی و فاطمه والحسن والحسین والائمة (عليهم السلام) من ذریبتهم «فنس-ی» هكذا والله نزلت علی محمد (ص)» (۴).

- عن ابی حمزه، عن ابی جعفر (ع) فی قوله تعالى (۵): هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا (بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ) قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ.. (حج: ۱۹) (۶).

- عن جابر، عن ابی جعفر (ع) (۷)، نزل جبرئیل بهذه الآیه علی محمد (ص)، هكذا: بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ (فِي عَلِيٍّ) بَغْيًا.. (بقره: ۹۰) (۸).

- عن عمار بن مروان، عن منخل، عن ابی عبدالله (ع) (۹) قال: «نزل جبرئیل علی محمد (ص) بهذه

الآیه هكذا: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَلْكِتَابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا (فِي عَلِيٍّ) نُورًا مَبِينًا (۱۰) (نساء: ۴۷) (۱۱).

۱- القفاری، اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۱۶۳- ۱۶۴: تحت عنوان: اعتقادهم بان الائمة اختصوا بمعرفه القرآن لا یشارکهم فیہ احدًا.

۲- اصول کافی، ج ۱/۴۲۲، کتاب الحج، باب فیہ نکت و نتف من التنزیل فی الولایه، ح ۵۰.

۳- الخالدي، الكليني و تأويلاته الباطنيه/ ۲۳۰؛ اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۲۹۴.

۴- اصول کافی، ج ۱/۴۱۶: کتاب الحج، باب فیہ نکت و نتف... ح ۲۳.

۵- الخالدي، الكليني و تأويلاته الباطنيه... ۲۰۸؛ بیومی، محمد، حقیقه الشیعه/ ۲۴۳.

۶- اصول کافی، ج ۱/۴۲۲ (همان باب، ح ۵۱؛ مجدی، محمد علی محمد، انتصار الحق/ ۱۴۱).

۷- اصول کافی، ج ۱/۴۱۷، کتاب الحج، باب فیہ نکت و نتف من التنزیل... ح ۲۵.

۸- بیومی، محمد، حقیقه الشیعه/ ۲۴۲؛ مجدی محمد علی، انتصار الحق/ ۱۳۷؛ القفاری، اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۲۹۴: الخالدي، الكليني و تأويلاته الباطنيه... ۲۱۱.

۹- اصول کافی، همان، ح ۲۷.

۱۰- قسمتی از این آیه یا ایها الذین... بما نزلنا در سوره نساء، آیه ۴۷ است و بخش دیگر آن (نوراً مبیناً) در آیه ۱۷۴ همین سوره است که احتمال دارد اشتباه از نسخ یا چیزی از حدیث حذف شده باشد.

۱۱- بیومی، حقیقه الشیعه/ ۲۴۲؛ القفاری، اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۲۹۵.

- عن جابر، عن ابى جعفر (ع) (۱): .. فَلَنَذِيْقَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا (بتركهم ولايه أميرالمؤمنين) عَذَاباً شَدِيداً (فى الدنيا) وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (فصلت: ۲۷) (۲).

- عن الوليدبن صبيح، عن ابى عبدالله (ع) (۳): ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ (واهل الولاية) كَفَرْتُمْ (غافر: ۱۲)

- عن محمدبن سنان، عن الرضا (ع) (۴): .. كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ (بولايه علي) مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ (شورى: ۱۳) (۵). و روايات ديگر كه بيشترين آنها در كتاب الحجّه، باب فيه نكت و نتف... آمده است.

دوم - اهل بيت (عليهم السلام)

این گروه از احاديث نسبت به اهل بيت (عليهم السلام) و فضائل آنان، نقل و تفسير شده است:

- عن ابى حمزه، عن ابى جعفر (ع) (۶): نزل جبرئيل بهذه الآيه هكذا: إِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا (آل محمد حقههم) لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً (۷) (نساء: ۱۶۸) (۸).

- عن ابى حمزه، عن ابى جعفر (ع) (۹): قال: نزل جبرئيل (ع) بهذه الآيه على محمد (ص) هكذا: فَبَدَّلَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا (آل محمد حقههم) قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى آلِ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا (آل محمد حقههم) رِجْزاً مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (بقره: ۵۹) (۱۰).

۱- اصول كافي، همان/۴۲۱، ح ۴۵.

۲- بيومى، حقيقه الشيعه/۲۴۲؛ القفارى، اصول مذهب الشيعه، ج ۱/۲۹۷.

۳- اصول كافي، همان، ح ۴۶: در كافي «ذلك» به جاى ذلكم آمده است كه اشتباه از نساخ است.

۴- اصول كافي، همان/۴۱۸، ح ۳۲.

۵- بيومى، حقيقه الشيعه/۲۴۲، القفارى، اصول مذهب الشيعه، ج ۱/۲۹۵.

۶- اصول كافي، همان/۴۲۴، ح ۵۹: اَنَّ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا (آل محمد حقههم) لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ..

۷- آيه شريفه در كافي بدون جمله «كفروا» آمده است كه احتمال دارد هنگام نسخه بردارى افتاده باشد.

۸- القفارى، اصول مذهب الشيعه، ج ۱/۲۹۵؛ بيومى، حقيقه الشيعه/۲۴۳؛ الخالدى، الكليني وتأويلاته الباطنيه... / ۲۳۴-۲۳۵.

۹- اصول كافي، همان/۴۲۳، ح ۵۸.

۱۰- بيومى، حقيقه الشيعه، ۲۴۳؛ مجدى محمد على، انتصار الحق/۱۳۷؛ الخالدى، الكليني وتأويلاته الباطنيه... / ۲۳۳..

- عن جابر، عن ابی جعفر (ع) (۱)، قال: . . أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ (محمّد) رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسِكُمْ (بمواالاهعلی) اسیتكبرتم ففريقاً (من آل محمد) كذبتم وفريقاً تقتلون (بقره: (۲)).

مهم ترین روایات دال بر تحریف و نقصان قرآن

۱. هفده هزار آیه (۳): هشام بن سالم، عن ابی عبدالله (ع) قال: «إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جَبْرِئِيلُ (ع) إِلَى مُحَمَّدٍ (ص) سَبْعَةَ عَشْرَ أَلْفِ آيَةٍ» (۴)؛ در حالی که قرآن شش هزار و چند صد آیه، بیشتر نیست و بر اساس این حدیث قریب به دو سوم قرآن از بین رفته است (۵).

۲. آیاتی که تاکنون شنیده نشده بود: عن سهل بن زیاد، عن محمد بن سلیمان، عن بعض اصحابه، عن ابی الحسن (ع) (۶)، قال: قلت له: «جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّا نَسْمَعُ الْآيَاتِ فِي الْقُرْآنِ لَيْسَ هِيَ عِنْدَنَا كَمَا نَسْمَعُهَا وَلَا نَحْسُنُ أَنْ نَقْرَأَهَا كَمَا بَلَّغْنَا عَنْكُمْ، فَهَلْ نَأْتِمُّ؟ فَقَالَ (ع): لَا، إِقْرُؤُوا كَمَا تَعَلَّمْتُمْ فَسَيَجِيئُكُمْ مَنْ يُعَلِّمُكُمْ» (۷)؛ این روایت را صریح می دانند در اینکه شیعه قرآنی غیر از قرآن موجود دارند و قرائت آنچه را شنیده ناپسند می خوانند (۸) و قرآن موجود به عقیده آنان تحریف شده است (۹).

۳. پرهیز از قرائت غیر رایج: عن سالم بن سلمه (۱۰)، قال: «قَرَأَ رَجُلٌ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَأَنَا

۱- اصول کافی، همان/۴۱۸، ح ۳۱.

۲- بیومی، حقیقه الشیعه/۲۴۲.

۳- اصول کافی، ج ۲/۶۳۴، کتاب فضل القرآن، باب النوادر، ح ۲۸.

۴- ظهیر، احسان الهی، الشیعه و القرآن/۱۳۶؛ ابوزهره، محمد، الامام الصادق. . . /۳۲۳، رقم ۲۵۵؛ قفاری، اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۲۹۹، ۳۴۷ و ۳۴۸؛ الخالیدی، الكلینی و تأویلاته الباطنیه. . . /۳۰۸؛ شعث، احمد کمال، الشیعه فلسفه و تاریخ /۱۸۳.

۵- الخالیدی، الكلینی و تأویلاته الباطنیه. . . /۳۰۸؛ شعث، احمد کمال، الشیعه فلسفه و تاریخ /۱۸۳.

۶- اصول کافی، همان/۶۱۹، باب أن القرآن یرفع کما أنزل، ح ۲.

۷- ظهیر، الشیعه و القرآن/۱۳۶؛ اصول مذهب الشیعه. . . ، ج ۱/۳۱۳؛ الخالیدی، الكلینی و تأویلاته الباطنیه. . . /۳۰۲.

۸- القفاری، اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۳۱۳.

۹- الخالیدی، الكلینی و تأویلاته الباطنیه. . . /۳۰۲.

۱۰- اصول کافی، همان/۶۳۳، ح ۲۳. . .

أَسْتَمِعُ حُرُوفًا مِنَ الْقُرْآنِ لَيْسَ عَلَيَّ مَا يَقْرُوهَا النَّاسُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): كَفَّ عَنْ هَذِهِ الْقِرَائَةِ، إِقْرَأْ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ حَتَّى يَتَّوَمَ الْقَائِمُ، فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ (ع) قَرَأَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَيَّ حَدِّهِ، وَأَخْرَجَ الْإِسْلَامَ مِصْحَفَ الَّذِي كَتَبَهُ عَلَيَّ (ع) وَقَالَ: أَخْرَجَهُ عَلَيَّ (ع) إِلَى النَّاسِ حِينَ فَرَّغَ مِنْهُ وَكَتَبَهُ، فَقَالَ (ع) لَهُمْ: «هَذَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَمَا أَنْزَلَ [اللَّهُ] عَلَيَّ مُحَمَّدٍ (ص) وَقَدْ جَمَعْتُهُ مِنَ اللَّوْحِينَ»، فَقَالُوا: هُوَذَا (۱) عِنْدَنَا مِصْحَفٌ جَامِعٌ فِيهِ الْقُرْآنُ، لِأَحَاجَةِ لَنَا فِيهِ. . . (۲)؛ معنای روایت را این می دانند که صحابه، هنگام جمع آوری قرآن، در زمان ابابکر و پس از او در زمان عثمان، آن را تحریف نمودند، و این، جز کذب و افترا نسبت به صحابه نیست (۳).

۴. أثلاثت بودن قرآن: . . . عن اصْبَغِ بْنِ نُبَانَةَ (۴)، قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع)، يَقُولُ: «نَزَلَ الْقُرْآنُ أَثْلَاثًا: ثَلَاثٌ فِيْنَا وَفِي عَدُوْنَا، وَثَلَاثٌ سُنَنٌ وَأَمْثَالٌ، وَثَلَاثٌ فَرَائِضٌ وَأَحْكَامٌ» (۵)؛ ثلثی که در مورد اهل بیت و دشمنان آنها نازل شده، از سوی صحابه و آن هایی که حق خلافت علی (ع) را غصب کرده اند (۶)، حذف و از قرآن انداخته اند (۷).

۵. حذف اسامی هفتاد نفر: عن احمد بن محمد بن ابی نصر، قال (۸): دَفَعَ إِلَى ابِي الْحَسَنِ (ع) مُصْحَفًا وَقَالَ: «لَا تَنْظُرْ فِيهِ، فَفَتَحْتَهُ وَقَرَأْتُ فِيهِ: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (بينه: ۱)، فَوَجَدْتُ فِيهَا إِسْمَ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ قَرِيْشٍ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ، قَالَ: فَبَعَثَ إِلَيَّ: إِبْعَثْ إِلَيَّ بِالْمِصْحَفِ» (۹)، این روایت را شاهد می گیرند بر اینکه مصحف امامان

۱- واژه «هوذا» به معنای: اینک است.

۲- ظهیر، الشیعه و القرآن/۱۳۶؛ الخالدی، الكلینی و تأویلاته الباطنیة. . . /۳۰۵ شعث، احمد کمال، الشیعه فلسفه و تاریخ/۱۸۴.

۳- ظهیر، الشیعه و القرآن/۱۳۶؛ الخالدی، الكلینی و تأویلاته الباطنیة. . . /۳۰۶-۳۰۷.

۴- اصول کافی، همان/۶۲۷، ح ۲.

۵- ظهیر، الشیعه و القرآن/۱۳۷؛ القفاری، اصول مذهب الشیعه. . . ، ج ۱/۳۰۳؛ الخالدی، الكلینی و تأویلاته الباطنیة. . . /۳۰۳.

۶- الخالدی، الكلینی و تأویلاته الباطنیة. . . /۳۰۳.

۷- القفاری، اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه ج/۳۰۳.

۸- اصول کافی، همان/۶۳۱، ح ۱۶.

۹- الخالدی، الكلینی و تأویلاته الباطنیة. . . /۳۰۴-۳۰۵.

شیعه، با مصحف مسلمانان متفاوت بوده و مصحف مسلمانان تحریف شده است (۱).

۶. عدم اخذ دین غیر شیعه: . . . عن علی بن سُوید قال (۲): «کتبتُ ألی أبی الحسن موسی (ع) وهُو فی الحَسبِ کتاباً أسأله عن حاله وعن مسائل کثیره. . . ثم أجابنی بجواب هذه نسخته: «بسم الله الرحمن الرحيم. . . ولا تَلتمس دین مَنْ لیس من شیعتک، ولا- تُحِبَّن دینهم، فإِنَّهم الخائون الذین خانوا الله ورسولَه، وخانوا أماناتهم، وتَدْرِی مَیَا خانوا أماناتهم، أثنَمُوا علی کتاب الله فَحَرَّفُوهُ وِبدَّلُوهُ وِدُلُّوا عَلَی وِلاه الامر منهم، فَانصَرَفُوا عنهم. . .» (۳).

این روایات برجسته ترین روایاتی بود که ادعا شده بر تحریف قرآن دلالت می کند، اما اینکه این احادیث بر تحریف قرآن به مفهوم مورد نزاع دلالت دارد یا نه، ناگزیر باید مفصل تر مورد بررسی قرار گیرد:

بررسی و نقد افترای تحریف قرآن

اشاره

با روشن شدن محور و مصادیق مورد نزاع، در این قسمت اتهام تحریف قرآن کریم به هر دو محور عناوین و روایات، مورد بررسی و نقد قرار می گیرد:

یک - بازخوانی عناوین کافی

اشاره

از میان عناوین باب های کافی برجسته ترین عنوانی که ادعا شده (۴)، بر تحریف دلالت می کند عنوان « باب أنه لم یجمع القرآن کله الّا الائمه (علیهم السلام) و أنهم یعلمون علمه کله » (۵) است؛ که از چند جهت دلیل بر اعتقاد کلینی بر تحریف قرآن نمی شود:

۱- الخالدي، الكليني و تأويلاته الباطنيه. . . / ۳۰۴-۳۰۵ .

۲- الروضه من الکافي (ج ۸) / ۱۰۷، حديث ۹۵ (حديث ابی الحسن موسی (ع)

۳- ظهير، الشيعه والقرآن/ ۱۳۷؛

۴- ابوزهره، محمد، الامام الصادق، حياته و عصره. . . / ۳۲۳؛ السالوس، احمد علی، مع الشيعه الاثني عشریه فی الاصول والفروع، قطر و مصر، دارالتقوى - دارالثقافه، ط الاولى ۱۴۱۷ق، ج ۳/ ۱۳۹؛ القفاری، اصول مذهب الشيعه. . . ، ج ۱/ ۳۱۹.

۵- اصول کافی، ج ۱/ ۲۲۸، کتاب الحجّه. .

اول - خطبه مؤلف و مهم ترین نکات

هرچند اکثر عناوین ابواب کافی، می تواند نشان دهنده دیدگاه های مؤلف آن باشد، بی تردید مقدمه هر کتاب که باورهای پدیدآورنده در آن متبلور است، روشن تر و گویاتر اعتقادات صاحب آن را بیان می دارد؛ از این رو مرحوم کلینی، چکیده باورهای خویش را نسبت به قرآن در مقدمه کافی، آن هم برای کسانی که کافی را در دین و دنیایشان به کار می گیرند، در قالب جملاتی چون «یا اخی! أرشدک الله أنه لا یسع أحداً تَمییز شیئی مِمَّا اِخْتَلَفَ الرَّوایه فیهِ عَنِ الْعُلَمَاءِ (علیهم السلام) برأیه، إِلَّا مَا أَطْلَقَهُ الْعَالَم بِقَوْلِهِ (ع) «إِعْرَضُوهَا عَلٰی كِتَابِ اللَّهِ فَمِمَّا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فُخِّذُوهُ، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَرُدُّوهُ» (۱)، و «نَحْنُ لَا نَعْرِفُ مِنْ جَمِيعِ ذَلِكَ إِلَّا أَقْلَهُ» (۲)؛ و به کار بردن واژه های «رجاء» و «تقصیر» (۳)، همه بیانگر این است که وی کتاب خدا را مبرا از هر نقص و تحریف می دانسته است و الا نمی گفت: «وَأَنْزَلَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ، فِيهِ الْبَيَانُ وَالتَّبْيَانُ، قَرَأْنَا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عَوْجٍ . . .» (۴)، و معیار ارزیابی مجموعه نقل هایش را قرآن می شمرده است. این سخن کلینی کجا و آن ادعاهای بخاری کجا که گفت: «أَحْفَظُ مَا هُ أَلْفَ حَدِيثٍ صَحِيحٍ وَلَمْ أُخْرِجْ فِي هَذَا الْكِتَابِ إِلَّا صَحِيحًا وَمَا تَرَكْتُ مِنَ الصَّحِيحِ أَكْثَرًا!» (۵)؛ با توجه به چنین نکته های کلیدی که همه ابواب و روایات کافی را شامل می شود، چگونه می شود او را معتقد به تحریف دانست؟، کسی که اعتقاد به تحریف دارد، آیا معقول است به قرآن مُحَرَّف (نعوذ بالله) استناد کند؟ و واژه های: «البیان»، «التبیان»، «قرآن های عربی» و

۱- اصول کافی، ج ۱/۸.

۲- اصول کافی، ج ۱/۸ - ۹.

۳- اصول کافی، ج ۱/۳ (مقدمه).

۴- اصول کافی، ج ۱/۳ (سوره زمر ۳۹/۲۸: قرآنا عربياً غير ذي عوج . . .).

۵- العسقلانی، احمد بن علی بن حجر، هدی السیاری مقدمه فتح الباری/۷؛ الذهبی، شمس الدین محمد، تذکره الحفاظ، تصحیح از روی نسخه خطی قدیم، توسط وزارت معارف حکومت هند، بیروت، دار احیاء (بی تا)، ج ۲/۵۵۶ ترجمه رقم ۵۷۸: اینکه بخاری خود ادعا می کند بیش از آنچه به عنوان روایات صحیح در بخاری نقل کرده، از نقل آنها خودداری کرده، اهل خرد احتمال نمی دهند درباره فضایل اهل بیت و امامت باشد؟ ..

«غیر ذی عوج» را به کار ببرد؟ کاش نویسندگان منتقد بر کافی ابتدا هر چند اندک این خطبه را مطالعه می کردند سپس علیه او دست به قلم می شدند و خارج از دین، می خواندند!

دوم - دفع اتهام براساس عناوین

اگر بنا باشد عناوین محک ارزیابی مؤلف قرار گیرد، بسیاری از عناوین کافی، کلینی را مبرا از تهمت تحریف می سازد، زیرا: عنوان های: «باب الرّدّ إلى الكتاب والسّیّنه . . .» (۱)، که در ذیل آن ۱۰ حدیث نقل می کند، و «باب الاخذ بالسّنه و شواهد القرآن» (۲)، مشتمل بر ۱۲ حدیث؛ و «كتاب فضل القرآن» مشتمل بر ۱۲ باب و ۹۴ حدیث (۳)، شاهد گویایی است که وی قرآن را پاکیزه از هر دگرگونی می دانسته است؛ چرا که معقول نیست کتابی که برای مردم عرضه شده باشد، معیار ارزیابی آن را قرآنی قرار دهد که در اختیار آن مردم نیست!

اما عنوان «باب انه لم یجمع القرآن كله الا الائمة: . . .» (۴) و همانند آن (۵) که بیشترین انتقادهای را در پی داشته است، هر چند ظاهر است در اینکه قرآن فعلی مسلمانان با قرآنی که نزد امامان شیعه قرار دارد، متفاوت است؛ ولی اولاً: به هیچ وجه دلالت بر زیاده و نقصان آن، ندارد، بلکه تنها این را می رساند که در ترتیب و تنظیم، میان قرآن فعلی و قرآن نزد امامان (۶) اختلاف است (۷) و شکی نیست که قرآن فعلی براساس نزول وحی تنظیم نشده

۱- اصول کافی، ج ۱ / ۵۹، کتاب فضل العلم.

۲- اصول کافی، ج ۱ / ۶۹.

۳- اصول کافی، ج ۲ / ۵۹۶: کتاب فضل القرآن: بدون باب النوادر که مورد انتقاد منتقدین است.

۴- اصول کافی، ج ۱ / ۲۲۸: کتاب الحجّه.

۵- اصول کافی، ج ۱ / ۲۳۰: باب ما أعطی الائمة: من اسم الله الاعظم؛ و / ۲۳۱: باب ما عند الائمة من آیات الانبیاء: . . .

۶- بحث از این که قرآن نزد امامان شیعه، چگونه است در بحث های بعدی خواهد آمد.

۷- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۱ / ۳۲۸ .

است و شاهد زنده اش خود سُورِ قرآن است که سوره های مکی در آخر و یا درهم آمیخته نظم یافته است. (۱)

ثانیاً: در این باب، ۶ روایت نقل شده که ۴ روایت پایانی باب، هیچ ربطی به جمع آوری قرآن که تحریف ممکن است در همین مرحله رخ داده باشد، ندارد بلکه مربوط است به علم امامان شیعه نسبت به قرآن، چنان که در خود عنوان باب جمله « وَأَنْهُمْ يَعْلَمُونَ عِلْمَهُ كُلَّهُ » به کار رفته است، تنها دو حدیث مورد نزاع است که عنوان باب نیز از این دو روایت، استخراج شده است. به عبارت دیگر، دو روایت نخست باب، مجمل است و روایات چهارگانه بعدی شرح و توضیح دو حدیث نخست است (۲) که در نتیجه مجموع روایات شش گانه علم امامان معصوم (علیهم السلام) را بیان می کند.

حدیث نخست؛ . . . عن جابر قال: سمعتُ ابا جعفر (ع) يقول: « ما ادَّعى أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ كَمَا أُنزِلَ إِلَّا كَذَّابٌ، وَمَا جَمَعَهُ وَحَفَظَهُ كَمَا نَزَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) وَالْإِثْمُ مِنْ بَعْدِهِ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) » (۳).

در روایت، این نکته برجسته و صریح است که جمع آوری قرآن براساس ترتیب نزول آن، جز توسط ائمه (علیهم السلام) به ویژه امیرالمؤمنین (ع) صورت نگرفته است و دقت در جمله « كَمَا أُنزِلَ » کلید حل مشکل این روایت خواهد بود؛ از این رو در حدیث دو مسأله اساسی مورد توجه است: یکی اصل وجود مُصَحَّفِ علی (ع) و دیگری چگونگی آن، که به زودی در پایان همین بخش مورد بررسی قرار می گیرد.

دومین حدیث؛ عن محمّد بن سنان، عن عمار بن مروان، عن المنّخل، عن جابر، عن ابی جعفر (ع) انه قال: « ما يستطيع أَحَدٌ أَنْ يَدَّعى أَنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ، ظَاهِرِهِ وَبَاطِنِهِ

۱- برای اطلاع بیشتر: ر. ک: به الاتقان فی علوم القرآن تألیف سیوطی.

۲- المحمدی، سلامه القرآن من التحریف... ۳۴۵.

۳- اصول کافی، ج ۱/۲۲۸: کتاب الحجّه، باب انه لم یجمع... ح ۱؛ از آنجا که مجلسی در مرآت العقول، ج ۳/۳۰ و ملا صالح مازندرانی در شرح اصول کافی، ج ۵/۳۱۳، چیزی نمی گوید، سند حدیث مشکل ندارد..

غیرالأوصیاء» (۱). این روایت گذشته از اینکه ضعف سند دارد (۲) همانند حدیث قبلی تحریف به معنای مورد نزاع را بیان نمی‌کند؛ اما سند روایت به خاطر محمد بن سنان و مُنخَل بن جمیل ضعیف است؛ محمد بن سنان ابوجعفر الزاهری (م ۲۲۰ق) از نگاه رجال شناسان قابل تأیید نیست، نجاشی (م ۴۰۵ق) می‌گوید: «وهو رجل ضعیف جداً لا یعول علیه ولا یلتفت إلی ما تفرّد به...» و قال ابو محمد الفضل بن شاذان: لا أحلّ لکم أن ترووا أحادیث محمد بن سنان» (۳)؛ کشی می‌گوید: «ایوب بن نوح می‌گفت: روا نیست که احادیث محمد بن سنان را روایت کنید» (۴).

شیخ طوسی (م ۴۶۰ق)، هم در رجال و هم در فهرستش او را ضعیف دانسته (۵) و مورد طعن قرار داده و متهم به غلو نموده است (۶)، و در تهذیب الاحکام و استبصار نیز تصریح می‌کند: «محمد بن سنان مطعون علیه ضعیف جداً و مایستند بروایتته ولا یشـرکه غیره ولا یعمل علیه» (۷). السید الخویی پس از نقل دیدگاه‌ها می‌گوید: «ولکن تضعیف هؤلاء الاعلام یسُدنا عن الاعتماد علیه (ابن سنان) والعمل بروایاته، و لاجل ذلك لا یمکن الاعتماد علی توثیق الشیخ المفید إیاه» (۸) هر چند که خود وی نسبت به محمد بن سنان اما و اگری دارد.

بنابراین با توجه به اینکه محمد بن سنان از یک سو، فراوانی نقل وی می‌رساند که با امامان معصوم (علیهم السلام) نزدیک بوده و از دیگر سو، از سوی علما تضعیف شده، حداقل با

- ۱- اصول کافی، ج ۱/۲۲۸، ح ۲.
- ۲- المجلسی، مرآت العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۳/۳۲.
- ۳- رجال النجاشی، ج ۲/۲۰۸، رقم ۸۸۹.
- ۴- الطوسی، اختیار معرفه الرجال المعروف برجال الکشی، ج ۲/۶۸۶، رقم ۷۲۹.
- ۵- رجال الطوسی/ ۳۸۶، رقم ۷ باب المیم از اصحاب امام رضا (ع).
- ۶- الطوسی، الفهرست/ ۲۹۵، رقم ۶۳۸.
- ۷- تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه للشیخ المفید، تحقیق و تعلیق السید حسن الخراسانی، بیروت، دارالاضواء ط الثالثه ۱۴۰۶ق، ج ۷/۳۶۱ ذیل روایت شماره ۱۴۶۴/۲۷؛ الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، تحقیق و تعلیق السید حسن الخراسانی، بیروت، دارالاضواء، ط الثالثه ۱۴۰۶ق، ج ۳/۲۲۴، حدیث ۸۱۰/۱۱.
- ۸- معجم الرجال، ج ۱۶/۱۶۰، رقم ۱۰۹۱۱.

روایات وی معامله « عرض علی الكتاب » صورت گیرد (۱).

اما مَنْخَل بن جمیل الاسدی، هر چند که از ابی عبدالله (ع) به نقل روایت می پردازد و دارای کتاب تفسیر است ولی نجاشی او را فاسد الروایه معرفی می کند (۲) کَشّی وی را بی ارزش و متهم به غلو (۳)، علامه حلی (م ۷۲۶ق)، او را کوفی، ضعیف، غالی در مذهب و متهم، می شناساند (۴). ابن داود الحلی (م ۷۰۷ق) در مورد مَنْخَل، می گوید: « ضعیف، فاسد الروایه متهم بالغلو، أضاف الیه الغلاّه احادیث کثیره » (۵)، که بی تردید این شخص مورد اطمینان نخواهد بود؛ بنابراین سند روایت را به ویژه نسبت به باورها که همان اعتقاد به تحریف باشد، نمی توان پذیرفت.

ثالثاً: متن روایت هر چند بخش نخست آن (مایستطیع... کله) تحریف به معنای عام را می رساند ولی با توجه به ذیل آن (ظاهره و باطنه غیرالاصیاء)، صدر حدیث را کاملاً روشن می سازد که مقصود امام (ع) این است که علم ظاهر و باطن قرآن از آن امامان و اوصیای الهی است. چه اینکه علامه طباطبایی (م ۱۴۰۲ق)، در تعلیقه ای که بر این حدیث می زند، قیدهایی «ظاهره و باطنه» را شاهد می گیرد بر اینکه دانش همه قرآن، اعم از معانی ظاهری قابل درک و فهم عادی و معانی قابل استنباط براساس فهم عادی، از آن امامان معصوم و اوصیای الهی است (۶). همچنین ذیل روایت که در استخراج پایانی عنوان باب، (وَأَنَّهُمْ یَعْلَمُونَ علمه کله) نقش داشته، خود گواه دیگر است بر اینکه مقصود کلینی از این حدیث، علم فراگیر و منحصر به فرد امامان (علیهم السلام) نسبت به قرآن است نه اینکه نزد امامان

۱- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۲/۳۳۰-۳۳۱.

۲- رجال النجاشی، ج ۲/۳۷۲، رقم ۱۱۲۸.

۳- اختیار معرفه الرجال، ج ۲/۶۶۴، رقم ۶۸۶: هولا شی، متهم بالغلو.

۴- الحلی، الحسن بن یوسف، رجال العلامه الحلی، تصحیح محمدصادق بحر العلوم، قم، منشورات الرضی ۱۴۰۲ق/۲۶۱، رقم ۱۰.

۵- رجال ابن داود الحلی/۵۲۰، رقم ۵۰۱.

۶- اصول کافی، ج ۱/۲۲۸، تعلیقه بر حدیث ۲.

قرآنی باشد که با قرآن مسلمانان از جهت حقیقت و کمیت، متفاوت است.

رابعاً: با قطع نظر از آنچه بیان شد، این دو روایت، خبر واحد است و با خبر واحد نمی توان اعتقاد به تحریف را به شیعه و کلینی نسبت داد چنان که احسان الهی ظهیر (۱) و ابوزهرة (۲) این کار را کرده اند و صاحب کافی را خارج از دین حنیف شمرده اند (۳) و قرآن را به اعتقاد همه عالمان شیعه مُبدل، ناقص و مورد دست برد بشر خواندند! (۴)

دو - متن روایات دال بر تحریف

اشاره

متن روایاتی که ادعا شده گواه بر تحریف قرآن است، از نظر گذشت؛ اما اینکه به راستی آن روایات شاهد بر دگرگونی این کتاب آسمانی است یا نه؟ هر کدام از گروه های سه گانه روایات کافی، به همان ترتیبی که ذکر شد هم از نگاه سند و هم به لحاظ متن و دلالت، مورد بررسی قرار می گیرد:

اول - احادیث علی (ع) و ولایت

یک - حدیث یونس؛ که از نظر سند متوقف بر روایت قبلی است (۵)، خالی از تأمل نیست؛ زیرا، معلی بن محمد البصری ابوالحسن، از نگاه نجاشی و شیخ طوسی مضطرب الحدیث و المذهب است (۶)، اما السید الخویی بعد از نقل اقوال می گوید: «ظاهراً

۱- الشیعه والسنه/ ۶۱.

۲- الامام الصادق حیاتة وعصره. . . / ۳۲۶.

۳- الشیعه والسنه/ ۱۰۵.

۴- ابن حزم الآندلسی، الفصل فی الملل والاهواء، تحقیق محمد ابراهیم نصر. . .، بیروت، دار الجلیل ۱۴۰۵ق، ج ۵/۴۰.

۵- اصول کافی، ج ۱/۴۲۲: کتاب الحججه باب « فیه نکت و نطف. . . »، ح ۴۹: الحسین بن محمد، عن معلی بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن یونس قال أخبرنی من رفعه إلی ابی عبدالله (ع) فی قوله. . . ؛ حدیث ۵۰ آن باب: وبهذا الاسناد، عن ابی عبدالله فی قوله تعالی: « بشر الذین آمنوا. . . »

۶- النجاشی، رجال النجاشی، ج ۲/۳۶۵، رقم ۱۱۱۸؛ الطوسی، فهرست کتب الشیعه و اصولهم و اسماء المصنفین. . . / ۳۳۵، رقم ۷۳۱: مضطرب الحدیث والمذهب، قال ابن الغضائری: المعلی بن محمد ابو محمد، یعرف حدیثه وینکر ویروی عن الضعفاء و یجوز ان یخرج شاهداً. . . .

این مرد ثقه و روایت او قابل اعتماد است، سخن نجاشی و شیخ، مبنی بر اضطراب حدیث و مذهب او، مانع از وثاقت وی نمی شود، زیرا اضطراب مذهب او ثابت نشده و مضطرب بودن حدیث او، به این معنا است که احادیث غیر معمولی را نقل می کرد و این، مانع از وثاقت وی نمی شود» (۱).

محمد بن جمهور ابو عبد الله العمی؛ از دیگر سلسله روایت حدیث:

«ضعیف و فاسد المذهب» (۲). «ضعیف در حدیث، غالی در مذهب و فاسد الزوایه و لایکتب حدیثه و لایعتمد علی مایرویه» (۳) است؛ و به دید مرحوم خویی هر چند وی فاسد المذهب است اما به خاطر شهادت ابن قولویه به وثاقت او، ثقه محسوب می گردد (۴).

یونس؛ این راوی اگر یونس بن یعقوب بن قیس، یا یونس بن عبدالرحمان باشد که کلینی در موارد متعدد (۵) از آن دو نقل روایت می کند، هر دو ثقه اند (۶)؛ و چنانچه یونس بن الربیع باشد مورد اعتماد است (۷)، ولی اگر یونس بن ظبیان باشد، به گفته نجاشی جداً ضعیف و همه کتاب های او مخلوط است (۸) و کلینی از این شخص نیز حدیث نموده است (۹)؛ در نتیجه گذشته از اینکه محمد بن جمهور ضعیف و یونس مرد میان ثقه و ضعیف اند، اصل سند حدیث، با توجه به حدیث قبلی، مرفوعه است.

۱- معجم الرجال، ج ۱۸/۲۵۸، رقم ۱۲۵۰۷.

۲- رجال النجاشی، ج ۲/۲۲۵، رقم ۹۰۲.

۳- الطوسی، فهرست/۲۸۴، رقم ۶۱۷؛ رجال الطوسی/۳۸۷، رقم ۱۷ (اصحاب امام رضا (ع): عربی غال).

۴- معجم الرجال، ج ۱۵/۱۷۹، رقم ۱۰۴۱۲: در فهرست شیخ که محمد بن جمهور القمی آمده غلط است.

۵- از جمله ج ۲/۵۶۴، کتاب الدعاء باب الدعاء للعلل والأمراض، ح ۲ و ج ۱/۴۷۵، کتاب الحججه، باب مولد ابی عبدالله جعفر بن محمد (ع)، ح ۸.

۶- الخویی، معجم الرجال، ج ۲۰/۲۲۸، رقم ۱۳۸۴۵ و ۱۸۹، رقم ۱۳۸۳۴؛ رجال النجاشی، ج ۲/۴۲۰، رقم ۱۲۰۹: کان (یونس عبدالرحمن) وجیهاً من اصحابنا، متقدماً، عظیم المنزله. . . .

۷- معجم الرجال، ج ۲۰/۱۹۲، رقم ۱۳۸۳۰.

۸- رجال النجاشی، ج ۲/۴۲۳، رقم ۱۲۱۱.

۹- اصول کافی، ج ۲/۱۸۵، باب التقییل، ح ۱.

اما متن روایت خیلی روشن است که ارتباط به تحریف ندارد بلکه امام (ع) تفسیر آیه و یا مصداق اکمل متعلق بشارت را بیان نموده است، زیرا ب-شُرالذین آمنوا یعنی بشارت ده مؤمنان را به ولایت علی (ع) که آنان در میدان جهاد با نفس و دشمن پایدارند. . . (۱) و جمله «قال: ولایه أمير المؤمنين (ع)» که در ذیل روایت آمده نه متن، هیچ شکی را باقی نمی گذارد.

دو - روایت ابن سنان ؛ (۲) از لحاظ سند، به خاطر معلی بن محمد البصری، ضعیف است؛ اما دلالت روایت، تفسیری است (۳)، و جملات زاید « کلمات فی محمّد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمه (علیهم السلام) من ذرّیتهم. . . » تفسیر آیه است نه اینکه جزء نص کلام الله باشد، چنان که نظیر همین معنا در منابع اهل سنت هم بازگو شده است؛ ابن عباس می گوید: « سئِلَ النَّبِيُّ (ص) عَنْ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ (۴) قَالَ (ص) : «سَأَلَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ، وَعَلِيٍّ، وَفَاطِمَةَ، وَالْحَسَنَ، وَالْحُسَيْنَ، إِلَّا تُبَّتْ عَلَيَّ فَتَابَ عَلَيْهِ» (۵).

همچنین ابن المغازلی در المناقب خود از ابی سعیدالخدیری در مورد آیه: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (الرحمن: ۱۹-۲۱) می آورد: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ قَالَ: عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ، بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ قَالَ: مُحَمَّدٌ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ قَالَ: الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ (۶).

۱- المازندرانی، صالح، شرح اصول کافی. . . ، تصحیح علی اکبر الغفاری، تعلیق الشعرانی، تهران، المكتبة الإسلامية ۱۳۸۸ق، ج ۷/۸۳.

۲- اصول کافی، ج ۱/ ۴۱۶: کتاب الحجّه، باب نکت و نطف. . . ، ح ۲۳: الحسین بن محمد، عن معلی بن محمد، عن جعفر ابن محمد بن عبیدالله عن محمد بن عیسی القمی، عن محمد بن سلیمان، عن عبدالله سنان، عن ابی عبدالله (ع)

۳- روایات تفسیری سه قسم است: ۱ تبیین کننده مفهوم آیات که اندک است، ۲ تبیین کننده و بیان مصداق آیات که این نوع زیاد است، ۳ توسعه دهنده آیات؛ برگرفته از درس حدیث شناسی استاد احمد عابدی مورخ ۲۸/۲/۱۳۹۰.

۴- اشاره به آیه ۳۷ بقره.

۵- السیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۱/۱۴۷: ذیل آیه ۳۷ بقره.

۶- الشافعی، علی بن محمد بن المغازلی، مناقب الامام علی بن ابی طالب (ع)، بیروت، داراضواء ط الثانية ۱۴۱۲ق/ ۲۷۷، ح ۳۹۰.

کلینی به سند خود از کثیر بن کلثمه از امام باقر یا امام صادق (علیهما السلام) در تفسیر آیه ۳۷ بقره چگونگی توبه حضرت آدم (ع) را این گونه توضیح می دهد: «قال (آدم) (ع): لا إله إلا أنت سبحانك اللهم و بحمدك، و عملت سوءاً و ظلمت نفسي، فاغفر لي وأنت خير الغافرين، لا إله إلا أنت سبحانك اللهم و بحمدك. . .» و فی روایه آخری فی قوله عزّ وجل: فتلقى آدم من ربه كلمات قال: سأله بحق محمد و علی والحسن والحسين وفاطمه (عليهم السلام) «(۱)» به راستی اگر آنچه در حدیث ابن سنان آمده، از اصل و نص قرآن بود کلینی قطعاً نمی گفت: «فی روایه آخری. . .» بلکه می گفت (مثلاً) این معارض است با روایتی که از ابن سنان نقل شد (۲)، شاهد دیگر بر اینکه زیادی جملات در حدیث، تفسیر معنایی است، این است که کلینی همین آیه را از ابی جعفر (ع) در داستان حضرت آدم (ع) نقل می کند ولی بدون جملات زائد (۳).

اما اینکه در ذیل روایت آمده: « هكذا والله نزلت على محمد (ص)»، مقصود امام (ع) این باشد که آیه، در لفظ و یا معنا به تفسیر جبرئیل (ع) و به دستور خداوند، این گونه نازل شده است. و در هر صورت بیان امام (ع) تنزیل است نه تأویل (۴)، و چنین تحلیلی در مورد آیه هیچ مانعی ندارد؛ زیرا الزرقانی (م ۱۹۴۸م) یکی از عالمان مهم و صاحب نظر در علوم قرآن اهل سنت اصطلاح «إنزال» و «تنزیل» و همه کاربردهای این ماده را نسبت به قرآن از باب مجاز مُرسل، به معنای «إعلام» می گیرد، و باب مجاز به گفته او: «والمجاز بابه واسع وميدانه فسيح» (۵)؛ بنابر این وقتی در این حدیث و یا در هر جایی دیگر آمده باشد «هكذا»

۱- روضه الكافی/ ۳۰۴، ح ۴۷۲.

۲- العمیدی، دفاع عن الكافی، ج ۲/۴۰۱.

۳- فروع کافی، ج ۷/۴۴۷، کتاب الأیمان والنذور والكفارات: باب الاستثناء فی الیمین، ح ۲: عن سلام بن المستنیر، عن ابی جعفر (ع) فی قول الله عزّ وجل: وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَسَيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (طه ۱۱۵/۲۰) قال:

۴- المازندرانی، شرح الاصول الكافی، ج ۷/۶۴: و در حاشیه این کلام مازندرانی را کلام دقیق می شمارد.

۵- الزرقانی، محمدعبدالعظیم، مناهل العرفان فی علوم القرآن، تحقیق احمد طعمه حلّی، بیروت، دارالمعرفه، ط الثانیه ۱۴۲۲ق، ج ۱/۴۲ (با تلخیص): در فرازهای بعدی در این مورد و توضیح کلام الزرقانی بحث خواهد شد (ان شاء الله) . .

أَنْزَلَتْ فِي عَلِيٍّ . . .» یعنی أَعْلَمَ فِي عَلِيٍّ؛ و سخن امام (ع) کاملاً صحیح و به جا است. ابن قتیبه (م ۲۷۶ق)، عالم دیگر اهل سنت در تحلیل آیه « رجم » که عمر معتقد به آن بود و در قرآن فعلی نیامده و آیه «رضاع»، که عایشه آن را نقل کرده و خوراک بُز او شده است! (۱)، می گوید: «این دو آیه به عنوان وحی بر پیامبر نازل شد، چنان که امور دیگری به عنوان امور دین، بر آن حضرت نازل گشت اما آنها قرآن نیست بلکه امر دین است» (۲).

با در نظر گرفتن این توجیه، جملات « کلمات فی محمّد وعلی وفاطمه والحسن والحسین . . .» از سوی خداوند به عنوان امور دین بر پیامبر (ص) فرو آمده است اما در عین حال قرآن نیست؛ اگر آیات رجم و رضاع، تحریف نیست امور دین است، مواردی از این دست در کافی نیز امور دین، خواهد بود.

بر فرض اینکه این گونه روایات حمل بر تحریف و تغییر قرآن گردد، مراد از تغییر، به مفهوم عام آن است، یعنی در تفسیر و تأویل آن انحراف صورت گرفته است نه در آنچه که مردم از ظاهر آیات می فهمند و نه در الفاظ آیات؛ تا حق، مخفی گردد (۳)؛ شاهدش روایتی است که کلینی از ابوجعفر (ع) به روایت سعدالخیر نقل می کند: . . . « وَكُلُّ أُمَّه قَدْ رَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ عِلْمَ الْكِتَابِ حِينَ تَبْدُؤُهُ . . . وَكَانَ مِنْ نَبْذِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَحَرَفُوا حُرُوفَهُ، فَهُمْ يَرَوْنَهُ وَلَا يَرَعُونَهُ . . .» (۴)، حدیث صریح است در اینکه الفاظ و کلمات قرآن محفوظ است ولی در محتوا و تفسیر آن، انحراف ایجاد شده است و این معنا را آیه وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (فرقان: ۳۰) با صدای رسا اعلام می دارد! والبته همه مسلمانان قبول دارند که نسبت به این کتاب الهی کوتاهی صورت گرفته است!

۱- به این دو مورد، در بحث تحریف در منابع اهل سنت قبلاً اشاره شد.

۲- تأویل المختلف الحدیث، تصحیح و ضبط محمد زهری النّجار، بیروت، دارالجلیل ۱۴۱۱ق/۳۱۳(با تلخیص).

۳- الکاشانی، محمدبن المرتضی المولی الحسن، علم الیقین فی اصول الدین، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۰ق، ج ۱/۵۶۵.

۴- روضه الکافی/۴۶، ح ۱۶(رساله اَبی جعفر (ع) إلی سعدالخیر) . .

سه - حدیث ابی حمزه؛ در سندش (۱)، محمد بن الفضیل بن کثیر الصیرفی الأزدی ابوجعفر الأزرق راوی از امام رضا (ع) قرار دارد، که نجاشی (۲) و شیخ طوسی در فهرست (۳) بدون توثیق و تضعیف، نام می برند ولی شیخ در رجالش او را تضعیف و غالی می داند (۴)؛ در معجم الرجال پس از نقل دیدگاه ها، تصریح می کند: « اذاً لم تثبت وثاقه الرجل، فلا یتمد علی روایتہ » (۵).

اما دلالت حدیث، بی تردید جمله « بولایه علی (ع) » تفسیر محض برای آیه است (۶) و هیچ عاقلی آن را جزء متن آیه نمی شمارد؛ چه اینکه در حدیث دیگر امام ابی عبدالله (ع) این آیه را چنین تبیین نموده است: فی قوله عزوجل هَذَا خَصِيْمَانِ اخْتَصِيْمُوا فِي رَبِّهِمْ (حج: ۱۹) وقال (ع): « نحن و بنی أمیه؛ قلنا: صدق الله و رسوله، وقال بنو أمیه: كذبت الله و رسوله، فالذين كفروا یعنی بنی أمیه. . . » (۷)؛ همچنین وقتی راوی از «ولایه» در آیه هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا (كهف: ۴۴) می پرسد، می فرماید: «ولایه امیرالمؤمنین (ع)» (۸).

این گونه تفسیر معنایی و احیاناً مصداقی، اختصاص به کافی ندارد، در صحیح ترین کتاب اهل سنت در مورد همین آیه چنین تحلیلی وجود دارد؛ بخاری از قیس بن عباد، می آورد: «قال: قال علی (رضی الله عنه): فينا نزلت هذه الایه: هذان خصمان. . . » (۹). عالم دیگر

- ۱- اصول کافی، ج ۱/۴۴۲، کتاب الحج، باب نکت و نطف، ح ۵۱: علی بن ابراهیم، عن احمد بن محمد البرقی، عن ابیه، عن محمد بن الفضیل، عن ابی حمزه، عن ابی جعفر (ع)
- ۲- رجال النجاشی، ج ۲/۲۷۲، رقم ۹۹۶.
- ۳- الفهرست/ ۲۱۲، رقم ۶۷۷.
- ۴- الطوسی، رجال الطوسی، ۳۶۰، رقم ۲۵ جزء اصحاب امام کاظم (ع): محمد بن فضیل الکوفی الازدی ضعیف، و/ ۳۸۹، رقم ۳۵ جزء اصحاب امام رضا (ع): یرمی بالغلو، له کتاب.
- ۵- الخویی، معجم الرجال، ج ۱۷/۱۴۷، رقم ۱۱۵۶۴.
- ۶- معرفت، محمد هادی، صیانه القرآن من التحریف/ ۲۴۴.
- ۷- المازندرانی، شرح الاصول الکافی، ج ۷/۸۴.
- ۸- اصول کافی، ج ۱/۴۲۲، کتاب الحج، باب نکت و نطف، ح ۵۲.
- ۹- صحیح البخاری، ج ۴، ۱۴۵۸: کتاب المغازی، باب دعاء النبی علی کفار قریش، احادیث ۳۷۴۷، ۳۷۴۸، ۳۷۴۹، ۳۷۵۰، ۳۷۵۱.

اهل سنت در ذیل و تفسیر آیه مورد بحث می نویسد: «یونس بن حبيب، قال: سألت مجاهد، فقال سألت ابن عباس، فقال: نزلت هذه الثلاث الآيات بالمدينة (هذان خصمان...) في حمزه وعبيده وعلي (ع) وعته والوليد» (۱).

با قطع نظر، از بحث های تفسیری شکی نیست که ولایت امیرالمؤمنین (ع) با توجه به منابع خود اهل سنت در قرآن، تصریح به اشاره شده است هر چند که نام حضرت در قرآن نیامده است، (۲) و جمله «بولایه علی» تبیین همان مصداق خواهد بود.

چهار: حدیث جابر؛ (۳) به خاطر محمد بن سنان و مُنْخَل بن جمیل ضعیف است (۴) اما محتوای روایت؛ «أولاً جملہ «فی علی» تفسیر معنوی (۵) یا توسعه آیه است.

ثانیاً؛ با توجه به توضیحی که در مورد تنزیل و نزول نسبت به حدیث دوم، داده شد؛ جمله اضافی در آیه تنزیل معنوی است، چنان که ابن حزم (م ۳۸۳ق) یکی از ناقدان کافی و دیگران در مورد آیات رجم و رضاع (که در قرآن فعلی نیست) می گویند: «گروهی، آیات رجم و رضاع را قرآن نمی شمارند، و ما این سخن را نمی پذیریم بلکه می گوییم: آیات رجم و رضاع بر پیامبر وحی شد به همان کیفیتی که قرآن نازل گشت، منتها بخشی از وحی مکتوب و در نمازها تلاوت می شود و بخش دیگر از وحی، قرائت و حفظ می گردد و مورد عمل قرار می گیرد، همانند دیگر کلام الهی که فقط وحی است، یعنی در معنی وحی (تنزیل) است ولی قرآن نیست و ما متعبد به تلاوت آنها نیستیم» (۶)؛ این

۱- صحیح البخاری، ج ۴/ ۱۴۵۸ - ۱۴۵۹، ح ۳۷۴۷ - ۳۷۵۱؛ ابن المغازلی، مناقب الامام علی بن ابی طالب (ع) / ۲۳۳، ح ۳۱۱.

۲- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۲/۴۰۶.

۳- اصول کافی، ج ۱/۴۱۷، ح ۲۵؛ علی بن ابراهیم، عن احمد بن محمد البرقی، عن ابیه، عن محمد بن سنان، عن عمار بن مروان، عن منْخَل، عن جابر... .

۴- ر. ک: در صفحات گذشته شرح حال آن دو، بحث شد.

۵- المازندرانی، ملا صالح، شرح اصول کافی، ج ۷/۶۶ (حاشیه).

۶- ابن حزم، ابی محمد علی بن حزم الأندلسی الظاهری، الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۴/۴۸۰؛ العریض، علی حسن، فتح المئان فی نسخ القرآن، مصر، مکتبه الخانجی، ط الاولی ۱۴۱۷ق/۲۲۶.

سخن ابن حزم صریح است در اینکه جمله « فی عَلِيٍّ » تنزیل و وحی است نه قرآن.

جالب اینکه امام ابی الحسن (ع) در حدیث طولانی « إطفاء نور الله » را به ولایت امیرالمؤمنین (ع)، « اتمام نورالله » را به اتمام امامت، « نور نازل شده » را امام، و « ارسال رسولان به هدایت » را، امر به ولایت و جانشینی و... (۱)، تفسیر می کند، وقتی از امام (ع) پرسیده می شود: « هذا تنزیل؟ قال: نعم، أمّا هذا الحرف فتنزىلٌ و أمّا غیره فتأویلٌ » (۲) به این معنی که توضیحات امام (ع) تنزیل معنوی است؛ به عبارت دیگر: وحی و نازل، از سوی خداوند است ولی قرآن نیست.

پنج: روایت مُنْخَلٌ ؛ سندش (۳)، همانند حدیث قبلی به خاطر محمد بن سنان و منْخَل بن جمیل گرفتار ضعف سند است. اما متن و محتوای آن با توجه به مطالبی که پیرامون روایات قبلی گفته شد، روشن است که ارتباطی به تحریف ندارد، بلکه تفسیر یا تنزیل معنوی است.

شش: حدیث جابر (۴)، گذشته از اینکه سندش به خاطر حضور ابی طالب که مشترک میان ضعیف و ثقه است (۵) و یونس بن بکار که در منابع رجالی ذکر نشده (۶)، خالی از مشکل نیست، محتوای حدیث با نگاه به احادیث قبلی، واضح است، یعنی جمله « فی عَلِيٍّ » تنزیل معنوی و یا تأویل است (۷).

۱- سوره صف ۶۱/۹-۸: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِمْ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ .

۲- اصول کافی، همان، ج ۱/۴۳۲، ح ۹۱.

۳- اصول کافی، همان، ج ۱/۴۱۶، ح ۲۷: وبهذا الاسناد (علی بن ابراهیم، عن احمد بن محمد البرقی، عن ابیه) عن محمد بن سنان، عن عمار بن مروان، عن منْخَل، عن جابر.

۴- اصول کافی، ج ۱/۴۱۷، ح ۲۸: علی بن محمد، عن احمد بن محمد خالد، عن ابیه، عن ابی طالب، عن یونس بن بکار، عن ابیه، عن جابر...

۵- الطوسی، فهرست/۲۷۶: سه نفر را به این نام ذکر می کند که برخی ضعیف و برخی ثقه اند.

۶- فقط در معجم الرجال، ج ۲۰/۱۸۹، رقم ۱۳۸۲۴، از او نام برده و همین روایت را از او نقل کرده است بدون تأیید و تضعیف.

۷- المازندرانی، ملاصالح، شرح اصول کافی، ج ۷/۶۶.

هفت: حدیث ابی بصیر (۱)؛ اولاً به خاطر معلی بن محمد البصری (چنانچه قبلاً اشاره شد) ضعیف است.

ثانیاً علی بن حمزه بطائنی، یکی از استوانه های واقفیه است (۲)؛ هرچند که شیخ طوسی او را در یک جا بدون تأیید و تضعیف از اصحاب امام صادق (ع) می خواند (۳) و در جای دیگر از اصحاب امام کاظم و واقفی می شمارد (۴)، السیدالخویی به نقل از شیخ طوسی او را اولین کسی می داند که اعتقاد به وقف در مورد امام رضا (ع) از او سر زد، و تصریح می کند که علی بن ابی حمزه از معاندان است مگر اینکه احتمال برگشت از اعتقاد باطل او درست باشد (۵)، و از نظر مجلسی روایت، مجهول است (۶).

ولی محتوای روایت هرگز تحریف را نمی رساند بلکه زیادی (أهل الولاية)، تنزیل معنایی است که قبلاً اشاره شد (۷)، یا تأویل و تفسیر معنایی (۸)؛ به این معنا که از نگاه برخی نویسندگان « تأویل » در لغت، رجوع و بازگشت به اصل را معنا می دهد (۹) و در اصطلاح متأخران، عبارت است از منصرف کردن لفظ، از معنای راجح به معنای مرجوحی که مقرون به دلیل است (۱۰)؛ هرچند که این نویسنده این مفهوم را موافق معنای لفظ تأویل

۱- اصول کافی، ج ۱/۴۲۱، ح ۴۵: الحسین بن محمد، عن معلی بن محمد، عن علی بن اسباط، عن علی بن ابی حمزه، عن ابی بصیر. . . .

۲- رجال النجاشی، ج ۲/۶۹ رقم ۶۵۴.

۳- رجال الطوسی/۴۴۲ رقم ۳۱۳.

۴- رجال الطوسی/۳۵۳ رقم ۱.

۵- معجم الرجال، ج ۱۱/۲۱۵-۲۱۷، رقم ۷۸۳۲ (با تلخیص).

۶- مرءات العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۵/۳۰.

۷- چنانچه در مورد روایات قبلی بیان شد.

۸- المازندرانی، ملاصالح، شرح اصول کافی، ج ۷/۸۰؛ مجلسی، مرءات العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۵/۳۰.

۹- القطن، مناع، مباحث فی علوم القرآن، بیروت، مؤسسه الرساله ۱۳۹۶ ق/۳۲۴: التأویل فی اللغة: مأخوذ من الأول، وهو الرجوع الی الاصول.

۱۰- اصول کافی، ج ۱/۴۲۱، ح ۴۵: الحسین بن محمد، عن معلی بن محمد، عن علی بن اسباط، عن علی بن ابی حمزه، عن ابی بصیر. . . .

به کار رفته نزد سلف (۱) در خصوص قرآن که همان «تفسیر» باشد، نمی داند ولی با توجه به روایتی که حسکانی از ابی الصّیلاح در مورد علی (ع) می آورد: «کان عالماً بالتفسیر والتأویل والناسخ والمنسوخ و...» (۲)، میان تفسیر و تأویل فرق بوده است؛ چه اینکه برخی دیگر از پژوهشگران اهل سنت در تعریف تأویل و تفسیر می گوید، اگر تأویل را مترادف تفسیر ندانیم، تفسیر عبارت است از: قطع به اینکه مراد خداوند چنین است، و تأویل: ترجیح دادن یکی از احتمالات بدون اینکه قطعی در کار باشد، خواهد بود. متأثریدی همین معنا را گفته است (۳). به عبارت دیگر تفسیر، عبارت است از بیان معانی که از لفظ استفاده می شود و تأویل عبارت است از بیان معانی که به طریق اشاره استفاده می شود (۴). آلوسی به معنای دقیق تری اشاره می کند: «إنّ التأویل إشاره قدسیه و معارف سبحانیه، تنکشف من سِجف (پوشش) العبارات للسالكین و تنهل من سحب الغیب علی قلوب العارفين، و التفسیر غیر ذلک» (۵).

سرانجام آنچه در روایت آمده، تأویل معنایی است نه متن قرآن، تا تحریف محسوب گردد، یعنی انصراف معنایی است که نزد برخی راجح بوده بر معنایی که نزد آنها مرجوح است. یا اشاره قدسی و معارف سبحانی است که از قلب عارف بالله یعنی امام (ع) به عنوان «راسخ فی العلم» (۶) جوشیده و بر زبانش جاری گشته است.

۱- القَطَّان، مناع، مباحث فی علوم القرآن، بیروت، مؤسسه الرساله ۱۳۹۶ق/۳۲۵-۳۲۶: و هذا الإصطلاح لا یتفق مع یراد بلفظ التأویل فی القرآن عند السلف، تأویل الکلام، ای تفسیره وهو معنی التأویل عند السلف (با تلخیص). و شکی نیست که بر اساس آیه ۷ آل عمران... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ... امامان: راسخ در علم اند.

۲- الحسکانی، عبیدالله بن عبدالله بن احمد المعروف بالحاکم الحسکانی الحنفی النیسابوری، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الآیات النَّازله فی اهل البیت (ع)، ج ۱/۴۰۵، ذیل آیه ۴۳ رعد.

۳- الزّرقانی، مناهل العرفان فی علوم القرآن، ج ۱/۴۲۵؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۱/۴ (مقدمه).

۴- الزّرقانی، مناهل العرفان فی علوم القرآن، ج ۱/۴۲۵؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۱/۴ (مقدمه).

۵- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، ج ۱/۵ (مقدمه).

۶- آل عمران ۳/۷: ... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ... .

پس با توجه به عنوان «تأویل» و «تنزیل»؛ اولاً اشکال تحریف، در خصوص روایات دیگر که از کلینی نقل شده (۱) نیز وارد نیست.

ثانیاً: امام (ع) در پاسخ پرسش از آیه *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا* (انسان: ۳۱)، فرمود: جمله: «بولایه علی»، تنزیل است، قلتُ هذا تنزیل؟ قال: نعم ذَا تَأْوِيلٍ «همچنین در جواب سائلی که پرسید: *إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا* (انسان: ۳۱) قال: الولایه، قلتُ: *يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا* (انسان: ۳۱)، قال: ولایتنا، قال: *وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوَىٰ كُلَّوْا مِنْ طَيِّبَاتِ مَآءٍ رَزَقْنَاكُمْ وَمِمَّا ظَلَمُونَا وَوَلَّ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ* (بقره: ۲۴) . . . قلتُ: هذا تنزیل؟ قال: نعم» (۲)، همه را تنزیل دانست نه قرآن.

ثالثاً: گذشته از اینکه شیعه ولایت امیرالمؤمنین علی (ع) را از ضروریات مذهب خویش می داند شواهد فراوانی چون آیات ۵۵ و ۶۷ مائده و ده ها آیه دیگر و حدیث ثقلین و . . . ، که اشاره دارد به ولایت آن حضرت؛ همه گواه است بر تأویل معنایی که نویسندگان نامبرده می گفتند.

رابعاً: چنین تحلیلی از آیات، نسبت به ولایت علی (ع) اختصاص به شیعه ندارد، برخی عالمان اهل سنت نیز به آن تصریح نموده اند؛ عالم حنفی در تحلیل معنای آیه ۲۷ سوره ملک (۳) به سند خود نقل می کند: «وقتی مخالفان و محاربان علی دیدند که او، نزد خدا مقرب است: سیئت وجوه الذین کفروا، ای کفروا نعمهالله الّتی هی إمامه علیی . . .» (۴).

بنابراین، روایاتی از این دست که در کافی نقل شده همانند احادیث ۹۲، ۹۰، ۸۹،

۱- اصول کافی، ج ۱/۴۳۴: کتاب الحججه، باب نکت و نتف. . . ، ح ۹۱: گرچه محمدبن الفضیل چنانچه قبلاً اشاره شد، ضعیف است.

۲- اصول کافی، ج ۱/۴۳۵.

۳- *فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ* . . .

۴- القندوزی، ینابیع الموده، مقدمه السیدمحمد مهدی و . . . ، قم، الشریف الرضی، ط السابعه ۱۳۸۴ق/۱۱۷، باب الثامن والعشرون . . .

۸۰، ۷۸، ۵۳، ۵۲، ۴۹، ۴۷ و... اکثر روایات، این باب (۱) و کلیه روایاتی که در کتاب الکلینی و تأویلاته الباطنیه، آمده و بسیاری از آنها را حمل بر تحریف قرآن نموده اند، همه طبق معیارهای خود عالمان اهل سنت تنزیل یا تأویل معنایی یا توسعه آیات است نه تحریف.

هشت: حدیث ابن سنان (۲)؛ به خاطر حضور وی و معلی بن محمد، در سند (قبلاً اشاره شد) بی اعتبار است. عبدالله بن ادریس هرچند که در برخی منابع رجالی ذکر شده ولی توثیق صریح ندارد (۳) و مجلسی حدیث را ضعیف مشهور می داند (۴). اما دلالت روایت با توجه به بحث مفصّلی که انجام شد روشن است، یعنی تأویل یا تفسیر است نه قرآن.

اما جمله « هکذا فی الكتاب مخطوطه » در روایت؛ اولاً: مقصود این است که آیه با این جمله (بولایه علی) در (حاشیه) مصحفی که علی (ع) گرد آورده بود یا در لوح محفوظ، مکتوب است نه قرآن فعلی، چنان که در برخی از نسخه ها تعبیر «محفوظ» و «محفوظ» هم آمده است (۵).

ثانیاً: جمله مورد نظر حمل بر تأویل می شود به این معنا که جمله، شرح و تفسیر آیه است (۶) و اگر تنزیل هم باشد، تنزیل معنوی است.

ثالثاً: این جمله می رساند که این گونه اضافات، مانند توضیحات در حواشی قرآن به منظور توضیح آیه، مکتوب می شده است و این امر نزد صحابه مشهور بوده است (۷) چنان که

۱- باب نکت و نتف من التنزیل و فی الولایه، از کتاب الحجّه.

۲- اصول کافی، ج ۱/۴۱۸، الحسین بن محمد، عن معلی بن محمد، عن عبدالله بن ادریس، عن محمّد بن سنان، عن الرضا، ح ۳۲.

۳- الطوسی، الفهرست/ ۱۸۷، رقم ۱۸۷ و ۴۰۲ بدون تأیید و ردّ.

۴- مرءات العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۵/۳۲.

۵- شرح اصول کافی، ج ۷/۶۹.

۶- مجلسی، مرءات العقول، ج ۵/۳۲.

۷- العمیدی، دفاع عن کافی، ج ۲/۴۱۷.

نویسنده مصری می نویسد: «کلمات اضافی که در برخی از روایات تفسیری دیده می شود، قرآن نیست بلکه آنها تفسیر صحابه است؛ زیرا برخی از اصحاب روی کلمات یا کنار آن، چیزی در مصحفی که قرائت می کردند، می نوشتند که به «قرائت التفسیری» معروف بود». (۱) یا گلدزیهر یکی از ریشه های قرائت های مختلف را اضافه های تفسیری می داند که برای برطرف نمودن غموض قرآن و رفع ابهام و اضطراب تأویل در قرآن ها، اضافه می شد (۲).

نُه: روایت ابن صبیح (۳)؛ با وجود معلی بن محمّد، سند غیر معتبر است و علی بن اسباط هرچند که فتحنی مذهب بوده ولی مورد اطمینان است (۴)؛ محتوای حدیث با توجه به مباحث قبلی جمله «أهل الولاية» تنزیل و یا تأویل معنایی است و در روایات، «شرك» به ترك ولاية تأویل شده است (۵).

دوم: احادیث اهل البیت (علیهم السلام)

دومین گروه از روایات که اهل بیت (علیهم السلام) را مصداق و یا تأویل آیات می خواند هیچ کدام ربطی به تحریف قرآن ندارد:

—روایات اُبی حمزه (۱ و ۲ (۶)) که به احتمال قوی یک حدیث باشد، در سلسله اسنادش

۱- الشرباصی، الدکتور احمد، قصه التفسیر، بیروت، دارالجلیل، ط الثانیه ۱۹۷۸م/۵۳: (با تلخیص).

۲- مذاهب التفسیر الاسلامی، تحقیق و تعلیق دکتور عبدالحلیم النجار، مصر، مکتبه الخانجی ۱۳۷۳ق/۱۵-۱۶ (با تلخیص).

۳- اصول کافی، ج ۱/۴۲۱، ح ۴۶: الحسین بن محمد، عن معلی بن محمد، عن علی بن اسباط، عن علی منصور، عن ابراهیم بن عبدالحمید عن الولید بن صبیح، عن ابي عبدالله (ع)

۴- رجال النجاشی، ج ۲/۷۳، رقم ۶۶۱: کوفی ثقه وکان فطحياً وقد روی عن الرضا (ع) من قبل ذلك وکان اوثق الناس واصدقهم لهجه.

۵- مجلسی، مرءات العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۵/۶۰.

۶- اصول کافی، ج ۱/۴۲۳، ح ۵۸: احمد بن مهران، عن عبدالعظیم بن عبدالله، عن محمد بن الفضیل، عن ابي حمزه عن ابي جعفر

(ع) . . . ؛ همان/۴۲۴، ح ۵۹: و بهذا الاسناد، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی، عن محمد بن الفضیل، عن ابي حمزه، عن ابي جعفر (ع)

احمد بن مهران قرار دارد؛ او گرچه از مشایخ کلینی است ولی ضعف دارد (۱) هرچند که وحید بهبهانی در ترجمه کلینی بر این شخص اعتماد کرده است (۲). محمد بن الفضیل همان گونه که اشاره شد مورد اعتماد نیست؛ از این رو مجلسی سند روایت را ضعیف می شمارد؛ (۳) اما دلالت روایت ۵۸، با نگاه به مباحث گذشته، تأویل یا تنزیل است (۴)؛ گویا امام (ع) بنا دارد قصص و امثالی که خداوند برای امت های گذشته آورده برای اندرز به امت اسلامی گوشزد نماید و رسول الله (ص) بارها اهل بیت (علیهم السلام) را به « باب حطّه » در بنی اسرائیل تشبیه کرده است، یعنی همان گونه که آنها از دستور خدا سرپیچی کردند و دچار عذاب گشتند، امت اسلامی نیز در مورد ولایت علی (ع) دچار انحراف شدند (۵) و حتی در برخی از روایات علی (ع) به تنهایی به باب حطّه بنی اسرائیل تشبیه شده است: « علی بن ابی طالب باب حطّه، من دخل منه کان مؤمناً، ومن خرج منه کان کافراً » (۶).

- روایت ۵۹ (۷) که آیه ۱۶۸ و ۱۷۰ سوره نساء را تفسیر می کند؛ اولاً: چون تفسیر آیه است متن قرآن نیامده است (۸)، و در تفسیر لازم نیست نص کلمات آورده شود.

-
- ۱- القهپایی، عنایه الله بن علی، مجمع الرجال، تصحیح و تعلیق السید ضیاء الدین الاصفهانی، قم، مؤسسه اسماعیلیان (بی تا) ج ۱ ۱۶۹/؛ الخویی، معجم الرجال، ج ۲/۳۴۶، رقم ۹۸۵، العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۲/۳۵۴.
 - ۲- القهپایی، عنایه الله بن علی، مجمع الرجال، تصحیح و تعلیق السید ضیاء الدین الاصفهانی، قم، مؤسسه اسماعیلیان (بی تا) ج ۱ ۱۶۹/؛ الخویی، معجم الرجال، ج ۲/۳۴۶، رقم ۹۸۵، العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۲/۳۵۴.
 - ۳- مجلسی، مرآت العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۵/۷۶ و ۷۵.
 - ۴- مجلسی، مرآت العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۵/۷۷.
 - ۵- مجلسی، مرآت العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۵/۷۶؛ الهیثمی، نورالدین، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق، ج ۹/۱۶۸: باب فی فضل اهل البيت (رض)؛ الطبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، تحقیق حمدی عبد المجید السلفی، القاهره، مکتبه ابن تیمیه (بی تا)، ج ۳/۴۶ ح ۲۶۳۷؛ همان، المعجم الاوسط، تحقیق ابراهیم الحسینی، (بی جا)، دارالحرمین (بی تا)، ج ۶/۸۵؛ وج ۴/۱۰؛ الهندی کنز العمال، ج ۲/۴۳۵، ح ۴۴۲۹، ج ۱۱/۶۰۳، ح ۳۲۹۱۰؛ الحسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱/۳۶۱، رقم ۳۷۳.
 - ۶- الهندی، کنز العمال، ج ۱۱/۶۰۳، ح ۳۲۹۱۰؛ المناوی، محمد عبدالرؤف، فیض القدر شرح جامع الصغیر، تحقیق احمد عبدالسلام، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الاولی ۱۴۱۵ق، ج ۴/۴۶۹، ح ۵۵۹۲.
 - ۷- اصول کافی، ج ۱/۴۲۴، ح ۵۹.
 - ۸- المازندرانی، ملا صالح، شرح اصول الکافی، ج ۷/۶۸.

ثانیاً: جمله های « آل محمد »، « فی علی » و « بولایه علی »، همه زیادی تفسیری است (۱)، و یا تأویل و تنزیل معنوی و یا تطبیق کلیات بر مصادیق (۲) است که در تحلیل روایات پیشین گفته شد.

ثالثاً: در منابع روایی اهل سنت نمونه های فراوانی در ارتباط به حقوق اهل بیت (علیهم السلام) دیده می شود: متقی هندی در کنز العمال « باب الخامس فی فضل أهل البيت » در سه فصل حدیث های زیادی را از رسول خدا (ص) گرد آورده است (۳) از جمله:

- عن ابی ذر: «إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مِثْلُ سَفِينَةِ نُوحٍ؛ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ» (۴).

- عن سلمهبن الأكوع: «التَّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي» (۵).

- عن ابن مسعود: «خَيْرُ رِجَالِكُمْ عَلِيُّ؛ وَخَيْرُ شَبَابِكُمْ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَخَيْرُ نِسَائِكُمْ فَاطِمَةُ» (۶).

- عن زيد بن ارقم: «مَنْ أَحَبَّ هَؤُلَاءِ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنِي - يَعْنِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَفَاطِمَةَ وَعَلِيًّا» (۷).

- عن عَلِيِّ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ (ص): «يَا عَلِيُّ! إِنَّ الْإِسْلَامَ عُرْيَانٌ، لِبَاسُهُ التَّقْوَى، وَرِيَاشُهُ الْهَيْدَى، وَزِينَتُهُ الْحَيَاءُ، وَعِمَادَةُ الْوَرَعِ، وَمِلَاكَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ - حُ، وَأَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبِّي وَحُبُّ أَهْلِ بَيْتِي» (۸).

- عن ابی سعید الخدری، عن رسول الله (ص) قال فی قوله تعالی: وَقَفَّوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسِيئُونَ (صفات): قال: عن إمامه علی بن ابی طالب (۹)؛ در کتاب الصواعق المحرقة: «وقفوهم أنهم

۱- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۲/۳۶۰.

۲- الطباطبایی، المیزان، ج ۱۲/۱۶۳.

۳- کنز العمال، ج ۱۲/۹۴ ح ۳۴۱۴۳ به بعد.

۴- کنز العمال، ج ۱۲/۹۴ و ۹۵، ح ۳۴۱۵۱، ۳۴۱۴۴، ۳۴۱۶۹ و ۳۴۱۷۰.

۵- کنز العمال، ج ۱۲/۹۶، ح ۳۴۱۵۵.

۶- کنز العمال، ج ۱۲/۱۰۲، ح ۳۴۱۹۱.

۷- کنز العمال، ج ۱۲/۱۰۳، ح ۳۴۱۹۴.

۸- کنز العمال، ج ۱۲/۱۰۵، ح ۳۴۲۰۶.

۹- الحسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲/۱۶۰، ح ۷۸۵-۷۸۷؛ الزرنندی الحنفی، جمال الدین محمد بن یوسف، نظم درر السمطین (بی

جا)، من مخطوطات مکتبه الامام امیرالمؤمنین (ع) العامه، ط الاولی ۱۳۷۷ق/ ۱۹۵۸م، ج ۱/۱۰۹.

مستولون عن ولایه عَلِيٍّ (۱) آمده است.

— حدیث جابر (۲)، از آن جا که محمد بن حسان از ضعفاً نقل حدیث می کند (۳) و منخل بن جمیل (چنان که قبلاً اشاره شد)، موثق نیستند، سند روایت ضعیف است (۴)؛ اما محتوای حدیث به خاطر کامل نیامدن آیه (۵) و یا زیاد بودن جمله های: « محمد، و بموالاه علی و من آل محمد »، تحریف به مفهوم باطل آن نیست، بلکه چون حدیث به عنوان تفسیر است، آیه شریفه به طور کامل ذکر نشده است (۶) و جمله های اضافی، آیه را شرح و تبیین می کند؛ زیرا کلینی حدیثی را از امام صادق (ع) نقل می کند که در آن تصریح شده به اینکه اسم مبارک علی (ع) و ائمه در قرآن ذکر نشده (۷)؛ بنابراین با توجه به این معنا هر جا اسم مبارک علی (ع) و اهل بیت (علیهم السلام) در روایات با نگاه تفسیری آمده باشد، همه تفسیر آیه است (۸) نه تحریف.

به همین مناسبت یکی از نویسندگان، تهمت بزرگی را به امام خمینی می زند و

۱- الهیثمی، احمد بن محمد بن علی بن حجر، الصواعق المحرقة، تحقیق عبدالرحمن بن عبدالله التركي و کامل محمد الخراط، بیروت، مؤسسه الرساله، ط الاولی ۱۹۹۷م، ج ۲/۴۳۷، الباب الحادی، عشر فی فضائل اهل النبوه، الفصل الاول.

۲- اصول کافی، همان/۴۱۸، ح ۳۱: احمد بن ادریس، عن محمد بن حسان، عن محمد بن علی، عن عمار بن مروان، عن منخل، ..

۳- رجال النجاشی، ج ۲/۲۲۶، رقم ۹۰۴؛ شیخ طوسی، فهرست/۲۸۳، رقم ۶۱۶.

۴- مجلسی، مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول، ج ۵/۳۱.

۵- آیه شریفه چنین است: أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (بقره ۲)

۶- المازندرانی، شرح اصول کافی، ج ۷/۶۸؛

۷- اصول کافی، ج ۱/۲۸۶، کتاب الحججه، باب ما نصَّ الله عزوجل و رسوله علی الائمه: واحداً فواحداً، ح ۱: عن ابی بصیر قال سألت ابا عبدالله (ع) عن قول الله عزوجل: . . . أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ (نساء ۴)، فقال: نزلت فی علی بن ابی طالب والحسن والحسين: ، فقلت له: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: فَمَا لَهُ لَمْ يَسْمَعْ عَلِيًّا وَأَهْلَ بَيْتِهِ: فی کتاب الله عزوجل؟ قال: فقال (ع): قولوا لهم: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) نَزَلَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَلَمْ يَسْمَعْ اللَّهُ لَهُمْ ثَلَاثًا وَلَا أَرْبَعًا، حَتَّىٰ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ،

۸- العمیدی، دفاع عن کافی، ج ۲/۳۴۹ - ۳۵۰.

می گوید: «گذشته از قدمای شیعه، علمای فعلی آنها و در رأس آنها [امام] خمینی نیز قائل به تحریف اند و او در کشف الاسرارش می گوید: «لَقَدْ كَانَ سَيِّئاً عَلَيْهِمْ (خلفای سه گانه و صحابه) أَنْ يَخْرُجُوا هَذِهِ الْآيَاتِ مِنَ الْقُرْآنِ»؛ هذا هو رأي الخوميني منشوراً واضحاً ظاهراً... و هذا الرأي فقط كُفِّرَ مباح... و نَقَضَ لَاسَاسِ الْإِسْلَامِ كُلَّهُ» (۱).

نویسنده، متأسفانه کاملاً سخن امام خمینی را تحریف نموده و برخلاف آنچه در متن کتاب آمده نتیجه گیری و آن چنان ظالمانه به داوری نشسته است؛ در حالی که او در بحث امامت و اثبات آن از قرآن، زیر عنوان اینکه «چرا قرآن، اسم امام (ع) را نبرده است» به این سؤال پاسخ داده است که چکیده اش چنین است: به حکم قرآن امامت از اصول مسلم اسلام است و اینکه چرا اسامی امامان در قرآن نیامده تا اختلاف از ریشه حل می شد؟؛ اولاً: عین همین اشکال بر شما (اهل سنت)، وارد است که اگر امامت دروغ بود، چرا خداوند آن را در قرآن تکذیب نکرد؟

ثانیاً: قرآن، کتاب دعوت به دینداری در برابر بی دینی و آراء فاسده است و جزئیات دینی را به رسول الله (ص) واگذار نموده است حتی قرآن نسبت به اوصاف خودش که قدیم است یا نه؟ و...، به جزئیات نپرداخته است تا اختلافات حل گردد.

ثالثاً: بر فرض اینکه قرآن اسم امامان را ذکر می کرد، از کجا اختلافات برداشته می شد، و شیفتگان قدرت با کوتاه نیامدن شان اختلافات را شدت می بخشیدند.

رابعاً: ممکن بود در صورت ذکر شدن نام امامان آن هایی که برای دنیا و ریاست با اسلام و قرآن سروکار نداشتند، قرآن را وسیله اجرای نیات فاسده خود کرده بودند، این آیات را از قرآن بردارند و کتاب آسمانی را تحریف کنند و برای همیشه قرآن را از نظر جهانیان بیندازند و تا روز قیامت این ننگ برای مسلمان ها و قرآن بمانند (۲).

۱- کمال شعث، احمد، الشیعه - فلسفه و تاریخ/ ۱۹۱.

۲- امام الخمینی، السید روح الله، کشف الاسرار، (بی تا، بی جا) ۱۱۳-۱۱۴ (با تلخیص) ..

نویسنده که از بند اخیر سخن امام، که مطلب را بر «فرض» استوار ساخته، به دور از تعهد امانتداری و روح تحقیق کاملاً تحریف شده و وارونه استفاده نموده است؛ کجای کلام این فقیه دلسوز اسلام و قرآن، تصریح به تحریف است که سبب تکفیر و نقض اسلام می شود؟! سوگمندانۀ عده زیادی همانند این نویسنده که علیه شیعه قلم زده اند، عمق معارف پیروان اهل بیت (علیهم السلام) و سخنان عالمان شیعه را نفهمیده اند یا استفاده سوء نموده اند!

سوم - پاسخ روایات تحریف

مجموعه روایاتی که گروهی از نویسندگان وهابی مدعی شده اند (۱) صریح در تحریف قرآن است، در این قسمت مورد بررسی و نقد قرار می گیرد:

یکم: حدیث هفده هزار آیه (۲)؛ هر چند، که حدیث از نظر سند صحیح یا موثق (۳)، و از نگاه محتوا در ظاهر غیر معقول است؛ و این بهانه را به دست نویسندگان نامبرده داده است که بگویند: بر پایه حدیث صحیح کافی قرآن، ۱۷ هزار آیه است و در نتیجه دو سوم آیات قرآن فعلی حذف شده است در حالی که قرآن بیش از شش هزار و چندصد آیه نیست (۴)، ولی همین حدیث، نمی تواند دلیل بر تحریف قرآن باشد:

۱. عدم اثبات جمله «عشر آلف»؛ این نقد در صورتی وارد است که جمله «سَبْعَه أَلْفَ عَشْرٍ» به نقل کلینی ثابت باشد در حالی که کلمه «عش-ر» در روایت، سهواً از سوی نساخ یا روات اضافه گردیده است و متن حدیث بنا بر شواهد زیر «سَبْعَه أَلْفَ آيَةٍ» است؛ زیرا، اولاً: در برخی از نسخه های کافی جمله «سبعه الف آیه» بدون کلمه «عشر» آمده است؛

۱- ظهیر، احسان الهی، الشیعه والقرآن ۱۳۶/؛ القفاری، اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۲۹۹، ۳۴۷، ۳۴۸؛ الخالدی، الکلینی و تأویلاته الباطنیه ۳۰۸/؛ شعث احمد کمال، الشیعه فلسفه و تاریخ ۱۸۳/.

۲- اصول کافی، ج ۲/۶۳۴، کتاب فضل القرآن، باب النوادر، ح ۲۷.

۳- مجلسی، مرءات العقول، ج ۱۲/۵۲۵: بنا بر سند هشام بن سالم صحیح و براساس سند هارون مسلم موثق است.

۴- ر. ک: به صفحات قبل در ارتباط به همین بحث.

چنان که علامه مجلسی (۱) و فیض کاشانی (۲)، حدیث را بدون کلمه «عشر» آورده اند و گویا آن دو، نسخه اصلی یا تصحیح شده کافی را در اختیار داشته اند.

ثانیاً: در آخرین چاپ نسخه این کتاب که با تحقیق گسترده، چاپ و ارائه شده عبارت «سبعه آلف آیه» آمده و در حاشیه توضیح داده که در برخی از نسخه ها «سبعه عش-ر آلف» (۳) است. چه اینکه برخی دیگر، آن را دلیل بر غلط بودن نسخه می شمارد (۴)، و عدد هفت هزار آیه را، عدد تقریبی می داند نه اینکه امام (ع) در صدد شمارش واقعی آیات باشد؛ از این رو، این عدد از یک سو، نزدیک به واقع و قریب به آمارهایی است که ابن جوزی (۵) و سیوطی (۶) و مجلسی (۷) می دهند (۸) و از دیگر سو، حدیث، خبر واحدی است که با وجود کلمه «عشر»، متن آن مخالف روایات دیگر و اقوال علما در این خصوص است و اصل، در نبود این کلمه در متن روایت است.

ثالثاً: محقق شعرانی کلمه «عشر» در متن روایت را قطعاً اضافه شده از سوی نسّاح، و روایت دانسته، و عدد ۷۰۰۰ آیه را، عدد تقریبی می داند و می گوید: «معروف است که غیر از شمارش، غرض دیگر [مانند مبالغه و...]. نیز به کار می رود، چنان که گفته می شود احادیث کافی ۱۶۰۰۰ است، مقصود بیان کثرت تقریبی است نه معین کردن اعداد

۱- مرءات العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۷/۵۲۵.

۲- الوافی، اصفهان، مکتبه الإمام أميرالمؤمنین علی (ع)، طالأولی ۱۴۱۲ق، ج ۹/۱۷۸۰، رقم ۹۰۸۹: عن هشام بن سالم: سبعة آلف آیه.

۳- الکافی، ثقه الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی الرازی، تحقیق قسم احیاء التراث مرکز بحوث دار الحدیث، قم، دار الحدیث، ط الاولی ۱۴۳۰ق، ج ۴/۶۷۴، رقم ۳۵۹۸/۲۹.

۴- معرفت، محمد هادی، صیانه القرآن من التحریف/ ۲۴۶.

۵- عجائب علوم القرآن/ ۱۳۰؛ از ۶۲۰۰ آیه تا ۶۳۰۶ آیه بنا به روایات مختلف.

۶- الاتقان فی العلوم القرآن/ ج ۱۳۴: ۱/۶۲۱۶ آیه.

۷- مرءات العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۵۲۵: ۱۲/۶۶۶۶ آیه.

۸- الاسلامی، ابو الفضل، مع الدكتور ناصر القفاری فی اصول مذهبه حول القرآن/ ۳۱۳-۳۱۴؛ العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۲/۳۴۶.

واقعی، و عدد آیات قرآن بین شش هزار تا هفت هزار آیه است» (۱) و این حدیث از این جهت نظیر روایتی است که می گوید: «امام زین العابدین بعد از شهادت پدرش چهل سال، اشک ریخت، با اینکه زین العابدین بعد از پدرش ۳۵ سال بیش تر زنده نماند» (۲).

رابعاً: فیض کاشانی که به دقیق ترین عالم شیعی در میان هم عصرانش معروف است (۳)، در دو اثرش حدیث را بدون کلمه «عشر» می آورد (۴) هرچند که در اثر دیگرش براساس نسخه ای جمله «سبعه عشر ألف» (۵)، آورده و توجیه نموده است که اشاره خواهد شد. همچنین محدث نوری، معترف است به اختلاف نسخه کافی که در برخی از نسخه ها «سبعه ألف» است بدون «عشر» (۶).

۲. هفده هزار، مجموعه وحی: بر فرض اینکه جمله «سبعه عش-ر ألف» درست باشد، مقصود امام (ع) از ۱۷ هزار، مجموعه ای از امور و حیاتی اعم از قرآن و غیر قرآن، است؛ زیرا براساس آیات ۵۴ و ۵۵ سوره النجم، غیر از قرآن کریم، اموری دیگر نیز بر پیامبر وحی شد در حالی که قرآن محسوب نمی شد (۷)، همانند سخن جبرئیل به رسول الله (ص): «یا محمد! عش ماشئت، فأنک میّت، وأحب ما أحببت فأنک مفارقه، واعمل ماشئت فأنک مجزی به، ثم قال یا محمد! شرف المؤمن قیام اللیل وعزه استغناءه من الناس» (۸) پس همه آنچه وحی شده، قرآن نیست.

۱- الکافی، ج ۴/۶۷۵ (دارالحدیث)؛ مازندرانی، ملاصالح، شرح اصول الکافی، ج ۱۱/۸۷، الوافی، ج ۹/۱۷۸۰، ح ۹۰۸۹.

۲- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۲/۳۴۶؛ معرفت، صیانه القرآن من التحریف/۲۶۴.

۳- معرفت، محمدهادی، صیانه القرآن من التحریف/۲۶۶.

۴- الوافی، ج ۹/۱۷۸۰، ح ۹۰۸۹، تفسیر الصافی ج ۱/۴۹ (پاورقی).

۵- علم الیقین فی اصول الدین، ج ۱/۵۶۷.

۶- معرفت، محمد هادی، صیانه القرآن من التحریف/۲۶۵.

۷- علم الیقین فی اصول الدین، ج ۱/۵۶۷؛ الشیخ الصدوق، الاعتقادات/۲۳: ۶۰ باب الاعتقاد فی مبلغ القرآن.

۸- النیسابوری، محمد بن محمد الحاکم، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴/۳۶۰، رقم ۷۹۲۱/۷۸: عن سهل بن سعد، قال جاء

جبرئیل (ع) الی النبی (ص) فقال: یا محمد! . . . : هذه حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه؛ الکاشانی، علم الیقین، ج ۱/۵۶۷؛

الهیتمی، مجمع الزوائد، ج ۲/۲۵۲: باب فی صلاه اللیل و ج ۱۰/۲۱۹: باب الإیجاز فی الموعظه و الطبرانی، المعجم الأوسط،

۴/۳۰۶؛ الهندی، کنز العمال، ج ۷/۷۸۲، رقم ۲۱۳۸۸.

همین معنا در منابع اهل سنت در توجیه آیات رجم که عمر به آن اعتقاد داشت و آیات رضاع که عایشه آن را نقل کرده، ولی در قرآن نیست، وجود دارد، ابن قتیبه آنها را از امور دین می داند نه قرآن، و مثال هایی که قرآن نیست ولی وحی هست، حرمت نکاح عمّه و خاله و قطع دست دزد به خاطر سرقت رُبع دینار و... را می آورد (۱). محقق دیگر اهل سنت، آیات رجم و رضاع را، حکم شرعی می داند که بر پیامبر وحی شد، نه قرآن (۲)، ابن حزم هم همین حرف را می زند (۳).

بنابراین، امام (ع) طبق روایت کلینی آنچه بر پیامبر (ص) به عنوان وحی نازل شده اعم از قرآن و غیر قرآن (امور دینی یا احکام شرعی و...) به هفده هزار مورد خواهد رسید و این نه تنها تحریف نیست که دانشی است فوق دانش انسان های عادی.

۳. سه قسم بودن وحی: از نگاه دانشمندان اهل سنت «وحی» به سه قسم قابل تقسیم است:

قرآن؛ وحی با لفظ و معنای آن همراه با اعجاز و تعبد به تلاوت آن؛

احادیث قدسی؛ وحی شدن لفظ و معنا و بدون تعبد به تلاوت آن؛

احادیث نبوی؛ وحی شدن معنا بدون لفظ آن؛ زیرا قرآن فرمود: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (نجم: ۳-۴)؛ براساس این دیدگاه آنچه بر پیامبر (ص) وحی شده به بیش از ۱۷ هزار مورد خواهد رسید و مقصود امام (ع) مجموعه ای از قرآن و احادیث قدسی و روایات صحیحه نبوی خواهد بود.

۴. تکرار نزول آیات: سیوطی با تصریح به اینکه گروهی از قدما و متأخران، به صراحت گفته اند که قرآن مکرر نازل شده است، و هدف از تکرار نزول را یادآوری، موعظه، تعظیم و حراست از فراموش شدن آن، ذکر می کنند، و برخی از سُور را نام

۱- تأویل مختلف الحدیث/۳۱۳؛ الصدوق، الاعتقادات/۶۰ و ۸۴ موارد زیادی را آورده است.

۲- العریض، علی حسن، فتح المنان فی نسخ القرآن/۲۲۶.

۳- الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۴/۴۸۰.

۴- العریض، فتح المنان فی نسخ القرآن/۲۲۶: وقد قسّم العلماء الوحی الی ثلاثه اقسام... .

می برد که همه اش و یا پایان آن ها، تکرار شده است (۱)؛ روی همین حساب، منتقدان کافی، احتمال نمی دهند که این حدیث کافی مجموعه آیات نازل را که جبرئیل امین بر زبان جاری کرده و رسول الله (ص) شنیده، گفته باشد؟! و اینکه دکتر ناصر قفاری با استناد به همین روایت از یک سو، این نتیجه را می گیرد که دو ثلث قرآن حذف شده (۲) و از سوی دیگر، میان حدیث کلینی و سخن ابن بابویه در توجیه روایت، که می گوید: «همه آنچه به عنوان وحی نازل شده، قرآن نیست و اگر مجموع آنچه وحی شده اعم از قرآن و غیر قرآن را در نظر بگیریم به ۱۷ هزار خواهد رسید» (۳)، تعارض می بیند (۴)، غیر علمی است؛ زیرا اولاً: خود این مقایسه میان دو منبع نادرست است؛ برای اینکه کافی، کتاب روایی است و اهتمام مؤلفش با حفظ امانت، گردآوری احادیث معتبرالسند است اما کتاب صدوق کتاب اعتقادی و هدفش استخراج مسائل اعتقادی و پالایش و حل تعارض احادیث است و طبعاً میان این دو روش تفاوت است؛ جمع احادیث امری است و استخراج اعتقادات و پالایش آنها امر دیگر (۵).

ثانیاً: قفاری نقطه تعارض کلینی و صدوق را در این می داند که کلینی مدعی است آنچه نازل شده قرآن است، صدوق گفت تعداد اضافی قرآن نیست (۶)، ولی با ارائه راهکار چهارم، بی تردید تعارض مورد نظر ایشان برطرف می شود و آوردن لفظ «قرآن» از باب غلبه قرآن، بر موارد دیگر است.

ثالثاً: موارد فراوانی در منابع مورد قبول وهابیان موجود است که صریح در تحریف

۱- الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱/۷۲: النوع الحادی عشر ما تکرر نزوله؛ الابیاری، ابراهیم، الموسوعه القرآنیه، (بی جا)، مؤسسه سجل العرب ۱۴۰۵ق، ج ۲/۴۲ (۱۳): (ما تکرر نزوله).

۲- اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۲۹۹.

۳- الصدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه/ ۶۰: ۲۳ باب الاعتقادات فی مبلغ القرآن.

۴- اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۳۴۸.

۵- المحمدی، سلامه القرآن من التحریف/ ۳۴۸.

۶- المحمدی، سلامه القرآن من التحریف/ ۳۴۸.

است، از جمله آیات رجم که عمر بن الخطاب روی آن پافشاری داشت و آن را قرآن می دانست و بخاری و مسلم آن را گزارش نموده اند (۱)، و قفاری و دیگران راه حلی جز آنچه را که ابن قتیبه (۲) و حسن العریض (۳) و ابن حزم (۴) ارائه داده اند (یعنی آیات رجم قرآن نیست بلکه وحی در امور دینی است)، پیشنهاد می دهند؟!!

۵. قرآن، بیش از یک میلیون حرف! با قطع نظر از آنچه گذشت، منتقدان کافی این روایت عمر بن الخطاب را دیده اند یا نه؟ هیتمی (م ۸۰۷ق) با سند خود از عمر و او از رسول خدا نقل می کند که: «القرآن ألف ألف حرف وسبعة وعشرون ألف حرف، فمن قرأه صابراً مُحْتَسِباً كان لكل حرفٍ زوجةٌ من الحورالعین» (۵) یعنی قرآن ۱۰۲۷۰۰۰ حرف است، درحالی که حروف قرآن به اجماع عالمان اهل سنت ۳۰۰ هزار حرف بیش نیست (۶) و حدود ۷۰۳۳۲۹ حرف از حروف قرآن براساس آنچه سیوطی به آن رضایت داده (۷) مفقود شده است! احسان الهی ظهیر، قفاری و... چه پاسخی برای این حدیث دارند؟ و آیا مؤلف انتصارالحق که می گوید کلینی تصریح کرده بر اینکه دوسوم قرآن را صحابه حذف کرده اند و آنچه باقی مانده مُحَرَّف است، این روایت عمر را ندیده است (۸) یا اینکه بر اثر حسن نیت بیش از حد نسبت به روایاتشان، مصداق آیه شریفه صُمُّ بُكُمْ عُمِّي فَهْم

- ۱- ر. ک: به بحث «حذف آیه رجم از قرآن».
- ۲- تأویل مختلف الحدیث/۳۱۳.
- ۳- فتح المَنان فی نسخ القرآن/۲۲۵.
- ۴- الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۴/۴۸۰.
- ۵- مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۷/۱۶۳، باب منه فضل القرآن ومن قرأه؛ الهندی، کنز العمال، ج ۱/۵۱۷، ح ۲۳۰۸؛ الاتقان، ج ۱/۱۹۰: متأسفانه در چاپ جدید ذوی القربی ۱۴۲۹، روایت را ناقص آورده است، ج ۱/۱۴۱؛ الزرقانی، مناهل العرفان، ج ۱/۲۸۳، ترتیب الآیات؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۸/۶۹۹.
- ۶- ابن الجوزی، عجائب علوم القرآن/۱۳۳.
- ۷- الاتقان، ج ۱/۱۳۴، الدر المنثور، ج ۸/۶۹۹: وجميع حروف القرآن ثلاثمأه الف و ثلاثه وعشرون الف حرف و ستمأه حرف وأحد وسبعون حرفا ۳۲۳۶۲۱.
- ۸- علی محمد، مجدی علی، انتصار الحق/۴۱۸.

لَا يَرْجِعُونَ (بقره): گردیده اند؟!

دوم: حدیث آیاتی شنیده نشده (۱)؛ سند حدیث، بدان جهت که سهل بن زیاد ابوسعید الآدمی الرّازی مورد تأیید رجال شناسان نیست، خالی از مشکل نیست؛ نجاشی او را ضعیف و غیر معتمد دانسته و بر غلو و کذب وی شهادت احمد بن محمد بن عیسی و بیرون کردن او را از قم، دلایل ضعف سهل، می شمارد (۲). شیخ طوسی در فهرست و استبصار (۳) سهل را تضعیف می کند ولی در رجالش (۴) او را موثق می شمارد. آیت الله خوئی پس از نقل اقوال، تصریح می کند که در ضعیف بودن سهل، جز شهادت شیخ در رجالش بر وثاقت وی، آن هم به خاطر حضور وی در اسناد کامل الزیارات، دلیلی باقی نمی ماند، ولی توثیق شیخ را به گمان قوی، سهو در قلم شیخ و یا اضافه کردن «توثیق» از سوی نسّاح می داند، و آن گاه این گونه نتیجه می گیرد: «وکیف کان فسهل بن زیاد الآدمی ضعیف جزماً أو أنه لم یثبت وثاقته» (۵)، که در مجموع سند روایت ضعیف خواهد شد (۶).

درباره سهل بن زیاد می شود این احتمال را داد که: اولاً: کلام شیخ طوسی هر چند در مورد او متعارض است ولی رجالش چون بعد از فهرست نوشته شده احتمال دارد نظرش از آنچه در فهرست آمده تغییر کرده باشد (۷)، ثانیاً: ممکن است در رجال نجاشی «سهل» با «سهیل» که توثیقی ندارد، اشتباه شده باشد؛ و قرائن زیر می تواند این گزینه را

- ۱- اصول کافی، ج ۲/۶۱۹: کتاب فضل القرآن، باب ان القرآن یرفع کما أنزل، ح ۲: عده من اصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن سلیمان، عن بعض اصحابه، عن ابی الحسن (ع) قال:
- ۲- رجال النجاشی، ج ۱/۴۱۷، رقم ۴۸۸.
- ۳- فهرست/۱۶۴، رقم ۳۴۱؛ الاستبصار، ج ۳/۲۶۱، رقم ۹۳۵: وهو ضعیف جداً هذا عند نقاد الاخبار وقد استثناءه ابو جعفر بن بابویه فی رجال نوادر الحکمه.
- ۴- رجال الطوسی/۴۱۶، رقم ۴، جزء اصحاب امام هادی.
- ۵- معجم الرجال، ج ۸/۳۴۰، رقم ۵۶۳۹؛ ابوالفضل، مع الدکتور القفاری، فی اصول مذهب حول القرآن/۲۵۹-۲۶۱.
- ۶- المجلسی، مرءات العقول، ج ۱۳/۵۰۶.
- ۷- رجال نجاشی، ج ۱/۴۱۷، حاشیه. .

تأیید کند: ۱. کنیه سهل را نجاشی «ابوسعید» آورده در حالی که ابوسعید، کنیه سهل

نیست. ۲. نجاشی او را غالی خوانده، در حالی که روایات او غلوآمیز نیست (۱) پس ضعف سهل بن زیاد به طور قطعی ثابت نمی شود.

اما محتوای حدیث، هیچ ارتباطی به تحریف قرآن ندارد؛ زیرا، نه تنها تحریف را نمی رساند که شاهد بر عدم تحریف است؛ برای اینکه امام (ع) به سائل دستور می دهد به قرائت قرآنی که در اختیار مردم است (اقرؤوا القرآن کَمَا تَعَلَّمْتُمْ . . .) اکتفا کند و این، خود دلیل بر عدم تحریف و نقص قرآن است (۲)، اما جمله « إنا نسمع فی القرآن لیس هی عندنا کما نسمعها . . . » ، نخست اینکه در پرسش سائل است نه کلام امام (ع) و تردیدی نیست که کلام سائل، برای کسی حجت نیست. دوم اینکه آنچه را سائل مطرح کرده، مورد انکار امام (ع) واقع شده است. سوم اینکه ممکن است آنچه را سائل دیده و یا شنیده، از مصحف علی (ع) بوده و بی شک مصحف علی (ع) با قرآنی که در دست مردم بود، تفاوت داشت (۳)، بر اساس این احتمال امام (ع) قرائت مصحف علی (ع) را موکول کرده به ظهور ولی عصر (عج) . چهارم اینکه مقصود امام (ع) از جمله « فسیجئکم من یعلمکم » ، این است که قرائت حقیقی و واقعی قرآن را، امام زمان (ع) تعلیم خواهد داد. و هیچ گاه این جمله دلالت بر تحریف نخواهد داشت؛ زیرا یکی از بحث های مشهور علوم قرآن، بحث قرائت های مختلف است که به « نزول قرآن علی سبعة أحرف » یاد می شود و روایات زیادی در این خصوص نقل شده است (۴) و در شرح و تفسیر آن، مباحث مفصلی صورت گرفته است که مقصود از « سبعة احرف » چیست؛ قرطبی (م ۶۷۱ق) با تصریح به اختلاف علما،

۱- برگرفته از درس استاد احمد عابدی مورخ ۱۸/۷/۹۱.

۲- الاسلامی، مع الدكتور ناصر القفاری فی اصول مذهبه حول القرآن/۲۶۱.

۳- المازندرانی، ملا صالح، شرح اصول الکافی، ج ۱۱/۵۶. بحث مفصل از مصحف علی (ع) به زودی خواهد آمد.

۴- ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۵/۶۱: از عمر بن الخطاب نقل شده که رسول الله (ص) فرمود: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَی سَبْعَةِ أَحْرَفٍ . . .

.؛ البخاری، اسماعیل، التاریخ الکبیر، دیاربکر، المکتبه الاسلامیه (بی تا)، ج ۷/۱۴۱؛ الهندی، کنز العمال، ج ۲/۴۹، الفصل

الخامس من لواحق الباب و فیه ثلاثه فروع، الفرع الاول، ح ۳۰۷۰، ۳۰۷۲، ۳۰۸۲ و . . .

۳۵ و کوثری (۱۳۷۱ق) ، ۴۰ (۱) دیدگاه را بازگو می کنند (۲)، با اینکه مدعی اند حدیث قرائت قرآن بر هفت قرائت متواتر است (۳) که البته از نگاه شیعه، قرائت های هفتگانه حجیت ندارد (۴) و قرائت قرآن باید به تواتر ثابت باشد و روایات سبعه احرف، اخبار واحد (۵) و احادیث اهل سنت در این خصوص کاملاً ناهماهنگ است؛ زیرا قرائت بر حرف واحد، سپس با دخالت میکائیل و جبرائیل به هفت حرف رسید، و قرائت بر سه حرف، و بر چهار حرف هم نقل شده است (۶). ابن قتیبه قرائت هفتگانه را اختلاف در قرائت می داند، و این اختلاف را از اعراب گرفته تا اختلاف در زیاده و نقصان قابل توجه می شمارد (۷). وقتی از امام صادق (ع) پرسیده شد که: « إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ » ، فرمود: « كَذَّبُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ، وَلَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ » (۸)، در حدیث دیگر، اختلاف را از ناحیه روات می داند (۹).

گذشته از آن، اگر اصرار بورزیم که این روایت دلالت بر تحریف قرآن دارد، بی تردید وقوع تحریف را نزد غیر شیعه، ثابت خواهد کرد نه نزد شیعه (۱۰).

۱- الکوثری، محمدزاهد، مقالات الکوثری، مصر، المكتبة الأزهرية للتراث ۱۴۱۴ق/۱۱۸.

۲- الجامع لاحکام القرآن (تفسیر القرطبی)، ج ۱/۴۱ به بعد.

۳- برای اطلاع بیشتر، ر. ک: به تفسیر قرطبی و البیان خویی و الموسوعه القرآنیه، تألیف ابراهیم الیاری.

۴- الخویی، البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید جعفر حسینی/۲۲۲: در این کتاب مفصل روایات و دیدگاه ها را بررسی نموده است.

۵- الخویی، البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید جعفر حسینی/۲۰۵-۲۰۶.

۶- ر. ک: به کنز العمال، ج ۲/۴۹-۵۷ (الفصل الخامس فی لواحق الباب...)، و تفسیر قرطبی (الجامع لاحکام القرآن) ج ۱/۴۱.

۷- الیاری، الموسوعه القرآنیه- جمع و تصنیف-، إشراف ابراهیم عبده، (بی جا)، مؤسسه سجل العرب ۱۴۰۵ق، ج ۱/۳۶۹-۳۷۰؛ ابن حجر، فتح الباری، تصحیح حسان عبدالمنان، بیروت، داراحیاء التراث، (بی تا) ج ۹/۲۳ ذیل روایت: أنزل القرآن علی سبعة احرف.

۸- اصول کافی، ج ۲/۶۳۰: کتاب فضل القرآن، باب النوادر، ح ۱۳.

۹- اصول کافی، ج ۲، ح ۱۲: ان القرآن واحد نزل من عند واحد ولكن الاختلاف یجیء من قبل الرواه.

۱۰- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۲/۳۸۰.

سوم: حدیث ابن سلمه (۱)؛ این حدیث از نظر مجلسی ضعیف (۲) و از جهت دلالت و محتوا با توجه به بررسی حدیث قبلی، کاملاً روشن است و روایت نه تنها اشاره به تحریف ندارد بلکه امام (ع) قرائت رایج را تأیید و امضاء نموده است (۳).

چهارم: حدیث أثلاث بودن قرآن (۴)؛ هرچند از نگاه علامه مجلسی مجهول است (۵) ولی چون غیر از سهل بن زیاد، سند دیگر (و علی بن ابرهیم...) دارد مشکل سندی ندارد مگر اینکه مقصود مجلسی از مجهول بودن، «أبی یحیی» باشد که میان چند راوی مشترک است. (۶) اما مضمون حدیث و حدیث دیگر از ابی جعفر (ع): «نزل القرآن أربعة ارباع...» (۷)، بی پرده واضح است که ربطی به تحریف قرآن ندارد؛ بلکه اولاً؛ غرض امیرالمؤمنین (ع) خبر دادن از واقع، همراه با تحریک به اقرار به ولایت و بیزاری از دشمنان آن و اندرز و عمل به سنن و فرائض الهی است، و قطعاً منظور از تقسیم، قسمت کردن کل به اجزاء است که گاهی از نظر اعتبار، اجزاء قسمت ها متفاوت خواهد شد و لازم نیست اجزاء با هم مساوی باشند و بعضی از قسمت ها بر ثلث افزون و یا داخل در قسمت های دیگر باشد (۸).

۱- اصول کافی، ج ۲/۶۳۳: کتاب فضل القرآن، باب النوادر، ح ۲۳: محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین، عن عبدالرحمن بن ابی هاشم، عن سالم بن (ابی) سلمه، قال: قرأ رجل... .

۲- المجلسی، مرءات العقول، ج ۱۲/۵۲۳: ضعیف؛ این در صورتی است که مقصود از محمد بن الحسین، محمد بن الحسین بن الصائغ، باشد که ضعیف است: رجال النجاشی، ج ۲/۲۲۴، رقم ۹۰۱، و اگر چنانچه محمد بن الحسین ابی الخطاب و یا محمد بن الحسین بن سفر جله یا محمد بن الحسین بن موسی باشد، همه ثقه اند.

۳- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۲/۳۴۰.

۴- اصول کافی، همان/۶۲۷، ح ۲: عده من اصحابنا، عن سهل بن زیاد، و علی بن ابراهیم عن ابیه جمیعاً عن ابن محبوب، عن ابی حمزه عن ابی یحیی عن الاصبغ بن نباته قال سمعت امیر المؤمنین (ع) يقول:

۵- مرءات العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۲/۵۱۷.

۶- ابویحیی الحنطی، ابویحیی المکفوف، ابویحیی الواسطی که شیخ طوسی فقط نام می برد بدون تأیید و تضعیف: فهرست/۳۸۲، به ترتیب رقم های: ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷.

۷- اصول کافی، همان/۶۲۸، ح ۴: رُبُعَ فینا، و ربیع فی عدوّنَا و ربیع سنن و امثال و ربیع فرائض و احکام.

۸- المازندرانی، ملاصالح، شرح اصول الکافی، ج ۱۱/۸۲؛ فیض الکاشانی، الوافی، مجلد ۹ (ج ۵) ۱۷۶۸، ابواب فضائل قرآن، باب متی نزل القرآن و فیم نزل، ح ۳-۹۰۷۵.

ثانیاً: همان گونه که آیات قرآن به اعتبار گوناگون: اعتقادی، اخلاقی و احکام قسمت می شود، و به لحاظ دیگر به مکی و مدنی، و به حَضَری و سِیَفَری، و نهاری و لیلی، و صیفی و شتایی، و ارضی و سماوی و... تقسیم می گردد (۱)؛ این روایات، آیات را به اعتبار دیگر به اثلث و ارباع تقسیم نموده است که ثلث یا رُبع آیات، در فضیلت اولیاء و اوصیاء و عترت پیامبر (ص) و دشمنان آنها فرو فرستاده شده باشد و ثلث و یا رُبع آیات، در حلال و حرام و...، چنین تقسیمی نه منافات با تقسیم های نخست دارد و نه دالّ بر تحریف (۲).

حدیث دیگر که آیات قرآن را به چهار رُبع تقسیم می کند: «رُبع حَلالٌ، و رُبع حرامٌ و رُبع سُینٌ و احکام و رُبع خیر ماکان قبلكم و نبأ ما یكون بعدکم و فصل ما بینکم» (۳)؛ که بی شک این تقسیمات همانند تقسیم نماز به سه ثلث است: «وفی الحدیث: انّ الصَّلاه ثلاثه اثلث: الطَّهور ثلثٌ، الرُّكوع ثلثٌ والسُّجود ثلثٌ» (۴).

ثالثاً: در منابع اهل سنت نیز چنین تقسیماتی به چشم می خورد؛ یاس بن عامر از علی بن ابی طالب (ع) نقل می کند که به من گفت: «یا أخی عَیْکَ أَنْکَ إِنْ بَقِیتَ فَسَیَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ ثَلَاثَهُ أَصْنَافٍ؛ صَنِفٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَصَنِفٌ لِلدُّنْیَا، وَصَنِفٌ لِلْجَدَالِ، فَاِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ یَقْرَأُهُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَافْعَلْ» (۵).

در حدیث دیگر می آورد: «أُنزِلَ الْقُرْآنُ عَلَی سَبْعِهِ أَحْرَفٍ؛ آمْرٌ، زَاجِرٌ، وَتَرْغِیبٌ وَتَرْهِیبٌ»

۱- الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱/۱۹-۴۹.

۲- الاسلامی، ابوالفضل، مع الدكتور ناصر القفاری فی اصول مذهبه حول القرآن/۲۶۳.

۳- اصول کافی، همان/۶۲۷، ح ۳.

۴- الثعالبی المالکی، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف، تفسیر الثعالبی المسمی الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، تحقیق عبدالفتاح ابوسنه - الشیخ علی محمد معوض و...، بیروت، داراحیاء التراث، ط الاولی ۱۴۱۸ق، ج ۱/۴۷۷، و ج ۴/۲۹۱.

۵- الهندی، کنز العمال، ج ۲/۳۴۱، باب فی القرآن فصل فی حقوق القرآن، ح ۴۱۹۲.

وَجَدَلٌ وَقِصَصٌ وَمَثَلٌ» (۱)؛ بنابراین، این گونه روایات نه تنها تحریف نیست که تبیین و بسط معارف قرآن است.

تنها چیزی که امثال احسان الهی ظهیر و ناصر القفاری را به خشم آورده تا شیعه و کلینی را متهم نمایند به اعتقاد به تحریف و خارج از دین بخوانند، جمله « ثَلَاثٌ فِينَا وَفِي عَيْدُونَا » یا « رُبْعٌ فِينَا وَرُبْعٌ فِي عَيْدُونَا » در این دو روایت (۲) است؛ و چون از جایگاه رفیع اهل بیت و از وضع برخی سران صحابه نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) مطلع اند، این جمله آتش درون آنها را شعله ور نموده است و شاید این نویسندگان، کتاب شواهد التنزیل حسکانی (م قرن پنجم) را ندیده اند که او از عالم زمان خود گله مند است که چگونه گروه زیادی اطراف او را گرفته اند و او جمعیت را در مورد اهل بیت به اغوا می کشاند و به پدران آنها نقص وارد می سازد و حتی می گوید: «احدی از مفسران نگفته اند که سوره «هل أتى» و یا غیر آن از قرآن، در مورد علی و اهل بیت (علیهم السلام) نازل شده است و از آن جمعیت جز یک نفر، حرف های او را انکار نمی کند» (۳)؛ و همین صحنه درد آور، این عالم عامل را دردمند می سازد و مصمم می سازد که کتاب شواهد التنزیل خود را در رفع مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) بنویسد و در آن ده ها آیه قرآن را که در شأن آنان نازل یا تفسیر شده، جمع آوری نماید (۴). وی قبل از پرداختن به اصل بحث، ابتدا آمارگونه، مناقب منحصر به فردی که در احادی از صحابه و اهل زمانش و امت اسلام وجود ندارد برای فرزند ابوطالب (ع) بازگو می کند: از ابن عباس می آورد: «لقد كانت لعلى بن ابى طالب ثمانية عشر منقبة لو لم يكن له الا واحدة منهن لنجابها» (۵) و به روایت دیگر: «ولقد كانت له ثلاثة عشر -

۱- الهندی، کنز العمال، ج ۲/۵۵: کتاب التفسیر تحت عنوان «الاکمال» ح ۳۰۹۶.

۲- حدیث ۳ و ۲ باب النوادر.

۳- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازله فی اهل البیت، ج ۱/۱۹-۲۰ (با تلخیص و تصرّف).

۴- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازله فی اهل البیت، ج ۱/۲۰-۲۱.

۵- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازله فی اهل البیت، ج ۱/۲۲، ح ۱.

مَنْقِبِهِ لَمْ تَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ» (۱).

از قول مجاهد می آورد «إِنَّ لِعَلِيٍّ سَبْعِينَ مَنْقِبَةً مَا [كَانَتْ] لِأَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ (ص) مِثْلَهَا وَمَا مِنْ شَيْءٍ مِنْ مَنْقِبِهِمْ إِلَّا وَقَدْ شَرِكَهُمْ فِيهَا» (۲). در نقلی ۱۲۰ منقبت را از آن علی (ع) می داند که کسی در آنها با او شریک نیست (۳)، و به سند خود از احمد بن حنبل امام اهل حدیث چنین نقل می کند: «مَا رَوَى لِأَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مِنَ الْفَضَائِلِ الصَّيِّحَاحِ مَا رَوَى لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» (۴).

حسکانی با ارائه تصویر کلی از تعداد آیاتی که در خصوص علی (ع) فرو فرستاده شده و در آن کسی شریک با علی نیست، گروهی از روایات را برمی شمارد: از مجاهد: «نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ سَبْعُونَ آيَةً لَمْ يُشْرِكْ فِيهَا أَحَدٌ» (۵)، به نقل از عبدالرحمان بن ابی لیلی قال: «لَقَدْ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ ثَمَانُونَ آيَةً صِفَوْا فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا يُشْرِكُ فِيهَا أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ» (۶) بلکه بالاتر مجاهد می گوید: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِي الْقُرْآنِ إِلَّا عَلِيٌّ رَأْسُهَا» (۷)، ابن عباس می گوید: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا (که حدود ۹۰ بار ذکر شده (۸)) إِلَّا كَانَ عَلِيٌّ أَمِيرَهَا وَشَرِيفَهَا، وَلَقَدْ عَاتَبَ اللَّهُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ (ص) وَلَمْ يَذْكُرْ عَلِيًّا إِلَّا بِالْخَيْرِ» (۹). این عالم اهل سنت، تحت عنوان «ذکر ما نزل فیهم من القرآن علی التفصیل . . .»، ۱۱۶۳ مورد را می شمارد که در مدح علی و اهل بیت (علیهم السلام) نازل و یا تفسیر یا مظهر مصادیق آیات محسوب شده است.

ابن المغازلی شافعی (م ۴۸۳ق)، کاری شبیه حسکانی انجام داده حدود ۴۶۰ مورد از

- ۱- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازله فی اهل البیت، ج ۱/۲۲، ح ۱
- ۲- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازله فی اهل البیت، ج ۱/۲۴، ح ۴.
- ۳- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازله فی اهل البیت، ج ۱/۲۴، ح ۵.
- ۴- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازله فی اهل البیت، ج ۱/۲۷، ح ۹: برای اطلاع بیشتر، ر. ک: به مقدمه این کتاب.
- ۵- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازله فی اهل البیت، ج ۱/۵۲، الفصل الخامس، ح ۵۰، ۵۱.
- ۶- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازله فی اهل البیت، ج ۱/۵۵، ح ۵۵.
- ۷- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازله فی اهل البیت، ج ۱/۵۳، ح ۵۲.
- ۸- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازله فی اهل البیت، ج ۱/۶۳، ابتداء الفصل السادس.
- ۹- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازله فی اهل البیت، ج ۱/۶۴-۷۱، ح ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۲.

آیات و روایاتی که در خصوص علی (ع) و اهل بیت (علیهم السلام) است گردآوری می کند (۱). قندوزی حنفی در کتاب *ینایع الموده* همین هدف را در خصوص فضایل و حقوق اهل بیت انجام داده است (۲)؛ بنابراین خشم این نویسندگان بی مورد است.

پنجم: حدیث ابن ابی نصرالبنظی (۳)؛ که خالدی آن را دال بر تحریف شمرده (۴)، از نگاه سند مرسل است (۵)، و در محتوای روایت نقاط ابهامی وجود دارد که با توجه به روایتی که کَشّی در شرح حال بنظی می آورد تا حدودی روشن می شود، بنظی می گوید: «وقتی خواستم امام ابی الحسن (ع) را ملاقات کنم، امام (ع) را مأمورین هارون الرشید دستگیر کردند (که در همان دستگیری به شهادت رسید) و امام (ع) مصحفی برای من فرستاد و من آن را باز کردم و سوره «بینه» را طولانی تر از قرآن معمولی یافتم، و همزمان توسط مسافری بسته ای به من رسید که در آن طین و مَهر قرار داشت» (۶).

از کنار هم قرار دادن این دو حدیث؛ اولاً: آنچه سبب طولانی شدن سوره بینه بوده، اسامی هفتاد نفر از مردان قریش است که امام (ع) ترس داشته به دست مأموران هارون بیفتد و فتنه ای ایجاد گردد؛ به همان جهت بنظی را از نگاه کردن به آن مصحف، منع کرد (لا تَنْظُرْ فِيهِ). هرچند که وی از دستور امام سرپیچی نمود و امام (ع) چون او را امین ندانست، امانتش را باز پس خواست (۷).

ثانیاً: اسامی مورد نظر بی تردید، اسامی بزرگانی از قریش بوده که در حال کفر و یا

- ۱- الشافعی ابی الحسن علی بن محمد الشهير بابن المغازلي، مناقب الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۵۵/ (مقدمه).
- ۲- در کتاب مع الدکتور ناصرالفقاری فی اصول مذهبہ حول القرآن موارد زیادی از مناقب اهل بیت (ع) در آیات را ذکر می کند و یک صد عالم و نویسنده که به فضائل اهل بیت قلم زده، نام می برد.
- ۳- اصول کافی، همان/۶۳۱، ح ۱۶: علی بن محمد، عن بعض اصحابه، عن احمد بن محمد بن ابی نصر، قال: دفع إلی أبو الحسن (ع).
- ۴- الکلینی و تأویلاته الباطنیة. . . /۳۰۴-۳۰۵.
- ۵- المجلسی، مرءات العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۲/۵۲۱.
- ۶- الطوسی، اختیار معرفهالرجال (رجال کَشّی)، ج ۱/۸۵۳، رقم ۱۱۰۱.
- ۷- معرفت، صیانه القرآن من التحریف/۲۶۲-۲۶۳.

در ظاهر مسلمان و در باطن کافر، مرده اند؛ و همین اسامی به عنوان شرح و تفسیر جمله: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا.. (بینه:)، در حاشیه مصحف مورد نظر، مکتوب بوده است (۱)، فیض کاشانی این اسامی را تفسیر جمله: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا.. دانسته که از طریق وحی اخذ شده است نه اینکه از اجزاء قرآن باشد (۲)، چنان که در صفحات گذشته اشاره شد که حاشیه نویسی برای توضیح و رفع ابهام و تفسیر آیات مشکل، امری معمول بوده است (۳) و در مورد همین سوره در منابع اهل سنت مطالب زیادی نقل شده که قطعاً اگر تفسیر و شرح آن را ندانیم، باید تحریف محسوب گردد: ابی بن کعب از رسول الله (ص) آیات سوره را این گونه نقل می کند: «رسول الله (ص) برای ما این گونه قرائت فرمود: «وَلَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وادیانِ مِنْ ذَهَبٍ، لَابْتَغَى الثَّالِثَ، وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابَ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ»؛ و اُبی، در جواب عُمَرُ که پرسید: ماهذا؟، گفت: «هكذا أقرأنيها رسول الله، قال: أفأثبتها؟ فأثبتها» (۴). متقی هندی علاوه بر نقل ابن حنبل (با اندک تغییر)، جملات زیر را هم نقل می کند: «أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ، فَقَرَأَ عَلَيْهِ: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا.. (بینه: ۱) فَقَرَأَ عَلَيْهِ إِنَّ ذَاتَ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ الْحَنَفِيَّةُ لَا الْمُشْرِكَةَ وَلَا الْيَهُودِيَّةَ وَلَا النَّصْرَانِيَّةَ وَمَنْ يَعْمَلْ خَيْرًا فَلَنْ يَكُنْ يَكْفِرَهُ» (۵).

۱- معرفت، صیانه القرآن من التحريف/۲۶۳.

۲- الوافی، جلد ۹/۱۷۸۱، ابواب القرآن و فضله، باب اختلاف القراءات و عدد آیات ح ۹۰۸۸/۶؛ معرفت، صیانه القرآن... / ۲۶۳.

۳- گلدزیهر، مذاهب التفسیر/ ۱۵-۱۶؛ الشرباصی، قصه التفسیر/ ۵۳: مثلاً- ابن مسعود در کنار آیه النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ (احزاب ۳۳) نوشته بود: «هوأب لكم» یا حسن بصری در کنار آیه: وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (مریم ۱۹) نوشته بود: «الورود والدخول»: همان دو منبع به ترتیب ۲۱-۲۴ و ۵۴.

۴- ابن حنبل، احمد، المسند، ج ۸/۱۳، باب مسند الانصار، ح ۲۱۱۶۹.

۵- الهندی کنز العمال، ج ۲/۵۶۷، ح ۴۷۴۳؛ الاصفهانی، ابی نعیم احمد بن عبدالله، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، مقدمه ابن تیمیه، قاهره، دار ام القرى للطباعة والنشر (بی تا)، ج ۴/۱۸۷ ترجمه رقم ۲۴۷: زربن حییش؛ و ج ۱/۲۵۷، ترجمه رقم ۴۰: ابو موسی؛ البلاغی، محمد جواد، موسوعه العلامه البلاغی، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۱/۴۹.

بخاری در صحیح خود می آورد که ابوموسی اشعری قاریان بصره را گرد آورد و آنان را سرزنش کرد و گفت: ما پیش از شما سوره ای را که در طول و شدت همانند سوره براءت بود یعنی (بینه)، می خواندیم و الآن فقط من بخشی از آن را از حفظم، سپس جمله را خواند (۱).

در نقل دیگر حذیفه سوره توبه را سوره عذاب می خواند و سوگند یاد می کند: «والله ما ترک أحدًا إلَّا نالت منه، ولا تقرأون منها مما کُنَّا نقرأ إلَّا رُبْعها» (۲) سعید بن جبیر از ابن عباس قریب به همین مضمون را می آورد: «وقال: «التَّوبه، بل هی الفاضحه ما زالت تنزل: ومنهم ومنهم حتی ظنوا أن لایبقی مِنَّا أحد الا ذکر فیها» و همین سخن از عمر نقل شده است (۳).

بنابراین جای شگفتی است که این همه روایات صریح بر تحریف قرآن در منابع معتبر پیروان ابن تیمیه وجود دارد، اما امثال ظهیر و قفاری، شیعه و کلینی را متهم به تحریف کرده و خارج از دین می شمارند! به راستی اگر وجود چنین روایات سبب اعتقاد به تحریف شود و خروج از دین، کسی از بزرگان اهل سنت از این امر، استثنا نخواهند بود.

ثالثاً: آنچه بزنی در مصحف امام ابی الحسن (ع) دید، شاید همان مصحفی باشد که امیرالمؤمنین (ع) جمع آوری کرد و آن را بر ابوبکر و عمر و... عرضه داشت ولی آنها نپذیرفتند، بی تردید همان مصحف نزد امامان معصوم (علیهم السلام) موجود است و همان گونه که قبلاً اشاره شد با مصحف مشهور تفاوت هایی داشته است (۴).

۱- صحیح البخاری، ج ۴/۴۳۷، باب کراهه الحرص علی الدنیا؛ ابوریه، محمد، اضواء علی السنه/۲۳۰.

۲- السیوطی، الدر المنثور، ج ۴/۱۲۰ (تفسیر سوره توبه).

۳- السیوطی، الدر المنثور، ج ۴/۱۲۱؛ مسلم، صحیح مسلم، ج ۴/۲۳۲۲: کتاب التفسیر، باب (۵) فی سوره براءه...، ح ۳۱ (۳۰۳۱) متن از مسلم.

۴- المازندرانی، ملا صالح، شرح اصول الکافی، ج ۱۱/۸۲؛ برای اطلاع بیشتر، ر. ک: به صفحات بعدی، در خصوص مصحف علی (ع) ..

ششم: رساله امام ابی الحسن موسی (ع) (۱)، که دارای سه سند به ترتیب: ضعیف، حسن و همانند صحیح و ضعیف است، در مجموع، سند روایت صحیح خواهد شد (۲)؛ اما متن روایت دلالت بر تحریف باطل ندارد، بلکه مراد امام (ع) از «تحریف» تغییر لغوی یعنی «تغییر الکلمه عن معناها و حرفها إلی معنی آخر» است (۳) و شواهدی بر این معنی وجود دارد:

۱. هماهنگی در کلام معصوم (ع): بدان جهت که میان کلمات معصوم تعارض و تهافت وجود ندارد، همین معنا در رساله امام باقر (ع) دیده می شود، آن جا که فرمود: «... و کان مَنْ نَبَذَهُمُ الْکِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَرَّفُوا حُرُودَهُ، فَهَمْ يَرَوْنَهُ وَلَا يَرَعُونَهُ...» (۴)، و این بیان امام (ع) صریح است در اینکه قرآن تحریف باطل یعنی زیادی و نقیصه حتی به اندازه یک حرف صورت نگرفته است (۵)؛ چه اینکه ابوزهیره در پاسخ دیدگاه فیض کاشانی مبنی بر عدم تحریف قرآن، و دلایل فیض (۶)، از این روایت (رساله سعد الخیر) عدم تحریف باطل را می فهمد و می گوید: تنها دلیلی که این نویسنده شیعی (فیض) بر اثبات اینکه کلینی اعتقاد به تحریف نداشته می آورد، همین رساله است (۷)، هرچند که وی نقل این رساله را توسط کلینی، دلیل بر عدم اعتقاد او به تحریف نمی داند ولی همان گونه که در بحث های گذشته ثابت شد؛ اولاً: کلینی اعتقاد به تحریف نداشت. ثانیاً: نقل روایتی که ظهور در تحریف دارد، دلیل نمی شود که راوی آن نیز معتقد به تحریف باشد و اگر چنین باشد باید اکثر بزرگان اهل سنت چون: بخاری، مسلم و... معتقد به تحریف باشند؛

۱- روضه الکافی، (ج ۸) / ۱۲۴، ح ۹۵: عده من اصحابنا، عن سهل... .

۲- المجلسی، مرآت العقول، ج ۲۵/۲۹۵.

۳- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۲/۳۳۶.

۴- روضه الکافی، (ج ۸) / ۵۳، ح ۱۷ (رساله ابی جعفر (ع) الی سعد الخیر).

۵- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۲/۳۳۶.

۶- فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۱/۴۶؛ علم الیقین، ج ۱/۵۶۶: یکی از دلیل های عدم تحریف رساله سعد الخیر را می آورد.

۷- الامام الصادق (ع) حیات و عصره و... / ۳۲۴..

زیرا آنان ده ها روایت دال بر تحریف را در کتاب هایش استخراج کرده اند (۱).

۲. متأثر شدن امام (ع): حفص بن غیاث از امام موسی بن جعفر (ع) نقل می کند که فرمود: «... فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدَرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ يُقَالُ لَهُ: إِقْرَأْ وَأَرْقُ، فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرْقِي، قَالَ حَفْصُ: فَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشَدَّ خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ (ع) وَلَا- أَرْجَى النَّيَّاسِ مِنْهُ، وَكَانَتْ قِرَائَتُهُ حُزْنًا، فَإِذَا قَرَأَ فَكَأَنَّهُ يُخَاطَبُ إِنْسَانًا» (۲) برپایه این حدیث که غیاث با چشم خود امام را دیده گواه روشن است که امام (ع) قرآن را مُحَرَّف به مفهوم باطل آن نمی دانسته است و الا ویژگی های «درجات بهشت به اندازه آیات قرآن»، «قرائت محزون و متأثر» و «نفوذ در مخاطب»، که همه برخواسته از روح و عمق جان قاری است، معقول نیست از قرآن مُبَدَّل باشد.

۳. تضييع حقوق اهل بیت (علیهم السلام): به نصّ متن روایت، امام (ع) رساله را در زندان و شاید در حبس سندی بن شاهک (۳) نوشته است؛ آیا نفس زندانی کردن امام (ع) توسط حاکم جور، تحریف معنای آیه شریفه... قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى... (شوری: ۲۳) و ده ها آیه دیگر، در مورد اهل بیت (علیهم السلام) نیست؟! موسی بن جعفر (ع) جز اینکه مصداق اهل بیت بود و از فضایل و کمالات بی مانندی برخوردار بود، جُرمی نداشت. در نتیجه مقصود از تحریف، دگرگونی در معنا و عمل به قرآن است نه در الفاظ آن.

بنابراین با کاوشی که صورت گرفت، دستاوردش این شد که: متهم شدن کلینی به اعتقاد به تحریف از سوی برخی نویسندگان چون ابوزهره، احسان الهی و ناصرالقفاری و...، بی تردید غیر منصفانه بلکه ظالمانه است و نقل روایاتی که ادعا شده تحریف را می رساند؛ اولاً؛ دلیل نمی شود که راوی آنها به مضمون آنها معتقد باشد. ثانیاً: نمونه هایی

۱- ر. ک: به مباحث جواب نقضی.

۲- اصول کافی، ج ۲/۶۰۶، کتاب فضل القرآن، باب فضل حامل القرآن، ح ۱۰.

۳- زندانبان ظالمی که امام وقتی در حبس او قرار گرفت به خاطر شدت شکنجه و آزار وی، از خداوند درخواست مرگش را کرد...

از روایات مورد بحث که به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت، با قطع نظر از اسناد آن ها، تفسیر یا تأویل یا تنزیل معنوی یا تبیین مصادیق آیات است نه تحریف مورد نزاع. ثالثاً: با پاسخ از احادیث گزینش شده، تکلیف روایات دیگر که ممکن است ادعای ظهور آنها بر تحریف باشد، از جمله از ابتدا تا انتهای کتاب الکلینی و تأویلاته الباطنیه، روشن گشت که هیچ کدام دال بر تحریف نیست.

فصل سوم: مصحف امیرالمؤمنین (ع) حقیقت یا توهم؟

اشاره

یکی دیگر از نقدهایی که بر شیعه و در رأس آن بر کلینی و کتاب کافی وارد می کنند، مصحف مزعوم! امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) است؛ این اشکال هرچند که از سوی برخی از نویسندگان وهابی مطرح شده ولی ناصرالقفاری بیشترین مطالب تند و دور از ادب تحقیق را، از خود به نمایش گذارده است:

۱. طرح اشکال بر مصحف علی (ع)

- «وقد أكثر القوم من الحديث عن مصحف عليّ المزعوم والذي يحتوى - كما يزعمون - على زيادات على كتاب الله» (۱).
 - «وقد إهتمّ بإشاعه هذه الفريه الكليني ثقة دينهم في كتابه الكافي وعقد لها باباً خاصاً بعنوان «باب أنه لم يجمع القرآن كله إلاّ الاثمه (عليهم السلام)» و در آن ۶ روایت نقل می کند که یکی از آنها این حدیث جابر جعفی است (۲): «أنه سمع أبا جعفر يقول: «ما ادّعى أحدٌ من الناس أنه جَمَعَ القرآنَ كُلَّهُ كما أنزلَ إلّا كذّابٌ، و ما جَمَعَهُ و حَفَظَهُ كما نَزَّلَهُ اللهُ تعالى إلّا علي بن أبي طالب والاثمه (عليهم السلام) من بعده» . (۳)

۱- القفاری، ناصر بن عبدالله، اصول مذهب الشیعه...، ج ۱/۳۱۹.

۲- القفاری، ناصر بن عبدالله، اصول مذهب الشیعه...، ج ۱/۳۱۹؛ مجدی محمد، انتصار الحق/۱۱۹.

۳- اصول کافی، ج ۱/۲۲۸، کتاب الحجّه، باب انه لم يجمع القرآن كله ألاً...، ح ۱.

- نخستین کتابی که محصول تلاش های «سبئی» است (۱) و بهتان تحریف قرآن را طرح کرد (۲) و از این مصحف مزعوم سخن به میان آورد، کتاب سلیم بن قیس (م ۹۰ق) است که در ضمن دو روایت طولانی نسبت به امامت علی (ع)، این دروغ را مطرح ساخت (۳)؛ حدیث نخست را اَبان بن عیاش که به اتفاق ضعیف است، از سلیم این گونه نقل می کند: «بعد از رحلت رسول الله (ص) علی (ع) ضمن پرهیز از بیعت با ابوبکر خودش را برای جمع آوری قرآن، در خانه ملزم کرد، وقتی ابوبکر از علی خواست با او بیعت کند، فرمود: سوگند یاد کردم که عبایم را جز برای نماز نپوشم تا قرآن را تألیف و گردآوری نمایم» (۴)؛ این نویسنده روایت سلیم را ناقص و گزینشی نقل می کند و نکته های اصلی حدیث که همان غصب خلافت و نپذیرفتن این مصحف باشد، را بازگو نمی کند (۵).

۱- اصول مذهب الشیعه...، ج ۱/۲۷۵.

۲- اصول مذهب الشیعه...، ج ۱/۲۷۶.

۳- اصول مذهب الشیعه...، ج ۱/۲۸۸.

۴- اصول مذهب الشیعه...، ج ۱ (با تلخیص).

۵- الهلالی، سلیم بن قیس الکوفی، کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمّد باقر الانصاری الزنجانی الخوئینی، قم، الهادی، ط الاول ۱۴۱۵-۱۳۷۳، ج ۲/۵۸۰، ح ۴: آن حضرت بعد از این که شبانه همراه دختر رسول الله (ص) به خانه های انصار و مهاجرین رفتند و یاری خواستند: «فلما رأى (ع) غدرهم و قله و فائهم له لزم (ع) بيته و اقبل على القرآن يؤلفه و يجمعه، فلم يخرج من بيته حتى جمعه و كان في الصُّحُف والشُّظَاظ (چوب های پراکنده) و الاسيار (تکه پوست های مستطیل) و الرِّقَاع. فلما جمعه كله و كتبه [بيده] على تنزيله [و تأويله] و الناسخ منه و المنسوخ، بعث اليه ابوبكر أن أخرج فبايع، فبعث على (ع): «أني لمشغول وقد آليت نفس-ي يميناً أن لا أرتدى رداء الآ- للّٰه حتى أولف القرآن و اجمعه». [فسيكتوا عنه أياماً] فجمعه في ثوب واحد و ختمه، ثم خرج الى الناس و هم مجتمعون مع ابي بكر في مسجد رسول الله فنادى علياً (ع) بأعلى صوته: «يا ايها الناس، اني لم ازل منذ قبض رسول الله (ص) مشغولاً بغسله ثم بالقرآن حتى جمعته كله في هذا الثوب الواحد. فلم ينزل الله تعالى علي رسول الله (ص) آيه الا و قد جمعتها، وليست منه آيه الا و قد جمعتها وليست منه آيه الا و قد اقرانيها رسول الله (ص) و علمني تأويلها... فقال عمر: ما أغنانا ما معنا من القرآن عما تدعوننا اليه، ثم دخل على (ع) بيته. و قال عمر لابي بكر: إرسل إلى علي فليبايع، فإننا لسنا في شيء حتى يبايع، ولو قد بايع أمناه...». حدیث دیگر تحت عنوان «سؤال طلحه علیاً (ع) عن صحيفه التي جمع فيها القرآن»، طلحه می پرسد: «... فجزاك الله يا ابا الحسن عن جميع الاسمه، يا ابا الحسن، شيء أريد أن أسألك عنه»، رأيتك خرجت بثوب مختوم عليه فقلت: ايها الناس، اني لم ازل مشغولاً برسول الله (ص) بغسله و تكفينه و دفنه، ثم شغلت بكتاب الله حتى جمعته، [فهذا كتاب الله مجموعاً] لم يسقط منه حرف»، فلم أر ذلك الذي [الكتاب] الذي كتبت و آلفت...؛ علی (ع) در پاسخ سؤال های طلحه می فرماید: یا طلحه، إن كل آية أنزلها الله [في كتابه] على محمّد (ص) عندى ياملاء رسول الله (ص) [وخطي بيدي...]. و كل حلال او حرام او حكم، او شيء تحتاج اليه الامه إلى يوم القيامة عندى مكتوب ياملاء رسول الله (ص) و خطي بيدي حتى ارش الخدش. قال طلحه: كل شيء من صغير او كبير، او خاص او عام، كان أو يكون الى يوم القيامة، فهو مكتوب عندك؟ قال (ع): نعم، و سوى ذلك، أن رسول الله (ص) أسير الى في مرضه مفتاح الف باب من العلم، يفتح كل باب

الف باب. ولو أنّ الأئمة منذ قبض رسول الله (ص) أتبعوني و اطاعوني لا-كلُّوا مِن فوقهم ومن تحت أرجلهم... ، همان/۶۵۶،

ح ۰۱۱.

- از حدیث دوم کتاب سلیم، در گفتگویی که میان امیرالمؤمنین علی (ع) و طلحه صورت می گیرد از این جمله امام (ع): «بل کله قرآن، إن أخذتم بما فيه نجاتم من النار ودخلتم الجنة، فإن فيه حجتنا وبيان حقنا وفرض طاعتنا...» (۱)، این مفهوم را استفاده می کند که طعن صریح به قرآن است (۲).

- وآنچه قد جائت بعض الروایات عنه (مصحف) عند اهل السنه ولكنها كما قال ابن حجر لا تصحح (۳)؛ ابن حجر آنچه را که از علی (ع) نقل شده: «آیت اُلا أخذ ردائی للصلاه حتی أجمع القرآن»؛ اولاً: به خاطر منقطع بودن سندش ضعیف می شمارد. ثانیاً: بر فرض اینکه منقطع نباشد مقصود از «جمع»، حفظ کردن در سینه می داند. ثالثاً: در برخی از نقل ها که علی (ع) گفته: «حتی جمعته بین اللوحین» توهّم راوی می داند (۴).

- اینکه در روایت سلیم آمده که همه آنچه علی (ع) جمع آوری کرد، قرآن نبوده بلکه تنزیل و تأویل و ناسخ و منسوخ بوده، علیرغم اینکه از اساس صحیح نمی داند، با اصولی که رسول الله (ص) تأسیس کرد: «لا تکتبوا عنی شیئاً غیر القرآن» (۵)، سازگار

۱- کتاب سلیم بن قیس / ۸۷-۸۸.

۲- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الاثنی عشریه، ج ۱/۲۹۳.

۳- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الاثنی عشریه، ج ۱/۲۸۹ و ۳۱۹.

۴- العسقلانی، احمد بن علی بن حجر، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، تحقیق محمدفؤاد عبدالباقی عبدالعزیز بن باز، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الاولی ۱۴۱۰ق، ج ۹/۱۵: کتاب فضل القرآن، باب جمع القرآن، ذیل رقم ۴۹۸۸.

۵- ابن حنبل، احمد بن محمد، المسند، تحقیق صدقی محمد جمیل العطار، بیروت، دارالفکر، ط الثانیه ۱۴۱۴ق، ج ۴/۴۳، مسند ابی سعید رقم ۱۱۵۸ و ۷۹، رقم ۱۱۳۴۴.

نمی داند (۱) هرچند که داشتن مصحف همانند ابن مسعود و...، طعن بر قرآن نیست ولی اینکه علی آن را به صحابه عرضه کرد و آنان نپذیرفتند دروغ و خیالی بیش نیست (۲).

- در کتاب «الوشیعه فی نقد عقائد الشیعه»، با این فرض، که مصحف علی پنهان است و در دست امام غایب، لوازم وجود چنین کتاب را عبارت می داند از: کوتاهی رسول الله (ص) در تبلیغ دین و اینکه قرآن را فقط به علی رساند؛ اتهام نسبت به خدا مبنی بر خلف وعده اش بر حفظ قرآن بر اساس آیه *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ* (حجر:). و طعن بر صحابه بدان جهت که آیات عرضه شده توسط علی را نپذیرفتند (۳).

- نویسنده دیگر با طرح این سؤال که آن مصحف کجا است؟ حدیث سالم بن سلمه (۴) را نقل و می گوید: شیعه معتقدند که مهدی مزعوم که وارد سرداب موهوم شده و همچنان در سرداب است روزی با آن مصحف از سرداب خارج می شود (۵).

- احمد کمال، بعد از آوردن عین سخن ظهیر، این نکته را اضافه می کند که جای شگفتی است، آیا خشم، به تنهایی کافی است که کتاب خدا را مخفی سازد حاشا از علی! (۶)

۲. بررسی و نقد مزعوم خواندن مصحف علی (ع)

اشاره

آنچه اشاره شد، خلاصه ای از نقدهایی است که نویسندگان یاد شده بر کتاب کافی گرفته اند و هدف از نقدها بیشتر دو نکته تعقیب شده است؛ یکی حسادت بر اینکه چرا

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۲۸۹-۲۹۰.

۲- اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۲۹۰.

۳- جارالله، موسی، الوشیعه فی نقد عقائد الشیعه (بی جا)، ف مطبعة الکیلانی (بی تا) ۱۲۶/.

۴- اصول کافی، ج ۲/۶۳۳: کتاب فضل القرآن باب النوادر، ح ۲۳: قال: قرأ رجل علی ابی عبدالله (ع) وأنا استمع حروفاً من القرآن... فاذا قام القائم (ع) قرأ کتاب الله عزوجل علی حدّه وأخرج المصحف الذی کتبه علی (ع)....

۵- ظهیر، احسان الهی، الشیعه والسنة ۷۸/، چاپ ۱۳۹۹.

۶- شعث، احمد کمال، الشیعه، فلسفه و تاریخ/۱۸۴: مقصود وی اشاره به روایت سلیم است که گفت: وقتی مردم قرآن را نپذیرفتند، حضرت به خانه بازگشت!.

علی (ع) نخستین کسی باشد که قرآن را جمع آوری نماید. دوم طعن و مذمت سران صحابه را از دو جهت نتیجه می دهد؛ نخست، عرضه شدن این مصحف بر بزرگان صحابه و رد آن، دوم، آمدن اسامی بسیاری از قریش و منافقان در آن؛ این دو نکته در لفافه اتهام به تحریف قرآن در مصحف علی (ع) ارائه گردیده است، اما اینکه اتهامات مطرح شده وارد است یا نه، مفصل مورد بررسی قرار می گیرد:

الف) آیا مصحف علی مزعوم، موهوم و خیال است؟

اشاره

همان گونه که توجه نمودید، ناصرالقفاری مصحف علی (ع) را وهم و خیال شیعه به ویژه کلینی خوانده و با استناد به کلام ابن حجر و آلوسی، اخبار وجود چنین مصحفی را در منابع اهل سنت نا تمام دانسته؛ ولی ادعای وی از جهاتی بی پایه و نادرست است.

یک - گزارش از مصحف علی (ع) در منابع اهل سنت

با قطع نظر از منابع شیعی (۱)، بیشترین اخبار از وجود چنین مصحفی از آن منابع اهل سنت است و به خاطر طولانی نشدن بحث فقط به فهرست آن منابع بسنده می گردد: عبدالرزاق (م ۲۱۱ق) در المصنف (۲)، ابن سعد (م ۲۳۰ق) در الطبقات (۳)، ابن ندیم (م ۳۷۸ق) در

۱- کتاب سلیم بن قیس/ ۳۲-۳۳؛ اصول کافی، ج ۱/۲۲۸: کتاب الحجّه، باب انه لم یجمع القرآن کله إلّا الاثمه:، ح ۱/۲؛ ج ۲/۶۳۱، کتاب فضل القرآن، باب النوادر، ح ۱۶، و/ ۶۳۳، ح ۲۳؛ صدوق، الاعتقادات/ ۶۲، باب ۲۳: الاعتقاد فی مبلغ القرآن؛ المازندرانی، ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابوطالب، تحقیق و فهرست یوسف البقاعی، بیروت، دارالأضواء ۱۴۱۲ق، ج ۲/۵۰؛ المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار الجامعه لدرر الاخبار الاثمه الاطهار، طبعه مصححه و مرتبه علی حسب ترتیب المصنف، قم، مؤسسه احیاء الکتب الاسلامیه، ط الاولی ۱۴۲۷ق، ج ۱۹ (۹۲ق) / ۲۹.

۲- المصنف، تحقیق حبیب عبدالرحمن الأعظمی، (بی جا)، المجلس العلمی (بی تا)، ج ۵/ ۴۵۰ رقم ۹۷۶۵، و ج ۷/۱۹۷: باب اول من جمع القرآن، ح ۲.

۳- الطبقات الكبرى، ج ۲/۳۳۸، ترجمه علی بن ابی طالب: أخبرنا اسماعیل بن ابراهیم، عن ایوب و ابن عون عن محمد (بن سیرین) قال: نبئت أنّ علیاً ابطأ عن بیعه ابی بکر، فلقیه ابوبکر، فقال: أکرهت أمارتی؟ فقال: لا، ولكنی آلیت بیمن أن لا أرتدی بردائ الّما إلى الصّیلاه حتی أجمع القرآن، قال: فزعموا أنّه کتبه علی تنزیله. قال محمد: فلو اصیب ذلك الکتاب کان فیہ علم؛ کنز العمال، ج ۲/۵۸۸ رقم ۴۷۹۲.

الفهرست (۱)، ابونعیم الاصفهانی (م ۴۳۰ق) در حلیها لاولیاء (۲)، ابن عبدالبر (م ۴۳۶ق) در الاستیعاب (۳)، عبدالکریم الشهرستانی (م ۵۴۸ق)، در مفاتیح الاسرار و مصابیح الانوار (۴)، الحسکان (من اعلام القرن الخامس الهجری) در شواهد التنزیل (۵)، ابن عساکر (م ۵۷۱ق) در تاریخ مدینه دمشق (۶)، الخوارزمی (م ۵۶۸ق) در المناقب (۷)، الکلبي در التسهیل (۸)، الذهبي (م ۷۴۸ق) در سیر اعلام النبلاء (۹)، ابن ابی داود السجستانی (م ۳۱۶ق) در المصاحف (۱۰)، القرطبي (م ۶۷۱ق) در تفسیر القرطبي (۱۱)،

- ۱- الفهرست، تعليق و اعتنا بها الشيخ ابراهيم رمضان، بيروت، دارالمعرفه ۱۴۱۷ق/ ۱۴۵: تحت عنوان: ترتيب سور القرآن في مصحف امير المؤمنين (كرم الله وجهه) . . . عن عبدخير، عن علي فهو اول مصحف جمع فيه القرآن من قبله. . .
- ۲- حليه الاولياء وطبقات الاصفياء، بيروت، دارالكتب العلميه ط الاولى ۱۴۰۹ق، ج ۱/۶۷: ترجمه علي (ع) عن عبد خير، عن علي.
- ۳- ابى عمر يوسف بن عبدالله بن محمد، الاستيعاب، ج ۳ (القسم الثالث) ۹۷۴/، ذيل رقم ۱۶۳۳، ترجمه عبدالله بن ابى قحافه، باب عبدالله: عن ايوب عن عكرمه. . . .
- ۴- مفاتيح الاسرار و مصابيح الانوار (تفسير الشهرستاني المسمى بمفاتيح. . .)، تحقيق و تعليق محمد علي آذرشب، طهران، مركز البحوث و الدراسات للتراث المخطوط، ط الاولى ۱۴۲۹ق، ج ۱/۱۳: . . . اذ كان علي مأمور بذلك امراً جزماً فجمعه كما أنزل من غير تحريف و تبديل و نقصان. . . .
- ۵- الشواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازله في اهل البيت، ج ۱/۳۶-۳۷.
- ۶- تاريخ مدینه دمشق، تحقيق علي شيرى، بيروت، دارالفكر ۱۴۱۵ق، ج ۳۲/۳۹۷، ترجمه علي (ع) پايان جزء ۳۵۳ اصلى.
- ۷- الموفق بن احمد بن المكي، المناقب، تحقيق الشيخ مالك المحمودى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ط الثانيه ۱۴۱۴ق/ ۹۴-۹۳.
- ۸- محمد بن احمد بن جزى، التسهيل لعلوم التنزيل، بيروت، دارالكتب العربى، ط الرابعه، ۱۴۰۳ق، ج ۱/۴ (مجموعه ۱-۴)
- ۹- محمد بن احمد بن عثمان الذهبى، سير اعلام النبلاء، بيروت، مؤسسه الرساله، ط الرابعه ۱۴۰۶ق، ج ۱۴/۲۲: عبد خير عن علي. . . .
- ۱۰- ابن ابى داود سليمان بن الاشعث، المصاحف، بيروت، دارالكتب العلميه، ط الاولى ۱۴۰۵ق/ ۱۶: حدّثنا ابن فضيل، عن اشعث، عن محمد بن سيرين قال:
- ۱۱- ابى عبدالله محمد بن احمد الانصارى القرطبي، الجامع لاحكام القرآن (تفسير القرطبي)، بيروت، داراحياء التراث (بى تا)، ج ۱/۵۹، باب ماجاء في ترتيب السور القرآن. . . : و هذا اول مصحف علي رضى الله عنه. . .

السیوطی (۹۱۱ق)، در الاتقان (۱)، الزرقاتی در مناهل العرفان (۲)، الایاری در الموسوعه القرآنیه (۳) و یعقوبی (م ۲۹۲ق) در تاریخ الیعقوبی (۴).

آنچه اشاره شد این نتیجه را می دهد که وجود مصحف علی (ع) قطعی بوده و عالمان مسلمان بدان توجه داشته اند، از این رو آن گونه که قفاری مدعی شد، موهوم، بهتان و خیال نیست.

دو - نادرست بودن تضعیف خبر مصحف علی (ع)

اشاره

اینکه ناصر القفاری، از یک سو، مصحف علی (ع) را مزعوم و موهوم و خیال می شمارد (۵)، و از سوی می گوید این ادعا در برخی منابع اهل سنت آمده ولی سندش ثابت نشده (۶)، شکی را باقی نمی گذارد که با وجود آمدن گزارش مصحف در منابع اهل سنت، تعبیرهای وی دور از عرف پژوهشی و امر ناصواب است؛ اما اینکه چه اندازه ادعای وی مبنی بر موهوم بودن مصحف علی (ع) نزدیک به واقع است، باید گفت: حدیث مصحف امیر المؤمنین (ع) در مجموع از سه طریق گزارش شده است:

الف) محمد بن سیرین (۷)، از علی بن ابی طالب (ع) ۸

۱- جلال الدین السیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱/۱۱۷: از چند طریق، ابن اشته فی المصاحف من وجه آخر عن ابن سیرین، و فیه انه کتب (ع) فی مصحفه الناسخ والمنسوخ وان ابن سیرین قال: فطلبت ذلك الكتاب، وکتبت فیه الی المدنیه فلم أقدر علیه.

۲- مناهل العرفان فی علوم القرآن، ج ۱/۲۲۹: ... عن محمد بن سیرین عن عکرمه...

۳- ابراهیم، الایاری، الموسوعه القرآنیه، ج ۱/۳۵۱.

۴- احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح الکاتب العباسی المعروف بالیعقوبی، تاریخ الیعقوبی، تحقیق عبدالامیر مهنا، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ط الاولی ۱۴۱۳ق، ج ۲/۲۲.

۵- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۱/۳۱۹.

۶- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۱/۲۸۹ و ۳۱۹.

۷- المزی، تهذیب الکیمال فی اسماء الرجال، ج ۲۵/۳۳۴ به بعد، رقم: ۵۲۸: محمد بن سیرین الانصاری، بصری من الثقات، ثقہ ولم یکن فی هؤلاء مثل محمد، لم یکن بهذه البصره أحد اعلم بالقضاء من محمد بن سیرین تابعی ثقہ...

ب) عبد خیر (۱) از علی (ع) (۲)

ج) عکرمه (۳) از علی (ع) (۴).

در میان نویسندگان یاد شده فقط طریق نخست (محمد بن سیرین) مورد تضعیف قرار گرفته است:

یک: ابن ابی داود سجستانی بعد از نقل روایت، می گوید: « لم يذكر المصحف أحداً إلا أشعث (۵) و هو لئین الحديث، وإنما رَوَا «حتى أجمع القرآن» یعنی اتم حفظه، فانه يقال: للذي يحفظ القرآن قد جمع (۶).

دو: ابن حجر (چنان که اشاره شد) سند ابن ابی داود را از چند جهت تضعیف می کند: منقطع بودن، بر فرض عدم انقطاع، مراد از «جمع» در کلام علی (ع)، حفظ قرآن در سینه است نه مصحف، و در بعضی از نقل ها که عبارت « حتى جمعه بين اللوحين (۷)، آمده و هم راوی است (۸)، واقعیت ندارد.

سه: آلوسی، کلی تر به نقد روایت می پردازد، و می گوید: « آنچه که شایع شده علی (ع) بعد از وفات رسول الله (ص) در خانه نشست و قرآن را جمع آوری کرد، برخی از طرُقش ضعیف، برخی دیگر جعلی و بعضی دیگر صحیح است ولی همان گونه که گفته شده

۱- المزی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۱۱/۷۱-۷۲، رقم ۳۷۱۷: عبدخیر بن یزید، ثقه، کوفی، تابعی ثقه.

۲- ابن ندیم در الفهرست، ابو نعیم الاصفهانی در حلیه الاولیاء، الذهبی در سیر اعلام النبلاء، حسکانی در الشواهد التنزیل، الخوارزمی در المناقب.

۳- المزی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۲۰/۲۶۴، رقم ۴۰۰۹: عکرمه القریشی-ی الهاشمی ابو عبد الله المدنی والیا لعلی علی البصره، ثقه مکی تابعی ثقه، ثقه ثقه.

۴- عبدالرزاق در المصنف؛ حسکانی در الشواهد التنزیل؛ ابن عبدالبرّ در الاستیعاب.

۵- السجستانی، المصاحف/۱۶: حدثنا ابن فضیل، عن اشعث، عن محمد بن سیرین، قال: لما توفی النبی (ص): . . .

۶- السجستانی، المصاحف/۱۶: حدثنا ابن فضیل، عن اشعث، عن محمد بن سیرین، قال: لما توفی النبی (ص): . . .

۷- الاصفهانی، حلیه الاولیاء، ج ۱/۶۷، ترجمه علی (ع)؛

۸- العسقلانی، احمد بن علی بن حجر، فتح الباری بشرح البخاری، بیروت، دار احیاء (بی تا)، ج ۹/۱۵، کتاب فضائل القرآن،

باب جمع القرآن، ذیل رقم ۴۹۸۸؛ السیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱/۱۱۷.

(ابن حجر) مراد از «جمع» حفظ نمودن در سینه است» (۱) نه در مصحف؛ قفاری نیز با استناد به کلام ابن حجر، روایت محمد بن سیرین را ضعیف دانست.

ارزیابی و نقد اشکالات

پاسخ اشکال اول: در کلام نویسندگان یاد شده حدیث، به خاطر اشعث، بدان جهت که جز او کسی حدیث را نقل نکرده و او ضعیف است، ناتمام و غیر قابل استناد می دانند، در حالی که اولاً: مقصود از اشعث (۲)، اشعث بن سوار ۴۴۵۲ الکندی النجار است، و تضعیف او مورد اتفاق نیست؛ ابواحمد بن عدی می گوید: «هرچند نسبت به برخی روایاتی که اشعث بن سوار از مشایخ خود گزارش می کند، مخالفت شده ولی فی الجمله یکتب حدیثه» (۳). بزّار می گوید: «لأنّعلم أحداً ترک حدیثه إلا من قلیل المعرفة» (۴) بنابراین تضعیف اشعث اجماعی نیست.

ثانیاً: راوی این حدیث، از محمد بن سیرین تنها اشعث نیست بلکه همان گونه که اشاره شد، روایت را یزید بن هارون و او از ابن عون و وی از محمد بن سیرین (۵)؛ و اسماعیل بن ابراهیم، وی از ایوب و او از ابن عون از محمد بن سیرین (۶)؛ اسماعیل بن علیّه او از ایوب السختیانی از محمد بن سیرین (۷) بازگو نموده اند.

ثالثاً: مضمون روایت محمد بن سیرین از طریق عبدخیر و عکرمة که هر دو مورد تأیید رجال شناسان اهل سنت اند، نقل شده است؛ بنابراین منقطع بودن روایت محمد بن سیرین، مرتفع می گردد، چه اینکه سیوطی بعد از کلام ابن حجر، تصریح می کند: «قلت: قد وُرد»

۱- روح المعانی فی تفسیر العظیم والسیع المثنی، بیروت، دار إحياء التراث (بی تا)، ج ۱/۲۲، الفائده السادسة.

۲- راوی از او، ابن فضیل و مروی عنه، محمد بن سیرین است.

۳- المزّی، یوسف، تهذیب الکیمال فی اسماء الرجال، ج ۲/۲۷۴، رقم ۵۱۷.

۴- ابن حجر، تهذیب التهذیب، بیروت، دارصادر، ج ۱/۳۵۴، رقم ۶۴۵.

۵- عبدالرزاق، المصنف، ج ۷/۱۹۷، تحت عنوان: اول من جمع القرآن.

۶- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲/۳۳۸، ترجمه علی بن ابی طالب (ع).

۷- ابن عبدالبرّ، الاستیعاب، ج ۳ (القسم الثالث) / ۹۷۴.

من طریق آخر، أخرجه ابن الض-ريس في فضائله. . . (۱)، آلوسی نیز که برخی از اسناد این حدیث را تأیید کرده و صحیح می شمارد ولی لفظ «جمع» را توجیه می کند به حفظ در سینه، همین سند ضریس است (۲).

پاسخ اشکال دوم: اینکه ابن حجر و دیگران، تعبیر «جمع» در حدیث را، به حفظ در سینه و حافظه، توجیه می کنند، از جهاتی مردود و غیر قابل قبول است (۳): اول: خود ابن حجر در ابتدای همان باب جمع القرآن، واژه جمع را این گونه معنا می کند: «المراد بالجمع هنا جمعٌ مخصوصٌ، و هو جمعٌ مُتَّفَرِّقٌ في صِيحِفٍ، ثم جمعٌ تلك الصُّحُفِ في ال-مُصْحَفِ واحدٍ مرتَّبِ السُّورِ» (۴). دوم، ابن حجر عبارت ابن ابی داود را اولاً: برخلاف اصل امانتداری نادیده گرفت و آن را تحریف کرد؛ ابن ابی داود، تحت: «عنوان جَمَعَ على بن ابی طالب (رضی الله عنه) القرآن في المصحف» می گوید: حدثنا. . . «حتی یجمع القرآن في مصحف، ففعل» (۵)، ولی ابن حجر برخلاف صریح عبارت های «مصحف» هم در عنوان و هم در متن حدیث، و جمله: «فَفَعَلَ»، را به معنای حفظ در سینه گرفت!

ثانیاً: به اعتراف خود آلوسی که روایت ابن الضریس صحیح است، در متن همین روایت آمده: «فقلْتُ لعكرمه: أَلْفَوْهُ كما أنزلَ، الأَوَّلَ فالأَوَّلَ» (۶) ولی در عین حال سخن ابن حجر را می پذیرد که مراد حفظ در سینه است؛ چگونه معقول است علی (ع) قرآن را

- ۱- الاتقان في علوم القرآن، ج ۱/۱۱۷: النوع الثامن من عشر في جمعه وترتيبه: حدثنا بشر بن موسى، حدثنا هوذهبن خليفه، حدثنا عوف، عن محمد بن سيرين، عن عكرمه، قال:
- ۲- روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ج ۱/۲۲: و ما صحح، كما قيل على الجمع في الصدور، در حاشیه جمله «ماصحح» را به روایت ابن الضریس في فضائل علی، تفسیر می کند.
- ۳- روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ج ۱/۲۲: و ما صحح، كما قيل على الجمع في الصدور، در حاشیه جمله «ماصحح» را به روایت ابن الضریس في فضائل علی، تفسیر می کند.
- ۴- فتح الباری، ج ۹/۱۱: كتاب فضل القرآن، رقم ۴۹۸۸.
- ۵- ابن ابی داود، المصاحف/۱۶: همین متن را ابن عساکر نقل کرده است. ر. ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۹۸.
- ۶- السیوطی، الاتقان في علم القرآن، ج ۱/۱۱۷. .

بر اساس تاریخ نزول (الأول فالأول)، در سینه اش تألیف کند؟! (۱)

ثالثاً: آلوسی نسبت به بررسی روایات، راه علمی که در علم درایه به اثبات رسیده، نپیموده است؛ زیرا احادیثی که از نگاه مضمون هماهنگ ولی برخی اسناد به اصطلاح آلوسی ضعیف است، مؤید حدیث صحیح خواهد شد و آن را مستفیض خواهد ساخت نه اینکه حدیث صحیح تابع روایت ضعیف باشد (۲).

رابعاً: اگر مقصود از «جمع آوری» حفظ در ذهن باشد، چه نیازی بود که امیرالمؤمنین در خانه بنشیند و جز برای نماز از خانه خارج نگردد (۳)؛ برای سپردن در ذهن راهی غیر از نشستن در خانه وجود داشت؛ گذشته از آن در گزارش عبدالرزاق که تعبیر «حتی أجمعه للناس» (۴) موجود است، یعقوبی و شهرستانی از عرضه آن بر مردم خبر می دهند (۵)، چگونه با توجیه ابن حجر سازگار است؟!

جواب اشکال سوم، ابن حجر، عبارت «مِنَ اللّٰوْحِیْنِ» را وَهْمِ راوی خوانده و با این تعبیرش عبدخیر را متهم به خطا و ضعف کرده، در حالی که خود وی همین راوی را در روایت دیگر (۶) که مضمون آن به نفع ابابکر است تأیید می کند (۷)؛ به راستی چگونه معقول است یک راوی نسبت به علی تضعیف می گردد و نسبت به ابابکر مورد اعتماد؟! چه اینکه تعبیر مِّنَ اللّٰوْحِیْنِ در روایات دیگر از علی (ع) نیز نقل شده است؛ ابونعیم در حلیه

۱- المحدثی، سلامه القرآن من التحریف/۴۲۰.

۲- المحدثی، سلامه القرآن من التحریف/۴۲۰.

۳- المحدثی، سلامه القرآن من التحریف/۴۲۱.

۴- المصنف، ج ۷/۱۹۷، تحت عنوان: أَوَّلُ مَنْ جَمَعَ الْقُرْآنَ، ح ۲: ... ابن عون، عن محمد...

۵- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲/۲۲: ایام ابوبکر: وأتی به یحمله علی الجمل؛ شهرستانی، مفاتیح الاسرار و مصابیح الانوار، ج ۱/۱۳: لَمَّا فَرَّغَ مِنْ جَمْعِهِ اخْرَجَهُ هُوَ وَ غَلَامَهُ قَبْرَ اِلَى النَّاسِ وَ هُمْ فِی الْمَسْجِدِ.

۶- السجستانی، ابن ابی داود، المصاحف/۱۳.

۷- فتح الباری، ج ۹/۱۵: وما تَقَدَّمَ مِنْ رِوَايَةِ عَبْدِ خَيْرٍ عَنْ عَلِيٍّ أَصْحَحَ وَ هُوَ الْمَعْتَمَدُ، وَ آن: عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: اعْظَمَ النَّاسُ فِي الْمَصَاحِفِ اجْرَاءً، ابوبکر، رحمها الله علی ابی بکر، هو أوَّلُ مَنْ جَمَعَ كِتَابَ اللَّهِ.

الاولیاء، جمله « حتی أجمع ما بین اللّوْحین » (۱) را می آورد. ابن عساکر در چند روایت این تعبیر را نسبت به علی (ع) نقل می کند که فرمود: «از من از میان دو لوح پرسید» (۲)، بنابراین سخن ابن حجر ناصواب و مردود است.

(ب) محتوای مصحف علی (ع)

ناصرالقفاری مانند همیشه در این مورد نیز از حربه تهمت بهره می گیرد و شیعه را متهم می کند که با اعتقاد به مصحف علی، اضافاتی بر قرآن قائل اند (۳)، اما اینکه به راستی محتوای این مصحف شریف زاید بر قرآن موجود است تا سخن او صحیح باشد؟ و تفاوت اساسی آن با مصحف رائج، در چیست؟

بک - محتوای مصحف علی (ع) بر اساس منابع اهل سنت؛ با معرفی ویژگی هایی که منابع اهل سنت برای این مصحف ارائه می دهند می توان به محتوای آن پی برد: « انه (ع) کتبه علی تنزیله »، قال محمد (بن سیرین) « فلو أصیب ذلک الکتاب کان فیهِ عِلْمٌ » (۴). قال ابن سیرین: « فبلغنی أنه کتب [کتبه] علی تنزیله ولو أصیب ذلک لوجد فیهِ عِلْمٌ کثیرٌ » (۵)؛ « فجمعه علی ترتیب نُزوله، ولو وجد مُصحفه لکان فیهِ عِلْمٌ کثیر ولکنه لم یوجد » (۶)؛ « برخی (مصاحف) سوره إقرأ را ابتدای قرآن قرار داده بود و هذا أول مصحف علی ۲ » (۷)؛ « قال محمّد: فقلت لعکرمه ألقوه كما أنزل، الأول فالأول؟، قال: لو اجتمعت الإنس والجن علی أن یؤلفوه هذا التالیف ما

-
- ۱- حلیه الاولیاء، ج ۱/۶۷: ترجمه علی (ع).
 - ۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۹۹: سمعت محمد بن فضیل یقول: سمعت ابن شبرمه یقول: ما کان أحد علی المنبر یقول: سلونی عن ما بین اللوْحین الا علی بن ابی طالب (ع).
 - ۳- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الاثنی عشریه، ج ۱/۳۱۹.
 - ۴- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲/۳۳۸ (ترجمه علی (ع)).
 - ۵- ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۳ (القسم الثالث) / ۹۷۴، ذیل رقم ۱۶۳۳.
 - ۶- کلبی، التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۱/۴.
 - ۷- القرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱/۵۹.

استطاعوا « (۱) »، « وفيه أنه كتب في مصحفه الناسخ والمنسوخ وأن ابن سيرين قال: فطلبْتُ ذلك الكتاب وكتبْتُ فيه إلى المدينة فلم يقدر عليه « (۲) ».

ابن عساكر روایت متعددی را در این خصوص گزارش می کند، از جمله از ابی الطفیل می آورد که علی (ع) روی منبر پس از حمد و ثنا، فرمود: « يا أَيُّهَا النَّاسُ! سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ لَوْحِي الْمَصْحَفِ آيَةٍ تَخْفَى عَلَيَّ فِيمَا أَنْزَلْتُ وَلَا أَيْنَ نَزَلْتُ، وَلَا مَا عَنِيَ بِهَا « (۳) »، یا فرمود: « سَلُونِي عَنِ كِتَابِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَقَدْ عَرَفْتُ بَلِيلَ نَزَلْتُ، أَمْ بِنَهَارٍ، أَمْ فِي سَهْلٍ، أَمْ فِي جَبَلٍ « (۴) »، در تعبیر دیگر «... وَلَا تَجِدُونَ أَحَدًا عِلْمَ بِنَا بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ مِنِّي، فَسَلُونِي « (۵) ».

شهرستانی (م ۵۴۸ق) گزارش مفصل تر و از جزئیات بیشتری پرده برمی دارد که به خاطر اهمیت کلام او متن کلام وی نقل می شود: « وهو عليه السلام لما فرغ من تجهيز رسول الله (ص) وغسله و تكفينه والصلاه عليه و دفنه، آلى أن لا يرتدى برداً إلا لجمعه حتى يجمع القرآن، إذ كان مأموراً بذلك أمراً جزماً فجمعه كما أنزل من غير تحريف و تبديل و نقصان؛ وقد كان اشار النبي (ص) الى مواضع الترتيب والوضع، والتقديم والتأخير... و يروى أنه لما فرغ من جمعه أخرجه هو و غلامه قنبر إلى الناس، وهم في المسجد... وقال لهم: هذا الكتاب الله أنزله على محمد (ص) جمعه بين اللوحين فقالوا: إرفع المصحف، لا حاجة بنا إليه، فقال: والله لا ترونه بعد هذا، أبداً، إنما كان علي أن أخبركم حين جمعته، فرجع به الى بيته قائلاً: وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (فرقان:). و تركهم على ما هم عليه كما ترك هارون (ع) قوم أخيه موسى بعد إلقاء الحجج عليهم، واعتذروا لأخيه، بقوله: ... إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (طه: ۹۴) « (۶) ».

۱- السیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱/۱۱۷؛ الزرقانی، مناهل العرفان فی علوم القرآن، ج ۱/۲۲۹.

۲- السیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱/۱۱۷؛ الزرقانی، مناهل العرفان فی علوم القرآن، ج ۱/۲۲۹: و أخرجه بن اشته فی المصاحف من وجه آخر عن ابن سيرين: وفيه... .

۳- ابن عساكر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۹۷.

۴- ابن عساكر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۹۸.

۵- ابن عساكر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۹۸.

۶- عبدالکریم الشهرستانی، مفاتیح الاسرار و مصابیح الانوار، ج ۱/۱۳؛ المحمدی، سلامه القرآن من التحریف ۴۱۳..

یعقوبی (م ۲۹۲ق) می گوید: علی بن ابی طالب پس از وفات رسول الله (ص) قرآن را در هفت جزء، هر جزء شامل شانزده سوره و ۸۸۶ آیه با یک سوره شمردن معوذتین، که در مجموع ۱۱۲ سوره و ۶۲۰۲ آیه می شد، بار شتر کرده، نزد مردم آورد و فرمود: « هذا القرآن قد جَمَعْتُهُ » (۱).

ابن ندیم زمان جمع آوری آن را سه روز می داند (۲).

دو - نتایج: توجه به مطالبی که از منابع اهل سنت ارائه شد، نکات زیر را نتیجه می دهد:

اول - این مصحف شریف علاوه بر ترتیب سُور قرآن، براساس نزول، مشتمل بر حقائق فراوانی چون تبیین، تفسیر و تأویل و شأن نزول... (۳) ناسخ و منسوخ بوده است و به امر رسول الله (ص) و تعیین مواضع سوره ها (۴) به املاء آن حضرت و خط علی بن ابی طالب (ع) جمع آوری شد (۵).

دوم - تفاوت این مصحف با مصحفی که در زمان عثمان مشهور شد، تنها در تقدیم و تأخیر سُور نبود بلکه همان گونه که از این تعبیّرات راویان آن: « فیه عِلْمٌ »، « فیه عِلْمٌ کَثِیرٌ »، « لکان فیه عِلْمٌ کَثِیرٌ »، « لو اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ . . . » و « لانتجدون اُحداً اَعْلَمُ بما بین اللّوحین . . . »، پیداست، مملو از دانش و حقایقی که نجات دهنده بشر باشد، بوده است.

سوم - تعداد سوره ها و آیات آن با قرآن موجود هیچ تفاوتی نداشته (۶)، آنچه این

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲/۲۲: (ایام ابوبکر ذیل حادثه یمامه).

۲- ابن الندیم، الفهرست، تعلیق و إعتنا بها الشیخ ابراهیم رمضان، بیروت، دار المعرفه، ط الثانیه ۱۴۱۷ق/۴۵.

۳- المحمدی، سلامه القرآن من التحریف/۲۲۷

۴- الشهرستانی، مفاتیح الاسرار و مصابیح الانوار، ج ۱/۱۳.

۵- الحسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱/۴۰، ح ۴۱؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۸۶: ترجمه امیرالمؤمنین (ع): اخبرنا ابوالفرج غیث بن علی... قال (علی): کُنْتُ ادخُلُ علی رسول الله لیلاً و نهاراً و کنت اذا سألتُه أجابنی و إن سکت ابتدأنی، و ما نزلت علیه آیه إلا قرأتها علیه و علمتُ تفسیرها و تأویلها، دعا الله لی أن لا أنس-ی شیئاً علّمني إیاهُ فما نسیتُ من حرام ولا حلال. . . الاسلامی، ابوالفضل، مع دکتور ناصر القفاری فی اصول مذهبه حول القرآن/۳۲۵.

۶- آن گونه که یعقوبی گزارش داد ۱۱۲ سوره و ۶۲۰۲ آیه در هفت جزء..

مصحف را ممتاز ساخته حقایق و شرح و تبیینی است که براساس « تنزیل » مکتوب بوده است، و در مباحث قبلی اشاره شد که (۱) واژه « تنزیل » طبق دیدگاه خود پژوهشگران اهل سنت یعنی «اعلام» (۲) و اعلام هم، با نزول قرآن و هم با اعلام حقایقی که متن قرآن نیست ولی سخن خداوند و وحی است، سازگار است؛ چنان که ابن قتیبه و ابن حزم (۳) و علی حسن العریض (۴)، به یک حقیقتی و حیانی و تنزیلی معتقدند که قرآن نیست ولی سخن خدا هست.

بنابراین، آنچه زائد بر متن قرآن در این مصحف شریف وجود داشته، کلمات و حیانی بوده که توسط جبرئیل به رسول الله (ص) القاء و توسط علی (ع) که براساس حدیث متواتر ثقلین (۵)، عدل قرآن است، به عنوان شرح و تفسیر و تأویل و تنزیل، مکتوب گردیده است و قطعاً در آن چیزی که سبب خشم و هابیان را فراهم کرده (۶) یعنی اسامی منافقین و طعن برخی از اصحاب، وجود داشته است، ولی این مسأله؛ اولاً: ربطی به تحریف قرآن ندارد. ثانیاً: این مشکل از سوی خود اصحاب بود نه خداوند و نه کسی دیگر؛ کسی و کسانی که در هنگام مرگ رسول الله (ص) آن وقت که قلم و دواتی خواست چیزی بنویسد تا بعد از او امت گمراه نشوند، بگوید: « مَا شَأْنُهُ أَهْجَرُ؟ » (۷) (هذیان می گوید)

۱- ر. ک: به مبحث بررسی روایات تحریف.

۲- الزرقانی، مناهل العرفان فی علوم القرآن، ج ۱/۴۲: ... و هو اعلام فی جمیع اطلاقاته. ...

۳- الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۴/۴۸۰.

۴- فتح المنان فی نسخ القرآن/۲۲۵.

۵- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲/۱۹۴؛ الطبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳/۶۶؛ ج ۵/۱۵۴؛ عبدالرزاق، المصنف، ج ۷/۱۷۶؛ النسائی، ابی عبدالرحمن احمد بن شعیب، السنن الکبری، تحقیق عبدالغفار سلیمان البنداری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الاولی ۱۴۱۱ق، ج ۵/۴۵، الهندی، کنز العمال، ج ۱/۱۸۶، رقم ۹۴۴؛ ج ۱۳/۱۰۴، رقم ۳۶۳. ...

۶- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الاثنی عشریه، ج ۱/۳۲۱-۳۲۲.

۷- البخاری، صحیح البخاری، ج ۵/۱۳۷: کتاب المغازی، باب مرض النبی (ص)؛ ابن حجر، فتح الباری بشرح...، ج ۸/۱۶۷، رقم ۴۴۳۱؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲/۲۴۴؛ مسلم، صحیح مسلم، ج ۳/۱۲۵۹: کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه لمن لیس له شیء، ج ۲۲. .

و « قَدْ غَلَبَهُ الْوَجِيعُ » (۱)، و توهین و اسائه ادب از سوی برخی صحابه که ابن عبّاس را به گریه واداشت و آن روز را روز مصیبت بزرگ « إِنَّ الرَّزِيَّةَ كُلَّ الرَّزِيَّةِ » خواند (۲)، و پیامبر را در آخرین لحظات عمرش، خون دل کنند تا به آنها بفرماید: « قَوْمُوا »؛ « بروید بیرون » (۳)؛ قفاری و هم قطاران وی، انتظار دارند از کار آنان تمجید هم بشود؟! حاشا من الله العزیزالمجید!

چهارم - با توجه به کلام شهرستانی که جمع و ترتیب سوره ها به فرمان رسول الله (ص) بود، و سخن ابن ندیم مبنی بر اینکه علی (ع) ظرف سه روز، مصحفش را جمع آوری کرد، نه تنها دیدگاه شیعه را تقویت که قطعی می سازد: قرآن در زمان رسول الله (ص) جمع آوری شد (۴)، و امیرالمؤمنین در مدت سه روز آن را آماده عرضه ساخت؛ زیرا معقول نیست حضرت آن را در طول سه روز از ابتدا جمع آوری نماید، چه اینکه ابن حجر تصریح می کند به اینکه: « وقد كان القرآن كله كُتِبَ على عهد النبي (ص) لكن غير مجموع في موضع واحد ولا مرتب السور » (۵)؛ در نتیجه طبعاً ده ها سؤال ایجاد خواهد شد؛ از جمله اینکه: گفته می شود ابوبکر و پس از او عثمان قرآن را با اقامه دو شاهد، از مردم پذیرفت و جمع آوری کرد، چرا قرآنی که رسول الله (ص) جمع آوری کرده بود، مورد توجه قرار نگرفت؟!

پنجم - مضمون روایات اهل سنت در این خصوص نه تنها با روایات شیعه در تعارض نیست که کاملاً هماهنگ بلکه جزئیات بیشتری از این مصحف ارائه داده است، احادیث منقول در تاریخ مدینه دمشق و کلام شهرستانی شاهد روشن این مدعا است.

۱- صحیح البخاری، ج ۵/۱۳۷؛ ابن حجر العسقلانی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۸/۱۶۷.

۲- ابن حجر العسقلانی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۸، شماره های ۱۱۴، ۳۰۵۴، ۳۱۶۸، ۴۴۳۱، ۴۴۳۲، ۵۶۶۹، ۷۳۶۶؛ صحیح مسلم، ج ۳/۱۲۵۷، رقم ۲۰.

۳- فتح الباری بشرح صحیح البخاری، همان، ج ۸/۱۶۷، رقم ۴۴۳۲.

۴- الخویی، البیان فی تفسیر القرآن/۲۴۶؛ البلاغی، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۱/۴۴.

۵- فتح الباری بشرح البخاری، ج ۹/۵، ذیل رقم ۴۹۸۸.

(ج) نقش کلینی در ترویج مصحف علی (ع)

اینکه قفاری مدعی شد، کلینی در شایع سازی مصحف علی نقش داشته است، پاسخش از مباحثی که نسبت به محتوای این مصحف ارائه گردید، کاملاً آشکار شد؛ که اولاً: گزارش از این مصحف در منابع اهل سنت بیشتر است تا منابع شیعی. ثانياً: کلینی امر غیرعادی و آنچه موجب طعن و نقص قرآن باشد؛ روایت نکرده است.

(د) کتاب سلیم بن قیس...

نخستین کتابی که به عقیده قفاری، از مصحف علی (ع) خبر داده و کتاب را توطئه سیئه شمرد، کتاب سلیم بن قیس الهلالی العامری الکوفی (م ۹۰ق)، است، و چون راوی از سلیم، ابان بن ابی عیاش است، و او به اتفاق علما ضعیف است، پس حدیث سلیم اعتباری ندارد (۱)؛ این کلام قفاری از جهاتی قابل نقد است:

یک - بی تردید سلیم از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) بود (۲)، و امامان حسن و حسین بن علی و علی بن الحسین و باقر (علیهم السلام) را درک کرده و قبل از علی بن الحسین (ع) بدرود حیات گفته است (۳)؛ وی به خاطر اینکه تحت تعقیب حجاج بود (۴) به ابان بن ابی عیاش پناه آورد و هنگام وفات، کتابش را به ابان داد و این کتاب نخستین کتابی است که در شیعه پدید آمد «ولم یروه غیره» (۵).

اصل کتاب وی نیز نزد امامان از جمله امام صادق از جایگاه خاص برخوردار بوده

۱- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۱/۳۱۹ (نقل به مضمون).

۲- ابن ندیم، الفهرست/ ۲۷۱ (الفن الخامس من مقاله السادسة)؛ الطوسی، رجال الطوسی/ ۴۳ و ۶۸ و ۷۴ و ۹۱ از اصحاب علی

(ع) تا علی بن الحسین (ع) باب سین؛ البرقی، رجال البرقی/ ۷، ۴ و ۸.

۳- الطهرانی، آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲/۱۵۲، رقم: ۵۹۰: اصل سلیم بن قیس.

۴- الطهرانی، آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲/۱۵۲، رقم: ۵۹۰: اصل سلیم بن قیس.

۵- ابن ندیم، الفهرست/ ۲۷۱: ... و أول کتاب ظهر للشیعه کتاب سلیم بن قیس الهلالی؛ الذریعه: اولین کتابی که امر شیعه را آشکار کرد.

است، چنان که فرمود: « مَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنْ شَيْعِنَا وَمُحِبِّينَا كِتَابُ سَلِيمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ، فَلَيْسَ عِنْدَهُ مِنْ أَمْرِنَا شَيْءٌ وَلَا يَعْلَمُ مِنْ أَسْبَابِنَا شَيْءٌ وَهُوَ أَبْجَدُ الشَّيْعَةِ وَهُوَ سَرٌّ مِنْ أَسْرَارِ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) » (۱) و یکی از مهم ترین اصولی است که قبل از عصر امام صادق (ع) تدوین گردیده است (۲)، و این کتاب به عنوان «مناوله» به ابان بن ابی عیاش داده شد و از او به عمر بن محمد بن عبدالرحمان بن اذینه رسید (۳)، ولی نسخه های متفاوتی از آن کتاب پدید آمد که شک و تردیدی در مورد آن ایجاد نموده است، علامه طهرانی نسخه های متفاوتی از این کتاب را نام می برد و تفاوت های اساسی آنها را متذکر می شود (۴). شاید به همین جهت ابن داود حلی (م ۶۴۷ق) کتاب او را «موضوع» می شمارد (۵) و کشی (۶) و شیخ طوسی (۷) از این کتاب نام برده اند که شایسته است اهل پژوهش، به تحقیق مفصلی که در مقدمه این کتاب، به چاپ رسیده مراجعه نمایند (۸).

اما ابان بن ابی عیاش فیروز، هر چند که تضعیف شده (۹) و جعل کتاب سلیم به وی نسبت داده شده است (۱۰) ولی مضمون روایت آن در خصوص مصحف علی (ع) به طور وسیع در منابع اهل سنت (چنان که اشاره شد) نقل گردیده است، و کلینی در مواردی (۱۱) که حدیث

۱- الطهرانی، الذریعه إلی تصانیف الشیعه، ج ۲/۱۵۲.

۲- الطهرانی، الذریعه إلی تصانیف الشیعه، ج ۲/۱۵۲.

۳- الطهرانی، الذریعه إلی تصانیف الشیعه، ج ۲/۱۵۵.

۴- الطهرانی، الذریعه إلی تصانیف الشیعه، ج ۲/۱۵۶-۱۵۸.

۵- الحلی، رجال ابن داود الحلی/۱۷۸، رقم ۷۲۱.

۶- الطوسی، اختیار معرفه الرجال المعروف برجال الکشی، ج ۱/۲۳۱، رقم ۱۶۶.

۷- الطوسی، اختیار معرفه الرجال المعروف برجال الکشی، ج ۱، الفهرست/۱۶۲، رقم ۳۳۶.

۸- تحقیق این کتاب توسط محمدباقر الأنصاری الزنجانی الخوئینی، نشرالهادی ۱۳۱۵، انجام و در ۳ مجلد منتشر شده است.

۹- الطوسی، رجال الطوسی/۸۳، رقم ۱۰۶۱۰ و رقم ۳۶ (اصحاب امام باقر (ع) تابعی ضعیف).

۱۰- المازندرانی، محمد بن اسماعیل، منتهی المقال فی احوال الرجال، تحقیق و نشر مؤسسه آل البیت (ع) قم، ط

الاولی ۱۴۱۶ق، ج ۱/۱۳۲ رقم ۹؛ الخویی، معجم الرجال، ج ۱/۱۴۱، رقم ۲۲.

۱۱- اصول کافی، ج ۱/۲۲۸: کتاب الحججه باب أنه لم یجمع القرآن کله الا الاثمه، ج ۱، و ج ۲/۶۳۳: کتاب فضل القرآن، باب

النوادر، ج ۲۳..

مرتبط به این مصحف را گزارش می کند از کتاب سلیم نیست.

دو - اینکه ناصرالقفاری کتاب سلیم را از آن جهت که مصحف علی (ع) را نقل کرده دسیسه «سبیه» شمرد، مردود است؛ زیرا اولاً: محتوای روایت سلیم در منابع مورد قبول خود وهابی ها واضح تر و صریح تر آمده است، و اگر صرف آمدن چنین روایتی در کتابی از دسایس «سبیه» محسوب گردد، بسیاری از کتاب های آنان که از این مصحف خبر داده شامل این وصف می شود (۱).

ثانیاً شیعه وجود گروهی به عنوان «سبیه» را منکرند و آن را یک توطئه می دانند که در بخش چهارم این کتاب مورد بررسی قرار می گیرد.

ه) منع از کتابت جز قرآن

از نقدهای وهابیان نسبت به وجود مصحف امیرالمؤمنین (ع) این بود که براساس حدیث سلیم، در این مصحف غیر از قرآن همچون تنزیل، تأویل و ناسخ و منسوخ... مکتوب بوده است که اولاً: از اساس باطل است. ثانیاً: برخلاف اصولی است که رسول الله (ص) تأسیس کرد و فرمود: «لا تکتبوا عَنِّي شَيْئاً أَلَّا الْقُرْآنَ» (۲).

علیرغم اینکه این نویسنده، روایات سلیم را به خاطر حضور ابان بن ابی عیاش بالاتفاق ضعیف می داند (۳) و در عین حال به روایت او علیه شیعه استناد می کند، امر غیر معقول است و برخلاف تعهد خویش مبنی بر تمسک به روایات صحیح شیعی است (۴)، سخن وی به چند لحاظ غیر علمی و مردود است:

یک - اینکه مصحف علی (ع) علاوه بر قرآن، با نظم خاص مشتمل بر تنزیل، تأویل،

۱- المحمدی، سلامه القرآن من التحریف... ۴۱۴/.

۲- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۱/۲۸۹-۲۹۰.

۳- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۱/۲۲۸: و هو کتاب سلیم بن قیس، حیث نجد الصورة لهذا الفریه... التي يرويها أبان بن عیاش المتفق علی ضعفه... .

۴- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۱/۱۶ و ۲۷..

تفسیر و ناسخ و منسوخ است، تنها مستند به روایت سلیم بن قیس نیست بلکه همان گونه که ملاحظه گردید، عمده مدارک آن منابع اهل سنت است (۱).

دو - حدیث

«لا تكتبوا عني شيئاً إلّا القرآن»، در منابع مختلف اهل سنت انعکاس یافته است که ریشه همه آنها مسند احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ق) (۲) و صحیح مسلم (م ۲۶۸ ق) (۳) است، راویان هر دو منبع بعد از «همام بن یحیی» مشترکند منتها با متن متفاوت، که احتمال می رود که مسلم حدیث را از مسند امام احمد بن حنبل گرفته باشد.

سه - با اینکه منع از تدوین حدیث نادرست و برخلاف سیره رسول الله (ص) بوده است، ولی برای پاسخ این ایراد نکاتی بسیار فشرده اشاره می گردد:

اول - با فرض اینکه حدیث مسلم غیر از حدیث مسند امام احمد بن حنبل باشد، قفاری حدیث را برخلاف اخلاق امانتداری آن گونه که در صحیح مسلم نقل شده نیاورده است، برخی از پژوهشگران اهل سنت آن را متفرد (۴) می دانند (۵) برخی دیگر آن را «موقوف» و علیل می شمارند (۶)؛ و شکی نیست که با حدیث متفرد و یا موقوف نمی شود

۱- المحدثی، سلامه القرآن من التحریف/ ۴۳۵.

۲- ابن حنبل، المسند، ج ۴/۴۳، رقم ۱۱۱۵۸: حدثنا عبدالله حدثني، ابي، ثنا يزيد، أنا همام بن يحيى، عن زيد بن اسلم، عن عطاء بن يسار، عن ابي سعيد الخدري، قال: قال رسول الله: لا تكتبوا عني شيئاً إلّا القرآن، فمن كتب عني شيئاً غير القرآن فليمحه.

۳- النيسابوري، مسلم، صحیح مسلم، ج ۴/۲۲۹۸: كتاب الزهد و الرقائق، باب ۱۶: التثيت في الحديث و حكم كتابه العلم ح ۷۲ (۳۰۰۴): حدثنا هذّاب بن خالد الأزدي، حدثنا همام، عن زيد بن اسلم، عن عطاء بن يسار، عن ابي سعيد الخدري، إنّ رسول الله قال: لا تكتبوا عني و من كتب عني غير القرآن فليمحه، و حدّثوا عني، و لا حرج، و من كذب علي... متعمداً فليتبوأ عقده من النار.

۴- العثيمين، محمد بن صالح، الحديث ومصطلح (بي جا، بي نا، بي تا) ۵۹: الفرد هو ان ينفرد الراوي بالحديث، يعني ان يروي الحديث رجل واحد، و الغالب على الافراد ضعف.

۵- البغدادي، احمد بن علي بن ثابت الخطيب، تقييد العلم، تحقيق و تعليق يوسف العش (بي جا)، دار إحياء السننه النبويه، ط الثانية ۱۹۷۴ م/ ۳۲: تفرد همام بروايه هذا الحديث... .

۶- عبدالمطلب، رفعت فوزي، توثيق السنّه في القرن الثاني الهجري، قاهره، مكتبه الخانجي، ط الاولى ۱۴۰۰ ق/ ۴۳-۵۵: المناوي، زين الدين محمد عبدالرئوف، فيض القدير شرح جامع الصغير، تحقيق احمد عبدالسلام، بيروت، دارالكتب، ط الاولى ۱۴۱۵ ق، ج ۴/ ۶۹۴، رقم ۶۱۶۷. .

منع تدوین را که با عقل و نقل، اعم از قرآن (۱) و روایات متعدد، از جمله فرموده رسول الله (ص): «أَكْتُبُ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا خَرَجَ مِنِّي إِلَّا الْحَقُّ» (۲) ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم الحرّانی، منهاج السنّه، تحقیق محمدرشاد، (بی جا)، مؤسسه قرطبه، ط الاولی ۱۴۰۶ق، ج ۷/۳۹۹: فصل: قال الرافضی البرهان الحادی والثلاثون قوله تعالى.

(۳) و سیره آن حضرت، مخالف است، ثابت کرد.

دوم - اما حدیث مسند امام حنبل؛ اولاً: از نگاه شیخ و پیشوای ناصرالقفاری، یعنی ابن تیمیه، هرچند اصل مسند صحیح است ولی به خاطر اینکه عبدالله بن احمد بن حنبل و قطیعی در آن کتاب، تصرّف نموده اند و روایات جعلی را وارد آن کرده اند، کتاب را از اعتبار انداخته اند: «ثُمَّ إِنَّ هَذَا الْكِتَابَ (المسند) زَادَ فِيهِ ابْنُهُ عَبْدَ اللَّهِ زِيَادَاتٍ، ثُمَّ إِنَّ الْقَطِيعِي الَّذِي رَوَاهُ عَنْ ابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ زَادَ عَنْ شِيُوخِهِ زِيَادَاتٍ وَ فِيهَا أَحَادِيثٌ مَوْضُوعَةٌ بِاتِّفَاقِ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ...» (۴).

ثانیاً: ابن تیمیه این سخن را در ردّ حدیث ثقلین که علامه حلی، آن را از مسند الامام حنبل نقل می کند، اظهار می دارد و می گوید: «وهذا الرافض-ی وأمثاله من شيوخ الرافضه جهال فهم ينقلون من هذا المصنف فيظنون أن كل ما رواه القطيعي أو عبدالله، فقد رواه أحمد نفسه ولا يميزون بين شيوخ أحمد و شيوخ القطيعي ثم يظنون أن أحمد اذا رواه فقد رواه في المسند...» (۵)، درحالی که در چاپ های مختلف این کتاب، حدیث ثقلین از شخص احمد بن حنبل نقل

شده است (۶) نه از عبدالله پسر او، و حدیث

«لَا تَكْتُبُوا عَنِّي شَيْئاً إِلَّا الْقُرْآنَ» از عبدالله پسر

۱- سوره بقره ۲/۲۸۲: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ

۲- مسند احمد بن حنبل، ج ۲/۶۲۴، رقم ۶۸۱۶: (مسند عبدالله بن عمر)؛ القرطبي، يوسف بن عبد البر، جامع بيان العلم، مقدمه وتعليق محمد عبدالقادر احمد عطا، بيروت، مؤسسه الكتب الثقافيه، ط الثانيه ۱۴۱۸ق/۸۵، باب ۱۶: ذكر الرخصه في كتابه العلم، (رقم ۳۵)

-۳

۴- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم الحرّانی، منهاج السنّه، تحقیق محمدرشاد، (بی جا)، مؤسسه قرطبه، ط الاولی ۱۴۰۶ق، ج ۷/۳۹۹: فصل: قال الرافضی البرهان الحادی والثلاثون قوله تعالى. . . .

۵- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم الحرّانی، منهاج السنّه، تحقیق محمدرشاد، (بی جا)، مؤسسه قرطبه، ط الاولی ۱۴۰۶ق، ج ۷/۳۹۹: فصل: قال الرافضی البرهان الحادی والثلاثون قوله تعالى.

۶- المسند، تحقیق شعيب الارنؤوط وآخرون، بيروت، مؤسسهالرساله، ط الثانيه ۱۴۲۰ق، جزء ۳۲، حدیث رقم (۱۹۲۶۵) ۱۹۴۷۹: حَدَّثَنَا اسْمَاعِيلُ بْنُ اِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي حِيَانَ التَّمِيمِيِّ، حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ حِيَانَ التَّمِيمِيِّ، قَالَ: اِنْتَلَقْتُ أَنَا وَحُصَيْنُ بْنُ سُبْرَةَ وَعَمْرُ بْنُ مَسْلَمٍ إِلَىٰ يَزِيدَ بْنِ أَرْقَمٍ... قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمًا خَطِيْبًا فِينَا بِمَاءٍ يَدْعَى خُمًّا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ... إِنِّي تَارَكْتُ فِيكُمْ

ثقلين؛ أولهما كتاب الله

اوست (۱)؛ و این سخن ابن تیمیه، گواه روشنی است که این پیروان اویند که در کتاب های بزرگان خویش، دخل و تصرف می کنند، نه شیعه که وی شیعه را متهم به این خیانت می کند (۲).

ثالثاً برفرض اینکه مسند احمد به خاطر تصرفات خائنه، معتبر نباشد حدیث ثقلین در ده ها منبع دیگر آمده است، تا آن جا که ابن حجر بعد از نقل حدیث ثقلین می آورد: «قد أخرج الترمذی والنسائی، وهو كثير الطُّرُقِ جداً...»، و کثیر من اسانیدها صحاح و حسان (۳).

سوم - عالمان اهل سنت در توجیه همین روایت «لا تکتبوا عتی» به شدت دچار اختلافند؛ گروهی براین باورند که نهی از کتابت حدیث در صورتی بود که حدیث همراه قرآن در یک صفحه مکتوب می شد تا قاری میان قرآن و حدیث دچار خلط و اشتباه نگردد (۴) و در صورت امن از اختلاط، منعی برای کتابت وجود نداشت. دسته ای معتقدند حدیث نهی از کتابت حدیث، توسط احادیث جواز کتابت (۵) نسخ گردیده است (۶)، نووی در شرح مسلم نمونه هایی از این روایات را آورده است؛ چه اینکه از قاضی عیاض این عبارت در همین خصوص نقل شده است: قال القاضی: «کان بین

۱- مسندالامام احمد بن حنبل، القاهرة، مؤسسه قرطبه (بی تا)، ج ۳/۲۱، رقم ۱۱۱۷۴: مسند ابی سعید الخدری، حدثنا عبدالله، حدثنی ابی، ثنا یزید أنا همام بن یحیی، عن زید بن أسلم...؛ نسخه وزارت الاوقاف المصریه، جزء ۳۲/۴۱۵، رقم ۱۱۳۸۳: مسند ابی سعید... .

۲- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۱/۲۷۵.

۳- فتح الباری بشرح الصحیح البخاری، ج ۷/۹۳، باب ۹: مناقب علی بن ابی طالب (ع).

۴- النووی، صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱۸/۳۳۹، کتاب الزهد والرقاق، باب ۱۶ التثبیت فی الحدیث، ح ۷۷، المناوی، فیض القدیر، ج ۴/۶۹۴؛ الکردی، محمد طاهر الخطاط، تاریخ القرآن، مکه، مصطفی یغمور، ط الاولی ۱۳۶۵ق/۲۱.

۵- رسول خدا (ص) فرمود: «... أکْتُبُ، فوالذی نفسی بیده ما خَرَجَ مِنِّي (منه) إلیما الحِیق»: ابن حنبل، المسند، ج ۲/۶۲۴، رقم ۶۸۱۶ (مسند عبدالله بن عمرو بن العاص)؛ القرطبی، یوسف بن عبدالبر، جامع بیان العلم، ۸۵/ باب ۱۶: ذکر الرخصه فی کتابه العلم، رقم ۳۵۴؛ یا فرمود: «قیدوا العلم بالکتابه»: همان/ ۸۶، رقم ۳۵۹.

۶- صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱۸/ ۳۳۹، باب التثبیت فی الحدیث وحکم کتابه العلم؛ فیض القدیر، ج ۴/ ۶۹۴؛ تاریخ القرآن/

السلف من الصحابه والتابعين اختلاف كثير في كتابه العلم، فكرهها كثيرون، منهم و اجازها اكثرهم، ثم أجمع المسلمون على جوازها و زال ذلك الخلاف» (۱)، ذهبى در ترجمه عبدالله بن عمرو بن العاص مى گوید: «كتب الكثير بإذن النبي (ص) و ترخيصه له فى الكتابه بعد كراهته للصحابه أن يكتبوا عنه سوى القرآن، و سوغ ذلك (ص). ثم إنعقد الاجماع بعد اختلاف الصحابه (رض) على ال-جواز والاستحباب لتقييد العلم بالكتابه» (۲). گروه سوم، نهى از كتابت حديث را همزمان با نزول قرآن به خاطر پرهيز از مشتبه شدن آن با قرآن، مى دانند؛ نويسنده فيض القدير پس از اينكه كتابت را امر معقول، ماندگار، قابل استفاده براى ديگران مى شمارد، مى گويد: مقصود از نهى (لا-تكتبوا..). نهى خاص هنگام نزول قرآن است: «خوف لبسه بغيره، او بكتابه غير القرآن معه فى شىء واحد، اذ النهى متقدم والإذن ناسخ عند أمن اللبس» (۳).

برخی از نويسندگان اهل سنت اين عقیده را ابراز مى دارند كه منع از كتابت حديث، حتى همراه قرآن تنها در مورد ساير اصحاب، غير از على (ع) بوده است؛ وى تصريح مى كند كه: «إِنَّ كُلاًّ مِنَ السَّيِّئَةِ الصَّحِيحَةِ وَالْقُرْآنِ الْكَرِيمِ وَاجِبُ الطَّاعَةِ، وَقَدْ كَانَ مِنَ الصَّيْحَابِ مَنْ يَكْتُبُ حَدِيثَ النَّبِيِّ (ص) لِيَحْفَظَهُ، حَتَّى نَهَى الرَّسُولُ عَنْ كِتَابَةِ مَا لَيْسَ بِقُرْآنٍ، إِلَّا مَا كَانَ فِي صَحِيفَةِ عَلَى (كُتِبَ اللهُ وَجْهَهُ)» (۴)، بنايرين از زمان پيامبر (ص) مصحف على (ع) معروف بوده و در آن غير قرآن هم مكتوب مى شده است.

چهارم - به نظر مى رسد همه جار و جنجال ها، و تهمت ها از سوى منتقدان كافي بر سر اين نكته است كه از يك طرف مى خواهند با تكلف و فشار ثابت كنند كه جمع آورى قرآن، جز توسط ابوبكر و عمر و بالاخره عثمان انجام نگرفت و اين كار را براى آنان

۱- صحيح مسلم بشرح النووى، ج ۱۸ / ۳۳۹، باب التثبت فى الحديث وحكم كتابه العلم؛ فيض القدير، ج ۴ / ۶۹۴؛ تاريخ القرآن / ۲۱.

۲- الذهبى، سير أعلام النبلاء، ج ۸۰ / ۳ رقم ۱۷.

۳- المناوى، فيض القدير، ج ۴ / ۵۳۱، رقم ۶۱۶۷ (قيدوا العلم بالكتابه).

۴- العريض، حسن، فتح الثمان فى نسخ القرآن، مصر، مكتبة الخانجى بمصر، ط الأولى ۱۹۷۳م / ۲۲۵.

فضیلت بدانند و از طرف دیگر، علیرغم انبوه روایات نسبت به جایگاه علی (ع) در صدد اثبات این نکته اند که علی (ع) با دیگر اصحاب هیچ تفاوتی نداشت و مصحف او نیز همانند مصاحف دیگر است، در حالی که این هدف برای ابوبکر و عمر تأمین نمی گردد؛ زیرا: اولاً: باتوجه به اینکه منع کتابت حدیث برخلاف عقل و سیره رسول الله (ص) (۱) و احادیث دال بر کتابت است (۲)، تدوین قرآن در زمان خود حضرت انجام شد، چنان که ابن حجر تصریح می کند که: «وقد كان القرآن كله كتب على عهد رسول الله (ص) لكن غير مجموع في موضع واحد ولا مرتب السور...» (۳) دیگری می گوید: «ومن الثابت أن القرآن الكريم قد جمع في حياہ النبي الكريم بعد ان كان مُفَرَّقاً في جريد النخيل... وصفائح الحجارة... والعظام والجلود والرقاع... ولم يترتب يومئذ على حسب السور الموضوعه» (۴).

بخاری از ابن عباس نقل می کند که: «ما ترك النبي (ص) إلا ما بين الدفتين» (۵)، و بی تردید در صورت پذیرفتن این نظر (دیدگاه شیعه)، ده ها سؤال اساسی نسبت به قرآن، ایجاد می گردد و به احتمال بسیار قوی ابوبکر و عمر که اقدام به جمع آوری قرآن کردند نه به خاطر اینکه قرآن جمع آوری نشده بود بلکه بدان جهت بود که دیگر بزرگان صحابه چون علی بن ابی طالب (ع) عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و... مصحف داشتند و آن دو، نداشتن مصحف را برای خود کسر شأن می شمردند، از این رو به چنین کاری دست

۱- ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۳ (القسم الثالث) / ۹۲۰، ترجمه ۱۵۵۶: عبدالله بن سعید بن العاص؛ الکتانی، محمدعبدالحمی، التراتیب الإداریه - نظام الحکومه النبویه -، بیروت دارالکتب العربی (بی تا)، ج ۱/۴۸: رسول الله (ص) عبدالله بن سعد بن العاص را مأمور کرد به اهل مدینه کتابت تعلیم دهد و همچنین اسرای بدر را در مقابل تعلیم کتابت به ده نفر از جوانان، آزاد می کردند.

۲- المحمدی، سلامه القرآن من التحریف / ۴۳۶-۴۳۷.

۳- فتح الباری بشرح الصحیح البخاری، ج ۹/۵، ذیل رقم ۴۹۸۸.

۴- شعث، احمد کمال، الشیعه - فلسفه و تاریخ... / ۱۷۷.

۵- صحیح البخاری، ج ۶/۱۹۰، کتاب فضائل القرآن، باب من قال لم یتَرَک النَّبِیُّ الا ما بین الدَّفَتین، رقم ۵۰۱۹: فقال له (ابن عباس) شداد بن معقل: أترك النبي من شيء؟، قال: ما ترك... .

زدند، و الا- چرا یکی از مصحف‌هایی که به نقل بخاری وجود داشت انتخاب و رسمیت ندادند؟! وقتی از انس بن مالک سؤال شد: «مَنْ جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)؟»! قال: أَرْبَعَةٌ كُلُّهُمْ مِنَ الْاَنْصَارِ، أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، وَ مَعَاذِ بْنِ جَبَلٍ، وَ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ وَ ابُو زَيْدٍ «(۱)»؛ و به همین جهت مصحف ابابکر هیچ وقت میان مردم پخش نشد و فقط همانند مصحف‌های عبدالله بن مسعود جنبه شخصی داشت هر چند که از سوی مقام رسمی اداره مسلمانان گردآوری شد، چنان که می نویسند: «غیر آن هذ المصحف الرّسمی لم يأخذ طریقه الرّسمی الی الامصار، ولعل مقتل عمّر هو الذی آخر ذلك» و همین مصحف پس از ابوبکر به عمر منتقل و نزد حفصه دختر عمر، ماند (۲). عمر بن الخطاب هم برای اینکه مصحفی مستقل داشته باشد، اعلام کرد هر کسی چیزی از قرآن از رسول الله (ص) شنیده با دو شاهد بیاورند، ولی موفق نشد «فقتل عمر (رض) قبل أن یجمع ذلك» (۳).

دلیلش این است که قبل از توحید مصاحف توسط عثمان، مصحف‌های متعددی وجود داشت، و در هر شهری یک مصحف رایج بود؛ مصحف ابن مسعود میان اهل کوفه، مصحف ابوموسی میان اهل بصره، مصحف مقداد بن اسود در دمشق و مصحف اُبی بن کعب میان اهل شام، مورد توجه بود (۴)؛ و چون اختلافات قرائت و ادعاهای

«مصحف من!» به اوج خود رسید، عثمان بن عفان به پیشنهاد حذیفه مجبور شد، مصاحف دیگر را جمع آوری و نابود کرد (۵)، و مصحف عثمانی را ارائه داد و آن را از اهمّ کارهای او می شمارند (۶).

۱- صحیح البخاری، ج ۶/۱۸۷، باب القراء من اصحاب النبی، رقم ۵۰۰۳.

۲- الایاری، الموسوعه القرآنیه، ج ۱/۳۵۴.

۳- النمیری، ابوزید عمر بن شُبّه البصری، تاریخ مدینه المنوره، ج ۲/۷۰۵: ما روی عنه رضی الله عنه فی جمع القرآن.

۴- الایاری، الموسوعه القرآنیه، ج ۱/۳۵۴؛ ابن اثیر، ابوالحسن علی بن الکرّم محمد بن محمد، الکامل فی التاریخ، تحقیق عبدالقاضی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق، ج ۳/۸: حوادث سال ۳۰.

۵- البخاری، صحیح البخاری، ج ۶/۱۸۳: کتاب فضائل القرآن، باب جمع القرآن، رقم ۴۹۸۷.

۶- البخاری، صحیح البخاری، ج ۶/۱۸۳: کتاب فضائل القرآن، باب جمع القرآن، رقم ۴۹۸۷.

ثانیاً همان گونه که قبلاً اشاره شد، نوشتن در حاشیه مصحف و یا حتی در کنار آیات، جهت توضیح و تفسیر و تأویل، میان صحابه امر معمول و رایج بوده است (۱).

بنابراین، اینکه قفاری در مرحله نخست علی (ع) و در مرحله بعدی شیعه را متهم می کند که با اعتقاد به مصحفی که در آن تفسیر و تأویل و...، مکتوب بوده، مخالف دستور پیامبر « لا تکتبوا عَنِّي شَيْئاً إِلَّا الْقُرْآنَ » است، کاملاً مردود و باطل است.

(و) لازمه مصحف علی (ع) کوتاهی در امر تبلیغ! نیست

اینکه برخی از نویسندگان، لازمه وجود مصحف علی (ع) را کوتاهی رسول الله (ص) در امر تبلیغ قرآن و طعن صحابه، می دانند (۲)؛ اولاً این سخن، مخالف نصّ آیه ۵ سوره مائده است (۳). ثانیاً: با توجه به منابع خود وهابی ها نسبت به این مصحف (۴)، نه تنها کوتاهی رسول الله (ص) (نعوذ بالله) در امر تبلیغ را ثابت نمی کند که تأیید و تثبیت و تبلیغ رسالت و قرآن است؛ بر پایه همان مدارک، حدیث مشهور ثقلین (۵) در جهت ماندگاری تبلیغ قرآن تا روز رستاخیز از خاتم الانبیاء (ص) صادر شد و اهل بیت (علیهم السلام) و در رأس آن علی (ع) را عدل قرآن معرفی کرد، همان علی (ع) که بنابر نقل مدارک خود آنها فرمود: « سَلَوْنِي عَنِ كِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَقَدْ عَرَفْتُ بَلِيلَ نَزَلَتْ أَمْ بِنَهَارٍ، أَمْ فِي سَيْهَلٍ أَمْ فِي جَبَلٍ » (۶)، و یا فرمود: « والله! ما نزلت آية إلّا وقد علمتُ فيما نزلت، وأين نزلت، وعلى من نزلت، إن ربي وهب لي قلباً عقولاً ولساناً ناطقاً » (۷)، علی (ع) هر آنچه از رسول الله (ص) گرفته بود عرضه می داشت با

۱- گلدزیهر، مذاهب التفسیر/ ۱۶؛ الشریاضی، قصه التفسیر/ ۵۳.

۲- جارالله، موسی، الوشیعه فی نقد عقائد الشیعه/ ۱۲۶.

۳- الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. . . .

۴- ر. ک: به بحث محتوای مصحف علی (ع) در همین فصل.

۵- ر. ک: به بحث مرحله اول: پاسخ نقضی بر تحریف.

۶- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲/۳۳۸ (ترجمه علی (ع))؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۹۸ (ترجمه علی (ع))

۷- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲/۳۳۸ (ترجمه علی (ع))؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۹۸ (ترجمه علی (ع))؛ الاصفهانی، ابونعیم احمد بن عبدالله، حلیه الاولیاء...، ج ۱/۶۷.

این حال چگونه می توان مدعی شد که رسول الله (ص) در تبلیغ قرآن کوتاهی نموده باشد! ثالثاً: چنان چه اشاره شد، علی (ع) به عنوان آدای وظیفه دینی و سیاسی، مصحف خویش را بر اصحاب عرضه داشت و برای همیشه عذر آنان را برید (۱)، و اینکه اصحاب به هردلیلی آن را نپذیرفتند، تردیدی باقی نمی گذارد که صحابه در نپذیرفتن آن بی تقصیر نیستند و براساس نقل شهرستانی علی (ع) هنگام بازگشت و شنیدن این سخن برخی از اصحاب: «إرفع مصحفك لاجه بنا الیه!» (۲)، با کوله باری از درد، شکوه آمیزانه آیه ۳۰ فرقان را با خود زمزمه می کرد و صحابه را بسان قوم موسی (ع) شمرد که هارون (ع) را در غیاب موسی (ع) نه تنها اطاعت نمودند و حجت های او را نپذیرفتند که او را تهدید کردند (۳).

ز) وضعیت فعلی مصحف

اما اینکه موسی جارالله، با طرح این سؤال که مصحف علی (ع) کجاست؟ و شیعه معتقدند که مهدی مزعوم که در سرداب موهوم، مخفی است و روزی با آن مصحف از سرداب خارج می شود (۴)؛ از چند جهت قابل بررسی است:

یک - همین پرسش نسبت به مصحف ابوبکر و عمر نیز مطرح خواهد شد؛ زیرا با گذشت بیش از ۱۴ قرن و صدها حوادث تلخ و نابودکننده، طرح چنین سؤالی به عنوان نقد بر اعتقادات شیعه، غیر عاقلانه است؛ زیرا در دسترس نبودن این مصحف، دلیل بر نبود آن نخواهد بود و الا- هزاران کتاب ارزشمند و میراث فرهنگی مسلمانان که هم اکنون در اختیار نیست و بر اثر حوادث روزگار، از بین رفته است، باید دروغ قلمداد شود!

-
- ۱- الشهرستانی، عبدالکریم، مفاتیح الاسرار و مصابیح الانوار، ج ۱/۱۳.
 - ۲- الشهرستانی، عبدالکریم، مفاتیح الاسرار و مصابیح الانوار، ج ۱/۱۳.
 - ۳- الشهرستانی، عبدالکریم، مفاتیح الاسرار و مصابیح الانوار، ج ۱/۱۳. (با تصرّف)؛ المحمدی، سلامه القرآن من التحریف/ ۴۱۴.
 - ۴- الوشیعه فی نقد عقائد الشیعه/ ۱۲۶ (با تلخیص) ..

دو - با توجه به برخورد منفی و کینه توزانه برخی سران صحابه (ارفع مصحفک لاحاجه بنا لیه) (۱)، نسبت به علی (ع) و مصحف او از یک سو، و منع شدید نقل و تدوین حدیث رسول الله (ص) قریب یک قرن (۲) از دیگر سو، و دشمنی شدید شجره پلیده بنی امیه و در رأس آن معاویه، با خاندان رسول الله (ص) (۳) و سپس بنی عباس (۴) از طرف سوم، انتظار باطل است که مصحف شریف و مکتوبات دیگر علی (ع) (۵) در اختیار مردم باشد! کسی و کسانی که امکانات و بیت المال مسلمانان را حتی برای محور نام آنان به کار می گرفتند: «... حَتَّى يَرْبُو عَلَيْهِ الصَّغِير، وَيَهْرَم عَلَيْهِ الْكَبِير، وَلَا يَذْكَرُ ذَاكِرٌ فَضْلًا» (۶) چگونه آثار مکتوب آن حضرت در اختیار عموم مسلمانان باشد!

بنابراین، مصحف امیرالمؤمنین (ع) و سایر مکتوبات آن حضرت و امانت های نبوت و رسالت نزد امامان معصوم (علیهم السلام) است و از امامی به امام دیگر که در واقع منبع علوم آنان است منتقل می گردد (۷) و این باور، نه تحریف قرآن است و نه انحراف از دین؛ و اگر چنانچه عدم دسترسی مسلمانان به این مصحف مورد ایراد باشد، باید از پیروان ابن تیمیه پرسید که چرا؟ و به چه دلیل؟ و توسط چه کسانی؟ و اگر آن همه محدودیت و ستم و

- ۱- الشهرستانی، مفاتیح الاسرار و مصابیح الانوار، ج ۱/۱۳.
- ۲- البخاری، صحیح البخاری، ج ۱/۴۹: کتاب العلم، باب کیفیت یقبض العلم؛ این ممنوعیت توسط عمر بن عبدالعزیز (م ۱۰۱ق) لغو شد.
- ۳- نگاه کنید به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴/۵۶-۱۱۰: فصل فیما روی من سب معاویه و حزبه. و الغدیر، ج ۲/۱۲۶.
- ۴- ر. ک: به تاریخ زندگی امامان معصوم در دوران بنی عباس، از جمله سیره پیشوایان تألیف مهدی پیشوایی.
- ۵- کتاب علی، یا جامعه، یا جفر، یا صحیفه، یا الفرائض در فصل اول از بخش دوم تحت عنوان مکتوبات علی بن ابی طالب (ع) اشاره شد.
- ۶- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴/۵۸: معاویه این جمله را وقتی گفت که گروهی از بنی امیه از لعن و دشنام علی به ستوه آمدند و نزد معاویه آمدند و گفتند: یا امیرالمؤمنین، إِنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ مَا أَمَلْتَ فَلَوْ كَفَفْتَ عَنِ لَعْنِ هَذِهِ الرَّجُلِ! فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ، حَتَّى يَرْبُو... .
- ۷- الاسلامی، ابوالفضل، مع الدكتور ناصر القفاری فی اصول مذهبه حول القرآن/۳۳۵.

بی عدالتی ها و... نسبت به خاندان وحی، صورت نمی گرفت و از نشر علوم آنان جلوگیری به عمل نمی آمد، چه می شد؟ و چه آثاری در جهت پیشرفت و تعالی اسلام در پی داشت و امروز مسلمانان در کدام نقطه از عالم ایستاده بود؟!

سه - اینکه موسی جارالله و برخی دیگر مدعی شدند روزی مهدی مزعوم از سرداب موهوم خارج شده و مصحف علی (ع) را به همراه خواهد داشت؛ اولاً: به اعتقاد پیروان اهل بیت نه تنها مصحف یاد شده که امانت های رسالت پیامبر (ص) نزد آن حضرت محفوظ است. ثانیاً: مهدی موعود (ع) نه از سرداب مورد نظر شما که از کنارخانه خدا قیام می کند. ثالثاً: اعتقاد به منجی عالم، فرا مذهبی است و اختصاص به شیعه ندارد بلکه همه ادیان الهی معتقد به منجی اند.

سرانجام در اصل وجود مصحف امیرالمؤمنین (ع) که پس از رسول الله بر اصحاب عرضه شد ولی به دلایلی مورد پذیرش قرار نگرفت، با ویژگی هایی چون متن قرآن بر اساس تاریخ نزول، تأویلات آیات، تفسیر، بیان مصادیق، و... بوده است و هیچ تردیدی نیست که این مصحف نه تنها شاهد بر تحریف قرآن نیست که مؤیدی بر تحریف ناپذیری آن است و آنچه القفاری و دیگران در این جهت بافته اند، جز افترا و تهمتی بیش نیست و در حقیقت بی اطلاعی خودشان را به معرض دید گذاشته اند!

نتیجه گیری

در این بخش، اتهام گروهی از نویسندگان مبنی بر اینکه شیعه و در رأس آنان کلینی، معتقد به تحریف قرآن اند، مورد بررسی و نقد قرار گرفت، و این نتیجه را داد که: اولاً: شیعه معتقد به تحریف قرآن نیست؛ عالمان شیعه گذشته از عمل و استنباط احکام عملی از قرآن موجود و قرائت سوره ای از آن، در نمازها... آیه شریفه: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** (حجر: ۱۰۱) را محکم ترین دلیل بر صیانت قرآن از تحریف می دانند. ثانیاً: موارد تحریف به مفهوم باطل آن، بیش از آنچه در منابع شیعه باشد در منابع مورد پسند

وهابی‌ها موجود است و هر توجیه و تحلیلی که این نویسندگان برای آنها ارائه می‌دهند، در مواردی که در منابع شیعه ادعا شده، نیز کاربرد خواهد داشت. ثالثاً: عناوین و احادیث کتاب کافی که تحریف را می‌رساند در حقیقت تفسیر یا تأویل یا تنزیل و یا تبیین و توسعه آیات قرآن کریم است و تفاوت مصحف علی (ع) با قرآن فعلی تنها در تنظیم سُور نیست بلکه براساس احادیث اهل سنت، مشتمل بر علوم الهی و حقائق گذشته و آینده است و مصحف امیرالمؤمنین (ع) که به فرمان رسول الله (ص) تنظیم یافت، نه تنها شاهی بر تحریف نیست که محکم‌ترین مؤید قرآن فعلی محسوب می‌گردد.

بخش چهارم: غلو در امامت به روایت کافی

اشاره

یکی دیگر از برجسته ترین اشکال هایی که بر کتاب شریف «کافی» وارد شده، اتهام «غُلُو» در باب امامت به روایت این کتاب است. در این اشکال هر چند از منابع دیگر شیعه نیز یاد شده (۱) ولی از آن روی که از یک سو، موضوع تحقیق بر محور کتاب کافی است و از دیگر سو، این کتاب در میان منابع روایی از جایگاه ویژه ای برخوردار است و به همین جهت این کتاب، مورد آماج تهمت ها قرار می گیرد، در این بخش اشکالات طرح شده در خصوص «غُلُو»، مورد بررسی و نقد قرار خواهد گرفت؛ و با توجه به اینکه برخی از عناوین باب ها و روایات به ویژه از کتاب الحجّة این کتاب، بیشترین اشکالات را به خود اختصاص داده است، این اشکالات به دو صورت: «توطئه بودن طرح امام-ت» و «غلو در امامت» برجسته شده است.

۱- همچون بصائر الدرجات الکبری فی فضائل آل محمد، تألیف ابوجعفر محمدبن الحسن الصفار (م ۲۹۰ق)؛ تفسیر العیاشی، از ابی النضر محمدبن مسعودبن عیاش السلمی السمرقندی (قرن سوم)، و بحار الانوار الجامعه لدرر الاخبار الائمة الاطهار، تألیف محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۱ق) ..

فصل اول: طرح اندیشه امامت، از سوی عبدالله بن سبأ

۱. طرح اتهام

با کمال تأسف بخش های قابل توجهی از کتاب های اهل سنت به ویژه منابع وهابی ها به این مسأله اختصاص یافته است تا وانمود کنند که طرح امامت و جانشینی رسول الله (ص) دسیسه فردی به نام عبدالله بن سبأ یهودی الاصل است و وی با چنین طرحی نه تنها میان مسلمانان اختلاف انداخت که در مورد علی (ع) و اهل بیت (علیهم السلام) غلو کرد و برای آنان اوصاف الوهی داد، برای اینکه ادعای طرح شده، ملموس تر ارائه گردد، به عبارت های زیر که ملایم تر از تعبیر دیگران است به عنوان نمونه، توجه نمایید:

ناصر قفاری می آورد: « لعلَّ أوَّل مَنْ تَحَدَّثَ عَنْ مَفْهُومِ الْإِمَامَةِ بِالصُّورِهَا الْمَوْجُودَةِ عِنْدَ الشَّيْعَةِ هُوَ ابْنُ سَبَأٍ، الَّذِي بَدَأَ بِشَيْعِ الْقَوْلِ بِأَنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ وَصَايَهُ مِنَ النَّبِيِّ، وَ مَحْصُورُهُ بِالْوَضْعِيِّ... » (۱).

از آنجا که تشیع و امامت دو مفهوم بهم پیوسته و ملازم هم است، این گروه از نویسندگان به مسأله امامت که آن را توطئه عبدالله بن سبأ می شمارند، اکتفا نکرده بلکه پارا فراتر گذاشته و حتی ظهور و به وجود آمدن «تشیع» را طرح ابن سبأ می دانند و او را مؤسس

۱- اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه، ج ۲/۷۹۲؛ وج ۱ / ۹۵ و ۱۰۰؛ شعث، احمد کمال، الشیعه فلسفه و تاریخ/ ۱۰۸ و ۱۰۹؛ ظهیر، احسان إلهی، الشیعه والسنة/ ۵۱؛ همان، الشیعه والتشیع، ۳۳۲ و علی محمد، مجدی علی، انتصار الحق/ ۲۹: فتستر هذا الحاقدا (ابن سبأ) بحب الامام علی و أظهر الغلو فی موالاته و التشیع له و كان هذا الشیطان أوَّل من ادعی النص بامامه علی، و أوَّل من أشهر القول بغرض إمامته... .

مذهب شیعه قلمداد می کنند! و برخی از این طیف، این چنین بی ادبانه اظهار نظر می نمایند: «یکفی شیعهالضلال» عاراً و شاراً آن اول من أسس مذهبهم الضال هو عبدالله بن سبأ اليهودی الحاقده الذی أظهر الإسلام و أبطن الکفر و سعی لهدم الإسلام من داخله، و آتی له ذلک؟! (۱).

ناصر قفاری با اینکه مدعی است آراء و عقاید شیعه را با توجه به منابع مورد اطمینان و با رعایت انصاف بررسی می کند (۲) (که چنین نمی کند) بعد از بررسی دیدگاه های ظهور شیعه (۳) تحت عنوان «الرأی المختار» نظر خودش را که به باور وی نتایج پژوهش اوست، این گونه ارائه می دهد: «والذی أرى أن الشیعه کفکر و عقیده لم تولد فجأه، بل أنها أخذت طوراً زمنياً و مرّت بمراحل... و لكن طلائع العقیده الشیعیه و أصل أصولها ظهرت علی يد السبئیة بإعتراف کتب الشیعه...» (۴) برخی دیگر از وهابی های افراطی چون احسان الهی ظهیر (۵) و احمد کمال شعث (۶) روی همین نظر پافشاری می کنند.

ریشه این ادعا به ویژه اینکه فردی به نام عبدالله بن سبأ موجود بوده و اعتقاد و باورهای خاص نسبت به علی (ع) داشته، در آثار مکتوب اسلاف این گروه از نویسندگان به چشم می خورد؛ ابن عبدربه (م ۳۲۸ق) «رافضه» را که اعتقاد به خلافت ابوبکر و عمر نداشتند، اصحاب این شخص موهوم می داند (۷) و با نقل گفت و گویی که میان دو شخص

۱- عبارت را ببینید چگونه زشت ترین تعبیرات را به کار برده است! : همان/۲۹.

۲- اصول مذهب الشیعه...، ج ۱/۱۶.

۳- دیدگاه های شیعه در مورد ظهور شیعه: ۱. قبل از رسالت پیامبر خدا؛ ۲. در عصر رسول الله (ص)؛ ۳. روز جنگ جمل. دیدگاه های غیر شیعی: ۱. بعد از وفات رسول الله؛ ۲. روز قتل عثمان بن عفان؛ ۳. سال ۳۷ هجری در جریان صفین: ۷۰/ - ۹۵.

۴- همان / ۹۵.

۵- الشیعه و التشیع / ۱۸.

۶- الشیعه فلسفه و تاریخ / ۱۰۷-۱۰۸.

۷- آلاندلسی، احمد بن محمد بن عبدربه، العقد الفرید، تحقیق مفید محمد قمیحه، بیروت، دارالکتب العلمیه (بی تا)، ج ۲/۲۴۵: ...، أما الرافضه فلها غلو شدید فی علی، ذهب بعضهم مذهب النصارى فی المسيح و هم السبئیة أصحاب عبدالله بن سبأ، علیهم لعنه الله..

به نام های مالک بن معاویه و شعبی رخ داده، زشت ترین تعبیرات و دروغ ترین تهمت ها را به رافضه و پیروان ابن سبأ نسبت می دهد (۱). ابن حزم (م ۴۶۵ق)، این شخص و یاران او را معتقد به الوهیت علی (ع) و زنده بودن حضرت، معرفی می کند. (۲) عبدالکریم شهرستانی (م ۵۴۸ق) ضمن معرفی فرقه های دروغین از جمله «غلاه»، «سبأئیه» را پیروان عبدالله بن سبأ می داند که نخستین نصّ به امامت علی (ع) را اظهار کرد و به الوهیت و زنده بودن او، معتقد شد و روزی باز خواهد گشت (۳). اشعری (م ۳۳۰ق) نیز قریب به تعبیرات شهرستانی را به کار می گیرد (۴).

بنابراین آنچه اشاره شد، فرجامش این است که شیعه و مفهوم همزاد آن یعنی امامت یا ولایت، یا وصایت مفهوم انحرافی است و از متن اسلام برنخاسته است بلکه دسیسه ای است که از سوی فردی به نام عبدالله بن سبأ یهودی طراحی شده است و طبعاً چنین عقیده انحرافی «غلو» را در پی خواهد داشت!

۲. بررسی و نقد ادعای دسیسه ابن سبأ

اشاره

بررسی و نقادی مسأله چگونگی تکوّن «شیعه» و در پی آن مسأله «امامت» و ادعای طرح شده و اینکه چرا و به چه انگیزه ای و توسط چه کسی و گروهی، این تهمت برسر زبان ها افتاد و سرانجام به کتاب ها کشیده شد، و این شخص اسطوره ای چه کسی است و چگونه این همه تأثیرگذار جلوه داده می شود و ده ها سؤال دیگر، در این قسمت قابل

۱- الآندلسی، احمد بن محمد بن عبدربه، العقد الفرید، تحقیق مفید محمد قمیحه، بیروت، دارالکتب العلمیه (بی تا)، ج ۲/۲۴۹-۲۵۰: رافضه را در مواردی همانند یهود می داند، از جمله: در ولایت علی (ع)، تأخیر انداختن نماز مغرب، قبول نداشتن طلاق سه گانه!، حلال دانستن خون مسلمان، تحریف قرآن، مبعوض داشتن جبرئیل بدان جهت که او اشتباه کرد وحی را به جای این که به علی ابلاغ کند به محمد (ص) ابلاغ کرد!

۲- الفصل فی الملل و الاهواء والنحل، تحقیق محمد ابراهیم نصر- عبدالرحمن عمیره، بیروت، دارالجلیل ۱۴۰۵هـ-، ج ۵/۳۶: (ذکر شنیع الشیعه).

۳- الملل و النحل، بیروت، دارالمعرفه ۱۳۸۷هـ. ق، ج ۱/۱۷۴: (الغالیه).

۴- الاشعری، ابی الحسن علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامین و اختلاف المصلین، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، المكتبة العصریه ۱۴۱۹هـ. ق، ج ۱/۸۶ (الصنف الرابع عشر من اصناف الغالیه) ..

طرح و نیاز به پاسخ مفصّل و مدلل است؛ ولی بر اساس ظرفیت این کتاب و آن مقداری که محورهای بعدی بحث روشن گردد، به نکات کلیدی و اساسی که ارتباط با موضوع این قسمت دارد، پرداخته می شود:

الف) مفهوم «شیعه»

اشاره

الف) مفهوم «شیعه» (۱)

برای اینکه از تداعی مفهوم انحرافی این اصطلاح (شیعه) در اذهان مخاطبان جلوگیری به عمل آید و نیز شیعه و تشیع اصیل را بشناساند، لازم است به فشرده ای از مفهوم اصلی آن که مورد نظر شیعیان پیرو اهل بیت (علیهم السلام) است (نه شیعیان دروغین) اشاره گردد:

یک - شیعه در لغت

ریشه اصلی این واژه که از «مشایعت» به معنای پیرو و تسلیم بودن می آید، مفرد و تثنیه و جمع، مذکر، و مؤنثش به یک لفظ و به معنای واحد به کار می رود، و جمع آن «شیع» (به کسر شین و فتح یاء) است (۲)، شیعه الرّجل، یعنی پیروان و یاران او. (۳) و به هر قوم و گروهی که بر امری اجتماع نمایند (۴)، و برخی از آراء دیگری پیروی کنند، شیعه اطلاق می گردد (۵)؛ هر چند در آن امر اتفاق نظر نداشته باشند (۶). و در عرف، ابتدا به عنوان

۱- گرچه موضوع کتاب در مورد کافی است ولی چون اشکال بر کلینی و کتاب او در حقیقت بر شیعه است، ناگزیر نخست دامن شیعه را از این اتهام تطهیر نمود تا از اشکال بر کافی واضح تر پاسخ داده شود.

۲- الجزری، المبارک بن محمد بن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۲/۵۱۹ (شیع).

۳- الجوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغه و صحاح العربیه، ج ۳/۱۲۴۰؛ الفراهیدی، ابی عبدالرحمن الخلیل بن الاحمد، العین، تحقیق: مهدی المحزومی - ابراهیم السامرای، قم، دارالهجره، ط الاولی ۱۴۰۵، ج ۲/۱۹۱؛ الزبیدی، السید محمدمرتضی، تاج العروس فی جواهر القاموس، تحقیق: علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱/۲۵۷.

۴- الفراهیدی، العین، ج ۲/۱۹۱.

۵- الجوهری، الصحاح تاج اللغه، ج ۳/۱۲۴۰ و الزبیدی، تاج العروس، ج ۱۱/۲۵۷.

۶- الجوهری، الصحاح تاج اللغه، ج ۳/۱۲۴۰ و الزبیدی (تاج العروس) ..

عَلِمَ بِالغَلْبَةِ بِه كَار رِفْت و سِيس بِه طُور خَاص اسْم كَسَانِي شَد كِه عَلِي (ع) و اهل بيت او را ولي خود مي دانستند. (۱)

دو - شيعه در اصطلاح

از میان تعاریف مختلفی که با گرایش های گوناگون ارائه شده (۲)، به سه نمونه (از قدما و معاصرین) بسنده می شود:

اول - شیخ مفید (م ۴۱۳ق): «أَلشَّيْعَةُ هُم مَن شَايَعَ عَلِيًّا وَقَدَّمَهُ عَلَيَّ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ اعْتَقَدَ أَنَّهُ الْإِمَامُ بِوَصِيَّتِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ أَوْ بِإِرَادِهِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى نَصًّا كَمَا يَرَى الْإِمَامِيَّةَ أَوْ وَصْفًا كَمَا يَرَى الْجَارُودِيَّةَ» (۳).

دوم - شهرستانی (م ۵۴۸ق): «أَلشَّيْعَةُ الَّذِينَ شَايَعُوا عَلِيًّا (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) عَلَيَّ الْخِصُوصَ. وَقَالُوا بِإِمَامَتِهِ وَخِلَافَتِهِ نَصًّا وَ وَصِيَّةً، وَإِمَامًا جَلِيًّا، وَإِمَامًا خَفِيًّا، وَاعْتَقَدُوا أَنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَخْرُجُ مِنْ أَوْلَادِهِ، وَإِنْ

۱- الجزري، النهاية في غريب الحديث و الاثر، ج ۲/۵۱۹.

۲- ابن حزم الظاهري، علي بن احمد، الفصل في الملل و الاهواء و النحل، ج ۲/۲۷۰ (ذكر ما اعتمدت عليه كل فرقه. . .)؛
العاملي، السيد محسن، اعيان الشيعة، تحقيق و اخراج: حسن الامين، بيروت، دارالتعارف، ۱۴۰۳ق / ج ۷/۳۵۶؛ ابن خلدون،
عبد الرحمن، تاريخ ابن خلدون، المسمى ديوان المبتدئ و الخبر. . . (مقدمه)، وضع حواشي خليل شحاده، مراجعه: سهيل زكار،
بيروت، دارالفكر، ط الثالثة ۱۴۱۷ق/ ۲۴۶: (الفصل السابع و العشرون في مذاهب الشيعة. . .)؛ المظفرى، محمد حسين، تاريخ
الشيعة، قم، مكتبة بصيرتى (بى تا) / ۳؛ فريد وجدى شبيه تعريف شيخ مفيد، با تعبيرات ديگر، چنين تعريف مى كند: «الشيعة هُم
الذين شايعوا علياً (ع) فى إمامته و اعتقدوا أنّ الإمامة لا تخرج عن أولاده. قالوا ليست الإمامة قضيه مصلحيه تناط باختيار العامه بل
هى قضيه أصوليه هى ركن الدين و لا بد أن يكون الرسول قد نصّ على ذلك صريحاً: دائره المعارف القرن العشرين، بيروت،
دارالمعرفه، ط الثانيه ۱۹۷۱م، ج ۵/۴۲۴ (شيعه).

۳- الخراسانى، السيد طالب، النشأ التشيع، قم، انتشارات الشريف الرضى (بى تا) / ۲۰؛ الوائلى، احمد، هويه التشيع، بيروت،
دارالصفوه، ط الثالثه ۱۴۱۴ق/ ۱۲؛ السببى، كامل مصطفى، الصلّه بين التصوّف و التشيع، بيروت، دارالآندلس، ط الثالثه، ۱۹۸۲م،
ج ۱/۲۰ (نقل از التبصير فى الدين ۱۶-۱۷)؛ أبو الحسن الاشعري (م ۳۳۰ق)، همين تعريف شيخ مفيد را بدون قيدهاى «بوصيه»،
«او بارادها لله» و «نصياً و وصفاً» ارائه مى دهد: إنّما قيل لهم الشيعة، لأنهم شايعوا علياً (رضوان الله عليه) و يقدّمونه على سائر
أصحاب رسول الله (ص): مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين، ج ۱/۶۵.

خرجت فبظلم، يكون من غيره أو بتقيه من عنده» (۱).

سوم - جعفر السبجانی (معاصر): تُطْلَقُ هذه اللفظه أو التسميه على فريقٍ من المسلمين يعتقدون بأنَّ قيادة الأئمة الإسلاميه بعد وفاء رسول الله (ص) هي من حق الإمام علي (ع) وأبنائه المعصومين» (۲).

با عنایت به اینکه از یک سو، تعریف جامع اگر ناممکن نباشد، قطعاً خالی از دشوار نیست و از دیگر سو، شرایط زمان و احیاناً اوضاع سیاسی، بی تأثیر در دو تعریف نخست نبوده است؛ تعریف شیخ مفید (بنابر آنچه به وی نسبت داده شده) هر چند دو ثلث از فرقه زیدیه را خارج نموده است (۳) ولی ثلث دیگر آن را که «جارودیه» باشد، شامل می گردد (۴)، در حالی که آنان نمی توانند جزء شیعیان اصیل باشند (۵)، چه اینکه تعریف شهرستانی قسمت پایانی آن (و این خرجت فبظلم، يكون من غيره أو بتقيه من عنده) با اعتقادات شیعه اثنی عشری، سازگاری ندارد، زیرا امام (ع) هر چند امامت نکند همچنان امام خواهد بود.

اما سومین تعریف، که بیشتر قیادت و رهبری سیاسی و ظاهری امامان (علیهم السلام) را به ذهن تداعی می سازد، می توان گفت به لحاظ اینکه شامل قیادت فکری آنان نمی شود (۶) نا تمام

۱- الملل و النحل، ج ۱/۱۴۶: الفصل السادس.

۲- العقیده الاسلامیه علی ضوء تراث أهل البيت (ع) بیروت، الوکاله العالمیه للتوزیع، (بی تا) ۱۸۰/.

۳- السیبی، کامل مصطفی، الصلّه بین التصوّف و التشیع، ج ۱/۲۰: در کتاب های خود شیخ مفید تا آن جایی که جست و جو شد، این تعریف یافت نشد و در کتاب موسوعه العتبات المقدسه - المدخل جعفر الخلیلی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ط الثانیه ۱۴۰۷ق، ج ۱ (المدخل) ۳۰۱/؛ این تعریف را به شیخ مفید نسبت داده است: (الشیعه) تُطْلَقُ علی الفرقة و الجماعه الّتی تابعت و ناصرت الامام علیاً (ع) و اعتقدت بامامه نصّ رسول الله (ص) بأنّه الخلیفه من بعده مباشره كما هو علیه مذهب الشیعه الجعفریه الإمامیه الاثنی عشریه.

۴- السیبی، کامل مصطفی، الصلّه بین التصوّف و التشیع، ج ۱/۲۰

۵- النوبختی، محمد بن الحسن بن موسی، فرق الشیعه، تعلیق و تصحیح السید محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، المطبعه الحیدریه ۱۳۵۵ق/۲۱.

۶- زیرا قیادت و مرجعیت امامان: هم شامل قیادت فکری می شود و هم شامل قیادت سیاسی و اجتماعی: ر. ک: به کتاب: نشأه التشیع و الشیعه، تألیف الشهدا السید محمد باقر صدر، تحقیق عبدالجبار شراره، ایران، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، ط الاولی ۱۴۱۴ق/۸۳.

است، از این رو می شود آن را تکمیل و شیعه و یا تشیع را این گونه شناساند:

«شیعه» به جمع کثیری از مسلمانان اطلاق می شود که پس از رسول الله (ص) معتقد به ولایت و امامت علی و نه امام از فرزندان معصوم او باشند، و از آنان در همه فروع دین اطاعت کنند و عقلاً و شرعاً تسلیم دستورات آنان باشند.

(ب) پیدایش و ظهور شیعه

اشاره

این عنوان، هرچند غلطانداز و گمراه کننده است، ولی نگارنده از باب مماشات با خصم آن را می آورد؛ زیرا ظهور شیعه و تشیع واقعی، همزاد اسلام و متن دین بوده است؛ چرا که گذشته از فداکاری ها و فضائل علی (ع) (۱) پیامبر خدا (ص) علی (ع) را معیار ارزیابی حق، معرفی کرد و به نقل اُم سلمه فرمود: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ، وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۲) و در نقل دیگر فرمود: «وَاللَّهِ إِنَّ عَلِيًّا عَلَيَّ الْحَقُّ قَبْلَ الْيَوْمِ، وَ بَعْدَ الْيَوْمِ، عَهْدًا مَعَهُودًا وَ قَضَاءً مَقْضِيًّا» (۳)

همچنین با توجه به حدیث متواتر «ثقلین» (۴)، حضرت علی (ع) از اسلام و اسلام ز او جداناپذیر است، و بی تردید پیروان واقعی او، برخاسته از متن اسلام خواهد

۱- محمد بن سلیمان الکوفی القاضی، در کتاب مناقب الامام أمير المؤمنين علی بن ابی طالب (ع) خود، ۱۱۱۴ عنوان، و ابی الحسن علی بن محمد الشافعی مشهور به ابن المغازلی ۴۶۸ عنوان در کتاب مناقب الامام علی بن ابی طالب (ع) و ۳۲ حدیث تحت عنوان مناقب آن حضرت از کتاب المسند لأبى الحسين عبدالوهاب الکلابی متوفی ۳۹۶ق، و حسکانی حنفی از علمای قرن پنجم ۱۱۶۳ عنوان فضیلت برای علی (ع) و اهل بیت (ع) در کتاب شواهد التنزیل خود، و سمهودی ده ها منقبت در شأن علی و اهل بیت (ع) در کتاب جواهرالعقدین خود، از منابع اهل سنت استخراج نموده اند.

۲- ابن عساکر، علی بن الحسن بن هبهالله بن عبدالله الشافعی، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۴۴۹ (ترجمه علی بن ابی طالب، رقم ۹۰۲۵) و محمد بن سلیمان الکوفی، در کتاب المناقب الامام أمير المؤمنين، تحقیق محمد باقر المحمودی، قم، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، ط الاولی، ۱۴۱۲ق، ج ۶۱۶/۲ به این عبارت هم نقل کرده است: «لا يزال الدین مع عَلِيٍّ و عَلِيٌّ معه حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ» .

۳- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۴۴۹.

۴- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۱۸۵ - ۱۹۵: آخر الجزء الثانی وتسعين بعد الاربعمائه من الفرع .

بود، ولی در این جا از باب مماشات با دیگران، مطالبی چند با عنایت به این عنوان ارائه می گردد:

یک - قرآن و اصطلاح شیعه

واژه شیعه پیش از آن که در عرصه ملل و مذاهب مورد بحث قرار گیرد، ریشه قرآنی دارد و بیش از ده بار این واژه و جمع آن در قرآن کریم (۱) در مورد پیامبران بزرگ الهی چون حضرات: ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام) و پیروان آنان و نیز فرعون به کار رفته است، و وقتی این اصطلاح در مورد سرگذشت عبرت انگیز دو پیامبر الهی ابراهیم خلیل (۲) و موسی کلیم (۳) استفاده می شود، عناصر تدین، صلابت در دین، پیروی بر معیار تدین و ولاء در اصول دین و تسلیم بودن، در آن نهفته است (۴) ولی متأسفانه ناصر القفاری (۵) بر خلاف اکثر مفسران نامی اهل سنت، ریشه اصطلاح شیعه در قرآن را به چهار مفهوم ضد ائتلاف: «الفرق» (۶)، «أهل والنَّسب» (۷)، «أهل الملّه» و «الأهواء المختلفه» (۸)، با استفاده از تفسیر غیر مشهور

۱- مریم: ۱۹؛ قصص: ۱۵ (دوبار) و ۴؛ صافات: ۸۳؛ حجر: ۱۰؛ انعام: ۶۵ و ۱۵۹؛ روم: ۳۲؛ قمر: ۵۱؛ سبأ: ۵۴.

۲- صافات: ۸۳.

۳- قصص: ۱۵.

۴- ر. ک: به تفسیر الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، جارالله محمود بن عمر الزمخشری، بیروت، دارالکتاب العربی (بی تا)، ج ۳/۳۹۸: تفسیر آیه ۱۵، قصص و ج ۴/۴۸: تفسیر آیه ۸۳ صافات؛ و التفسیر الکبیر، فخر رازی، بیروت، داراحیاء التراث، طالأولی ۱۴۱۵ق، ج ۹ (جزء ۲۶) / ۳۴۰: تفسیر ۸۳ صافات و ج ۸ (جزء ۲۴) / ۵۸۴: تفسیر آیه ۱۵ قصص؛ تفسیر روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، السید محمود الآلوسی البغدادی، بیروت، داراحیاء (بی تا)، جزء ۲۰ (۱۹-۲۰) / ۴۲: تفسیر آیه ۱۵ قصص و جزء ۲۳ (۲۳-۲۴) / ۹۹: تفسیر آیه ۸۳ صافات؛ الطبرسی، ابی علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق و تعلیق لجنه من العلماء...، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ط الأولی ۱۴۱۵ق، ج ۴/۷۷.

۵- نویسنده کتاب اصول مذهب الشیعه.

۶- آیات ۱۵۹ انعام، ۱۰ حجر، ۴ قصص، و ۲ روم را به مفهوم «فرق» می گیرد.

۷- آیه ۱۵ قصص را، به مفهوم اهل و النسب می گیرد.

۸- و آیه ۶۵ انعام را به معنای الاهواء المختلفه می گیرد.

ابن جوزی (م ۵۹۷ق) (۱) که برخی از آنها انحرافی و مذموم است، می گیرد. (۲)

اما با تتبعی که در مهم ترین تفاسیر اهل سنت صورت گرفت، بیشترین شرح و تفسیر برای مصدر این واژه، یعنی «شیعه»، عنوان شده است که عبارت است از: «أُمَّتٌ» (۳)، «پیرو و تابع از...» (۴)، «الجماعه المتعاونون علی...» (۵)، «أهل و دین» (۶) «اشباه و نظائر»

۱- کتابی به نام نزهة الأعين الناظر/ ۳۷۶-۳۷۷ (این کتاب یافت نشد).

۲- اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۳۸-۴۰.

۳- الطبری، ابی جعفر محمد بن جریر، تفسیر الطبری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الثالثه ۱۴۲۰ق، ج ۷/۴۹۴: تفسیر آیه ۱۰ حجر (ج ۸/۳۶۳، آیه ۶۹ مریم)؛ السیوطی، عبدالرحمن جلال الدین، الدر المنثور، ج ۵/۶۶: آیه ۱۰ حجر؛ الثعالبی، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف المالکی، تفسیر الثعالبی، تحقیق عبدالفتاح ابو سنه...، بیروت، دار احیاء، ط الاولی ۱۴۱۸ق، ج ۳/۳۹۵: آیه ۱۰ حجر؛ الشوکانی، محمد بن علی بن محمد، فتح القدر، بیروت، دارالمعرفه (بی تا)، ج ۳/۱۲۲ آیه ۱۰ حجر؛ القرطبی، ابی عبدالله محمد بن احمد الانصاری، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث ۱۹۶۵م، ج ۶/۶۹ (آیه ۱۰ مریم)؛ مجاهد، مجاهد بن جبر التابعی، تفسیر مجاهد، تحقیق عبدالرحمن الطاهر بن محمد، اسلام آباد، مجمع البحوث الاسلامیه، (بی تا) ج ۱/۳۸۸ (آیه ۶۹ مریم)؛ ابن کثیر، ابی الفداء اسماعیل بن کثیر القرشی الدمشقی، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالمعرفه، ط الثانيه ۱۴۰۷ق، ج ۳/۱۳۸؛ البغوی، ابی محمد الحسین بن مسعود الفراء، معالم التنزیل فی التفسیر والتأویل، بیروت، دارالفکر ۱۴۰۵ق، ج ۳/۳۹۴ (آیه ۱۰ حجر) و/ ۶۳۰ (آیه ۶۹ مریم)؛ النخاس، ابی جعفر، معانی القرآن، تحقیق محمد علی الصابونی، عربستان، جامعه أم القرى، ط الاولی ۱۴۰۹ق، ج ۳۴۷ (آیه ۶۹ مریم).

۴- الشوکانی، فتح القدر، ج ۳/۱۲۲، آیه ۱۰ حجر): «فی شیعِ الأولین»: فی أمهم وأتباعهم، وسائر فرقهم وطوائفهم، قال الفراء: الشیع، الأئمه التابعه بعضهم بعضاً فیما یجتمعون علیه، وأصله من شاعه، اذا تبعه...؛ الزمخشری، الکشاف، ج ۴/۴۸ (۸۳ صافات: ممن شایعه علی أصول الدین...). و الألوسی، روح المعانی، جزء ۲۳/۹۹ (آیه ۸۳ صافات).

۵- الطبری، تفسیر الطبری، ج ۸/۳۶۳ (۶۹ مریم: قال ابو جعفر: والشیعه هم الجماعه المتعاونون علی الأمر من الأمور، یقال ذلك: تشایع القوم: إذا تعاونوا؛ ومنه قولهم للرجل الشجاع: إنّه لمشیع، أى مُعان؛ الشوکانی، فتح القدر، ج ۳/۱۲۲ (۱۰ حجر: ... الأئمه التابعه بعضهم بعضاً فیما یجتمعون علیه...؛ البغوی، معالم التنزیل، ج ۳/۳۹۴ (۱۰ حجر: ... والشیعه: هم القوم المجتمعها المتفقه کلمتهم علی رأى واحد) و همان ۳۴۴ (۶۹ مریم: ... الشیعه الفرقة الّتی تبعت دیناً من الأديان).

۶- الطبری، تفسیر الطبری، ج ۱۰/۴۳ (۱۵ قصص: یقول: هو (شیعه) من أهل دین موسى علی الذی من عدوه من القبط و/ ۴۹۹ (۸۳ صافات: وإن من شیعته لایبراهیم، ابن عباس: من أهل دینه؛ مجاهد: علی منهاج نوح وسنّه؛ قتاده: علی دینه وملّته؛ السدی: من أهل دینه)؛ البغوی، معالم التنزیل، ج ۴/۵۶۵، ۸۳ صافات: «إن من شیعته»، یعنی من أهل دینه، وملّته، وسنّته؛ الشوکانی، فتح القدر، ج ۴/۱۶۳ (۱۵ قصص)؛ و/ ۴۰۱ (۸۲ صافات: أى من أهل دینه و ممن شایعه و وافقه علی الدعاء إلی الله و إلی وحیده والإیمان به، قال مجاهد: أى علی منهاجه وسنّته. قال الأصمعی: الشیعه الأعوان و هو مأخوذ من الشیاع). ابن کثیر، تفسیر القرآن

(اشیاع)» (۱). اما تفسیر شدن «اشیاع» و «شیع» به «فرق و احزاب» در برخی از تفاسیر آمده است که اولاً: با توجه به سیاق و شأن نزول آیات، در حقیقت به کار رفتن «شیع» به فرق و احزاب، مجازی است، و متن و چینش کلمات کاملاً گواه بر این معنا است؛ طبری در تفسیر آیه ۶۵ انعام (۲) واژه «شیع» را به فرق، و «یلبسکم» را به خلط، تفسیر می کند: يقول تعالی ذکره «أویخلتکم، «شیعاً» فرقاً، واحدها، «الشیعه»؛ و همین کلمه، در روایاتی که وی می آورد به اهواء مختلفه، اهواء متفرقه، الاهواء والاختلاف الفتن، آمده است، اما اینکه آیه در شأن چه کسانی نازل شده، می گوید میان اهل تفسیر اختلاف است، بعضی آن را در مورد امت محمّد (ص) می دانند (۳) و در حدیثی از آن حضرت که فرمود: «إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي إِلَّا الْأَثَمَةَ الْمُضَلِّينَ» (۴) گویا سبب مشکلات امت اسلامی را رهبران و امامان گمراه می داند!

شوکانی قریب، همین معنا را برای آیه ارائه می دهد (۵)، با این تفاوت که مقصود آیه را عام می داند و می گوید: «قِيلَ وَالْآيَةُ عَامَةٌ فِي جَمِيعِ الْكُفَّارِ وَ كُلِّ مَنْ إِبْتَدَعَ وَ جَاءَ بِمَا لَمْ يَأْمُرْ بِهِ اللَّهُ، وَ هَذَا هُوَ الصَّوَابُ، لِأَنَّ اللَّفْظَ يُفِيدُ الْعُمُومَ؛ فَيَدْخُلُ فِيهِ طَوَائِفُ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ طَوَائِفِ الْمُشْرِكِينَ وَ غَيْرِهِمْ لِمَنْ إِبْتَدَعَ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ» (۶)، ولی معنای حقیقی «شیعه» در خصوص آیه را پیرو و تابع بودن، می داند: و می گوید: «معنى شَيْعاً، فِرْقاً وَأَحْزَاباً، فَتَصَدَّقُ عَلَى كُلِّ قَوْمٍ كَانَ أَمْرُهُمْ فِي الدِّينِ وَاحِداً مُجْتَمِعاً، ثُمَّ اتَّبَعَ كُلُّ جَمَاعَةٍ مِنْهُمْ رَأْيَ كَبِيرٍ مِنْ كِبَرَانِهِمْ...» (۷)، زمخشری آیه ۶۵ انعام

-
- ۱- البغوی، معالم التنزیل، ج ۵/۲۶۹۵۱ قمر: «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَهُمْ»: أشباهکم و نظراء کم... و ج ۴/۵۱۶۵۴ (سبأ)؛ الشوکانی، فتح القدير، ج ۴/۳۳۴۵۴ (سبأ).
 - ۲- قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَاباً مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شَيْعاً... (انعام ۶/۶۵)
 - ۳- تفسیر الطبری، ج ۵/۲۱۸-۲۲۳؛ الطوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث (بی تا) ج ۴/۱۶۲ (انعام): و معنی «شیعاً»: أی يجعلکم فرقاً لا تكونون شیعه واحده... .
 - ۴- الطوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث (بی تا) ج ۴/۲۲۱.
 - ۵- فتح القدير، ج ۲/۱۲۶ (انعام)؛ القرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۷/۱۵۰.
 - ۶- القرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۷/۱۸۳۱۵۹ (انعام): والمعنى: أنهم (يهودون نصارى) جعلوا دينهم متفرقاً فأخذوا ببعضه و ترکوا بعضه... .
 - ۷- القرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۷/۱۸۳۱۵۹ (انعام)

را همانند طبری تفسیر می کند (۱) و آیه ۱۵۹ انعام را در شأن یهود دانسته و حدیث ۷۱، ۷۲ و ۷۳ فرقه شدن سه امت یهود و نصاری و اسلام را از رسول الله (ص) نقل می کند (۲). ابن جوزی (م ۵۹۷ق) که مستند قفاری تنها گفته های این عالم اهل سنت است، هرچند «شَیْع» در آیه ۱۰ حجر را به «فرق» ترجمه می کند ولی بلافاصله می گوید: قال (الفراء): «ألشیعه، الأمة المتابعه بعضها بعضاً فیما یجتمعون علیه فی أمر» (۳)، در تفسیر آیه ۱۵۹ انعام، «شَیْع» را به فرق و احزاب معنا و چهاردیدگاه را در آن مطرح می کند و معنای اصلی شیعه را پیرو، می گیرد (۴).

ثانیاً: بر فرض اینکه واژه «شیعه» در قرآن به مفهوم فرق و احزاب باشد، مدعای او را مبنی بر اینکه لفظ شیعه و اشیاع غالباً در قرآن در امر مذموم استعمال می شود و این لفظ ضد ائتلاف و اجتماع است (۵) ثابت نمی کند؛ زیرا همان گونه که از مهم ترین تفاسیر اهل سنت ملاحظه شد، این واژه به معنای «ملت» و «جماعت» و «اهل دین» تفسیر شده بود و اگر در برخی موارد به فرق و احزاب معنا شد، از باب به کار رفتن لفظ در معنای مجازی آن بود نه حقیقی و این معنا شامل مذاهب پیروان خلفا هم می شود و اگر در آیات ۶۵، ۱۵۹ انعام در تفسیر طبری و فتح القدر لفظ «شَیْع» در مذمت و اختلاف به کار رفت، به اعتبار نتیجه اختلاف است، یعنی هر فرقه از فرق مختلف، شیعه و پیروی مستقل

۱- الکشاف، ج ۲/۳۳ (۶۵ انعام).

۲- الکشاف، ج ۲/۸۲.

۳- ابن الجوزی، جمال الدین عبدالرحمن بن علی بن محمد القرشی البغدادی، زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق محمد بن عبدالرحمن عبدالله- اخراج أحادیث ابو هاجر...، بیروت، دارالفکر، طالاولی ۱۴۰۷ق، ج ۴/۲۸۲.

۴- ابن الجوزی، جمال الدین عبدالرحمن بن علی بن محمد القرشی البغدادی، زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق محمد بن عبدالرحمن عبدالله- اخراج أحادیث ابو هاجر...، بیروت، دارالفکر، طالاولی ۱۴۰۷ق، ج ۳/۱۰۷: چهاردیدگاه عبارتند از: اهل ضلالت از این امت. یهود و نصاری. یهود. همه مشرکان، .. والشَّیْع: الفرق والاحزاب، قال الزَّجاج: ومعنی «شَیْعَتُ» فی اللغه: إتبعتُ. والعرب یقول: شَاعَکُم السَّلَام، و أشَاعَکُم، أى: تبعکم... فمعنی الشَّیْعه: اللَّذین یَتَّبِع بعضهم بعضاً، ولیس کلُّهم متفقین؛ الطبرسی، مجمع البیان، ج ۴/۲۰۲ (سه دیدگاه)؛ الطوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۴/۳۲۸ (۱۵۹ انعام): چهار قول را از امام ابو جعفر (ع)، در تفسیر آیه به اعتبار عملکرد آنان، می آورد: هُم أهل الضلاله والبدع من هذه الامه.

۵- اصول مذهب الشیعه...، ج ۱/۴۰.

است (۱) و یا اینکه مفهوم منفی آن مراد است، یعنی شما را شیعه واحده قرار نداد (۲).

بنابراین لفظ شیعه و شیعی، برای امر مذموم و ضد اتحاد وضع نشده است بلکه اگر مضاف الیه آن، غیر صالحان بود اوصاف مذموم به خود می گیرد و اگر مضاف الیه آن، صالحان بود اوصاف ممدوح و عیناً این لفظ، همانند واژه «حزب» (۳) است که با اضافه شدن به «الله»، مدح را می رساند و با اضافه شدن به «شیطان»، ذم را؛ ولی ذاتاً این الفاظ برای مدح و ذم وضع نشده است (۴)، گذشته از آن، خداوند در آیات متعدد و الفاظ گوناگون امت اسلام را مورد تهدید قرار داده است (۵)، و آیا می شود ادعا کرد که این الفاظ برای امر مذموم کاربرد دارد؟!

ثالثاً: با در نظر گرفتن مباحث قبلی، معنای دوم (الأهل والنسب) برای «شیعه» که قفاری مدعی آن شد و او همواره در کتابش از حقائق چشم پوشی می کند، نادرست و انحرافی است و حتی ابن جوزی که مستمسک اوست، آیه هذا من شیعتیه را به «أصحابه من بنی اسرائیل» تفسیر می کند (۶) و دیگران چنان که دیدید آن را به «من أهل دین موسی» برگردانده اند و در برخی روایات حتی تعبیر «هذا من شیعتیه مسلم و هذا من أهل

۱- الطبرسی، ابی علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱/۷۷ (۶۵ انعام): والشَّیخ: الفرق، و کُلُّ فرقه شیعه علی حده، و شیعتٌ فلاناً: إبتعته.

۲- الطوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۴/۱۶۲ (۶۵ انعام): و معنی «شیعاً» ای يجعلکم فرقاً لا تکونون شیعه واحده فاذا کنتم مختلفین قاتل بعضکم بعضاً...

۳- مائده: ۵۶؛ مؤمنون: ۵۳؛ روم: ۳۲؛ مجادله: ۱۹، ۲۲...

۴- الموسوی، السید جاسم هاتو و شاکر عطیه الساعدی، مع الدكتور السالوس فی کتابه (مع الاثنی عشریه فی الاصول و الفروع)، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی (بی تا)، ج ۱/۳۴.

۵- الطباطبائی، السید محمد حسین، المیزان، طهران، دارالکتب الاسلامیه، ط الثانیه ۱۳۹۴ق، ج ۷/۱۴۰ (۶۵ انعام): وَ لِكُلِّ اُمَّةٍ رَّسُولٌ فَاِذَا جَاءَ رَّسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ... وَمَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (یونس: ۴۷-)، اِنَّ هَذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً وَاَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ... (انبیاء: ۹۲)؛ و وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ... (الروم: ۴۵)

۶- زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۶/۹۱ (۱۵ قصص)...

دین فرعون کافر» را می آورد (۱). و معنای سوم (الاهواء المختلفه) برای شیعه حتی براساس نظر ابن جوزی اشتباه است، زیرا وی می آورد: قوله تعالى: «أُو يَلْبَسُكُمْ شِيعًا، قال ابن عباس: يَبْتُ فَيُكْمُ الْأَهْوَاءِ الْمُخْتَلَفَةِ، فَتَصِيرُونَ فِرْقًا» (۲)، کجای این تعبیر می رساند که لفظ «شیعه» به معنای الاهواء المختلفه و دال بر مذمت است؟!

بنابراین سخن ناصرقفاری در این خصوص نه تنها با لغت سازگاری ندارد که با دیدگاه مفسران اهل سنت نیز مخالف است.

دو - جلوه گاه عینی شیعه در عصر رسول الله (ص)

اشاره

هرچند دیدگاه های متفاوتی و گاه غیرمنصفانه و غرض آلود، نسبت به پیدایش شیعه به مفهوم واقعی آن ارائه شده است (۳)، ولی شیعه امامیه، معتقدانند اصل تکوّن شیعه در زمان حیات رسول الله (ص) است (۴) و مستندات این مدعا نه تنها روایات امامیه (۵) است، که چندین روایت در منابع مورد اعتماد وهابیان به چشم می خورد که به چند نمونه از روایات آنها بسنده می شود:

اول - علی (ع) و شیعیانش در بهشت

- شعبی از علی بن ابی طالب (ع) نقل می کند که فرمود: «قال لی رسول الله (ص) أنت و شیعتک

۱- الطبری، تفسیر الطبری، ج ۴۳/۱۰-۴۴؛ الآلوسی، روح المعانی، جزء ۲۰/۵۳: «أی مَنْ شایعه و تابعه فی أمره و نهیه أو فی الدین علی ما قاله جماعه».

۲- الطبری، تفسیر الطبری، ج ۴۱/۳ (۶۵ انعام).

۳- قفاری، اصول مذهب الشیعه، ج ۱۷۰-۹۵.

۴- کاشف الغطاء، محمدحسین، أصل الشیعه وأصولها/۱۱۹؛ العاملی، السید محسن امین، أعیان الشیعه، ج ۱/۳۰ به بعد؛ مغنیه، محمدجواد، الشیعه فی المیزان/۱۷-۱۹.

۵- از منابع شیعه تنها به دو نمونه از کافی اکتفا می گردد: اصول کافی، ج ۲/۱۸۶: کتاب الایمان و الکفر، باب تذاکرا لالاخوان، ح ۱: سمعتُ أبا عبد الله يقول: شیعتنا الرّحماء بینهم... و/۲۳۳، باب المؤمن و علاماتہ و صفاتہ: ح ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۰، ۲۴، ۲۷، و.. شماره ۸: عن أبی عبد الله (ع): شیعتنا أهل الهدی و أهل التّقی، و أهل الخیر و أهل الایمان و أهل الفتح و الظفر..

- عن ابی سلیمان یعنی الهمدانی عن عمه: عن علی، قال: قال رسول الله (ص): «یا عَلِيُّ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ فِي الْجَنَّةِ...». (۲)

دوم - علی (ع) و شیعیانش رستگار اند

- سیوطی در تفسیر آیه إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (بینه). از عایشه نقل می کند: قُلْتُ: یا رسول الله! مَنْ أَكْرَمَ الْخَلْقِ

۱- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۸۸۹۵ [۳۳۲] (ترجمه علی (ع))

۲- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۸۹۰۳ [۳۳۵]: در ذیل این حدیث این جمله اضافه شده: «وإِنَّ قَوْمًا لَهُمْ نَبِيٌّ يُقَالُ لَهُمْ الرَّافِضَةُ، فَإِنْ لَقِيَتْهُمْ فَاقْتُلْتَهُمْ، فَإِنَّهُمْ مُشْرِكُونَ» که قطعاً دروغ و جعل است، زیرا؛ اولاً: اگر مقصود از «رافضه» شیعه باشد حتی شیعه زیدی، بی تردید مشرک نیستند. ثانیاً: در میان خود دانشمندان اهل سنت در پدید آمدن اصطلاح رافضه اختلاف نظر است که هیچ کدام با این حدیث سازگاری ندارد؛ ابن عبدربه می گوید به رافضه از این جهت رافضه گفته شد که ابوبکر و عمر را در خلافت قبول نکردند: العقد الفرید، ج ۲/۲۴۵؛ ابی الحسن أشعری می گوید: و إِنَّمَا سَمَّوْا رَافِضَةَ، لِرَفْضِهِمْ إِمَامَةَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ: مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ج ۱/۸۹؛ اما ریشه این اصطلاح را چنین بیان می کند که وقتی یاران زید بن علی بن الحسین (ع) از زید شنیدند که در مورد خلافت ابوبکر و عمر گفته: «لَوْ سَأَلْتَنِي رَبِّي لَقُلْتُ: وُلِّيتْ عَلَيْهِمْ خَيْرُهُمْ لَهُمْ» یعنی خلافت آن دو را قبول داشت، از آن دو تبری نجست، اطراف او را خالی کردند، از این پس این اسم بر آن ها به کار رفت: الملل والنحل، ج ۱/۱۵۵؛ طبری، نیز همین روایت را نقل می کند: تاریخ طبری، ج ۷/۱۸۰ حوادث سال ۱۴۲؛ السالوس، احمد علی، مع الشیعه الاثنی عشریه فی الاصول و الفروع، ج ۱/۳۹-۴۰؛ در حاشیه مقالات الاسلامیین ج ۱/۸۹ می آورد، وقتی سپاه زید در برابر سپاه هشام بن عبدالملک قرار گرفت، به ابوبکر طعن وارد کردند، ولی زید مانع از این کار شد، یاران زید او را ترک کردند، زید، گفت: «رَفَضْتُمُونِي؟ قَالُوا: نَعَمْ»، از آن پس این اسم بر آن ها به کار رفت. نوبختی ریشه این اسم را بعد از شهادت امام باقر (ع) می داند، آن زمانی که گروهی معتقد به امامت محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب (ع) شدند، و گروهی که پیرو امام صادق (ع) بودند از گروه نخست بیزاری جستند، این اسم پدید آمد و بر گروه دوم اطلاق شد: فرق الشیعه/۶۲-۶۳. بنابراین اصل این اصطلاح، در حدود نیمه قرن دوم ابتدا نسبت به یاران زید که به خاطر تبری نجستن او از شیخین، به کار رفت و سپس به همه کسانی که خلافت آن دو را قبول نداشتند، استعمال شد، در نتیجه ذیل حدیث یاد شده بدون تردید از جعلیات دوران اموی ها است، جالب این که حتی ابن تیمیه با آن همه عنادش نسبت به شیعه، بعد از نقل داستان یاران زید و این که شیعه در قیام زید به دو دسته رافضه و زیدیه تقسیم شدند، می گوید: «روایاتی که در آنها لفظ «رافضه» آمده باشد کذب است، زیرا اصطلاح رافضه در قرن دوم پیدا شد!»: منهاج السنه النبویه، حواشی و إخراج آیات و احادیث عبدالله محمود محمد عمر، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الاولی ۱۴۲۰ق، ج ۱/۱۲-۱۱.

عَلَى اللَّهِ؟ قَالَ: «يَاعَائِشَةُ أَمَا تَقْرئين؟»: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ... آن گاه از جابر بن عبدالله انصاری می آورد که گفت: «كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ (ص) فَأَقْبَلَ عَلِيٌّ، فَقَالَ النَّبِيُّ «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ أَنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَنَزَلَتْ إِنَّ الَّذِينَ... از آن پس اصحاب پیامبر خدا هر گاه علی را می دیدند می گفتند: «جاء خير البرية» (۱)

- عن أبي هارون، عن أبي سعيد قال: نَظَرَ النَّبِيُّ (ص) إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ: «هَذَا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۲)

- عن أم سلمة زوجة النبي، عن علي فقالت: سمعتُ النَّبِيَّ (ص) يقول: «إِنَّ عَلِيًّا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۳)

سوم: علی (ع) و شیعیانش روز قیامت راضی اند

- ابن عدی از طریق ابن عبّاس نقل می کند: «لَمَّا نَزَلَتْ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَعَلِّي: «هُوَ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَاضِينَ مَرْضِيين» (۴)، ابن حجرالهیتمی، همین روایت را با اضافه این تعبیر «... وَيَأْتِي عِدْوُكَ غَضَبَانًا مُقْمَحِينَ، قَالَ (عَلِي): وَمَنْ عَدُوِّي؟ قَالَ (ص): مَنْ تَبَرَّأَ مِنْكَ وَلَعَنَكَ» (۵)، گزارش می کند.

- علی بن الحسین، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، قال، رسول الله (ص): «يا عَلِيُّ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَخْرُجُ قَوْمٌ مِنْ قُبُورِهِمْ لِبَاسِهِمُ الثُّورَ، عَلَيَّ نَجَائِبَ مِنْ نُورٍ، أَرَزَمَتْهَا يَوَاقِيتُ حَمْرٍ، تَرْفَهُمُ الْمَلَائِكَةُ إِلَى الْمَحْشَرِ» فَقَالَ عَلِيٌّ: تَبَارَكَ اللَّهُ مَا أَكْرَمَ هَؤُلَاءِ عَلَى اللَّهِ،

۱- الدرالمشور، ج ۸/۵۸۹ (تفسیر بینه)؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۷۱، رقم [۸۹۶۷].

۲- الدرالمشور، ج ۸/۵۸۹ (تفسیر بینه)؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، رقم [۸۸۹۸/۳۳۳].

۳- الدرالمشور، ج ۸/۵۸۹ (تفسیر بینه)؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، رقم [۸۹۰۰].

۴- الدرالمشور، ج ۸/۵۸۹ (تفسیر بینه)؛ ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث، ج ۴/۱۰۶ (ماده قمح).

۵- الهیتمی، احمد بن حجرالمکی، الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع والزندقه (ویلیه کتاب تطهیراللسان عن الخطور التفوه سب سیدنا معاویه)، إخراج حدیث و مقدمه عبدالوهاب عبداللطیف، القاهره، مکتبه القاهره (بی تا) ۱۶۱ و او در مورد سند حدیث چیزی نمی گوید.

قال رسول الله (ص): «يا عَلِيُّ، هُمُ أَهْلُ وِلايَتِكَ وَشِيعَتِكَ، وَمُحِبُّوكَ، يَحِبُّونَكَ بِحُبِّي وَيَحِبُّونِي بِحُبِّ اللَّهِ، هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۱).

چهارم: وعده گاه علی (ع) و شیعیانش بر حوض...

ابن مردویه، از علی (ع) نقل می کند که فرمود: «قال لی رسول الله (ص) «ألم تسمع قول الله: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (بينه: ۷) أَنْتَ وَشِيعَتِكَ وَمَوْعِدِي وَمَوْعِدِكُمُ الْحَوْضُ إِذَا جِئْتُ الْأُمَّمَ لِلْحِسَابِ تَدْعُونَ غَرًّا مُحِبِّينَ» (۲).

پنجم: شیعیان در حالی که طرف راست و چپ اهل بیت هستند وارد بهشت می شوند

احمد بن حنبل در المناقب خود، می آورد: «قال (ص) لعلی: «أما تَرْضَى أَنَّكَ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ، وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَذُرِّيَّتَنَا خَلْفَ ظَهْرِنَا وَأَزْوَاجِنَا خَلْفَ ذُرِّيَّتِنَا وَشِيعَتِنَا عَنْ أَيْمَانِنَا وَشِمَائِلِنَا» (۳)، واز طبرانی همین حدیث را نقل و سند طبرانی را ضعیف می شمارد ولی شهادت ابن عباس را گواه بر صحت آن می داند.

ششم: شیعیان، دست به دامن علی (ع)

زمخشری (م ۵۳۸ق) بعد از نقل این روایت رسول الله (ص): «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نُودِيَ مَنْ بَطَّنَ الْعَرْشَ، نِعْمَ الْأَبُ، أَبُوكَ إِبْرَاهِيمَ وَنِعْمَ الْأَخُ، أَخُوكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»، می آورد که حضرت خطاب به علی (ع)، فرمود: «يا عَلِيُّ! إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَخَذْتُ بِحُجْزِهَا، وَأَخَذْتَ أَنْتَ بِحُجْزَتِي، وَأَخَذَ وُلْدُكَ بِحُجْزَتِكَ، وَأَخَذَ شِيعَةُ وُلْدِكَ بِحُجْزَتِهِمْ، فَتَرَى أَيْنَ يَأْمُرُ بِنَا؟» (۴). و

۱- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۳۲، رقم [۸۸۹۶].

۲- الدرالمثور، ج ۸/۵۸۹.

۳- ابن حجرالهیتمی، الصواعق المحرقة/۱۶۱.

۴- ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشری، ربیع الأبرار ونصوص الأخبار، قم، منشورات الرضی، ط الاولی ۱۴۱۰ق، ج ۱/۸۰۷-۸۰۸: باب الخیر و الصلاح و ذکر الاخیار و الصلحاء: (بحجزها لله، أى إعتصمت به والتجأت إليه، و حجزه الإنسان معقد السراويل و الإزار...).

روایات دیگر که سایر بزرگان اهل سنت هم چون حسکانی در شواهد التنزیل، سمهودی در جواهر العقدين، ابن مغزلی در مناقب الامام علی بن ابی طالب، محمد بن سلیمان الکوفی در مناقب الامام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و... آورده اند.

بنابراین، اولاً: با عنایت به اینکه در کلام رسول الله (ص) مکرر لفظ «شیعه» به کار رفته است و آنان را «اهل بهشت» و «راضین و مرضیین» و «فائزون» در قیامت و «دست به دامن اهل بیت (علیهم السلام)» خوانده، هیچ تردیدی را در اینکه ظهور شیعه در زمان حیات رسول الله (ص) بوده است، باقی نمی گذارد. البته کسانی که معتقد به نبوت رسول الله (ص) هستند و او را تصدیق می کنند که: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (نجم: ۳-۴) تردید نخواهد کرد؛ چنان که عالمان اهل سنت تصریح می کنند که اصطلاح شیعه، اسم خاص برای پیروان علی و اهل بیت (علیهم السلام) بوده است (۱).

ثانیاً: مقصود رسول الله (ص) از «شیعه علی (ع)» صرف دوستی یا بغض نداشتن آنان نسبت به علی (ع) و اهل بیت او به گونه ای که بر اکثر مسلمانان منطبق گردد (چنان که برخی مدعی شده اند (۲))، نیست؛ زیرا محبت تنها و یا نداشتن بغض (۳)، ملاک شیعه بودن نیست بلکه اقتدا و پیروی از آنها با اعتقاد به قائد بودن آنها و ملزم بودن به پیروی از آنها هم، لازم است (۴).

ثالثاً: ناصر قفاری در بحثی تحت عنوان «لفظ الشیعه فی السنّه ومعناه» از میان آن همه روایاتی که به عمد متن آنها از منابع خود آنان نقل شد، به دو حدیث استناد و هر دو را

۱- ابن اثیر، التّهایه فی غریب الحدیث والأثر، ج ۵۱۹/۲-۵۲۰ (شیع)؛ ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث، ط الاولی ۱۴۰۸ق، ج ۷/۲۵۹

۲- ابن حجر الهیتمی، الصواعق المحرقة/ ۱۵۴ و البنداری، التشیع بین مفهوم الائمه ومفهوم الفارسی/ ۵.

۳- چون خود هیتمی درص، ۱۲۳، ح ۱۷: از رسول خدا این گونه نقل می کند: «مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ. حَتَّىٰ ابْنُ عَسَاكِرَ بِهَ چَند طَرِيقٌ مِی آوَرَد: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «مَنْ لَمْ يُقَلِّ عَلِيًّا خَيْرُ النَّاسِ فَقَدْ كَفَرَ» [۸۹۶۹]: تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۷۲/۴۲-۳۷۳.

۴- کاشف الغطاء، اصل الشیعه و اصولها/ ۱۲۱-۱۲۲.

متأسفانه ناقص و گزینشی نقل می کند یکی روایت: «سیکون له شیعه یتعمقون فی الدین حتی یخرجوا منه. . .» و دیگری: «و هم شیعه الدجال» است (۱)؛ حدیث نخست را که از مسند احمد بن حنبل می آورد (۲)، ضحاک (۳)، طبری (۴) ابن کثیر (۵) نیز نقل کرده اند، شأن صدورش «ذوالخویصره التیمی» از سران خوارج است (۶)، که در روز حنین به رسول الله به خاطر تقسیم غنائم اعتراض کرد، عمر بن الخطاب اجازه خواست او را به قتل رساند ولی حضرت مانع شد و فرمود: «فإنه سیکون له (ذوالخویصره) شیعه. . .» (۷)؛ این روایت، از یک سو، با یک نگاه سطحی روشن است که هیچ ارتباطی به شیعه علی (ع) ندارد. از دیگر سو، همین حدیث طبق نقل ابن اثیر (م ۶۳۰ق) به جای لفظ «شیعه» تعبیر «أصحاب» دارد (۸).

- ۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۴۲: حدیث از مسند احمد بن حنبل. . . .
- ۲- مسند احمد بن حنبل، تعلیق و مراجعه صدقی محمد جمیل العطار، بیروت، دارالفکر، ط الثانیه ۱۴۱۴ق، ج ۲/۶۸۰، رقم ۷۰۵۹ (مسند عبدالله بن عمرو بن العاص).
- ۳- الضحاک، عمرو بن أبی عاصم (م ۲۸۷ق، کتاب السنه، تحقیق محمد ناصر الدین الالبانی، بیروت، المكتب الاسلامی، ط الثالثه ۱۴۱۳ق/گگ ۴۴۰، رقم ۹۳۰؛ الهندی، کنز العمال، ج ۱۱/۲۰۰، رقم ۳۱۲۲۲.
- ۴- تاریخ الطبری، ج ۲/۳۶۰ (حوادث سال هشتم هجرت).
- ۵- البدایه والنهایه، بیروت، داراحیاء طالاولی ۱۴۰۸ق، ج ۴/۴۱۶ (اعتراض بعض أهل الشقاق علی الرسول)، و ج ۷/۳۳۳: مسیر امیرالمؤمنین علی إلى الخوارج، الطریق السابع.
- ۶- ابن اثیر، علی بن محمد الخزری، أسد الغابه، تصحیح عادل أحمد الرفاعی، بیروت، داراحیاء ۱۴۱۷ق، ج ۲/۲۰۵ رقم ۱۵۴۱: و هو حرقوص بن زهیر أصل الخوارج، در این کتاب به جای «شیعه» اصحاب دارد «إنَّ لَهُ أصحاباً یحقر أحدکم صلاته مع صلاتهم، و صیامه مع صیامهم، یمرقون من الدین کمروق السهم من الرمیة. . . .
- ۷- . . . حدثنی ابو عیینده بن محمد بن عمّار بن یاسر عن مقسم أبی القاسم مولی عبدالله بن الحارث بن نوفل، قال: خَرَجْتُ أَنَا وتلیدُ بنِ کلابِ اللّیثی، حتّی أتینا عبدالله بن عمرو بن العاص، و هو یطوف بالبت، معلّقاً نعلیه بیده، فقلنا له: هل حَضَرت رسول الله حین یكلّمه التیمیّی یومَ حنین؟ قال: نعم، أقبلَ رجُلٌ من بنی تمیم، یقال له ذوالخویصره، فوقف علی رسول الله و هو یعطی الناس، فقال: یا محمّد! قد رأیت ما صینعت فی هذا یوم؟ فقال: أجل فكیف رأیت؟ قال: لم أركَ عدلت! قال: فغَضِبَ رسول الله ثم قال: «ویحیک، إن لم یكن العیدل عندی فعند من یكون؟» فقال عمر بن الخطاب: یا رسول الله! ألا نقتله؟ فقال: لا، دعوهُ، فإنّه سیکون له شیعه یتعمقون فی الدین، حتّی یخرجوا منه، كما یخرج السهم من الرمیة. . . (متن از مسند احمد).
- ۸- اسد الغابه، ج ۲/۲۰، رقم ۱۵۴۱ (متن حدیث قبلاً نقل شد) . .

امّا حدیث دوم در مورد جبریه و نافی اختیار از انسان است (۱): « عن حذیفه، قال: قال رسول الله (ص) لَكُلِّ أُمَّةٍ مَجُوسٌ، وَمَجُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لِأَقْدَرٍ، مَنْ مَاتَ مِنْهُمْ فَلَا تَشْهَدُوا جَنَازَتَهُ، وَمَنْ مَرَضَ مِنْهُمْ فَلَا تَعُودُواهُمْ، وَهُمْ شِيعَةُ الدَّجَالِ، وَحَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُلْحِقَهُمُ بِالْدَّجَالِ » (۲). گذشته از اینکه خود قفاری اعتراف به ضعف سند این روایت می کند (۳)، هیچ ارتباط به شیعه اهل بیت (علیهم السلام) ندارد؛ و این نویسنده با چنین رویه ای تنها خیانت در امانت و ضعف علمی خود را به نمایش گذارده است.

سه - نمادها و شخصیت های شیعه در زمان رسول الله (ص)

رسول خدا (ص) نه تنها از شیعه و ویژگی های آن نام برد که نمادها و شخصیت های آنان را برای اصحاب معرفی و در مورد آنان سفارش ویژه نمود؛ ابن حجرهیمی حدیثی را که ترمذی و حاکم آن را صحیح شمرده اند از بریده به این صورت نقل می کند: « عن بریده، قال: قال رسول الله (ص) إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ (خدا) يُحِبُّهُمْ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! سَمِّهُمْ لَنَا، قَالَ: عَلِيُّ مِنْهُمْ، يَقُولُ ذَلِكَ ثَلَاثًا: أَبُو ذَرٍّ، وَالْمَقْدَادُ وَ سَلْمَانَ » (۴).

محقق دیگر اهل سنت با اشاره به اینکه شیعیان نخستین، افراد زیادی از میان اصحاب بودند، آنان را خالص ترین و صادق ترین مردم نسبت به علی (ع) می دانند، و تعداد آنان را غیر از هاشمیین و فرزندان خود علی، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار

۱- جبر، عبارت است از این که همه کارهای انسان مستند به خداوند است و انسان در فعل و اندیشه همانند جمادات مجبور است؛ که به دو گروه جبر به خالص که برای عبد هیچ کار و قدرتی قایل نیست و تکلیف شرعی را از او منتفی می داند همانند جهیمیه و ضراریه و بخاریه. متوسط، که برای عبد قدرت غیر مؤثر قایل است، همانند حشویه از اشعری: أمير مهنا و علی خریس، جامع الفرق و المذاهب الاسلامیه، بیروت، المركز الثقافی العربی، ط الثانية ۱۹۹۴م/۷۰.

۲- ابي داود، سليمان بن الأشعث، سنن أبي داود، تعليق محمد محيى الدين عبدالحميد، بيروت، دارالفكر (بی تا)، ج ۴/۲۲۲، كتاب السنه باب فى القدر، رقم، ۴۶۹۲.

۳- اصول مذهب الشیعه، ج ۱/۴۲، پاورقی ۴.

۴- الصّواعق المحرقة... ۱۲۲/ (حدیث الخامس) ..

ابن یاسر، مقداد بن أسود و حذیفه بن یمان که همه از مستضعفان و بردگان بودند، می شمارند و به ویژگی های آنان تصریح می کند: « الَّذِينَ وَالُوا عَلِيًّا لَا لَطَمَ فِي مَادِهِ أَوْجَاهٍ وَإِنَّمَا اتَّبَعُوا لَوْصَايَا النَّبِيِّ وَتَوَسَّمَا لِلْخَيْرِ وَالْإِيمَانِ فِي عَلِيٍّ .. » (۱).

بنابراین، پیامبر خدا (ص) هسته اولیه شیعیان را نیز معرفی کرد و آنان همان هایی بودند که جز به رضایت خدا و اعتلای قرآن و اسلام نمی اندیشیدند!

ج) ابن سبأ، طراح امامت!

از مباحث گذشته این نتیجه به دست آمد که شیعه و تشیع در زمان رسول الله (ص) و همزاد با اسلام پایه ریزی شد و مورد تأیید آن حضرت بود و اینکه گروهی پنداشته اند شیعه توسط ابن سبأ یهودی الاصل بنیان گذاری شد، مردود و دور از واقعیت است.

همان گروه از نویسندگان افراطی، مدعی اند که نخستین طراح دیدگاه امامت و وصایت علی (ع) همان شخص، یعنی عبدالله بن سبأ یا ابن السّوداء است (۲) و او را آن چنان تأثیرگذار و نامود می کنند که گویا همه مشکلات آن روز و امروز و حتی قیام مسلمانان علیه ظلم های عثمان بن عفان و جنگ جمل و...، دسیسه و طرح او بوده است؛ اما اینکه چنین شخصیت اسطوره ای وجود داشته یا نه، او چه کسی بوده است و چگونه و از کجا وارد تاریخ اسلام شد، به زودی بررسی خواهد شد، ولی در این قسمت به این سؤال پاسخ داده خواهد شد که آیا به راستی امامت علی (ع)، طرح ابن سبأ بوده است؟!

بحث از امامت و ولایت علی بن ابی طالب و اهل بیت (علیهم السلام) برای همه امت اسلامی آن قدر روشن و واضح است، که هیچ حادثه تاریخی اسلام همانند آن، هم از نظر عقلی و

۱- السّیبی، کامل المصطفی، الصله بین التصوف والتشیع، بیروت، دارالآندلس/ج ۱/۲۹.

۲- قفاری، اصول مذهب الشّیعه، ج ۲/۷۹۲، ج ۱/۹۵ و ۱۰۰؛ ظهیر احسان الهی، الشّیعه والسّنة ۵۱؛ همان، الشّیعه والتّشیع/۳۳۲ و ۳۹۳؛ شعث، احمد کمال، الشّیعه فلسفه و تاریخ/۱۰۸ و ۱۰۹؛ علی محمد، مجدی محمد، انتصار الحق/۲۹؛ امین، عبدالله، دراسات فی الفرق المذاهب القدیمة المعاصره، بیروت، دارالحقیقه، ط ثانیه مزیده، ۱۹۹۱/م ۱۹.

خرد انسانی (۱) و هم از نگاه تاریخی و هم از لحاظ قرآنی و حدیثی بسان امامت روشن نیست. با این حال، بخش عظیمی از مسلمانان بر خلاف باورهای خود در برابر این حادثه تاریخی که به حق سرچشمه همه اختلافات در اصول و فروع دینی و اجتماعی گردیده است، مقاومت به خرج می دهند تا حدی که بخش اعظم از منابع و مکتوبات اسلامی را همین مسأله فراگرفته است. در این میان گروهی آن چنان بی باکانه و نابخردانه قلم می زنند که گویا هیچ مدارک و شواهد تاریخی و روایی در این خصوص وجود ندارد، و علت آن را جز این نمی توان یافت که مشروعیت خلافت ابابکر خلیفه اول و پس از او جانشینی تعیینی عمر بن الخطاب و سرانجام شورای سفارشی عمر، برای گزینش عثمان بن عفان، برای پیروان خلفا، بنیادی ترین اصل قلمداد می شود. اینان با این اصل خود ساخته که با هیچ معیاری همخوانی ندارد، وحی و روایت و برهان های عقلی و . . . را بر نمی تابند. از این رو، اعتقادات و باورهای مخالفان این اصل به شکل های گوناگون مورد تهاجم قرار می گیرد، و با رکیک ترین تعبیرات (۲) و شرم آورترین واژگان، از اندیشه های مخالفان خود یاد می کنند و بخش بزرگی از مسلمانان را به خاطر پیروی از دستورات قرآن و سنت پیامبر (ص) متهم به تهمت های ناروا می سازند؛ طراحی امامت توسط ابن سبأ یکی از آن تهمت هاست که در ابتدای فصل به آن اشاره شد.

(د) نقد اتهام طراحی امامت، از سوی ابن سبأ

اشاره

پیش از این اشاره شد که برخی طرح امامت و جانشینی رسول خدا را به عبدالله ابن سبأ نسبت می دهند و عده ای پا فراتر گذاشته، ظهور شیعه و تأسیس آن را به وی

۱- هیچ خردی نمی پذیرد که رسول الله (ص) با آن همه تحمّل زحمت ها و رنج ها و عاقبت اندیشی از یک سو، و خاتمیت دین اسلام و جامع بودن آن و پاسخگو به همه نیازهای دینی، از دیگر سو، دستاورد خویش را به امان خدا رها سازد و نسبت به سرنوشت آن با بی تفاوتی به لقاء الله بیوندد! .

۲- ر. ک: کتاب های اصول مذهب الشیعه، الشیعه والتشیع، الشیعه والسنة، انتصارالحق، الشیعه فلسفه و تاریخ و

منسوب می کنند. اگر نگاهی به واقعیت های عینی سنت پیامبر (ص) با قطع نظر از مباحث تاریخی و قرآنی امامت علی (ع) بیندازیم، خواهیم دید اعتقادات و باورهای پیروان آن حضرت و اهل بیت (علیهم السلام) منطبق بر روایات اهل سنت است. در این قسمت تنها به چند نمونه از میان صدها حدیث از منابع قابل اعتماد خود آن ها، بسنده می شود، و حق داوری به خوانندگان فرزانه واگذار می گردد که آیا طرح امامت اهل بیت (علیهم السلام) دسیسه است یا سنت رسول الله (ص)؟ ، خلافت خلفای سه گانه بدعت بود یا سنت؟

یک - علی (ع) ، وزیر و وصی و جانشین پیامبر

هنگامی که فرمان علنی کردن بعثت، با آیه وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (شعراء:) صادر شد، رسول الله (ص) به علی جوان (ع) دستور داد طعامی تهیه نماید و سران بنی هاشم را که چهل نفر بودند، فراخواند؛ دو بار مجلس بعد از صرف طعام توسط ابی لهب بهم ریخت، مرتبه سوم پس از اطعام، رسول الله (ص) فرمود: «یا بَنِي عَبْدِالمَطْلَبِ، إِنِّي وَاللَّهِ مَيَّا أَعْلَمُ شَابًا فِي الْعَرَبِ جَاءَ قَوْمَهُ بِأَفْضَلٍ مِّمَّا جِئْتُمْ بِهِ، إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ أَنْ أَدْعُوَكُمْ إِلَيْهِ، فَأَيُّكُمْ يُؤَاذِرُنِي عَلَيَّ هَذَا الْأَمْرِ، عَلَيَّ أَنْ يَكُونَ أَخِي، وَكَذَا وَكَذَا؟»، جمعیت ساکت بودند، تنها علی بن ابی طالب (ع) گفت: «أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ! أَكُونُ وَزِيرَكَ» ، آن گاه رسول خدا (ص) شانه او را می گیرد و می فرماید: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا» ، حاضران با لبخند به ابی طالب گفتند: «قَدْ أَمَرَكَ أَنْ تَسْمَعَ لِابْنِكَ وَتُطِيعَ» (۱)، طبری با تصرّف ظالمانه و خیانت کارانه در حدیث، به جای عبارت «ان هذا أخي و وصيی و خلیفتی فیکم» در

۱- تاریخ الطبری، ج ۱/۲۳۱ (حوادث قبل از هجرت)؛ الحلبي، علی بن برهان الدین، السیرة الحلیة فی سیرة الامین المأمون، بیروت، داراحیاء (بی تا)، ج ۱/۴۵۹ (با افزودن کلمه و وزیر و وارثی)؛ ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمد، المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد عبدالقادر عطا... مصطفی عبدالقادر عطاء تصحیح نعیم زر زور، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الاولی ۱۴۱۲ق، ج ۲/۳۶۷ (ذکر حوادث سال چهارم نبوت، با حذف عبارت «هذا أخي و وصيی و خلیفتی...»). ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۳/۵۳؛ الهندی، کنز العمال، ج ۱۳/۱۱۴، رقم ۳۶۳۷۱.

تفسیرش (۱) جمله نامفهوم «و کذا و کذا» را می آورد! هرچند، آلوسی طبق عادت همیشگی اش روایاتی را که در شأن نزول آیه نقل شده و مورد استناد شیعه در امر خلافت قرار گرفته، مؤول یا ضعیف یا جعلی می داند (۲) و حلبی نیز ذیل روایت را دروغ می شمارد! (۳).

ابن عساکر (م ۵۷۱ق) این قضیه را با عبارات های متفاوت و بیش از ده طریق گزارش می کند و تصریح می کند که سه بار رسول الله (ص) فرمود: «فَأَيُّكُمْ يُؤَاوِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ، عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَصِيَّي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم» و هرسه بار، جز علی جواب مثبت نداد، بار سوم پیامبر خدا (ص) دست علی (ع) را گرفت و فرمود: «هَذَا أَخِي، وَ وَصِيَّي وَ خَلِيفَتِي فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا لَهُ» (۴).

دو - علی (ع) ولی هر مؤمن

در یکی از سیریه ها که پیامبر (ص) علی (ع) را فرمانده آن قرار داده بود، چهارنفر از اصحاب تصمیم گرفتند هنگام بازگشت نزد پیامبر (ص)، از علی (ع) شکایت نمایند، پس از مراجعت، هر کدام آنها به نوبت گفتند: «یا رسول الله ألم تَرَأَنَّ عَلِيًّا صَيِّعَ كَذَا وَ كَذَا»، رسول الله (ص) از آنها ناشنیده می گرفت (فأعرض عنه) وقتی چهارمین نفر آن را تکرار کرد، حضرت رو به آنها کرد درحالی که خشم در چهره اش نمایان بود، فرمود:

« مَا تُرِيدُونَ مِنِّي، إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ » (۵) در چندین مورد از رسول الله (ص)

۱- الطبری، محمد بن جریر، تفسیر الطبری (المسمی جامع البیان فی تأویل القرآن)، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الثالثه ۱۴۲۰ق، ج ۹/۴۸۴.

۲- شهاب الدین السید محمود البغدادی، روح المعانی، ج ۱۹/۱۳۵.

۳- السیره الحلبیه، ج ۱/۴۶۱.

۴- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۴۶ - [۸۳۸۱ - ۵۲] (ترجمه علی بن ابی طالب (ع)).

۵- النیسابوری، محمد بن عبدالله الحاکم، المستدرک علی الصّحیحین، دراسه و تحقیق مطصفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه (بی تا)، ج ۳/۱۱۹، رقم ۴۵۷۹/۱۷۷، ترجمه علی (ع): هذا حدیثٌ صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۱۹۹۷ - [۸۶۶۲ - ۱۹۹]؛ الطبرانی، سلیمان بن احمد بن احمد بن ایوب، المعجم الأوسط، تحقیق ابراهیم الحسینی، عربستان، دارالحرمین (بی تا) ج ۶/۱۶۳؛ الهندی، کنز العمال، ج ۱۱/۶۹۸، رقم های ۳۲۹۴۵ - ۳۲۹۴۰؛ المناوی، محمد عبدالرؤف، فیض القدر شرح الجامع الصغیر، تحقیق احمد عبدالسّلام، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الاولی ۱۴۱۵ق، ج ۴/۴۷۱، رقم ۵۵۹۵.

به عبارت های مختلف که در این جمله مشترک است « وهو وليكم بعدى » گزارش شده است. (۱)

سه - اطاعت علی (ع) ، اطاعت رسول الله (ص)

عن ابی ذر (رضی الله عنه) قال: قال رسول الله (ص) لعلی بن أبی طالب: «من أطاعنی فقد أطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله، ومن أطاعك فقد أطاعنی ومن عصاك فقد عصانی» (۲).

چهار - سفارش آسمانی ویژه

۱- عبدالله بن اسعد بن زراره از پدرش نقل می کند: «قال رسول الله (ص): «أوحى إليّ في عليّ ثلاث أنّه سيّد المسلمين وإمام المتّقين وقائد الغر المحجلين» (۳). در نقل سیوطی، عبارت: «عليّ يعسوب المؤمنین» هم اضافه شده است (۴)، مناوی در شرح آن، «يعسوب» را به «سيّد المؤمنین» معنی می کند و می گوید ابتدا به امیر النحل يعسوب گفته می شد بعدها بر اثر کثرت استعمال هر رئیس را يعسوب نام می نهادند (۵).

۱- الدر المنثور، ج ۸/۵۸۹ (تفسیر بینه)؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۱۸۹-۴۲/۱۸۹ [۸۶۴۲-۱۹۰-۸۶۴۵]؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۷/۳۸۰.

۲- النیسابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳/۱۳۹، رقم ۴۶۴۱/۲۳۹: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۰۶ [۸۸۴۷-۴۲/۳۰۶] و الطیالسی، أبی داود، مسند أبی داود الطیالسی، بیروت، دار الحدیث، (بی تا) ۳۳۶/.

۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳/۱۴۸، رقم ۴۶۶۷/۲۶۵ هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۲۷ [۸۸۸۷-۴۲/۳۲۷] [۸۸۸۸-۳۲۸]: هذا علی بن ابی طالب وصی رسول رب العالمین و إمام المتّقین... و/۳۰۲- [۸۸۳۳] [۸۸۳۷-۳۰۳].

۴- الجامع الصغیر فی أحادیث البشیر النذیر، بیروت، دار الکتب العلمیه، ط الاولی ۱۴۱۰هـ. ق، ج ۲/۳۴۶ رقم ۵۶۰۰.

۵- فتح القدیر، ج ۴/۳۵۸، رقم ۵۶۰۰.

پنج - علی (ع) ، سید عرب

به طریق های صحیح، از عایشه نقل شده که رسول الله (ص) فرمود: « أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ » (۱)، در گزارش دیگر از ابن عباس آمده که رسول الله فرمود: « يَا عَلِيُّ أَنْتَ سَيِّدٌ فِي الدُّنْيَا، سَيِّدٌ فِي الْآخِرَةِ، حَبِيبُكَ حَبِيبِي، وَ حَبِيبِي حَبِيبُ اللَّهِ، وَ عَدُوُّكَ عَدُوُّي وَعَدُوُّي عَدُوُّ اللَّهِ، وَالْوَيْلُ لِمَنْ أَبْغَضَكَ بَعْدِي » (۲).

شش - علی (ع) ، روشنگر موارد اختلاف میان امت

مالک بن انس می گوید رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود: « أَنْتَ تَبَيَّنَ لِأُمَّتِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ [من] بَعْدِي » (۳).

هفت - علی (ع) ، هارون رسول الله (ص)

ابراهیم بن سعد از پدرش و او از رسول الله (ص) نقل می کند که به علی (ع) فرمود: « أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى » (۴)، ابن عساکر این حدیث را حداقل با یک صد سند به یک عبارت نقل می کند (۵).

-
- ۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳/۱۳۳، ح ۴۶۲۵/۲۲۳-۴۶۲۷/۲۲۵: هذا حدیث صحیح الاسناد و لم یخرجاه؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۰۴-۳۰۶ [۸۸۴۵-۸۸۴۵] از چند طریق.
 - ۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳/۱۳۸، رقم ۴۶۴۰/۲۳۸: صحیح علی شرط الشیخین.
 - ۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳/۱۳۲، رقم ۴۶۲۰/۲۱۸: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۸۹۹۶ [۳۸۷-۸۹۹۸].
 - ۴- البخاری، صحیح البخاری، ج ۳/۱۳۵۹، کتاب فضائل الصّحابه، باب ۹: مناقب علی...، رقم ۳۵۰۳؛ و ج ۴/۱۶۰۲، کتاب المغازی، باب غزوه تبوک، رقم ۴۱۵۴: در این نقل، عبارت: إلّا- وأنه لانیبی بعدی، را دارد؛ النیسابوری، مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، ج ۴ / ۱۸۷۰-۱۸۷۱، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی ۲، ح ۳۰-۳۲؛ النیسابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳/۱۴۴، رقم ۴۶۵۲/۲۵۰ (مناقب علی: هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه بهذه السیاقه (ضمن حدیث طولانی)؛ ابن ماجه، محمد بن یزید القزوینی، سنن ابن ماجه، تحقیق محمدفؤاد و عبدالباقی، بیروت، داراحیاء ۱۳۵۹ق، ج ۱/۴۳، رقم ۴۵/۱۵ او ۴۵/۱۲۱؛ الصّنعانی، المصنّف، ج ۱۱/۲۲۶، ح ۲۰۳۹۰.
 - ۵- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۱۴۲-۱۸۶ [۸۵۳۱-۸۶۳۲].

هشت - دو امانت گرانسنگ و جداناپذیر

در میان انبوه روایات در این خصوص، حدیث متواتر «ثقلین» همچون ستاره ای درخشان، می درخشد. رسول الله (ص) در این حدیث، عذر امت اسلامی را تمام و مسیر حرکت فرهنگی و سیاسی امت را معین کرد، و با احساس اینکه عمرش به پایان رسیده از دو امانت گران بها و جداناپذیر سخن گفت و نسبت به آن دو تأکید جدی و هشدار مضاعف داد. این حدیث شریف در منابع مختلف با عبارت های گوناگون بازتاب یافته ولی از جهت محتوی یک چیز را اثبات می کند و آن اینکه قرآن متن دین و اهل بیت (علیهم السلام) امام و مجری احکام دین اند؛ به عنوان نمونه به برخی از متن ها اشاره می گردد:

۱. طبرانی (م ۳۶۰ق) از سه طریق از زیدبن ثابت نقل می کند که رسول الله (ص) فرمود: «إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي، وَأَنْتَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ» که در یک مورد لفظ «ثقلین» و در دو حدیث عبارت «خَلِيفَتَيْنِ» آمده است. (۱)

۲. حاکم نیشابوری از زیدبن ارقم گزارش می کند که رسول الله (ص)، میان مکه و مدینه مردم را زیر چند درخت عظیم فراخواند پس از نماز جماعت خطبه خواند و بعد از حمد خدا فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضَلُّوا إِنْ إِتَّبَعْتُمُوهُمَا وَهَمَا كِتَابُ اللَّهِ وَأَهْلُ بَيْتِي عِترَتِي» ثم قال: أتعلمون أنني أولى بالمؤمنين من أنفسهم (ثلاث مرات) فقالوا: نعم، فقال رسول الله (ص): «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِي مَوْلَاهُ». در نقلی دیگر تصریح می کند که رسول الله در حجهالوداع در غدیر خم مردم را به اجتماع فراخواند و در جمع آنها فرمود: «كَأَنِّي دُعِيتُ فَأَجَبْتُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ...» (۲).

۳. نووی (م ۶۷۶ق)، حدیث را به این عبارت از زیدبن ارقم بازگو می کند که

۱- ابی القاسم سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، تحقیق و اخراج احادیث حمدی عبدالمجید السلفی، بیروت، دار احیاء التراث ۱۴۰۵ق، ج ۵/۱۵۳-۱۵۴، رقم ۴۸۱: زیدبن ثابت الانصاری، ح ۴۹۲۱-۴۹۲۳.

۲- المستدرک علی الصّحیحین، ج ۳/۱۱۸ و ۱۶۱، کتاب معرفه الصحابه، ومناقب علی (ع)، ح ۴۵۷۶/۱۷۴-۴۵۷۷/۱۷۵ و ۴۷۱۱/۳۰۹. وی هر سه مورد را صحیح می داند هرچند که شیخین آن ها را نقل نکرده اند.

رسول الله (ص) در حُجَم (میان مکه و مدینه) بعد از حمد خدا فرمود: «أما بعد: «ألا أيُّها النَّاسُ، فأنا بَشَرٌ يُوشِكُ أن يَأْتِيَ رسولُ رَبِّي فأحْبِيب، وأنا تاركٌ فيكم ثقلين، أولهما كتاب الله، فيه الهدى والنور، فخذوا بكتاب الله، واستمسكوا به، فحث على كتاب الله ورغب فيه، ثم قال: وأهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي (سه بار)» (۱). همین حدیث را سیوطی (م ۹۱۱ق) ضمن اینکه آن را صحیح می شمارد به اضافه این عبارت: «من استمسك به وأخذ به كان على الهدى، ومن أخطأ ضلَّ، فخذوا بكتاب الله تعالى، واستمسكوا به، وأهل بيتي أذكركم الله في أهل بيتي...» از زیدبن ارقم (۲) و در جای دیگر از زیدبن ثابت نقل می کند (۳). متقی هندی (م ۹۷۵ق) حدیث را به سندهای متعدد و عباراتی گاه، متفاوت گزارش می کند (۴)؛ وی در بعضی از نقل ها این عبارت را: «وسألتُ لهما ذلك ربِّي ولا تقدّموهما فتهلكوا ولا تعلموهما فإنّهما أعلم فيكم»، نیز می آورد. (۵)

نُه - حدیث غدیر، ماندگارترین

اگر هیچ حدیثی از رسول الله (ص) جز حدیث غدیر حُجَم درباره امامت علی بن ابی طالب (ع) در منابع مختلف اهل سنت نقل نمی شد؛ تردیدی در امامت آن حضرت باقی نمی گذاشت؛ حدیثی که در شهرت و اتقان و صراحت در محتوا و... بی نظیر و از شاهکارهای تاریخ اسلام است؛ روایتی که تنها بررسی مدارک و اسناد و موضوعات

- ۱- الثّووی، أبی ذکریا یحیی بن شرف الدّمشقی، ریاض الصّیّاحین، تحقیق و اخراج احادیث عبدالعزیز ربّاح احمدیوسف الدقاق، مراجعه شعیب الارنؤوط، دمشق دارالمأمون، طالاولی ۱۳۹۶ق/۱۶۹ باب (۳۹) اکرام أهل بیت رسول الله (ص)؛ ابن کثیر، اسماعیل بن کثیر الدمشقی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۳/۴۹۴ (تفسیر آیه تطهیر ۳۳/احزاب).
- ۲- جلال الدین، الجامع الصغیر فی أحادیث البشیر النذیر، بیروت، دارالکتب العلمیه، طالاولی ۱۴۱۰ق، ج ۱/۱۰۰، رقم ۱۶۰۸؛ المناوی، محمد عبدالرؤوف، فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، بیروت، دارالفکر (بی تا) ج ۲/۱۷۴، رقم ۱۶۰۸.
- ۳- جلال الدین، الجامع الصغیر فی أحادیث البشیر النذیر، بیروت، دارالکتب العلمیه، طالاولی ۱۴۱۰ق، ج ۱/۱۷۵، رقم ۲۶۳۱ و المناوی، محمد عبدالرؤوف، فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، بیروت، دارالفکر (بی تا) ج ۲/۱۴، رقم ۲۶۳۱.
- ۴- کنز العمال، ج ۱/۱۸۵-۱۸۹، ح ۹۴۰-۹۵۹؛ ج ۵/۲۸۹، ح ۱۲۹۱۱؛ ج ۱۳/۶۴۱، ح ۳۷۶۲۰ و ۳۷۶۲۱.
- ۵- کنز العمال، ج ۱/۱۸۶، ح ۹۴۶ و ۱۸۸، ح ۹۵۷.

پیرامون آن، بیش از پنج هزار و پانصد صفحه کتاب در قالب یازده مجلد از مجموعه «الغدیر» (۱) را به خود اختصاص داده است، و مؤلف آن با پژوهش وسیع خویش ضمن یادآوری آیات قرآن کریم، راویان این حدیث را از قرن نخست تا چهاردهم به طور مستقل و با ذکر تمام ویژگی هایشان از منابع اهل سنت استخراج نموده است که ۱۱۰ صحابی و ۸۴ تابعی و ۳۶ حافظ و ائمه اخبار، از این حدیث شریف گزارش نموده اند، چه اینکه با اشاره به اسامی و نمونه هایی از سروده های شعری قرن های یک تا چهاردهم و کتاب هایی که در این خصوص تدوین شده (همانند غدیریه ها) و یا از غدیر بحث به میان آورده و بررسی دیدگاه های موافق و مخالف، همت بلند و خدمت شایسته ای از خود به نمایش گذارده است.

البته با وجود کتاب الغدیر، بحث از غدیر و حدیث آن، اضافی خواهد بود، ولی برای اینکه هیچ تردیدی برای اهل انصاف و تحقیق باقی نماند، حدیث غدیر را از برخی منابع اهل سنت نقل می گردد:

۱. ابن ابی شیبیه (م ۲۳۵ق)، روایت را مفصل ترمی آورد: «... عن عدی بن ثابت، عن البراء قال: کُنَّا مع رسول الله (ص) فی سفر؛ قال: فنزلنا بغدیر خم، قال: فنوی: الصلاه الجامعه (۲)، و کَسَحَ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) تحت شجره فصلی الظهر فأخذ بيدي عليّ، فقال: «أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» قالوا: بلى، قال: «أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ» قالوا: بلى، قال: فأخذ بيدي عليّ، فقال: «اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ»، قال: «فلقيه عُمَرُ بعد ذلك فقال: هنيئاً لك يا ابن أبي طالب، أصبحت وأمسيت مولى كل مؤمن و مؤمنة» (۳)، همین

۱- الأميني، عبدالحسين احمد النجفي، الغدير في الكتاب والسنة والأدب، بيروت، مؤسسه العلمی للمطبوعات، ط الاولى المميزه ۱۴۱۴ق.

۲- صلاه الجامعه و فراخوانی برای آن معمولاً- برای کارهای مهم، اعلان خبرهای بسیار حساس و سرنوشت ساز، برگزار می شده است.

۳- ابی بکر عبدالله محمد بن ابی شیبیه الکوفی، المصنّف فی أحاديث والآثار، ضبط و تحقیق محمد عبدالسلام شاهین، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الاولى ۱۴۱۶ق، ج ۶/۳۷۵، رقم ۳۲۱۰۹.

تعبیر از سعد بن ابی وقاص نسبت به علی (ع) گزارش شده است (۱).

۲. انشاد علی (ع) و شهادت ده نفر بدری؛ ابی یعلی (م ۳۰۷ق) به سند خود از عبدالرحمان ابی لیلی نقل می کند که من شاهد بودم علی، مردم را سوگند می داد که آنچه از رسول الله (ص) در روز غدیر شنیده بازگو کنند، دوازده نفر از اصحاب بدر به پا خاستند و گفتند: « نَشْهَدُ اَنَا سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ يَوْمَ الْغَدِيرِ: اَلَسْتُ اَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ... ، قلنا: بلى يا رسول الله، قال: «فمن كنت مولاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اَللّٰهُمَّ وَاَلِ مَنْ وَاوَاهِ وَعَادَ مَنْ عَادَاهُ» (۲)، ابن حجرالهيتمي (م ۸۰۷ق) تحت عنوان « باب قوله (ص) من كنت مولاه فَعَلَيْ مَوْلَاهُ » همین روایت و چندین نقل دیگر که اسناد آنها را مورد اطمینان می داند، گزارش می کند (۱۳).

ضحاك (م ۲۸۷ق) حدیث غدیر را که گروهی از صحابه نقل کرده اند و در نهایت صحیح می داند، و آن را در جمع سلسله احادیث صحیح می آورد (۳). عجلونی (م ۱۱۶۲ق) حدیثی را که زید بن أرقم و علی (ع) و ۳۰ نفر از اصحاب به لفظ « اَللّٰهُمَّ وَاَلِ مَنْ وَاوَاهِ... » نقل نموده اند، متواتر یا مشهور می شمارد. (۴) دانشمند دیگر نیز با نقد ابن تیمیه که چگونه به خود جرئت داده، حدیث صحیح (غدیر) را تکذیب کرده، آن را متواتر می داند. (۵)

۱- المناوی، فیض القدر، ج ۲۱۸/۶ ذیل رقم ۹۰۰۱.

۲- التیمی، احمد بن علی بن المثنی، مسند ابی یعلی الموصلی، تحقیق و إخراج أحادیث حسین سلیم اسد، بیروت، دارالمأمون للتراث، ط الثانية ۱۴۱۰ق، ج ۱/۴۲۸، رقم ۳۰۷- (۵۶۷) و ج ۱۱/۳۰۷، رقم ۵۸۳ (۶۴۲۳)؛ الطبرانی، سلیمان بن أحمد بن ایوب بن اللخمی، المعجم الصغیر تصحیح عبدالرحمن محمد عثمان، بیروت، دارالفکر، ط الثانية ۱۴۰۱ق، ج ۱/۶۴؛ همان، المعجم الکبیر، ج ۴/۱۷، ترجمه (۳۱۹): حبیسی بن جناده السلولی، رقم ۳۵۱۴، ج ۵/۱۶۶ به بعد ترجمه (۴۸۵)، زید بن أرقم، رقم ۴۹۶۹ به بعد باسندهای مختلف، و ج ۱۱/۲۹۱ ترجمه مالک بن الحویرث ابوسلیمان اللیثی، رقم (۶۴۶)؛ الهندی، کنز العمال، ج ۱/۱۸۷-۱۸۹، ح ۹۵۳-۹۵۸، و ج ۵/۲۸۹-۲۹۰، ح ۱۲۹۱۱، و ج ۱۳/۱۰۴-۱۰۵، رقم ۳۶۳۴۰ تا ۳۶۳۴۴ و ابن کثیر، البدایه والنّهائیه، ج ۳/۲۲۸-۲۳۳: به طرق مختلف که برخی را صحیح و برخی را ضعیف و برخی را جید و رجالش را ثقات، می شمارد.

۳- عمرو بن ابی عاصم، کتاب السنّه ۵۵۲، رقم ۱۱۸۹ (ذکر خلافت علی).

۴- اسماعیل بن محمد العجلونی الجراحی، کشف الخفأ و مزیل الألباس، بیروت، دارالکتب العملیه، ط الثانية ۱۴۰۸ق، ج ۲/۲۷۴، رقم ۲۵۹۱.

۵- السّقف، حسن بن علی، البشاره و الإتحاف، اردن، دارالامام النّووی، الثالثه ۱۴۱۳ق/۲۴۱.

ذهبی (م۷۴۸ق) تصریح می کند به تواتر حدیث: « هذا حدیثٌ حَسَنٌ عَالٍ جِدًّا، وَمَتَنُهُ مَتَوَاتِرٌ » (۱)؛ ابن عساکر حدیث غدیر را با قریب ۶۶ سند از جمله انشاد علی (ع) و شهادت ده نفر از حاضران در غدیر را مبنی بر اینکه رسول الله (ص) فرمود: « أتعلمون أني أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ قالوا: نعم يا رسول الله، سپس فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ عَلِيٌّ مَوْلَاهُ... » (۲) آورده است.

در جنگ جمل وقتی علی (ع) از طلحه پرسید حدیث « من کنت مولاہ فعلی مولاہ... » را شنیدی؟ گفت: بله، حضرت فرمود: « فَلِمَ تُقَاتِلُنِي؟! » (۳) از جنگ با علی (ع) منصرف شد (۴)، علی بن الحسین (ع) نیز در مورد حدیث غدیر انشاد کرد و اعتراف گرفت. (۵)

جالب اینکه در برخی از گزارش ها آمده که پس از خطبه رسول خدا (ص) و معرفی علی (ع) به عنوان جانشین پس از خودش، عمر بن الخطاب به علی (ع) گفت: « بَيِّحُ بَيْحٌ لَكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ، أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ » (۶)؛ سپس آیه شریفه... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا... (مائده: نازل شد (۷)؛ چه اینکه شأن نزول آیه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ... (مائده: را روز غدیر در مورد علی بن ابی طالب می داند. (۸)

ابن حجر العسقلانی (م۸۵۲ق) از ابن جوزی و او توسط برخی عدول اهل بغداد، از اسفندیار بن موفق (که شیعه متواضع، عابد، و کثیر التلاوه بود) حکایت می کند که وقتی

- ۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۸/۳۳۵: ترجمه رقم ۸۶: المطلب بن زیاد
- ۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۲۰۵-۲۳۸ (ترجمه علی (ع)، رقم [۷۶۸۷-۸۷۴۵]؛ ابن کثیر، البدایه والنہایه، ج ۳/۲۲۹) فصل فی ایراد الحدیث الدالّ علیّ أنّه (ع) خطب... : شهادت دهندگان را دوازده نفر، و این حدیث را به طرق مختلف نقل می کند.
- ۳- کنز العمال، ج ۱۱/۳۳۲، رقم ۳۱۶۶۲.
- ۴- الهیتمی، مجمع الزوائد، ج ۹/۱۰۷.
- ۵- الذّهبی، شمس الدین احمد بن احمد بن عثمان، سیر اعلام النبلاء، ج ۸/۳۳۵ ترجمه ۸۶.
- ۶- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۲۳۳-۲۳۴، رقم [۸۷۳۹].
- ۷- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۲۳۴.
- ۸- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۳۷.

ابوبکر و عمر فرمایش رسول الله (ص) (مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ...) را شنیدند «تَغَيَّرَ وَجْهُ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ» و در این هنگام آیه فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا... (ملک:) نازل شد. ابن حجر با اینکه اسفندیار را متواضع و عابد، و کثیر التلاوه معرفی می کند، ولی در این مورد چون از واقعیت سخن به میان آورده، می گوید: «فهذا غلٌُّ منه في شيعته» (۱). مناوی به نقل از ابن حجر طرق حدیث غدیر را جدًّا فراوان می داند و ابن عقده در کتاب مستقل، اسناد حدیث غدیر را صحیح و حسن دانسته است (۲)؛ چه اینکه از تفسیر ثعلبی از ابن عیینه نقل شده که وقتی سخن رسول خدا (من کنت مولاه...) در اطراف جهان اسلام (آفاق) پیچید، حرث بن نعمان آن را شنید، نزد پیامبر آمد و گفت: «یا مُحَمَّد! أَمَرْنَا عَنِ اللَّهِ بِالشَّهَادَتَيْنِ فَقَبَلْنَا، وَبِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ، فَقَبَلْنَا؛ ثُمَّ لَمْ تَرْضِ حَتَّى رَفَعْتَ بَضْبِعِي إِبْنِ عَمِّكَ، تَفَضَّلْهُ عَلَيْنَا، فَهَذَا شَيْءٌ مِنْكَ أَمْ مِنَ اللَّهِ؟! فَقَالَ (ص): وَالْمَذَى لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّهُ مِنَ اللَّهِ» فولی، وهو يَقُول: أَللَّهُمَّ إِنْ كَانَ يَقُولُهُ مُحَمَّدٌ (ص) حَقًّا، فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ، أَوْ آتِنَا بِعَذَابِ أَلِيمٍ، فَمَا وَصَلَ لِرَاحِلَتِهِ حَتَّى رَمَاهُ اللَّهُ بِحَجَرٍ فَسَقَطَ عَلَى هَامَتِهِ فَخَرَجَ مِنْ دُبُرِهِ فِقْتَلَهُ»، آن گاه آیه: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ (معارج: ۱) (۳)، نازل شد.

آنچه اشاره شد، بخشی از روایاتی است که در خصوص امامت و جایگاه علی بن ابی طالب (ع) در منابع مختلف و معتبر اهل سنت ثبت شده است (۴)، که نتایج زیر را دست می دهد:

- ۱- شهاب الدین، احمد بن علی بن حجر، لسان المیزان، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ط الثالثه ۱۴۰۶ق، ج ۱/۳۸۷، ترجمه رقم ۱۲۱۵ و المناوی، فیض القدیر، ج ۶/۲۱۷-۲۱۸، رقم ۹۰۰۰-۹۰۰۱.
- ۲- شهاب الدین، احمد بن علی بن حجر، لسان المیزان، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ط الثالثه ۱۴۰۶ق، ج ۱/۳۸۷، ترجمه رقم ۱۲۱۵ و المناوی، فیض القدیر، ج ۶/۲۱۷-۲۱۸، رقم ۹۰۰۰-۹۰۰۱.
- ۳- شهاب الدین، احمد بن علی بن حجر، لسان المیزان، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ط الثالثه ۱۴۰۶ق، ج ۱/۳۸۷، ترجمه رقم ۱۲۱۵ و المناوی، فیض القدیر، ج ۶/۲۱۷-۲۱۸، رقم ۹۰۰۰-۹۰۰۱. مؤلف نسبت به این حدیث این گونه موضع می گیرد: ولا- حجه فی ذلک کله علی تفضله علی الشیخین...! الثعلبی، احمد بن محمد بن ابراهیم النیسابوری، الکشف والبیان (تفسیر الثعلبی)، تحقیق ابی محمد بن عاشور، بیروت، دار احیاء التراث ۱۴۲۲ق، جزء ۱۰/۳۵ (تفسیر سوره معارج).
- ۴- ر. ک: به بخش دیگر از روایات رسول الله (ص) در شواهد التنزیل حسکانی، مناقب ابن المغازلی، فرائد السیمین جوینی الخراسانی، ینابیع المودّه قندوزی حنفی، مناقب محمد بن سلیمان الکوفی، جواهر العقیدین سمهودی و... .

اول - اسناد اکثر بلکه همه روایات صحیح و مورد اطمینان است و اگر برخی از طرق از نگاه برخی دچار ضعف باشد، همان مضمون به طریق دیگر موثق و صحیح است. اما حدیث های ثقلین و غدیر و منزلت، همان گونه که ملاحظه نمودید متواتراند؛ بیومی یکی از نویسندگان معاصراهل سنت و استاد جامعه اسکندریه مصر، حدیث غدیر را در أعلا مرتبه صحت و قوت دانسته و آن را متواتر می شمارد که جمع کثیری از اکابر صحابه مانند علی (ع) و عمر و عمار و زیدبن ارقم که وی ۴۴ نفر را نام می برد، آن را نقل کرده اند. (۱)

دوم - مضمون روایات بدون هیچ تردیدی ولایت و امامت علی (ع) را با قطع نظر از دلایل عقلی و قرآنی، به اثبات می رساند، و برخی از پژوهشگران معاصر، تصریح می کنند که « فیهی ایضاً فی أعلى مراتب الظهور » (۲)؛ پس با وجود این همه روایت و اعتراف بزرگان اهل سنت اگر کسی در ولایت علی (ع) تردید نماید، نمی توان آن را جز عناد و لجبازی دانست چه اینکه توجیه و تأویل واژگان احادیث چون «مولی» و «ولی» و... که از سوی برخی صورت گرفته (۳) خارج از فهم عرف و خلاف ظاهر است و به آن ها عنوانی جز عنوان «مالایرضی صاحبها» نمی توان داد، زیرا اگر «ولی» به معنی اولی به تَصیرف و متولی امور نباشد، بلکه به مفهوم نُصرت و یا دوست داشتن باشد آن گونه که فخر رازی و دیگران اصرار دارند؛ اولاً، با نصّ کلام رسول الله که لفظ «أولی» را به کاربرده سازگاری ندارد، چون حضرت (برپایه برخی گزارش ها) سه بار از جمعیت اقرار گرفت که: « أَلَسْتُ أَنِّي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ؟ » با تفریع به «فاء» فرمود: « فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ. . . » و این خود واضح ترین شاهد است که مقصود رسول الله (ص) از «مولی» اولی به نفس است و

۱- مهران، محمدبیومی، الامامه و أهل البيت، ج ۲/۱۱۹-۲۱۲۴.

۲- مهران، محمدبیومی، الامامه و أهل البيت، ج ۲/۱۲۰.

۳- فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۴/۳۸۳، (تفسیر آیه ۵۵ مائده)، القرطبی، محمد بن احمد الانصاری، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱/ ۲۶۶ (السادسه)؛ الألوسی، روح المعانی، ج ۶/۱۶۷-۱۷۰، (تفسیر آیه ۵۵ مائده)؛ القفاری، ناصر بن عبدالله، اصول مذهب الشیعه، ج ۲/۸۲۷ به تبع شیخ ابن تیمیه. .

این تعبیر عبارت دیگر امام و امیر است. (۱)

ثانیاً اگر «مولى» به معنای اولی به تَصْرِيف و متولّی امور نباشد، کار پیامبر خدا (ص)، لغو و بیهوده خواهد بود و این کار به شوخی شبیه تر است که حضرت آن همه جمعیت را معطل نماید و آن گاه با مقدمات آن چنانی بفرماید: «علی را دوست داشته باشید!» و یا او، یاور شماست!

ثالثاً: شواهد، قرائن و مجموعه آنچه رسول الله (ص) در روز غدیر انجام داده همچون: فراخواندن به صلاهای جامعه، توقف دادن حاجیان تا رسیدن عقب ماندگان در آفتاب سوزان، خواندن خطبه مفصل، خبر دادن از پایان رسیدن عمرش (۲) و اقرار گرفتن از مردم مبنی بر وحدانیت خدا و روز قیامت و معاد و حقانیت مرگ، و رسالت خودش و هشدار به جدایی ناپذیر بودن کتاب خدا و اهل بیت، اعتراف جمعیت به اولویت رسول الله بر جانسان، دعا برای علی (ع) (اللّٰهُمَّ وَالِ . . .) و نزول آیه اکمال (۳)، تبریک و تهنیت ابابکر و عمر و دیگران و انشاء شعر از سوی شاعر نامدار حسان بن ثابت در حضور رسول خدا (۴) و جمعیت، همه شواهد قوی و انکارناپذیری است بر اینکه رسول خدا (ص) در صدد نصب خلافت و امامت بوده است و در غیر این صورت کار آن حضرت (نعوذبالله) لغو و بیهوده خواهد شد.

۱- بیومی، الامامه و اهل البيت، ج ۲/۱۲۰: در این کتاب با شواهد متعدد «مولى» را به اولی به تَصْرِيف و اولای بر نفس می گیرد.

۲- الهندی، کنز العمال، ج ۱/۱۸۸، رقم ۹۵۷ و ۹۵۸.

۳- الهندی، کنز العمال، ج ۱/۱۸۸، رقم ۹۵۷ و ۹۵۸.

۴- بیومی، الامامه و اهل البيت، ج ۲/۱۲۴: وناداهم یوم الغدیر نبيهم بخم وأسمع بالرسول مناديا وقد خصّ من دون البریه کُلّها علیاً وسمّاه هناك مواخيا وقال فمن كنت مولاكم وولیکم فقالوا ولم یبدوا هناك تعالیا. . .

سوم - با توجه به این روایات که یکی از دلایل شیعیان را تشکیل می دهد، پیروان واقعی علی (ع) معتقدند که علی (ع) و یازده نفر از فرزندان و ذریه او، امام و جانشین رسول الله (ص) اند، و طبعاً این سؤال به وجود خواهد آمد که اگر امامت علی (ع) طرح ابن سبأ موهوم است، این احادیث که با سندهای معتبر از سوی رسول خدا (ص) صادر شده، چه چیزی را ثابت می کند؟ و آیا این روایات همه، دسیسه و جعل عبدالله بن سبأ است؟ اگر چنین است سرانجام دردناک آن این خواهد شد که همه منابع اهل سنت دسیسه چنین شخصی و ابوهریره و کعب الاحبارها خواهد بود (۱) و در غیر این فرض، برپایه نص این احادیث، خلافت و امامت از آن علی (ع) است که رسول الله (ص) بر اساس مأموریت الهی خویش آن را ابلاغ نموده است.

۱- ر. ک: به بحث پیامد منع تدوین حدیث، فصل اول از بخش دوم.

فصل دوم: غلو در امامت و ریشه های آن

۱. طرح اصل اتهام

- قفاری در چند جای کتابش اوصاف امام (ع) از جمله علم غیب و منصوص و معصوم بودن امام را به ابن سبأ نسبت می دهد (۱)، وی با پیروی از شیخ خود ابن تیمیه که مدعی است: «والعلماء دائماً یذکرون أنّ العذی إبتدع الرّفص کان زنديقاً مُلحداً مقصوده افساد دین الإسلام و لهذا صار الرّفص مأوی الزنادقه الملحدين من الغايه و . . . هذا معروف عن ابن سبأ و أتباعه و هو العذی إبتدع التصّ فی علیّ و إبتدع أنّه معصوم، فالرافضة الإمامیه هم أتباع المرتدین و غلمان الملحدین . . .» (۲) فضیلت ائمه بر انبیاء، عدم سهو و غافل نبودن امام (ع) را از مصادیق غلو، در عصر حاضر و امام خمینی را مروج آن می شمارد. (۳)

- نویسنده دیگر آغاز غلو در شیعه را از سبائیان می داند که از یاران حجر بن عدی بودند و به خاطر تکفیر خلیفه و سبّ عثمان، کشته شدند. (۴) دیگری می گوید: نخستین کسانی که در مورد علی غلو کردند و از آن گروه های غالی انشعاب یافت «سبئیه» است

۱- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۱/۱۰۹ و ج ۲/۷۱۲ و ۸۰۰.

۲- منهاج السنه، تحقیق محمدرشاد سالم، (بی جا)، مؤسسه القرطبه، ط الأولى ۱۴۰۹ق، ج ۷/۲۱۹- ۲۲۰ (فصل قال الرافضی البرهان ۲۶)

۳- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۳/۱۳۹۴.

۴- السیبی، کامل مصطفی، الصله بین التصوف و التشیع، بیروت، دار الآندلس، ط الثالثه ۱۹۸۲م، ج ۱/۱۳۳ . .

و اعتقاد به زنده بودن علی، غیبت و رجعت دارند. (۱)

- دیگری شیعه را به خاطر غلو در امامت گمراه خوانده و ریشه آن را ابن سبأ می داند: « إِنَّ أَوَّلَ مَنْ أُسِّسَ مَذْهَبَهُمُ الضَّالُّ هُوَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَبْأَ الْيَهُودِيِّ الَّذِي أَظْهَرَ الْإِسْلَامَ وَأَبْطَنَ الْكُفْرَ... ، أَظْهَرَ الْغُلُوَّ فِي مَوَالِيهِ وَالتَّشْيِيعَ لَهُ وَكَانَ هَذَا الشَّيْطَانُ أَوَّلَ مَنْ ادَّعَى النَّصْبَ بِإِمَامِهِ عَلِيٍّ، وَ أَوَّلَ مَنْ أَشْهَرَ الْقَوْلَ بِغَرَضِ إِمَامَتِهِ، وَأَوَّلَ مَنْ أَظْهَرَ الْبِرَائَةَ مِنْ أَبِي بَكْرٍ وَ عَمْرٍ ». (۲)

- نویسنده دیگر، با شمارش تأثیرات عبدالله بن سبأ بر امت اسلامی، از تأثیرات او غلو در امامت علی (ع) و فرزندان او می داند، و تصریح می کند: « الثَّانِي: اِي إِظْهَارِ الْحُبِّ وَالْوَلَاءِ وَالْمَوَالَاهِ لِعَلِيٍّ وَوَالِدِهِ، فَهَذَا هُوَ الَّذِي جَعَلَهُ الشِّيْعَةَ شِعَارًا لَهُمْ وَ مَا أَكْثَرَ مَا قَالُوهُ فِي هَذَا وَ تَقُولُوا بِهِ عَلِيٌّ وَ أَوْلَادُهُ - كَذَبًا وَ زُورًا - حَتَّى جَعَلُوا الدِّينَ كُلَّهُ مَوَالَاهِ لِعَلِيٍّ وَ أَوْلَادِهِ دُونَ الْإِيمَانِ بِالْقُرْآنِ وَ السُّنَنِ... ». (۳)

- برخی با استناد به متن تاریخ طبری غلو ابن سبأ را، آغاز فتنه در میان امت اسلام و انکار دین می شمارد، و یکی از غلو سبئی را این می داند که شخص نبی (ص) با مرگ نمی میرد، بلکه او به سلامت کامل باقی است و روح او به علی (ع) منتقل می گردد و علی (ع) نه تنها خلیفه شرعی است بلکه به مراتب از خلفای سه گانه افضل و روح الهی و وارث نبوت است. (۴)

براساس آنچه این گروه از نویسندگان مدعی اند، سرآغاز غلو در باب امامت و وصایت علی و فرزندان معصومش (علیهم السلام)، ابن سبأ و یاران اوست که با هدف تخریب

اسلام و ایجاد فتنه میان امت اسلامی با طراحی یهود و کارگردانی فردی به نام عبدالله

۱- البنداری، التشیع بین مفهوم الائمه و مفهوم الفارسی، مقدمه سعید حوی، عمان، دار عمار للنشر ۱۴۰۸ق/۲۹.

۲- علی محمد، مجدی محمد، انتصار الحق/۲۹.

۳- ظهیر، احسان الهی، الشیعه و التشیع/۱۶۴ و ۳۳۳، و ۴۹؛ الشیعه و السنه/۵۱ و ۵۹.

۴- الفیومی، محمد ابراهیم، الفرق الاسلامیه و حق الامه السیاسی، قاهره، دار الشروق، ط الاولی ۱۴۱۹ق/۱۰۲-۱۰۳..

ابن سبأ یهودی به اجرا درآمد (۱)، و آراء او مبنای افکار و عقائد شیعه امامی اثنا عشری عصر حاضر، است. (۲)

۲. بررسی و نقد یهودی بودن امامت! و غلو در آن

اشاره

با توجه به اینکه منتقدان کافی، امامت به باور شیعه و غلو در امامت امامان (علیهم السلام) را به فردی به نام عبدالله بن سبأ یهودی و اصحاب او مرتبط می سازند، لازم است نخست اتهام طراحی شده و توطئه بودن امامت و سپس مبحث غلو، مورد بررسی قرار گیرد.

الف) هویت موهوم و ساختگی بودن ابن سبأ

اشاره

الف) هویت موهوم و ساختگی بودن ابن سبأ (۳)

هرچند بررسی مفصّل و جامع این مقوله، از ظرفیت کتاب خارج است، ولی از آن جایی که این بحث از یک سو، بیش از حدّ تصور، نزد وهابیان مهم و مرتبط بلکه ریشه مباحث پیشین و پسین است، ناگزیریم به صورت فشرده به آن اشاره کنیم. (۴)

یک - تردید در هویت ابن سبأ

گروهی، این شخص اسطوره ای را «عبدالله بن سبأ» یا «ابن السّوداء» و یا «ابن سبأ» (۵) معرفی می کنند و گاهی به عنوان «یمانی» (۶) «سباییه» (۷) اهل صنعاء یمن از مادری به نام

۱- ظهیر، الشیعه والتشیع/ ۴۶، ۳۳۲؛ همان، الشیعه والسّنه/ ۲۱-۲۴؛ علی محمد، انتصار الحق/ ۳۴-۳۵.

۲- ظهیر، الشیعه والتشیع/ ۳۳۲.

۳- از آنجا که پاسخ از اتهام برکافی مبتنی بر روشن شدن این بحث است، ناگزیر باید مبنای شیعه در این مورد برجسته گردد.

۴- برای اطلاع بیشتر به کتاب عبدالله بن سبأ و اساطیراخری، تألیف السید مرتضی العسکری، بیروت، دارالزهراء، ط السّادسه ۱۴۱۲ق.

۵- السّیبی، کامل مصطفی، الصله بین التّصوّف والتشیع، ج ۱/۴۵.

۶- السّیبی، کامل مصطفی، الصله بین التّصوّف والتشیع، ج ۱/۴۵.

۷- البغدادی، عبدالقاهر بن طاهر، الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجیه، تحقیق و تعلیق محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت،

دار المعرفة (بی تا) / ۲۲۳: السَّـبَّ بِأَبِيهِ أَتْبَاعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَبَأٍ. . . ؛ مجدی، محمدفرید، دائره المعارف القرن العشرين، بیروت، دارالمعرفه للطباعه، ط الثانيه ۱۹۷۱م، ج ۱۷/۵ (ماده سبا) . .

سوداء (۱) یا «حَبَشِيَه» (۲) یهودی مسلمان شده، رهبر و طراح فرقه «سبئیَه» (۳)، یاد می‌گردد و از او به عنوان شخصیت جدّاً عجیب، دارای نیروی خارق العاده، پیچیده، . . . نام برده می‌شود (۴)، ولی مرجع همه آنچه در منابع شیعه و سنی آمده و از این داستان سخن‌ها رانده‌اند، محمّد بن جریر طبری (م ۳۱۰ق) در تاریخ طبری است؛ وی در حوادث سال ۳۵ هجری همزمان با شورش‌های مردمی علیه بی‌عدالتی‌های دستگاه عثمان بن عفّان، برای اینکه برای قیام مردم، ریشه غیر مردمی و غیراسلامی بتراشد، این اسطوره را از سیف بن عمر نقل می‌کند و می‌گوید: «کان عبدالله بن سبأ یهودیاً من أهل صنعاء، أمّه سوداء، فأسلمَ زمان عثمان، ثم تَنقَل فی بلدان المسلمین، یحاول ضلالتهم، فبدأ بالحجاز، ثمّ البص-ره، ثم الكوفه ثم الشّام . . .» .

سپس به مصر رفت و مردم مصر را علیه عثمان شوراند. . . . (۵) ابن عساکر همین متن طبری را می‌آورد و او را از غلات رافضه می‌خواند. (۶)

برخی دیگر او را «عبدالله بن وهب الراسبی الهمدانی» یهودی اهل صنعاء مسلمان شده در ایام عثمان از مادری به نام حَبَشِيَه، می‌شمارد (۷). بعضی دیگر او را از زبان علی (ع) عبدالله الشیبانی معرفی می‌کند که حضرت در مورد او فرمود: «در روزگار، سه نفر دروغگو وجود دارد و تو یکی از آنها هستی» (۸). گروه چهارم، عمار بن یاسر صحابی

۱- ظهیر، الشیعه و التشیع / ۴۸.

۲- الوردی، علی، وعاظ السلاطین، بغداد، کلیه الآداب والعلوم (بی تا) / ۱۴۸.

۳- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۲۹/۳، رقم ۳۳۰۶.

۴- الوردی، علی، وعاظ السلاطین / ۱۴۸.

۵- تاریخ الطبری (تاریخ الأمم والملوک)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، روائع التراث العربی (بی تا)، ج ۴/۳۴۰-۳۴۲ (با تلخیص).

۶- تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۸/۳، رقم ۳۳۰۶.

۷- نعمه، عبدالله، روح التشیع، بیروت، دارالبلاغه، ۱۴۱۳ق/ ۷۸ (نقل از المقالات والفرق سعد بن عبدالله الاشعری/ ۲۰)؛ فیاض، عبدالله، تاریخ الامامیه و اسلامهم من الشیعه، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ط الثانیه ۱۳۹۵ق/ ۹۳.

۸- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۹/۹.

گرامی رسول الله (ص) را ابن سبأ می پندارند، و با ساختن شباهت های میان آن دو (۱)، نتیجه می گیرند که عبدالله بن سبأ جز عمار بن یاسر نیست (۲).

در اینکه ابن سبأ با ابن السوداء یک شخص است یا دو شخص، وحدت نظر وجود ندارد؛ ابن عبدالثیر (م ۳۲۸ق) با این تعبیر: «وقد حَرَقَهُم عَلِيٌّ بِنِ ابْنِ طَالِبٍ ۲ بَالْتِمَارِ، وَ نَفَاهُمْ إِلَى الْبِلْدَانِ، مِنْهُمْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَبَأٍ وَ نَفَاهُ إِلَى سَابَاطِ، عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَبَابِ نَفَاهُ إِلَى الْجَاذِرِ» (۳)، دو نفر می داند بغدادی (م ۴۲۹ق) و اسفرینی (۴) همین دیدگاه را ابراز می دارند.

دو - تردید در ملیت و زادگاه ابن سبأ

طبری، او را یهودی اهل صنعاء یمن (۵)، بغدادی (م ۴۲۹ق) از یهودیان حیره (۶) و ابن کثیر (م ۷۷۴ق) او را ذمی (۷)، می شمارند. همچنین اگر او عبدالله بن الراسبی باشد، از تبار عرب (۸) و

۱- شباهت هایی چون: به کار رفتن «ابن السوداء» برای عمار، [این که نام ابن سبأ، عبدالله بود نه عمار، این گونه توجیه می کند که همه مسلمانان ملقب اند به «عبدالله»!] یمنی بودن پدر عمار به اعتبار این که همه اهل یمن منسوب به سبأ بن یشجب ابن قطحان اند، حب شدید عمار به علی (ع) رفتن عمار به مصر، شعار عمار مبنی بر این که عثمان خلافت را غصب کرده و نقش عمار در جنگ جمل، تحریک اباذرغفاری و پیوند دوستی محکم میان أباذر و عمار.

۲- السیبی، کامل مصطفی، الصله بین التصوّف و التشیع، ج ۱/۴۴-۴۷؛ الوردی، وعاظ السلاطین/ ۲۷۴؛ نعمه، عبدالله، روح التشیع/ ۹۰-۹۲.

۳- آلاندلسی، احمد بن محمد بن عبد ربّه، العقد الفرید، تحقیق مفید محمد قُمیحّه، بیروت، دار الکتب العلمیه (بی تا)، ج ۲/۲۴۹؛ الموسوی، السید جاسم . . . ، مع الدكتور السالوس فی کتابه مع الاثنی عشریه فی الاصول و الفروع، بیروت، مرکز الزهراء، مؤسسه التاريخ العربی، (بی تا) / ۹۴.

۴- التبصیر فی السدین و تمییز الفرقه الناجیه عن الفرق الهالکین، تحقیق کمال یوسف الحوت، بیروت، عالم الکتب، ط الاولی ۱۹۸۳ م/ ۱۲۴: و وافق ابن السوداء عبدالله بن سبأ بعد وفاه علی (ع) فی مقاله هذه، و کانا یدعون. . . ؛ الموسوی، مع الدكتور السالوس فی کتابه. . . / ۴۹.

۵- تاریخ الطبری، ج ۴/۳۴۰ (ابتدای حواث سال ۳۵ق)،

۶- الفرق بین الفرق/ ۲۲۵؛ ظهیر، احسان الهی، الشیعه و التشیع/ ۵۸.

۷- الدمشقی، اسماعیل بن کثیر، البدایه و النهایه، تحقیق و تعلیق علی شیری، بیروت، دار احیاء، ط الاولی ۱۴۰۸ق، ج ۷/۱۹۴ (ذکر حوادث سال ۳۵: مجيء الاحزاب الى عثمان مرّه الثانيه من مصر).

۸- فیاض، عبدالله، تاریخ الامامیه و أسلافهم من الشیعه، / ۹۳.

از سران خوارج خواهد بود (۱)، نه یهودی، چه اینکه ذهبی (م ۷۴۸ق) طائفه ای را در مصر به نام «السبائی» نام می برد (۲) که شاید رفتن او به مصر، از این منبع ناشی شده باشد.

سه - تردید در نسب ابن سبأ

جمع زیادی همان گونه که ملاحظه کردید، اسم پدر او را «سبأ» یا «سوداء» می دانند، اما برخی نام پدر او را وَهَب (۳) بعضی دیگر حرب دانسته اند (۴). نسبت به مادر وی نیز وحدت نظر وجود ندارد؛ برخی نام مادر او را سوداء (۵)، دیگری حبشیه (۶) و بعضی با پژوهش مفصّلی که انجام داده به این نتیجه می رسد که در هیچ منبعی اعم از تاریخ و انساب و تراجم، پدر و اجداد و قبیله او ذکر نشده است؛ از این رو «سبئی» لقب تعداد زیادی از راویانی بوده که در مغرب و یمن در قرن دوم معروف بوده اند. (۷)

چهار - موهوم بودن سرانجام و اهداف ابن سبأ

در اینکه عبدالله بن سبأ نقشی در تاریخ اسلام داشته یا نه؟ چنان که اشاره شد گروهی

۱- المسعودی، ابی الحسن علی بن الحسین، مروج الذهب و معاون الجوهر، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، دارالمعرفه ۱۴۰۴ق، ج ۲/۴۱۷ (ذکر حروبه (رض) مع اهل نهروان)؛ همان، التنبیه والاشراف، تصحیح و مراجعه عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره دارالصاوی (بی تا) ۲۵۶/ : (ذکر خلافت علی بن ابی طالب)؛ الموسوی، مع الدكتور السالوس. . . ۹۶/؛ الذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، المشتبه فی الرجال (اسمائهم و أنسابهم)، تحقیق علی محمد البجاوی، (بی جا) داراحیاء الکتب العربیه، ط الاولی ۱۹۶۳م، ج ۱/۳۴۶ (حرف سین: السبائی: طائفه بمصر، منهم: عبدالله بن وهب السبائی، رأس الخوارج).

۲- الذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، المشتبه فی الرجال (اسمائهم و أنسابهم)، تحقیق علی محمد البجاوی، (بی جا) داراحیاء الکتب العربیه، ط الاولی ۱۹۶۳م، ج ۱/۳۴۶

۳- الذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، المشتبه فی الرجال (اسمائهم و أنسابهم)، تحقیق علی محمد البجاوی، (بی جا) داراحیاء الکتب العربیه، ط الاولی ۱۹۶۳م، ج ۱/۳۴۶: (حرف یمن)؛ فیاض، عبدالله، تاریخ الامامیه واسلافهم، ۹۳/؛ الاشعری القمی، سعد بن عبدالله، المقالات و الفرق، تصحیح و مقدمه و تعلیق محمد جواد مشکور، تهران، مطبعه حیدری ۱۹۶۳م/۲۰؛ الموسوی، مع الدكتور السالوس/۹۶.

۴- الاشعری القمی، سعد بن عبدالله، المقالات و الفرق/۲۰؛ الموسوی، مع الدكتور السالوس/۹۷.

۵- ظهیر، الشیعه و السنه/۴۸.

۶- الوردی، وعاظ السلاطین/۱۴۸.

۷- العسکری، سیدمرتضی، عبدالله بن سبأ و اساطیر اخری، بیروت، دارالزهراء، ط السادسة ۱۴۱۲ق، ج ۲/۳۲۰.

به پیروی از طبری به روایت سیف بن عمر حوادث بزرگی چون طرح اندیشه امامت و وصایت علی (ع)، تحریک مردم علیه عثمان و افروختن جنگ و... را به این شخص نسبت می دهند (۱)، اما گروه دیگر به روایت غیر سیف بن عمر، برای وی نقشی در حوادث تاریخ متذکر نشده اند، فقط او را دروغگو و از غلات نسبت به علی شمرده اند؛ ابن عساکر از طریق شعبی نقل می کند که: «أول من كَذَبَ عبد الله بن سبأ» (۲) از عمار الدهنی می آورد که گفت: «سمعتُ ابا الطفيل يقول: رأيتُ المسيب بن نجبه أتى به ملبئه - یعنی ابن السوداء - و عَلِيٌّ على المنبر فقال علي: ما شأنه؟ فقال: يكذب علي الله و علي رسوله» (۳).

در خصوص سرانجام ابن سبأ نیز تردیدهای جدی وجود دارد؛ گروهی معتقدند علی (ع) از او، طعن ابابکر و عمر را شنید و او را در آتش سوزاند (۴)، برخی بر این باورند که او را به سابط مدائن تبعید کرد. (۵) شهرستانی تصریح می کند که وی بعد از شهادت علی (ع) زنده بود و افکارش را بعد از علی (ع) انتشار داد! (۶)

در اهداف این شخصیت اسطوره ای که بیش از اندازه نسبت به او غلو شده، تناقضات جدی وجود دارد؛ گاهی هدف او را سقوط حکومت عثمان و تسلط بر مدینه و حجاز

۱- الموسوی، مع الدکتور السالوس/ ۱۰۰؛ الوردی، علی، وعاظ السلاطین/ ۱۴۷-۱۴۸.

۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۹/۷ (ابتدای جزء ۳۳۴)

۳- تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۹/۷ (ابتدای جزء ۳۳۴)

۴- ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۲، ۲۴۵ و ۲۴۶ (الرافضه)؛ البغدادی، الفرق بین الفرق/ ۱۵؛ ظهیر، الشیعه و التشیع/ ۵۷؛ ابن ابی الحدید، عبد الحمید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء التراث، ط الثانیه ۱۳۸۵ق، ج ۵/۶؛ این اشعار را هم در خصوص این مورد نقل می کند: لِتَرَمَّ بِي الْمَنِيَةُ حَيْثُ شَأْتِ إِذَا لَمْ تَرَمَّ بِي الْحُفْرَتَيْنِ...؛ ابن حجر، لسان المیزان، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ط الثالثه ۱۴۰۶ق، ج ۳/۲۸۹ و ۲۹۰ رقم ۱۲۲۵

۵- البغدادی، الفرق بین الفرق/ ۱۵؛ النوبختی، فرق الشیعه، تصحیح و تعلیق السید محمد صادق آل بحرالعلوم، قم، دارالذخایر للمطبوعات (بی تا) ۲۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۹/۹؛ ابن حجر، لسان المیزان، ج ۳/۲۹۰.

۶- الملل و النحل، ج ۱/۱۷۴؛ وآنما أظهر ابن سبأ هذه المقالة (نص امامت علی و او زنده است) بعد انتقال علی (رض) و اجتمعت علیه جماعه و هم أول فرقه قالت بالتوقف و الغيبه و الرجعه....

و ترویج باورهای یهود که یکی از منویات این قوم محسوب می گردد، می دانند (۱) گاهی بر تسلط پیدا کردن او بر بازار کوفه و ریاست آن، بزرگنمایی می شود (۲). گاهی بر نابودی اسلام که خواست مشترک یهود و مجوس بوده است (۳)، مانور داده می شود و گاهی بر پیامبر بودن خود وی (۴) تأکید می گردد، و بیشتر روی امامت و وصایت علی (ع) و اله و خدا بودن حضرت، پافشاری می شود (۵)، برخی او را عامل دولت روم می شمارند! (۶) جالب اینکه طرفداران اسطوره ای ابن سبأ متوجه تناقض گویی های خود هم نشده اند: از یک طرف، ادعا می کنند که ابن سبأ نخستین کسی بود که وصایت و امامت علی (ع) را طرح کرد، علی (ع) را وصی و خاتم الاوصیاء خواند، از دیگر سو، مدعی اند، ابن سبأ علی (ع) را خدا می دانست! چگونه بشربودن و خدایی او قابل جمع است؟! (۷)

همچنین اگر وی اهداف یهود را تعقیب می کرد، و عامل یهود بود، یهودی دیگر به نام کعب الاحبار در کنار عثمان و مشاور او بود (۸)، در نتیجه یهود از طریق او به اهدافش

می رسید و چه نیازی به ابن سبأ بود؟

- ۱- ظهیر، الشیعه و التشیع / ۴۸؛ علی محمد، مجدی، انتصار الحق / ۳۵.
- ۲- ظهیر، الشیعه و التشیع / ۸۵؛ شعث، احمد کمال، الشیعه الامامیه فلسفه و تاریخ / ۱۰۸؛ الفیومی، محمد ابراهیم، الفرق الاسلامیه و حق الامه السیاسی، قاهره، دارالشروق، ط الأولى ۱۴۱۹ق / ۱۰۳.
- ۳- ظهیر، الشیعه و التشیع / ۵۸؛ شعث، احمد کمال، الشیعه فلسفه و تاریخ . / ۱۰۸؛ الفیومی، محمد ابراهیم، الفرق الاسلامیه و حق الامامه السیاسی / ۱۰۳.
- ۴- الفیومی، محمد ابراهیم، الفرق الاسلامیه و حق الامامه السیاسی / ۶۳.
- ۵- الشهرستانی، الملل والنحل، تحقیق محمد سید کیلانی، بیروت، دارالمعرفه ۱۳۸۷ق، ج ۱/۱۷۴؛ ظهیر، الشیعه و التشیع / ۶۳-۶۴، و ۵۶؛ الاشرعی، مقالات الاسلامیین، ج ۱/۸۶.
- ۶- امین، عبدالله، دراسات فی الفرق و المذاهب القدیمة المعاصره، بیروت، دارالحقیقه، ط الثانیه ۱۹۹۱م / ۹۶.
- ۷- نعمه، عبدالله، روح التشیع / ۸۵.
- ۸- البلاذری، جمل انساب الاشراف، تحقیق و مقدمه سهیل ذکار و . . . ، بیروت، دارالفکر، ط الأولى ۱۴۱۷ق، ج ۶/۱۶۶ (أمرابی ذر)؛ محمود، ابراهیم، ائمه و سحره، (بی جا)، ریاض الریس للکتب و النشر، ط الأولى ۱۹۹۶م / ۱۷۳؛ المسعودی، مروج الذهب، ج ۲/۲۴۸ و ۲۴۹ (بین عثمان و ابی ذر) . .

پنج - تأثیر گذاری شگفت آمیز ابن سبأ

یکی از تاریک ترین قطعه های زندگی شخصیت موهوم ابن سبأ، تأثیر گذاری عجیب و سریع او بر گروهی از اصحاب و مسلمانان است. (۱) چگونه او سریع و گسترده به افکار و اندیشه هایش جامه عمل پوشاند و به منویات خویش نایل آمد؟ او که به گفته طبری در زمان عثمان به اسلام گروید (۲)، چطور شد که از همه اصحاب پیشی گرفت و به شهرهای مختلف و مهم آن روز برای تحریک مردم، علیه عثمان مسافرت کرد؟ (۳) آیا اعتماد مسلمانان بر او و نفوذ کلام وی از اعتماد نفوذ کلام اباذر، عمار و سلمان و حتی علی (ع) بیشتر بود؟ و اینکه مسلمانان فریب او را خورده باشند و به نیرنگ و دسیسه های او، باورانه دل بسته باشند، توهین و تحقیر مسلمانان نیست؟ چگونه جاسوسان و عمال عثمان بن عفان دسیسه های وی را هر چند که زیرکانه صورت گرفته باشد، به مرکز خلافت گزارش ندادند؛ تا وقتی که زمینیه های شورش ها فراهم شد، عثمان عده ای از جمله عمار بن یاسر را برای بررسی اوضاع به شهرها فرستاد (۴).

از آن گذشته بر پایه گزارش طبری، وی بیشترین تأثیر را روی اباذر غفاری صحابی گرامی رسول الله (ص) گذاشت (۵)، و در اولین ملاقاتش به اباذر گفت: «یا اباذر! ألا تعجب إلی معاویه، یقول: «ألمالُ مال الله! ألا إنَّ کُلَّ شیءٍ لله کأنَّه یرید أن یحتجبه [یحتجبه] دون المسلمین و یمحو اسم المسلمین...» اباذر نه تنها نزد معاویه آمد و اعتراض خود را به وی رساند، که فقرا را علیه اغنیا (۶) شوراند، (۷)؛ اولاً چگونه ممکن است اباذر که دست پرورده رسول خدا (ص) و

۱- نعمه، عبدالله، روح التشیع/ ۷۷-۷۸.

۲- تاریخ الطبری، ج ۴/۳۴۰ (ابتدای سال ۳۵ هجری).

۳- تاریخ الطبری، ج ۴: شهرهای حجاز، بصره، کوفه، شام و مصر؛ فیاض، عبدالله، تاریخ الامامیه. . . / ۹۴.

۴- تاریخ الطبری، ج ۴/۳۴۱.

۵- الوردی، وعاظ السلاطین/ ۱۴۷.

۶- به همین رو برخی با تأثیر از طبری، اباذر را بزرگ ترین پرچمدار دولت اشتراکی در امور مالی و داعی تساوی میان فقرا و اغنیا دانسته و حرکت او را شبیه حرکت مزدک در خطه خراسان، می دانند: الخربوطلی، الدوله العربیه الإسلامیه، القاها، دار إحياء الکتب العربیه ۱۳۸۰ ق/ ۱۰۳.

۷- تاریخ الطبری، ج ۴/۲۸۳: و اخبار ابی ذر (رحمه الله تعالی): فما زال حتی ولع الفقراء بمثل ذلک، و اوجوه علی الاغنیاء، . . .

سال ها در کنار حضرت بود، فریب تازه مسلمان یهودی الاصل را بخورد؟ آیا ممکن است تعالیم ابتدایی اسلام را از یک یهودی الاصل فراگیرد، (۱) درحالی که وقتی عثمان از جمعی پرسید: «آیا برای امام (خلیفه) جایز است از بیت المال چیزی بردارد، و بعداً باز گرداند»؟ کعب الاحبار گفت: «لابأس بذلک» ابوزر، در حضور خلیفه لب به اعتراض گشود و گفت: «یا بن الیهودیین! أتعلّمنا دیننا؟...» (۲)، شبیه این قضیه را مسعودی نیز نقل می کند (۳). اباذری که رسول الله (ص) در مورد او فرمود: «ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء أصدق من ابی ذر» (۴). درحالی که همین طبری در جای دیگر می آورد، «ابن سبأ در شام توفیقی نداشت و کسی او را لیبک نگفت» (۵)؛ و اینکه وی در شام موفق نبود ولی در مصر توفیق یافت، واضعان داستان، خواسته اند شورش مردم مصر را تأثیر ابن سبأ و آرامش شام را نتیجه ناکامی او وانمود کنند (۶).

ثانیاً: با تحلیل اصل ملاقات اباذر در شام، دروغ بودن قضیه روشن می گردد؛ زیرا طبری که منحصر به فردترین منبع این حادثه است، ظهور ابن سبأ و اسلام آوردن او را در سال ۳۳ می داند (۷)، که در همین تاریخ ابتدا به بصره، سپس به کوفه و از آنجا به شام رفت و اباذر را ملاقات کرد. بی تردید حضور وی در شام به رغم اینکه حداقل نصف سال طول می کشید تا این مسیرها را طی کند باید در سال ۳۳ رخ داده باشد، درحالی که با مراجعه

- ۱- نعمه، عبدالله، روح التشیع/ ۸۷.
- ۲- البلاذری، جمل انساب الاشراف، ج ۶/۱۶۶ (امر ابی ذر).
- ۳- مروج الذهب، ج ۲/۳۴۸ (بین عثمان و ابی ذر): ابوزر به کعب گفت: یا ابن الیهودی! ما أجرک علی القول فی دیننا.
- ۴- جمل انساب الأشراف، ج ۶/۱۶۸؛ الجزری، عزالدین بن اثیر علی بن محمد، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، تصحیح عادل احمد الرفاعی، بیروت، دار إحياء، ط الأولى ۱۴۱۷ق، ج ۱/۴۴۰، رقم ۸۰۰.
- ۵- تاریخ الطبری، ج ۴/۳۴۰ (ابتدای سال ۳۵): ثم الشام فلم يقدر علی ما یرید عند احد من اهل الشام فاخرجوه حتی أتى مصر.
- ۶- فیاض، عبدالله، تاریخ الامامیه و أسلافهم/ ۹۵.
- ۷- تاریخ الطبری، ج ۴/۳۲۶ و ۳۲۷ (حوادث سال ۳۳: ذکر الخبر عن تیسیر عثمان من سیر من أهل البصره الی الشام) ..

به متن این کتاب مناظره اباذر با معاویه را که ناشی از تأثیر ابن سبأ بر او باشد، در حوادث سال ۳۰ هجرت آورده است (۱) بعد از این مناظره، معاویه گزارش اباذر را به عثمان داد و عثمان دستور داد او را به عنوان زندانی به مرکز خلافت بفرستد، معاویه وی را با وضع فجیع که نزدیک بود بمیرد، به مدینه فرستاد (۲)؛ و عثمان همان سال اباذر را به «رَبْدَه» تبعید کرد، و این صحابی گرامی در سال ۳۱ (۳) و یا ۳۲ (۴) بدرود حیات گفت. بنابراین ظهور ابن سبأ در سال ۳۳ و ملاقات او با اباذر، که در سال ۳۱ یا ۳۲ از دنیارفته، برای نیل به هدفش در سال ۳۰، چگونه قابل جمع است؟! (۵) و چگونه می تواند اباذر یکی از یاران تأثیرگذار او محسوب گردد؟ (۶) چنان که علی حسنی الخربوطلی با الهام از طبری تصریح می کند که: «وكان أول من بذرها (فتنه في الشام) رجُلٌ صحابي جليلٌ إشتهر بالتقوى والورع وهو أبوذر الغفاري، الذي إفتتن بدعوه ابن سبأ» ولی از ملاقات آن دو، سخن نمی گوید. (۷) هرچند که این صحابی گرامی نه تنها به معاویه و امثال وی، که به خود عثمان بارها به خاطر حیف و میل

بیت المال مسلمین ایراد می گرفت و آیه شریفه: . . . وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (توبه: ۳۴) را با صدای بلند می خواند (۸)، ولی این دلیل نمی شود که او تحت تأثیر ابن سبأ قرار گرفته باشد.

بنابراین، با توجه به این همه اختلاف، نسبت به شخصیت و نقش و اهداف او، و ده ها

- ۱- تاریخ الطبری، ج ۴/۲۸۳ (اخبار ابی ذر) .
- ۲- المسعودی، مروج الذهب، ج ۲/۳۴۹ (بین عثمان و ابی ذر): فحمله علی بعیر علیه قتبٌ یابس معه خمسہ من الصقالبه یطیرون به حتی أتو المدینہ وقد تسلخت بواطن أفخاذہ و کاد أن یتلف.
- ۳- البلاذری، جمل انساب الاشراف، ج ۶/۱۷ (آخر ذی القعدہ سال ۳۱ هجری) .
- ۴- الجزری، اسد العابه، ج ۱/۱۴۴ (رقم ۸۰۰)؛ الطبری، تاریخ الطبری، ج ۴/۳۰۸ (ذکر الخبر عن وفاه ابی ذر) .
- ۵- فیاض، عبدالله، تاریخ الامامیه. . . ۹۶-۹۷.
- ۶- العسکری، السید مرتضی، عبدالله بن سبأ و اساطیر اخری، بیروت، دارالزهراء، ط السادسة ۱۴۱۲ق، ج ۱/۳۸.
- ۷- الدوله العربیه الاسلامیه، قاهره داراحیاء الکتب العربیه ۱۳۸۰ق/۱۰۱.
- ۸- البلاذری، جمل انساب الاشراف، ج ۶/۱۶۶: یک بار وقتی عثمان به مروان بخشید آنچه را بخشید، به حارث بن الحکم سیصد هزار درهم، به زید بن ثابت یک صد هزار درهم، داد، اباذر به او ایراد گرفت. .

سؤال اساسی دیگر، چگونه معقول است، او را آفریننده مهم ترین حوادث تاریخی و اعتقادی و اجتماعی خواند؟!

شش – افسانه بودن ابن سبأ

قریب به هزار سال است که داستان ابن سبأ و دسیسه های او بخش قابل توجهی از آثار مکتوب مسلمانان را به خود اختصاص داده و هر روز ابعاد تازه ای به خود می گیرد. همان گونه که خاطر نشان گشت، تنها مستند این داستان تاریخ طبری (۱) است و قضیه تنها از شهرت تاریخی برخوردار است نه حدیثی و... (۲)، و هرکسی پس از طبری سخن از ابن سبأ به میان آورده است، منبع اصلی آن به این کتاب باز می گردد. (۳) در این قسمت تنها به چند نکته اساسی اشاره می شود:

اول – طبری (م ۳۱۰ق)، این خبر تاریخی را منحصراً از سیف بن عمر التمیمی (م ۱۷۰ق) از دو اثر او به نام های «الفتوح الکبیر والردّه» و «الجمیل و مسیر عائشه و علی» گزارش می کند. (۴) از نظر رجال شناسان مشهور اهل سنت، این شخص کاملاً ضعیف و غیر قابل اعتماد است (۵)؛ ابن ادریس رازی (م ۳۲۷ق) سیف بن عمر را «ضعیف الحدیث» و «متروک الحدیث» معرفی می کند. (۶) ذهبی (م ۷۴۸ق)، او را روایتگر از مجهولین، ضعیف، لیس بشیء، متروک،

۱- تاریخ الطبری، ج ۴/۲۸۳ (حوادث سال ۳۰، اخبار ابی ذر) و ۳۴۰ (ابتدای سال ۳۵)

۲- ابن حجر، لسان المیزان، ج ۳/۲۹۰، رقم، ۱۲۲۵.

۳- برای اطلاع بیشتر ر. ک: به این کتاب. هرچند دیدگاه علامه عسکری، از نظر برخی از پژوهشگران دیگر در بعضی از محورهای مورد نقد قرار گرفته است، ر. ک: به کتاب عبدالله بن سبأ الحقیقه المجهوله، تألیف محمد علی المعلم، بیروت، دارالهادی، ط الاولی ۱۴۲۰ق/۷۷: الفصل الثانی: مع السید العسکری...، و کتاب طریق الحق حوار مع عالم جلیل من اهل السنه والجماعه، تألیف السید الجعفر مرتضی العاملی، بیروت، المرکز الاسلامی للدراسات، ط الاولی ۱۴۳۱ق/۱۹۰ و ۲۴۹ به بعد.

۴- کتاب طریق الحق حوار مع عالم جلیل من اهل السنه والجماعه، تألیف السید الجعفر مرتضی العاملی، بیروت، المرکز الاسلامی للدراسات، ط الاولی ۱۴۳۱ق/۷۵، ۷۶.

۵- در منابع رجالی شیعه تا آن جا که جست وجو شد، از این شخص ذکری به میان نیامده است.

۶- الرازی، عبدالرحمن بن ابی حاتم محمد بن ادریس بن منذر لثمیمی، الجرح و التعذیل، بیروت، دارالفکر (بی تا)، ج ۴/۲۷۸، رقم ۱۱۹۸..

متهم بالزنديقه، عامه حديته منكر، می شناساند (۱)، ابن حجرالعسقلانی (م ۸۵۲ق)، با تعبیرات؛ قال ابن معین: ضعیف الحدیث، و به تعبیر دیگر: لیس خیر منه، قال ابوحاتم: متروک الحدیث، ابوداود: لیس بشیء. نسائی و الدارالقطنی: ضعیف. ابن عدی: بعض احادیثه مشهوره و عامتها منکره. ابن حبان او را چنین معرفی می کند: « یروی الموضوعات عن الاثبات و اتهم بالزنديقه، وقالوا: انه كان يضع الحدیث، و قال یرقانی عن الدارالقطنی: متروک، وقال الحاکم: اتهم بالزنديقه، و هو فی الزوايه ساقط » (۲).

بنابراین با توجه به این گفته ها در مورد سیف بن عمر، چگونه معقول است گزارش های او نسبت به شخص موهومی که این همه تأثیر را در تاریخ اسلام گذاشته است، مورد تأیید قرار گرفته و تهمت های اعتقادی و اجتماعی و... نسبت به بخش عظیم از مسلمانان مستند به چنین شخص موهوم قرار گیرد.

دو - علیرغم نقطه های تاریک و سؤالات بی پاسخ نسبت به ابن سبأ، این سؤال اساسی مطرح است که اگر داستان ابن سبأ به دور از واقعیت است، چگونه و چرا شخصیت سازی اسطوره ای او انجام شد و هزاران برگ از کتاب ها را به خود اختصاص داد؟ هدف از این سناریوی تاریخی چه بود؟ برای گرفتن پاسخ این سؤال، به تحلیل های پژوهشگران زیر توجه نمایید:

- کامل مصطفی، توطئه ابن سبأ را از آن معاویه می داند و معتقد است وقتی معاویه سب و دشنام علی (ع) را شروع و آن را سنت قرار داد، عمار بن یاسر و اصحاب او که از یاران نزدیک علی (ع) بودند، به مقابله پرداختند. چون دشمنان علی (ع) احساس کردند که تأثیرگذاری عمار، در نفوس مسلمانان ماندگارتر است و مستقیماً توان مقابله با او را ندارند، متوسل به حيله و شایعه پراکنی و دسیسه شدند؛ و آن این بود که از علی بن

۱- میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق علی محمدالبجاوی، بیروت، دارالمعرفه، ط الأولى ۱۳۸۲ق، ج ۲/۲۵۵، رقم ۳۶۳۷.

۲- میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق علی محمدالبجاوی، بیروت، دارالمعرفه، ط الأولى ۱۳۸۲ق، ج ۲/۲۵۵، رقم ۳۶۳۷.

ابی طالب (ع) به « ابوتراب » نام برده، دشنام می دادند و او را خارج از اسلام می دانستند و عمار بن یاسر را به « ابن سبأ » به عنوان « الیمانی »، لعن و نفرین می کردند بی آنکه اکثر ساکنان شام ابوتراب و ابن سبأ را بشناسند. (۱) هرچند وی بر این باور است که ابن سبأ همان عمار بن یاسر است (۲)، ولی اصل توطئه بودن داستان ابن سبأ چنان که دیگران نیز آن را کار خصوم علی (ع) و شیعه می دانند، قابل تأیید است اما اینکه ابن سبأ همان عمار بن یاسر باشد، اولاً: ادعای چون خدا بودن، زنده بودن، در آسمان بودن علی (ع) و همچنین سرانجام او مبنی بر اینکه علی (ع) او را سوزاند و یا تبعید کرد. . . با مقام عمار، این صحابی گرامی و واقعیت های تاریخ سازگاری ندارد.

ثانیاً: عمار بن یاسر از معدود ستارگان درخشانی است که نزد رسول الله (ص) از جایگاه ویژه ای برخوردار بود و حتی آن حضرت از شهادت او به دست گروه یاغی یعنی معاویه و سپاه او خبر داد و فرمود: « تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ » (۳). بنابراین، ابن سبأ موهوم، نمی تواند عمار بن یاسر باشد.

- طه حسین، با ابراز شگفتی از زیاده روی مورخان نسبت به ابن سبأ و نقش او در شورش علیه عثمان و فروختن جنگ جمل میان علی (ع) و عایشه بدون اطلاع علی، به این نکته تصریح می کند که دشمنان شیعه خواستند یک عنصر یهودی را وارد این مذهب نمایند تا به حيله های خویش جامه عمل بپوشانند؛ زیرا مورخان از یک سو، نقش ابن سبأ را در قتل عثمان و حادثه جمل برجسته و پر رنگ می سازند، ولی از دیگر سو، از این گروه در جنگ صفین و حادثه جنگالی «حکمت» که جای آنان بود، گزارش

۱- الصله بين التصوّف و التشيع، ج ۱/۴۴.

۲- الصله بين التصوّف و التشيع، ج ۱/۴۴.

۳- ابن سعد، الطبقات الكبرى، بيروت، داربيروت ۱۴۰۵ق، ج ۳/۲۴۶ (ترجمه عمار بن یاسر)؛ البخاری، صحيح البخاری، ضبط و شرح و . . . مصطفى ديب البغا، بيروت- دمشق، دار ابن كثير- اليمامة للطباعة، ط الخامسة ۱۴۱۴ق، ج ۱/۱۷۳: كتاب الصلاة باب (۳۰) التعاون في بناء المسجد، ح ۴۳۶؛ الترمذی، سنن ترمذی، تحقيق كمال يوسف الحوت، بيروت، دارالفکر (بی تا) ج ۵/۶۲۸، كتاب المناقب، باب (۳۵) مناقب عمار، ح ۳۸۰۰ . .

نمی دهند؛ از این رو وی نتیجه نهایی پژوهش خود را این گونه ابراز می دارد: «أما أنا فلا أعلل الامرين (حضور سبائیان در جمل و عدم حضور آنان در صفین و حکمیت) إلما بعله واحده، وهی أن ابن السوداء لم یکن إلما وهماً... وإلما هو شخص إدخره خصوم الشیعه...» (۱).

دکتر کامل حسین، نیز بعد از نقل متن طبری و اظهار شگفتی از این گزارش، تصریح می کند که چنین گزارشی در منابع مختلف مصری دیده نمی شود و هیچ کسی از مصری ها آنچه به زعم طبری آمده، نقل نکرده اند با اینکه گروهی از اصحاب در مصر حضور داشتند و شرح حال و حدیث از آنها حکایت شده ولی عکس العمل آنان علیه ابن سبأ و آراء او گزارش نشده است، در نتیجه «فقصه ابن سبأ فی مصر و أنه بث آراء التشیع بین المصریین هی أقرب الی الخرافات منها الی أی شیء آخر» (۲).

- بعضی از پژوهشگران علت موهوم بودن ابن سبأ و اینکه داستان سبئی طراحی دشمنان شیعه بوده است، این می دانند که این قضیه را مهم ترین منابع حوادث سال های حکومت عثمان و پس از آن، همچون ابن سعد (م ۲۳۰ق) در الطبقات، بلاذری (م ۲۷۹ق) در انساب الاشراف، ابوحنیفه دینوری (م ۲۳۰ق) در الاخبار الطوال، یعقوبی (م ۲۸۶ق) در تاریخ یعقوبی، مبرد (م ۲۸۵ق) در کامل مبرد، مسعودی (۲۴۵ق) در مروج الذهب و التنیبه و الاشراف، ابن قتیبه (۲۷۶ق) در الامامه و السیاسة، از این داستان سخن به میان نیاورده اند. فقط طبری از طریق سیف آن را گزارش نموده است (۳). امیا اوج زیاده روی در پردازش داستان ساختگی ابن سبأ، دوران حکومت اموی و عباسی است تا از این طریق از یک طرف به برخی از حوادث ناگواری که در زمان عثمان و کارگزاران وی، اتفاق افتاد، سرپوش بگذارند و از سوی دیگر، بر علی (ع) و پیروان او تهمت ببندند و بعضی از

۱- علی و بنوه (الفتنه الکبری)، قاهره دارالمعارف، ط الثانیه عشر (بی تا) / ۹۰-۹۱ رقم ۲۴؛ امیرمهنا و علی خریس، جامع الفرق و المذاهب الاسلامیه، بیروت، المرکز الثقافی العربی، ط الثانیه ۱۹۹۴م/۱۱۳.

۲- کامل حسین، محمد، فی ادب مصر الفاطمیة، (بی جا) دارالفکر العربی، ط الثانیه، ۱۹۶۳م/۷.

۳- طه حسین، علی و بنوه / ۹۱ و ۹۳: (بلاذری فقط یک بار از ابن سبأ نام برده است که آن هم مرادش عبدالله بن وهب الهمدانی از ارکان خوارج است)؛ نعمه، عبدالله، روح التشیع / ۸۰؛ فیاض، عبدالله، تاریخ الامامیه / ۹۵.

امور شیعه را منسوب به یهود نمایند: « وما أكثر ما شَنَعَ خُصُومَ الشَّيْعَةِ عَلَى الشَّيْعَةِ، وَ مَا أَكْثَرُ مَا شَنَعَ الشَّيْعَةُ عَلَى خُصُومِهَا فِي أَمْرِ عَثْمَانَ وَ فِي غَيْرِ عَثْمَانَ ». (۱)

طه حسین، شدت خصومت میان شیعه و اهل سنت را که ابعاد مختلفی به خود گرفت، بعد از استقرار حکومت عباسی ها می داند که در آن جدال، نزاع، حيله گری و تکذیب همدیگر و حتی جعل حدیث به نام رسول الله (ص) صورت گرفت، و صحنه گردانان این وضعیت دو گروه بودند: یکی داستان سرایانی که داستان های فتنه بصره و کوفه را آمیخته با امور خیالی و تعصّب قبیلگی، بازگو می کردند. دوم اصحاب جدال که اخبار و احادیث را تنها برای تأیید مذهب و آرای خویش، نقل می نمودند و چون بلاذری از نقش ابن سوداء در فتنه عثمان و دوران علی (ع) چیزی اشاره نکرده است، همه مورّخان از طبری که تنها منبع این حوادث است، تبعیت نموده اند. و محدثان و اصحاب جدال نیز مسیر طبری را برگزیده اند جز اینکه این ها برخلاف طبری بر این پندارند که ابن سوداء و پیروانش، علی (ع) را خدا می دانستند و علی (ع) آنها را در آتش سوزاند، درحالی که چنین امری نه در تاریخ دوران کوتاه علی ذکر شده است و نه قبل از آن؛ تنها چیزی که تاریخ نگاران و بلاذری اشاره کرده اند، این است که گروهی در کوفه مرتد شدند، علی (ع) با آنها قتال کرد. وی در پایان، این نتیجه گیری را دارد که: « سَوَاءَ كَانَ أَمْرَهُمْ (ابن سوداء و اصحابه) وَهَمًّا خَالِصًا أَمْ أَمْرًا غَيْرَ ذِي خَطَرٍ بَوْلَغٍ فِيهِ كَيْدًا لِلشَّيْعَةِ ». (۲)

– کُرد علی در مورد داستان ابن سبأ تصریح می کند که وَهْمٌ وَ سَاخْتِگِی است: « وَأَمَّا مَا ذَهَبَ بَعْضُ الْكُتَّابِ مِنْ أَنَّ أَهْلَ مَذْهَبِ الشَّيْعَةِ مِنْ بَدْعِهِ عَبْدِ اللَّهِ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ السُّودَاءِ، فَهُوَ وَهْمٌ، وَ قَلِيلٌ مِنْ عِلْمٍ بِحَقِيقَةِ مَذْهَبِهِمْ، وَ مَنْ عِلْمٌ مِنْزِلُهُ هَذَا الرَّجُلُ عِنْدَ الشَّيْعَةِ وَبِرَائَتِهِمْ مِنْهُ وَ مِنْ أَقْوَالِهِ وَ أَعْمَالِهِ

۱- محمود، ابراهیم، ائمه و سحره (البحث عن مسیلمه... و عبدالله بن سبأ) (بی جا)، ریاض الریس للکتب، طالأولی ۱۹۹۶م/۲۲۱.

۲- علی و بنوه (الفتنه الکبریٰ ۲) / ۹۲-۹۳ (با تلخیص) . .

و کلام علمائهم فی الطعن فيه بلاخلاف بينهم فی ذلك، عِلْم مبلغ هذا القول من الصواب» (۱).

بنابراین، داستان ابن سبأ، بدان جهت که شیعه را به انواع تهمت‌ها متهم نمایند، از سوی دشمنان شیعه، ساخته و پرداخته شد و علیرغم اینکه شیعه امامیه به اتفاق از این شخص بیزاری می‌جویند، جای شگفتی است که بدخواهان، اصول و باورهای اعتقادی آنان از جمله طرح امامت را به وی نسبت می‌دهند. (۲) برفرض وجود چنین شخصی در تاریخ، قطعاً به این اهمیت که همه حوادثی که ناخوشایند مریدان خلفا و به ویژه عثمان است، به او منتسب می‌کنند، نبوده است و نمی‌توان او را بیش از یک انسان دروغگو و بی‌مقدار تصور کرد، و وی عبدالله بن وهب السبائی از رؤسای خوارج بوده است. (۳) گذشته از آن، ابن سبأ ساختگی باشد و یا دارای واقعیت، اعتقادات شیعیان بر کتاب خدا و سنت قطعی و دلایل عقلی صریح و براهین محکم استوار است؛ نه بر برهان‌های سست و

بی پایه. (۴)

هفت - ابن سبأ در منابع شیعه

اکثر کسانی که نقش ابن سبأ را در حوادث مختلف تاریخی برجسته می‌سازند، به منابع شیعه استناد می‌کنند (۵) و برای مخاطبان خویش وانمود می‌نمایند که اصل داستان

۱- کردعلی، محمد، خطط الشام، بیروت، دارالعلم للملایین، ط الثانیه ۱۳۹۱ق، ج ۶/۲۴۶.

۲- نعمه، عبدالله، روح التشیع/۷۹.

۳- الذهبی، المشتبه فی الرجال، ج ۱/۳۴۶؛ طه حسین، علی و بنوه/۹۱: از نگاه بلاذری عبدالله بن سبأ همان، عبدالله بن وهب الهمدانی است؛ العسکری، السیدمرتضی، عبدالله بن سبأ و اساطیر اخری، ج ۲/۲۶۳ و ۲۸۱.

۴- العاملی، السیدجعفرمرتضی، طریق الحق حوار عالم جلیل من اهل السنّه و...، بیروت، المرکز الإسلام للدراسات، ط الأولى ۱۴۲۱ق/۹۰.

۵- القفاری، ناصر، اصول مذهب الشیعه؛ ج ۱/۹۰-۹۲-۹۵-۱۰۱، ۹۶؛ ظهیر، احسان الهی، الشیعه و التشیع/۵۴، ۵۶، ۵۹، ۷۵، همان، الشیعه و السنه/۱۸-۲۰؛ السالوس، احمد علی، مع الشیعه الاثنی عشریه فی الاصول و الفروع، ج ۱/۵۱ (تعقیب) البنداری، محمد، التشیع بین الاثمه و المفهوم الفارسی/۲۹، علی محمد، مجدی محمد، انتصار الحق/۳۲-۳۴.

را خود بزرگان شیعه بازگو کرده اند و آن را علیه شیعه مستمسک قرار می دهند؛ در میان منابع شیعه از سه کتاب بیشترین بهره برداری صورت گرفته است که عبارتند از:

- فرق الشیعه، تألیف ابی محمد الحسن بن موسی النوبختی (من اعلام القرن الثالث) (۱).

- المقالات والفرق، تألیف سعد بن عبدالله الاشعری القمی (م ۳۱۰ق) (۲).

- رجال کشی، اختیار معرفهالرجال معروف به رجال کشی، ابی محمد بن الحسن الطوسی (م ۴۶۰ق) (۳)؛ و در آثار مکتوب دیگر شیعه اگر اسمی از عبدالله بن سبأ به میان آمده، به این سه کتاب باز می گردد. (۴) ولی از این سه کتاب، مهم ترین ادعای نویسندگان یاد شده طرح یهودی بودن شیعه و امامت و وصایت از سوی (ابن سبأ) از چند جهت استفاده نمی شود:

نخست - افترا بستن به این افراد: کتاب نخست، پیروان علی (ع) را که امامت او را فرض و ثابت می دانستند، پس از شهادت حضرت، به سه گروه تقسیم می کند: یکی از آنها غالیانی اند که معتقد شدند علی (ع) از دنیا نرفته بلکه زنده است و زمین را پُر از عدل و داد خواهد کرد؛ این گروه «سبائیه» اصحاب عبدالله بن سبأ نامگذاری شده و نخستین کسانی اند که طعن برخلفا را که مدعی اند به دستور علی (ع) بوده، آشکار ساختند (۵)، علی تصمیم به قتل آنان گرفت ولی در نتیجه اعتراض مردم، آنان را به مدائن تبعید کرد. (۶)

اشعری قمی، همان مطلب نوبختی را می آورد با این تفاوت که عبدالله بن سبأ را

- ۱- تصحیح و تعلیق السید محمد صادق آل بحرالعلوم، قم، دارالذخائر للمطبوعات (بی تا) از روی چاپ نسخه ۱۲۵۵ق، نجف.
- ۲- تصحیح و مقدمه و تعلیق محمد جواد مشکور، طهران، مطبعه حیدری ۱۹۶۳م.
- ۳- تحقیق و تصحیح محمد تقی فاضل المیبدی - السید ابوالفضل الموسویان، طهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ط الاولی ۱۳۸۲ش.
- ۴- برای اطلاع بیشتر ر. ک: به این سه کتاب.
- ۵- فرق الشیعه/ ۲۱-۲۲ (با تلخیص).
- ۶- فرق الشیعه/ ۲۱-۲۲ (با تلخیص).

عبدالله بن وهب الراسبي می داند و یاران او را عبدالله بن حرس و ابن سوداء می شمارد (۱).

کششی، با نقل چند حدیث از امامان علی بن الحسین، ابی جعفر و ابوعبدالله امام صادق (علیهم السلام) دو نکته را گوش زد می کند: نخست اینکه عبدالله بن سبأ برای خود ادعای نبوت کرد و برای علی (ع) ادعای ربوبیت؛ حضرت پس از اینکه آنها را به توبه فراخواند و آنان متقاعد نشدند، به آتش سوزاند؛ نکته دوم، ابن سبأ و هر کسی که نسبت به امامان (علیهم السلام) دروغ ببندند، از سوی امام (ع) به شدت تکذیب و نفرین شده است (۲).

اما اینکه طرح تأسیس شیعه و یا طرح امامت علی (ع)، از سوی این شخص بوده، در هیچ یک از این سه کتاب وجود ندارد، جمله ای که مورد سوءاستفاده مخالفان شیعه قرار گرفته و آن را درست نفهمیده اند و یا جاهل کرده اند، این عبارت است: « و حکى جماعة من أهل العلم من أصحاب علی (ع) (۳)؛ أن عبدالله بن سبأ كان يهودياً فأسلمَ و والى علیا (ع) و كان يقول و هو علی يهوديته فى يوشع بن نون بعد موسى (ع) (۴) بهذه المقال هفقال فى إسلامه بعد وفاه النبى (ص) (۵) فى علی بمثل ذلك، وهو أول من شَهَرَ القول (۶) بفرض امامه علی بن ابى طالب (ع) و أظهر البرائه من اعدائه و كاشف مخالفیه (۷) فمن هاهنا قال من خالف الشيعة: إن أصل الرّفص مأخوذ من اليهوديّة » (۸).

کششی، نصّ عبارت اشعری قمی را می آورد و تنها در دو نقطه با قمی و نوبختی

۱- المقالات والفرق/ ۱۹-۲۰.

۲- اختیار معرفه الرجال، تصحیح و... میرداماد، تحقیق السید مهدی الرجایی، قم، مؤسسه آل البيت (ع) ۱۴۰۴ق، ج ۱/۳۲۳-۳۲۵، رقم ۱۷۰-۱۷۵.

۳- الاشعری قمی: و حکى جماعة من اهل العلم (بدون اصحاب).

۴- الاشعری قمی: و حکى جماعة من اهل العلم: وصى موسى.

۵- الاشعری قمی: و حکى جماعة من اهل العلم: وفات رسول الله. (ص)

۶- الاشعری قمی: و حکى جماعة من اهل العلم: و كان أول من أظهر الطعن على ابى بكر و عمر عثمان و الصحابه و تبرأ منهم...

۷- الاشعری قمی: و حکى جماعة من اهل العلم: و اكفرهم.

۸- النوبختی، فرق الشيعة/ ۲۲؛ القمى، المقالات و الفرق/ ۲۰؛ كششى، اختیار معرفه الرجال، ج ۱/۲۲۴.

اختلاف دارد: یکی اینکه به جای جمله « حَكِي بَعْضُ أَهْلِ الْعِلْمِ » عبارت « ذَكَرَ بَعْضُ أَهْلِ الْعِلْمِ » . دوم اینکه بعد از وصی موسی، کلمه « بالغلو » را می آورد. (۱)

بسیار روشن است که این سه نفر؛ اولاً: این قضیه را خود نگفته اند تا دیدگاه آنها تلقی گردد، بلکه آن را از دیگران حکایت (حکی... / ذکر بعض) می کنند.

ثانیاً: اینکه برخی عبارت بالا- را با سوء استفاده از جمله « اهل العلم » ، اقرار این سه نفر، می شمارند (۲)، اگر نگوییم عناد، دست کم جاهلاننه است؛ زیرا، از یک سو، مراد آن سه نفر از « اهل علم » غیر شیعه است و به خاطر ادب و احترام به علم، این تعبیر را به کار برده اند (۳)؛ به دلیل اینکه هر سه عالم شیعی پس از حکایت مطلب (حکی من... / ذکر بعض) . با کلمه «فا» متفرع بر آن می گویند: « فَمِنْ هَاهُنَا قَالَ مَنْ خَالَفَ الشَّيْعَةَ: أَنَّ أَصْلَ الرَّفْضِ مَأْخُودٌ مِنَ الْيَهُودِيَّةِ... » و این عبارت (فمن هاهنا...) هیچ گاه با شیعه بودن جماعتی که این سه نفر از آنها حکایت کرده اند، سازگاری ندارد. و هرگز معقول نیست کسی اعتقاد و باورهای خویش را این گونه اظهار نماید. در نتیجه این سه نفر تهمت را خارج از شیعه و از جمعی که شیعه نبوده اند، بازگو می کنند (۴).

از سوی دیگر، تعبیر: «جمعی از اهل علم که از اصحاب علی (ع) بودند...» ، عبارت « من اصحاب عَلِيٍّ » که جز در متن نوبختی نیست، هیچ وقت نمی رساند که آن گروه،

۱- القمی، المقالات و الفرق / ۲۰؛ کشی، اختیار معرفه الرجال، ج ۱/۲۲۴.

۲- ظهیر، احسان الهی، الشیعه والتشیع / ۷۶: كما أقرّ بذلك النوبختی و بعده الكشّـی و قبله سعد القمی و غیرهم الكثیرون... ؛ قفاری، اصول مذهب الشیعه / ۸۹-۹۰: و یکفی - هنا- الاستشهاد بما جاء فی کتب الشیعه المعتمده... الانکار بوجود ابن سبأ جاء من جهة الشیعه، فالاحتجاج علیهم من کتبهم؛ و / ۹۵-۹۶: ولكن طلائع العقیده الشیعه و اصل اصولها ظهرت علی ید السبئیة بإعتراف کتب الشیعه التي قالت بأن ابن سبأ أول من شهد بالقول بفرض الامامه علی... و شهدت کتب الشیعه بأن ابن سبأ جماعه هم أول من أظهر الطعن فی ابی بکر... و / ۱۰۰: انّ ابن سبأ كان أول من قال بالنص و الوصیه، والرّجعه، و ابن سبأ یهودی، و هذه الآراء من اصول مذهب الشیعه، لهذا أشار القمی، و النوبختی و الکشّـی، و هم شیوخ الشیعه القدامی الی هذا.

..

۳- الموسوی، جاسم... ، مع الدكتور السالوس فی کتابه مع الاثنی عشریه فی الاصول و الفروع، ج ۱/۸۰.

۴- الموسوی، جاسم... ، مع الدكتور السالوس فی کتابه مع الاثنی عشریه فی الاصول و الفروع، ج ۱/۸۰.

شیعه علی (ع) هم بوده اند، (۱) و شکی نیست که میان تعبیر «اصحاب» و «شیعه» تفاوت عام و خاص است و در اینجا شیعه، اخص است. گذشته از آن، برخی از عالمان شیعه واژه اصحاب را بر هر کسی که از امامان (علیهم السلام)، حدیث نقل نمایند به کار می‌برند، بدون در نظر گرفتن اینکه آن راوی، امامی است یا غیر امامی، مؤمن است یا کافر؛ از این رو، شیخ طوسی اشعث بن الکندی خارجی (۲)، زیاد بن عبید (ابیه) (۳) شبث بن ربعی از خوارج (۴)، عبدالله بن الکوا خارجی ملعون (۵) عبدالله بن وهب الراسبی رأس الخوارج ملعون (۶) مرداس بن ایینه خارجی و مصقلهبن هبیره گرویده به معاویه (۷) و ده ها نمونه دیگر را، جزء اصحاب علی (ع) نام برده است؛ بنابراین، اصحاب علی، ملازم با شیعه بودن آنها نیست. شیعه علی، یعنی اباذر، مقداد، عمار و... .

دوم - اظهار علنی نه اختراع! : آنچه این سه دانشمند شیعه حکایت نموده اند (هرچند که از زبان خصم شیعه باشد) به هیچ رو دلالت نمی‌کند که ابن سبأ با قطع نظر از غلو او که به اتفاق مردود است، مؤسس شیعه و امامت و وصایت است، نهایت چیزی را که ثابت می‌کند این است که وی همانند دیگر شیعیان به اسلام و امامت علی (ع) ایمان داشت و این اعتقاد خود را نسبت به ولایت علی (با توجه به عبارت) به طور علنی ابراز کرد (نه اینکه تأسیس کرد) به گونه ای که این چنین اظهارات پس از ۲۵ سال خوف و هراس در مجامع اسلامی آن روز، مرسوم نبود (۸) و این مفهوم را شواهد زیر تأیید می‌کند:

- ۱- الموسوی، جاسم... مع الدكتور السالوس فی کتابه مع الاثنی عشریه فی الاصول و الفروع، ج ۱/۸۱.
- ۲- الطوسی، رجال الطوسی، النجف، منشورات المكتبة الحیدریه ۱۳۸۰ق/۳۵، رقم ۵، باب همزه از خوارج.
- ۳- الطوسی، رجال الطوسی، النجف، منشورات المكتبة الحیدریه ۱۳۸۰ق/۴۲، رقم ۱۶، باب ز: دشمن علی و شیعه آن.
- ۴- الطوسی، رجال الطوسی، النجف، منشورات المكتبة الحیدریه ۱۳۸۰ق/۴۵، رقم ۶، باب شین.
- ۵- الطوسی، رجال الطوسی، النجف، منشورات المكتبة الحیدریه ۱۳۸۰ق/۵۰، رقم ۶۹، باب عین.
- ۶- الطوسی، رجال الطوسی، النجف، منشورات المكتبة الحیدریه ۱۳۸۰ق/۵۲، رقم ۹۶، باب عین.
- ۷- الطوسی، رجال الطوسی، النجف، منشورات المكتبة الحیدریه ۱۳۸۰ق/۵۹، رقم ۳۲ و ۳۶، باب میم.
- ۸- الموسوی، جاسم... مع الدكتور السالوس...، ج ۱/۸۱..

- اشعری قمی در حکایتش می آورد: «وكان أول من أظهر الطعن في أبي بكر... و أن التقية لا تجوز ولا يمل» (۱)، که واژه «تقيه» و نبود هراس از اظهار عقیده، صریح است در اینکه تأسیسی در کار نبوده است (۲).

- در هر سه متن، عبارت: «فقال (ابن سبأ) في إسلامه بعد وفاه النبي (ص) في علي بمثل ذلك» آمده است، که خود صریح است که قبل از وفات رسول الله (ص) امامت علی (ع) مطرح بوده است.

- در متون سه گانه، واژگان «شَهْر» «أظْهَرَ» و «كاشَفَ» به کار رفته است، که هیچ کدام مفهوم تأسیس و اختراع را نمی رساند؛ زیرا «ظَهَرَ» یعنی «تَبَيَّنَ»: آشکار و روشن کرد (۳)، و «أظْهَرَ» یعنی اعلان و اظهار کرد (۴) و «شهر» یعنی علنی و هویدا ساخت (۵) و «کاشف» نیز به معنای کنار زدن پرده و اظهار است (۶) و چنانچه واژه «شَهْدَ» به کار رفته باشد، بس واضح است که نه تنها تأسیس نیست بلکه گواه بر مطلبی است که وجود داشته ولی مورد انکار واقع می شده است.

سوم - آنچه در این سه اثر از گروهی حکایت شد، مخالف صریح ضرورت مذهب و

۱- الاشعری القمی، المقالات و الفرق/ ۲۰.

۲- الموسوی، جاسم... مع الدكتور السالوس...، ج ۱/۸۱.

۳- الجوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین، ط الثالثه ۱۴۰۴ق، ج ۲/۷۳۲: و ظهر الشيء بالفتح ظهوراً، تبين، و ظهرت البيت: علوتُهُ؛ ابن اثير، النهايه في غريب الحديث والأثر، تحقیق طاهر احمد الزاوی و...، بیروت، المكتبة العلمیه (بی تا) ج ۳/۱۶۴.

۴- همان: و أظهرت بفلان: اعلنت به- و أظهرت الشيء: بَيَّنَّته؛ ابن اثير، النهايه في غريب الحديث، ج ۳/۱۶۴: «صلاه الظهر» و هو اسم لنصف النهار، سُمِّيَ به من ظهيره الشمس و هو شده حرّها... و قيل أظهرها حرّاً.

۵- الفراهیدی، عبدالرحمن الخلیل بن احمد، العين، تحقیق مهدی المحزومی و...، قم، دارالهجره، ط الأولى ۱۴۰۵ق، ج ۳/۴۰۰: والشهره: ظهور الشيء في شُنعهِ حتى شهره الناس... و شَهَرَ سَيْفَهُ: اذا انتصاه فرفعه على الناس، و في الحديث: ليس منّا من شهر علينا السّلاح؛ ابن اثير، النهايه في غريب الحديث... الشهر الهلال، سُمِّيَ به، لشهرته و ظهوره... «من لبس ثوب شهره... ظهور الشيء في شُنعهِ حتى يشهره الناس.

۶- ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ط الأولى ۱۴۰۸ق، ج ۱۲/۱۰۲: الكشف: رفعك الش-یء عما یواریه و یغطیه... .

روایات و اجماع خاص و عام شیعه است، آیا می شود ضرورت مذهب، با یک نقل واهی و مجهول، در تعارض باشد؟ (۱)

حاصل آنچه مورد بحث و تحلیل قرار گرفت، این شد؛ که اولاً: طرح تأسیس و ابداع اندیشه امامت و وصایت علی و ائمه (علیهم السلام) توسط فرد مجهول الهویه، کاملاً بی اساس است و افترا بی بیش نخواهد بود؛ زیرا همان گونه که شیعه در زمان رسول الله (ص) و ده ها سال قبل از به وجود آمدن مذاهب اسلامی پایه ریزی شد، همان گونه امامت و رهبری امام علی (ع) و امامان معصوم (علیهم السلام) توسط پیامبر خدا (ص) و به فرمان خداوند بنیانگذاری شده و عذر امت اسلامی کوتاه گشت (۲). ثانیاً: آنچه در منابع امامیه به ویژه سه کتاب مورد بحث، عنوان گردیده نه تنها اقرار پدید آوردگان آنها، به تأسیس امامت توسط ابن سبأ، نیست که صریح در رد این مدعا خواهد بود. ثالثاً: ابن سبأ در این سه اثر، آن کسی نیست که نویسندگانی چون قفاری و... به تبع از طبری از او غولی ساخته اند و همه حوادثی که به نوعی خلفا را زیر سؤال می برد، منسوب به او می سازند، بلکه ابن سبأ عبدالله بن وهب الراسبی است (۳) که ابتدا از مریدان علی (ع) بود ولی بعدها به یکی از رؤسای خوارج تبدیل شد.

(ب) غلو در امامت، مفهوم و ملاک آن

اشاره

اصل اتهام غلو نسبت به امامان معصوم (علیهم السلام) از سوی گروهی از نویسندگان مطرح شد؛ اینک لازم است این اتهام، از جهات مفهوم شناسی و معیار غلو و... مورد بررسی و نقد قرار گیرد:

۱- الموسوی، جاسم، مع الدكتور السالوس...، ج ۱/۸۲.

۲- براساس اعتقاد شیعه ظهور شیعه، همزاد با اسلام است، و ده ها حدیث درباره این که اصطلاح شیعه در زمان رسول الله به کار رفت و حضرت شیعیان خاص علی و سمبل آنان را معرفی کرد، در منابع اهل سنت موجود است: ر. ک: به فصل اول از بخش چهارم.

۳- الاشعری قمی، المقالات والفرق/۲۰.

یک - مفهوم شناسی غُلُو

-غُلُو در لغت: ریشه اصلی این واژه از غَلَى (معتل واوی) یغْلُو و غُلُوًّا (۱)، یا غَلَاءً فهو غَالٍ (۲)، به معنای بالا بردن از حد اعتدال و تجاوز از حد در هر چیز (۳) است. و غلا- فی الامر، ای جاوَزَ فیه الحِدَّ (۴). اصل واژه غلو، از تعبیر «عَلَّتِ الْقَدْرُ تَغْلِي غَلِيًّا و غَلِيَانًا»: دیکه غلیان کرد و سر رفت، اخذ شده است (۵)؛ ضد آن، «رخص» یعنی پایین آمدن و تنزل (۶)، و یا تقصیر یعنی خروج از حد به طرف نقصان است (۷)؛ از این رو گفته می شود: عَلَّتِ السَّعْرُ، یعنی قیمت از حد معمول بالا- رفت. غُلُوٌّ در دین، سخت گرفتن و تجاوز از حد در امور دین را معنا می دهد (۸)؛ بنابراین، به زیاده روی و خارج شدن از حد اعتدال در هر چیزی غُلُوٌّ گفته می شود.

-غُلُوٌّ در اصطلاح: باتوجه به آیات قرآن کریم و مفهومی که شیخ مفید از «غالی» و «غلات»، ارائه می دهد (۹)، می توان گفت: «غلو در اصطلاح عبارت است از: زیاده روی

- ۱- الجوهري، اسماعيل بن حماد، الصحاح تاج اللغة صحاح العربية، ج ۶/۲۴۴۸؛
- ۲- الفيروزآبادي، محمد بن يعقوب، القاموس المحيط، مصححه، بيروت، دار احياء التراث، ط الاولي ۱۴۱۲ق، ج ۴/۵۳۷؛ الزبيدي، السيد محمد مرتضى، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۲۰/۲۲.
- ۳- المصطفوي، حسن، تحقيق في كلمات القرآن، ايران، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامي، ط الاولي ۱۳۶۸ش، ج ۷/۲۶۲؛ ابن اثير، النهاية في غريب الحديث و الاثر، ج ۲۳/۳۲۸.
- ۴- الجوهري، الصحاح تاج اللغة، ج ۶/۲۴۴۸.
- ۵- ابوالفتوح الرازي، حسين بن علي بن محمد، روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن، ج ۶/۲۰۴؛ ذيل آيه ۱۷۱ نساء.
- ۶- الفيروزآبادي، القاموس المحيط، ج ۴/۵۳۷؛ الزبيدي، تاج العروس، ج ۲۰/۲۲.
- ۷- الطوسي، محمد بن الحسن، التبيان في تفسير القرآن، بيروت، دار احياء (بي تا)، ج ۳/۶۰۷ (تفسير آيه ۷۷ مائده)، الطبرسي، ابی علی الفضل بن الحسن، مجمع البيان، تحقيق و تعليق جمعی از علماء، بيروت، مؤسسه الأعلمی، ط الاولي ۱۴۱۵ق، ج ۳/۳۹۵ (تفسير آيه ۷۷ مائده)
- ۸- الطوسي، محمد بن الحسن، التبيان في تفسير القرآن، بيروت، دار احياء (بي تا)، ج ۳: تشدد، و تصلب حتى جاوز الحد؛ ابن اثير، النهاية في غريب الحديث، ج ۳/۳۸۲: قيل: معناه (غلو) البحث عن مواطن الاشياء والكشف عن عللها و غوامض متعبداتها. . .
- ۹- تصحيح اعتقاد الإماميه (مصنفات الشيخ المفيد، ج ۵) (شرح إعتقادات الصدوق)، تحقيق حسين در گاهی، قم، المؤتمر العالمي لألفيه الشيخ المفيد، الاولي ۱۴۱۳ق ۱۳۱/ فصل: في الغلو و التفويض: والغلاه من المتظاهرين بالإسلام هم الذين نَسَبُوا أمير المؤمنين والإئمه إلى الألوهيه والثبوه، و وصيهم من الفضل في الدين والدنيا إلى ما تجاوزوا الحد، وخرجوا عن القصد، و هم ضلال كفار. .

[افراط و تفریط] در گفتار و کردار و خروج از حدود الهی که ناشی از باورهای دینی و اعتقادی باشد.

البته با در نظر گرفتن ظاهر دو آیه از قرآن کریم (۱) که غلو در دین را به «غیر حق» مقید ساخته، غلو به مذموم و غیر مذموم قابل تقسیم است؛ چنانچه زیاده رویی که مقام ربوبیت و سایر اوصاف ذات پاک باری را که «حق» مطلق است ذلک بآن الله هو الحق و ان ما يدعون من دونه الباطل (لقمان: ۳۰)، خدشه دار سازد و به انسان و سایر اشیاء، نقش خدایی داده شود، غلو مذموم و باطل، ولی مبالغه و تأکید در دین و حق تعالی، غلو فی الحق (ممدوح) خواهد بود؛ این تقسیم در میان مفسران مطرح اهل سنت (۲) وجود دارد، ولی از نگاه مفسران شیعه جز غلو مذموم و باطل که همان خروج از حدّ به زیاده و نقصان باشد، مطرح نیست (۳) و در این نقطه همه مفسران شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که اثبات ألوهیت برای عیسی از سوی نصارا (افراط) و پایین آوردن مقام او و او را فرزند غیر نکاح خواندن توسط یهود، هر دو مصداق بارز غلو باطل و مذموم خواهد بود. (۴)

- مفهوم غالی و غلات: شهرستانی (م ۵۴۸ق)، غالیان را کسانی می داند که (۵): در حق

۱- سوره نساء ۴/۱۷۱: يا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ؛ مائده ۵/۷۷: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا...

۲- الزمخشري، محمود بن عمر، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل...، بيروت، دارالكتاب العربي (بی تا)، ج ۱/۶۶۶ (تفسیر آیه ۷۷ مائده)؛ الشوکانی، محمد بن علی بن محمد، فتح القدير الجامع بین...، بيروت، دارالمعرفه (بی تا) ج ۲/۶۵ (تفسیر آیه ۷۷ ماده؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، بيروت، تحقیق و نشر دار احیاء التراث العربی، ط الأولى ۱۴۱۵ق، ج ۴/۴۱۱ (تفسیر آیه ۷۷ مائده).

۳- الطوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳/۶۰۷؛ الطبرسی، مجمع البیان، ج ۳/۳۵۹: الطباطبائی، محمد حسین، المیزان فی التفسیر، بيروت، مؤسسه الأعلمی، ط الثالثه ۱۳۹۳ق، ج ۶/۸۰ (هرسه منبع تفسیر آیه ۷۷ مائده).

۴- الطبرسی، مجمع البیان، ج ۳/۳۵۹؛ الطوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳/۶۰۷؛ الزمخشري، الكشاف...، ج ۱/۵۹۳ (تفسیر ۱۷۱ نساء)؛ الشوکانی، فتح القدير، ج ۲/۶۵؛ القرطبی، الجامع لاحکام القرآن، بيروت، دار احیاء (بی تا)، مجلد ۳ (جزء ۵-۶) جزء ۶/۲۱؛ فخر الرازی، التفسیر الکبیر، ج ۴/۲۷۱ (تفسیر آیه ۱۷۱ نساء).

۵- مقصود شهرستانی از غلوگران در این تعریف شیعیان دوازده امامی اند که اعتقاد به دوازده امام و غیبت امام دوازدهم و رجعت و... دارند.

امامانشان به حدی غلو کنند تا آنها را از حدود مخلوق بودن خارج سازند و نسبت به آنان احکام و نقش خدایی بدهند، چه بسا یکی از امامان را به خدا، و خدا را به خلق، شبیه نمایند. (۱)

ابن خلدون (م ۱۴۰۶ق): « الغلاة هم الذين تجاوزوا حِدَّ العقل والإيمان في القول بألوهية هؤلاء الأئمة، إِمَّا على أنهم بشْرٌ إِتَّصَفُوا بصفات الألوهية أو أَنَّ الإله حَلَّ في ذاته البشرية . . » (۲)

شیخ مفید (م ۴۱۳ق): « والغلاة من المتظاهرين بالإسلام هم الذين نَسَبُوا أمير المؤمنين والأئمة (عليهم السلام) إلى الألوهية والتبوه، و وصفهم من الفضل في الدين والدنيا إلى ما تجاوزوا الحد، وخرجوا عن القصد، وهم ضلال كفار » (۳)

دو - ملاک غُلُو

دو - ملاک غُلُو (۴)

از آنچه خاطر نشان گشت، معیار غلو باطل و مذموم به دست آمد و آن اینکه:

۱. (در جانب افراط) به امامان و هرکسی و چیزی که مخلوق است، نقش خدایی معتقد شوند و اوصاف و احکامی که ویژه خداوند است مستقلاً برای غیر خدا، اثبات نمایند؛ (۵)

۲. (در جهت تفریط) نقش خدایی خداوند را پایین آورده و به مخلوق، شبیه نمایند؛

۱- الملل والنحل، ج ۱/۱۷۳: (الغالية: هؤلاء... غلوا في حق أئمتهم حتى اخرجوهم من حدود الخلق، و حكموا فيهم باحكام الالهيه...)

۲- ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ ابن خلدون (مقدمه) المسمى ديوان المبتدء والخبر...، ضبط و وضع حواشی خلیل شحاده، مراجعه سهیل زگار، بیروت، دارالفکر، ط الثالثه ۱۴۱۷ق، ج ۱/۲۴۸ (الفصل السابع).

۳- تصحيح إعتقاد الإماميه (مصنّفات الشيخ المفيد، ج ۵) (شرح إعتقادات الصدوق) ۱۳۱/ فصل: في الغلو و التفويض.

۴- از دیدگاه شیعه معیار غلو، نسبت به نبی و ائمه: این است که قایل به الوهیت آنها شود و یا آنها را شریک خداوند در عبادت، خلقت، و رزق بدانند، و یا معتقد باشد خدا در آنها حلول نموده و با آنها متحد شده و یا اینکه آنها بدون وحی (در پیامبر) والهام (ائمه) علم غیب بدانند؛ و غلو در خصوص امامان: این است که آنها را انبیا، بدانند، و یا قایل باشند به تناسخ روح یکی به دیگری، و یا معتقد باشند که معرفت ائمه از تکالیف بی نیاز می کند: القمی، الشیخ عباس، سفینه البحار و مدینه

الحکم والآثار، ایران، دار الاسوه، ۱۴۱۴ق، ج ۷/۶۶۶

۵- ر. ک: به الملل و النحل شهرستانی، ج ۱/۱۷۵..

۳. امام و هر کسی دیگر را بر رسول الله (ص) مقدم و یا پیامبر دینی پندارند.

اما برخی از عالمان اهل سنت برای توجیه اعتقادات اهل سنت نسبت به خلفا از یک سو، و متهم ساختن شیعیان از دیگر سو، ملاک های دیگری که نه با قرآن سازگاری دارد و نه از سنت رسول الله (ص) استفاده می شود، برای غلو می تراشند:

اول - تقدّم علی (ع) بر...؛ ابن حجر (م ۸۵۲ق) با تعریف تشیع به اینکه عبارت است از محبت علی (ع) و مقدم داشتن او بر صحابه تصریح می کند: «فَمَنْ قَدَّمَهُ (عَلِيٍّ) عَلَيَّ ابِي بَكْرٍ وَ عُمَرُ فَهُوَ غَالٍ فِي تَشِيْعِهِ يُطَلَّقُ عَلَيْهِ رَافِضِيٌّ» (۱).

دوم - عدم دوستی شیخین؛ ذهبی (م ۷۴۸ق)، در ترجمه ابو عروبه که غالی است یا نه، می گوید: «قُلْتُ: كُلُّ مَنْ أَحَبَّ الشَّيْخَيْنِ فَلَيسَ بَغَالٍ، بَلِي مَنْ تَكَلَّمَ فِيهِمَا فَهُوَ غَالٍ مَغْتَرٌّ، فَان كَفَّرَهُمَا (وَالْيَعَاذُ بِاللَّهِ) جَازَ عَلَيْهِ التَّكْفِيرُ وَاللَّعْنَةُ» (۲).

سوم - سب و تصریح به بغض...؛ سب (۳) و تصریح به بغض ابابکر و عمر، یکی از ملاک های غلو باطل قلمداد شده است (۴). بنابراین می توان گفت نقش خدایی دادن به امام (ع)، پیامبر شمردن امام (ع) مفهوم مشترک میان عالمان شیعه و سنی است اما مقدم

۱- هدی الساری مقدمه فتح الباری، تصیح عبدالعزیز بن باز- محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الأولى ۱۴۱۰ق/۶۴۰: فصل: فی تمییز اسباب الطعن فی المذکورین: وی قریب به همین مضمون را در کتاب تهذیب التهذیب خود، می آورد: ج ۱/۹۴، ترجمه أبان بن تغلب، رقم ۱۶۶: فالتشیع فی عرف المتقدمین هو إعتقاد تفضیل عَلِيٍّ عَلِيٍّ عُثْمَانَ، وَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ مَصِيْبًا فِي حُرُوبِهِ وَ أَنَّ مَخَالَفَهُ مَخْطِئٌ مَعَ تَقْدِيمِ الشَّيْخَيْنِ وَ تَفْضِيلِهِمَا وَ رَبَّمَا إِعْتَقَدَ بَعْضُهُمْ أَنَّ عَلِيًّا أَفْضَلَ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَ إِذَا كَانَ مَعْتَقِدًا ذَلِكَ وَرِعًا دِينًا صَادِقًا مُجْتَهِدًا فَلَا تَرُدُّ رِوَايَتَهُ بِهَذَا لِأَنَّيْمَا إِنْ كَانَ غَيْرَ دَاعِيَةٍ؛ وَ أَمَّا التَّشْيِيعُ فِي عَرَفِ الْمُتَأَخِّرِينَ فَهُوَ الرِّفْضُ الْمَحْضُ فَلَا تَقْبَلُ رِوَايَةَ الرَّافِضِيِّ الْغَالِيِّ وَلَا كَرَامَهُ.

۲- تذکره الحفاظ، تصحیح از روی نسخه وزارت معارف حکومت هند، بیروت، دار احیاء (بی تا) ج ۲/۷۷۵ رقم ۷۷۰، ۱۰/۱۱۶ ابو عروبه.

۳- سب، از ریشه سب، یسب، سباً و سباباً، به معنی شتم است: ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث، ج ۲/۳۳۰ (سین با یاء)، ابن منظور، لسان العرب، ج ۶/۱۳۷، و شتم یعنی زشتی در کلام: (الزبیدی، تاج العروس، ج ۱۶/ ۳۸۳: الشتم قبیح الکلام، و لیس فیه قذف)، و شتم، یعنی مرد زشت رو: (الجوهری، الصحاح تاج اللغه)، ج ۵/۱۹۵۸.

۴- هدی الساری مقدمه فتح الباری/۶۴۰.

داشتن علی (ع) بر ابابکر و عمر و دوست نداشتن و سب آن دو، ملاک اختصاصی غلو نزد عالمان اهل سنت محسوب می گردد.

ج) غلو و غلات از نگاه شیعه

اشاره

از آنجا که تنها شیعه مورد اتهام به غلو نسبت به امامت قرار گرفته و غلات جزء فرق شیعه محسوب می گردد، این سؤال مطرح خواهد شد که موضع امامان معصوم (علیهم السلام) و بزرگان تأثیرگذار در فرهنگ و باورهای اعتقادی شیعه در این زمینه چیست؟ و آیا غلو، مورد تأیید آنها است یا خیر؟ هر چند پاسخ سؤال روش است که امامان (علیهم السلام) و اجماع شیعه از غلو و غلات بیزارند و آنها را نه تنها شیعه اهل بیت که مسلمان نمی دانند (۱)، اما برای روشن شدن بحث تنها به چند نمونه از سخنان امامان (علیهم السلام) و بزرگان شیعه بسنده می شود:

یک - موضع امامان شیعه

- امیرالمؤمنین علی (ع) فرمودند:

«أَلَا وَإِنَّهُ يُهْلِكُ فِيَّ إِثْنَانِ مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يَقْرِظُنِي بِمَا لَيْسَ فِيَّ وَ مُبْغِضٌ يَحْمِلُهُ شَتَائِي عَلَى أَنْ يَبْهَتَنِي، أَلَا وَإِنِّي لَسْتُ بِنَبِيٍّ وَلَا يُوحَى إِلَيَّ...» (۲)

- امام صادق (ع) می فرماید:

«إِحْدَرُوا عَلَى شَبَابِكُمُ الْغُلَاةَ، فَإِنَّ الْغُلَاةَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ يُصَغَّرُونَ عَظَمَهَا لِلَّهِ، وَيَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ» (۳)

۱- الزین، محمد حسین، الشیعه فی التاریخ، بیروت، دارالآثار، ط الثانية ۱۳۹۹ق/ ۲۲۰.

۲- الهیتمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دارالکتاب العربی، الثانية ۱۴۰۲ق، ج ۹/۱۳۳ (باب فیمن یفرط فی محبته... .)؛ المجلسی، بحار الأنوار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ط الثانية ۱۴۰۳ق، ج ۷۶/۳۲۵: لعن الله الغلاة والمفوضه، فإنهم صغروا عصيان الله، وكفروا به و أشركوا و ضلّوا و أضلّوا فراراً من إقامه الفرائض الله و أداء الحقوق.

۳- الطوسی، محمد بن الحسن، الأمالی، تحقیق مؤسسه البعثه قسم الدراسات الإسلامیه، قم، دارالثقافه، ط الأولى ۱۴۱۴ق/ ۶۵۰؛ المجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۵/ ۲۶۵؛ الوائلی، احمد، هویه الشیعه، بیروت، دارالصفوه، ط الثالثه ۱۴۱۴ق/ ۱۶۵.

- امام علی بن موسی الرضا (ع) فرمودند:

«لَعَنَ اللهُ الْغُلَامَةَ، أَلَا- كانوا يهودياً أَلَا كانوا مجوساً أَلَا كانوا نصارى، أَلَا كانوا قدریه، أَلَا كانوا مرجئه، أَلَا كانوا حروریه ثم قال (ع): لا تقاعدوهم ولا تصادقهم، وَ أُبْرُوا مِنْهُمْ بَرِيءَ اللهُ مِنْهُمْ» (۱). در حدیث دیگر وقتی از غلات و مفوضه سؤال می شود، می فرماید: «غلات کافر و مفوضه مشرکند، کسی که با آنها هم نشین شود و یا رفت و آمد کند و یا هم خوراک شود، یا از آنها زن بگیرد، یا زن بدهد، یا آنها را امین قرار دهد، یا سخن شان را تصدیق کند، یا ایشان را یاری رساند و لو اندک، از ولایت خدا و رسول و اهل بیت (علیهم السلام) خارج شده است» (۲).

دو - موضع عالمان شیعه

- شیخ صدوق (م ۳۸۱ق): «باور ما نسبت به غلات و مفوضه این است که آنها کافرند و بدتر از یهود، نصاری، مجوس، قدریه و حروریه، و از همه بدعت گذاران و گمراهان، بدترند...» (۳).

- شیخ مفید (م ۴۱۳ق): «غلات که از متظاهرين به اسلامند،... گمراهان کافرند، و علی (ع) به قتل و سوزاندن آنها دستور داد، و ائمه (علیهم السلام) به کفر و خارج بودن آنها از اسلام قضاوت کردند» (۴).

- مجلسی (م ۱۱۱۱ق): «والقول بكل منها (الوهیت نبی و امام یا شریک قرار دادن آنها با خدا در خلقت و رزق، طول عمر...). إلحادٌ و کُفْرٌ و خروجٌ عن الدین، كما دلت علیه

۱- القمی، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه، عیون اخبار الرضا (ع) تصحیح و تزییل السید مهدی الحسینی لاجوردی، قم، رضا مشهدی، چ دوم ۱۳۶۳ش، ج ۲/۲۰۱، باب ۴۶: ما جاء عن الرضا (ع) فی وجه دلائل الاثمه والرد علی الغلاه، ح ۲.

۲- القمی، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه، عیون اخبار الرضا (ع) تصحیح و تزییل السید مهدی الحسینی لاجوردی، قم، رضا مشهدی، چ دوم ۱۳۶۳ش، ج ۲/۲۰۳، ح ۴.

۳- الاعتقادات/۹۷ (مصنّفات الشیخ المفید، ج ۵) باب ۳۷: الاعتقادات فی نفی الغلو و التفویض؛ المجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵/۳۴۲، کتاب الامامه، باب نفی الغلو...، فصل فی بیان التفویض و معانیه رمق، ۲۵.

۴- تصحیح الاعتقاد (شرح بر اعتقادات صدوق) / ۱۳۱ (مصنّفات الشیخ المفید، ج ۵)؛ المجلسی، بحار الانوار، ج ۲/۳۴۵.

الادله العقلية والآيات والاخبار... و أنّ الاثمه (عليهم السلام) تبرؤا منهم و حكموا بكفرهم و أمروا بقتلهم...» (۱).

- صاحب جواهرالكلام (م ۱۲۶۶ق): «... لا- كلام في نجاستهم (خوارج و غلات) و كفرهم، كما في جامع المقاصد، وعن الدلائل، بل عن الاخير والروض الاجماع عليه... بل يدل عليه جميع ما دلّ على نجاسه الكافر...» (۲).

آنچه اشاره شد، گوشه ای از دیدگاه های امامان و بزرگان شیعه نسبت به غلو و غلات است؛ و موضع پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در اینکه غلات کافر، نجس، خارج از دین اسلام اند، کاملاً روشن است.

سه - اتهام غلو به کدام شیعه؟

یکی از مباحثی که در آثار مکتوب اهل سنت خلط شده است، مصداق شیعه به مفهوم واقعی آن با مصادیق کاذب و دروغین آن است؛ و بسیاری از افکار باطل و کفرآمیزی را که روح شیعه واقعی از آن اطلاع ندارند، به آن ها نسبت داده می شود. مطالبی که ابن حزم تحت عنوان «شناعت شیعه» می آورد و در آن تصریح می کند که گروهی از شیعه معتقد است جبرئیل امین هنگام آوردن وحی به علی خیانت کرد و به جای اینکه پیام وحی را به علی بدهد، به عمده یا اشتباهاً به محمد داد؛ یا گروهی از غلات شیعه، دوازده امام را پیامبر می شمارند، گروه دیگر محمد (ص) را، دسته ای علی را، جمعی دیگر همه امامان را خدا می شمارند (۳)، همه خلاف واقع است. پس از او، شهرستانی نزدیک به همین مسیر را طی نموده است که: علی زنده و در آسمان است، روزی بازخواهد گشت، رعد، در آسمان صدای علی؛ و برق در آسمان تازیانه (سوطه) علی است، اصحاب کساء،

۱- المجلسی، بحار الانوار، ج ۲/۳۳۶؛ القمی، الشیخ عباس، سفینه البحار و المدینه الحکم...، ج ۶/۶۶۷، باب غین (غلو).

۲- النجفی، محمدحسن، جواهرالكلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت، داراحیاء، ط السابعة (بی تا) ج ۵۰/۶-۵۱، کتاب الطهاره، العاشر الکافر.

۳- الفصل فی الملل و النحل و الاهواء والنحل، ج ۵/۴۲: ذکر شنع الشیعه.

إله اند. . . . (۱) اینکه ابوالحسن اشعری ۲۴ گروه را به شیعه منسوب می کند (۲)، بغدادی (۳) و برخی دیگر که از بستن تهمت، باکی ندارند (۴) ۰۰ فرقه را به شیعه منسوب می سازند (۵)، خلاف واقع است بلکه آنچه در این کتاب از باورها و اعتقادات شیعه سخن به میان می آید، شیعه به مفهوم واقعی آن است، یعنی پیروان اهل بیتی که علاوه بر اعتقاد به توحید، عدل، نبوت، معاد، وجوب و فرض نماز و روزه. . . (ما جاء فی القرآن والنَّبِی) ،

به تواتر و نصّ امامتِ علی (ع) و یازده امام پس از او معتقدند (۶) و آنان را معصوم، دارای اوصاف ویژه از جمله عالم، زاهد، بی پروا به امور دنیا و . . . دانسته و امام دوازدهم (عج) را از نسل حسین بن علی (ع)، زنده و در حال غیبت کبری می دانند.

۱- الملل و النحل، ج ۱/۱۱-۱۲.

۲- ابی الحسن علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین/ ۶۵ به بعد و همچنین ۸۸ به بعد. .

۳- عبدالقادر بن طاهر، الفرق بین الفرق/ ۱۲ به بعد.

۴- عبدالقادر بن طاهر، الفرق بین الفرق/ ۱۲ به بعد.

۵- علی محمد، انتصار الحق/ ۲۱۶.

۶- المغنیه، محمد جواد، الشیعه فی المیزان، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات (بی تا) / ۴۳۴ و ۴۳۵. .

فصل سوم: بررسی مصادیق غلو در امامت، به روایت کافی

اشاره

فصل سوم: بررسی مصادیق غلو در امامت، به روایت کافی (۱)

با توجه به اینکه «امامت» یکی از مهم ترین نقطه اختلاف میان شیعه و اهل سنت به شمار می رود، کتاب کافی از عمده ترین کتب حدیثی است که در بخش اصول خود به توضیح و تبیین مفهوم امامت و اوصاف امام پرداخته است؛ به همین جهت، گروهی از وهابیان این کتاب را مروج اندیشه غلو در امامت می دانند. در این قسمت مهم ترین عناوین و روایاتی که ادعا شده غلو است، بررسی و نقد می گردد:

۱. امامت و اصول دین

اشاره

یکی از مصادیق غلو در امامت، از اصول و ارکان دین خواندن امامت است؛ برخی از نویسندگان وهابی با این جمله «فلها (امامه) وضع عجیب غریب یمتلی بالغلو والضلال، إذ جعلوها أساس الدین الاعظم وركنه الاکبر وجعلوها الاصل الاوّل من اصول الاعتقاد وقدموها على الصّلاه... وجعلوها محور الخلود في الجنة أو الخلود في النار»، وضعیت امامت نزد شیعه را عجیب و غریب توصیف، و مملو از غلو و گمراهی خوانده (۲) و مبنای این اعتقاد را روایات باب دعائم الاسلام اصول کافی می شمارد: «عن ابی جعفر (ع) قال: «بُئِيَ الإسلامُ علی

۱- هرچند موضوع تحقیق، غلو در امامت در کتاب کافی است، ولی چون مباحث گذشته زیربنای این بحث بود ناگزیر از طرح آن بودیم.

۲- علی محمد، مجدی محمد، انتصار الحق/ ۶۸ .

خمس، على الصَّلاه، والزَّكاه، والصَّوم، والحجَّ، والولاية، و لم يُنادَ بشيءٍ كما تُودى بالولاية « (۱).

برخی دیگر، همین مسأله را غلو در امامت شمرده و نقش کافی را در آن برجسته دیده اند (۲) و با نقل گزینشی روایات کافی (۳) می گوید: «فانظُرْ كَيْفَ يَخْتَلِفُ القوم مع المسلمین حیث یقول المسلمون: «بُنِيَ الإسلامُ على خمس: أوْلُه شهادة أن لا إله إلاَّ اللهُ وأنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ و رسوله: ولكن هؤلاء لا یعدّون شهاده التوحید والزَّساله شیئاً، و یفَضُّون الولاية والوصایه على الصَّلاه. . . کی یَجلب القومَ إلى دین جدید طبق الخطه المرسومه « (۴) نزدیک به همین عبارت را قفاری می آورد. (۵)

ارزیابی و فرو ریختن مبنا و بنا

یک - عدم غلو در اصل امامت

اشاره

در اینکه «امامت» و «ولایت» از اصول است (نه فروع) (۶) میان شیعیان اتفاق نظر است؛ (۷) اما اینکه آن را اصلی از اصول دین (۸) می شمارند یا از اصول مذهب، دو

۱- الکلینی، اصول کافی، ج ۲/۱۸، کتاب الایمان و الکفر باب دعائم الاسلام، ح ۱.

۲- السالوس، مع الشیعه الاثنی عشریه فی الاصول و الفروع، الدوحه، دارالتقوی، ط الأولی ۱۴۱۷ق، ج ۱/۵۱ (تعقیب)؛ ج ۳/۱۸۳ و ۱۸۴؛ ناصر الدین شاه، العقائد الشیعه و دجال القرن العشرين ۱۴۰۷ق/۶۷؛ ظهیر، احسان الهی، الشیعه و السنه ۱/۵۱ و ۸۸؛ همان، الشیعه و التشیع ۳۳۶-۳۳۷ (ذکر برخی روایات باب).

۳- روایت اشاره شده در متن.

۴- ظهیر، احسان الهی، الشیعه و السنه ۱/۵۲ و ۵۱.

۵- اصول مذهب الشیعه، ج ۲/۷۹۴ و ۷۹۵: مسأله الإمامه عند أهل السنه لیست من اصول الدین. . . و لكنها عند الشیعه (بمفهومها السبئی) لها شأن آخر، . . . و فی أحادیث الکلینی فی الکافی تعلوا علی مرتبه النبوه. . .

۶- معنای از فروع دین بودن امامت، این است که: واجب است بعد از نبی (ص) امت فردی را برای ریاست و زعامت و رهبری امت منصوب کند: نجفی، احمد امینی، شرح جامع تجرید الاعتقاد، قم، نشر مرتضی ۱۳۲۹ق، ج ۶/۴۸

۷- مغنیه، محمد جواد، فلسفه التوحید و الولاية، قم، مرکز مطبوعات دارالتبلیغ الاسلامی (بی تا) ۱۴۸/۱۴۹ و ۱۸۴.

۸- معنای از اصول دین بودن امامت این است که: بر هر فردی واجب است در هر زمانی که زندگی می کند به امامت شخصی که خداوند به وصایت و جانشینی وی برای نبی (ص) که واجد جمیع مقاماتی که پیامبر دارا بوده به جز نبوت، خوشنود است، معتقد باشد و او را صاحب ولایت بر بندگان خدا بداند: نجفی، احمد امینی، شرح جامع تجرید الاعتقاد، ج ۶/۴۷. .

دیدگاه میان عالمان شیعه مطرح است؛ اکثراً آن را از اصول دین، می خوانند (۱) و جمع کثیر دیگر آن را از اصول مذهب می دانند (۲)؛ با توجه به دیدگاه دوم، ایراد نویسندگان منتقد مبنی بر اینکه غلو است و باطل، مردود و بی اساس است. زیرا اولاً: «امامت»، که نزد اهل سنت عبارت است از: «ریاسه عامه فی أمرالدین والدنیا» (۳) خلافه عن النبی و أحكامه فی

۱- مغنیه، فلسفه التوحید والولایه / ۱۴۸-۱۴۹؛ التستری، القاضی السید نورالله الحسینی المرعشی الشہید، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، مع تعلیقات السید شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی، ایران (بی نا، بی تا)، ج ۲/۲۸۶ و ۲۹۴؛ المجلسی، بحارالانوار، ج ۷/۱۰۲: ذیل ح ۵ باب دعائم الاسلام و ج ۶۵/۳۳۴ (کتاب الایمان والکفر، ذیل ح ۱۰) الخزازی، السید محسن، بدایه المعارف فی شرح عقائد الامامیه، للشیخ محمدرضا المظفر، بیروت- قم، دارالمیزان- منشورات الحوزه العلمیه ۱۴۱۲ق/ ۲۸۲؛ الحلی، جمال الدین الحسن بن یوسف المطهر، الالفین فی امامه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ط الثانیه ۱۴۰۲ق/ ۳۶: أن الامامه عندنا من جمله ما هو أعظم اركان الدين، وأن الإيمان لا يثبت بدونها؛ حمّود، الشیخ محمد جمیل، الفوائد البهیة فی شرح عقائد الامامیه، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ط الثانیه ۱۴۲۱ق، ج ۲/۱۷ (به بعد: مفضیل بحث کرده است)؛ آل کاشف الغطاء، محمد حسین، اصل الشیعه و اصولها/ ۱۴۵: أن هذا هو الاصل الذي إمتازت به الامامیه و إفرقت عن سائر فرق المسلمین و هو فرق جوهری اصلی؛ المظفر، محمد حسن، دلائل الصدق مناقشه علمیه موضوعیه مع ابن روز بهان، القاهره، دارالمعلم للطباعه، ط الثانیه ۱۳۹۶ق، ج ۲/۲۹۶؛ الصدوق، الاعتقادات/ ۱۰۴ (مصنفات الشیخ المفید، ج ۵): و اعتقادنا فیمن جحد امامه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب والائمه من بعده: أنه بمنزله من جحد نبوه جميع الانبياء؛ احمدی المیانجی، احمد، مواقف الشیعه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ط الاولى ۱۴۱۶ق، ج ۳/۶۶۳ (مناظره بین الغروی والهروی)؛ برای اطلاع بیشتر ر. ک: به کتاب های: الامام علی بن ابی طالب (ع) تألیف احمد الرحمانی الهمدانی، طهران، المنیر للطباعه، ط الاولى ۱۴۱۷ق/ ۴۹۲ به بعد و الصوارم المهرقه فی جواب الصواعق المحرقة/ ۸۵ و شرح جامع تجرید الاعتقاد، احمد امینی نجفی، ج ۶/۲۳ بحث امامت (دلائل آن را مفصل آورده است).

۲- مغنیه، محمد جواد، الشیعه فی المیزان/ ۴۳۵: و یعتقدون (الشیعه) بأن الإمامه اصل من اصول المذهب، لا من اصول الاسلام، وأن من أنکرها فهو مسلم...؛ حمّود، محمد جمیل، الفوائد البهیة فی شرح عقائد الامامیه، ج ۲/۲۵ (ذهب بعض المتأخرین الی أن الامامه من الاصول المذهب؛ السبحانی، جعفر، مفاهیم القرآن (یبحث عن العدل والامامه...))، قم، مؤسسه الامام الصادق (ع)، ط الاولى ۱۴۲۰ق، ج ۱۰/۷۹ (الامامه و الخلافه)؛ المحسنی، آصف، صراط الحق فی المعارف الاسلامیه و الاصول الاعتقادیه، قم، ذوی القربی، ط الاولى ۱۴۲۸ق، ج ۳/۱۷۳-۱۷۴: أن الامامه عند الامامیه من الاصول دون الفروع، لكنّها من اصول المذهب دون اصول الدین، فمن أنکرها لا یرج عن دین الاسلام إلا جماعه قلیله لا تتجاوز عش-ره بل یرج عن مذهب الشیعه؛ الامام الخمینی، روح الله، کتاب الطهاره، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار، ط الاولى ۱۴۲۱ق، ج ۳/۴۳۷: مبحث فی حکم المخالفین.

۳- الجرجانی، علی بن محمد، شرح المواقف، للقاضی عبدالرحمن الایجی، قم، منشورات الشریف الرضی (بی تا)، ج ۷/۳۴۵.

الفروع» (۱)، از فروع دین و مربوط به افعال مکلفین محسوب می گردد (۲) و نصب امام، به اتفاق واجب نیست بلکه اختلافی است (۳) و نزد اکثر آن ها واجب به وجوب کفایی است (۴)، امّا اینکه وجوب نصب آن، عقلی است یا شرعی وحدت نظر ندارند، اکثر وجوب شرعی را برگزیده اند (۵).

ثانیاً این مبنا از چند جهت فرو ریخته، و عالمان اهل سنت برخلاف آن عمل نموده اند:

اول - امامت از اصول دین

بیضاوی (م ۷۹۱ق) از عالمان اهل سنت امامت را از اعظم مسائل اصول دین شمرده و مخالفت با آن را موجب کفر و بدعت می داند: «فإنّها مِنَ الْأَصُولِ، ومخالفتها بدعةٌ ومؤثره فی الفتن . . .» (۶)

۱- التفتازانی، مسعود بن عمر بن عبدالله، شرح المقاصد، تحقیق و تعلیق عبدالرحمن عمیره، قم، منشورات الرضی (بی تا)، ج ۵/۲۳۲.

۲- التفتازانی، مسعود بن عمر بن عبدالله، شرح المقاصد، تحقیق و تعلیق عبدالرحمن عمیره، قم، منشورات الرضی (بی تا)، ج ۵/۲۳۲؛ متن شرح المواقف: لیست (امامه) من أصول الديانات و العقائد خلافاً للشيعة، بل هي (عندنا من الفروع) المتعلقة بافعال المكلفين...؛ المظفر، محمدحسن، دلائل الصدق مناقشه علمیه موضوعیه مع ابن روزبهان...، ج ۲/۸.

۳- البغدادی، عبدالقاهر بن طاهر، اصول الدین، استانبول، مطبعة الدولة ۱۳۴۶ق/۲۷۱؛ الرازی، فخرالدین، الاربعین فی اصول الدین، القاهرة، مکتبه کلیات...، (بی تا) ۲۵۵؛ فی وجوب الامامه اختلف الناس فيه، و ضبط المذاهب فيه: أن يقال: نصب الامام اما ان يقال: واجب او غير واجب.

۴- الماوردی، ابی الحسن علی بن حبیب البصری البغدادی، الاحکام السلطانیه، قم، دفتر تبلیغات، (بی تا) ج ۱/۵؛ و ج ۲/۱۹ (ابی یعلی محمد بن الحسین الفراء الحنبلی)؛ شرح المقاصد، ج ۵/۲۳۲؛ ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ ابن خلدون (مقدمه) ج ۱/۲۹۳: الفصل السادس و عشرون.

۵- الماوردی، ابی الحسن علی بن حبیب البصری البغدادی، الاحکام السلطانیه، قم، دفتر تبلیغات، (بی تا) ج ۱/۵؛ و ج ۲/۱۹ (ابی یعلی محمد بن الحسین الفراء الحنبلی)؛ شرح المقاصد، ج ۵/۲۳۲؛ ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ ابن خلدون (مقدمه) ج ۱/۲۹۳: الفصل السادس و عشرون؛ الرازی، فخرالدین الاربعین فی اصول الدین ۲۵۵؛ الجرجانی، شرح المواقف، ج ۷/۲۴۴.

۶- البیضاوی، ناصرالدین ابی سعید عبدالله عمر بن محمد الشیرازی، الإبهاج فی شرح المنهاج علی منهاج الوصول الی علم الاصول، تحقیق و تعلیق محمود امین السید، بیروت، دار الکتب العلمیه، ط الاولی ۱۴۲۴ق، جزء ۲/۲۳: هر چند که وی امامت را متواتر نمی داند؛ التستری، احقاق الحق، ج ۲/۲۹۵ و ۳۰۷؛ حمّود، محمد جمیل، الفوائد البهیة فی شرح عقائد الامامیه، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ط الثانیه ۱۴۱۲ق، ج ۲/۱۷.

دوم - تکفیر شیعه!

از دیدگاه برخی مذاهب اهل سنت انکار امامت ابابکر و عمر موجب کفر است؛ ابن حجر الهیتمی (م ۹۷۴ق) تحت عنوان: رابعها: المنقول من العلماء، می آورد: « فمذهب أبي حنيفة أن من أنكر خلافة الصديق و عمر فهو كافر » (۱)، از منابع مختلف، کافر بودن کسانی که خلافت آن دو را قبول ندارند، استخراج می کند. چه اینکه الشیخ نوح الحنفی در زمان سلطان سلیم عثمانی و به اشاره او، فتوای تکفیر شیعه و جواز قتل و اسارت زن ها و بچه ها و تاراج اموال آنها را در جهت تأمین قدرت و تحکیم پایه های حکومت ظالم به این صورت صادر می کند: « إعلم (اسعدك الله) أن هؤلاء الكفرة، والبغاه الفجرة جمعوا بين الكفر والبغى والعناد، وانواع الفسق والزندقه والالحاد، ومن توقّف في كفرهم وإلحادهم، و وجوب قتالهم، وجواز قتلهم، فهو كافر مثلهم . . . » و علت های تکفیر آنها را انکار امامت شیخین، ایراد بر اعمال عایشه، سب شیخین، و فرمان نبرد از حاکم زمانش. . . می داند. (۲) نظیر همین فتوا را محمد بن محمود بن حسین الحنفی الاسروشی (م ۶۳۲ق) درباره تکفیر شیعه و هر کسی که منکر امامت شیخین باشد، می دهد. (۳)

ابن حجر در پاسخ سؤال فرضی که خود طرح می کند مبنی بر اینکه شرط تکفیر، انکار مسأله اجماعی و ضروریات دین است؟ می گوید: خلافت ابابکر صدیق از ضروریات دین است، زیرا بیعت صحابه با او به تواتر ثابت شده است: « فصارت كالمُجمَع علیهِ المعلوم بالضرورة وهذا لا شك فيه » (۴). در جای دیگر، هر کسی را از جمله شیعه که اعتقاد

۱- الصواعق المحرقة. . . و يليه تطهير الجنان. . . ، اخراج الحديث ومقدمه عبدالوهاب عبد اللطيف، القايره، المكتبه القايره (بی تا) / ۲۵۷ (الخاتمه) .

۲- الموسوی، السید شرف الدین، موسوعه الامام السید شرف الدین (الفصول المهمه وابوهریره) إعداد و تحقیق مرکز العلوم الثقافه الإسلامیه، قم- بیروت، إحياء التراث الإسلامی - دارالمورخ، ط الأولى ۱۴۲۷ق، ج ۱۱۲۱/۳-۱۱۲۲.

۳- التستری، احقاق الحق، ج ۲/۳۰۷: نقل از کتاب الفصول الاسروشی.

۴- الصواعق المحرقة فی الردّ علی أهل البدع و الزندقه و يليه كتاب تطهير الجنان واللسان عن الخطور والتفوه سب سيدنا معاويه / ۲۵۹. .

به خلافت شیخین، نداشته باشند، اخوان الشیاطین، دشمن دین، مخالفان اصول و فروع، گمراه، مستحق عقاب عظیم، شیعه ابلیس و بازماندگان مرتدین و ملعون خدا و فرشتگان و مردم می خوانند (۱)؛ همین شخص به این حدیث پیامبر: «یا ابالحسن! أما أنت وشیعتک فی الجنّه» ، این عبارت را که جعلی بودنش روشن است، جهت تأمین منافع حکام زمان خودش، ضمیمه می کند: (۲) «وَأَنَّ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ يَحِبُّونَكَ يَصْعَرُونَ الْإِسْلَامَ، ثُمَّ يَلْفُظُونَهُ يَمْرُقُونَ مِنْهُ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ عَنِ الرَّمِيهِ، لَهُمْ نَبْزٌ يُقَالُ لَهُمُ الرِّافِضَةُ، فَإِنَّ أَدْرَكَتْهُمْ فَقَاتِلْهُمْ فَإِنَّهُمْ مَشْرُكُونَ» (۳). در نقل دیگر علامت های مشرکان مورد نظرش را، عدم حضور در جمعه و جماعات و طعن بر سلف می شمارد (۴). که دروغ بودنش هویدا و اینکه در صدد تأمین منافع حکام زمان خودش است، آشکار است!

ابن حزم نسبت به اینکه چه چیزی سبب کفر می شود، تصریح می کند: «إِخْتَلَفَ النَّاسُ فِي هَذَا الْمَكَانِ اخْتِلَافًا شَدِيدًا» و با طرح چند دیدگاه، می گوید: «طائفة ای از اهل سنت معتقدند هیچ مسلمانی به چیزی، چه در اعتقاد و چه در عمل کافر نمی شود، مگر اینکه امت اسلام اجماع کنند بر اینکه او کافر است و بر اجماع خویش باقی باشند» (۵).

بنابراین در مسأله ای که به اعتراف بزرگان اهل سنت؛ اولاً از فروع دین و مربوط به افعال مکلفان است. ثانیاً و چون نصب آن، از سوی امت، اختلافی است. ثالثاً: وجوبش همانند دفن میت مسلمان، کفایی است. رابعاً با اختلاف شدید در ملاک تکفیر، به چه دلیل شرعی و عقلایی انکار و پذیرفتن خلافت ابابکر موجب تکفیر و

سبب قتل نفس و حلال شدن مال و ناموس مسلمان می شود؟! در حالی که صحیح ترین

۱- الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه و یلیه کتاب تطهیر الجنان و اللسان عن الخطور و التفوّه سب سیدنا معاویه/ ۱۵۵: واما الرافضة و الشیعه و نحوهما اخوان الشیاطین و أعداء الدین... .

۲- ر. ک: به مبحث جلوه گاه عینی شیعه در احادیث رسول الله (ص)، فصل اول از همین بخش.

۳- الصواعق المحرقة... / ۱۶۱: الفصل الاول فی الآیات الواردة فیهم (اهل البيت)، خاتمه، ذیل آیه یازدهم.

۴- الصواعق المحرقة... / ۱۶۱: الفصل الاول فی الآیات الواردة فیهم (اهل البيت)، خاتمه، ذیل آیه یازدهم.

۵- ابن حزم الآندلسی، الاصول و الفروع، تصحیح و ضبط جمعی از علماء، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الاولی ۱۴۰۴ق/ ۱۲۸ و ۱۲۹..

کتاب اهل سنت پس از قرآن، توسط پسر عمر بن الخطاب از رسول الله (ص) نقل می کند که فرمود: « أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَيَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ » (۱). همچنین امام صادق (ع) می فرماید: « الْإِسْلَامُ يُحَقِّنُ بِه الدَّم، وَتُؤَدَّى بِه الْأَمَانَه، وَتَسْتَحَلُّ بِه الْفُرُوجُ؛ وَالثَّوَابُ عَلَى الْإِيمَانِ » (۲).

مسلم، در حدیث دیگر از رسول خدا (ص) نقل می کند: « مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَكَفَّرَ بِمَا يَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، حَرَّمَ مَالَهُ وَدَمَهُ وَحَسَابَهُ عَلَى اللَّهِ » (۳). در نتیجه مبنایی که اتخاذ نموده اند، در عمل آن را فرو ریخته اند!

سوم – غلو و اتهام به غلو

نویسندگان وهابی با پیروی از اسلاف خود، چون: ابن حجر الهیتمی، شیعه را بدان جهت که امامت را از اصول دین، می شمارد متهم به غلو می کنند، ولی هیچ گاه باورها و عملکردهای خودشان را مورد ارزیابی قرار نمی دهند؛ توضیح مطلب آنکه، آنان شیعه را که با تأسی به امامان معصوم خود و ادله قطعی، امامت را منصب الهی و جزء اصول اعتقادات خویش می شمارد، غلو قلمداد می کنند، اما کافر شمردن منکران خلافت ابابکر و...، که دلیلی جز بیعت چند نفر معلوم الحال بر آن وجود ندارد، نه تنها غلو که عین توحید می خوانند (۴). به راستی اگر امامت از اصول دین است، چرا شیعه نسبت به اعتقاداتش غالی محسوب می گردد و اگر جزء فروع و مربوط به افعال عباد است و اجتهادپذیر و به نص سخن خود ابن حجر، به دفاع حتی از معاویه بن ابی سفیان که «وی

- ۱- البخاری، صحیح البخاری، ج ۱/۱۷: کتاب الایمان، باب (۱۵) فان تابوا و اقاموا الصلاه...، ح ۲۵؛ النیسابوری، مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، ج ۱/۵۰-۵۳: کتاب الایمان، باب الدعاء الی الشهادتین، ح ۲۹-۳۶.
- ۲- اصول کافی، ج ۲/۲۴، کتاب الایمان و الکفر، باب أن الاسلام یحقق به الدم...، ح ۱.
- ۳- اصول کافی، ج ۲/۲۴، کتاب الایمان و الکفر، باب أن الاسلام یحقق به الدم...، ح ۳۷.
- ۴- به قول ارباب ادب: « باؤک تجرّ و بائی لاتجرّ؟! ».

اجتهاد کرد هر چند خطا رفته باشد مأجور است» (۱)، انکار خلافت ابوبکر، موجب تکفیر می شود؟ (۲) کسانی که مبنای فکری شان را این گونه روایات دروغ و ساختگی: « وَمَنْ غَلَبَهُمُ بِالسَّيْفِ حَتَّى صَارَ خَلِيفَهُ وَ سَيَّمَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، أَنْ يَبِيتَ وَلَا يَرَاهُ إِلَّا مَأْمُومًا عَلَيْهِ، بَرًّا كَانَ أَوْ فَاجِرًا، فَهُوَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! » (۳)؛ تشکیل می دهد، هم غلو به تفصیر است و هم توهین به اسلام و منصب امیرالمؤمنین!

اما اجماع و ضرورتی که ابن حجر و پیروان وی برای مشروع ساختن خلافت ابابکر ادعا می کنند (۴)، بی اساس ترین ادعا است؛ امام اشعری ها آن را مورد اختلاف و پنج دیدگاه را در خصوص آن ذکر می کند (۵)؛ زیرا شرط اساسی برای ضرورت دینی بودن یک مسأله این است که کافه مسلمین در همه مکان ها و زمان ها بر آن اجماع داشته باشند، درحالی که نه تنها شیعه که عده ای از اصحاب رسول الله (ص) در زمان خلافت ابابکر مخالف او بودند. (۶) ابن حزم با اندیشه خاصی که نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) دارد تصریح می کند که مردم در مورد انعقاد اجماع اختلاف نظر دارند؛ گروهی دیگر اجماع قضات امت را در هرجایی که هستند! سبب انعقاد اجماع امامت، می شمارند، اجماع پنج نفر عادل، و وصیت، دستور تشکیل شورای شش نفره (مسیرهای رفته در مورد خلفاء)

دیدگاه های مطرح در این باب می داند (۷).

- ۱- الصواعق المحرقة. . . ، تطهير الجنان و اللسان عن الخطور والتفوه سب سیدنا. . . / ۲۰ (قبل از تنبیه): الفصل الاولى فی اسلام معاویه.
- ۲- مغنیه، محمدجواد، فلسفه التوحید و الولاية / ۱۸۷.
- ۳- الفراء، ابی الحسن، الاحکام السلطانیة / ۲۰ (همراه الاحکام السلطانیة ماوردی).
- ۴- الصواعق المحرقة. . . / ۲۵۹؛ علی محمد، مجدی محمد، انتصار الحق / ۳۹۴؛
- ۵- مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ج ۱۴۴/ ۲ و ۱۴۵.
- ۶- مغنیه، فلسفه التوحید. . . / ۱۸۷؛ عده ای از اصحاب از جمله ابی عیبه الجراح هرگز با ابوبکر بیعت نکردند ر. ک: به کتاب: الاسکافی، محمد بن عبدالله المعتزلی (م ۲۴۰ق)، المعیارو الموازنه فی فضائل الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) تحقیق محمد باقر المحمودی، قم، مجمع احیاء الثقافه، ط الاولى ۱۴۱۲ق / ۶۳.
- ۷- ابن حزم، الاصول و الفروع، جزء ۲ / ۱۲۶.

گذشته از آن، اگر ابوبکر با اجماع به خلافت رسید، اما این بت اجماع در مورد عُمَر، چرا فرو ریخت، پس از او عثمان چرا با انتخاب شورای نمایشی شش نفره با حق و تو برای عبدالرحمان بن عوف، به صحنه آمد؟! (۱) کدام معیار از این فرضیه های سه گانه، قابل قبول است؟! بی تردید هیچ کدام! و به همین رو، حتی از نگاه برخی پژوهشگران غیر شیعه، دیدگاه شیعه در این حوزه در مقایسه با دیدگاه اهل سنت، منطقی و معقول است (۲).

چهارم – عدم انطباق با معیارهای غلو

تردیدی نیست که مفاهیمی چون شرک، کفر، غلو، اسلام و ایمان و... نمی تواند بدون ملاک و معیار باشد، که در مباحث گذشته با استفاده از دیدگاه های بزرگان اهل سنت معیارها کاملاً مشخص شد؛ و اندیشه امامت براساس ایدئولوژی شیعه، با هیچکدام از آن ملاک های غلو، تطبیق نمی کند؛ زیرا امامت به مفهوم: « هِيَ الْوَلَايَةُ وَالسَّيْلَةُ الْإِلَهِيَّةُ عَلَى الْعِبَادِ » (۳)، نه اعتقاد به إله بودن امام و نه نبی و پیامبر شمردن، امام است. هرچند با معیارهایی که برخی از عالمان اهل سنت برای نجات شیخین تراشیده اند، همانند تقدّم علی بر ابابکر، هماهنگ است ولی این ملاک ها، همان گونه که خاطر نشان شد، هیچ دلیل عقلی و شرعی ندارد.

دو – بررسی روایات باب دعائم الاسلام کافی

اشاره

دو – بررسی روایات باب دعائم الاسلام کافی (۴)

کلینی در این باب، ۱۵ حدیث که اکثراً از امام صادق (ع) نقل می کند، جز در حدیث پانزدهم، لفظ «ولایت» در همه آنها عنوان شده و در برخی از روایات به اسامی مبارک

۱- الطبری، تاریخ الطبری، ج ۴/۲۳۰ (حوادث سال ۲۳: قصه شوری).

۲- عتوم، محمد عبدالکریم، النظریه السیاسیه المعاصره للشیعه الامامیه الاثنی عشریه، اردن، دارالبشر، ط الاولی ۱۴۰۹ق/۵۲.

۳- حمود، محمد جمیل، الفوائد البهیة فی شرح العقاید الامامیه/۱۲.

۴- اصول کافی، ج ۲/۱۸: کتاب الإیمان و الکفر..

بعضی از امامان (علیهم السلام) اشاره گردیده است؛ از مجموع این روایات دو محور اصلی، اشکال گروهی از نویسندگان وهابی را نسبت به این باب برانگیخته است:

محور نخست: تقدم ولايت بر شهادتين

نقطه اصلی ایراد، این است که کلینی بر پایه حدیث «بُنی الإسلام علی خمس . . .» (۱)، ولایت را از ارکان دین و بر نماز و روزه و . . . مقدم داشته است در حالی که شهادتین رکن، و بر همه چیز مقدم است، و این نتیجه را گرفته اند که چنین حدیثی دین جدیدی را ارائه می دهد. (۲) با توجه به مطالب گذشته، و اینکه ولایت جزء اصول اسلام است حتی نزد برخی از عالمان اهل سنت، این ایراد از جهاتی مردود است:

– اسلام، همان شهادتین؛ از آنجا که در این باب، شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر (ص) هم عنوان شده (۳)، مقصود از «اسلام» در عبارت «بُنی الإسلام»، شهادتین است که با پنج موضوع تصریح شده در روایت، قوام و ثبات پیدا می کند (۴)، زیرا اسلام، امری است که با اقرار به وحدانیت خدا و رسالت رسو الله (ص) عینیت می یابد و شکی نیست آنچه که در این باب کافی و بخاری (۵) و صحیح مسلم (۶) تحت عنوان «بُنی الاسلام علی خمس . . .» آمده، به عنوان سمبل و شاه مثال امور دینی است نه، همه آنچه که مجموعه باورهای اعتقادی و فقهی اسلام را تشکیل می دهد؛ به همین رو از «معاد» که به اتفاق سنی و شیعه جزء اصول دین است و جهاد و امر به معروف . . . که از فروع است،

- ۱- حدیث «بُنی الاسلام علی خمس: علی الصیلاه والزکاه والصوم والحج والولایه . . .» گاهی با اندک تفاوت هفت بار با رقم های ۱، ۲، ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۱؛ به طرق مختلف از امامان ابی جعفر (ابی عبدالله) (ع) نقل شده است.
- ۲- ظهیر، احسان الهی، الشیعه و السنه ۵۱/۵۲.
- ۳- احادیث ۲، ۶، ۹، ۱۱، ۱۳، و ۱۴ همان باب.
- ۴- المجلسی، محمد باقر، مرءات العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دارالکتب الإسلامیه ۱۳۷۹ق، ج ۷/۱۰۰.
- ۵- صحیح البخاری، ج ۱/۱۲، کتاب الایمان، باب ۱.
- ۶- صحیح مسلم، ج ۱/۴۵، کتاب الایمان، باب بیان ارکان الاسلام . . .

سخن به میان نیامده است.

-اسلام جميع دستاورد پیامبر (ص)؛ با توجه به آیات: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (آل عمران:). . . وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا. . . (مائده:). و نقل به معنا شدن روایات، احتمال دارد منظور از «الاسلام» همه آنچه که رسول الله (ص) به عنوان محتوای دین آورده، باشد. و امور پنج گانه در روایات، ارکان و اکمل اجزاء و عناصر اصلی «ما جاء به النبی» به شمار آید (۱)، و بی شک، شهادتین، از اجزاء و عناصر دیگر آن خواهد بود که همانند معاد ذکر نشده است (عدم ذکر آنها مساوی با معتقد نبودن آنها نیست)، چنان که متقی هندی عالم اهل سنت برای اسلام ده جزء که عبارتند از: گواهی به وحدانیت خدا، نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، الفت، و عصمت، (بدون ذکر رسالت و معاد)، ذکر می کند (۲).

-اسلام، یعنی ایمان؛ با توجه به تفاوت مفهوم اسلام و ایمان، براساس آیه ۱۴ حجرات (۳) و اینکه گاهی انسان از دایره ایمان خارج و در دایره اسلام باقی می ماند (۴)، احتمال دارد، مقصود از اسلام، ایمان باشد که در این صورت ایمان، شامل شهادتین هم می شود؛ همان گونه که ولایت، شهادتین را پوشش می دهد (۵)؛ زیرا با بودن ایمان، اسلام و شهادتین به طریق اولی موجود است و ایمان بدون شهادتین مفهومی نخواهد داشت (۶). از

۱- المازندرانی، ملاءالح، شرح اصول الکافی. . .، تصحیح علی اکبر الغفاری، تعلیق الشعرانی، طهران، المكتبة الإسلامية ۱۳۸۸ق، ج ۸/۶۱.

۲- کنز العمال، ج ۱/۳۳، رقم ۴۳.

۳- قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ. . .

۴- آندلسی، الأصول والفروع/۸ و ۷؛ برای اطلاع بیشتر ر. ک: به کتاب: پاسخ نامه به (۲ سؤال اعتقادی و فلسفی، تألیف سید محمد عصّار، تصحیح و تحقیق احمد عادی، نشر بوستان کتاب چاپ اول ۱۳۸۶ق/۳۵۸؛ اصول کافی ج ۲/۲۴، کتاب الایمان، باب انّ الاسلام یحقن به الدم، ح ۱: الایمان إقرار و عمل و الإسلام إقرار بلا عمل. . . و/۲۵، باب أنّ الإیمان یشرک الاسلام. . .

۵- المجلسی، مرءات العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۷/۱۰۰.

۶- العمیدی، ثامر هاشم حبيب، دفاع عن الکافی، ایران، مرکز الغدير للدراسات الإسلامية ۱۴۱۵ق، ج ۱/۹۵. . .

آیات قرآن استفاده می شود که «ایمان» از درجاتی برخوردار است (۱)، «اسلام» نیز می تواند دست کم دارای مرتبه دانی (اقرار به شهادتین) و عالی (تسلیم محض بر آنچه رسول الله (ص) به عنوان دین آورده) باشد (۲)؛ چنان که یوسف پیامبر (ع) مرتبه عالی آن را از خداوند خواست: تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ (یوسف: ۱۰۱). زیرا شکی نیست که یوسف (ع)، اسلام درجه دانی را داشت.

ظاهر و بدیهی بودن شهادتین؛ عدم ذکر شهادتین بدان جهت است که وجود آن دو، بدیهی و ظاهر بوده و نیاز به تذکر نداشتن است. (۳)

-خطای در داوری؛ جمود بر یک حدیث و نادیده گرفتن روایات دیگر در همان موضوع، چنان که نویسنده «اصول مذهب الشیعه» مرتکب آن شده، خطای در داوری را در پی داشته است؛ وی مدعی شده «إِنَّهُمْ أَسْقَطُوا الشَّهَادَتَيْنِ مِنْ أَرْكَانِ الْإِسْلَامِ وَضَعُوا مَكَانَهُمَا الْوَلَايَةَ» (۴) درحالی که کلینی در همین باب ۶ حدیث (۵) را مبنی بر اینکه شهادت بر توحید و رسالت پیامبر (ص) جزء ارکان دین است، نقل می کند، و حتی برعکس صحیح بخاری و مسلم، مسأله قیامت و معاد را نیز مطرح می کند (۶)؛ آیا خردمندانه است که ادعا شود، چون در چند حدیث صحیح مسلم، رسالت پیامبر خدا (ص) و معاد و قیامت (۷) عنوان نشده، اهل سنت به رسالت و معاد ایمان ندارند؟!

-عنوان گمراه کننده؛ با توجه به اینکه شیعه اثنی عشری معتقدند امامت یا ولایت،

۱- فتح: ۴: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُذْأَبُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ... و آیات دیگر.

۲- آیات ۱۶۰-۱۶۳: قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مَلَّهَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ آل عمران: ۶۷.

۳- المجلسی، مرآت العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۷/۱۰۰.

۴- ر. ک: به صحیح مسلم، ج ۱/۴۵: باب ارکان الاسلام؛ قفاری، اصول مذهب الشیعه، ج ۲/۷۹۵؛ ظهیر، الشیعه والسنة ۵۱.

۵- اصول کافی، ج ۲/۱۹، رقم های: ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴.

۶- اصول کافی، ج ۲/۲۳، ح ۱۴.

۷- در هیچ کدام از صحیح بخاری و مسلم، معاد، جزء امور پنج گانه محسوب نشده است.

امتداد نبوت (۱) یا نبوت ظاهر، و امامت باطن آن است (۲)، ادعای اینکه ولایت امام (ع) نخستین رکن دین شیعه است (۳) و شهادتین، چیزی نیست و اهمّ از چهار مورد دیگر است (۴)، تنها به هدف گمراه کردن و انحراف مخاطبان خود از واقعیات طرح شده است؛ زیرا اولاً: امامت بدون شهادتین مفهوم دینی و اسلامی پیدا نمی کند. ثانیاً: امامت یا ولایت به اعتقاد شیعه چهارمین اصل از اصول دین محسوب می گردد نه، نخستین آن، و از احادیث کافی چنین چیزی استفاده نمی شود.

محور دوم: برتری ولایت بر نماز...

برتری ولایت امام (ع) بر نماز و روزه...، براساس حدیث کافی: «الولاية أفضل» و همچنین «عدم رخصت» در ولایت (۵)، غلو در امامت و دین جدید محسوب شده است (۶)؛ که همانند محور قبلی مدعای بی اساس و مردود است:

یک - با توجه به مطالب محور پیشین، برتری ولایت بر نماز و...، به مفهوم برتری آن بر

شهادتین نیست و شکی نیست که بدون شهادتین، مفاهیم بعدی نماز، ولایت و...، بیهوده خواهد بود و نماز به مفهوم واقعی آن، تجلی عبودیت برای همان خالق یکتا است.

دو - علت برتری ولایت، بر نماز و...، توسط امام (ع) به طور واضح که سازگار با

- ۱- العمیدی، ثامر هاشم حبیب، دفاع عن الکافی، ج ۱/۹۲.
- ۲- الطباطبائی، محمد حسین، شیعه (مجموعه مذاکرات...، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب، چ اول ۱۳۸۷ق/۱۶۷).
- ۳- علی محمد، انتصار الحق/۶۸.
- ۴- ظهیر، الشیعه والسنة، ۵۱ و ۸۸.
- ۵- اصول کافی، ج ۲/۱۸: باب دعائم الإسلام، ح ۵: قال زراره: فقلت: أي شيء من ذلك أفضل؟ فقال: الولاية أفضل... و ۲۲/، ح ۱۲: سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: إن الله عز وجل فرض على خلقه خمساً، فرخص في أربع ولم يرخص في واحدة.
- ۶- السالوس، علی، مع الشیعه الاثنی عشریه، ج ۳/۱۸۴؛ ظهیر، الشیعه والسنة/۵۲؛ و ۸۸ قفاری، اصول مذهب الشیعه، ج ۲/۷۹۵.

خرد انسانی هم هست بیان شده است (۱)؛ زیرا اولاً: ابواب معرفت به حقایق و شرایط و آداب (۲)، موانع، مصالح و مفاسد (۳) نماز و روزه و...، توسط امام (ع) که منصوب خداوند است، به روی مردم گشوده می شود و یا قبول آنها (۴) منوط به معرفت و شناخت جایگاه امام است؛ چنان که امام صادق (ع) در حدیث ششم ضمن برتری ولایت، از رسول الله (ص) نقل می کند که فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِثَّةَ جَاهِلِيَةٍ...» (۵) و مضمون این حدیث در منابع اهل سنت نیز گزارش شده است: «عن عامر بن ربيعة، قال، قال: رسول الله (ص): «مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِثَّةَ جَاهِلِيَةٍ» (۶) چه اینکه وقتی پسر عمر بن الخطاب با حجاج بن یوسف، خونخوارترین فرد تاریخ بنی امیه بیعت کرد، کارش را به همین روایت رسول الله (ص) توجیه کرد و گفت: از رسول خدا (ص) شنیده است که فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَا إِمَامَ لَهُ مَاتَ مِثَّةَ جَاهِلِيَةٍ» (۷).

بنابراین برتری امامت، بر نماز و...، بدان جهت است که حقیقت و روح امور دیگر، بلکه همه اصول و فروع دین، توسط امام شرح و تبیین می شود. چنان که امام (ع) میان نماز و روزه...، این برتری را با استفاده از آیات قرآن و روایات رسول الله (ص) قایل شده است (۸) و برای افضلیت امور دینی ملاک کلی: «إِنَّ أَفْضَلَ الْأَشْيَاءِ مَا إِذَا فَاتَكَ لَمْ تَكُنْ مِنْهُ تَوْبَةً»

۱- اصول کافی، همان: لَأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ... .

۲- المجلسی، بحار الانوار، ج ۷/۱۰۲.

۳- مازندرانی، شرح اصول الکافی، ج ۸/۶۴.

۴- المجلسی، بحار الانوار، ج ۷/۱۰۲.

۵- اصول کافی، ج ۲/۲۰: این حدیث که در منابع روایی فراوان نقل شده، باید صحیح: «مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِثَّةَ جَاهِلِيَةٍ» باشد و احتمالاً جمله ی «بغیر امام» را زیدی ها شایع کرده باشد.

۶- ابن حجر الهیتمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۵/۲۱۸، و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و با اندک تفاوت متن ها.

۷- الاسکافی، المعیار و الموازنه، تحقیق محمد باقر محمودی، بیروت، مؤسسه فؤاد...، ط الأولى ۱۴۰۲ق/ ۲۴.

۸- برای اطلاع بیشتر: ر. ک: به بحار الانوار، ج ۷، و شرح اصول الکافی ملا صالح مازندرانی، تصحیح علی اکبر الغفاری، تعلیق الشعرائی، طهران، المكتبة الإسلامية ۱۳۸۸ق، ج ۸، و مصابیح الانوار فی حل مشکلات الاخبار، تألیف السید عبد الله شبر، طبع بیروت، مؤسسه النور للمطبوعات، ط الثانية ۱۴۰۷، ج ۲/۴۹-۵۳.

دون آن ترجع الیه فتؤدیه بعینه « (۱) که شامل ولایت هم می شود، ذکر می کند (۲).

ثانیاً: در این حدیث، میان اهمیت یکی از اصول دین (ولایت) و چند تا از فروع دین (نماز، روزه...)، مقایسه به عمل آمده است؛ و تردیدی نیست هر جا میان اصول و فروع دین، چنین مقایسه ای صورت گیرد، اصول دین مقدم است. به همین جهت امام (ع) فرمود: « وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ ».

سه - عدم رخصت نسبت به ولایت: بی تردید، کوتاهی و تقصیر در تأخیر و سقوط نماز، نسبت به نساء و حائض، فاقد طهورین و مُغمی علیه، مجنون و...، و سقوط روزه، بر کسی که توان آن را ندارد با دادن فُتدیه، ترک زکات، بر کسی که اموالش به حد نصاب نرسیده یا ممنوع التصرف است نرفتن حج، نسبت به کسی که مستطیع نشده و یا شرایط فراهم نیست (۳)، اجماعی است (۴)، ولی تکلیف به ولایت از هیچ کسی چه شرایط نماز را واجد باشد و چه فاقد (مثل حائض...)، چه مال برای زکات فراهم باشد چه نباشد، مستطیع باشد یا نه، فروگذار نمی شود و واجب است (۵). و از حدیث «مِن مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ...» و حدیثی که ابن مسعود از رسول الله (ص) نقل می کند: «روزی نزد رسول خدا (ص) رسیدم، حضرت از من پرسید: کدام دستگیره (عری) اسلام محکم تر است؟» گفتیم: خدا و رسولش می داند، فرمود: «أَوْثَقُ عُرَى الْإِسْلَامِ الْوَلَايَةُ فِي اللَّهِ وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ» (۶)، همین معنا استفاده می شود.

چهار - فقدان نصّ به ولایت، در قرآن: اینکه قفاری مدعی است، شهادتین، نماز،

۱- اصول کافی، ج ۲/۱۹، ح ۵.

۲- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۱/۹۷.

۳- المجلسی، بحار الانوار، ج ۷/۱۱۶.

۴- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۱/۹۷.

۵- القمی، ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه صدوق، الخصال، تحقیق علی اکبر غفاری، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۰ق،

ج ۱/۲۷۷-۲۸-۷۸، باب الخمسه، ح ۲۱: المجلسی، بحار الانوار، ج ۷/۱۱۶.

۶- ابن حجر الهیتمی، مجمع الزوائد، و منبع الفوائد، ج ۱/۱۶۲، باب ای الناس اعلم..

روزه، زکات و حج به عنوان ارکان دین، مکرر در قرآن آمده است، اما ولایت و امامت مزعوم شیعه اثنی عشری، در کجای قرآن آمده؟ (۱)

اولاً: این شخص اگر یک نگاه کلی به منطق شیعه می انداخت که گذشته از دلایل عقلی (۲) راه های تعیین امام (ع) را تصریح خدا یا پیامبر او و یا امامی که امامت او ثابت شده، می دانند (۳)، قطعاً چنین ادعای غیر واقع بینانه نمی کرد؛ زیرا ده ها آیه از قرآن چون ۳ و ۱۲۵ بقره، ۵۹ و ۶۰ نساء، ۴ و ۵۶ و ۶۸ مائده و آیات دیگر به گونه ای که حسکانی ۲۱۰ آیه از آیات کتاب الله را در شأن و فضائل اهل بیت به ویژه امامت امامان (علیهم السلام)، استخراج می کند (۴). عبدالرحمان بن ابی لیلی می گوید: «لَقَدْ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ (ع) ثَمَيَانُونَ آيَةً صَيَفُوا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا يَشْرُكُهُ فِيهَا أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ» (۵)؛ ابن حجر از ابن عباس نقل می کند که: ما أنزل الله: يا أيها الذين آمنوا إنا و عليّ أميرها و شريفها ولقد عاتب الله أصحاب محمد (ص) في غير مكان و ما ذكر عليّاً إلا بخير» (۶).

ثانياً همان گونه که تنها کلیات و رئوس فروع دین، همانند نماز و روزه و... در قرآن ذکر شده ولی شرح و تبیین آنها بر اساس حدیث متواتر ثقلین به عهده اهل بیت (علیهم السلام) و سنت و اگذار گردیده، نسبت به توحید، نبوت و امامت نیز، همین منطق ادامه یافته است؛ از این رو، اصل ولایت را قرآن مطرح نموده اما صدها حدیث و سیره پیامبر (ص) آن را به علی (ع) براساس منابع خود اهل سنت، تطبیق نموده است (۷)، به همین جهت

۱- اصول مذهب شیعه، ج ۲/۷۹۶.

۲- ر. ک: به دلایل عقلی امامت و ولایت در کتاب الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، ج ۲/۳۶.

۳- التستری، احقاق الحق، ج ۲/۳۳۴؛ الخرزای، بدایه المعارف الالهیه فی شرح عقائد الامامیه/۲۷۴.

۴- عیدالله بن عبدالله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الآیات النازلہ فی اهل البیت (ع) ج ۱ و ۲، و همچنین: ر. ک: به کتاب های منابع المودّه، تألیف قندوزی حنفی، و جواهرالعقدین سمهودی.

۵- صدوق، الخصال، ج ۲/۵۹۲، ابواب الثمانین، ح ۱؛ بحار الانوار، ج ۳۶/۹۲؛ الحسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱/۵۵، رقم ۱۷.

۶- الصواعق المحرقة... ۱۲۷: الفصل الثالث من باب التاسع.

۷- ر. ک: به بحث بررسی اتهام طراحي امامت، از سوی ابن سبأ.

امام صادق (ع) در پاسخ این سؤال که امامت پشتوانه قرآن دارد؟ نه تنها اصل امامت که برتری آن را بر نماز و... از آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (نساء ۴/۱)، استفاده می کند (۱).

۲. برتری یا مساوی بودن مقام امامت و نبوت

اشاره

یکی دیگر از مصادیق غلو در امامت، برابری مقام امامت و نبوت (۲) بلکه برتری آن بر نبوت (۳) به روایت کلینی، است (۴)؛ قفاری می گوید: « وفي أحاديث الكليني في الكافي تعلقو على مرتبه النبوه » (۵)؛ و یا می نویسد: « وبالغوا (شيعه) في الضلاله حينما زعموا أن الانبياء (عليهم السلام) هم أتباع لعلي، وأن منهم من عوقب لرفضه ولايه علي » (۶)؛ « أن الوحي لم ينقطع والنبوة لم تختم، وأن الأئمة بمنزله الأنبياء أو أعظم، فهم تنزل عليهم الكتب المتعدده من السماء وهذا ما لم يتحقق للرسول... » (۷)؛ « تدعى الشيعة بأن عند الأئمة الإثني عشر كل كتاب نزل من السماء وأنهم يقرؤونها على اختلاف لغاتها، و عقد صاحب الكافي باباً لهذا الموضوع » (۸). و تفضيل ائمه، بر انبياء مذهب غلات

۱- اصول الكافي، ج ۲/۲۰؛ باب دعائم الاسلام، ح ۶.

۲- البنداري، التشيع بين مفهوم الأئمة والمفهوم الفارسي/ ۲۶۷: با استناد به روایات: باب أن الله عزّ وجل لم يعلم نبيه علماً إلاّ أمره أن يعلمه أمير المؤمنين، از كتاب الحجّه، ج ۲۶۳۱/۲: عن ابى عبدالله (ع) قال: انّ جبرئيل (ع) أتى رسول الله (ص) برّماتين... فأكل نصفاً وأطعم علياً نصفاً، ثم قال (ص): يا أخى! هل تدري هاتان الرّماتان؟، قال: لا، قال: الاولى فالنبوه، ليس لك فيها نصيب و اما الاخرى فالعلم، أنت شريكى فيه... ج ۱-۳/۲۶۶، باب التفويض الى رسول الله (ص)... ج ۲/۲۷۰، باب فى انّ الأئمة بمن يشبهون ممن مضى... ح ۷: الأئمة بمنزله رسول الله الاّ أنهم ليسوا بانبياء... .

۳- على محمد، انتصار الحق/ ۷۳؛ ظهير، احسان الهى، الشيعة و السنه/ ۵۹.

۴- اصول كافي، ج ۱/۱۷۵ باب طبقات الانبياء و الرسل و الأئمه، ح ۴: عن جابر، عن ابى جعفر (ع): قال سمعته يقول: انّ الله اتّخذ ابراهيم عبداً قبل أن يتّخذ خليلاً... إني جاعلك للناس اماماً... و/ ۱۹۷-۱۹۸، باب: انّ الأئمه: هم اركان الارض، ج ۳ و ۲.

۵- اصول مذهب الشيعة الاميه الإثني عشرية، ج ۲/۷۹۴.

۶- اصول مذهب الشيعة الاميه الإثني عشرية، ج ۲/۷۴۴.

۷- اصول مذهب الشيعة الاميه الإثني عشرية، ج ۲/۷۳۴.

۸- اصول مذهب الشيعة الاميه الإثني عشرية، ج ۲/۷۳۴.

روافض است (۱)، و از امام خود محمد بن عبدالوهاب این فتوی را نقل می کند: «کسی که معتقد باشد غیر انبیاء افضل یا مساوی انبیاء است، کافر است» (۲).

بررسی و نقد

اشاره

این گروه از نویسندگان با هویت مشخص، بدان جهت که خلافت خلفای سه گانه به ویژه شیخین با هیچ منطق عقلی و شرعی قابل تصحیح نیست (۳)، چاره ای جز به چالش کشاندن دیدگاه رقیب را نمی بینند و در این عرصه خودشان را به آب و آتش می زنند تا لاقل توپ را به میدان رقیب بیندازند؛ از این رو، این اتهام آنها نیز نه تنها کارساز نیست که از چند جهت مردود است:

یک - برتری یا همانندی علما با انبیای بنی اسرائیل

براساس حدیث شریف رسول الله (ص): «علماءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (۴) و به نقل دیگر:

۱- اصول مذهب الشیعه الامیه الاثنی عشریه، ج ۲/۷۴۵.

۲- اصول مذهب الشیعه الامیه الاثنی عشریه، ج ۲/۷۴۵.

۳- ر. ک: به بحث تحت عنوان غلو و اتهام به غلو در همین فصل.

۴- حدیث «علماءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ» در منابع زیر آمده است: المفهم لما أشکل من تلخیص کتاب مسلم، ابوالعباس احمد بن الشیخ الفقیه ابی حفص عمر بن ابراهیم الانصاری القرطبی، (بی جا، بی نا و بی تا)، ص ۹۶؛ التفسیر الکبیر او مفاتیح الغیب، فخرالدین محمد بن التمیمی الرازی الشافعی (۵۴۴ - ۶۰۴ق)، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ق/ ۲۰۰۰م، ج ۱۷، ص ۹۶ و ج ۱۹، ص ۷۷ و ج ۲۷، ص ۱۰۸ و ج ۲۹، ص ۱۳۰؛ کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، حاجی خلیفه (م ۱۰۶۷ق)، بیروت، دار احیاء التراث العربی (بی تا، ج ۱، ص ۲۸؛ تاریخ بخارا، ابوبکر محمد بن جعفر نرشی (م ۳۴۸ق)، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تحقیق: محمد تقی مدرس رضوی، تهران، توس، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش، ص ۱۴۹؛ تاریخ گزیده، حمدالله بن ابی بکر بن احمد مستوفی قزوینی (م ۷۳۰ق)، تحقیق: عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۴ش، ص ۶۳۴؛ البحر الممدید، احمد بن محمد بن المهدی بن عجیبه الحسنی الادریسی الشاذلی الفاسی، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۲۳ق/ ۲۰۰۲م، ج ۲، ص ۲۴۱ تفسیر سوره مائده، ج ۴، ص ۶ تفسیر سوره نحل، ج ۶، ص ۳۴۵ و ج ۲، ص ۶۰ و ج ۳، ص ۲۴۵ و ج ۵، ص ۲۸۳؛ اللباب فی علوم الکتاب، ابوحفص عمر بن علی بن عادل الدمشقی الحنبلی، تحقیق: الشیخ عادل احمد عبند الموجود و الشیخ علی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه،

١٤١٩ق / ١٩٩٨م جزء ١٨، ص ٣٨٢؛ تفسير السراج المنير، محمد بن احمد الشرييني شمس الدين، بيروت، دارالكتب العلميه
(بى تا)، ج ٣، ص ٢١٥؛ تفسير روح البيان، اسماعيل حقى بن مصطفى الاستانبولى الحنفى، بيروت، دار احياء التراث العربى (بى
تا)، ج ٣، ص ١٩٤ تفسير سوره اعراف، ج ٤، ص ٣١ و ٢٤٧ ج ٥، ص ٢٨٨ و ٣٥٧؛ زهره التفاسير، محمد ابوزهره، بيروت، دار
الفكر العربى (بى تا)، ج ١، ص ٤٨٩٤ و ٥٠٠٥؛ نظم الدرر فى تناسب الآيات و السور، برهان الدين ابى الحسن ابراهيم بن عمر
البقاعى، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٥ق / ١٩٩٥م و ج ٤، ص ١١٣ و ٤٣٣.

«علماء أمتي أفضل من أنبياء بني إسرائيل» (۱)؛ علمای امت رسول الله (ص) را همانند بلکه افضل از انبیای بنی اسرائیل، دانسته است؛ بی تردید اگر عموم علمای امت مورد نظر باشد، اهل بیت پیامبر و امامان (علیهم السلام) طبق قاعده اولویت، به طریق اولی مقصود خواهند بود. بلکه قدر متیقن از علما، امامان (علیهم السلام) شیعه اند. (۲)

بنابراین، به باور شیعه، اهل بیت و مقام امامت امامان (علیهم السلام) بر مقام انبیاء غیر اولوالعزم افضل است و نسبت به انبیاء اولوالعزم جز نبی خاتم (ص) اختلافی است (۳)، و علت این برتری علم بیشتر، شرافت، کثرت جهاد در راه خدا، صبر و پایداری و انتفاع علمی، ادبی، اخلاقی و اجتماعی بشر از اهل بیت و امامان (علیهم السلام) است (۴).

هرچند حدیث

«علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل»، در منابع حدیثی اهل سنت (تا جایی که پیگیری شد) یافت نشد، ولی در برخی منابع تاریخی اهل سنت به آن تصریح شده است. (۵)

– امام السیّدی در توضیح این قسمت از حدیث رسول خدا (ص) که فرمود: « . . . فَإِنَّمَا يُعْتَمِدُ مَيْسَرِينَ وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسَّرِينَ-ن » ، می گوید: «احتمال دارد اشاره باشد به آیه شریفه کُنْتُمْ

۱- المفید، أوائل المقالات (مصنفات الشيخ المفید، ج ۴) / ۱۸۷؛ همان، مزار المفید (همراه أوائل المقالات) / ۶.

۲- المفید، أوائل المقالات (مصنفات الشيخ المفید، ج ۴) / ۱۸۷؛ همان، مزار المفید (همراه أوائل المقالات) / ۶.

۳- المفید، أوائل المقالات / ۷۰، رقم ۴۶ و ۱۷۸.

۴- المفید، أوائل المقالات / ۱۷۸

۵- تاریخ بخارا، ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی (م ۳۴۸ق)، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبّاوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تحقیق: محمد تقی مدرس رضوی، تهران، توس، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش، ص ۱۴۹؛ تاریخ گزیده، حمدالله بن ابی بکر بن احمد مستوفی قزوینی (م ۷۳۰ق)، تحقیق: عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۴، ص ۶۲۴ .

خَيْرَ أُمَّه أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (آل عمران: ۱۱۰)، فيكون ذلك بمنزلة البعث، و يصلح أن يكون هذا هو وجه ما قيل «علماء هذه الأمة كالأنبياء» (۱). این سخن سندی می رساند که برابری یا برتری علمای امت با انبیاء (علیهم السلام) مطرح بوده است. گذشته از آن، حدیث مشهور «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» (که در منابع سنی (۲) و شیعه (۳) نقل شده و احتمال دارد این حدیث از منابع اهل سنت وارد منابع شیعه شده باشد)، که مقصود از وراثت، وراثت در علم و خدمت به دین و... خواهد بود، برابری یا برتری امام معصوم را بر انبیاء هرچند که بر یک پیامبر باشد، اثبات می کند؛ زیرا غیر عاقلانه نیست که در علم و عمل و هدایت انسان ها به سوی حق، امام نسبت به نبی که اولوالعزم نیست (جز مقام نبوت) برابری یا برتری داشته باشد.

دو - برتری نه غلو

با توجه به معیارهای غلو (نقش الوهیت دادن)، برتری امام بر نبی بر پایه شرایط و زمان هر کدام از نبی و امام، غلو محسوب نمی شود؛ زیرا با اعتقاد به اینکه امام (ع) در شرایطی که بشر رو به توسعه علمی می رود و با اندیشه ها و افکار جدید و خداگريزانه و پیامبرستیزانه، مواجه است، نقش هدایتگری، علمی و اجتماعی و... خودش را بهتر و فراتر به انجام رساند و خدا باوری و امنیت درونی و بیرونی مردم را بیشتر از پیامبر بنی اسرائیلی که نقش ابلاغ دین نداشته اند بلکه تنها تابع پیامبر دیگری بوده اند، فراهم سازد، هرگز غلو باطل نخواهد بود. البته که مقصود از «علماء» در حدیث، همان گونه که

۱- النسائی، سنن السنائی، بشرح السيوطی و حاشیه الامام السندي، بيروت، دارالفكر (بی تا) ج ۱/۴۹، باب ترك التوقيت في الماء.

۲- البخاری، صحيح البخاری، ج ۱/۳۷: كتاب العلم، باب العلم قبل القول؛ ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۱/۸۱، مقدمه باب فضل العلماء، ح ۲۲۳؛ الهيتمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۱/۱۲۶، باب فضل العلماء و مجالستهم: العلماء خلفاء الانبياء.

۳- المجلسی، بحار الانوار، ج ۱/۱۶۴: كتاب العلم، ابواب العلم و آدابه، ح ۲؛ .

قبلاً. خاطر نشان گشت، به طریق اولویت و یا مصداق قطعی آن، امامان معصومند (۱) که با قطع نظر از عصمت آنان توان علمی، ایثار، شجاعت، پارسایی، دلسوزی، هدایت و درایت و... که از ویژگی های بارز امامان (علیهم السلام) است، شاهد گویای براین مدعا خواهد بود و در تاریخ حتی موردی بر ضعف و کاهلی آنان در عرصه های مختلف پاسداری از دین و ارزش های الهی، گزارش نشده است.

سه - مغالطه غیر منصفانه

اما روایاتی که این گروه از نویسندگان، آنها را غلو در برتری امامت بر نبوت می شمارند، هیچ کدام مدعای آنها را ثابت نمی کند و درحقیقت یک مغالطه غیر منصفانه ای بیش نیست؛ زیرا روایات مورد استناد آنها از چند دسته خارج نیست:

فصل نبوت نه حقیقت نبوت؛ گروهی از روایات همانند حدیث محمد بن مسلم از امام صادق (ع) که فرمود: «

الائمة بمنزله رسول الله (ص) إلا أنهم ليسوا بأنبياء ولا يحل لهم من النساء ما يحل للنبي (ص) فأما ما خلا ذلك فهم فيه بمنزله رسول الله (ص)» (۲)، تصریح می کند که امامان (علیهم السلام)، پیامبر و رسول الله نیستند، به این معنا که در علم و عمل و اخلاق و وجوب اطاعت مردم از آن ها (۳)، و هدایت و پارسایی و... همانند پیامبرند ولی در حقیقت نبوت و ویژگی های اختصاصی نبوت (که در حدیث، حلال بودن بیش از چهار زن به عنوان مثال ذکر شده) (۴)، نه نبی و نه رسول الله اند. به عبارت دیگر در عرصه هدایتگری و پاسداری از دین و نفوذ کلام و... همسنگ پیامبرند، اما در جنبه های شخصیتی و ذاتی کاملاً متفاوت اند، و اینکه ناقدان کافی تنها به جمله «الائمة بمنزله الرسول» استناد می کنند و ادامه و استثناء را (إلا أنهم...) نادیده می گیرند، نمی توان آن را جز خیانت علمی و

۱- ر. ک: بحار الانوار، ج ۲۶/۱۱۲: کتاب الامامه، باب ۶: أنهم: لایجب عنهم...، ح ۱۱؛ ج ۷۳/۳۸: کتاب العشره، ح ۳۷.

۲- اصول کافی، ج ۱/۲۷۰، کتاب الحججه، باب فی أن الائمة بمن یشبهون ممن مضی...، ح ۷.

۳- المازندرانی، ملاء صالح، شرح اصول الکافی، ج ۶/۶۵.

۴- المجلسی، مرءات العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۳/۱۶۱.

به بیراهه کشاندن مخاطبان شان خواند!

-شرکت در علم نه روح نبوت؛ در سه حدیث امامان باقر و صادق (علیهما السلام) (که در ظاهر قضیه دو انار بهشتی و در واقع، ارتباط نبوت و امامت را به تصویر می کشد) این معنا را بیان می دارد که: جبرئیل امین دو عدد انار برای رسول الله (ص) آورد، حضرت یکی از آنها را به طور کامل تناول فرمود و دیگری را به دو نصف تقسیم و نصف آن را خودش میل نمود و نصف دیگر را به علی (ع) داد و فرمود: «انار نخست به ازای نبوت است و تو در آن سهمی نداری، و انار دوم به ازای دانش است (۱) و تو در آن با من شریک هستی؛ و نحوه شرکت در علم را این گونه توضیح می دهد که هرچه خداوند به من بیاموزد بدون کاستی آن را به تو تعلیم می دهم» (۲)؛ اولاً- در احادیث سه گانه که احتمال دارد یک روایت باشد، هرگز بویی از برتری یا برابری نبوت و امامت، استشمام نمی شود. ثانیاً- رسول الله (ص) با تشبیه معقول به محسوس، تفاوت اساسی نبوت و وصایت را مجسم ساخت، و چه بسا فهماند که نبوت، سه مرتبه از درجه امامت بالاتر است (۳) و نقطه اشتراک نبوت و امامت علمی است که از سوی خداوند افاضه می گردد و قوام و دوام هر دو را شکل می بخشد. ثالثاً: از آنجا که از شرکت، استقلال در سهم ها به ذهن می رسد، درحالی که چنین معنایی مقصود نیست رسول خدا (ص) در پاسخ سؤال علی (ع) از کیفیت شرکت در علم نبوت، علم نبوت را همان علم امامت می شمارد، جز اینکه پیامبر (ص) شأن مرتبی و معلّم را دارد و علی (ع) شأن مترّبی (۴)؛ و طبعاً این گونه ارتباط، حقوق فراوان و ویژه ای را به دنبال خواهد داشت.

بنابراین عدم دقت در متن روایات این باب به هر دلیلی از سوی نویسندگان «الشّیعه

- ۱- المجلسی، مرءات العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۳/۱۴۳: ممکن است یکی دخالت در تقویت نبوت و دیگری در تقویت علم، داشته باشد.
- ۲- اصول کافی، ج ۱/۲۶۳ باب انّ الله عزوجل لم یعلّم نبیه علماً الاّ امره ان یعلّمه علیاً، ح ۱-۳ (با تلخیص).
- ۳- المازندرانی، شرح اصول الکافی، ج ۶/۴۸، بر مبنای یک سوم دو عدد انار، یا بر مبنای یک سوم کل دانه های انارها.
- ۴- المازندرانی، شرح اصول الکافی، ج ۶/۴۸.

وَالسَّنَّةُ و «انتصار الحق» . . . ، هیچ وقت مجوز نخواهد شد که باورهای دیگران به باد انتقاد گرفته شود و به آنان توهین گردد!

۳. امتیازهای نبوت و امامت

اشاره

۳. امتیازهای نبوت و امامت (۱)

بخشی از احادیث مورد استناد منتقدان کافی، روایاتی است که در آنها امتیاز نبی و رسول و امام، مطرح گردیده است (۲) و نویسندگان مورد نظر، چون دیده اند از یک سو، اصطلاح «وحی» برای امام به کار رفته و از دیگر سو، برای حضرت ابراهیم (ع) که مورد استناد شیعه است مقام امامت بعد از مقام نبوت، به اثبات رسیده، آن را غلو و باطل می پندارند؛ ولی این پندار آنها از چند جهت نادرست و بی پایه است:

الف) امامت ابراهیم (ع)

امامان باقر و صادق (علیهما السلام) در حقیقت بر پایه حدیث ثقلین بخش هایی از آیه شریفه: وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره: ۱۲۴) را شرح و تبیین نموده اند، و برای حضرت ابراهیم (ع) پنج مرتبه و درجه به ترتیب

۱- از دیدگاه اهل سنت: النَّبِيُّ، هو كون الانسان مبعوثاً من الحق الى الخلق: التفتازانی، مسعود بن عمر بن عبدالله، شرح المقاصد، ج ۵/۵ (السمعیات - المقصد السادس؛ و (فی العرف فهو عند اهل الحق) من الاشاعره و غیرهم من الملیین (من قال له الله تعالی ممن اصطفاه من عباده (ارسلتک) الی قوم کذا والی الناس جميعاً: الجرجانی، السید شریف علی بن محمد، شرح المواقف، ج ۷/۲۱۸: الموقف السادس فی السمعیات.

۲- اصول الکافی، ج ۱/۱۷۴، باب طبقات الانبیاء و الرسول و الائمه، ح ۴ و ۲؛ و ۱۷۶، باب الفرق بین الرسول و النبى و المحدث، ح ۴-۱: در باب نخست مجموع انبیاء و رسولان را (نه، هر کدام را: مجلسی، مرآت العقول، ج ۲/۲۸۱)، به چهار دسته تقسیم می کند: ۱ تنها پیامبر خودش است، نه فرشته بر او فرو فرستاده می شود و نه صدای او را می شنود و نه دستور تبلیغ دارد. ۲ پیام های الهی را در خواب می بیند و صدای فرشته را می شنود ولی در بیداری خود او را نمی بیند مانند لوط که ابراهیم (ع) به عنوان امام بر او نظارت داشت. ۳ مثل دومی است ولی فرشته را در بیداری می بیند و مأموریت تبلیغ دارد مانند حضرت یونس. ۴ علاوه بر ویژگی های گروه سوم خودش امام و اولوالعزم است مانند ابراهیم پس از نبوت، برای اطلاع بیشتر به ویژه در مورد فرق گروه اول و دوم: ر. ک: به مرآت العقول، ج ۲/۲۸۱ و شرح اصول الکافی مازندرانی، ج ۵/۱۰۸.

برشمرده اند: عبودیت قبل از نبوت؛ نبوت قبل از رسالت؛ رسالت قبل از خُلت و خُلّت قبل از امامت و بالاترین و پنجمین درجه، امامت قرار گرفته است، آن هم زمانی که ابراهیم (ع) امتحانات الهی را با موفقیت پشت سر گذاشت و از چهار مرحله عبور کرد، آن گاه فرمود: **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**. اما وقتی آن حضرت، عظمت مقام امامت را برای خود مشاهده کرد و خوشحال شد (۱)، آن را برای برخی از ذراری خود نیز، درخواست کرد: **قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي وَ خَدَاوَنَد، فرمود: لاینال عهدی الظالمین (۲).**

نصّ آیه شریفه می رساند که ابراهیم (ع) در مرحله نبوت از سوی خداوند مورد ابتلاء قرار گرفت؛ زیرا آن حضرت باید از طریق وحی مأمور به انجام کارهای دشوار و شاق می شد (۳) هنگامی که وی از همه امتحانات سربلند بیرون آمد، به پاس این موفقیت بزرگ، خداوند فرمود: **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**؛ و از تحلیل الفاظ و واژگان آیه همین معنی استفاده می شود: اولاً: واژه «اذ» در جمله اذ ابتلی ابراهیم ظرف است، و اکثر مفسران اهل سنت تصریح می کنند که کلمه «اذ» توسط فعل مقدر (اذکر) منصوب شده است (۴) و موقعیت جمله: **قال انی جاعلک موقیعت جدید (استیناف) است، یعنی گویا**

۱- اصول الکافی، ج ۱/۱۱۲.

۲- برای فرق میان نبی و رسول، ر. ک: به کتاب شرح المقاصد تفتازانی، ج ۵/۵.

۳- هرچند برخی براساس نقل فخررازی، معتقدند ابتلای ابراهیم قبل از نبوت بوده است؛ زیرا امور مورد ابتلاء سبب، و امامت مسبب است، و سبب باید مقدم بر مسبب باشد، آنگاه این سؤال را که از چه طریق ابراهیم (ع) به موارد ابتلاء اطلاع یافت، این گونه پاسخ داده که: «احتمال دارد خداوند به زبان جبرئیل به او وحی کرد به تکالیف شاق». که بی تردید وحی به زبان جبرئیل، غیر از نبوت نیست؛ و خود فخررازی ابتلاء به ذبح ولد و هجرت و انداختن آتش و ختنه شدن در سن ۱۲۰ سالگی آن حضرت را بعد از نبوت می داند: التفسیر الکبیر، ج ۱/۳۵: المسأله السادسة.

۴- الزمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتاب العربی (بی تا)، ج ۱/۱۸۴؛ ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالمعرفه، ط الثانية ۱۴۰۸ق، ج ۱/۱۷۰؛ البیضاوی، عمر بن محمد، انوار التنزیل و اسرار التأویل المسمی تفسیر البیضاوی، تحقیق و تعلیق... محمدصبحی بن حسن خلاق و...، بیروت، دارالرشید، ط الاولی ۱۴۲۱ق، ج ۱/۱۳۵؛ ابی حیان الآندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت، دارالفکر ۱۴۲۰ق، ج ۱/۶۰۲.

سؤال شده که وقتی ابراهیم از امتحان سربلند بیرون آمد، پروردگارش با او چه کرد؟ در پاسخ گفته شد: قال إني جاعلك للناس إماماً. (۱)

ثانياً: مقصود از واژه «عهد» به اتفاق اکثر مفسران مشهور اهل سنت، امامت است (۲)، تنها آلوسی می گوید: متبادر از «عهد» امامت است ولی این جا حتماً باید به معنای نبوت باشد (۳). فخر رازی به صراحت می گوید: برای اینکه جواب خداوند لاینال عهدی با سؤال ابراهیم ومن ذریتی مطابقت داشته باشد، باید واژه «عهد» به معنای امامت باشد (۴) ولی «امام» را به معنای نبی می گیرد! (۵)

ثالثاً: ظاهر و چینش داستان، این پیام را القا می کند که مقام امامت غیر از مقام نبوت است هر چند که اجتماع هر دو عنوان در یک فرد هم ممکن و هم به وقوع پیوسته است؛ زیرا خداوند ابراهیم را با اینکه نبی بود و در حال اجرای اوامر و دستورات پروردگارش بود، مورد خطاب قرار داد و فرمود: إني جاعلك للناس إماماً پس از این، تورا امام قرار دادم (۶). ابن کثیر جمله مورد نظر را آئی جاعلك، این گونه معنا می کند: «ای جزاء علی ما فعل كما قام بالأوامر و ترك الزواجر جعله الله للناس قدوه و إماماً يقتدى به و يحتذى حذوه» (۷).

رابعاً: از روایات کافی، به ویژه روایاتی که ادعا شده غلو در امامت را می رسانند، هرگز تفضیل امامان بر مطلق انبیاء استفاده نمی شود، بلکه با دقت در روایات دیگر کافی و نیز حدیث «علماء أمتی كأنبیاء بنی اسرائیل»، این نکته به خوبی روشن می شود که مسئولیت،

۱- ابی حیان الآندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحيط فی التفسیر، بیروت، دارالفکر ۱۴۲۰ق، ج ۱/۶۰۲.

۲- الثعالبی، عبدالرحمن بن مخلوف، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، تحقیق محمد الفاضلی، بیروت المكتبة العصرية، ط الاولى ۱۴۱۷ق، ج ۱/۱۰۷؛ الزمخشری، الکشاف، ج ۱/۱۰۷؛ ابی حیان، البحر المحيط، ج ۱/۶۹۳؛ القرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱/۱۰۷: الامر السابع عشر؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱/۱۷۰.

۳- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، بیروت، دار إحياء التراث العربی (بی تا)، ج ۱/۳۷۵.

۴- التفسیر الکبیر، ج ۲/۳۸: المسأله الخامسه، در توضیح (ومن ذریتی).

۵- التفسیر الکبیر، ج ۲/۳۶: المسأله الاولى، زیر عنوان المسأله السابعه.

۶- الطبرسی، ابی علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱/۴۴۹.

۷- تفسیر القرآن العظیم، ج ۱/۱۷۰.

دانایی، هدایتگری، مبارزه با ظلم و...، امامان (علیهم السلام) با توجه به شرایط زمان آن ها، بیشتر از انبیاء از جمله انبیاء بنی اسرائیل است. به عبارت دیگر توسعه دائره مسئولیت دینی و دنیایی امامان (علیهم السلام) از یک طرف، و دشواری فرایند کار آنان از طرف دیگر، به امام، عظمت و برتری می بخشد، اما منصب رسالت بدان جهت که ارتباط مستقیم با منبع وحی است، از جایگاه ویژه ای برخوردار است (فرق در جهت برتری). چه اینکه مرحوم کلینی در همان بابی که گروهی مدعی اند، روایاتش غلو و تفضیل امامان بر انبیاء است، روایتی را از امام صادق (ع) نقل می کند که در آن کُمل انبیاء را که هیچ بشری بر آنها برتری ندارند، یاد آوری می کند:

«سَادَةُ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ خَمْسَةٌ؛ وَ هُمْ أُولُو الْعِزْمِ مِنَ الْمُرْسَلِينَ مِنَ الرَّسُلِ، وَ عَلَيْهِمُ دَارَةُ الرَّحَى: نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ (ص) وَ عَلِيُّ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ» (۱).

بنابراین، با توجه به این نکات، تردیدی باقی نخواهد ماند که ابراهیم (ع) همزمان با نبوتش مورد ابتلاء و امتحان های دشوار قرار گرفت و او با پشت سر گذاشتن عقبه های سخت، توانست به بالاترین درجه و منصب الهی یعنی امامت دست یابد، منصبی که بر اساس ظاهر آیه قرآن، برتر از منصب نبوت است! و امری را که خداوند آن را اثبات و برای کسی عطا نماید، چگونه غلو محسوب می شود؟! و به چه دلیل کسانی که باورهای خویش را بر این آیه استوار ساخته اند، متهم به غلو می گردند؟!

(ب) وحی و امامان

اما اینکه در بخشی از روایت کافی سخن از وحی بر امامان (علیهم السلام) رفت (۲) و مورد اعتراض گروهی از نویسندگان وهابی قرار گرفت (۳)، منافاتی با اصول و فروع اسلامی ندارد و اعتراض این گروه به جهاتی وارد نخواهد بود:

- ۱- اصول کافی، ج ۱/۱۷۵، ح ۳.
- ۲- اصول کافی، ج ۱/۱۷۶؛ همان، باب الفرق بین الرسول و النَّبِیِّ وَ...، ح ۱-۳: الامام هو الذی یسمع الکلام و الصوت ولا یری ولا یعاین الملک... .
- ۳- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۲/۷۴۳ و ۷۴۵.

یک - وحی لغوی نَه اصطلاحی؛ با توجه به مفهوم لغوی وحی، که اشاره سریع (۱)، سرعت (۲)، الهام، اشاره (۳) و در احادیث به معانی کتابت، اشاره رسالت، الهام و کلام خفی (۴) به کار رفته است، اگر بگوییم امامان (علیهم السلام) از طریق الهام، اشاره و...، امور دینی را دریافت می کردند و می شنیدند، چه مشکلی پیش می آید؟ و آیا غلو باطل که نقش خدایی بیابند، محسوب می گردد؟ هرگز؛ زیرا بزرگان اهل سنت امام را به: « مَنْ يُؤْتَمُّ بِهِ وَ يَقْتَدِي بِهِ (۵) وَيَحْتَدِي حَذْوَهُ » (۶) و نبی را به: « إِنْسَانٌ بَعَثَهُ اللَّهُ لِتَبْلِيغِ مَا أَوْحَى إِلَيْهِ، وَ كَذَا الرَّسُولُ » (۷) تعریف می کنند، و یا از وحی در لسان شرع چنین تعریفی ارائه می دهد: « أَنْ يُعَلِّمَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ اصْطِفَاءِ مَنْ عِبَادِهِ كُلِّ مَا أَرَادَ إِطْلَاعَهُ عَلَيْهِ مِنْ أَلْوَانِ الْهَدَايَةِ وَالْعِلْمِ، وَلَكِنْ بِطَرِيقِهِ سِرِّيهِ خَفِيهِ، غَيْرِ مَعْتَادِهِ لِلْبَشَرِ - (۸). همان گونه که ملاحظه

می کنید اصلی ترین عنصر وحی و نبوت، عنصر بَعَث، تحریک، اعلام و ابلاغ است و این معنا در امامت امام موجود نیست؛ پس میان آن دو مقام، فرق اساسی وجود دارد.

دو - وحی در لسان وحی؛ اگر بنا باشد، مطلق به کار رفتن واژه وحی در مورد غیر انبیاء، غلو و ناصحیح قلمداد شود، باید اعتراف کرد که (نعوذ بالله) خود خداوند غالی و مروّج اندیشه غلو است؛ چرا که بارها خداوند نه فقط در مورد انسان که ریزترین تا بزرگ ترین مخلوقاتش را به این واژه مورد خطاب قرار داده است:

- نحل (زنبور عسل): « وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَيَّ النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا. . . (نحل:);

- زمین: « بَانَ رَبُّكَ أَوْحَى لَهَا (زلزله:);

۱- الاصفهانی، الراغب، مفردات الفاظ القرآن/۸۵۸ (و ح ی).

۲- الجزری، محمد بن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۵/۱۶۳ (و ح ا).

۳- الفراهیدی، خلیل بن احمد، العین، ج ۳، ۳۲۰ (و ح ی).

۴- الجزری، محمد بن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۵/۱۶۳.

۵- الطبری، تفسیر الطبری، ج ۱/۵۷۷ (ذیل آیه ۱۲۴ بقره)؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱/۱۷۰ (ذیل آیه ۱۲۴ بقره).

۶- ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱/۱۷۰ (ذیل آیه ۱۲۴ بقره).

۷- التفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵/۵.

۸- الرزقانی، محمد عبدالعظیم، مناهل العرفان فی...، تحقیق احمد طعمه حلّی، بیروت، دارالمعرفه، طالثالثه ۱۴۲۲ق، ج ۱/۶۲.

- آسمان: ... وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا... (فصلت: ۲) ؛

- شیطان: ... وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ وَإِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيَجَادِلُوكُمْ... (انعام: ۱) ؛

- مادر حضرت موسی (ع): إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (طه: ۱۰) ؛ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ... (قصص: ۱۰) ؛ و (شعراء: ۵۲) ؛

- حواریون: وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي... (مائده: ۱۰۱) ؛

- فرشتگان: إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَىٰ الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ... (انفال: ۱۰) ؛

- پیامبران الهی: إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ... (نساء: ۱۰۲) . و آیات دیگر، که هرچند هر کدام از این موارد معنای خودش را دارد، ولی در مجموع این اصطلاح در غیر مفهوم اصطلاحی خود، به کار رفته است در حالی که زبور، زمین و آسمان، حواریون، و مادر موسی (ع) هیچ کدام نه پیامبر بودند و نه امام.

اما اینکه قفاری، فتوای امامش محمدبن عبدالوهاب را مبنی بر تکفیر کسانی که معتقد به تساوی یا برتری غیر انبیا باشند، نقل کرد؛ اولاً: تکفیر و تفسیق و مشرک خواندن کسی، باید بر اساس ملاک و معیار باشد (۱) و شخصی چون محمدبن عبدالوهاب نه صلاحیت چنین کار خطرناکی را دارد و نه کسی جز امثال قفاری، به آن بها می دهند. ثانیاً: اگر کسی بخواهد منصفانه و واقع بینانه، به داوری بنشیند، مصداق بارز و اکمل غلو باطل همین فتوا و امثال آن است که بی توجه به معیارها، دین را تخریب و مسلمانان را تکفیر و ارزش های اسلامی را شرک قلمداد کند.

۴. عصمت امامان (علیهم السلام) و غلو

اشاره

بحث عصمت امامان (علیهم السلام) در کافی، یکی دیگر از مباحثی است که مورد انتقاد قرار گرفته و آن را غلو در امامت دانسته اند:

۱- به یاری خداوند در بخش پنجم معیارهای تکفیر و انواع آن بررسی خواهد شد.

طرح ادعای غلو در عصمت

شیعه امامیه، امام را همچون انبیاء (علیهم السلام) معصوم می دانند (۱)؛ این باور از سوی وهابیان مورد انتقاد قرار گرفته و آن را غلو باطل پنداشته اند. مؤلف «الشَّیْعَة وَالتَّشِیْع» ، عصمت امام (ع) به عقیده شیعه را امر مشهور ولی خطا می شمارد (۲). نویسنده ای دیگر پس از بررسی دلایل شیعه بر عصمت امام (ع) به خاطر مصون ماندن امت از گمراهی، می گوید: «اگر مقصود این غلامت این باشد که امامان شان با سایر امامان مسلمین، تفاوت ویژه ای دارند، بدانند که همه ائمه وظیفه اجرای شرع داشتند نه اینکه مشرّع باشند و آنچه که امت اسلامی را از گمراهی نجات می دهد، قرآن است که خداوند وعده حفظش را با آیه: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (حجر:) داده است. (۳) برخی دیگر امام معصوم به باور شیعه را فوق بشر (۴) و یا عصمت در امام را بدعت قلمداد می کنند (۵).

اما قفاری که مفصل تر به این بحث پرداخته می گوید: «اما الکلینی فی الکافی فقد عقد مجموعه من الأبواب فی معنی العصمه المزعومه، ساق فیها أخباراً بسنده عن الإثني عشر - یدعون فیها أنَّهم معصومون بل شركاء فی النبوه، بل يتصفون بصفات الألوهیه . . .» ؛ وی روایات باب « أن الأئمة هم ارکان الأرض » (۶)، را دلیل بر ادعای خویش می داند و تصریح می کند که در این روایات، ائمه دوازده گانه را در وجوب اطاعت و فضل و تکلیف، همانند رسول الله (ص) بلکه به مقام رب العالمین رسانده است (۷) و با برداشتی که خودش از مجموعه روایات

- ۱- الحلی، حسن بن یوسف بن المطهر، نهج الحق و الکشف الصدق، تعلیق عین الله الحسن الارموی، مقدمه السید رضا الصدر، قم، منشورات دارالهجره، ط پنجم ۱۴۲۱ق/۱۶۴(المسأله الخامسه) .
- ۲- ظهیر، احسان الهی، الشَّیْعَة وَالتَّشِیْع/۲۹۹؛ علی محمد، انتصار الحق/۲۷۲.
- ۳- السالوس، مع الشَّیْعَة الإثني عشریه فی الاصول و الفروع، ج ۱/۳۰۰، ۹۱، ۴۶ (با تلخیص) .
- ۴- شعث، احمد کمال، الشَّیْعَة فلسفه و تاریخ/۱۳۳.
- ۵- مال الله، محمد، الشَّیْعَة و صکوک الغفران (بی جا) ، مکتبه ابن تیمیه، ط الأولى ۱۴۱۱ق/۳۹.
- ۶- اصول کافی، ج ۱/۱۹۶، کتاب الحجّه.
- ۷- اصول مذهب الشَّیْعَة الإمامیه الإثني عشریه، ج ۲/۹۵۶-۹۵۷ .

باب های مختلف کافی (۱) دارد، می گوید: « فالامر تعدی حدود العصمه إلى دعوی الرساله و الألوهیة، و هذا خروج من الإسلام رأساً » (۲)، و به اعتقاد وی این گونه روایات حتی از مُتَبِّئین و ملحدین هم صادر نشده که شیعه آنها را به اهل بیت نسبت داده اند! (۳) برخی دیگر با توجه به روایتی از کافی (۴) در تفسیر آیه وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ... (شوری): مبنی بر عصمت امام، اصل عصمت را برای غیر رسول الله (ص) منکر می شوند. (۵)

نویسنده دیگر می نویسد: «رافضی های معاصر با اعتماد بر تألیفات اسلاف شان از جمله کافی در عرصه اصول اعتقادات، به عقائد فاسده و گفته های کفرآمیز ایمان آورده اند: ومنها تلك التي رفعوا بها أئمتهم عن حدود الخلقية وشبَّهوهم فيها بالخالق عز وجل، بإعطائهم خصائص الربوبية والألوهية...» (۶).

ارزیابی و نقد غلو در عصمت

اشاره

هرچند مبحث عصمت انبیاء و به تبع آن عصمت امامان (علیهم السلام) در منابع مختلف اعتقادی، تفسیری و روایی شیعه امامیه (۷)، مفصل مورد بررسی و کاوش قرار گرفته است،

۱- ابواب: فرض طاعه الائمه: ج ۱/۱۸۵؛ انّ الائمه: و لاه امرالله و خزنه علمه: ۱۹۲/؛ انّ الائمه خلفاء الله... .

۲- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۲/۹۵۷.

۳- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۲/۹۵۸.

۴- اصول کافی، ج ۲/۴۵۰، کتاب الایمان و الکفر، باب نادر ایضاً.

۵- صلاح عبدالفتاح الخالیدی، الکلینی و تأویلاته الباطنیة للآیات القرآنیة فی کتابه اصول کافی، الأردن، دارعمار۱۴۲۷ق/۲۹۹-۳۰۰؛ الخطیب، محب الدین، الخطوط العریضه للأسس التي قام علیها دین الشیعه... ، الأردن، دارعمار، ط الأولى ۱۴۲۰ق/۵۱-۵۲.

۶- جابرین إدريس بن علی أمير، مقاله التّشبیه و موقف أهل السنّه منها، الرياض، مکتبه أضواء السلف، طالأولی ۱۴۲۲ق، ج ۳/۳۳.

۷- نهج الحق و کشف الصدق، تألیف علامه حلّی؛ اسرار الامامه، عماد الدین الحسن بن علی الطبرسی؛ الشافی فی الامامه، الشریف المرتضی علی بن الحسن الموسوی؛ أوائل المقالات، شیخ مفید؛ علم الیقین، فیض کاشانی؛ احقاق الحق، نورالله التستری؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، الفضل بن الحسن الطبرسی، ج ۱؛ المیزان فی تفسیر القرآن، محمدحسین الطباطبائی، ج ۱، ذیل آیه ۱۲۴ بقره..

ولی در این کتاب به مباحثی که در نقد اتهام به کلینی ضرورت دارد، هرچند کوتاه اشاره می‌گردد:

الف) مفهوم عصمت

عصمت در لغت: «عصمت» از ریشه عَصَمَ يَعِصِمُ عَصَمًا، به معنای امساک (۱)، منع (۲) و دفع (۳) و حفظ (۴) است. عاصِم، در آیه قَمَالَ لَأَعَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَجِمَ وَحَالَ (هود:). یعنی مانعِ حمایتِ گَر (۵)؛ وقتی گفته می‌شود: عَصَمَهُ الطَّعَامَ، یعنی طعام، او را از گرسنگی منع کرد (۶) و اِعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ، ای اِمْتَنَعْتُ بِهِ مِنَ الشَّرِّ (۷). بنابراین، بر اساس گفته زبیدی که معنای اصلی عَصِمْتُ، منع است (۸) و تصریح دیگران به این معنا، می‌توان گفت: عصمت، یعنی منع و حفظ از بدی‌ها و آلودگی‌ها.

عصمت در اصطلاح: و (هی) عند الحُكَمَاءِ مَلَكَهٗ تَمْنَعُ عَنِ الْفُجُورِ وَ تَحْصُلُ بِالْعِلْمِ بِمَثَالِبِ الْمَعَاصِي وَ مَنَاقِبِ الطَّاعَاتِ (فأنه الزاجر عن المعصية و الداعي إلى الطاعة) و يتأكد بتتابع الوحي (إليهم) بالاوامر (الداعية إلى ما ينبغي) والنواهي (الزاجره إلى ما ينبغي) (۹). یا «خاصیتی است در نفس یا بدن شخص که به وسیله آن، شخص از صدور گناه باز داشته

۱- الاصفهانی، الراغب، المفردات فی غریب القرآن/۵۶۹ (عصم)؛ الزبیدی، تاج العروس، ج ۱۷/۴۸۲.

۲- ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث، ج ۳/۲۴۹؛ الجوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح...، ج ۵/۱۹۸۶: به معنای کسب هم آورده.

۳- الفراهیدی، خلیل بن احمد، العین، ج ۱/۳۱۳ (باب العین و الصاد و المیم...).

۴- الجوهری، الصحاح، ج ۵/۱۹۸۶.

۵- ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۳/۲۴۹.

۶- الجوهری، الصحاح، ج ۵/۱۹۹۸۶؛ الزبیدی، تاج العروس، ج ۱۷/۴۸۲.

۷- الفراهیدی، العین، ج ۱/۳۱۳.

۸- تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر ۱۴۱۴ق، ج ۱۷/۴۸۲.

۹- ایلیجی، عبدالرحمن، شرح المواقف، شرح السید شریف علی بن محمد الجرجانی، قم، منشورات الشریف الرضی ۱۳۲۵ق، ج ۸/۲۸۱.

و منع می گردد» (۱).

فخر رازی (م ۶۰۶ق) گویا تعریف نخست را می پذیرد و در توضیح حقیقت عصمت می گوید: «ملکه عفت، وقتی در جوهر نفس ایجاد شد، و نفس به علم تام رسید که در طاعت، سعادت و در معصیت، شقاوت است، این علم یاری دهنده اقتضای ملکه ای نفسانی خواهد شد. (۲)

اما علمای شیعه برای عصمت تعاریف متفاوتی ارائه داده اند: شیخ مفید (م ۴۱۳ق) می گوید: «العصمه لطف (۳) یفعله الله تعالی بالمكلف بحيث يمتنع منه وقوع المعصيه وترك الطاعه مع قدرته عليهما» (۴). طبرسی می گوید: «فهی (عصمه) قوه عقليه بلغت أقصى ما يمكن أن يحملها الانسان، والعقل قوه في القلب او في الدماغ تمنع صاحبها من ارتكاب الزلّه» (۵)؛ و تعاریف دیگر (۶).

از نگاه شیعه اثنی عشری، واجب است امامان (علیهم السلام) همانند انبیاء از همه قبائح و معاصی بزرگ و کوچک عمدتاً و سهواً از بدو تولد تا پایان زندگی، معصوم

۱- إلیجی، عبدالرحمن، شرح المواقف، شرح السيد شريف علي بن محمد الجرجاني، قم، منشورات الشريف الرضي ۱۳۲۵ق، ج ۸/۲۸۱.

۲- المحصّل و هو محصّل افكار المتقدمين والمتأخرين من الحكماء، و...، تقديم و تحقيق حسين أتاي، قاهره، مكتبة دار التراث، ط الاولى ۱۴۱۱ق/۵۲۱-۵۲۳ (با تلخیص).

۳- الامامه لطف عام و النبوه لطف خاص، لامكان خلق الزمان من نبي حى بخلاف الامام: الحلى، جمال الدين الحسن ابن يوسف المطهر، الالفين فى امامه امير المؤمنين (ع) ۱۳/.

۴- النكت الاعتقاديّه (مصنّفات... المفيدج ۱۰)، تحقيق رضا المختارى، قم، المؤتمر العالمى لألفيه الشيخ المفيد، طالأولى ۱۴۱۳ق/۳۷.

۵- الطبرسى، الحسن بن على، أسرار الامامه، تحقيق وتصحيح قسم الكلام، مشهد، مؤسسه الطبع التابعه للآستانه الرضويه ۱۴۲۲ق/۱۲۷.

۶- علامه بحرانی می آورد: العصمه لطف خفى یفعله الله تعالی بالمكلف بحيث لا يمكن له داع الى ترك الطاعه و ارتكاب المعصيه مع قدرته على ذلك: منار الهدى، فى النصّ على امامه الامه الاثنى عشر (ع)، تحقيق و تعليق السيد عبدالزهراء الخطيب، بيروت، دارالمنتظر، طالأولى ۱۴۰۵ق/۱۰۱: وى عبارت «ملکه نفسانيه لا تصدر عن صاحبها المعاصى» را تفسیر عصمت می داند؛ محمد حسن مظفر این تعریف را: العصمه ملکه تقتضى عدم مخالفه التكاليف اللزوميه عمدتاً و خطأً مع القدره على الخلاف، برای عصمت می پسندد: دلائل الصدق، ج ۲/۱۴؛ و ملکه را به کیفیت راسخ در نفس، تفسیر می کند: همان/۹.

باشند (۱) و چنانچه رسول و امام، معصوم نباشد تسلسل باطل لازم می آید (۲)؛ ولی به عقیده اهل سنت تنها انبیاء (نه امام) از ارتکاب کبائر و صغایر عمدی (نه سهوی) بعد از بعثت بدان جهت که معصیت منافی معجزه است، معصومند (۳) هر چند که در جزئیات و معصیت قبل از رسالت اختلاف نظر دارند.

سرانجام، با توجه به مفهوم لغوی و دیدگاه های طرح شده، می توان گفت: عصمت، حالت فطری و روحانی و الهی است که در انسان مختار اشتیاق به طاعت پروردگار و بازدارندگی از معاصی، ایجاد می کند و این حالت نه تنها آنها را از ارتکاب معصیت که از اندیشه معصیت نیز باز می دارد (۴).

ب) عصمت و اختلاف مبنا

با اختلاف مبنا میان دو مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و خلفا نسبت به عصمت حتی در مورد انبیاء (علیهم السلام)، اکثر بلکه اجماع اهل سنت بر این است که انبیاء واجب است در زمان نبوت از معاصی کبیره و صغیره عمدی معصوم باشند ولی معصوم بودن از معاصی از روی خطا و نسیان را لازم نمی دانند (۵)؛ از این رو، صدور معاصی قبل از بعثت را مجاز

۱- همان/۷؛ التستری، إحقاق الحق، تعلیقه آیه الله المرعشی النجفی (بی جا، بی نا، بی تا) ج ۲/۲۹۲ و ۲۹۳؛ المفید، النکت الاعتقادیه (مصنفات... ج ۱۰) / ۳۷؛ الطوسی، تصحیح الاعتقاد (مصنفات الشیخ المفید، ج ۵) / ۱۲۹؛ اوائل المقالات (المصنفات الشیخ المفید، ج ۴) / ۶۵.

۲- الطوسی، ابوجعفر محمدبن الحسن، تلخیص الشافی، مقدمه و تعلیق السیدحسین بحرالعلوم، قم، منشورات العزیزی، ط الثالثه ۱۳۹۳ق، ج ۱/۱۸۴ (حاشیه): زیرا، اگر امام معصوم از خطا نباشد، نیاز به امام دیگر دارد تا امور دین را اقامه کند، و همین طور این نیاز متوقف نمی شود تا به امام معصوم برسد و الا تسلسل خواهد شد.

۳- التفتازانی، شرح المقاصد، تحقیق و تعلیق و مقدمه عبدالرحمن العُمیره، قم، منشورات الشریف الرضی ۱۴۰۹ق، ج ۵/۵۰-۵۱؛ الایجی، شرح المواقف، ج ۸/۲۲۴-۲۶۶؛ الفخرالرازی، المحصّل ل...، ۵۲۳/ به بعد؛ البغدادی، عبدالقاهر ابن طاهر التیمی، اصول الدین/۱۶۷-۱۶۸: المسأله الخامسه عشره من هذا الاصل...

۴- ر. ک: به کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم، تألیف السید جعفر مرتضی العاملی، ج ۶/۱۲۴-۱۳۳.

۵- الفخرالرازی، الاربعین فی اصول الدین، تحقیق احمد حجازی السقا، القا، مکتبه الکلیات الأزهریه (بی تا) ج ۲/۱۱۷؛ البغدادی، اصول الدین/۱۶۷: اجمع اصحابنا علی وجوب کون الانبیاء معصومین بعد النبوه عن الذنوب، و اما السهو و الخطاء فلیسا من الذنوب..

می شمارند! (۱) و متأسفانه این دیدگاه را با استناد به سهوالنبی (ص) و إلقاء جمالات: «تلك الغرائق العلی، و أنّ شفاعتھنّ ترجی . . .» بر آیات: أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى (النجم: ۱۹-)» توسط شیطان بر رسول الله (ص) که دروغی بیش نیست (۲)، مجاز می پندارند (۳). و در امامت عصمت را شرط ندانسته بلکه عدالت ظاهری را کافی می شمارند. (۴) بی تردید با پایین آوردن مقام پیامبر از یک سو، و انکار عصمت امام از سوی دیگر، خواسته اند حکومت و خلافت خلفای سه گانه را توجیه نموده و صواب جلوه دهند! اما مکتب اهل بیت نه تنها عصمت پیامبر را از گناهان کبیره و صغیره، عمدی و سهوی، قبل از بعثت و پس از آن، از بدو تولد، واجب می دانند (۵) که امامت را بدان جهت که مترتب بر توحید، عدل و نبوت (۶)، است و یا امامت را ادامه نبوت (۷) و یا آن را باطن نبوت می دانند (۸)، عصمت را شرط اساسی امامت، می شمارند.

بنابراین، با وجود اختلاف عمیق، میان دو مبنا ایرادهای نویسندگانی که مدعی اند شیعه نسبت به امامان خود، غلو کرده اند، وارد نیست؛ زیرا شیعه می تواند همین اتهام را به شما بازگرداند و شما را در کاستن و تقصیر در شرایط نبوت (عصمت قبل از نبوت، خطا و نسیان) و انکار عصمت در امام، متهم به غلو به تقصیر نماید.

۱- همان، الفخر الرازی، المحضّل وهو محضّل الأفكار/ ۵۲۳-۵۳۵.

۲- العاملی، السید جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۳/۲۶۱-۲۶۲: قصه الغرائق.

۳- البغدادی، اصول الدین/ ۱۶۸؛ المظفر، محمد الحسن، دلائل الصدق، ج ۱/۷۵۲.

۴- بغدادی، اصول الدین/ ۲۷۷: اکثر الأمه إنّ العصمه من شروط النبوه والرساله و لیست من شروط الامامه و إنما یشرط فیها عداله ظاهره. . .؛ الفخر الرازی، الاربعین فی اصول الدین، ج ۲/۲۶۳: الفصل الثانی فی أنّه لا یحب ان یكون الامام معصوماً. . .»

۵- الفخر الرازی، الاربعین فی اصول الدین/ ۱۱۷.

۶- الطوسی، خواجه نصیرالدین، تلخیص المحضّل المعروف بنقد المحضّل، بیروت، دارالاضواء، الثانیه ۱۴۰۵ق/ ۴۲۵.

۷- العمیدی، دفاع عن الکافی، ج ۱/۹۲.

۸- الطباطبایی، السید محمد حسین، شیعه/ ۱۶۷. . .

(ج) نگاهی به دلایل عصمت امام (ع)**اشاره**

هرچند دلایل عصمت امامان (علیهم السلام) در جای خود مفصل ارائه شده است (۱)، به چکیده ای از آنها بسنده می گردد:

یک - دلایل عقلی

اگر امام، معصوم از معصیت و خطا هرچند نسیاناً نباشد؛ از دو حال خارج نیست؛ یا احتیاج به امام دیگر ندارد، این فرض ترجیح بدون مرجح است. یا احتیاج به امام دیگر دارد، در این صورت، چنان چه به خودش محتاج باشد، دور است و باطل، و اگر به امام دیگر همانند خودش محتاج باشد، تسلسل باطل شکل می گیرد (۲)، سرانجام عصمت امام به ضرورت عقلی به اثبات می رسد.

- چنانچه امام معصوم نباشد، لازمه اش نقض غرض است؛ به این بیان که غرض از تکلیف عباد، وصول به کمال (که خود، هدف خلقت است) خواهد بود؛ و چنانچه خداوند بندگانش را به اطاعت از انسان های غیر معصوم، مأمور نماید، در حقیقت او را به امری دستور داده است که مخالفت با آن هدف را (هرچند به صورت احتمال) در پی دارد و مخالفت با آن هدف، نقض غرض به تفویت مصلحت است و نامعقول؛ زیرا آنچه مصلحت است، اطاعتی است که مطابق واقع باشد، و اطاعتی که مطابق واقع باشد، جز

۱- برای اطلاع بیشتر: ر. ک: به کتاب های: الصراط المستقیم إلى مستحقی التقدیم، زین الدین ابی محمد علی بن یونس العاملی النباطی البیاضی، تصحیح و... محمد الباقر البهبودی، النجف، المكتبة المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، ط الاولى ۱۳۸۴ق، ج ۱؛ تلخیص الشافی، ابی جعفر الطوسی، ج ۱؛ الحلی، الحسن بن یوسف بن الطهر، نهج الحق و کشف الصدق؛ التستری، احقاق الحق، ج ۱ و الالفین.

۲- الطوسی، محمد بن الحسن، تلخیص الشافی، مقدمه و تعلیق السید حسین بحر العلوم، قم، منشورات العزیزی ۱۳۹۴ق، ج ۱/۱۸۴؛ العاملی، علی بن یونس النباطی البیاضی، الصراط المستقیم إلى مستحقی التقدیم، ج ۱/۱۱۲؛ الحلی، نهج الحق و کشف الصدق، تعلیقه عین الله الأرموی، قم، دارالهجره (بی تا) ۱۶۴/ المسأ لهالخامسه فی الامامه؛ التستری، احقاق الحق، ج ۱/۲۹۲-۲۹۳.

با امامت امام معصوم، تأمین نمی شود. (۱)

- در صورت عدم عصمت امام، گذشته از اینکه نقض غرض و تفویض مصلحت را در پی دارد (۲)، نبوت، پایه و اساس امامت، و امامت متفرّع بر نبوت و امام جانشین پیامبر است (در این شکی نیست و لذا به ابوبکر می گویند: خلیفه الرسول) ولی برای اینکه مکلف یقین به صحت ادعای امام حاصل نماید، امام باید همان شرایطی را داشته باشد که نبی و رسول داشت، لکن در نبی، عصمت شرط بود (بالاتفاق) در امام نیز عصمت شرط خواهد بود. (۳)

دو - دلایل نقلی

از آنجا که مسأله عصمت، نزد امامیه از اهمیت ویژه ای برخوردار است و مباحث مصالح و مفاسدی را که بر اصول دیگر، کمتر مرتبت می گردد، به دنبال دارد؛ دانشمندان شیعه، آیات و روایات فراوانی را در این خصوص تدارک دیده اند (۴) که از میان آن همه تنها به دو نمونه از آیات قرآن اکتفا می شود:

- آیه تطهیر: . . . إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (احزاب:)، اکثر مفسران (۵) و دانشمندان اهل سنت شأن نزول آیه شریفه را اصحاب

۱- العاملی، الصراط المستقیم، ج ۱/۱۲۷ (با تصرف و تلخیص)؛ الموسوی، السید جاسم و . . . مع الدكتور السالوس فی کتابه مع الاثنی عشریه فی الاصول والفروع، بیروت، مرکز الزهراء الاسلامیه- مؤسسه التاريخ العربی (بی تا)، ج ۱/۵۶ (با تلخیص)؛ الحلّی الحسن بن یوسف المطهر، الالفین، مقدمه حسین الأعلمی، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ط الثالثه ۱۴۰۲ق، ۲۱۳/ (با تلخیص).

۲- الموسوی، مع الدكتور السالوس/ ۴۵۰.

۳- الحلّی، الالفین، ۲۸۵/ (با تلخیص): برای دسترسی به دلایل عقلی بیشتر: ر. ک: به این کتاب.

۴- برای اطلاع بیشتر: ر. ک: به کتاب الصراط المستقیم ج ۱/۱۳۴ به بعد، و کتاب الفین علامه حلّی.

۵- الهیتمی، الصواعق المحرقة فی الردّ علی اهل البدع و الزندقه/ ۱۴۳: الفصل الاول فی الآيات الواردة فیهم. . . : اکثر المفسرین علی أنّها نزلت فی علی و فاطمه و الحسن و الحسين. . . .

کساء (علیهم السلام) می دانند (۱)؛ طحاوی به سند خود از عامر بن سعد و او هم از پدرش و هم از اُم سلمه بازگو می کند که وقتی آیه شریفه نازل شد، پیامبر خدا (ص) علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام) را فراخواند و آنها را زیر عبای مبارکش قرار داد (۲) آن گاه فرمود: «اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِي» ۳، «اللَّهُمَّ أَذْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً» (۳) و به سندهای مختلف گزارش شده

که آیه شریفه در منزل اُم سلمه نازل شد و او به حضرت گفت: «وَأَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ أَهْلِكَ؟» حضرت فرمود: «أَنْتِ إِلَى خَيْرٍ» (۴) «وَأَنْتِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ (ص) وَأَنْتِ إِلَى خَيْرٍ» (۵) جالب اینکه بر اساس روایات، رسول الله (ص) حدود ۹ ماه (۶) یا ۷ ماه (۷) روز (۸) ۶ ماه از طریق ابن عباس، ۸ ماه، از طریق ابی حمراء (۹)، از طریق ابی برزه ۱۷ ماه (۱۰)، هنگام اذان صبح

۱- الطبری، تفسیر الطبری، ج ۱۰/۲۶۹: تفسیر آیه ۳۳ احزاب، السیوطی، الدر المنثور، ج ۶/۶۰۳؛ الثعالبی، عبدالرحمن ابن مخلوف، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۳/۵۸-۵۹؛ الهیتمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹/۱۲۱۰، باب جامع فی مناقبه رضی الله عنه، ۱۶۹ (باب فضل اهل البيت رضی الله عنهم)، ۱۷۲ (همان باب)؛ الطحاوی، الحافظ ابی جعفر، مشکل الآثار، بیروت، دار صادر (بی تا) ج ۱/۳۳۲؛ الحسکانی الحنفی، شواهد التنزیل، ج ۲/۱۸-۱۳۹؛ از ۱۳۶ طریق؛ الطبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸/۱۵۶-۱۵۷.

۲- الطبری، تفسیر الطبری، ج ۱۰/۲۷۹.

۳- الطبری، تفسیر الطبری، ج ۱۰/۲۹۷؛ الهیتمی، الصواعق المحرقة ۱۴۳/۱۴۴ (چند طریق)؛ النیسابوری، محمد بن عبدالله الحاکم، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق مصطفی عبد القدیر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه ۱۴۱۱ق، ج ۲/۴۵۱: کتاب التفسیر، تفسیر سوره احزاب، رقم ۳۵۵۸/۶۹۵: هذا حدیث صحیح علی شرط البخاری، ولم یخرجاه.

۴- الثعالبی، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، تحقیق عبدالفتاح ابوسنه و...، بیروت، دار احیاء التراث، ط الأولى ۱۴۱۸ق، ج ۳/۵۹.

۵- الصواعق المحرقة ۱۴۵: الفصل الاول فی الآیات الواردة فیهم.

۶- الطحاوی، مشکل الآثار، ج ۱/۳۳۹؛ السیوطی، الدر المنثور، ج ۶/۶۰۶؛ الطبری، تفسیر الطبری، ج ۱۰/۲۹۶ رقم ۲۸۴۸۸.

۷- الحسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲/۱۳۸، رقم ۷۷۲.

۸- السیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶/۶۰۵-۶۰۷.

۹- السیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶/۶۰۵-۶۰۷.

۱۰- ابن حجر الهیتمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹/۱۶۹.

در خانه فاطمه و علی (علیهما السلام) می آمد و می فرمود: « أَلَسَ لَكُمْ عَلَيَّ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا » (۱)؛ هرچند که ابن حجر، اصرار بر ضعف این روایت دارد (۱)، ولی اولاً: با توجه به سندهای مختلف، ضعف مورد نظر وی بر طرف خواهد شد. ثانیاً: وی سند ابی حمراء را تضعیف می کند در حالی که سندهای دیگر نیز وجود دارد.

اما اینکه مقصود آیه شریفه چیست؟ به صراحت کلام ابن حجر الهیتمی (م ۹۷۴ق) توجه کنید: « ثم هذه الآية منبع فضائل أهل البيت النبوي، لاشتمالها على غرر من مآثرهم والاعتناء شأنهم، حيث ابتدئت بـ «إنما» المفيدة لحصر إرادته تعالى من أمرهم على إذهاب الرجس الذي هو الأثم أو الشك فيما يجب الإيمان به عنهم و تطهيرهم من سائر الاخلاق و الاحوال المذمومه، و سيأتي في بعض الطرق تحريمهم على النار و هم فائده ذلك التطهير . . . » (۲)، سخن وی صریح است در اینکه اولاً: اراده خداوند، اراده تکوینی است. ثانیاً: منظور از طهارت اهل بیت، طهارت از هر بدی و معصیت و حتی اخلاق مذموم است. ثالثاً: اهل بیت معصوم و از آتش جهنم به دور است.

زمخشری (م ۵۳۸ق)، در توضیح آیه می آورد: « ثم بين أنه إنما نهان وأمرهنّ و وعظهنّ، لثلاً- يقارف اهل بيت رسول الله (ص) المآثم، وليتصوّنوا عنها بالتقوى؛ واستعار للذنوب: الرجس، وللتقوى: الطهر » (۳). طبری (م ۳۱۰ق)، آیه را به: « إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ، وَيُطَهِّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ الَّذِي يَكُونُ فِي أَهْلِ مَعَاصِي اللَّهِ تَطْهِيرًا » معنا می کند (۴)، قتاده آیه را به « طهّهم الله من السوء، و خصّهم برحمه منه »، ابن زید کلمه «رجس» را به شیطان و

۱- ابن حجر الهیتمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹/۱۶۹.

۲- الصّواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع والزندقة . . . ۱۴۴/۱۴۵: الفصل الاول فی الآيات الواردة فيهم.

۳- الکشاف من حقائق غوامض التنزیل . . . ، ج ۳/۵۳۸.

۴- تفسیر الطبری، ج ۱۰/۲۹۶ . . .

شِرْك، تفسیر می کند (۱)؛ فخر رازی جمله لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ را این گونه توضیح می دهد: « ای یزیدل عنکم الذنوب و یطهرکم ای یلبسکم خلع الکرامه » (۲).

بنابراین، آیه شریفه صریح است در عصمت اهل بیت (علیهم السلام) و تعبیرات به کار رفته چون: طهارت از اثم، معاصی، شک، شترک، شیطان، دَنَس، اخلاق و احوال مذموم، سوء و فحشاء، و همچنین دور بودن از آتش و اختصاص رحمت الهی و پوشاندن خلعت کرامت بر آن ها؛ همه بیانگر عصمت اهل بیت (علیهم السلام) است.

ضحاک بن مزاحم از رسول خدا (ص) نقل می کند که همواره می فرمود: «نَحْنُ اهل بیت طهرهم الله من شجره النبوه، و موضع الرساله، و مختلف الملائکه و بیت الرحمه و معدن العلم» (۳).

حاصل اینکه شیعه امامیه همین تعبیرات بزرگان اهل سنت را نسبت به امام معصوم خود به کار می برند؛ با این حال چرا متهم به غلو می گردد، دلیل روشنی جز عناد وجود ندارد.

- آیه شریفه ۵۹ نساء: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ. . این آیه با قطع نظر از اینکه دلیل شرعی و نقلی مستقل است (۴)، از چند لحاظ می توان به کمک آن دلایل عقلی زیر را، بر عصمت امام تبیین کرد:

یک - هر کسی که خداوند به اطاعت او فرمان دهد، معصوم است؛ برای اینکه وجوب اطاعت غیر معصوم به طور مطلق، محال است و از نظر عقل چنین دستوری قبیح (۵).

۱- تفسیر الطبری، ج ۱۰/۲۹۶؛ السیوطی، الدر المنثور، ج ۶/۶۰۶.

۲- التفسیر الکبیر، طبعه جدیده مصححه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ط الأولى ۱۴۱۵ق، ج ۹/۱۶۸.

۳- السیوطی، الدر المنثور، ج ۶/۶۰۶.

۴- برای اطلاع بیشتر: رک: به نحوه استدلال به آیه و اثبات عصمت امام (ع) به تفسیر مجمع البیان، ج ۱۱۳/۱۱۴ و ۱۱۴، و التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳/۲۳۵ و ۲۳۶.

۵- الحلی، الالفین/۶۵: البحث السابع فی عصمه الامام، الثامن عشر قوله تعالی.

دو - اطاعت از رسول؛ اولاً: به این است که بر اساس آیه شریفه: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» . . (حشر:). آنچه حضرت به عنوان تکلیف آورده انجام دهیم و از آنچه بازداشته دوری گزینیم. ثانیاً: آیه مورد بحث، اطاعت رسول و اولی الامر (امام) را، امر واحد قرار داد؛ بنابراین عقلاً واجب است امام همانند رسول، معصوم باشد، و الا اجتماع امر به شیء (اطاعت) و نهی از همان شیء لازم می آید و این جایز نیست. (۱)

سه - آیه «أطيعوا الله» . . این مفهوم صریح را می رساند که امر اولی الامر همانند امر الرسول از بینات است؛ و بی تردید امر اولوالامر وقتی از بینات خواهد بود، که او معصوم باشد، و غیر معصوم چون گفتارش مفید علم و یقین نیست، از بینات نخواهد بود، (۲) پس عقلاً امام نمی تواند غیر معصوم باشد.

با توجه به دلایل عقلی استخراج شده از آیه، فخررازی با مقدمات عقلی که فراهم می سازد عصمت اولوالامر را اثبات کرده و مسیر درستی را می پیماید، ولی در نتیجه گیری خود دچار لغزش می شود؛ وی می گوید: «خداوند در آیه، چون فرمان قطعی به اطاعت از اولوالامر داده است، باید اولوالامر، معصوم از خطا باشد؛ زیرا اگر او معصوم از خطا نباشد، و در عین حال از او پیروی صورت گیرد، فرمان خدا به کار خطا رفته است، و خطا بدان جهت که خطا است، مورد نهی خداوند خواهد بود؛ پس با فرض معصوم نبودن اولوالامر منجر به اجتماع امر و نهی در کار واحد به اعتبار واحد خواهد شد و این محال است. «فَثَبَّتْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ بِطَاعَةِ أُولَى الْأَمْرِ عَلَى سَبِيلِ الْجَزْمِ، وَ ثَبَّتْ أَنَّ كُلَّ مَنْ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ عَلَى سَبِيلِ الْجَزْمِ، وَ جَبَّ أَنْ يَكُونَ مَعْصُوماً عَنِ الْخَطَا، فَثَبَّتْ قَطْعاً أَنَّ أُولَى الْأَمْرِ الْمَذْكُورِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ لَا بَدَّ أَنْ يَكُونَ مَعْصُوماً» (۳).

۱- الحلی، الالفین/۱۰۳: الثالث.

۲- الحلی، الالفین/۳۰۷: المأه الثامنہ. . . ، التاسع قوله تعالی. . . ؛ برای اطلاع بیشتر: ر. ک: مباحث این آیه به کتاب الصراط المستقیم الی مستحقى التقديم تألیف الشیخ زین الدین ابی محمد علی بن یونس الحلی ج ۱/۲۵۴.

۳- التفسیر الکبیر، ج ۴/۱۱۲ و ۱۱۳: المسأله الثالثه. .

ولی این مفسّر، در تطبیق اولوالامر بر مصداق خارجی آن، راه غیر معقولانه ای را طی می کند و با این تحلیل عقلی که این معصوم، یا مجموع اُمت است یا بعض اُمت؛ و از آن جایی که خداوند در آیه از یک سو، اطاعت او را قطعی ساخت و از دیگر سو، اطاعت بعض مشروط است به اینکه ما عارف به او باشیم در حالی که ما او را و معصوم بودن او را نمی دانیم و عاجز هستیم، این معصوم اهل حلّ و عقد خواهد بود! در نتیجه اجماع امت حجت است (۱).

در پاسخ باید گفت: اولاً: اصطلاح «اهل حلّ و عقد» ابداع فخر رازی است و هیچ ریشه قرآنی ندارد؛ از این رو سؤال این است که اصحاب رسول الله (ص) با اینکه ریزترین مسائل همانند هلال ماه *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاِهْلِهِ*. (بقره:۱) را از رسول خدا (ص) می پرسیدند، چرا از «اولوالامر» سؤال نکردند؟ آیا به ذهن هیچ کدام از اصحاب نرسید و تنها به ذهن فخر رازی پس از صد هاسال رسید؟! بنابراین روشن است که مفهوم «اولوالامر» نزد اصحاب پیامبر واضح بوده است و آنها را جز اهل بیت (علیهم السلام) نمی دانستند. (۲)

ثانیاً وی، دلالت آیه را بر عصمت اولوالامر، قطعی شمرد ولی نتوانست برای آن مصداق خارجی جز اهل حلّ و عقد بیابد؛ عذر او این است که این معصوم مورد نظر آیه، همه امت نیست، بعض امت هم، بدان جهت که ما آنها را نمی شناسیم نمی تواند باشد، چون نصّی نسبت به آنها وجود ندارد.

۱- التفسیر الکبیر، ج ۱۱۲/۴ و ۱۱۳: و اذکان الامر كذلك، علمنا أن المعصوم الذی أمر الله المؤمنین بطاعته لیس بعضاً من ابعاض الامه ولا طائفه من طوائفهم ولما أبطل هذا، وجب أن یكون ذلك المعصوم الذی هو المراد یقوله «اولی الامر» اهل حل والعقد من الامه، و ذلك یوجب القطع بان اجماع الامه حجه؛ وی دیدگاه شیعه را مبنی بر اینکه اولوالامر ائمه معصوم است، نمی پذیرد و علامه طباطبایی در تفسیر آیه مورد بحث، مفصل پاسخ او را داده است که بر اهل تحقیق لازم است به تفسیر المیزان مراجعه نمایند.

۲- الطباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ط الأولى ۱۳۹۳ق، ج ۵/۳۹۳-۳۹۵؛ ترجمه تفسیر المیزان، سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی...، ۱۳۶۳ق، ج ۴/۶۲۷-۶۲۸ (با تلخیص و تصرف).

در پاسخ این مفسّر باید گفت: گذشته از اینکه اصطلاح «اهل حل و عقد» ، نامفهوم است (۱)، همین بعض، مقصود آیه است، و آنها را در کتاب خدا همانند آیات تطهیر، ولایت، مودت، ابلاغ و ده ها آیه دیگر (که تنها حسکانی بیش از ۲۰۰ آیه از آیات قرآن را در معرفی و فضائل اهل بیت (علیهم السلام) گردآوری می کند (۲)) و سنت رسول الله (ص) همچون احادیث متواتر ثقلین (۳)، منزلت (۴)، ولایت (۵) و احادیث دیگر به گونه ای که حاکم از ابن حنبل حکایت می کند که می گفت: « ما جاء لِأحد من أصحاب رسول الله من الفضائل ما جاء لعلی بن أبی طالب (رضی الله عنه) » ، همه اولوالامر را معرفی نموده است.

(د) بررسی روایات عصمت امام (ع)

با در نظر گرفتن مباحث گذشته و معصوم بودن امام (ع) ، اکنون روایاتی که ادعا شده نسبت به عصمت امام غلو شده، مورد ارزیابی قرار می گیرد که آیا به راستی کلینی در این روایات غلو کرده است؟

یک - احادیث « هُم أركان الارض » (۶): قفاری و همفکران او، روایات این باب را شاهد غلو در عصمت امامان (علیهم السلام) قلمداد نموده اند (۷)؛ کلینی ذیل این عنوان، سه حدیث که هر سه

۱- ر. ک: به المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵/۳۹۲ به بعد: مقصود هیئت اجتماعی اهل حل و عقد است یا افراد حقیقی؟ هر کدام باشد با مشکل اساسی مواجه است پس نمی تواند مصداق أولوا الأمر، اهل حل و عقد باشد.

۲- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل.

۳- النیسابوری، الحاکم، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲/۱۱۸: کتاب معرفه الصحابه، رقم ۴۵۷۷/۱۷۵: حدیث بریده الاسلامی صحیح علی شرط الشیخین؛ الهیتمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹/۱۶۲: باب فی فضائل اهل البیت.

۴- الهیتمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹/۱۰۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲/۱۱۷، رقم ۴۵۷۵/۱۷۳.

۵- المستدرک علی الصحیحین، ج ۲/۱۱۸، رقم ۴۵۷۷/۱۷۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹/۱۰۸.

۶- اصول کافی، ج ۱/۱۹۶، کتاب الحجّه.

۷- اصول مذهب الشیع الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۲/۹۵۶-۹۵۷.

ضعف دارد (۱) گنجانده است و هر سه با محتوای مشترک چند نکته اساسی را اثبات می کند:

-افضلیت رسول الله (ص) و امامان؛ در هر سه حدیث، رسول الله (ص) افضل مخلوقات عالم خوانده شده است و علی (ع) و امامان (علیهم السلام) جز مقام نبوت (۲)، همانند حضرت اند، به گونه ای که ردّ و اعتراض و عیب گیری به احکام علی (ع) و امامان (علیهم السلام) اعتراض به خدا و احکام رسول خدا محسوب می شود؛

-حجت های خدا؛ همان گونه که رسول الله (ص) حجت خدا و ستون زمین برای آسایش ساکنان زمین است، علی (ع) و امامان (علیهم السلام) حجت های خدا برای هدایت ناس و پایه های سکون اهل زمینند؛ به همین رو، علی (ع) خودش را از سوی خداوند تقسیم کننده بهشت و جهنم و معیار شناخت حق و باطل... معرفی نمود؛

-امام منصوب و مسئول؛ همان گونه که انبیای الهی و فرشتگان، به رسالت رسول الله (ص) اقرار و گواهی دادند، به ولایت علی (ع) و امامان بعد از او، نیز اعتراف نمودند، علی (ع) همانند پیامبر مسئول و پاسخگو است؛

-علم گذشته و آینده؛ علی (ع) و امامان (علیهم السلام) چون جانشینان پیامبرانند، از دانش وسیع نسبت به گذشته و آینده و حال به اذن خداوند برخوردارند.

نکات استخراج شده، روح احادیث سه گانه را تشکیل می دهد (۳) که با توجه به بحث معیار غلو؛ اولاً: در هیچ روایتی امامان معصوم (علیهم السلام) را شریک خدا، یا نقش الوهیت (۴) و

۱- المجلسی، مرآت العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲/۳۶۶-۳۷۵.

۲- قید: جز نبوت، در ح ۳، آمده است: لا یتقدّ منی أحدٌ الاّ أحمد (ص) و انّی و إیاهُ لعلی سبیل الواحد، إلاّ أنّه هو المدعو باسمه.

...

۳- برای اطلاع بیشتر: ر. ک: شرح الفاظ روایت، به مرآت العقول، ج ۲/۳۶۶ به بعد؛ شرح اصول کافی ملا صالح مازندرانی، ج ۵/۱۸۳ به بعد. و اصول کافی با ترجمه و شرح فارسی، از شیخ محمدباقر کمره ای، ایران، أسوه، چ اول ۱۳۷۰ق، ج ۲/۱۰۸-۱۱۷ و ۷۲۲، تعلیقه رقم ۲۲۲.

۴- که شهرستانی گفت: هؤلاء هم الذین غلوا فی حق ائمتهم حتی أخرجوهم من حدود الخلقیه و حکموا فیهم باحکام الالهیه، فریما شبهوا واحداً من الأئمه بالاله، و ربّما شبهوا الاله بالخلق: الملل والنحل، ج ۱/۱۷۳.

حتی به نصّ روایات، برتری بر رسول الله (ص) داده نشده است، بلکه همه آنچه امام (ع) از فضیلت، کرامت، عصمت، علم و حجت بودن داراست، عطای خداوند و در مسیر اهداف الهی است، وقتی همه چیز در مسیر خدا باشد، نمی تواند غلو باطل باشد؛ البته معیاری که برخی از بزرگان اهل سنت ارائه داده اند که: «تقدیم علی (ع) بر ابابکر و عمر، غلو شیعه است» (۱)، نه ارزش علمی دارد و نه برای دیگران جز خودشان حجت است و منابع اهل سنت پُر است از روایاتی که علی (ع) را برتر از همه اصحاب جز پیامبر دانسته است چنان که مؤلف المستدرک علی الصحیحین شهادت یکی از امامان اهل سنت را این گونه گزارش می کند: «ما جاء لأحد من أصحاب رسول الله من الفضائل ما جاء لعلی بن ابی طالب (رضی الله عنه)» (۲).

ثانیاً: در هر سه روایت که تعبیر «ارکان الارض أن تمید بأهلها والحجه البالغه (حجته البالغه)» نسبت به امامان (علیهم السلام) به کار رفته، شکی نیست که تعبیر کنایی است؛ یعنی همان گونه که در یک ساختمان ستون ها، وسیله ثبات و دوام آن می گردد، زمین نیز از نظر معنا، دوام و پایداریش مبتنی بر حجت خدا در روی زمین است و با نبود حجت لحظه ای اهل زمین سکون و آرامش نخواهند داشت (۳). چه اینکه قرآن، از رسولان بشارت دهنده و انذارکننده، به عنوان حجت قاطع یاد می کند (۴) و این پیام جاودانی را می دهد که مشیت الهی بر این رفته است که همواره افرادی به عنوان حجت خدا باشند تا عذر و بهانه عباد منقطع گردد.

قرطبی، حضرت آدم (ع) را حجت خدا بر ملائکه (۵)، رسول الله (ص) را حجت خدا بر

۱- ابن حجر، احمد بن محمد العسقلانی، هدی الساری مقدمه فتح الباری/ ۶۴۰: فصل فی تمیز اسباب الطعن، القسم الاول.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۲/ ۱۱۸، رقم ۴۵۷۷/۱۷۵.

۳- المازندرانی، شرح الکافی، ج ۵/ ۱۸۵.

۴- سوره نساء: ۱۶۵: رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا .

۵- الجامع لأحكام القرآن، ج ۲۰/ ۱۲۲: تفسیر آیه ۵ سوره علق..

اولین و آخرین این امت (۱) و رازی (م ۳۲۷ق)، حضرت را حجت خدا بر خلق (۲) معرفی می کنند، ابن عدی (م ۳۶۵ق) (۳) و ابن عساکر (م ۵۷۱ق) از چهار طریق (۴)، و ذهبی (م ۷۴۸ق) (۵)، از زبان رسول خدا (ص)، ایشان و علی (ع) را حجت خدا بر خلق خوانده اند.

بنابراین، بر اساس منابع خود اهل سنت علی (ع) همانند رسول الله (ص)، حجت خدا بر خلق یا عباد خوانده شده و معنای حجت خدا بودن را آیه شریفه: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ... (انفعال:)، به زیباترین وجه، بیان نموده است و شیعه امامیه با قطع نظر از احادیث امامان خود، علی (ع) را حجت خدا می دانند؛ آیا تاسی به سنت رسول الله جرم و شایسته متهم شدن به غلو است؟!

گذشته از آن، عمار بن یاسر و ابی ایوب از رسول خدا (ص) نقل می کنند که فرمود: «حَقُّ عَلِيٍّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ كَحَقِّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ» (۶)، چگونه از نگاه پیروان محمد بن عبد الوهاب حجت خواندن علی (ع) با توجه به این همه روایت، غلو محسوب می شود ولی این عبارت در مورد صحابه «فَالصَّحَابَةُ كُلُّهُمْ عُدُولٌ، أَوْلِيَاءُ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَصْفِيَائُهُ، وَ...» (۷)، غلو نیست؟

یا جبرئیل امین (ع) در پاسخ رسول الله (ص) که فرمود: «حَدَّثَنِي بِفَضَائِلِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي

۱- الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۰/۱۳۳: تفسیر آیه ۶۷ سوره نحل.

۲- عبدالرحمن بن ابی حاتم محمد بن إدريس بن المنذر الحنظلي الرّازی، الجرح و التعديل، بيروت، دار احیاء التراث (طبع از روی نسخه حیدرآباد دکن - هند سال ۱۲۷۱ق) ج ۱/۲ (مقدمه).

۳- عبدالله بن عدی الجرجانی، الكامل فی ضعفاء الرجال، تحقیق سهیل ذکّار، ط الثانية، ۱۴۰۹ق، ج ۶/۳۹۷؛ رقم ۲۶۲/۱۸۸۳: عن أنس قال: كنت جالسا مع النبي إذا أقبل علي بن أبي طالب، فقال يا أنس من هذا؟ فقلت: هذا علي بن أبي طالب، فقال: يا أنس! أنا و هذا (علي) حجه الله علي خلقه.

۴- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۰۸ - ۳۰۹ رقم های ۸۸۵۳-۸۸۵۶: براساس یک روایت أنا و هذا حجه علي أمتي يوم القيامة؛ در روایتی «حجه الله على عباده» آمده است.

۵- میزان الاعتدال، تحقیق محمد علی البجاوی، بیروت، دارالمعرفه، ط الأولى ۱۴۱۲ق، ج ۳/۷۶، رقم ۵۶۴۹ و ج ۴/۱۲۸، رقم ۸۵۹۰.

۶- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۰۸، رقم ۸۸۵۲

۷- القرطبي، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۶/۲۹۹: ذیل آیه ۲۹ سوره فتح..

السَّيِّمَاءُ» گفت: «يا مُحَمَّد! لَوْ حَدَّثْتُكَ بِفَضَائِلِ عُمَرَ فِي السَّيِّمَاءِ مِثْلَ مَا لَبِثَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا مَا نَفَدْتَ فَضَائِلَ عُمَرَ!» (۱)، غلو محسوب نمی شود؛ فراتر از آن، اینکه ابواسحاق ابراهیم بن علی بن یوسف الفیروزآبادی الشیرازی، حجهالله علی أئمّه العصر، خوانده شده (۲) و یا ابوعلی الثقفی، حجهالله علی خلقه فی عصره، معرفی گردیده است (۳)، شائبه ای از غلو دیده نمی شود! سَر این دو گانه گویی چیست و چرا؟!

ثالثاً: محتوا و روح حدیث سه گانه این باب کافی (هم أركان الأرض)، بلکه بالاتر از آن در منابع اهل سنت، اهل بیت (علیهم السلام) را «أمان أهل زمين» خوانده است؛ محمّد بن سلیمان الكوفی (از علمای قرن سوم) به سند خود از ایاس بن سلمه بن الأکوع و او از پدرش، از رسول الله (ص) نقل می کند: «النجومُ أمانٌ لأهلِ السَّيِّمَاءِ وأهلُ بيتي أمانٌ لأمتي، فإذا ذهبَ النجومُ جاءَ أهلُ السماءِ ما يوعدون، وإذا ذهبَ أهلُ بيتي جاءَ أهلُ الأرضِ ما يوعدون» (۴).

حاکم نیشابوری حدیث «النجوم» را به سند و عبارات دیگر نیز نقل و آن را صحیح می داند (۵)، هتیمی حدیث را از چند طریق گزارش می کند (۶)، طبرانی (م ۳۶۰ ق) (۷) ابن حجر

۱- تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۰/۱۲۲، رقم ۶۱۴۰-۶۱۴۱.

۲- الذهبی، سیراعلام النبلاء، تحقیق محمدنعیم العرقوسی...، إشراف شعيب الأرناؤوط، بیروت، مؤسسه الرساله، ط الأولى ۱۴۰۱ق، ج ۱۸/۴۵۵، ترجمه رقم ۲۳۷.

۳- الذهبی، سیراعلام النبلاء، تحقیق محمدنعیم العرقوسی...، إشراف شعيب الأرناؤوط، بیروت، مؤسسه الرساله، ط الأولى ۱۴۰۱ق، ج ۱۵/۲۸۲، ترجمه رقم ۱۲۶.

۴- الكوفی، محمد بن سلیمان القاضي، مناقب الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب (ع)، تحقیق الشيخ محمد باقر المحمودی، قم، مجمع إحياء الثقافة الإسلاميه، ط الأولى ۱۴۱۲ق، ج ۲/۱۴۲، ح ۶۲۳؛ الهندی، کنز العمال، ج ۱۲/۱۰۲، رقم ۳۴۱۹۰.

۵- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳/۱۶۲، رقم ۴۷۱۵/۳۱۳؛ کتاب معرفه الصحابه: النجوم أمان لاهل الارض من الغرق، و اهل بيتي امان لامتي من الاختلاف، فاذا خلفتها قبيله من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابليس؛ الهندی، کنز العمال، ج ۱۲/۱۰۲، رقم ۴۳۱۸۹.

۶- ابن حجر العسقلانی، الصواعق المحرقة/۱۵۲: الفصل الاول الآيات الواردة فيهم، در توضیح آیه پنجم.

۷- المعجم الكبير، تحقیق احمد عبدالمجيد السلفی، قاهره، مكتبة ابن تيميه (بی تا)، ج ۷/۲۲، ترجمه رقم ۶۰۱ (من اسمه سلمه) ح ۶۲۶۰.

العسقلانی (م ۸۲۵ق) (۱) سمهودی (م ۹۱۱ق) (۲) هر کدام حدیث را نقل نموده اند. و در روایتی رسول الله (ص) اهل بیتش را همانند کشتی نوح که نسل بشر را از نابودی کامل نجات داد، تشبیه نموده است (۳).

سمهودی بعد از نقل حدیث، جایگاه اهل بیت (علیهم السلام) را توضیح داده، می گوید: «احتمال دارد مراد از اهل بیت که مأمّن برای امت خوانده شده، علمای اهل بیت باشند که مردم توسط آنها هدایت می شوند همان گونه که با ستارگان آسمان، هدایت می شوند، و آنها کسانی هستند که وقتی زمین از وجود آنها خالی شد بر اهل زمین آنچه را که آیات الهی وعده داده، نازل می گردد و همه نابود می شوند، و این هنگامی است که مهدی (عج) که رسول خدا (ص) از او خبر داده، وفات نماید؛ زیرا نزول عیسی (ع) برای قتل دجال در زمان مهدی (عج) رخ می دهد و عیسی پشت سر مهدی (عج) اقامه نماز می کند. وی سپس حدیثی از مسند احمد بن حنبل از طریق ابی سعید الخدری نقل می کند که رسول الله (ص) بشارت ظهور مهدی (عج) را می دهد و با ظهور حضرت: «فيماء الأرض قسطاً و عدلاً، كما ملئت جوراً و ظلماً.» (۴). آن گاه نظر خودش را این گونه بیان می دارد: «ویحتمل و هو أظهر عندی أنّ المراد من كونهم (أهل البيت) أماناً لأئمتهم أهل البيت مطلقاً، و أنّ الله تعالى لم يخلق الدنيا بأسرها من أجل النبي (ص) جعل دوامها بدوامه و دوام اهل بیته، فاذا انقضوا طوي بساطها، و لعلّ حكمه و سرّه أنّ الله جعل أهل بيت نبيه (ص) مساوین له فی أشياء كثيرة» (۵). و از فخر رازی نقل

۱- المطالب العالیه لزوائد المسانید الثمانیه، تحقیق حبیب الرحمن الاعظمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ط الثانیه ۱۴۰۷، ج ۴/۷۴: باب اهل البیت رقم ۴۰۰۲.

۲- فضائل اهل البیت المسمی جواهر العقیدین فی فضائل الشرفین، تحقیق موسی بنایی العلیلی، بغداد، مطبعه العانی، ۱۴۰۷ق، ج ۱/۱۱۹: الخامس ذکر أنّهم امان الله.

۳- ابن حجر الهیتمی، الصواعق المحرقه/ ۱۵۲: عن اباذر، يقول: سمعتُ رسول الله يقول: ألا إنّ اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف غرق؛ ابن حجر العسقلانی، المطالب العالیه، ج ۴/۷۵، رقم ۴۰۰۲ و ۴۰۰۳.

۴- مسند احمد بن حنبل ج ۴/۱۰۴، رقم ۱۱۴۸۴: مسند ابی سعید الخدری.

۵- فضائل اهل البیت المسمی جواهر العقیدین، ج ۱/۱۲۳ و ۱۲۴: الخامس: ذکر أنّهم امان الامه..

می کند که: خداوند اهل بیت نبی را در پنج چیز مساوی خود حضرت، قرار داد: در سلام (۱)، صلوات (۲)، طهارت (۳)، حرمت صدقه (۴) و محبت (۵)، اما خودش تصریح می کند: « قَلْتُ: وَ مَنْ تَأَمَّلْ مَا سَبَقَ وَ سَيَأْتِي فِي كِتَابِنَا هَذَا إِتْضَحَ لَهُ الْمَسَاوَاهُ فِي أُمُورٍ كَثِيرَةٍ غَيْرِ ذَلِكَ، وَاللَّهِ أَعْلَمُ » (۶).

بنابراین، به اعتراف عالمان اهل سنت نسبت به جایگاه اهل بیت (علیهم السلام) و روایاتی که از منابع خود آنها اشاره شد، تردیدی باقی نخواهد ماند که روایات «باب هُم اركان الارض» هرگز غلو نیست.

دو - احادیث باب « فرض طاعه الائمه » (۷): روایات هفده گانه این باب، یکی دیگر از مواردی است که به اعتقاد قفاری و همفکران وی، غلو در عصمت، ادعای رسالت و الوهیت امام، سرانجام خروج از اسلام را می رساند، و محتوای آنها را چنان کفرآمیز می دانند که حتی از ملحدان نیز، صادر نشده است! (۸) هر چند اسناد احادیث این باب، خالی از مشکل نیست (۹) ولی از نگاه مضامین با توجه به شواهد موجود، صحیح و قابل

۱- در مورد خود حضرت دستور داد: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، در مورد اهل بیت فرمود: سلام علی آل یاسین.

۲- صلوات بر محمد و آل او در تشهد نماز.

۳- فرمود: طه، ای طاهر، مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (طه: ۱-) و در مورد اهل بیت فرمود: وَيَطَهِّرْكُمْ تَطَهِيرًا (احزاب: ۳)

۴- لَا تَحِلُّ الصَّدَقَةُ، لمحمد و آل محمد: عبد الرزاق، المصنف، ج ۴/۵۰ ح ۶۹۳۹؛ المزی، تهذیب الکمال، ج ۱/۱۸۲.

۵- قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (شوری: ۲۳)؛ جواهرالعقدين، ج ۱/۷۱: الثالث ذکر سلام الله تعالى علی آل بيته.

۶- جواهرالعقدين، ج ۱/۷۱

۷- اصول کافی، ج ۱/۱۸۵، کتاب الحججه.

۸- اصول مذهب الشيعه...، ج ۲/۹۵۷ و ۹۵۸: أما الكليني في الكافي فقد عقد مجموعه من الابواب في معنى العصمة المزعومة، ساق فيها اخباراً... يدعون أنهم معصومون بل و شركاء في النبوه، بل و يصفون بصفات الألوهيه... وهي لا تخرج عن دعاوى المتبئين والملحدين....

۹- المجلسی، مرءات العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲/۳۲۳-۳۳۶: سه روایت صحیح، یک حدیث مرسل، یکی مجهول همانند صحیح، یکی مجهول همانند حسن، دو حدیث مجهول، شش روایت ضعیف..

تأیید است (۱)؛ برای توضیح بیشتر نکات زیر قابل ذکر است:

اول - روح روایات ۱۷ گانه باب را عناوین زیر به صورت آمیخته تشکیل می دهد: اطاعت رسول الله، اطاعت خداوند (۲)؛ ائمه در اطاعت، شریک اطاعت رسول (۳)؛ مفترضها الطاعه بودن ائمه (۴)؛ تفسیر آیات اطاعت (۵)؛ انکار امامان کفر، و عدم معرفت به آنها گمراهی (۶)؛ حُبّ اهل بیت ایمان و بغض آنها کفر (۷)؛ پیامبر و امامان به ترتیب حجّتند (۸) و عالم بودن علی (ع) به قرآن. (۹)

دوم - در متن هیچ کدام از روایات آنچه را دکتر قفاری و دیگران ادعا کرده چون: الوهیت و رسالت امام (ع) و تعابیر کفر آمیزی که سبب خروج از دین می شود، وجود ندارد و این می رساند که وی خود، نسبت به داوری باورهای دیگران دچار غلو شده است که بی تردید در مباحث علمی فاقد اعتبار است. البته ممکن است او و همفکرانش از تعبیرات و جملات زیر، برداشت غلو آمیز کرده باشند:

«... امامٌ فَرَضَ اللهُ طَاعَتَهُ/ طَاعَتَنَا» (۱۰) که در اکثر روایات به الفاظ مختلف و در عنوان باب ذکر شده؛ و «مَنْ عَرَفَنَا كَانَ مُؤْمِنًا، وَمَنْ أَنْكَرَنَا كَانَ كَافِرًا، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا وَلَمْ يُنْكِرْنَا كَانَ ضَالًّا...» (۱۱)؛ و «كَانَ (عَلَيْ) الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ» (۱۲)، که با توجه به مباحث گذشته؛

۱- الحسینی، هاشم معروف، دراسات فی الحدیث والمحدثین، لبنان (بی نا)، ط الأولى ۱۳۸۸ ق/ ۲۹۸.

۲- اصول کافی، ج ۱: باب فرض الطاعه، حدیث ۱.

۳- احادیث ۵ و ۸.

۴- احادیث: ۲، ۳، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶.

۵- احادیث: ۴، ۶، ۷، ۱۶، ۱۷.

۶- حدیث ۱۱.

۷- احادیث ۱۲ و ۱۳.

۸- احادیث ۱۵، ۱۶ و ۱۷.

۹- حدیث ۱۵.

۱۰- اصول کافی، ج ۱/۱۸۶، ح ۲، ۳، ۶ و ۱۸۸، ح ۱۳.

۱۱- اصول کافی، ج ۱/۱۸۷، ح ۱۱.

۱۲- اصول کافی، ج ۱/۱۸۹، ح ۱۵.

أولاً: تعابیر فوق، غلو باطلی که به امامان نقش خدایی بدهد نیست؛ زیرا در هیچ یک از روایات حتی اشاره نشده که امام با قطع نظر از خداوند، واجب الطاعه و یا پیامبر است بلکه به صراحت تمام می گوید: « . . . إمامٌ فَرَضَ اللهُ طَاعَتَهُ » یا « نَحْنُ فَرَضَ اللهُ طَاعَتَنَا » که همه تعبیرات روایات تبیین و تفسیر آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (نساء: ۵۹) است که در توضیح آیه، مفصل بررسی شد و فخررازی به معصوم بودن اولوالأمر اعتراف کرد.

ثانیاً: امر أَطِيعُوا در آیه شریفه، وجوب اطاعت را می رساند (۱) و به اعتقاد فخررازی امت اجماع دارد که اطاعت امراء و سلاطین در صورتی که محق باشند واجب و جزء از اجماع بر اطاعت از کتاب و سنت، محسوب می گردد (۲) و اطاعت اولوالأمر که وی معصوم بودنش را قطعی شمرد و مصداق واقعی آن را اهل حل و عقد دانست، واجب است (۳).

برخی دیگر از عالمان اهل سنت وقتی همین آیه را تفسیر می کنند، مصداق اولی الامر را اهل بیت (علیهم السلام) دانسته و در ذیل آیه، حدیث ثقلین را به عنوان تفسیر آن می آورد (۴) و یا گروه دیگر به مناسبت همین آیه شریفه، اطاعت علی (ع) را بر مؤمنان فرض و اهل جمل و صفین و نهروان را که با علی (ع) به مقاتله برخاستند، بغات می شمارند (۵).

گذشته از آن، در منابع روایی وهابی ها ده ها حدیث یافت می شود که اطاعت از امام

۱- الفخر الرازی، التفسیر الکبیر، ج ۴/۱۱۴: تفسیر آیه ۵۹ نساء، المسأله السابعة.

۲- الفخر الرازی، التفسیر الکبیر، ج ۴/۱۱۴.

۳- الفخر الرازی، التفسیر الکبیر، ج ۴/۱۱۷.

۴- الدارقطنی، حمزہ بن یوسف السہمی، سؤالات حمزہ الدارقطنی، تحقیق محمد بن عبد الله بن عبدالقادر، الرياض، مکتبه المعارف، ط الاولی ۱۴۰۴ق/۵.

۵- جماعه من العلماء، التوفیق الزبانی (بی جا، بی تا) ۸۵/ ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی، تلخیص الحبر فی تخریج احادیث الرافعی الکبیر، تحقیق و تعلیق و تصحیح السید عبد الله هاشم الیمانی المدنی، بیروت، دارالمعرفه (بی تا) ، ج ۴/۴۴، رقم ۱۷۳: یثبت ان اهل الجمل و صفین و النهروان بغاه، هو کما قال، و يدلّ علیه حدیث علی: أمرت بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین و اهل النهروان.

و امیر و سلطان را هر چند ستمگر باشند، فرض می دانند:

- ابی هریره: قال رسول الله (ص): « مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ يَعِصَنِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ يُطِيعِ الْأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ يَعِصِ الْأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي ». (۱) بیهقی تحت عنوان « باب السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ لِلْإِمَامِ وَمَنْ يَنْوِبُ عَنْهُ. » همین حدیث را نقل می کند (۲).

- اشعث بن قیس از رسول الله (ص) عبارت « إِسْتَمِعُوا وَأَطِيعُوا، فَإِنَّمَا عَلَيْهِمْ مَا حُمِّلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ » (۳) را نقل می کند.

- حذیفه بن یمان ضمن سؤالی از رسول الله (ص) که زمانی فرا می رسد که پس از خیر، شرّی دامنگیر ما بشود؟ فرمود: پس از من ائمه ای به قدرت می رسند که نه مردم را هدایت و نه به سنت من عمل می کنند، قلب های شیطانی دارند در جسم انسان ها؛ وظیفه شما این است که: « تَسْمَعُ وَتُطِيعُ لِلْأَمِيرِ. وَإِنْ ضُرِبَ ظَهْرُكَ. وَأُخِذَ مَالُكَ. فَاسْمَعْ وَأَطِع! » (۴).

- از ابی ذر حکایت شده که: « إِنَّ خَلِيلِي أَوْصَانِي أَنْ أَسْمَعَ وَأُطِيعَ. وَإِنْ كَانَ عَبْدًا مُجَدِّعَ الْأَطْرَافِ » (۵).

و نقل های دیگر به همین مضمون به رسول الله نسبت داده شده (هر چند در برخی نقل ها قید «اطاعت فی المعروف» هم دارد) (۶)، که همه حاکی از این است که اطاعت حاکم و امام، فرض است، به ویژه بیهقی این عبارت را از طریق ابی هریره به

۱- النیسابوری، صحیح مسلم، ج ۳/۱۴۶۶، کتاب الأماره، باب وجوب طاعه الامراء...، ح ۳۲(۱۸۳۵): از چند طریق.

۲- السنن الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، طالاولی ۱۴۱۴ق، ج ۸/۲۶۸: کتاب قتال اهل البغی، رقم ۱۶۶۰۳.

۳- صحیح المسلم/۱۴۷۵، باب فی طاعه الامراء...، ح ۴۹ و ۵۰ (۱۸۴۶-۱۸۴۷)؛ البیهقی، السنن الکبری، ج ۸/۲۷۳، رقم ۱۶۶۲۴.

۴- البیهقی، السنن الکبری، ج ۸/۲۷۲، رقم ۱۶۶۲۴، صحیح مسلم، ج ۳/۱۴۷۶، ح ۵۲۱۸۴۷.

۵- البیهقی، السنن الکبری، ج ۸/۲۷۲، رقم ۱۶۶۲۴، صحیح مسلم، ج ۳/۱۴۶۷، ح (۱۸۳۷): اگر عبدی مقطوع الید و دنی النسب و سیاه، امیر شد، واجب الاطاعه است؛ البیهقی، السنن الکبری، ج ۸/۲۶۸، رقم ۱۶۶۰۷.

۶- صحیح مسلم، ج ۳/۱۴۶۹، ح ۳۸(۱۸۳۹)... و البیهقی، السنن الکبری، ج ۸/۲۶۹، رقم ۱۶۶۰۸.

رسول خدا (ص) نسبت می دهد که: « أَلْتَأَسُّ بِتَبَعِ لِقْرِيشٍ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ » (۱). ابن حزم مبنای اهل سنت را در این مورد چنین خلاصه می کند: « وبالجملة، كلُّ مَنْ عَدَلَ، فَإِنَّ طَاعَتَهُ لَازِمَةٌ لِلنَّاسِ إِذَا كَانَ قُرَشِيًّا » (۲).

بنابراین، با توجه به این روایات، در صورتی که به باور اهل سنت اطاعت هر حاکم و امیری حتی بنا بر فرض عادل بودنش (گذشته از اینکه فاسق باشند)، واجب و مفترض الطاعه باشند، به طریق اولی اطاعت از امام عادل، معصوم، زاهد، عالم... ذریه رسول الله (ص) و... باید فرض باشد. و اگر بر پایه روایات فوق، معاویه مفترض الطاعه و از اکابر اصحاب رسول الله (ص) و محبتش واجب (۳) و در جنایت هایش مجتهد و مأجور باشد (۴)، غلو محسوب نشود ولی فرض بودن اطاعت اهل بیت (علیهم السلام) و عصمت آنان که ده ها دلیل بر آن اقامه شده، غلو به شمار می آید، از عجائب روزگار است!

ثالثاً: مقصود از «کفر» و «ایمان» در دو حدیث ۱۱ و ۱۲، کفر اصطلاحی که باعث خروج از دین می شود، نیست بلکه منظور این است که اقرار به امامت امامان شرط ایمان به ولایت اهل بیت است؛ از این رو منکر امامت مؤمن نیست و از عذاب و آتش الهی بدور نخواهد بود ولی به خاطر شهادتین و اعتقاد به روز جزا مسلمان محسوب می گردد (۵)، چنان که امام صادق (ع) نسبت به تفاوت اسلام و ایمان فرمود: «اسلام، شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد (ص) و اقامه نماز و دادن زکات و انجام حج و صوم رمضان است اما ایمان: «أَلْإِيمَانُ مَعْرِفَةُ هَذَا الْأَمْرِ، مَعَ هَذَا فَإِنَّ أَقْرَبَهَا وَ لَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْأَمْرَ كَانَ

۱- البیهقی، السنن الکبری، ج ۸/۲۴۳، رقم ۱۶۵۳۲.

۲- الاصول و الفروع/۱۲۷، باب اختلاف الناس فی الامامه.

۳- ابن حجر الهیتمی، تطهیر الجنان و اللسان عن الخطور و التفوه بسب سیدنا معاویه؛ در ذیل الصواعق المحرقة) ۵.

۴- ابن حجر الهیتمی، تطهیر الجنان و اللسان عن الخطور و التفوه بسب سیدنا معاویه؛ در ذیل الصواعق المحرقة) ۶.

۵- التستری، احقاق الحق، ج ۲/۲۹۴ (حاشیه)؛ السبحانی، الشیخ جعفر، الایمان و الکفر فی الکتاب و السنّه، قم، مؤسسه الامام الصادق (ع) ۱۴۱۶ق/۸۴.

مُسْلِمًا وَ كَان ضَالًّا» (۱).

رابعاً: با نگاه اجمالی به مجموعه روایات این باب، تردیدی باقی نمی ماند که اکثر مضامین آنها تفسیر، تبیین و توسعه آیات قرآن است و بیش از هشت بار آیات الهی در متن روایات، به کار رفته است، و در فصل دوم از بخش دوم این کتاب به طور مفصل تبیین شد که تفسیر و تبیین آیات نه تحریف است و نه خروج از دین و در منابع سنی و شیعه اتفاق افتاده است (۲) و بر اساس حدیث متواتر ثقلین، اهل بیت (علیهم السلام) مفسر و مبین قرآن است و به همین رو، در حدیث پانزدهم باب، از علی (ع) به عنوان اینکه قیم قرآن و بعد از پیامبر (ص) جز او علوم قرآن را به طور کامل نمی داند (۳)، یاد شده است.

اما اینکه در حدیث دهم، جمله « أَلْتَأَسُّ عَبِيدٌ لَنَا فِي الطَّاعَةِ، مُوَالٍ لَنَا فِي الدِّينِ »، مقصود از «عبید» مخلوق نیست تا امامان (علیهم السلام) به عنوان خالق (نعوذ بالله) و اطاعت آنها عبادت و یا مردم برده امام، به شمار آیند (۴) و شاید ناصرفقاری، از این عبارت الوهیت امام را برداشت و آن را خروج از دین پنداشته است، ولی همان گونه که ابتدای حدیث نشان می دهد (۵)، حدیث رابطه پیامبر و امام را بیان می دارد (۶) نه چیزی دیگر. چه اینکه اطاعت بنده از مولا در مباحث آقا و عبد، فرزند از پدر، زن از شوهر، با اینکه واجب است ولی در عین حال هرگز رابطه خالق و مخلوق مطرح نیست هرچند که رسول الله (ص) برای علی (ع) نسبت به مسلمانان علاوه بر حق امامت و رهبری، حق پدر بر فرزندان نشان

۱- اصول کافی، ج ۲/۲۴ - ۲۵، کتاب الایمان والکفر، باب انّ الاسلام یحقن به الدم. . . ، ح ۴.

۲- برای اطلاع بیشتر ر. ک: به فصل دوم از بخش دوم.

۳- در فصل های گذشته مکرر این مسأله با دلیل به اثبات رسید.

۴- المجلسی، مرءات العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲/۳۳۲.

۵- عن محمد بن زید الطبرسی، قال كنت قائماً على رأس الرضا (ع) بخراسان و عنده عده من بني هاشم و فيهم اسحاق بن موسى بن عيسى العباسی، فقال (ع): يا اسحق بلغني أنّ الناس يقولون: إنّنا نزع من أنّ الناس عبید لنا، لا و قرابتی من رسول الله (ص) ما قلته قطّ ولا سمعته من آبائی قاله؛ ولکنی اقول: النّاس عبید لنا فی الطّاعه. . . ، اصول کافی، ج ۱/۱۸۷، ح ۱۰.

۶- المازندرانی، ملا صالح، شرح اصول کافی، ج ۵/۱۵۵.

نیز به اثبات رساند (۱).

سه - روایات باب « اَنَّ الاثمه ولاة امرالله وَاخَزَنَهُ علمه » (۲): احادیث این باب نیز، زمینه

اتهام به کلینی را فراهم نموده و آنها را غلو در عصمت و به طور کلی غلو در فضائل امامان (علیهم السلام) شمرده است (۳)؛ این باب که از شش حدیث سامان یافته و جز دو روایت آخر، بقیه ضعیف قلمداد شده است (۴)، عناوین: خزانه علم (۵)، حجت خدا (۶)، ترجمان و اسرار وحی (۷)، ولاء امر خدا (۸)، بندگان مُخْلِص خدا (۹)، منصوص بودن امامت (۱۰) و شریک نداشتن خدا (۱۱) را، در مورد خداوند و امامان مطرح می کند.

مطالب گنجانده شده در روایات، با در نظر گرفتن مباحث گذشته، نه تنها هیچ ارتباطی به غلو ندارد که اوج وحدانیت، حکمت و عظمت خداوند را از یک سو، و عبودیت و مُخْلِص بودن ائمه را به لحاظ شایستگی های آنان از دیگر سو، بیان می دارد؛ زیرا « ولاء امرالله » بودن و حجت خدا بودن امامان (علیهم السلام) ، در بحث قبلی مورد بررسی قرار

۱- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۰۷، رقم ۸۸۵۰-۸۸۵۲: حق عَلِي بن أَبِي طالب عَلِي الأُمَّه كحَقِّ الوالد عَلِي ولده.

۲- اصول کافی، ج ۱/۱۹۲: کتاب الحجّه.

۳- القفاری، اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۲/۹۵۶-۹۵۷.

۴- المجلسی، مرآت العقول فی أخبار آل الرسول، ج ۲/۳۴۶-۳۴۹.

۵- در همه احادیث شش گانه.

۶- احادیث؛ ۳ و ۵.

۷- حدیث ۱: جمله «وعیبه وحی الله»، واژه عیب، یعنی موضع سرّی، چنان که عرب از قلب ها و سینه ها به صورت کنایی، عیاب یاد می کنند، چون قلوب و صدور محل اسرار انسان است همان طوری که عیب ها محل لباس ها است: ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث، ج ۳/۳۲۷؛ این روایت را سیوطی در الجامع الصغیر، ج ۲/۱۷۷، رقم ۵۵۹۳ و فیض القدیر شرح الجامع الصغیر - المناوی ج ۴/۴۶۹، به این صورت از رسول خدا نقل می کند: «عَلِي عَيْبُهُ عَلِمِي» .

۸- اصول کافی، ج ۱/۱۹۲، حدیث ۱.

۹- اصول کافی، ج ۱/۱۹۲، حدیث ۶.

۱۰- اصول کافی، ج ۱/۱۹۲، حدیث ۴.

۱۱- اصول کافی، ج ۱/۱۹۲، حدیث ۵.

گرفت. و اینکه امام ترجمان و محل اسرار وحی است، حدیث متواتر ثقلین (۱) محکم ترین

مبنای آن است؛ ابن سعد در الطبقات خود نقل می کند که علی (ع) فرمود: « وَاللَّهِ مَا نَزَلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ فِيهَا نَزَلْتُ، وَأَيْنَ نَزَلْتُ وَعَلَى مَنْ نَزَلْتُ، إِنَّ رَبِّي وَهَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا - وَلِسَانًا نَاطِقًا » (۲). و اگر ائمه (علیهم السلام) به عنوان خزانه علم خداوند معرفی شده اند حدیث « أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ بِبَابِهَا » که در منابع مختلف اهل سنت به طور مستفیض (تنها ابن عساکر از ۱۵ طریق نقل می کند) گزارش شده (۳) و روایات اینکه علی (ع) فرمود: « سَيَلُونِي عَنْ كِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَيْسَتْ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ عَرَفْتُ أُمَّ بَلِيلٍ نَزَلَتْ أُمَّ بِنَهَارٍ، فِي سَهْلٍ أَوْ جَبَلٍ » (۴)؛ « كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) لَيْلًا وَنَهَارًا، وَكُنْتُ إِذَا سَأَلْتُهُ أَجَابَنِي وَإِنْ سَكَتُ ابْتَدَأَنِي، وَمَا نَزَلَتْ عَلَيْهِ آيَةٌ إِلَّا قَرَأْتُهَا، وَعَلِمْتُ تَفْسِيرَهَا وَتَأْوِيلَهَا وَدَعَا اللَّهَ لِي أَنْ لَا أُنْسَ - شَيْئًا عَلَّمَنِي إِيَّاهُ؛ فَمَا نَسِيْتُهُ مِنْ حَرَامٍ وَحَلَالٍ، وَأَمْرٍ وَنَهْيٍ، وَطَاعَةٍ وَمَعْصِيَةٍ، وَلَقَدْ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَقَالَ: « أَللَّهُمَّ إِمْلَأْ قَلْبَهُ عِلْمًا وَفَهْمًا وَحُكْمًا وَنُورًا » ثُمَّ قَالَ لِي: « أَخْبَرَنِي رَبِّي عَزَّوَجَلَّ أَنَّهُ قَدْ اسْتَجَابَ لِي فِيكَ » (۵)، همه مؤید و شاهد آن است. عالمان اهل سنت از جمله ابن حجر الهیتمی با تعصب ویژه ای که نسبت به شیعه دارد، اعتراف به فضیلت علمی و معنوی ائمه نموده است (۶)؛ وی در فضل

۱- النیسابوری، صحیح مسلم، ج ۴/۱۸۷۳: کتاب فضائل الصحابه، رقم ۳۶ (۲۴۰۸)؛ النیسابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳/۱۱۸، رقم ۴۵۷۶/۱۷۴ و ۴۵۷۷/۱۷۵؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۲۲۰ رقم ۸۷۱۴؛ ابن حجر الهیتمی، الصواعق المحرقة/۱۴۹: الفصل الاول فی الآیات الواردة فیهم؛ السهمودی، فضائل اهل البیت المسمی...، ج ۱/۷۲ به بعد به طرق مختلف.

۲- الطبقات الکبری، ج ۲/۳۳۸: ترجمه علی بن ابی طالب؛ البلاذری، جمل انساب الاشراف، ج ۲/۳۵۱ (ترجمه علی بن ابی طالب (ع))

۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳/۱۳۷، رقم ۴۶۳۷/۲۳۵-۴۶۳۹-۲۳۷؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۷۸، رقم های ۸۹۷۴-۸۹۸۵؛ الهیتمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، ج ۹/۱۱۴ باب فی علمه (رضی الله عنه).

۴- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲/۳۳۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۹۷ (به عبارت های مختلف).

۵- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۸۶، ترجمه علی (ع)، رقم ۸۹۹۳؛ الحسکانی، شوهده التنزیل، ج ۱/۴۷، ح ۴۱. همین مضمون در الطبقات الکبری، ج ۲/۳۳۸، ترجمه ی علی (ع).

۶- ر. ک: به دیدگاه بزرگان اهل سنت که قبلاً مطرح شد.

حسین (علیهما السلام) چندین حدیث از رسول الله می آورد (۱) و در مورد امام زین العابدین (ع) می گوید: « هذا هو الذي خَلَفَ أَبَاهُ عِلْمًا وَ زُهْدًا وَ عِبَادَةً . . . » (۲). امام باقر (ع) را به عبارت « هو أظهر من مخبآت كنوز المعارف و حقائق الأحكام و الحكم و اللطائف . . . و من ثم قيل فيه: هو باقر العلم و جامع و شاهر علمه و رافعه، صفا قلبه و زكا علمه و عمّله و طهرت نفسه و شرف خلقه . . . » (۳)، می شناساند. و امام صادق (ع) را این گونه معرفی می کند: « من ثم كان خليفته و وصيه، و نقل الناس عنه العلوم ما سارت به الركبان و إنتش -ر صيته في جميع البلدان، و روى عنه الائمة الأكبر كیحیی بن سعید و ابن جریح، و مالك و السفينانين و ابی حنیفه و شعبه و أيوب السخثياني » (۴). و امام موسی کاظم (ع) را با این جملات معرفی می کند: « وهو وارثه علماً و معرفهً و كمالاً و فضلاً، سُمي الكاظم، لكثرة تجاوزه و حلمه و كان معروفاً عند أهل العراق بباب قضاء الحوائج عند الله، و كان أعبد أهل زمانه و أعلمهم و أسخاهم . . . » (۵)، و امامان دیگر (۶).

بنابراین، در این روایات، همان اموری مطرح شده است که محتوای آنها یا در روایات اهل سنت به عبارت های دیگر بیان شده و یا از زبان عالمان آنها صادر گردیده است. با توجه به آنچه اشاره شد، دیگر ابواب و روایات کافی که ممکن است ادعای غلو نسبت به آنها صورت گیرد، تکلیفش روشن شد که هیچ کدام غلو باطل نخواهد بود.

۱- الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع و الزندقه و يليه تطهير الجنان و اللسان عن الخطور و التفوه سب سيدنا. . . / ۱۹۰ به بعد.

۲- الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع و الزندقه و يليه تطهير الجنان و اللسان عن الخطور و التفوه سب سيدنا / ۲۰۰.

۳- الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع و الزندقه و يليه تطهير الجنان و اللسان عن الخطور و التفوه سب سيدنا / ۲۰۱: مخبآت، ازخبأ، والخبأ: كل شيء غائب مستور، خبأت الشئ -ىء: اذا اخفيته: ابن اثير، النهايه في غريب الحديث، ج ۲/۳.

۴- ابن حجر الهيتمي، الصواعق المحرقة، همان؛ صيت: اي ذكّر و شهرة و عرفان: كان في الخير والش -ر؛ ابن اثير، النهايه في غريب الحديث. . . ، ج ۳/۶۴.

۵- ابن حجر الهيتمي، الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع و الزندقه و يليه تطهير الجنان و اللسان عن الخطور و التفوه. . . / ۲۰۳.

۶- ر. ك: به الصواعق المحرقة. . . / ۲۰۴ به بعد. .

اشاره

از دیگر عناوینی که غلو باطل خوانده شده، علم، به ویژه علم ائمه به غیب و اطلاع آنان از آینده «ما یکون» و گذشته «ما کان» است. و به لحاظ اینکه یکی از ممتازترین ویژگی های ائمه شیعه دانش آن ها، محسوب می گردد (و به همین جهت، بخش اعظم کتاب الحجه اصول کافی (۱) به این بحث اختصاص یافته)، گروهی از نویسندگان افراطی؛ اولاً: علم به غیب امامان را جزء اعتقادات و باورهای ضروری شیعه شمرده (۲). ثانیاً آن را غلو باطل پنداشته اند.

الف) طرح اصل اشکال

احمدعلی السالوس، کلینی را پس از علی بن ابراهیم قمی، نخستین غلامت شمرده می نویسد: «أَنَّ الْكَلْبِيَّ مِنْ أَوَائِلِ الْغُلَاةِ الَّذِينَ قَادُوا حَرَكَةَ التَّضَلِيلِ وَالتَّشْكِيكِ فِي كِتَابِ اللَّهِ... فَالْكَافِي مَمْلُوءٌ بِهَذَا الضَّلَالِ الْمُضِلِّ، وَعَلَى الْإِخْصِ فِي الْأَصُولِ وَالرَّوْضَةِ» (۳). و با ذکر عناوین ابواب اصول کافی از جمله ابواب: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ...» (۴) «أَنَّ الْأَئِمَّةَ وَرَثُوا عِلْمَ النَّبِيِّ (ص) وَجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ...» (۵)؛ «أَنَّ الْأَئِمَّةَ قَدْ أُوتُوا الْعِلْمَ...» (۶) و (۷)، آنها را مصداق غلو می پندارد.

احسان الهی ظهیر، روایات ابواب: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ إِذَا شَآؤُوا أَنْ يَعْلَمُوا عِلْمًا» (۸) و «أَنَّ الْأَئِمَّةَ يَعْلَمُونَ مَتَى يَمُوتُونَ...» (۹) را مَرُوج این عقیده می شمارد که: ائمه فوق بشر، فوق انبیاء و

۱- بیش از ۳۰ باب که شامل قریب به ۱۵۰ حدیث مربوط به علوم مختلف ائمه است.

۲- ظهیر، احسان الهی، الشیعه والسنة/ ۵۸.

۳- السالوس، علی أحمد، مع الشیعه الاثنی عشریه فی الاصول و الفروع، بیروت، دار التقوی، ط الأولى ۱۴۱۷ق، ج ۱/۳۹-۳/۱۴۰.

۴- اصول کافی، ج ۱/۲۲۱: کتاب الحجه.

۵- اصول کافی، ج ۱/۲۲۳.

۶- اصول کافی، ج ۱/۲۱۳.

۷- مع الشیعه الاثنی عشریه فی الاصول و الفروع، ج ۳/۱۵۱ به بعد.

۸- اصول کافی، ج ۱/۲۵۸.

۹- اصول کافی، ج ۱/۲۵۸.

رُسل بلکه خدایانی اند که عمر و مرگ مردم را می دانند (۱).

نویسنده ای دیگر، با اشاره به روایاتی که دو نویسنده قبلی به آنها استناد کرده اند، می گوید: شیعه مدعی اند که علی (ع) و اولاد ائمه او، علم غیب دارند و آنها از علوم آسمان و زمین، بهشت و جهنم، ماکان و مایکون، برخوردارند و برای ائمه خویش مقام عظیم بلکه عجیبی را معتقدند که **نَه مَلَك مَقْرَب وَ نَه نَبِي مُرْسَل** به آن مقام خواهند رسید و این غلوی است که علمای شیعه از جمله کلینی آن را گفته اند (۲).

مؤلف کتاب الکلینی و تأویلاته الباطنیه للآیات القرآنیه، برخی از روایات کافی را غلو و مبالغه دانسته و مقایسه کردن میان امام و رسول را نسبت به علم، اشتباه و نامعقول می خواند (۳)؛ **محب الدین الخطیب** نیز با ذکر تعدادی از ابواب اصول کافی (۴)، مضمون آنها را اثبات اوصافی برای ائمه می داند که فوق بشر و همانند خدایان یونانی دوران دوگانه پرستی خوانده و نسبت دادن علم غیب را شگفت آور و نسبت دروغ به امامان می شمارد (۵).

ب) بررسی و تصحیح، نَه غُلُو

اشاره

واژه «علم»، در فرهنگ فارسی به مطلق دانستن (۶) به کار می رود و در زبان عرب این واژه از ریشه **عَلِمَ يَعْلَمُ عِلْمًا**، نقیض جهل (۷) به معنای نادانی و ندانستن و نادان بودن (۸) می آید. و

۱- ظهیر، الشیعه والسنة/۵۸.

۲- علی محمد، مجدی محمد، انتصارالحق/۷۲.

۳- الخالدی، صلاح عبدالفتاح، الکلینی و تأویلاته الباطنیه... /۱۱۱، ۹۴.

۴- أصول کافی، ج ۱/۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۳۹۷، ۳۹۹ و ۴۰۷.

۵- الخطوط العریضه للأسس التي قام علیها دین الشیعه الامامیه الاثنی عشریه، اردن، دارعمار، ط الأولى ۱۴۲۰ق/۳۰-۳۳.

۶- دهخدا، لغت نامه دهخدا، زیر نظر دکتر محمدمعین و...، تهران، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چ اول ۱۳۷۳ش، ج ۱۰/۱۴۱۵۹.

۷- الفراهیدی، عبدالرحمن خلیل بن احمد، العین، ج ۲/۱۵۲ (باب العین و اللام والمیم معهما).

۸- دهخدا، لغت نامه دهخدا، ج ۵/۶۹۶۴؛ مؤلف العین، جهل را نقیض علم می داند: العین، ج ۳/۳۹۰.

به هر آنچه از چشم‌ها پنهان باشد، «غیب» اطلاق می‌گردد (۱). بنابراین «علم الغیب» یا علم به غیب عبارت خواهد بود از دانستن هر امری که از چشمان عموم مردم (۲) پنهان و مخفی باشد.

از مباحث گذشته روشن شد که علم امام (ع) به آینده و گذشته و خبر دادن از حوادث، و...، با توجه به این قید که همه از سوی خداوند و به مشیت ذات الهی است نه مستقل، دانش ائمه (علیهم السلام) همانند دانش پیامبران الهی در طول علم خداوند است نه در عرض آن، و هر آنچه امام (ع) دارد همه از ناحیه خداوند است نه از خود امام. بنابراین، موارد فوق هرگز غلو باطل نخواهد بود؛ زیرا بر اساس معیاری که خود عالمان مورد قبول وهابیان ارائه می‌دهند (۳)، ائمه إله نیستند بلکه امام اند، نقش خدایی ندارند بلکه نقش خلیفها للهی ایفا می‌کنند؛ ولی برای توضیح بیشتر به نکاتی چند اشاره می‌شود:

یک - نگاه کلی به روایات دال بر علم غیب ائمه (علیهم السلام)

از میان روایاتی که ادعا شده غلو در علم ائمه (علیهم السلام) را مطرح می‌کند و سرانجام، آنها را مافوق بشر و انبیاء (علیهم السلام) می‌داند، برجسته ترین آنها روایات ابوابی است که مطالب زیر را عنوان می‌کند:

- روح سه حدیث باب: « أَنَّ الْأئِمَّةَ مَعْدِنَ الْعِلْمِ... » (۴) این نکته است که اهل بیت و امامان (علیهم السلام) شجره نبوت، بیت رحمت، معدن علم و محل رفت و آمد ملائکه و محل اسرار خدا، و ودیعه الهی و حرم و عهد خداوند هستند.

۱- ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث، ج ۳/۳۹۹: (علم الغیب)، وهو کل ما غابَ عن العیون، سواء كان محصّیاً فی قلوب او غیر محصّل.

۲- القرطبی، الجامع الاحکام القرآن، ج ۱۹/۲۷ (تفسیر آیه ۲۷ جن).

۳- ر. ک: به بحث معیارهای غلو در فصل دوم از بخش چهارم.

۴- اصول کافی، ج ۱/۲۲۱: به نظر مجلسی هر سه حدیث ضعیف است: مرءات العقول فی شرح اخبار آل الرسول، ج ۳/۸-۹.

- روایات هشت گانه باب: « أَنْ الْأئِمَّةَ وَرَثَةُ الْعِلْمِ . . . » (۱) این معنا را اثبات می کند که علم، امری است که به ارث گذارده می شود، و علوم همه انبیاء براساس سنت الهی به اوصیای پس از خودشان منتقل می گردد و طبق همان سنت، محمد (ص) وارث علوم انبیای الهی محسوب می شود و پس از حضرت، علی (ع) وارث علوم خاتم الانبیاء خواهد بود و در نتیجه علی (ع) به تبع پیامبر علوم همه انبیاء را واجد است و این علم به امامان بعدی به ترتیب منتقل می شود، و در نتیجه: « أَنْ الْأَرْضَ لَا تَبْقَى بِغَيْرِ عَالِمٍ » (۲).

- در روایات هفت گانه (۳) باب: « أَنْ الْأئِمَّةَ وَرَثُوا عِلْمَ النَّبِيِّ وَجَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ » ضمن تأکید بر مطالب احادیث باب قبلی، و اینکه حضرت آدم (ع) نخستین کسی بود که سنت وصیت بعد از خودش را در روی زمین توصیه کرد و این سنت در سیره ۱۲۰ هزار پیامبر ادامه یافت، رسول الله (ص) نیز که اعلم و افضل انبیاء است وارث علوم کل انبیاء و علی (ع) وارث علوم محمد (ص) است که طبعاً این علم، فراگیر، علم به بلاها، مرگ و میرها کشف حقیقت و علوم انبیا و اوصیا که شامل ضیاع ابراهیم، و ألواح موسی و زبور حضرت داود (ع) و . . . می شود، خواهد بود. و علومی که از انبیای الهی به جا مانده علوم معمولی نبوده است بلکه از نگاه امام (ع)، علم آن است که در شب و روز و روز به روز و ساعت به ساعت پدیدار می شود (۴).

- روایات سه گانه (۵) باب: « أَنْ الْأئِمَّةَ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا عِلْمًا » که احتمالاً یک

۱- که جز حدیث ششم (که مرفوع است) بقیه صحیح و موثق است: همان/۱۱-۱۴.

۲- اصول کافی، ج ۱/۲۲۱-۲۲۳.

۳- جز حدیث دوم و هفتم بقیه مشکل جدی ندارد: مرآت العقول، ج ۳/۱۴-۲۴.

۴- اصول کافی، با ترجمه و شرح فارسی، ج ۲/۱۹۹ و ۷۴۷ و ۴۷ و ۴۸؛ مرآت العقول، ج ۳/۱۸-۱۹: در حقیقت دو حدیث ۴ و ۵ این باب، می رساند که علم مفید برای بشر برپایه اصل کلی قانون تکامل، آن است که روز به روز و ساعت به ساعت پدیدار می شود، و ائمه: ضمن اینکه وقتی به امامت می رسد مقداری از علوم و معارفی که در مرتبه امامت لازم است، از امام قبلی دریافت می کند ولی بر اثر قرب به خدا و سعی فراوان علوم بیشتر و حکم و ترقیات دیگری نیز، نصیب آن می گردد.

۵- از نظر مجلسی، هر سه ضعیف است: مرآت العقول، ج ۳/۱۱۸؛ المازندرانی، شرح اصول کافی، ج ۶/۳۶: حاشیه: هر سه ضعیف است ولی مخالف با اصول مذهب نیست. .

حدیث بیشتر نباشد، این معنا را می فهماند که امام هر گاه بخواهد چیزی را بداند، خدابه او اعلام می کند (۱).

- حدیث اول باب (۲): « انّ الائمه (علیهم السلام) یعلّمون متی یموتون » اشاره است به اینکه اگر امام نداند چه به او می رسد و سرانجام او چه می شود، حجت خدا بر خلق نیست و فشرده روایات دیگر این است که امام (ع) از مرگ خویش مطلع است و با اختیار خود به استقبال مرگ می رود. (۳)

دو - دیدگاه کلی امامیه و علم غیب ائمه (علیهم السلام)

تردیدی نیست که شیعه امامیه بر اساس آیات شریفه (۴) نه تنها علم غیب را که اصل علم و عالم بودن را، اولاً و بالذات از آن خدا می داند و اعتقاد دارد او عالم مطلق و علّام الغیوب (۵) است، و کسی که جز خدا را عالم مطلق بداند، عقیده اش باطل و فسادش روشن است (۶) و خارج از ملت اسلام (۷) می شمارد، ولی هیچ مانع عقلی و شرعی نمی بیند که خداوند بندگان صالح خویش را به علوم غیب که جز لطفی از الطاف الهی است، آگاه نماید.

اول - ذاتی بودن علم خدا: بر اساس آیات قرآن کریم (۸) از جمله: عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ

۱- اصول کافی، ج ۱/۲۵۸: از طریق الهام یا القاء توسط روح القدس (نه وحی): مرآت العقول، ج ۳/۱۱۹.

۲- از میان احادیث این باب، جز حدیث های هشتم و هفتم که حسن است، بقیه تضعیف شده: مرآت العقول، ج ۳/۱۱۸-۱۲۸.

۳- اصول کافی، ج ۱/۲۸۵-۲۶۰.

۴- هود: ۱۲۳: وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ. . . ؛ انعام: ۵۹: وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا. . . ؛ یونس: ۲۰: . . . إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَبِهُوا وَجَن: ۲۶. . .

۵- سوره های رعد ۱۳/۹، المؤمنون ۲۳/۹۲، فاطر ۳۵/۳۸، حشر ۵۹/۲۲؛ المائده ۵/۱۰۹، و ۱۱۶. . .

۶- المفید، محمد بن النعمان البغدادی، اوائل المقالات (مصنفات الشيخ المفید، ج ۴) / ۶۷: فأما إطلاق القول عليهم بأنهم يعلمون الغیب فهو منکر بین الفساد.

۷- الطبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵/۲۵۲: تفسیر آیه ۱۳۲ هود.

۸- آل عمران: ۱۷۹: مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ. . . وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مَنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ. . . .

عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا

(جن: ۲۶-۲۷)، علم غیب به شایستگان از بندگان عطا می شود، که برخی «مَنِ ارْتَضَىٰ» را به جبرئیل و اکثر مفسران به برگزیدگان نبوت تفسیر نموده اند (۱). قتاده، که شیخ طوسی دیدگاه او را نمی پذیرد (۲)، آن را به مطلق کسانی که خداوند از آنها راضی باشد، تفسیر می کند (۳)، زمخشری بر پایه اینکه آیه، جمله «مَنِ ارْتَضَىٰ» را به رُسُلِ اختصاص داده، کرامات اولیای الهی و کفایت و تنجیم را باطل می داند (۴) ولی وی با نقل از واحدی، کرامات و الهاماتی که از سوی اولیا صادر می شود، جایز و مشمول آیه می داند و علم غیب در آیه را، مخصوص پیامبران نمی شمارد (۵). و آیات ۶۶ تا ۶۸ سوره کهف، ۱۸۸ أعراف، ۱۱۴ طه و ۴۴ آل عمران، علم غیب را برای غیر خدا ممکن می داند. (۶)

بنابراین، علم غیب برای خدا ذاتی است و برای غیر او به تعلیم خالق متعال ممکن خواهد بود (۷). و او هر کسی را شایسته بداند همانند اولیای الهی به ویژه افضل آنها محمد (ص) خواهد بخشید و چون عمومیت آیات ۱۲۳ هود و ۲۰ یونس، توسط آیه ۲۷ سوره جن، در خصوص انبیاء، منتفی می شود، ممکن است امام را از دو جهت شامل شود: آیه ۲۶ ظرفیت تخصیص بیشتر را دارد و دوم اینکه امام، همان ملاک های پیامبران

- ۱- القرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۹/۲۸؛ الزمخشری، الکشاف، ج ۴/۶۳۲؛ الفخر الرازی، التفسیر الکبیر، ج ۳۰ (مجلد ۱۰) ۶۷۸؛ الطبری، تفسیر الطبری، ج ۱۲/۲۷۴؛ الطبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰/۱۵۵.
- ۲- التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰/۱۵۸: فأنه ربما أطلعه علی ما غاب عن غیره من الخلائق بأن یوحی الیهم بما شاء من الغیب ذکره قتاده.
- ۳- التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰/۱۵۸: عن قتاده «إلما من ارتضى من رسول» فإنه يظهره من الغیب علی ما یشاء اذا ارتضاه؛ السیوطی، الدر المنثور، ج ۸/۳۱۰.
- ۴- الکشاف، ج ۴/۶۳۲: وی کلمه «مَنِ» را تبیین برای جمله «مَنِ ارْتَضَىٰ» می گیرد.
- ۵- التفسیر الکبیر، ج ۳۰/۶۷۸-۶۷۹.
- ۶- برای اطلاع بیشتر: ر. ک: به کتاب فی رحاب اهل البیت علم الأئمه الاثنی عشریه بالغیب، السید عبدالرحیم و...، مرکز الطباعة والنشر للمجمع العالمی لأهل البیت (ع)، ط الأولى ۱۴۲۶ق.
- ۷- الطباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰/۵۳.

(جز رسالت) را دارا است (۱)

دوم - دیدگاه عالمان شیعه نسبت به علم غیب ائمه (علیهم السلام): در این قسمت به تعدادی از دیدگاه های صاحب نظران شیعه اشاره می شود:

- شیخ مفید (م ۴۱۳ق): « أَنْ الْأئِمَّةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) قَدْ كَانُوا يَعْرِفُونَ ضَمَائِرَ بَعْضِ الْعِبَادِ وَيَعْرِفُونَ مَا يَكُونُ قَبْلَ كَوْنِهِ، وَ لَيْسَ ذَلِكَ بِوَاجِبٍ فِي صِفَاتِهِمْ وَ لَا شَرْطاً فِي أَمَامَتِهِمْ وَ إِنَّمَا أَكْرَمَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَ أَعْلَمَهُمُ إِيَّاهُ لِلطُّفِّ فِي طَاعَتِهِمْ وَ التَّمَسُّكِ بِأَمَامَتِهِمْ، وَ لَيْسَ ذَلِكَ بِوَاجِبٍ عَقْلاً وَ لَكِنَّهُ وَجِبَ لَهُمْ مِنْ جِهَةِ السِّجَاعِ. فَأَمَّا إِطْلَاقُ الْقَوْلِ عَلَيْهِمْ بِأَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ فَهُوَ مَنْكَرٌ بَيْنَ الْفَسَادِ؛ لِأَنَّ الْوَصْفَ بِذَلِكَ إِنَّمَا يَسْتَحَقُّهُ مَنْ عِلْمَ الْأَشْيَاءِ بِنَفْسِهِ لَا بِعِلْمٍ مُسْتَفَادٍ، وَ هَذَا لَا يَكُونُ إِلَّا اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - وَ عَلَى قَوْلِي هَذَا، جَمَاعَةُ أَهْلِ الْإِمَامَةِ إِلَّا مِنْ شَدِّ عَنْهُمْ مِنَ الْمَقْوُضَةِ وَ مَنْ إِنْتَمَى إِلَيْهِمْ مِنَ الْغَلَاةِ » (۲)

- سید مرتضی (م ۴۳۶ق): این عالم شیعی یکی از دلیل های منصوص بودن امام (ع) را بدان جهت که امام متولی دین است، این می داند که واجب است امام نسبت به همه احکام دین، اعم از احکام آشکار و پنهان، ریز و درشت، مشکل و آسان و... عالم باشد و در غیر این صورت قبیح است عهده دار امور دین گردد. (۳) و علم به بواطن امور و غیب ها را جزئی از علم به احکام و از زیر مجموعه های احاطه علمی امام نسبت به حکم واقعی حوادث می شمارد؛ زیرا خداوند برای همه حوادث و اشیاء حکم شرعی قرار داده و امام آن احکام واقعی را می داند (۴)

- شیخ طوسی (م ۴۶۰ق): ضمن بیان مطالب سیدمرتضی (۵)، علوم می را که مربوط

۱- الطباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰/۵۵-۵۶.

۲- اوائل المقالات (مصنفات الشیخ المفید، ج ۴) ۶۷.

۳- الشافی فی الامامه، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ط الثانیه ۱۴۱۰ق، ج ۲/۷ و ۱۵ (با تلخیص و تصرّف)

۴- الشافی فی الامامه، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ط الثانیه ۱۴۱۰ق، ج ۲/۲۶ (با تلخیص و تصرّف)

۵- تلخیص الشافی، ج ۱/۲۳۵-۲۳۶ و ۲۴۲ و ۲۶۱ و ۲۶۲..

به احکام شرعی و دین نباشد بر امام واجب نمی داند (۱) و مطلق علم به امور غیر دینی و امور غیبی (به طور مطلق و مستقل) را که ارتباط به دین نداشته باشد و امام (ع) حاکم و امام بر آنها نیست، باطل می شمارد (۲).

- طبرسی (ق ششم): علم به غیب که از صفات قدیم و ذاتی خداوند است را ویژه خداوند می داند و احدی از مخلوقات شریک آن نخواهد بود: « وَمَنْ إِعْتَقَدَ أَنَّ غَيْرَ اللَّهِ سَبْحَانَهُ يَشْرِكُ فِي هَذِهِ الصِّفَةِ فَهُوَ خَارِجٌ عَنِ مِلَّةِ الْإِسْلَامِ » (۳) و آنچه در روایات به عنوان علم غیب به امامان نسبت داده شده، همه از سوی رسول الله (ص) القا گردیده است که خداوند او را از آنها مطلع ساخته است (۴).

سوم - علوم ائمه شیعه در منابع اهل سنت: با قطع نظر از احادیث ثقلین، غدیر، منزلت...، علیرغم محدودیت های فراوان، احادیثی در منابع اهل سنت در خصوص علم وسیع علی (ع) به چشم می خورد که در مباحث قبلی به بخشی از این روایات اشاره شد (۵)؛ که با توجه به آن روایات، احادیث کلینی، روشن می گردد که غلو باطل نخواهد بود:

- محتوای باب: «أَنَّ الْأئِمَّةَ مَعْدِنَ الْعِلْمِ...» (۶) در منابع اهل سنت دیده می شود؛ بلاذری (م ۲۹۷ق) از ضحاک و او از رسول الله (ص) چنین نقل می کند: «آل مُحَمَّدٍ مَعْدِنَ الْعِلْمِ وَأَصْلُ الرَّحْمَةِ» (۷) ابن حجر الهیتمی بعد از نقل حدیث ثقلین و تصریح به اینکه:

«ثُمَّ إِعْلَمُ أَنَّ الْحَدِيثَ

۱- تلخیص الشافی، ج ۱/۲۴۲.

۲- تلخیص الشافی، ج ۱/۲۴۳ (با تلخیص و تصرّف)

۳- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵/۳۵۲: تفسیر آیه ۱۲۳ هود.

۴- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵/۳۵۳.

۵- البلاذری، جمل انساب الاشراف، ج ۲/۳۵۱-۳۵۳: ترجمه علی بن ابی طالب (ع)؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲/۳۳۸: ترجمه علی بن ابی طالب؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۹۸ و ۳۸۴، رقم های ۸۹۸۸، ۸۹۸۹، ۸۹۹۲ و ۸۹۹۳؛ ابن حجر الهیتمی، الصواعق المحرقة ۱۲۷/۱۲۸: الفصل الرابع فی نبذ من کراماته؛ المناوی، فیض القدیر شرح جامع الصغیر، ج ۴/۳۵۷، ذیل ح ۵۵۹۴.

۶- اصول کافی، ج ۱/۲۲۱، کتاب الحججه.

۷- جمل انساب الاشراف، ج ۲/۳۸۵.

التمسک بذلك طُرُقًا كَثِيرَةً وَرَدَّتْ عَنْ نَيْفٍ وَعَشْرِ رِينَ صَحَابِيًّا...» (۱)، در توضیح حدیث می آورد:

«لَاِنَّ الثَّقَلَ، كُلُّ نَفِيسٍ خَطِيْرٍ مِصُونٍ، وَ هَذَا (الكتاب واهل بيت) كذلك؛ اذ كُلٌّ مِنْهُمَا مَعْدِنٌ لِلْعِلْمِ الدِّينِيِّهِ وَ الْاَسْرَارِ وَ الْحِكْمِ الْعَلِيِّهِ وَ الْاِحْكَامِ الشَّرْعِيِّهِ، وَ لَذَا حَثَّ (ص) عَلَى الْاِقْتِدَاءِ وَ التَّمَسُّكِ بِهِمْ وَ التَّعَلُّمِ مِنْهُمْ وَ قَالَ (ص): اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ فِينَا الْحِكْمَةَ اَهْلَ الْبَيْتِ...» و اهل بيت به حق عارفان به كتاب خدا و سنت رسولند، و تا زمان ورود برحوض از كتاب خدا جدا نمی شود چنان كه پیامبر فرمود:

«وَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ» و اهل بيت با ساير علما فرق دارد؛ زیرا آنها کسانی هستند كه:

«اللَّهُ أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا» و آنها را خداوند با کرامات باهره و مزایای متکافره، اشرف قرار داده است. و احادیث ترغیب به تمسک به قرآن و اهل بيت تا روز قیامت قطع نخواهد شد چنان كه كتاب الله چنین است (۲)

البته نه تنها در مجامع علمی كه در مباحثات و فضای سیاسی نیز علم و دانش امامان (علیهم السلام) مطرح بوده است؛ وقتی معاویه پیمان صلح با امام حسن (ع) را در ملاءعام نقض كرد و با حضور در شهر رسول الله (ص) جانشینی پسرش یزید را مطرح كرد، اعتراض گروهی از اصحاب رسول خدا (ص) از جمله عبدالله بن جعفر را برانگیخت؛ وی با استدلال منطقی طرح معاویه را مردود شمرد و حَسَنَ بْنَ (علیها السلام) را شایسته خلافت دانست و با خطاب به معاویه، آن دو را معدن علم و حکمت خواند: «وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّهُمَا مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ الْكَرَمِ...» (۳). چه اینکه حتی در دوران عباسی ها مرجعیت علمی اهل بيت (علیهم السلام) در جدال های سیاسی دست آویز قرار می گرفت؛ هنگامی كه ابومسلم، به خراسان اعزام شد، حاکمیت او از سوی سلیمان بن کثیر پذیرفته نشد، او در استدلال خود در جمع نقبای

۱- الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع والزندقه... / ۱۵۰-۱۵۱: الفصل الاول فی الآيات الواردة فيهم، ذیل آیه سوم.

۲- الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع والزندقه/ ۱۵۱ (با تلخیص).

۳- الدینوری، ابی محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه، الامامه و السیاسه المعروف بتاريخ الخلفاء، تحقیق علی شیری، قم، منشورات الشریف الرضی، ط الاولی ۱۴۱۳ق، ج ۱/۱۹۵.

خراسان گفت: « فهل فيكم أحدٌ بدا له أن يصرف هذا الامر (خلافت) عن أهل البيت إلى غيرهم من عتره النبي (ص)؛ قالوا: لا، قال: أفَتَشْكُون أَنَّهُمْ مَعَدِنُ الْعِلْمِ وَأَصْحَابُ مِيرَاثِ الرَّسُولِ؛ قالوا: لا... » (۱).

- مضمون باب « أن الائمه ورثه العلم... » (۲)؛ در احادیث اهل سنت نیز نسبت به علی (ع) از رسول الله (ص) نقل شده است؛ ابن بریده از پدرش حکایت می کند که می گفت: « أَنْ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: « إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا وَوَارِثًا، وَ إِنَّ عَلِيًّا وَصِيٌّ وَ وَارِثِي » (۳). و همچنین با توجه به حدیث: « أنا مدینه العلم... » و سخن آن حضرت در جمع بنی عبدالمطلب: « یا بنی عبدالمطلب إنَّ اللهَ لَمْ يَبْعَثْ رَسُولًا إِلَّا مَا جَعَلَ لَهُ مِنْ أَهْلِهِ أَخًا وَ وَزِيرًا وَ وَارِثًا وَ وَصِيًّا وَ مُنْجِزًا لِعِدَاتِهِ، وَ قَاضِيًا لِدِينِهِ... » (۴)، و فرمایش پیامبر خدا به علی (ع): « أَنْتَ تَبِينُ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ بَعْدِي » (۵). و البته که این سنت در میان همه انبیای الهی وجود داشته است: « وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ... » (نمل: ۱۶) که برخی از مفسران جمله « فَضَّلْنَا عَلِيَّ كَثِيرًا مِنْ عِبَادَةِ الْمُؤْمِنِينَ » را برتری در علم و نبوت، و ارث، در این آیه را به وراثت در علم و نبوت، تفسیر می کنند (۶). چه اینکه در مباحثه ای که میان ابن عباس و نافع بن الأزرق در حضور حسین بن علی (ع) پیش آمد، امام به ابن الأزرق، می فرماید سؤال را از من بپرس، و وی پاسخ می دهد: « لَسْتُ إِيَّاكَ أَسْأَلُ (شاید به خاطر صِغَرِ سِنِّ إِمَامٍ بُوْدَهُ اسْتِ)، ابْنِ عَبَّاسٍ بِهٖ وِی كُفْتُ: » یا ابن الأزرق إنَّهٗ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبِوَةِ وَ هُمْ وَرَثَةُ الْعِلْمِ » (۷).

بنابراین، تردیدی باقی نخواهد ماند، که آنچه رسول الله (ص) از ناحیه خدایش آموخته، علی (ع) به ارث برده و پس از علی (ع) به امامان بعدی یکی پس از دیگری رسیده است.

- ۱- الطبری، تاریخ الطبری، ج ۷/۳۶۱ (حوادث سال ۱۲۹: ذکر اظهار الدعوه العباسیه بخراسان).
- ۲- اصول کافی، ج ۱/۲۲۱.
- ۳- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۹۲، رقم ۹۰۰۵-۹۰۰۶.
- ۴- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۴۹، رقم ۸۳۸۲.
- ۵- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۸۶-۳۸۷، رقم های: ۸۹۹۴-۸۹۹۸.
- ۶- الشوکانی، فتح القديرالجامع بین فنی الروایه و الدرایه، ج ۴/۱۲۹: تفسیر آیه ۱۵ و ۱۶ نمل.
- ۷- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴/۱۸۳.

- نسبت به روایات باب: « أَنَّ الْأَئِمَّةَ وَرِثُوا عِلْمَ النَّبِيِّ وَجَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ . » (۱)، با توجه به احادیث منقول از منابع اهل سنت تردیدی نیست که علی (ع) وارث علم نبی (ص) است و امیرالمؤمنین آن را به امام بعدی منتقل می کند (۲)؛ اما اینکه رسول الله (ص) وارث علوم انبیاء پیش از خودش است، کسی به عنوان مسلمان در آن تردیدی ندارد، اگر قرآن ختم و پایان رسالت را با نبوت خاتم آن ها: « مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ » (احزاب: ۴۰) اعلام می دارد، حاکی از فضیلت و بقای شریعت او تا روز قیامت (۳) و ایشان میراث دار کل انبیای الهی خواهد بود؛ چنان چه خود فرمود: « إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلِ الْأَنْبِيَاءِ مِن قَبْلِي، كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَارًا (بیتاً) فَأَكْمَلَهَا وَأَحْسَنَهَا إِلَّا مَوْضِعَ لَبْنِهِ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَدْخُلُونَهَا وَيَتَعَجَّبُونَ وَيَقُولُونَ: لَوْلَا مَوْضِعَ اللَّبْنِ (هَلَّا وُضِعَتْ هَذِهِ اللَّبْنَةُ؟ قَالَ: فَأَنَا اللَّبْنَةُ، وَأَنَا خَاتَمَ النَّبِيِّينَ) (۴)، بلکه رسالت پیامبر خاتم رسالت جهانی و انبیا و امت های آنان، جزء امت خاتم محسوب می گردد (۵)؛ زیرا وقتی از او سؤال شد که چه زمانی نبی خدا بودی؟ فرمود: « كُنْتُ نَبِيًّا وَأَادُمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَالجَسَدِ » (۶). علم، که بزرگ ترین نعمت های الهی به بندگانش محسوب می شود (۷) اختصاص به علوم دینی که واجب است امام (ع) داشته باشد (۸)، ندارد بلکه شامل علوم دیگر (چنان که در احادیث این باب اشاره شده ولو

- ۱- اصول کافی، ج ۱/۲۲۳-۲۲۶.
- ۲- نگاه کنید به روایات باب أَنَّ الْأَئِمَّةَ وَرِثَةُ الْعِلْمِ.
- ۳- الطبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸/۱۶۶.
- ۴- البخاری، صحیح البخاری، ج ۳/۱۳۰۰: کتاب المناقب، باب خاتم النبیین، رقم ۳۳۴۱ و ۳۳۴۲؛ النیسابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۴/۱۷۹۰-۱۷۹۱: کتاب الفضائل، باب ذکره کونه خاتم النبیین، رقم ۲۲۸۶-۲۲۸۷ (متن از بخاری)
- ۵- السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الخصائص الکبری، بیروت، دارالکتاب العلمیه، ط الاولی ۱۴۰۵ق، ج ۱/۸ و ۹.
- ۶- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱/۱۴۸: ذکر النبوه رسول الله (به تعبیرهای دیگر هم نقل کرده است).
- ۷- الشوکانی، فتح القدیر الجامع بین فنی الروایه و الدرایه من علم...، ج ۴/۱۲۹: تفسیر آیه ۱۵ و ۱۶ نمل.
- ۸- الشریف المرتضی، الشافی فی الامامه، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ط الثانیه ۱۴۱۰ق ج ۲/۷ و ۱۵.

داشتنش بر امام واجب عقلی نیست (۱)) خواهد شد و از نگاه عقلی و شرعی منعی ندارد که امام، علوم دیگر را هم داشته باشد که به اعتقاد شیعه، امام شرعاً سایر علوم را از باب کرامت و لطف خدا، واجد است (۲).

- مضمون احادیث باب: «أَنَّ الْأئِمَّةَ إِذَا شَأَوْوا عَلِمُوا...» (۳) این نکته را فهماند که امام (ع) هرگاه تصمیم بر دانستن چیزی بگیرد، خداوند آن را به او اعلام می کند. و مقصود از «اعلام»، الهام یا القاء از سوی روح القدس است (۴) و چنان که در مباحث گذشته اشاره شد، الهام و القاء برای غیر پیامبر در قرآن عنوان گردیده (۵) و مانعی نخواهد داشت؛ زیرا حصول علم برای امام، به مجرد توجه نفس به معلوم، صورت می گیرد؛ و علتش این است که نفس انسان های پاک در اثر ارتباط نزدیک با خدا و تلاش فراوان برای بندگی، تقویت می شود و نور الهی او را فرا می گیرد و از تعلق آن به بدن کاسته می شود، و چنین نفسی هرگاه نسبت به چیزی توجه پیدا کند، خداوند گذشته و آینده و حال را به او اعلام می کند. (۶)

اینکه علم اولیای الهی همانند امام (ع) با علم افراد عادی متفاوت است، نه تنها خلاف شرع و عقل نیست که خود در تقویت باورهای دینی مؤثر و لازم خواهد بود و بخشی از معجزات انبیاء (علیهم السلام) را اخبار به غیب تشکیل می دهد و شواهد فراوانی در تاریخ بشر نیز موجود است؛ چنانچه امام فخر رازی ادعای قطعی می کند که علم غیب در آیات ۱۶ و ۲۷ سوره جن اختصاص به پیامبر ندارد و نمونه هایی از اخبار غیبی که صحت آنها به وقوع پیوسته را ذکر می کند. (۷)

۱- المفید، اوائل المقالات (مصنفات الشيخ المفید، ج ۴) ۶۷/.

۲- المفید، اوائل المقالات (مصنفات الشيخ المفید، ج ۴) ۶۷/.

۳- اصول کافی، ج ۱/۲۵۸.

۴- المجلسی، مرآت العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۳/۱۱۹.

۵- القصص ۲۸/۷: و اوحینا الی أم موسی أن ارضعیه... .

۶- المازندرانی، شرح اصول الکافی، ج ۶/۳۶.

۷- ر. ک: به التفسیر الکبیر، ج ۳۰/۶۷۹: و اعلم أنه لا بد من القطع بأنه لیس مراد الله... .

مجلسی نیز نتیجه جمع بندی میان آیات و روایات را این می داند که امام به تعلیم خدا بر امور پنهانی اطلاع پیدا می کند و با بررسی غیب از سطح ادراک عمومی، و غیب از نگاه دانش و فنی و غیب در عرصه تفکر و ریاضت، به این حقیقت می رسد که پیغمبر و امام به عنوان یک رهبر همه جانبه جامعه، مراتب غیب ادراکی و فنی را می داند و بر آنها مسلط است (۱).

چه اینکه روایاتی که قبلاً نسبت به علی (ع) بازگو شد: «عَلَّمَنِي الْفِ بَابِ، يَفْتَحُ كُلَّ بَابِ أَلْفِ بَابِ» (۲)، یا روایت: «لَقَدْ وَضَعَ (ص) يده علی صدری و قال: «اللَّهُمَّ إِمْلَأْ قَلْبَهُ عِلْمًا وَ فَهْمًا وَ حِكْمًا وَ نُورًا» و جبرئیل امین از اجابت آن خبر داد» (۳) و نیز «حکمت به ده جزء تقسیم می شود، نه جزء آن به علی (ع) و یک جزئش به انسان های دیگر اختصاص یافت» (۴)، همه شاهد و مؤید این معنا است که خداوند هر کسی را که بخواهد، از اخبار غیب آگاه می سازد. همان معنای بلندی که امامان شیعه فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عَلَّمِنِ: عِلْمٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ (عليهم السلام) فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ» (۵). و در منابع فریقین، علم، نوری خوانده شده که خداوند در قلب ها [ی هر که بخواهد] قرار می دهد: عن انس بن مالك: «إِنَّ الْعِلْمَ لَيْسَ بِكَثْرَةِ الزَّوَايِهِ وَ إِنَّمَا الْعِلْمُ نُورٌ يَجْعَلُهُ اللَّهُ فِي الْقَلْبِ (مَنْ يَشَاءُ)» (۶). کلینی به سند خود از علی (ع) نقل می کند که حضرت در جواب جاثلیق فرمود: «إِنَّ الْعَرْشَ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ أَنْوَارٍ أَرْبَعَةٍ: نُورِ

۱- مرآت العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۳/۱۱۵-۱۱۸: تعلیقه بر حدیث چهارم باب نادر فیه ذکر الغیب.

۲- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۸۵، رقم ۸۹۹۲.

۳- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۸۵، رقم ۸۹۹۳.

۴- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۳۸۴، رقم ۸۹۸۸-۸۹۸۹.

۵- اصول کافی، ج ۱/۲۵۶، کتاب الحججه، باب أَنَّ الْأَثْمَةَ: يعلمون جميع العلوم التي خرجت الى الملائكة، ح ۴ و چند روایت دیگر.

۶- ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۳/۵۶۱: تفسیر آیه ۲۸ فاطر؛ السیوطی، الدر المنثور، ج ۷/۲۰: ذیل همان آیه؛ مصباح الشریعه، المنسوب الی الامام جعفر الصادق (ع)، بیروت، موسسه الاعلمی، ط الاولی ۱۴۰۰ ق/ ۱۶: ... فی قلب من یشاء؛ المیلانی، السید علی الحسینی، نفحات الازهار فی خلاصه عبقات الانوار، قم، مهر، ط الاولی ۱۴۱۴ ق، ج ۱/۱۱۴: من الاخیار، برخی متن مورد نظر را حدیث خوانده و به رسول الله نسبت داده اند: دیوان السید رضا الهندی الموسوی، بیروت، دارالاضواء، ط الاولی ۱۴۰۹ ق/ ۹..

أحمر...، و نُورٍ أبيضٍ مِنْهُ [إبيضٌ] البياضُ، وهو العلمُ الَّذِي حَمَلَهُ اللهُ الحَمْلَةَ وَذَلِكَ نُورٌ مِنْ عَظَمَتِهِ، فَبِعَظَمَتِهِ وَنُورِهِ أَبْصَرَ قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ...» (۱).

- عنوان و محتوای روایات باب: « أَنْ الْأَئِمَّةَ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) يَعْلَمُونَ مَتَى يَمُوتُونَ... » (۲) این مفهوم را می‌رساند که ائمه (علیهم السلام) از مرگ خویش مطلع اند؛ چنان که در حدیث دوم این باب، موسی بن جعفر (ع)، در جمع موجهان بغداد در زندان سندی بن شاهک، در روایت سوم، علی بن الحسین (ع)، از زمان شهادت خویش خبر می‌دهند، حدیث چهارم از علم علی (ع) به قاتل و محل و زمان شهادتش پرده برمی‌دارد و... .

در این خصوص میان بزرگان شیعه به ظاهر وحدت نظر وجود ندارد؛ زیرا برخی بدان جهت که حفظ نفس عقلاً و شرعاً واجب است، رفتن امام علی (ع) هنگام سحر به مسجد کوفه با اینکه می‌دانست او را به شهادت می‌رساند، صلح امام حسن (ع) با معاویه، علیرغم اینکه می‌دانست وی پایبند به تعهدات خود نیست، حرکت امام حسین (ع) به سوی کوفه، با اینکه علم داشت کوفیان او را تنها خواهند گذاشت...، همه به هلاکت انداختن نفس است؛ و راه حل را این می‌داند که حفظ نفس در همه حالات واجب نیست و آن را از خصائص امام، می‌شمارد. (۳)

شیخ مفید، در همین ارتباط اجماع مبنی بر اینکه: امام، هرچه اتفاق می‌افتد می‌داند را، نمی‌پذیرد و ادعای برخلاف آن می‌کند، وی می‌گوید: « وَمَا اجْتَمَعَتِ الشَّيْعَةُ قَطُّ عَلَى هَذَا الْقَوْلِ، وَإِنَّمَا اجْتَمَعَتْهُمْ ثَابِتٌ عَلَى أَنَّ الْإِمَامَ يَعْلَمُ الْحُكْمَ فِي كُلِّ مَا يَكُونُ، دُونَ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِأَعْيَانِ مَا يَحْدُثُ وَ يَكُونُ، عَلَى التَّفْصِيلِ وَالتَّمْيِيزِ » (۴)؛ از این رو، وی معتقد است علی (ع) قتل و قاتل خود را به اجمال می‌شناخت نه به تفصیل، و در غیر این صورت مأمور به صبر و تسلیم

۱- اصول کافی، ج ۱/۱۲۹: کتاب التوحید، باب العرش، الكرسي، ح ۱.

۲- اصول کافی، ج ۱/۲۵۸.

۳- المجلسی، مرآت العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۳/۱۲۳: ذیل حدیث چهارم.

۴- المسائل العبریه (مصنفات الشیخ المفید، ج ۶) / ۶۹.

به شهادت بوده است. امام حسن (ع) از پیمان شکنی پسر ابوسفیان با خبر بود ولی صلح او برای حفظ جان خود و شیعیانش بود. امام حسین (ع) از خدعه کوفیان باخبر نبود و اگر می دانست مأمور به این کار بود. (۱)

عالم دیگر شیعی به نحوی علم غیب ائمه را منکر می شود و گویا روایاتی که علم غیب امامان (علیهم السلام) را مطرح می کند مخالف آیات قرآن (۲) که دانش غیب را اختصاص به خدا می سازد، می داند. (۳)

برخی دیگر، با نقد دیدگاه مجلسی و شیخ مفید، عنوان و محتوای احادیث باب مورد نظر را معقول می شمارد و تأکید می کند که چون امام معصوم (ع) در زمان خویش مصلح کل بوده، و همواره در حال مبارزه با باطل قرار داشته، به روش هایی که اتخاذ می کند بینا است و در این جبهه ایشارگرانه فداکاری و خود را تسلیم پروردگارش می داند که خود از بزرگ ترین مقامات شهامت و مردانگی و درک سعادت به شمار می رود؛ و این قضیه ربطی به هلاکت نفس ندارد بلکه ایفای وظیفه و جانبازی در زمان به سر رسیده خواهد بود. به همین جهت امام (ع) از مرگ و زمان آن و... خود باخبر است و آن را با اختیار خود برمی گزیند و با کمال رضایت وظیفه جانبازی را به پایان می برد (۴).

ولی با توجه به مطالب گذشته و فراوانی روایات در این خصوص، به نظر می رسد دیدگاه عالمانی که اشاره شد، دور از هم نیست؛ و ادعای اجماع بر اثبات علم غیب ائمه (علیهم السلام) و عدم آن (۵) در ذاتی بودن و نبودن آن باز می گردد؛ مدعیان اثبات، آن را عطای

۱- المسائل العبریه (مصنفات الشیخ المفید، ج ۶) / ۷۰-۷۲ (با تلخیص) .

۲- توبه ۹/۱۰۱: وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ : اعراف ۷/۱۸۸.

۳- المغنیه، محمدجواد، الآخره و العقل، بیروت، دارالتیاریت جدید - دارالجواد، ط الرابعه ۱۴۱۰ق/ ۷۸۳؛ الشیعه فی المیزان/ ۴۲.

۴- کمره ای، محمدباقر، اصول کافی با ترجمه و شرح فارسی، قم، انتشارات اسوه، چ اول ۱۳۷۰ش، ج ۲/۷۸۸-۷۹۲.

۵- ر. ک: به کتاب المسائل العبریه/ ۶۹ .

الهی می شمارند نه استقلاللی اما طرف مقابل ذاتی و استقلاللی بودن آن را منتفی می داند؛ زیرا؛ شیخ مفید در اوائل المقالات از یک طرف، به صراحت کامل علم غیب امام را می پذیرد ولی آن را عقلاً و اجب نمی شمارد بلکه واجب شرعی و الطاف الاهی نسبت به امام را به خاطر اطاعت مردم از او، می داند و از دیگرسو، غیب گویی مطلق و ذاتی که جز از آن خداوند نیست، منکر می شود و فاسد قلمداد می کند (۱) که درحقیقت علم غیب با چهار شرط برای امام ثابت است: علم غیب، لطف است نه شرط امامت. واجب شرعی است نه عقلی، ذاتی و استقلاللی نیست بلکه به اعلام خداوند است، اما بدان جهت که علم غیب، ظهور در استقلال دارد نباید به طور مطلق در مورد امام به کار برود (۲). و در مسائل عبکریه، جُز همین مطلب را با زبان دیگر نمی گوید.

سیدمرتضی (۳) و شیخ طوسی (۴) همین معنا را با این بیان ارائه می دهند: هر علمی که به نحوی مرتبط به دین و احکام شرعی اشیاء باشد، امام (ع) واجب است عقلاً- و شرعاً آن را داشته باشد (غیبی یا غیرآن) اما علومی که ارتباط به دین و امامت و رهبری آن، ندارد واجب نیست امام آنها را واجد باشد ولی منع عقلی و شرعی از داشتنش وجود ندارد، با این تفاوت که شیخ مفید وجوب شرعی آن را بدان جهت که لطف است و زمینه ساز اطاعت بیشتر امام، ثابت می داند و دیگران منکر آن نیستند.

همچنین «محمّد جواد مغنیه» اگر دریک جا مطلق علم غیب امام را منکر می شود (۵)، بی تردید به همان جهتی است که از اطلاق آن، بوی استقلال می رسد. و شاید به همین

۱- اوائل المقالات (مصنفات الشیخ المفید، ج ۴) / ۶۷.

۲- اوائل المقالات (مصنفات الشیخ المفید، ج ۴) / ۳۱۳: الحواشی و التعليقات، رقم ۶۴: که با شرط اول و دوم مفوضه و نوبختی ها، با شرط سوم غلات، با شرط چهارم غلات و مفوضه و اخباریون و عوام از شیعه مخالفند؛ زیرا این ها به طور مطلق علم غیب را برای امام به کار می برند چه این که غلات علم غیب را ذاتی و استقلاللی می دانند نه تبعی.

۳- الشافی فی الامامه، ج ۲/۷ و ۱۵.

۴- تلخیص الشافی، ج ۱/۲۶۱.

۵- مغنیه، محمد جواد، الآخره و العقل / ۷۸۳.

جهت تعبیر صریح «علم غیب» در متن کلمات امام (ع) نسبت به خودش به چشم نمی خورد هر چند که در پرسش سؤال کنندگان موجود است و امام (ع) آن را بیشتر با استناد به آیات قرآن، تبیین می کند (۱)، ولی در جای دیگر علوم ائمه (علیهم السلام) را منحصر به فرد، و نسبت به کتاب و سنت که منبع علوم امامان است، شامل و کامل و محیط می شمارد؛ علمی که رسول الله (ص) از جبرئیل و ائمه از رسول خدا گرفته است (۲). و این کلام او معارض با کلام شیخ مفید نخواهد بود. بنابراین با توجه به مطالبی که نسبت به علم غیب ائمه (علیهم السلام) ارائه گردید نکات زیر مستدل و واضح می گردد:

نکته اول: عناوین باب ها و متن روایاتی که ادعا شده غلو باطل است و همچنین احادیث دیگری که در اصول کافی، فضائل امام را شرح می دهد، هیچ کدام با معیارهای غلو باطل منطبق نمی گردد و به امام (ع) نقش الوهیت نمی دهد بلکه امام را به عنوان بنده خالص ولی امام معصوم، پارسا، دارای علم و دانش وسیع و پاک و... معرفی می کند.

اما نسبت به علم غیب، تردیدی نیست که: اولاً و بالذات از آن خداوند است ولی بر پایه نص قرآن (۳) به مشیت الهی به بندگان برگزیده عطا می شود، به اعتقاد شیعه علوم امام به طور کلی به ویژه اخبار غیبی به تعلیم و فراگرفته از رسول الله (ص) است که او از جبرئیل امین آموخته (۴) و به وصی خویش علی بن ابی طالب (ع) و علی (ع) به امامان بعدی منتقل نموده است، چنان که امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ سؤال مرد کلبی که گفت: «لقد اعطیت یا امیرالمؤمنین علم الغیب؟» فرمود: «لیس هو بعلم غیب، و إنما هو تعلم من ذی علم، وإنما علم الغیب علم الساعه، وما عیدده الله سبحانه بقوله: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي

۱- ر. ک: به احادیث باب نادر فیه ذکر الغیب از اصول کافی، ج ۱/۲۵۶-۲۵۷.

۲- مغنیه، محمدجواد، الشیعه فی المیزان/۴۲.

۳- سوره جن ۲۶/۷۲-۲۷.

۴- المغنیه، محمدجواد، الشیعه فی المیزان/۴۴؛ السبحانی، جعفر، رسائل و مقالات، ج ۳/۶۸۳؛ القزوینی، السید امیرمحمدالکاظمی، الشیعه فی عقائدهم و احکامهم، کویت، دارالطلیعه (بی تا) /۷۴.

الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا. . . (لقمان: ۳۴) . . . فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَمَّا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ، وَمَا سِوَى ذَلِكَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ نَبِيَّهُ (ص) فَعَلَّمَنِيهِ، وَدَعَا لِي بِأَنْ يَعْينَهُ صِدْرِي، وَتَضَطَّمٌ عَلَيْهِ جَوَانِحِي « (۱) ، و آنچه امام (ع) از غیب می داند، لطف (۲) و اعلام و تعلیم از سوی خداوند است که از خصائص انبیا و ائمه و اولیای الهی به شمار می آید (۳). همان گونه که ابن ابی الحدید آینده را به دو بخش تقسیم می کند: بخشی را جز خدا کسی نمی داند و بخش دیگر را بعضی از افراد به اعلام پروردگار می دانند (۴). عالم دیگر اهل سنت الهام به غیب و مکاشفه از سوی ملاأعلی، جریان حقیقت بر زبان بدون قصد، تکلم فرشته بدون نبوت و القاء واقعیت از عالم ملکوت را، برای برخی افراد بشر (محدث) ممکن و وقوعش را تأکید می کند و آن را کرامت الهی و منزلتی از منازل اولیاء می داند (۵).

نکته دوم: شیعه اثنی عشر، همواره اصول و فروع دین اسلام را از کتاب خدا و سنت رسول الله (ص) که امامان را وارثان همه جانبه پیامبر خدا (جز رسالت) می دانند، استخراج می کنند، و آنچه در اصول کافی مطرح شده (به شرط صحت سند)، سنت رسول الله (ص) و پیروی از دو امانت گرانهای پیامبر (ثقلین) می شمارند؛ پیروی از امامانی که به اجماع مسلمانان جزء و مصداق اهل بیت اند و به قول و عمل، تابع جدشان اند و همه مقرب الهی و پناهگاه و رافع مشکلات عباداند و کسی از آنها جز بندگی خدا، زهد، علم و قداست و . . . سراغ ندارد (۶)؛ به چه دلیل جرم محسوب گردیده و متهم به غلو می شوند؟! دانستن ابعاد مختلف قرآن و نشر و بیان سنت رسول الله و توجه خاص خدا به آنان، نه

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸/۲۱۵، خ ۱۲۸: تضطّم: یعنی یجمع علیه جوانح صدری.

۲- الشیخ المفید، اوائل المقالات (مصنفات الشیخ المفید، ج ۴) / ۶۷.

۳- السبحانی، رسائل و مقالات، ج ۳/۶۸۳.

۴- شرح نهج البلاغه، ج ۸/۲۱۷.

۵- المناوی، محمد عبدالرؤف، فیض القدر شرح جامع صغیر. . . ، بیروت، دارالفکر (بی تا)، ج ۴/۵۰۷، شرح حدیث رقم ۶۰۹۷.

۶- مغنیه، محمد جواد، الشیعه و التشیع، بیروت، دارالمدرسه. . . (بی تا) / ۳۹. .

شرك است و نه غلو!

نکته سوم: اگر این منطق شیعه، برای برخی همانند ناصرالقفاری و احسان الهی ظهیر...، قابل تحمل و درک نباشد و آن را غلو بدانند، در حقیقت خودشان را نسبت به رهبران شان که معترف به عدم عصمت آنهایند، گرفتار غلو نموده اند؛ زیرا ده ها مورد یافت می شود که نسبت به آن ها غلو شده است (۱):

- ابابکر؛ عن النبی (ص) قال: «لو كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ خَلِيْلًا لَمَا تَخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيْلًا وَلَكِنَّهُ أُخِيٌّ وَصَاحِبِي وَ قَدْ إِنْ تَخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ صَاحِبَكُمْ خَلِيْلًا!» (۲). یا مانند این نقل که «مردی که بدون وصیت از دنیا رفته بود، در خواب ابابکر، وصیت او ابلاغ شد و ابابکر آن را به اجرا درآورد» (۳)؛ مناوی، در اینکه طبق این نقل عمر افضل از ابابکر باشد را نمی پذیرد و می گوید: «فَإِنَّ الصِّدِّيقَ لَا يَتَلَقَّى عَنْ قَلْبِهِ بَلْ عَنِ مَشْكَاهِ النَّبِيِّ وَ هِيَ مَعْصُومَةٌ...» (۴).

- عمر بن خطاب؛ ابوهریره می گوید: قال رسول الله (ص): «لَقَدْ كَانَ فِيمَا قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ نَاسٌ مَحْدَثُونَ، فَإِنْ يَكُ فِي أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ، فَعَمْرُ!» (۵)، مناوی «مَحْدَثٌ» را کسی می داند که به او الهام صادق و القاء و کشف از ملا اعلی صورت گرفته باشد یا واقعیت بر زبان او بدون قصد جاری گشته باشد یا ملائکه بدون نبوت با او سخن گفته باشد. و چنین مقام را کرامت خدا و منزلت جلیله ای از منازل اولیاء می شمارد (۶). در فضیلت عمر، به نقل از عمّار بن

۱- موارد فقط به عنوان نمونه آورده شده است.

۲- مسلم، صحیح مسلم، ج ۴/۱۸۵۵: کتاب فضائل الصحابه، ج ۲۳۸۳.

۳- الشاطبی، ابراهیم بن موسی اللخمی الغرناطی المالکی، الموافقات فی اصول الشریعه، بیروت، دارالمعرفه (بی تا)، ج ۲/۲۶۷: النوع الرابع مقاصد وضع الشریعه، المسائله الحادیه عشر؛ المغنیه، الشیعه فی المیزان/۴۶.

۴- فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۴/۵۰۸ در توضیح حدیث رقم ۶۰۹۷: وی محدث (به فتح دال) به تلقی از مشکاه نبوت و تلقی از قلب، تقسیم می کند و ابابکر را از قسم نخست می شمارد.

۵- البخاری، صحیح البخاری، ج ۳/۱۳۴۹: کتاب فضائل الصحابه، ح ۳۴۸۶، و ۱۲۷۹/، ح ۳۲۸۲؛ مسلم، صحیح مسلم، ج ۴/۱۸۶۴: کتاب فضائل الصحابه، ح ۲۳۹۸؛ المناوی، فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۴/۵۰۸، ذیل حدیث رقم ۶۰۹۷.

۶- المناوی، فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۴/۵۰۸، ذیل حدیث رقم ۶۰۹۷.

یاسر می آورد: رسول خدا فرمود لحظاتی پیش، جبرئیل نزد من آمد، به او گفتم: «یا جبرئیل! حَدِّثْنِي بِفَضَائِلِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي السَّمَاءِ، فَقَالَ لِي جَبْرَائِيلُ: لَوْ حَدَّثْتُكَ بِفَضَائِلِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي السَّمَاءِ، مِثْلَ مَا لَبِثْتُ نُوحًا فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا، مَا نَفَدْتَ فَضَائِلَ عُمَرَ، وَ أَنَّ عُمَرَ لَحَسَنَةٌ مِنْ حَسَنَاتِ أَبِي بَكْرٍ!» (۱).

غیب دانی عمر از مدینه تا ایران!؛ عمر وقتی از خطای زنی به نام «ساریه جبل» در ایران از طریق وحی مطلع شد، از مدینه او را مخاطب قرار داد و او صدای عمر را شنید و بر فراز کوه رفت! (۲)

عثمان بن عفان؛ به نقل از عایشه و حفصه بنت عمر، روزی رسول الله (ص) بر ما وارد شد و به پهلو دراز کشید درحالی که زانوها و ران هایش عریان بود! ابابکر اذن ورود خواست، حضرت اجازه داد. سپس عُمَرُ، اجازه ورود خواست، رسول الله (ص) اجازه داد. (علی، کسب اجازه نمود، پیامبر اجازه داد) ولی هم چنان رسول خدا دراز کشیده بود و ران ها و زانوهایش عریان بود، اما همین که عثمان بن عفان اجازه ورود خواست، پیامبر بعد از اینکه خودش را منظم کرد، اجازه ورود داد! . بعدها وقتی سؤال شد که با ورود ابابکر و عمر چنان نکرد، فرمود:

«أَلَا أَسْتَحْيِي مِنْ رَجُلٍ (مَمَّنْ) تَسْحِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ!» (۳).

معاویه بن ابی سفیان؛ از جابر، نقل شده که رسول الله (ص) فرمود: «أَتَانِي جَبْرَائِيلُ فَقَالَ: إِتَّخِذْ مُعَاوِيَةَ كَاتِبًا» (۴). طبق نقل دیگر، رسول خدا (ص) می فرماید: «وقتی جبرئیل بر من نازل

۱- ابن النجار البغدادي، محب الدين محمد بن محمود أبي الحسن، ذيل تاريخ بغداد، تصحيح قيصر فرح، بيروت، دارالكتب العلميه (بي تا)، ج ۲/ (۱۷ مسلسل) / ۵۰، رقم ۳۰۵؛ العسقلاني، لسان الميزان، ج ۲/ ۱۶۸، رقم ۷۴۹ (حبيب)؛ ابن عساكر، تاريخ مدينه دمشق، ج ۳۰/ ۱۲۳، رقم ۶۱۴۰؛ الموصلي، مسند ابى يعلى، ج ۳/ ۱۷۹، رقم ۱۶۰۳: فقال: يا محمد!

۲- الشاطبي، الموافقات في أصول الشريعة، ج ۲/ ۲۶۶.

۳- ابن حنبل، المسند، ج ۱۰/ ۱۶۸، رقم ۲۶۵۲۹ (از حفصه، در این نقل اسم علی (ع) هم آمده است؛ مسلم، صحيح مسلم، ج ۴/ ۴۴: كتاب فضائل الصحابه، ح ۲۴۰۱ و ۲۴۰۲ (با اندك تفاوت، نقل از عائشه)؛ كنز العمال، ج ۱۳/ ۶۱، رقم ۳۶۲۵۱.

۴- ابن عساكر تاريخ مدينه دمشق، ج ۵۹/ ۶۸ (قبل از رقم ۱۲۲۳۸) ترجمه معاويه بن صخر ابی سفیان. .

شد به او گفتیم: «یا جبرئیل! تخوف عَلِيٍّ مِنْ معاويه خيانه کما فعل عبدالله بن خطل، قال: لا هُوَ أمين» (۱). در حالی که در همان کتاب در حدود ۱۱ حدیث به این مضمون نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ معاويه عَلِيٍّ مِثْبَرِي فَأَقْتُلُوهُ» (۲).

غلو نسبت به صحابه؛ ابن عبدالبرّ نسبت به اصحاب می گوید: «وَنَحْنُ وَ إِنْ كَانَ الصَّحَابَةُ كُفِينَا البَحْثُ عَنْ أحوالهم، لِإِجماع أهلِ الحقِّ مِنَ المُسلمين وَ هُم أهلُ السنّه وَ الجَماعه عَلَيَّ أَنَّهُمْ كُلُّهُمْ عُدُوٌّ، فَوَاجِبُ الوُقُوفُ عَلَيَّ أَسْمَائِهِم وَ البَحْثُ عَنْ سِيَرِهِمْ وَ أحوالِهِمْ لِيُهْتَدَى بِهِدْيِهِمْ، فَهَمَّ خَيْرٌ مَنْ سِيَلِكَ سَبِيلَهُ وَ اقْتَدَى بِهِ» (۳)؛ که ابوریه عالم مصری عدالت جمیع صحابه را جز غلو و اسراف در اعتماد و افراط این قوم، نسبت به صحابه چیزی دیگر نمی داند (۴).

بنابراین با توجه به این نمونه ها و موارد دیگر، سؤال این است که: به چه دلیل ابابکر، به مقام خُلّت حضرت ابراهیم (ع) می رسد و لقب خلیل الهی دریافت می کند و فرشته با او تکلم می کند و به او وحی می شود، و عمر بن الخطاب جزء محدّثان این ملت قرار می گیرد و از ملأ اعلا به او الهام صادق می شود، و بیان فضائلش از اندازه عُمر نوح فراتر می رود تا آنجایی که فرشته الهی از بیان آن اظهار عجز می کند، و خداوند حق را بر زبان او جاری می سازد (۵) و توهین به رسول خدا (ص) به خاطر جعل مقام برای عثمان، و...، هیچ کدام غلو پنداشته نمی شود، ولی بیان فضائل اهل بیت (علیهم السلام) به زبان خود آنها که در ده ها آیه و حدیث بر اساس منابع خود آنان مطرح می گردد، غلو محسوب می گردد! چگونه محدّث بودن و غیب گویی عُمر، عین بندگی و وحدانیت خداوند است، ولی همان صفت برای امام علی (ع) و... غلو و خروج از دین شناخته می شود؟! چرا؟

۱- ابن عساکر تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۹/۶۹.

۲- ابن عساکر تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۹/۱۵۵، رقم ۱۲۳۳۴-۱۲۳۳۸.

۳- الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج ۱/۱۹.

۴- اضواء علی السنه المحمديه/۳۳۹.

۵- المناوی، فیض القدیر شرح جامع الصغیر، ج ۴/۵۰۷، ذیل حدیث ۶۰۹۷: قال الرسول: «انّ الله جَعَلَ الحق علی لسان عمر»..

اگر موارد یاد شده نسبت به پیشوایان امثال قفاری، و ظهیر و... غلو نیست، احادیث کافی با توجه به اینکه شواهدی در منابع مورد قبول آنان دارد، به طریق اولی غلو نخواهد بود؛ زیرا آنها به اعتقاد شیعه؛ اولاً: معصوم اند و مصداق «ثقلین». ثانیاً: همه به فضل علمی و عملی آنها معترفند و اگر غلو است، حق اعتراض و متهم کردن دیگران به غلو و خارج دانستن از دین، موضوعیت نخواهد داشت، هر دو طرف دچار غلو گردیده اند!

نتیجه گیری

تردیدی نیست که غلو به مفهوم نقش خدایی دادن به غیر پروردگار حق، از نگاه همه مسلمانان مردود و غلات جزء مسلمانان محسوب نمی شوند؛ اما در این میان پیروان اهل بیت (علیهم السلام) که بر اساس سفارش های مؤکد رسول الله (ص) اهل بیت او را همانند قرآن، در اصول و فروع دین، امام و مقتدای خود می دانند، از سوی گروهی از نویسندگان به ویژه وهابی ها متهم به غلو می شوند؛ و اعتقاد به اصل امامت و ولایت اهل بیت (علیهم السلام) و باور به معصوم بودن آنان و معتقد به فضائل و دانش و اطلاع از غیب آنان را، مصادیق آشکار غلو باطل می شمارند و اصل امامت و اوصاف مربوط به امام (ع) را طراحی عبدالله بن سبأ یهودی قلمداد می کنند. ولی با بررسی و نقد مفصلی که ارائه شد؛ اولاً: امامت امامان اهل بیت (علیهم السلام)، همزاد با اصل اسلام است و هیچ ربطی به ابن سبأ که از جهات متعدد مورد تردید است، ندارد. و داستان سبئه که از سال های ۳۴ هجرت به بعد توسط طبری تنها منبع این اسطوره، بر سر زبان ها افتاد، توطئه ای بیش نبوده است.

ثانیاً با توجه به معیارهای غلو که توسط خود بزرگان اهل سنت، ارائه شده، هیچ کدام از عناوین باب ها و احادیث کافی که ادعا شده ظهور در غلو باطل دارد، با آن معیارها سازگاری ندارد؛ زیرا روایات کافی نه به اهل بیت نقش خدایی می بخشد و نه آنها را نبی و پیامبر معرفی می کند بلکه آنان را بندگان مخلص خدا، ولی امام معصوم، پارسا و مطهر، آشنا به همه جهات دین و دنیا و اوصیای عملی و علمی رسول الله (ص) می دانند.

باور شیعه بر این است که خداوند از فضل و حکمت و علم و عصمت و دیگر صفات پسندیده ای که به امامان (علیهم السلام) داده به احدی از بندگان خود جز پیامبر نداده است، و آنها علی‌رغم این اوصاف همانند مخلوقات دیگرند، و این باور، نه تنها غلو و شرک نیست که ایمان و توحید محض است.

ص: ۴۴۱

بخش پنجم: تکفیر و مذمت صحابه در کافی

اشاره

یکی دیگر از چالش برانگیزترین و ریشه دارترین بحث‌هایی که میان مکتب خلفا به طور عموم و وهابی‌ها به طور خصوص در یک طرف، و پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در طرف دیگر، مطرح است، مبحث تکفیر و تنقیص، تعدیل و تمجید اصحاب گرامی رسول الله (ص) است (۱)؛ همه فرق اهل سنت به ویژه پیروان ابن تیمیه اصرار دارند که همه اصحاب پیامبر (ص) عادلند و اقوال و رفتار آنان شرعاً برای امت اسلامی حجت است و جرح و تعدیل آنها نه تنها جایز نیست که حرام و خروج از دین خواهد شد. اما در مقابل، پیروان اهل بیت (علیهم السلام) این فرضیه را نمی‌پذیرند و معتقدند اصحاب رسول الله (ص) با همه احترامی که دارند، همه عادل نبودند بلکه در میان آنها انسان‌های منافق و نامسلمان و کاذب و... وجود داشت؛ با این وجود مبنای اهل سنت که اقوال و سیره صحابه حجت شرعی است، زیر سؤال می‌رود.

و از آنجا که بررسی و کاوش این بحث، احتیاج به توضیح اصطلاحات و واژه‌ها و تبیین مبنای دو طرف دارد و اینکه حق با کدام دسته است، در این فصل مطالبی با هدف روشن شدن واقعیت و نزدیک نمودن دیدگاه‌های دو طرف، ارائه می‌گردد:

۱- اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، تألیف، ایران، دارالزهراء، ط الأولی ۱۴۳۰ق، ج ۱/۶۱۵..

فصل اول: اصل شبهه تکفیر صحابه

۱. طرح اتهام

هرچند که اصل متهم کردن شیعه، به تکفیر صحابه، در اکثر منابع اهل سنت که به این مباحث پرداخته اند، مطرح شده است، ولی برخی از نویسندگان وهابی، به جای تحقیق و ارائه راه حل، به ناسزاگویی پرداخته اند و شاید وجود چنین عناصری که مواردی به عنوان نمونه اشاره می گردد، اسباب تنش و دامن زدن به اختلافات میان مسلمانان را فراهم کرده باشد:

- یکی از نویسندگان وهابی شیعه، باور آنها را نسبت به اصحاب رسول الله (ص) چنین معرفی می کند: «الرافضه عمَدُوا إِلَى خِيَارِ أَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ... فَجَعَلُوهُمْ شِرَارَ النَّاسِ وَإِفْتَرَوْا عَلَيْهِمُ الْعِظَائِمَ...، وَجَاءُوا إِلَى شَرِّ مَنِ انْتَسَبَ إِلَى الْإِسْلَامِ مِنْ أَهْلِ الْإِهْوَاءِ - وَهُمْ الرَّافِضَةُ بِجَمِيعِ أَصْنَافِهَا غَالِيَهَا وَإِمَامِيهَا وَزَيْدِيهَا -... لَيْسَ مِنْ جَمِيعِ الطَّوَائِفِ الْمُنْتَسِبَةِ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ بَدْعِهِ وَضَلَالَتِهِ شَرٌّ مِنْهُمْ، لَا أَجْهَلُ وَلَا أَكْذِبُ وَلَا أَظْلَمُ وَلَا أَقْرَبُ إِلَى الْكُفْرِ وَالْفُسُوقِ وَالْعِصْيَانِ... وَهَؤُلَاءِ كَفَرُوا الْأُمَّةَ كُلَّهَا أَوْ ضَلُّوْهَا، سِوَى طَائِفَتِهِمُ الَّتِي يَزْعُمُونَ أَنَّهَا الطَّائِفَةُ الْمَحَقَّةُ» (۱).

۱- محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، آل الرسول (ص) و اولیاؤه موقف اهل السنه و الشیعه... من منهاج السنه النبویه، المنصوره، دارالیقین للنشر و التوزیع - الرياض، دارالقبلتین، ط الاولی ۱۴۱۲ق/ ۷۴ و ۷۵ (با تلخیص) ..

- نویسنده دیگر که شیعه را دستاورد یهود دانسته می نویسد: «فهذه (تکفیر) هی عقیده القوم من أولهم إلى آخرهم كما رسمها اليهود لهم حتى صار دينهم الذي يدينون به، دين الشتائم والسباب ولكنهم لم يكتفوا بالسباب والشتائم على عدد كبير من أصحاب رسول الله (ص) بل هوت بهم هاويه حتى كفروا جميع أصحاب رسول الله إلا النادر منهم» (۱)

- برخی دیگر بدون اینکه مدرکی ارائه دهند، ادعا می کنند: «وقد إمتلأ الكتاب (کافی) بروایات تُکفر الصحابه وتلعنهم وتسبهم وهُم الذين ترضى عنهم القرآن و وعدهم بالحسنی والزلفی وحسن المآب، یأت الکلینی ليعدهم بجهنم» (۲).

- ناصر قفاری، تحت عنوان «حکم من أنکر إمامه الاثنی عشر» ، بعد از بیان اینکه: «به اعتقاد شیعه، کسی که ایمان به امامت نداشته باشد، کفرش از یهود و نصارا شدیدتر است. . .» (۳) این اتهام را گسترش داده مدعی می شود که شیعه: «اصحاب، اهل بیت (علیهم السلام) ، خلفای مسلمانان، قضاة، أئمة مسلمین، فرق اسلامی و امت را کافر می شمارند» (۴) و در خصوص اصحاب می نویسد: «کُتِبَ الشَّيْخَةُ مَلِيئُهُ بِاللَّعْنِ وَالتَّكْفِيرِ لِمَنْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ، مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْانصَارِ، وَ أَهْلِ الْبَدْرِ، وَ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ وَ سَائِرِ الصَّحَابَةِ أَجْمَعِينَ، وَ لَا يَسْتَتْنِي مِنْهُمْ إِلَّا النَّزْرُ الْيَسِيرُ الَّذِي لَا يَبْلُغُ عَدَدَ أَصَابِعِ الْيَدِ» (۵). این نویسنده، ادعا می کند نخستین کتابی که تکفیر اصحاب در آن مطرح شد، کتاب سلیم بن قیس بود و پس از آن، کتاب های دیگر و در رأس آنها کافی که موثق ترین کتاب های چهارگانه شیعه است، آن را ترویج و اشاعه داد (۶) و از کتاب کافی به روایت زیر استناد می کند: «... عن حمران بن أعين قال: قلتُ

۱- ظهير، احسان الهی، الشیعه و السنه، لاهور پاکستان، اداره ترجمان الحدیثه، توزیع دار الأنصار ۱۳۹۹ق / ۴۳.

۲- علی محمد، مجدی محمد، انتصار الحق مناظره علمیه مع بعض الشیعه، الرياض، دارطیبه، ط الأولى ۱۴۱۸ق / ۲۷۲.

۳- القفاری، ناصر بن عبدالله، اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه، الجیزه، دارالرضا، ط الأولى ۱۴۱۸ق، ج ۲ / ۸۶۷.

۴- القفاری، ناصر بن عبدالله، اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه، الجیزه، دارالرضا، ط الأولى ۱۴۱۸ق، ج ۲ / ۸۶۷.

۵- القفاری، ناصر بن عبدالله، اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه، الجیزه، دارالرضا، ط الأولى ۱۴۱۸ق، ج ۲ / ۸۶۷.

۶- القفاری، ناصر بن عبدالله، اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه، الجیزه، دارالرضا، ط الأولى ۱۴۱۸ق، ج ۲ / ۸۷۰.

لأبي جعفر (ع): «جُعِلْتُ فداك ما أقلنا لو اجتمعنا على شاه ما أفيناها؟ فقال: ألا- أُخِذْتُكَ بأعجب من ذلك، المهاجرون والانصار ذهبوا إلّا - و اشاره بيده - ثلاثه...» (۱) در حاشیه کتابش کلمه «ثلاثه» را به نقل از تعلیقه ای بر این حدیث، سلمان و ابوذر و مقداد می داند. (۲) و علت انحصاری ارتداد اصحاب به اعتقاد شیعه را این می داند که چون اصحاب، ابی بکر را متولی خلافت کردند، مرتد شدند جز تعداد اندک (۳) و در توضیحات بعدی خود همان سه نفر را هم به اعتقاد شیعه، خالی از مشکل نمی داند (۴) و سرانجام می گوید: «أَنَّ الرَّافِضَةَ كَفَرُ الصَّحَابَةِ كُلِّهِمْ...» (۵).

۲. بررسی و نقد اتهام تکفیر اصحاب

اشاره

همان گونه که ملاحظه می نمایید، این اتهام، اتهام بزرگی است نسبت به شیعه و کتاب کافی، که تبعات و آثار منفی فراوان اعتقادی و فقهی و تاریخی را به دنبال می آورد و شیعه را تک رو و افراطی معرفی می کند؛ ولی برای اینکه بتوان به این اتهام پاسخ منطقی و منصفانه داد، ایجاب می کند ابتدا اصطلاحات و واژگانی به کار رفته در این اتهام، تبیین و سپس به اصل اتهام پرداخته شود:

۱- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تصحیح و تعلیق علی اکبر الغفاری، بیروت، دارالآضواء ۱۴۰۵ق، ج ۲/۲۴۴: کتاب الإیمان و الکفر، باب فی قله عدد المؤمنین، ح ۶؛ کشتی این روایت را از ابی بکر الحضرمی، این گونه نقل می کند: قال ابو جعفر (ع): «ارتد الناس إلّا- ثلاثه نفر؛ سلمان و أبوذر و المقداد؛ الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال المعروف برجال الکشتی، تصحیح و تعلیق میر داماد الإسترآبادی، تحقیق السید مهدی الرجایی، قم، مؤسسه آل البيت (ع) ۱۴۰۴ق، ج ۱/۴۷، ح ۲۴؛ سلیم بن قیس، همین معنا را با اندک تفاوت از سلمان و او از علی (ع) نقل می کند: «أَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ إِرْتَدَوْا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ غَيْرَ أَرْبَعٍ»: کتاب سلیم بن قیس الهلالی، تحقیق و تقدیم علاء الدین الموسوی، قم، مؤسسه البعثه ۱۴۰۷ق/ ۵۰، حدیث ارتداد.

۲- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه/ ج ۲/۸۷۱.

۳- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه/ ج ۲/۸۷۰: تقول كتب الاثنی عشریه: إنَّ الصحابه بسبب تولیتهم لأبی بکر قد ارتدوا الا ثلاثه... .

۴- ر. ک: به جلد دوم اصول مذهب الشیعه/ ۸۷۲- ۸۷۶.

۵- ر. ک: به جلد دوم اصول مذهب الشیعه/ ۸۷۶؛ الخطیب، محب الدین، الخطوط العریضه للأسس التي دین الشیعه، الأردن، دارعمار، ط الأولى ۱۴۲۰ق/ ۵۱.

الف) مفهوم شناسی «کفر»، «تکفیر» و... .

- کُفر در لغت: واژه کُفر، به معنای ضِدّ یا نقیض ایمان است (۱) و ریشه آن از «کَفَر» (به فتح کاف از باب ضَرَبَ) مصدر کَفَر به معنای ستر و پوشش (۲) یا سَتْرُ الشَّيْءِ (۳)، می آید. جوهری کُفر را تَغْطِیة و ستر (۴) معنا می کند که به اعتقاد استاد فراهیدی، هر دو به یک معنا یا یکی مأخوذ از دیگری است (۵)؛ وقتی گفته می شود: «كَفَرْتُ الشَّيْءَ»، یعنی پوشاندم آن شیء را (۶). کُفر در مقابل ایمان، پوشاندن حق را، معنا می دهد (۷). و اگر به شب تاریک و یا کشاورز «کافر» اطلاق می شود، بدان جهت است که تاریکی شب، اشیاء را می پوشاند و کشاورز، بذر را در خاک پنهان می کند (۸). نسبت به انسان، اگر کافر به کار می رود، بدان علت است که او نعمت های الهی را بر خود می پوشاند (۹). و حاصل اینکه، هرچند کفر به معنای پوشش و پوشاندن می آید ولی با توجه به قیدی که ابن اثیر اضافه می کند (۱۰)، ستر

- ۱- الجوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة، تحقیق احمد الغفور عطا، بیروت، دارالعلم للملایین، ط الثالثه ۱۴۰۴ق، ج ۲/۸۰۶؛ الفراهیدی، الخلیل بن احمد، العین، تحقیق مهدی المحزومی و ابراهیم السامرای، قم، منشورات دار الهجره، ط الأولى ۱۴۰۵ق، ج ۵/۳۵۶؛ الزبیدی، السید محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر ۱۴۱۴ق، ج ۷/۴۵۰، ماده کفر.
- ۲- تاج العروس، ج ۷/۴۵۰: وی در مورد این که جوهری میان این واژه از باب ضَرَبَ (به معنای ستر) و از باب نَصَرَ (ضد ایمان)، فرق گذاشته، حق می دهد، و می گوید: و الصواب ما ذهب اليه الجوهری و الأئمة، و تبعهم المصنف و هو الحق.
- ۳- الاصفهانی، الحسين بن محمد المعروف بالراغب، المفردات فی غریب القرآن، ضبط هيثم طعيمة، بیروت، دار إحياء التراث، ط الأولى ۱۴۲۸ق ۴۵۲/ : کفر النعمه و کفرانها: سترها بترك أداء شکرها.
- ۴- الصحاح تاج اللغة ج ۲/۸۰۷: کفر به معنای انکار نعمت که ضد شکر باشد هم آمده است.
- ۵- تاج العروس، ج ۷/۴۵۰: فَظَنُّ شَيْخَنَا أَنَّهَا وَاحِدٌ، حَيْثُ إِنَّ أَحَدَهُمَا مَأْخُذٌ مِنَ الْآخِرِ.
- ۶- تاج العروس، ج ۷/۴۵۰: فَظَنُّ شَيْخَنَا أَنَّهَا وَاحِدٌ، حَيْثُ إِنَّ أَحَدَهُمَا مَأْخُذٌ مِنَ الْآخِرِ.
- ۷- تاج العروس، ج ۷/۴۵۰: فَظَنُّ شَيْخَنَا أَنَّهَا وَاحِدٌ، حَيْثُ إِنَّ أَحَدَهُمَا مَأْخُذٌ مِنَ الْآخِرِ.
- ۸- الصحاح تاج اللغة ج ۲/۸۰۸؛ الأصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ۴۵۲/.
- ۹- الصحاح تاج اللغة، ج ۲/۸۰۸: قال ابن السكيت: و منه سُمِّيَ الكافر، لانه يستر نِعْمَ الله عليه.
- ۱۰- النهايه فی غریب الحديث الأثر، تحقیق طاهر احمد الزاوی- محمود محمد الطناحی، بیروت، المكتبة العلمیه (بی تا)، ج ۴/۱۸۷: و اصل الکفر: تَغْطِیة الشَّيْءِ تَغْطِیةً تَسْتَهْلِكُهُ؛ تاج العروس، ج ۷/۴۵۰.

و پوشاندنی که سبب هلاکت و ضایع نمودن آن چیز گردد، کفر گفته می شود.

- کفر در اصطلاح: کفر و کافر به طور مطلق در حوزه دین، درباره کسی به کار می رود که وحدانیت خدا یا نبوت یا شریعت و یا هر سه را انکار نماید (۱)؛ و اکثر لغت شناسان کفر به این معنا را به چند دسته تقسیم می کنند (۲): کفر انکار (۳) کفر جحود (۴) کفر عناد (۵) و کفر نفاق (۶). برخی تعبیر کفر مله را که همان ارتداد باشد، به کار برده است (۷).

- تکفیر: منسوب کردن کسی به کفر؛ وقتی گفته می شود: «لاتکفر أحدًا من أهل القبلة، أي لاتنسبهم إلى الکفر» (۸).

بنابراین، می توان گفت: کفر در لغت به معنای پوشاندن چیزی [در مورد اشیاء] و حق مطلق [در امور دینی] است و در اصطلاح، انکار خداوند یا نبوت یا شریعت و یا هر سه را معنا می دهد.

(ب) مفهوم اصحاب و صحابه

- صحابه و اصحاب در لغت: صحابه، از ریشه صَحِبَ یَصْحَبُ صُحْبَه (به ضم صاد) و صَحَابَه (به فتح صاد و کسر آن)، معنای معاشرت را می دهد (۹) و معاشرت در فرهنگ

۱- الإصفهانی، المفردات فی غریب القرآن/۴۵۲: الکافر علی الاطلاق متعارف فیمن یجحد الوحدانیه، أو النبوه، أو الشریعه أو ثلاثها.

۲- ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث، ج/۱۸۶ و ۱۸۷؛ الزبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۷/۴۵۰؛ الفراهیدی، العین، ج ۵/۳۵۶.

۳- اصلاً خدا را نشناسد و به آن اعتراف نکند.

۴- خدا را قلباً بشناسد ولی به زبان اقرار نکند مانند کفر ابلیس.

۵- قلباً خدا را بشناسد و به زبان اقرار کند ولی از روی حسادت و بغی متدین به آن نباشد مانند کفر ابی جهل و امثال او.

۶- به زبان به وحدانیت خدا اقرار کند ولی قلباً به آن معتقد نباشد.

۷- قلعه جی، محمد رواس، معجم لغهالفقهاء، بیروت، درالنفائس ۱۴۱۶ق/۳۵۱: کفر مله: وهوان یأتی بما یخرجه عن الاسلام من قول أو فعل أو اعتقاد.

۸- جوهری، الصحاح تاج اللغه، ج ۲/۸۰۸.

۹- الفیروزآبادی، قاموس المحيط، تحقیق و تصحیح شده، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ط الأولى ۱۴۱۲ق، ج ۱/۲۳۷.

فارسی به معنای هم صحبت و آمیختن است (۱)؛ و جمع آن اصحاب و اصحاب و صُحبان می آید. و صاحبُه، یعنی عَاشِرُه. (۲) و صَیْحِب، جمع صاحب است و صاحب، یعنی معاشر (که متعدی نیست) و اصحاب یعنی جماعه الصَّحْب (۳). راغب، صاحب را به معنای ملازم معنا می کند، فرق ندارد این ملازم انسان باشد یا حیوان، مکان باشد یا زمان (۴). محقق دیگر روح اصلی این ماده را عشرت می داند (۵).

-صحابه و اصحاب در اصطلاح: نسبت به مفهوم اصطلاحی صحابه، اهل نظر تعاریف مختلفی ارائه داده اند (۶):

۱. بخاری (م ۲۵۶ق): « مَنْ صَحِبَ النَّبِيَّ أَوْ رَأَاهُ مِنْ آلِ مُسْلِمِينَ، فَهُوَ مِنْ أَصْحَابِهِ » (۷).

۲. خطیب بغدادی (م ۴۶۳ق) بعد از کلام سعید بن المسیب (۸)، می نویسد: «قال ابن عمر

(محمد بن عمر) ورأيت أهل العلم يقولون: «كُلُّ مَنْ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَقَدَّادَرَكَ الحِلْمَ وَأَسْلَمَ وَعَقَلَ أَمْرَ الدِّينِ وَرَضِيَهُ فَهُوَ عِنْدَنَا مِنْ صَحْبِ النَّبِيِّ (ص) وَلَوْ سَاعَهُ مِنْ نَهَارٍ» (۹).

۱- پادشاه محمد متخلص به شاد، آندراج فرهنگ جامع فارسی، زیر نظر محمد دبیرسیانی، تهران، کتابفروشی خیام، چ دوم ۱۳۶۳ق.

۲- ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ط الأولى جدیدہ ۱۴۰۸ق، ج ۷/۲۸۶.

۳- ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ط الأولى جدیدہ ۱۴۰۸ق، ج ۷/۲۸۶.

۴- الأصفهانی، المفردات فی غریب القرآن / ۲۸۵۵ (ماده صحب).

۵- المصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، ایران، وزاره الثقافه و الإرشاد الإسلامی، ط الأولى ۱۳۶۸ق، ج ۶/۲۲۱ (ماده صحب).

۶- الآمدی، علی بن محمد، الاحکام فی أصول الاحکام، تحقیق سید الجمیل، بیروت، دارالکتب العربی، طالثانیہ ۱۴۰۶ق، ج ۲/۱۰۳: المسأله الثامنہ: اختلفوا فی مسَمَى الصحابی؛ فوزی، ابراهیم، تدوین السنَّه (بی جا)، الرياض الریس للکتب والنشر، ط الثالثه ۲۰۰۲م/۲۵۵.

۷- البخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ضبط و شرح الفاظ مصطفی دیب البغا، بیروت، دار ابن کثیر و... ۱۴۱۴ق، ج ۳/۱۳۳۵.

۸- کان سعید بن المسیب یقول: الصحابه لانعدهم إلاً من أقام مع رسول الله (ص) سنَّه أوسنَّین وعَزَا عَزَوْه أوعزوتین.

۹- الخطیب البغدادی، احمد بن علی بن ثابت، الکفایه فی علم الروایه، بیروت، دارالکتب العلمیه ۱۴۰۹ق/۵۰؛ الجزری، علی بن محمد بن اثیر، اسد الغابه فی تمییز الصحابه، تصحیح الشیخ عادل احمد الرفاعی، بیروت، دار احیاء التراث، ط الأولى ۱۴۱۷ق، ج ۱/۲۵.

۳. ابن حجر (م ۸۵۲ق) صحیح ترین تعریف نزد شیوخ اهل سنت را این تعریف می داند: « مَنْ لَقِيَ النَّبِيَّ (ص) مُؤْمِنًا بِهِ وَ مَاتَ عَلَى الْإِسْلَامِ » (۱). و تعریف های دیگر (۲).

این تعریف ها حتی بنا بر تعریف ابن حجر که مدعی است صحیح ترین تعریف نزد بزرگان اهل سنت مانند بخاری و احمد بن حنبل محسوب می گردد، گروه های زیادی حتی مرتدان را شامل می شود (۳)، و خود وی نیز تصریح می کند که این تعریف هر ملاقات کننده با پیامبر (ص) را فرا می گیرد؛ ملاقاتش کم باشد یا زیاد، از پیامبر روایت کرده باشد یا نه، در جنگ به همراه حضرت شرکت کرده باشد یا نه، پیامبر را دیده، هرچند با او هم نشین نشده و ملاقات کرده، هرچند با چشم ندیده همانند نابینا. (۴)

اما نقطه اختلاف شیعه با اهل سنت، در اصل تعریف صحابه و اصحاب نیست بلکه در این است که اهل سنت همه صحابه را عادل می شمارند و اقوال و سیره آنها را حجت می دانند، ولی شیعه عدالت همه را نمی پذیرند (۵) که به زودی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

ج) تاریخچه و علت تکفیر صحابه

سخن از تکفیر و تعدیل صحابه، در آثار مکتوب قرن سوم هجری به بعد به چشم می خورد و در منابع مختلف مذمت و تکفیر اصحاب پیامبر به شیعه نسبت داده شده

۱- الاصابه فی تمییز الصحابه، بیروت، دارالکتب العلمیه (بی تا) ج ۱/۴: الفصل الاول. . .

۲- برای اطلاع بیشتر ر. ک: به کتاب های: الکفایه فی علم الروایه تألیف خطیب بغدادی؛ الامام الصادق والمذهب الاربعه تألیف اسدحیدر، ایران، دارالزهراء، ط الأولى ۱۴۳۰ه. ق، ج ۱/۶۲۷-۶۲۸؛ تدوین السنه، ابراهیم فوزی. در کتاب شرح ألفیه العراقی المسماه بالتبصره والتذکره تألیف زین الدین عبدالرحیم بن الحسین بن عبدالرحمن العراقی، بیروت، دارالکتب العلمیه (بی تا)، ج ۳/۳-۱ تحت عنوان: معرفه الصحابه، شش قول را در تعریف صحابه ذکر می کند.

۳- اسد حیدر، الامام الصادق والمذاهب الأربعة، ج ۱/۶۲۷.

۴- الاصابه، همان.

۵- حیدر، اسد، الامام الصادق و المذهب الاربعه، ج ۱/۶۲۸: تعریف الصحابی و نقطه الخلاف. .

است. ابی الحسن الأشعری (م ۳۳۰ق) بعد از بیان اینکه امامیه، اجماع دارند که نبی (ص) بر خلافت علی (ع) و به اسم علی (ع) تصریح و آن را اظهار و اعلان نموده است، این نسبت را به شیعه می دهد: «وَأَنَّ الصَّحَابَةَ ضَلُّوا بِتَرْكِهِمُ الْإِقْتِدَاءَ بِهِ بَعْدَ وَفَاةِ النَّبِيِّ (ص)» (۱)

بغدادی (م ۴۲۹ق) ضمن توضیح فرقه نجات یافته اهل سنت!، می گوید: «وَأَمَّا الْإِمَامِيَّةُ مِنْهُمْ فَقَدْ زَعَمَ أَنَّ الصَّحَابَةَ إِرْتَدَّتْ بَعْدَ النَّبِيِّ (ص) سِوَى عَلِيٍّ وَ إِبْنَيْهِ وَ مِقْدَادٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشْرٍ - ر مِنْهُمْ» (۲)، قاضی عبدالجبار قریب به همین مضمون را بیان می کند (۳). شهرستانی (م ۵۴۸ق) به این عبارت اکتفا می کند: «ثُمَّ إِنَّ الْإِمَامِيَّةَ تَخَطَّتْ عَنْ هَذِهِ الدَّرَجَةِ إِلَى الْوَقْعَةِ فِي كِبَارِ الصَّحَابَةِ طَعْنًا وَ تَكْفِيرًا، وَ أَقْلَهُ ظُلْمًا وَ عُيُودًا» (۴). نووی (م ۶۷۶ق) در باب فضائل علی (ع) می نویسد: «إِمَامِيَّةٌ وَ دِيْغَرُ فِرْقٍ شِيعِيَّةٍ مَعْتَقِدُونَ خِلَافَةَ حَقِّ عَلِيٍّ (ع) اسْتِ وَ اُو وَصِيَّيْهِمَا اسْتِ، بَعْدًا اِيْنَهَا دِجَارِ اِخْتِلَافِ شِدْنِدِ، رَافِضِيَّيْهَا سَايِرِ صَحَابِهِ رَا بَدَانَ جِهَتِ كِه اَنَّهَُا غَيْرِ عَلِيٍّ (ع) رَا مَقْدَمِ دَاشْتِه كَاْفِرِ مِي دَاْنِدِ. . . فَأَمَّا الْإِمَامِيَّةُ وَ بَعْضُ اَل-مُعْتَزِلِيَّةِ فَيَقُولُونَ هُمْ مَخْطُؤُونَ فِي تَقْدِيمِهِمْ غَيْرَهُ لَا كُفَّارٌ. . .» (۵) که ناصر قفاری در خصوص این مطلب نووی، می گوید: وی از منابع شیعه و تکفیر آنها، اطلاع نداشته است. (۶)

این بحث، در زمان ابن تیمیه و بعد از او توسط پیروانش به اوج خود می رسد و از حالت بررسی و نقد خارج شده دامنه وسیع تر و حالت توهین به خود می گیرد، و این

۱- مقالات الإسلاميين و اختلاف المصلين، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، بيروت، المكتبة العصرية للطباعة ۱۴۱۹ق، ج ۱/۸۹.

۲- الفرق بين الفرق الناجية منهم، تحقيق لجنة إحياء التراث العربي، بيروت، دارالجيليل - دار الآفاق الجديدة، ۱۴۰۸ق/۳۰۸، الفصل الثاني از باب الخامس.

۳- عبدالجبار بن احمد، شرح الاصول الخمسة، تعليق احمد بن حسين، تحقيق و مقدمه عبدالكريم عثمان، قاهره، مكتبة وهبه ۱۴۰۸ق/۷۶۱.

۴- الملل و النحل، تحقيق محمديد كيلاني، بيروت، دارالمعرفة ۱۳۸۷ق، ج ۱/۱۶۲: ألاماميه.

۵- شرح صحيح مسلم، مراجعه الشيخ خليل الميس، بيروت، دارالقلم، ط الأولى ۱۴۰۷ق، ج ۱۵/۱۸۳ و ۱۸۵: كتاب فضائل الصحابه.

۶- اصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية، ج ۲/۸۶۹. .

معنا در آثار ابن تیمیه کاملاً مشهود است؛ وی در مقایسه میان شیعه علی (ع) و شیعه عثمان می آورد: «وَأَمَّا شِيعَةُ عَلِيٍّ فَمِنْهُمْ مَنْ يُكْفِرُ الصَّحَابَةَ وَالْأُمَّةَ وَيَلْعَنُ أَكْبَارَ الصَّحَابَةِ مَا هُوَ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ بِأَضْعَافٍ مُضَاعَفَةٍ... وَشِيعَةُ عُثْمَانَ مَتَّفِقَةٌ عَلَى تَقْدِيمِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَتَفْضِيلِهِمَا عَلَى عُثْمَانَ. وَشِيعَةُ عَلِيٍّ الْمُتَأَخِّرُونَ أَكْثَرُهُمْ يَذْمُونَهُمَا وَيُسَبِّحُونَهُمَا. وَأَمَّا الرَّافِضَةُ فَمَتَّفِقَةٌ عَلَى بُغْضِهِمَا وَذَمِّهِمَا وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ يَكْفُرُونَهُمَا...» (۱). همان گونه که ملاحظه می کنید این اتهام، در آثار پیروان ابن تیمیه تندتر ادامه یافته (۲) و همواره شیعه را متهم به تکفیر صحابه می کنند. ولی غافل از اینکه بحث ارتداد و تکفیر صحابه در سخنان شخص رسول الله (ص) بر اساس موثق ترین کتاب خود اهل سنت، مطرح است: سعید بن مسیب از ابی هریره بازگو می کند که رسول الله (ص) فرمود: «يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ (گروهی از مردان از ۳ تا ۴۰ نفر (۳)) فَيَجْلُونَ (دور و مانع می شوند از... (۴)) عَنِ الْخَوْضِ، فَأَقُولُ: يَا رَبُّ أَصْحَابِي، فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ، إِنَّهُمْ إِرْتَدُوا عَلَيَّ أُدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى» (۵)؛ و روایات دیگر که به زودی طرح خواهد شد.

با توجه به آنچه اشاره شد، ریشه و علت تکفیر اصحاب هم معلوم شد و آن نپذیرفتن و یا انکار امامت و ولایت علی بن ابی طالب (ع) محسوب شده است.

(د) منکران امامت

اشاره

با عنایت به مباحث ارائه شده طبعاً این سؤال ایجاد خواهد شد که منکران امامت ائمه اهل بیت (علیهم السلام) چه حکمی خواهند داشت؛ آیا حکم مسلمان را دارند یا چنین نیست؟ که در

۱- منهاج السنّه النبویه، تحقیق محمد سالم رشاد (بی جا)، مؤسسه القرطبه، ط الأولى ۱۴۰۹ق، ج ۸/۲۳۶.

۲- ر. ک: به کتاب های: آل الرسول و اولیایه موقف أهل السنّه والشیعه، از محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم؛ انتصار الحق از مجدی محمد علی؛ الشیعه والسنّه از، احسان الهی ظهیر.

۳- ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث، ج ۲/۳۸۳ (ماده رهط): حدیث را هم آورده است.

۴- ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث، ج ۱/۲۹۱ (ماده جلا: ای ینفون و یطردون).

۵- البخاری، صحیح البخاری، ج ۵/۲۴۰۷، ح ۶۲۱۳-۶۲۱۴.

این صورت ده ها مباحث فقهی جدی و مشکلات دیگری را در پی خواهد داشت:

یک - در اینکه قرآن کریم فراوان واژگان «ایمان» و «اسلام» را به کار برده و براساس نص آیه شریفه قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ... (حجرات: ۱۴) میان آن دو، تفاوت مفهومی وجود دارد، شکی نیست (۱)؛ براساس همین معیار، گروه هایی از فرق اسلامی بنا بر اعتقادات خویش دسته بندی خواهند شد ولی بی تردید مَفْوضه، غلات (۲)، خوارج و نواصب (۳) در هیچ کدام از این دو اصطلاح، داخل نیستند و کفر و نجاست آنان آشکار است. (۴)

دو - از آنجا که معمولاً روایات (چه در منابع شیعه و چه در منابع اهل سنت) از یک سو، نقل به معنا شده، و چه بسا این کار سبب تغییر پیام اصلی حدیث گردیده باشد، و از دیگر سو، شرایط حاکم بر زمان، در فهم و برداشت از حدیث بی تأثیر نبوده، طبعاً دیدگاه های فقها و کارشناسان امور دینی، در کمتر مسأله ای از مسائل دینی هماهنگ است بلکه در اکثر مسائل، دیدگاه مخالف وجود دارد و این، اختصاص به بخشی از مسلمانان ندارد.

سه - با در نظر گرفتن اینکه شیعه، امامت را از اصول (اصول دین یا مذهب و ایمان) می دانند، انبوهی از روایات در این خصوص وارد شده است، که با عنایت به محتوای

۱- به زودی در همین بخش اشاره خواهد شد.

۲- الصدوق، الاعتقادات (مصنفات الشيخ المفید، ج ۵)، تحقیق عصام عبدالسید، قم، المؤتمر العالمی لألفیه الشيخ المفید ۱۴۱۳ق/۹۷: قال الشيخ ابو جعفر: إعتقادنا فی الغلاة و المفوضه أنهم کفار...؛ المفید، تصحیح الاعتقاد، تحقیق حسین درگاهی، همان/۱۳۴ ۱۳۱؛ المغنیه، محمدجواد، الشیعه فی المیزان، بیروت، دارالشروق، طالرابعه ۱۳۹۹ق/۲۹۲.

۳- المجلسی، بحار الانوار (الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار)، بیروت، دار إحياء التراث، ط الثانية ۱۴۰۳ق، ج ۶۵/۲۴۴؛ الکرکی، علی بن الحسین، جامع المقاعد فی شرح القواعد، قم، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ط الاولى ۱۴۰۸ق، ج ۱/۱۶۳.

۴- الطباطبایی، السید علی، ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۸ق ج ۲/۸۳: الثامن الکافر..

آنها پاسخ این سؤال که: حکم فقهی منکران امامت علی (ع) و امامان بعد از ایشان، چه خواهد بود، باید گفت: در میان فقهای پیروان اهل بیت، دو دیدگاه مطرح است:

اول - منکران امامت محکوم به کفر و نجاست اند

عده ای از قدمای شیعه با برداشتی که از احادیث این عرصه داشته اند، منکران امامت را کافر و نجس می شمارند؛ محدث بحرانی (م ۱۱۸۶ق) مدعی شهرت کفر مخالفان شیعه میان قدما می شود: «والمشهور فی کلام أصحابنا المتقدمین هو الحکم بکفرهم و نَجاستهم و هو المؤید بالزوايات الإمامیه . . .» (۱). و این دیدگاه، به چهره های زیر منسوب شده و یا به آن تصریح نموده اند:

- شیخ مفید (م ۴۱۳ق): شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) بعد از این کلام شیخ مفید: «ولا يجوز لأحدٍ من أهل الإيمان أن يغسل مخالفاً للحق في الولاء، ولا يصلي عليه إلا أن تدعوه ضروره إلى ذلك من جهة التقية. . .» (۲)، می آورد: «فألوجه فيه أن المخالف لأهل الحق كافر فيجب أن يكون حكمه حكم الكفار إلا ما خرج بالدليل، وإذا كان غسل الكافر لا يجوز فيجب أن يكون غسل المخالف أيضاً غير جائز» (۳)؛ هر چند که شیخ طوسی در المبسوط تنها مُشَبَّهه و مُجَبَّره و مُجَسَّمه را نجس شمرده است (۴) و در التَّهْيِیْه به این عبارت: «ولا ينبغي للمؤمن أن يغسل أهل الخلاف، فإن اضطراً، غَسَلَهُ غُسْلَ أَهْلِ الْخِلَافِ» (۵)، اکتفا نموده است. ولی در اثر دیگرش کسانی را که با

۱- البحرانی، یوسف، الحدائق الناضره فی الاحکام العتره الطاهره، تحقیق و تعلیق محمد تقی الایروانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین (بی تا) ج ۵/۱۷۵.

۲- المقنعه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ط الثانيه ۱۴۱۰ ق / ۸۵: باب تلقین المحتضرين

۳- تهذیب الاحکام فی شرح المقنیه للشيخ مفید، تحقیق و تعلیق السيد حسن الخراسانی، بیروت، دارالاضواء ۱۴۰۶ ق، ج ۱/۳۳۵، ح ۹۸۱/۱۴۹.

۴- المبسوط فی فقه الامامیه، تصحیح و تعلیق السيد محمد تقی الکشفی (بی تا)، المكتبه المرتضويه لحياء والآثار. . . ، ط الثانيه (بی تا)، ج ۱/۱۴.

۵- النهايه فی مجرد الفقه و الفتاوى، قم، قدس محمدی (بی تا)، ج ۱/۴۳، کتاب الطهاره، باب تغسيل الاموات. .

علی (ع) به ستیز برخاسته و خون او را حلال شمرده اند، براساس حدیث رسول الله (ص): « حَرْبُكَ حَرْبِي وَ سِلْمُكَ سِلْمِي » ، به اجماع شیعه، کافر می داند. (۱)

-شریف المرتضی (م ۴۳۹۸ق): برخی دیگر کافر بودن مخالفان شیعه را به علم الهدی شریف المرتضی نسبت داده اند (۲) که مخالفان حق، مطلقاً کافرند؛ ولی در آثار مکتوب علم الهدی تنها این عبارت یافت شد: « مِمَّا انفردت به الإمامیه: القَوْل بنجاسه سُورالیهودی والنصرانی و کلُّ کافرٍ، و خالف الفقهاء فی ذلك » (۳)

-شیخ صدوق (م ۴۶۰ق): معتقد است انکار امامت، مستلزم انکار رسالت می شود: « واعتقادنا فیمن جحد إمامه أمير المؤمنين علی بن ابی طالب والائمة من بعده (ع) أنه بمنزله من جحد نبوه الانبياء. واعتقادنا فیمن أقر بأمر المؤمنين و أنکر واحداً من بعده من الائمة أنه بمنزله من أقر بجميع الأنبياء و أنکر نبوه نبينا محمد (ص) » (۴)، و طبعاً منکر رسالت کافر خواهد بود. بحرانی همین حکم را به الشیخ ابن نوبخت نسبت داده است. (۵)

دوم - منکران امامت محکوم به اسلام

نظر جمعی بلکه مشهور علمای شیعه به ویژه متأخران بر این است که منکران امامت، مسلمانند و آثار اظهار شهادتین بر آن ها جاری است؛ چنان که بحرانی می نویسد: « المشهور بین المتأخری الأصحاب هو الحكم بإسلام المخالفین و طهارتهم، و خصوا الکفر والنجاسة

۱- تلخیص الشافی، مقدمه و تعلیق السیدحسین بحر العلوم، قم، منشورات العزیزی، طالثالثه ۱۳۴۹ق، ج ۳/۱۰۷ و ج ۴/۱۳۱؛ المجلسی، بحار الانوار، ج ۸/۳۶۸.

۲- العاملی، زین الدین بن علی المعروف بالشهید الثانی، روض الجنان فی شرح ارشاد الازهان، تحقیق مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیه، قم، مؤسسه بوستان کتاب ۱۴۲۲ق، ج ۱/۴۳۷؛ الکرکی، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۸ق، ج ۱/۱۶۳.

۳- الشریف المرتضی، علی بن الحسین الموسوی البغدادی، الانتصار، تحقیق مؤسسه النشر الاسلامی ۱۴۱۵ق/ ۸۸: مسأله ۳ حکم سُور الکافر.

۴- الاعتقادات (مصنفات الشیخ المفید، ج ۵) / ۱۰۴.

۵- الحدائق الناضره فی الأحكام العتره الطاهره، ج ۵/۱۷۵.

بالتأصّب. . . « (۱) که از میان آنها به اشاره چند نمونه بسنده می شود:

یک - خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ق) با فرق گذاشتن میان دو اصطلاح اسلام و ایمان، تصریح می کند: «وَأَمَّا كونه (اسلام) أَعْمٌ، فَلِأَنَّ مَنْ أَقْرَبَ بِالشَّهَادَتَيْنِ كَانَ حُكْمُهُ حَكْمَ الْمُسْلِمِينَ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا. . .» (۲).

دو - شهید ثانی (م ۹۶۶ق): «فِيائْتِهِمْ (امامیه) حَكَمُوا بِاسْلَامٍ مِّنْ أَقْرَبَ بِالشَّهَادَتَيْنِ فَقَطْ غَيْرِ عَابِثٍ دُونَ إِيمَانِهِ، سِوَاءَ عِلْمٍ مِنْهُ عَدَمِ التَّصَدِيقِ بِإِمَامِهِ الْأَيْمَةِ (عليهم السلام) أَمْ لَا، إِلَّا مَاخْرَجَ بِدَلِيلٍ خَارِجٍ، كَالنَّوْصِبِ وَالخَوَارِجِ» (۳).

وی میان دو دیدگاه شیعه (۴)، نسبت به مخالفان امامت ائمه (عليهم السلام) اینگونه پیوند برقرار می کند: «فَإِنْ أَرَادُوا (قدما) بِذَلِكَ (حکم) كونه كَافِرِينَ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ لَا فِي الظَّاهِرِ، فَالظَّاهِرُ أَنَّ النِّزَاعَ لَفِظِيٍّ؛ إِذِ الْقَائِلُونَ بِإِسْلَامِهِمْ يَرِيدُونَ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنَ الْحُكْمِ بِصَحْهِ جَرِيَانِ أَكْثَرِ أَحْكَامِ الْمُسْلِمِينَ عَلَيْهِمْ فِي الظَّاهِرِ، لِأَنَّهُمْ مُسْلِمُونَ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ. . .، وَ إِنْ أَرَادُوا بِذَلِكَ كَافِرِينَ بَاطِنًا وَظَاهِرًا، فَهُوَ مَمْنُوعٌ وَلَا دَلِيلَ عَلَيْهِ، بَلِ الدَّلِيلُ قَائِمٌ عَلَى إِسْلَامِهِمْ ظَاهِرًا، كَقَوْلِهِ (ص): «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (۵).

وی در اثر دیگرش بعد از نقل دیدگاه های شیخ طوسی و سیدمرتضی، مبنی بر کفر مخالفان امامت دلایل آنها را ناکافی می داند؛ برای اینکه اولاً: «کفر»، بر مخالفان امامت، به طور حقیقی اطلاق نشده بلکه اعم از حقیقت است و علامت های اطلاق مجازی چون: عدم تبادل، یا تبادل غیر (انکار شهادتین) و صحت سلب وجود دارد. ثانیاً هیچ دلیلی

۱- البحرانی، الحقائق الناضره، ج ۱۷۵/۵.

۲- رساله فی قواعد العقائد، تحقیق علی حسن خازم، لبنان، دارالغربه، ط الأولى ۱۴۱۳ق/۱۰۴: وَأَمَّا كونه الإسلام فی الحقیقه هو الإیمان، فلقوله تعالی أَنِّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ. . . واختلفوا فی معناه.

۳- حقائق الإیمان مع رسالتی الاقتصاد والعداله، تحقیق السید مهدی الرجایی و. . .، قم، مکتبه آیةالله مرعشی، ط الأولى ۱۴۰۹ق/۱۳۱-۱۳۲.

۴- جمعی (قدما) مخالفان امامت را کافر و اکثر (متأخران) مسلمان دانسته اند.

۵- حقائق الإیمان. . . /۱۳۳؛ بحار الانوار ج ۸/۳۶۸.

بر نجاست آنها وجود ندارد و ادعای اجماع شیعه نادرست است. ثالثاً این دیدگاه با انبوه از روایات معتبر که مسلمان بودن آنها را با شهادتین کافی می‌داند، سازگاری ندارد؛ از جمله حدیث سماعه از ابی عبدالله (ع) (۱)، وقتی اسلام مخالفان به اثبات رسید طهارت آنها نیز ثابت خواهد شد (۲).

سه - مجلسی (م ۱۱۱۱ق): با اعتقاد به اینکه ایمان و اسلام دو مفهوم است، «ایمان» را، «الإذعان بوجوده سبحانه، وصفاته الکمالیه، وبالتّوحد والعدل والمعاد، والإقرار بنبوّه نبینا وإمامه الائمه الاثنی عشر (صلواہ الله علیهم) و بجمع ما جاء به النبی (ص) ما علم منها تفصیلاً وما لم يعلم اجمالاً وعدم الإتیان بما یخرجه عن الدین، کعباده الصّیئم» (۳)، معنا می‌کند و «اسلام» را «والاسلام هو الإذعان الظاهری بالله و برسوله، وعدم إنکار ما علّم ضروره من دین الإسلام.»، تفسیر می‌کند. و جز نواصب و غلات و مجسّمه، همه فرق اسلامی را مسلمان می‌شمارد: «فلا یشرط فیہ ولا یه الائمه (علیهم السلام) ولا الإقرار القلبی، فیدخل فیہ المنافقون و جمیع فرق المسلمین ممّن یظهر الشّهادتین، عدا النّواصب والعُلاله والمجسّمه» (۴) و در نتیجه آثار اسلام که عبارت باشد از حرمت خون و اداء امانت و حلال بودن ازدواج، بر همگان مترتب می‌شمارد (۵) صاحب جواهر الکلام (م ۱۲۶۶ق) مسلمان بودن و طهارت ظاهری آنها را به دلایل متعدد مسلم می‌داند (۶).

- ۱- اصول کافی، ج ۲/۲۵.؛ ألام اسلام شهاده أن لا اله إلا الله و التصدیق برسول الله (ص) به حققت الدماء و علیه جرت المناکح.
- ۲- العاملی، زین الدین بن علی، روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان، ج ۱/۸۲.
- ۳- بحار الانوار، ج ۶۵/۲۴۳: کتاب الایمان و الکفر، باب الفرق بین الایمان و الاسلام، ح ۳ (بحار الانوار ۲۵ جلدی، قم، إحياء الكتب الإسلامیه، چ اول ۱۴۲۷ق، ج ۱/۱۵ ص ۳۱۲، باب ۲۴، ذیل ح ۳) (الإسلام یحقن به الدم و تؤدی به الأمانه. . .)
- ۴- جلدی، قم، إحياء الكتب الإسلامیه، چ اول ۱۴۲۷ق، ج ۱/۲۴۴ (بحار ۲۵ جلدی، ۱/۱۵ ص ۳۱۳)؛ مرءات العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دارالکتب الإسلامیه ۱۳۷۹ق، ج ۷/۱۲۷: کتاب الایمان و الکفر، باب الاسلام یحقن به الدّم، ذیل ح ۶.
- ۵- مرءات العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دارالکتب الإسلامیه ۱۳۷۹ق، ج ۷/۱۲۷: کتاب الایمان و الکفر، باب الاسلام یحقن به الدّم، ذیل ح ۶.
- ۶- النجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت، دارالاحیاء التراث، ط السابعه (بی تا) ج ۶/۵۶-۵۹: کتاب الطهاره، العاشر الکافر (فی حکم المخالف): با ترسیم ضابطه کفریت، که عبارت باشد از: «انکار ضروری دین یا نصّ بر کفریت کسی و گروهی»، فرقه‌هایی که مخالف باورهای شیعه اند را همانند منکران بر نصّ بر ولایت علی (ع) داخل آن معیار نمی‌داند: و کذا لا یندرج فی الضابط المذکور معتقد خلاف الحق من فرق المسلمین، کجحد النص علی أميرالمؤمنین (ع) و هو فی محله، لأنّ الأقوی طهارتهم فی مثل هذه الأعصار و إن کان عند ظهور صاحب الأمر (ع) یعاملهم معاملة الکفار. . . وفاقاً للمشهور بین الأصحاب، سیما المتأخرین نقلاً و تحصیلاً، بل یمکن تحصیل الإجماع کما عن الأستاذ أنّه معلوم، بل لعلّه ضروری المذهب للسیره القاطعه من سائر الفرقه المحقه فی سائر الأعصار و الأمصار، و للقطع بمخالفه الائمه المرضیین: و أصحابهم لهم حتی لرؤسهم و مؤسسی مذهبهم علی وجه یقطع بعدم کونه للتقیه. . . (مراجعه نماید به همان) . .

چهار - الطباطبایی (م ۱۳۱۱ق) پاک و مسلمان بودن همه فرق اسلامی جز خوارج و غلات و نواصب را مشهور میان اصحاب امامیه می داند (۱)، و عام بودن اصالت طهارت بدون معارض، لزوم عسر و حرج بر فرض نجاست آنان، اجماع بر عدم پرهیز امامان (علیهم السلام) و اصحاب، و اخبار مستفیضه بلکه متواتره بر طهارت بازار مسلمان را، دلایل این معنا می شمارد (۲)؛ مؤلفان زبده الفقیه و منتقد المنافع، نزدیک به سخن صاحب ریاض را می زنند (۳).

پنج - الکااشانی (م ۱۳۴۰ق) که مفصل ترین بحث را در این خصوص ارائه می دهد، ضمن اینکه مخالفان امامت را مسلمان می داند، دلایل قدما را که مهم ترین آنها اجماع و انکار ضرورت دین است، ناکافی می شمارد؛ اولاً: « أَنَّ الإجماع المدعی ممنوع بالنسبه إلى ما نحن فيه ». ثانياً: «وقد يُجاب أيضاً بأنَّ منكر الضروره إنَّما يُحکم بکفره إذاکان ما أنکره ضروریاً عنده بحيث یقطع به، بل المناط القطع خاصه... والمنکر للولایه غیر قاطع بأنَّها ممّا جاء به النبی، و هذا واضح علی

-
- ۱- طباطبایی ملاک کفر و نجاست را: «وضابطه من أنکر الإلهیه أو الرساله أو بعض ما علم ثبوته من الدین ضروره»، می داند: ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل، تحقیق و نشر موسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، طالاولی ۱۴۱۸ق، ج ۲/۷۹.
 - ۲- طباطبایی ملاک کفر و نجاست را: «وضابطه من أنکر الإلهیه أو الرساله أو بعض ما علم ثبوته من الدین ضروره»، می داند: ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل، تحقیق و نشر موسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، طالاولی ۱۴۱۸ق، ج ۲/۸۱-۸۲: وحيثُ قد عرفتَ إنحصار أدلّه نجاسه الکفار فی الإجماع وفحوى الأخبار المزبوره ظهر لك وجه القوّه القول بطهاره من عدا الخوارج والنواصب من فرق المسلمين - إلّا أن ينکر ضروریاً من الدین علی وجه يلحق بالكافرين - سواء جاحداً النص أو غيره... .
 - ۳- العاملى، السيد حسن ترحینی، الزبده الفقیه فی شرح الروضه البهیة، بیروت دارالهادی، طالاولی ۱۴۱۵ق، ج ۱/۸۳؛ الکااشانی، المولى حبيب الله بن على مدد، منتقد المنافع فی شرح المختصر النافع الطهاره الاعداد و التحقیق مرکز العلوم والثقافه الاسلامیه قسم الإحياء التراث الاسلامی، قم، مؤسسه بوستان کتاب، چ اول ۱۴۳۰ق، ج ۵/۴۰۱-۴۰۳.

مَنْ تَتَّبِعْ فِي كِتَابِ الْمُخَالَفِينَ» (۱). چه اینکه مؤلف مجمع الفائدة والبرهان (م ۹۹۳ق) ملاک انکار ضرورت دین را، این گونه بیان می دارد: «وَالظَّاهِرُ أَنَّ الْمَرَادَ بِالضَّرْرِ -رُورِي الَّذِي يُكْفِرُ مِنْكَرَهُ: أَلَّذِي يَثْبُتُ عِنْدَهُ يَقِينًا كَوْنَهُ مِنَ الدِّينِ وَ لَوْ كَانَ بِالْبُرْهَانِ، وَلَمْ يَكُنْ مَجْمَعًا عَلَيْهِ؛ إِذِ الظَّاهِرُ أَنَّ دَلِيلَ كُفْرِهِ، هُوَ انْكَارُ الشَّرِيعَةِ وَ انْكَارُ صَدَقِ النَّبِيِّ مِثْلًا فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ مَعَ ثُبُوتِهِ يَقِينًا عِنْدَهُ» (۲).

عالمات تأثیرگذار دیگر شیعه، هم چون صاحب العروه الوثقی، مخالفان شیعه را در صورتی که ناصبی و معاند و دشنام دهنده ائمه (علیهم السلام) نباشد (۳)، السیدالحکیم (۴) و الامام الخمینی (۵) و السیدالخوئی (۶)، مسلمانان را طاهر می دانند و آن را مشهور میان اصحاب می شمارند.

بنابراین، منکران امامت ائمه (علیهم السلام) جز خوارج و غلات و نواصب از دیدگاه اکثر فقهای شیعه بلکه مشهور میان آنان، در فرضی که انکار امامت سبب انکار رسالت رسول الله (ص) نباشد، مسلمان اند و حکم اسلام بر آنها جاری خواهد شد و دلایل برخی قدمای شیعه مبنی بر تکفیر مخالفان شیعه، نزد اکثر به ویژه متأخران، ناکافی است؛ و با توجه به اینکه احتمال دارد قدما بر اساس شرایط زمان خویش، مفهوم اسلام را مرادف مفهوم ایمان گرفته و سرانجام چنان حکمی را نتیجه گرفته باشند، بعید نخواهد بود که

۱- منتقد المنافع فی شرح المختصر النافع، ج ۵/۴۰۵.

۲- الاردبیلی، المولی احمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، تصحیح و تعلیق و اشراف آقا مجتبی عراقی و شیخ علی پناه الاشتهاردی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ط الاولی ۱۴۰۴ق، ج ۳/۱۹۹.

۳- الطباطبایی، السید محمد کاظم الیزدی، العروه الوثقی با تعلیقات بعضی مراجع، تهران، المکیته العلمیه الاسلامیه (بی تا)، ج ۱/۶۹.

۴- السید محسن الطباطبایی الحکیم، مستمسک العروه الوثقی، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، (بی تا) ج ۱/۳۹۱.

۵- امام خمینی، کتاب الطهاره، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار، ط الاولی ۱۴۲۱ق، ج ۳/۴۳۷ (مبحث فی حکم المخالفین).

۶- التنقیح فی شرح العروه الوثقی، تألیف المیرزا علی الغروی التبریزی، قم، مؤسسه آل البيت (ع) للطباعه و النشر (بی تا)، ج ۳/۸۳.

بی تردید با پذیرفتن تفاوت آن دو مفهوم، می توان گفت مخالفان امامت، مؤمن به ولایت ائمه (علیهم السلام) نخواهند بود و طبعاً از برخی امتیازات ایمان، محروم خواهند شد ولی در مسلمان بودن آنها به اتفاق متقدمان و متأخران شیعه، شکی نخواهد بود.

سوم - کلینی و حکم مخالفان امامت

با نگاه به روایات اصول کافی، به ویژه «کتاب الإیمان والکفر» آن، این نتیجه به دست می آید که کلینی، میان مفهوم «اسلام» و «ایمان» تفاوت قائل بوده و در هر دو محور احادیثی را گرد آوری نموده است. اما اینکه مخالفان شیعه مسلمان اند، با در نظر داشت روایات باب: «أَنَّ الْإِسْلَامَ يُحَقَّنُ بِهِ الدَّمُ . . .» تردیدی باقی نخواهد ماند؛ زیرا این باب که مشتمل بر ۶ حدیث است در این معنا مشترک است که: «أَلِإِسْلَامُ يُحَقَّنُ بِهِ الدَّمُ وَ تُؤَدَّى بِهِ الْإِمَانَةُ، وَ يُسْتَحَلُّ بِهِ الْفُرُوجُ؛ وَ الثَّوَابُ عَلَى الْإِيمَانِ» (۱). و در حدیث چهارم، در پاسخ به این سؤال که تفاوت اسلام و ایمان چیست؟ می فرماید: «أَلِإِسْلَامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِي عَلَيْهِ النَّاسُ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ، وَ إِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَ حُجُّ الْبَيْتِ، وَ صِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ، فَهَذَا الْإِسْلَامُ، وَ قَالَ: الْإِيمَانُ مَعْرِفَةُ هَذَا الْأَمْرِ مَعَ هَذَا (ولایت)؛ فَإِنْ أَقْرَبَهَا وَ لَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْأَمْرَ، كَانَ مُسْلِمًا وَ كَانَ ضَالًّا» (۲)؛ این روایات؛ اولاً: صریح است در اینکه آنان مسلمانند. ثانياً: احتمال دارد مراد از تعبیر «الناس» در جمله «أَلِإِسْلَامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِي عَلَيْهِ النَّاسُ»، مخالفان شیعه غیر از خوارج و غلات و نواصب باشند.

۱- اصول کافی، ج ۲/۲۴، ح ۱.

۲- اصول کافی، ج ۲/۲۴-۲۵.

فصل دوم: عادل یا فاسق بودن صحابه

اشاره

تردید نیست که یکی از مهم ترین انگیزه های اهمیت دادن افراطی به صحابه و عادل شمردن همه آنها اگر نگوئیم سیاسی و بایکوت نمودن اهل بیت (علیهم السلام) و سدّ باب روایات آنها بود (که بود) (۱)، به طور قطع برای تصحیح و مشروع شمردن اعمال صحابه و در رأس آنها حاکمیت ابوبکر و عمر و عثمان، بر مسلمانان طراحی گردیده است؛ زیرا طبع قضیه و افکار عمومی اقتضا می کرد که اگر رسول الله (ص) به ادعای اهل سنت برای خود جانشین تعیین نکرده، باید پس از او، شایسته ترین فرد، از جهات مختلف که جز علی (ع) نبود، زمام امور را به عهده گرفته و سگاندار امت اسلامی می شد؛ هر چند در ابتدا فرصت این تحلیل از مردم گرفته شد و باور مسلمانان بر جانشینی علی (ع)، آن هم در شرایطی که هنوز جسد مطهر پیامبر، به خاک سپرده نشده بود، به تراج رفت؛ ولی بعدها چنین مباحثی از جمله شرایط رهبری و اینکه حاکمان بر سر اقتدار، واجد آن است یا نه، خواه ناخواه به سراغ امت و یا دست کم به سراغ اهل درک جامعه می آمد.

به همین جهت حرمت صحابه و عدالت آن ها، به جدی ترین مباحث اعتقادی

۱- المیلانی، السیدعلی، الصحابه (بی جا)، مرکز الأبحاث العقائديه، ط الأولى ۱۴۲۱ق/۴۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء التراث، ط الثانیه ۱۳۸۵ق، ج ۳/۷۳: فصل ذکر لأحادیث الموضوعه فی ذمّ علی..

اهل سنت به ویژه وهابی ها که تبعات منفی و آثار فراوان فقهی و... را در پی می آورد، (۱) تبدیل گردیده است که در این قسمت ابتدا دیدگاه قاطبه اهل سنت و سپس دیدگاه پیروان اهل بیت (علیهم السلام)، در روایات کافی مورد بررسی قرار می گیرد:

۱. دیدگاه جمهور اهل سنت نسبت به عدالت صحابه

اشاره

در میان پیروان اهل سنت، چند دیدگاه نسبت به عدالت اصحاب رسول الله (ص) مطرح است:

- جمهور اهل سنت: «إتفق الجمهور من الأئمة على عدالة الصحابه»... والمختار إنما هو مذهب الجمهور من الأئمة» (۲)؛
- گروهی تا زمانی صحابه را عادل می شمارند که در فتنه و اختلاف میان خود (عثمان بن عفان و مردم)، مشارکت نکرده باشند: «ومنهم من قال إنهم لم يزالوا عدولاً إلى حين ما وقع من الاختلاف والفتن فيما بينهم» (۳)؛
- گروهی، گویند: جز قتالگران با علی (ع)، عادل اند: «ومنهم من قال بأن كل من قاتل عالياً عالمياً منهم، فهو فاسق مردود الروايه والشهاده، لخروجهم على (عن) الإمام الحق» (۴)؛ غزالی می گوید: قال جماهير المعتزله: «عائشه و طلحه و الزبير و جميع أهل العراق والشام فساق بقتال

۱- ر. ك: به كتاب اضواء على السنه المحمديه، نوشته محمود ابوريه/۳۹.

۲- الآمدي، علي بن محمد، الأحكام في أصول الأحكام، ج ۲/۱۰۲؛ الغزالي، المستصطفى من علم الأصول و بذيله فواتح الرحموت...، بيروت، دارصادر، طالأولى ۱۳۲۲ق، ج ۱/۱۶۴: الفصل الرابع في عدالة الصحابه (والذي عليه السلف الأئمة و جماهير الخلف أن عدالتهم معلومه بتعديل الله)؛ صوفى، عبدالقادر بن محمد عطا، موقف الشيعة الإثني عشرية من صحابه الرسول موسوعه المدافع عن الصيحه عن الرسول/۱۲۷؛ ابن حجر العسقلاني، الاصابه في تمييز الصحابه، ج ۱/۶: إتفق أهل السنيه على أن الجميع عدول ولم يخالف في ذلك إلا شذوذ من المبتدعه.

۳- الاحكام في اصول الاحكام، همان؛ اسد حيدر، اين قول را به ابى الصلاح نسبت مى دهد كه وى بر آن ادعاى اجماع نموده است: الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱/۶۱۸.

۴- الاحكام، ج ۲/۱۰۲.

الإمام الحقّ «(۱)؛ برخی بدان جهت که فاسق آنها نامشخص است، همه را فاسق می شمارند (۲)؛

- برخی دیگر به ابن حاجب نسبت داده که صحابه در داشتن عدالت و نداشتن آن، با غیر صحابه فرق نمی کنند باید عدالت آنها مورد بررسی قرار گیرد (۳)؛

- گروهی، اصل اولی را بر عدالت نهاده، شهادت و حدیث فرد فرد صحابه را تا زمانی که فسقش ثابت نشود و کسی دیگر مخالف وی نباشد، می پذیرند؛ زیرا فسق، در این افراد مشکوک است (۴). بنابراین نسبت به عدالت صحابه اجماعی که برخی مدعی شده اند، در میان خود اهل سنت وجود ندارد.

الف) دلایل عدالت اصحاب

اشاره

بر اساس آنچه گفته شد، غالب بلکه قریب به اتفاق اهل سنت همه صحابه (به مفهومی که قبلاً اشاره شد) را عادل می شمارند و منش و روش آنها را حجت شرعی

۱- المستصطفی، ج ۱/۱۶۴.

۲- الأمدی، الاحکام فی أصول الأحکام، ج ۲/۱۰۲.

۳- الأصفهانی، شمس الدین محمود بن عبدالرحمن بن احمد، بیان المختصر - شرح مختصر ابن الحاجب -، تحقیق محمد مظهر بقاء، جدّه، المدنی للطباعه و النشر، ط الأولى ۱۴۰۶ق، الجزء الاول/ ۷۱۲-۷۱۳: در این کتاب چهار قول را در مورد عدالت صحابه نقل می کند، دیدگاهی که در مقابل اکثر اهل سنت است این نظر است: «قيل إنّ الصحابه كغيرهم، فيجب تعديلهم كغيرهم» هر چند ابن حاجب در متن به این عبارت: «وقيل كغيرهم» را به طور مطلق، در برابر این قول: الاكثر على عدالة الصحابه، اکتفا می کند (این کتاب تنها در کتابخانه آیهالله مرعشی به شماره ۲/۹/۱۸۳ موجود است)؛ العراقی، الحافظ زین الدین عبدالرحیم بن الحسین بن عبدالرحمن، شرح ألفیه العراقی المسماه بالتبصره التذکره (ویلیه فتح الباقي على ألفیه العراقی، زین الدین الشیخ زکریا بن محمد بن احمد الازهری الشافعی)، بیروت، دارالکتب العلمیه (بی تا)، ج ۳/۱۴: «وإن لابن الحاجب قولاً فی أنّهم (صحابه) كغيرهم فی لزوم البحث عن عدالتهم مطلقاً» در این کتاب نیز دیدگاه های مختلفی را در مورد عدالت صحابه نقل می کند (در ضمن این کتاب در ۳ مجلد در کتابخانه آیهالله مرعشی به شماره ۱۱۰-۱۱۱/۸۷ موجود است)؛ العاملی، السید محسن امین، نقض الوشیه، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ط الرابعه ۱۴۰۳ق/۴۳؛ المیلانی، السید علی، الصحابه، (بی جا)، مرکز الأبحاث العقائديه، ط الأولى ۱۴۲۱ق/۲۰-۲۱.

۴- الأمدی، الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۲/۱۰۲ و الغزالی، المستصطفی، ج ۱/۱۴۶.

می دانند (۱)؛ اینان به آیات و روایات رسول الله (ص) تمسک کرده اند که به اختصار، از هر کدام به چند نمونه از شاخص ترین آنها اکتفا می شود:

آیات قرآن کریم

- كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ... (آل عمران: (۲)؛

- وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا... (بقره: (۳)؛

- لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ... (فتح: (۴)؛

- وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ... (توبه: (۵)؛

هر چند که مدعیان عدالت صحابه، تنها به ذکر آیات اکتفا کرده و چگونگی دلالت آنها را توضیح نداده اند، ولی نحوه دلالت آیات بر عدالت اصحاب این خواهد بود که چون در آیه نخست، اصحاب مورد خطاب قرار گرفته و از بهترین های این امت خوانده شده و در آیه دوم آنها را شاهدان بر مردم دانسته، و در آیه سوم رضایت خداوند از آنها

۱- الخطیب، الکفایه فی علم الروایه/۴۶: بحث از سند و راوی آن واجب است مگر این که راوی صحابی باشد: لأین عدالة الصحابه ثابتة معلومة بتعديل الله لهم، و أخباره عن طهارتهم، و اختياره لهم في نص القرآن؛ ابن عبدالبر، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، تحقيق على محمد الجاوي، القاهرة، نهضة مصر للطباعة (بي تا)، ج ۱/ ۱۹: و نحن و إن كان الصحابه (رض) قد كُفينا البحث عن أحوالهم، لإجماع أهل الحق من المسلمين و هم أهل السنّة و الجماعة، على أنّهم كلّهم عُدُولٌ؛ الاصابه في تمييز الصحابه، ج ۱/۶: إتفق أهل السنه على أنّ الجميع عدولٌ ولم يخالف في ذلك إلّا شذوذ من المبدعه؛ تطهير الجنان و اللسان...، ذيل الصواعق المحرقة/۵: يجب عليك أيها المسلم الممتلي القلب من محبها لله و رسوله أن تحب جميع الأصحاب نييك محمد (ص) وأن تعتقد أنّهم كلّهم عُدُولٌ، كما أطبق عليه أئمة السلف والخلف؛ المستصطفى في علم الاصول ج ۱/۱۴۴: والذی علیه السلف و جماهير الخلف أنّ عدالتهم معلومه بتعديل الله عزوجل إياهم.

۲- ابن عبدالبر، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج ۱/۹: ابن حجر، الاصابه في تمييز الصحابه، ج ۱/۷؛ البغدادي، الكفایه فی علم الروایه/۴۶.

۳- الإصابه في تمييز الصحابه، ج ۱/۷ و الكفایه فی علم الروایه/۴۶.

۴- ابن عبدالبر، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج ۱/۹: ابن حجر و الإصابه في تمييز الصحابه، ج ۱/۷.

۵- ابن عبدالبر، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج ۱/۹: ابن حجر، الاصابه في تمييز الصحابه، ج ۱/۷؛ البغدادي، الكفایه فی علم الروایه/۴۶.

اعلام شده و بالاخره اصحاب مصادیق آیه چهارم قرار گرفته اند، همه دال بر عدالت آنهایند؛ زیرا افرادی که واجد این ویژگی ها باشند، در عدالت آنها تردیدی نخواهد بود. و کسانی را که خداوند عادل قرار دهد، نیاز به تعدیل بشر نخواهد داشت (۱).

احادیث و عدالت همه صحابه

- «... عن عبدالله بن مغفل، قال، قال رسول الله (ص): «اللهُ اللهُ في أصحابي، اللهُ اللهُ في أصحابي، لا تتخذوهم غرضاً بعدى، فمن أحبهم فبحبي أحبهم، ومن أبغضهم فببغضى أبغضهم، ومن آذاهم فقد آذاني، ومن آذاني فقد آذى الله، ومن آذى الله فيوشك أن يأخذه» (۲).

- ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): «... إن أصحابي بمنزلة النجوم في السماء فأيما أخذتم به إهتديتم...» (۳).

- عن ابى سعيد الخدرى عن النبى (ص) قال: «لا تسبوا أصحابي، فلو أن أحدكم أنفق مثل أحد ذهباً، ما بلغ مدّ أحدِهِم لأصيفه» (۴)؛ اهل سنت این روایات را مطابق آیات قرآن می دانند و طهاره اصحاب و قطع به عدالت و نزاهت آنها را ثابت می کنند و با وجود اثبات عدالت آنها از سوی خداوند، نیاز به تعدیل کسی نخواهند داشت (۵).

۱- الاصابه فى تمييز الصحابه، ج ۱/۷.

۲- الترمذی، سنن الترمذی، تحقیق کمال یوسف الحوت، بیروت، دارالفکر (بی تا) ج ۵/۶۵۳، ح ۳۸۶۲؛ الاصابه فى تمييز الصحابه، ج ۱/۷.

۳- بغدادی، الکفایه فى علم الروایه/۴۸؛ آمدی حدیث را به این صورت نقل می کند: «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم إهتديتم»: الإحكام فى اصول الاحكام، ج ۲/۱۰۲؛ ابن حجر العسقلانى، لسان الميزان، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ط الثانية ۱۳۹۰ق، ج ۲/۱۱۸، رقم ۴۸۸: جعفر بن عبدالواحد الهاشمی؛ الزمخشری، الکشاف، بیروت، دارالکتب العربی (بی تا) ج ۲/۶۲۸: ذیل آیه ۸۹ سوره نحل.

۴- صحیح البخاری، ج ۳/۱۳۴۳، ح ۳۴۷۱: کتاب فضائل الصحابه، باب ۵؛ الاصابه فى تمييز الصحابه، ج ۱/۸ (قسمتی از حدیث را آورده است)؛ بغدادی، الکفایه فى علم الروایه /۴۷: به اصحابم دشنام ندهید، قسم به خدایی که جانم در دست اوست، اگر کسی از شما به اندازه گوه احد طلا در راه خدا انفاق کند، پاداشی به اندازه مدّ و نصف مدّ پاداش یکی از اصحاب را درک نخواهد کرد.

۵- بغدادی، الکفایه فى علم الروایه/۴۸.

ب) بررسی و نقد دلایل عدالت کل صحابه**بررسی آیات قرآن بر عدالت اصحاب**

تردیدی نیست که گذشته از نصّ کتاب خدا بر اینکه آیات قرآن مورد سوء استفاده برخی قرار می گیرد: **فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ (آل عمران:)**، اکثر بلکه همه آیات الهی حتی محکّمات آن کلی و نیازمند تفسیر و توضیح است؛ از این رو برای فهم قرآن، دانش تفسیر قرآن، ایجاد شد تا بتواند با شکافتن آیات، مقاصد الهی را همانند دُرهای گران بها صید کنند؛ به همین جهت برخی از مفسران قرائت بدون تفسیر را، به گروهی تشبیه می کنند که شب هنگام نامه ای از سوی پادشاه، به آن ها رسیده ولی آنها فاقد چراغ باشند تا آن را بخوانند (۱). مفسر دیگر در بیان علت احتیاج به تفسیر، می گوید: «فهم قرآن عظیم، امر دشواری است که جز با توفیق خدای لطیف و خبیر نصیب کسی نمی شود، حتی اصحاب رسول الله (ص) با فصاحت عالی و باطن های نورانی که از نور نبوت تغذیه می شدند، فراوان برای فهم آیات به پیامبر مراجعه می کردند. . .» (۲). براساس این مقدمه، آیات عنوان شده به هیچ وجه، عدالت کل صحابه را، اثبات نمی کند:

آیه نخست؛ گذشته از اختلاف نظری که در تأویل آن وجود دارد (۳)؛ **أَوَّلًا**: اختصاص به اصحاب ندارد بلکه کثیری از مفسّران، آن را خطاب به همه مسلمانان می دانند؛ این کثیر تصریح می کند که: «**وَالصَّحِيحُ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ عَامَّةٌ فِي جَمِيعِ الْأُمَّةِ، كُلِّ قَرْنٍ بِحَسَبِهِ . . .**» (۴).

۱- القرطبی، الجامع لاحکام القرآن (تفسیر قرطبی) جزء ۱/۲۶: باب ما جاء فی فضل تفسیر القرآن.

۲- آلوسی، شهاب الدّین السّید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السّبع المثانی، ج ۱/۵: الفائده الاولى فی معنی التفسیر.

۳- الطبری، تفسیر الطبری (جامع البیان فی تأویل القرآن)؛ الطبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲/۳۶۳.

۴- تفسیر القرآن العظیم، ج ۱/۳۹۹؛ الطبرسی، مجمع البیان، همان؛ القرطبی، الجامع لاحکام القرآن، جزء ۴/۱۷۱ (مجلد ۲)؛ المیلانی، السید علی الحسینی، الصحابه، (بی جا) مرکز الابحاث العقائديه، ط الاولى ۱۴۲۱ق/۳۰.

ثانیاً: حکم (بهترین بودن امت) و «تأمرون بالمعروف. .» ، مشروط به دوام امر نمودن به معروف و نهی کردن از منکر است، هر گاه شرط (دوام) ، منتفی گردد مشروط (حکم) نیز منتفی می گردد. به تعبیر قرطبی، این جمله مدح برای امت است و تا زمانی امت واجد این صفت خواهند بود، که عملاً بر دوام آن پایدار باشند، هر گاه تغییر و انحرافی در آنها رخ دهد، این مدح از آنها باز ستانده و مستحق مذمت و هلاکت می گردد (۱). فخر رازی نیز با توجه به اینکه جمله کُنْتُمْ خیر. . را بیان علت «خیریت» امت می داند، تصریح می کند که: «یقتضی کونهم آمرین بكل معروف و ناهین عن کل منکر، و متی کانوا کذلک کان اجماعهم حقاً و صدقاً لامحاله فکان حجّه» (۲) و در غیر این صورت بهتر بودن آنها منتفی است.

بنابراین، هر کسی از اصحاب و غیر اصحاب، دارای چنین اوصافی باشد، مورد قبول همه فرقه های اسلامی از جمله شیعه خواهد بود و به وی اقتدا می کنند، ولی این یک فرض و کبرای کلی است بحث ما در صغرا و مصداق آن است (۳) که از آیه استفاده نمی شود.

دومین آیه؛ همانند آیه قبله اولاً: خطاب جَعَلْنَاكُمْ أُمَّهً وَسَطًا به امت اسلامی است (۴) نه اصحاب؛ به همین جهت، ابن کثیر واژه «وسط» را به معنای: «خیار الأُمَم» به لحاظ اینکه امت اسلامی از اکمل شرایع و اقوم مناهیح و . . . برخوردار است، می گیرد (۵). فخر رازی امت اسلامی را وسط میان یهود و نصارا در افراط و تفریط، معنا می کند (۶) و لذا

۱- الجامع لاحکام القرآن، جزء ۴/۱۷۳.

۲- التفسیر الکبیر، ج ۳/۳۲۳-۳۲۵.

۳- المیلانی، الصحابه/۳۱.

۴- الجامع لاحکام القرآن، جزء ۲/۱۵۴-۱۵۵؛ الفخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲/۸۵: «و کذلک. . .» خطاب لجميع الأمة أولها و آخرها، من کان منهم موجوداً وقت نزول هذه الآية و من جاء بعدهم الی قیام الساعة؛ الطبرسی، مجمع البیان، ج ۱/۴۱۷: امام باقر (ع) مصداق امت وسط را اهل بیت (ع) دانسته است: نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطُ، و نحن شهداء الله علی خلقه و حجته فی أرضه. . .

۵- تفسیر القرآن العظیم، ج ۱/۱۹۶.

۶- التفسیر الکبیر، ج ۲/۸۵. .

اختصاص به اصحاب ندارد.

ثانیاً؛ متن آیه خطاب است به مجموع افراد امت به لحاظ مجموعه بودن آن ها، نه افراد؛ و در این صورت اجتماع همه افراد امت، نسبت به امری، دلیل بر عدالت آن ها خواهد بود و در غیر این صورت حتی اگر یک نفر مخالفت نماید، این صفت از امت منتفی خواهد شد. از این رو، فخر رازی می گوید: «لانسلم فإنَّ قوله تعالى وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيَّطًا يَقْتَضِي أَنَّهُ تَعَالَى جَعَلَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عِنْدَ اجْتِمَاعِهِمْ مَعَ غَيْرِهِ بِهَذِهِ الصِّيَغَةِ، وَ عِنْدَنَا أَنَّهُمْ فِي كُلِّ أَمْرٍ اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ فَإِنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَدْلًا فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ، بَلْ إِذَا اختلفوا فعند ذلك قد يفعلون القبيح... لِأَنَّ قَوْلَهُ: «جَعَلْنَا» خطاب لمجموعهم لا لكل واحد منهم وحده...» (۱) و حتی اگر آیه را در مورد اصحاب بدانیم، آنان با توجه به اختلافات و مبادرت آنان به جنگ و قتال، فاقد این صفت اند.

ثابت نشدن عدالت جمیع صحابه با سومین آیه، خیلی روشن تر است؛ زیرا اولاً: آیه اختصاص دارد به اهل بیعت رضوان (۲) و بیعت شجره؛ توضیح آنکه در سال ششم هجرت رسول الله (ص) به همراهی ۱۳۰۰ تا ۱۵۲۵ نفر مسلمان آهنگ زیارت بیت الله الحرام را کردند، ولی در محلی به نام حُدَیبِیَه منجر به انعقاد صلح با کفار قریش شد، و این بیعت تاریخی از سوی حاضران با پیامبر (ص) صورت گرفت (۳)؛ از این رو آیه ارتباطی به سایر اصحاب ندارد؛ یعنی دلیل اخصّ از مدعا است (۴) و در هیچ تفسیر مشهور اهل سنت و

۱- التفسیر الکبیر، ج ۲/۸۶.

۲- بیعت رضوان با بیعت شجره دو بیعت جداگانه نیست بلکه همان بیعت رضوان است که در زیر درخت سُمُرَه انجام شد، این بیعت بدان جهت صورت گرفت که رسول الله ابتدا به عمر فرمود به مکه برود و به سران شرک اطلاع دهد که به قصد زیارت بدون سلاح وارد مکه می شوند، ولی عمر ترسید و نرفت، عثمان را فرستاد، و عثمان را سران مکه حبس کردند و به رسول خدا (ص) خبر رسید که عثمان کشته شده است، و حضرت از مسلمانان حاضر بیعت گرفت که تا پای مرگ با او باشند: ابن هشام، سیره ابن هشام، ج ۳/۳۳۰؛ تاریخ الطبری، ج ۲/۶۳۲.

۳- تاریخ الطبری، ج ۲/۶۲۰-۶۲۲ (حوادث سال ششم).

۴- المیلانی، الصحابه/۳۱.

مورد قبول وهابی ها، آیه را شامل همه صحابه ندانسته است. ثانیاً در متن آیه قیدها و شرطهایی گنجانده شده که بر همه صحابه تطبیق نمی کند:

- رضایت خداوند از مؤمنانی که زیر درخت، با مایه گذاشتن از جان خویش، بیعت کردند؛

- بیعت آنها بر محتوای آیه دهم سوره فتح **إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثْ عَلٰى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا** . . . مشروط به وفای به عهد و عدم نکث، باشد (۱)؛

- رضایت خدا، ویژه آن هایی است که وصف ایمان و کمال ایمان بر آنها صدق کند؛ یعنی مؤمنی باشد که آیه **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ** (حجرات:) بیان می کند (۲).

بنابراین، هر کسی دارای چنین اوصافی باشد که آیه شریفه بیان می دارد، نه تنها مورد قبول شیعه است که قابل اقتدا خواهد بود، درحالی که حتی از میان همین اصحاب بیعت رضوان، جدّ بن قیس بیعتش را شکست (۳) و عمر بن الخطاب دچار تردید شد و به خاطر همین صلح، بر پیامبر اعتراض کرد! که با وساطت ابوبکر و دلجویی رسول الله (ص) وی آرام گرفت! (۴) و بر فرض عام بودن آیه، عصمت صحابه از گناه را ثابت نمی کند، و منافاتی ندارد که خداوند به دلیلی از کسی راضی باشد ولی به خاطر کاری که از او سر زده اعمال او را حبط نماید (۵).

ثالثاً از میان کسانی که در بیعت شجره حضور داشتند، برخی از آنها با علی (ع)

۱- المیلانی، الصحابه/۳۳.

۲- الآمدی، محمد کوزل، خلاصه میزان الحق، قم، انتشارات دلیل ما، ط الاولی ۱۴۲۶ق/۱۹.

۳- الزمخشری، الکشاف، ج ۴/۳۳۵.

۴- ابن هشام، السیره النبویه، ج ۳/۳۳۱: أمر الهیّده: . . . وَثَبَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَأَتَى أَبَا بَكْرٍ، فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ، أَلَيْسَ بِرَسُولِ اللَّهِ؟ قال: بلى . . .

۵- خلاصه میزان الحق، ۱۹/ .

به قتال پرداختند و با وی به دشمنی برخاستند و خودشان را مصداق صریح روایات زیر قرار دادند:

- «عن علی بن ربیعہ قال: سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيَّ عَلَى مَنِيرِكُمْ هَذَا يَقُولُ: «عَهْدٌ إِلَى النَّبِيِّ (ص) أَنْ أُقَاتَلَ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ» (۱).

- عن أم سلمه قالت: أشهد أنني سمعتُ رسول الله (ص) يقول: «مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ» (۲).

- عن زرّ، قال علي: «وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسِيمَةَ إِنَّهُ لَعَهْدَ النَّبِيِّ (ص) الْأُمِّيِّ إِلَى أَنْ لَا يَجِبُنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ» (۳).

گذشته از همه، جمعی از آنها در ردیف بدنام ترین گروه «فته باغیه» که رسول الله (ص) فرمود: «يا عَلِيُّ! سَتَقَاتِلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَةُ وَأَنْتَ عَلَيَّ الْحَقُّ، فَمَنْ لَمْ يَنْصُرْكَ يَوْمَئِذٍ فَلَيْسَ مِنِّي» (۴) و شهادت عمار بن یاسر به دست همین گروه (۵)، و ابن غادیة المؤمنی، قاتل عمار در میان همین گروه (۶)، از انکارناپذیرترین شواهد بر عدم عدالت همه اصحاب است.

چهارمین آیه، نیز عدالت همه اصحاب را ثابت نمی کند؛ زیرا: اولاً موضوع آیه

۱- ابن حجر الهیتمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۵/۱۸۶: کتاب الخلفاء، باب الخلفاء الاربعه: در حاشیه توضیح می دهد: ناکثین، اصحاب جمل؛ قاسطین، اهل صفین؛ مارقین، خوارج است؛ الذّهبی، میزان الاعتدال، ج ۱/۲۷۱، رقم ۱۰۱۴: اصبیغ بن نباته: أمرنا بقتال الناکثین...؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ح ۴۲/۴۶۹ به بعد از چند طریق رقم [۹۰۴۱] و... .

۲- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۲۷۱، از چند طریق به عبارت های مختلف به رقم های ۸۷۹۵-۸۸۳۲.

۳- مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، ج ۱/۸۶: کتاب الإیمان، باب ۳۳: الدلیل علی أنه حُبّ الانصار...، ح (۷۸)۱۳۱؛ ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۱/۴۲ (مقدمه) ح ۱۱۴: (فضل علی بن ابی طالب (رضی الله عنه)؛ النسائی، سنن النسائی، ج ۸/۱۱۶: علامه الإیمان.

۴- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، همان ۹۰۴۴ [۴۷۳]

۵- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳/۲۴۶ ترجمه عمار بن یاسر؛ صحیح البخاری، ج ۱/۱۷۲: کتاب الصلاه باب ۳۰، ح ۴۳۶؛ الترمذی، سنن الترمذی، ج ۵/۶۲۸: کتاب المناقب باب ۳۵ مناقب عمار، ح ۳۸۰۰.

۶- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳/۲۶۱ ترجمه عمار؛ ابن حنبل، احمد، مسند احمد بن حنبل، ج ۶/۶، رقم ۱۱۸۱؛ ابن حجر، الاصابه، ج ۴/۲۷۲؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۱/۷۲۱-۷۲۴، ح ۳۳۵۶۳-۳۳۵۲۲.

«السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ» است نه عموم صحابه که برخی مدعی شده اند آیه عدالت یک صد هزار نفر را ثابت می کند (۱). و اینکه مقصود از «أَوَّلُونَ» چه کسانی هستند، اهل یدر، نماز گزاران به دو قبله، اصحاب بیعت رضوان و...، اختلاف شدیدی وجود دارد (۲).

ثانیاً؛ اینکه در نحوه استدلال به آیه، گفته شده واژه «مِن» در جمله من المهاجرین برای بیان جنس است، یعنی خداوند از جنس سابقین و اولین، راضی است و رضایت خدا، همان عدالت خواهد بود (۳)؛ در جواب باید گفت بر فرض پذیرفتن بیانیه بودن «مِن»، خود توصیف به «سبقت» و «اولویت»، جنس را تقسیم می کند. سرانجام معنای آیه این خواهد شد که خداوند از خصوص چنین سبقت گیرندگان اولی به شهادت راضی است نه از همه (۴)؛ چنان که بخاری حتی اصحاب بیعت شجره را به صالحان و اهل رذایل و آبش تقسیم می کند: «وَكَاَنَّ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ: يُقْبَضُ الصَّالِحُونَ، الْأَوَّلُ فَلِأَوَّلٍ، وَ تَبَقَى حُفَالَةً كَحُفَالَةِ التَّمْرِ وَ الشَّعِيرِ (۵)، لَا يَعْبَأُ اللَّهُ بِهِمْ شَيْئاً» (۶).

گذشته از آن، رضایت خداوند، مطلق نیست بلکه این رضایت مشروط است به دوام عهد با رسول الله (ص) و عدم انحراف تا آخر عمر، در حالی که بی تردید عده بسیاری از آنها حتی در زمان رسول الله (ص) از دین برگشتند؛ مرتد و نصرانی شدند عبدالله بن جحش از مسلمانان اولی، دو بار مهاجرت به حبشه و هجرت به مدینه و شاهد بدر و أُحُد و

۱- المیلانی، الصحابه/۳۳.

۲- الزمخشری، الکشاف، ج ۲/۳۰۴؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲/۳۹۸؛ القرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۸/۲۳۶؛ السیوطی، الدر المنثور، ج ۴/۲۶۹.

۳- الآمدی، خلاصه میزان الحق/۱۱.

۴- الآمدی، خلاصه میزان الحق/۱۲.

۵- ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۱/۴۰۹: و تبقی حُفَالَةً... ای رُدَّالَهُ مِنَ النَّاسِ كَرْدَى التَّمْرِ وَ نَقَايْتَهُ (ماده حفل).

۶- صحیح البخاری، ج ۴/۱۵۲۷: کتاب المغاری، باب ۳۳: غزوه الحدیبه، رقم ۳۹۲۵، و در ج ۵/۲۴۶۴: کتاب الرقاق، رقم ۶۰۷۰ مطلب را به رسول خدا نسبت می دهد.

همسر سابق امّ حبیبه، یکی از زوجات رسول الله (ص) (۱)، و مشرک شدن عبدالله سعد بن ابی سرح، اهل هجرت، کاتب وحی و برادر رضاعی عثمان بن عفان و اعلام مهدورالدم بودن او در روز فتح، توسط رسول الله (ص) (۲)، شاهد زنده این ادعا است.

چه اینکه بخاری از علاء بن المسیب و او از پدرش نقل می کند که به براء ابن عاذب گفتم: «طوبی لک، صَحِبَتِ النَّبِیَّ (ص) و بایعته تحت الشجره، فقال: یا ابنِ اُحیی، إِنَّکَ لَا تَدْرِی مَا أَحَدَثْنَا بَعْدَهُ!» (۳). بنابراین، با این وجود چگونه معقول است که بگوییم: «همه اصحاب رسول الله (ص) با چنان تعریفی که بزرگان اهل سنت ارائه دادند، عادل باشند!» (۴).

بررسی و چالش احادیث بر عدالت همه صحابه

احادیثی که ادعا شده بر عدالت عموم صحابه دلالت می کند، همانند آیات قرآن این مدعا را ثابت نمی کند؛ زیرا اولاً همه احادیثی که برای اثبات عدالت صحابه مورد استناد قرار گرفته و یا می گیرد، حجیتش متوقف بر این است که وثاقت و عدالت راویانش ثابت شود چنانچه ابن حجر، شرط اول صحابی بودن را عدالت آنها می داند (۵)، [چون روایت حدیث، صحابه است] پس عدالت صحابه متوقف است بر حجیت روایات، و حجیت روایات متوقف است بر عدالت صحابه، و این، دور است و باطل (۶).

گذشته از آن، حدیث نخست (الله الله فی أصحابی...) به اعتقاد شیعه ساخته و پرداخته بنی امیه بوده و به هدف شکستن انحصار اوصاف منحصر به فرد علی (ع) که از

۱- ابن عبدالبرّ، الاستیعاب، ج ۳/۸۷۷، رقم ۱۴۸۴؛ ابن اثیر الجزری، أسد الغابه، ج ۳/۱۹۵، رقم ۲۸۵۶.

۲- ابن عبدالبرّ، الاستیعاب، ج ۳/۹۱۸، رقم ۱۵۵۳؛ ابن اثیر الجزری، أسد الغابه ج ۳/۲۶۳، رقم ۲۹۷۴.

۳- صحیح البخاری، ج ۴/۱۵۲۹ و ۱۵۳۰: کتاب المغازی باب ۳۳: غزوه الحدیبیه، ح ۳۹۳۷.

۴- اگر آیات دیگر نیز بر عدالت صحابه ارائه شود، همین پاسخ های داده شده، برای عدم اثبات عدالت صحابه کفایت می کند.

۵- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱/۸.

۶- الآمدی، خلاصه المیزان الحق ۲۸.

رسول الله (ص) نقل شده، صورت گرفته است (۱) و متن حدیث نیز گویای این است که کپی برداری از حدیث اُم سلمه در خصوص محبت علی (ع) (۲)، است که در صفحات گذشته مورد بحث قرار گرفت.

ثانیاً شاطبی بعد از نقل حدیث مورد نظر، می گوید: « وَمَنْ كَانَ بِهِذِهِ الْمَثَابَةَ حَقِيقًا أَنْ يَتَّخَذَ قُدْوَةً، وَ تُجْعَلُ سِيرَتَهُ قَبْلَهُ » (۳)، شیعه هم معتقد است هر صحابی که دوستی او دوستی خدا و رسول او محسوب گردد و دشمنی او دشمنی خدا و رسول او، قلمداد شود، باید به عدالتش اعتقاد داشت و به سیره و منش او اقتدا کرد؛ ولی آیا این ملاک در همه اصحاب وجود داشته است؟ (۴) چه کسی می تواند ادعا کند که محبت معاویه محبت خدا و رسول اوست؟ تردیدی نیست که این ملاک جز در علی (ع) و اهل بیت (علیهم السلام) وجود نخواهد داشت.

ثالثاً سند روایت نیز خالی از اشکال نیست؛ ذهبی در مورد عبدالرحمان بن زیاد (۵) که آن را از عبدالله بن مغفل، نقل می کند، می گوید: « تَفَرَّدَ عَنْهُ عُبَيْدُ هَبْنِ أَبِي رَائِطَةَ، قَالَ ابْنُ مَعِينٍ: لَا أَعْرِفُهُ » (۶)؛ و از عبدالله بن مغفل و عبید هبن ابی رائطه چیزی نمی گوید. و همچنین ابن حجر از عبدالرحمان بن زیاد و عبدالله بن مغفل در لسان المیزان اسم نمی برد. شبیه همین روایت را ابومعمر از انس بن مالک از رسول خدا (ص) نقل می کند که ابن حجر در مورد ابومعمر می گوید: « قَالَ ابْنُ حَيَّانٍ لَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ إِلَّا لِلْقَدْحِ فِيهِ » (۷).

۱- الأمدی، خلاصه المیزان الحق/ ۲۸.

۲- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۲۷۱: مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي

۳- ابراهیم بن موسی اللخمی الغرناطی المالکی، الموافقات، بقلم عبدالله دراز، بیروت، دارالمعرفه (بی تا)، ج ۴/۸۰: المسأله التاسعه.

۴- المیلانی، الصحابه/ ۳۶.

۵- . . . حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ، حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ أَبِي رَائِطَةَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَغْفَلٍ

۶- میزان الاعتدال، ج ۲/۵۶۴، رقم ۴۸۶۷.

۷- میزان الاعتدال، ج ۷/۱۰۸، رقم ۱۱۷۳: باب الكنى . .

اما حدیث « أصحابی کالنجوم فأیهم إقتدیتم إهتدیتم » که در اکثر منابع تفسیری، اصولی و حتی اخلاقی به ویژه در باب عدالت صحابه به این حدیث استناد شده (۱)، حتی نزد بزرگان اهل سنت فاقد اعتبار است؛ ابن عبدالبرّ تصریح می کند: قال ابوبکر البزّاز « هذا الكلام لا یصحّ عن النبی (ص) » (۲). ابن حجر در حاشیه تفسیر کشف تحت عنوان: الکشاف فی تخریج أحادیث الکشاف در تعلیقه بر همین حدیث که زمخشری در متن می آورد، همه احادیث به این مضمون را تضعیف می کند و تعبیر: « ضعیف، لایثبت عن المالک، مجهول، مُتهم بالوضع، کاذب، متروک. . . » را از رجال شناسان نسبت به این مضمون نقل می کند و از بیهقی این جمله را می آورد: « هذا المتن مشهورٌ و أسانیدها کُلّها ضعیفه » (۳). در سند این حدیث جعفر بن عبدالواحد الهاشمی (م ۲۵۷ق) قرار دارد که وی به اتفاق کاذب، و وضاع است؛ به نقل از الدارقطنی: واضع حدیث است (۴)؛ ابی زرع می گوید: روی أحادیث لا أصل لها. ابن عدی او را سارق حدیث دانسته و همه احادیث وی را باطل می شمارد (۵).

محتوای حدیث نیز خالی از اشکال نیست؛ زیرا اولاً؛ بیان نشده در چه چیزی به اصحاب اقتدا نمایند؟ ثانیاً: لفظ «بعدی» دلالت نمی کند که بعد از وفات رسول الله (ص) اقتدا به آن ها هدایت را در پی دارد؛ احتمال دارد مقصود بعد از حالی از حالات باشد؛ چنان که نقل شده روزی عده ای به همراه پیامبر خدا (ص) در حرکت بودند، وقتی به سر دو راهی رسیدند، همراهان حضرت پرسیدند از کدام مسیر بروند؟ پیامبر فرمود: « إقتدوا بالذین من بعدی » (۶) به دو نفر بعد از من (که عبارت بودند از ابوبکر و عمر که عقب مانده

۱- المیلانی، الصحابه ۳۶.

۲- جامع البیان العلم، ج ۲/۳۱۳؛ المناوی، عبدالرؤف، فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۴/۷۶، ذیل رقم ۴۶۰۳.

۳- الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۲/۶۲۸ (حاشیه، ذیل آیه ۸۹ سوره نحل).

۴- میزان الاعتدال، ج ۱/۴۱۲، رقم ۱۵۱۱؛ لسان المیزان، ج ۲/۱۱۷، رقم ۴۸۸.

۵- میزان الاعتدال، ج ۱/۴۱۲، رقم ۱۵۱۱؛ لسان المیزان، ج ۲/۱۱۷، رقم ۴۸۸.

۶- الترمذی، سنن الترمذی، ج ۵/۶۳۰: کتاب المناقب باب ۳۸، ح ۳۸۰۵.

بودند) در انتخاب مسیر، اقتدا نمایند (۱). و بعید نیست حدیث اصحابی کالتجوم از همین باب باشد، بنابراین دلیلی بر اقتدای صحابه به طور مطلق وجود ندارد.

اما سومین حدیث (لا تَسُبُّوا أَصْحَابِي...)؛ «اولاً؛ هیچ ارتباطی به عدالت صحابه ندارد، بلکه مربوط به واقعه ای خاص است؛ نقل است که در یکی از غزوات میان عبدالرحمان بن عوف و خالد بن ولید بگو مگوی شدید رخ داد؛ وقتی خبر به حضرت رسید، فرمود: «لا تَسُبُّوا أَصْحَابِي...» (۲). ثانیاً؛ ذهبی در مورد ابا صالح ذکوان مولی لأم سلمه، می گوید: «له فرد حدیث من طریق ابي حمزه ميمون القصاب - وهو ضعيف - عنه عنها -...» (۳). ثالثاً؛ این حدیث و دو حدیث قبلی آن، معارض است با حدیث های متعدد دیگر که با عدالت اصحاب هرگز سازگاری ندارد (به زودی ارائه خواهد شد) و در این جا تنها به یک روایت که ابی سعید الخدری نیز نقل کرده اشاره می گردد:

«أشهدُ على أبي سعيد الخدري، سمعته وهو يزید فيها [ليردَنَّ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونِي، ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ (۴)] فأقول: «إِنَّهُمْ مِنِّي»، فَيَقَالُ: «إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: سَحَقًا سَحَقًا (دورباد) لِمَنْ غَيَّرَ بَعْدِي» (۵).

بنابراین، براساس روایات مورد نظر به ویژه حدیث «اصحابی کالتجوم...» با قطع نظر از ایراداتی که اشاره شد و فرض صحت آن ها، باید همه صحابه نه تنها عادل، که معصوم از گناه و خطا باشند، درحالی که احدی چنین چیزی نگفته است؛ برای اینکه در میان آنها کسانی بودند که متظاهر به فسق بودند، و در فتنه هایی که جان هزاران انسان مسلمان را گرفت سهیم بودند و از قاتلان عثمان به شمار می آمدند! (۶)

۱- الطوسی، تلخیص الشافی، ج ۳/۳۸.

۲- ابوریه، محمود، أضواء علی السنه المحمديه/۳۴۹ (حاشیه).

۳- میزان الاعتدال، ج ۴/۵۳۸، رقم ۱۰۳۰۳.

۴- صحیح البخاری، ج ۵/۲۴۰۶، ح ۶۲۱۲.

۵- صحیح البخاری، ج ۵/۲۴۰۶، ح ۶۲۱۲.

۶- الطوسی، تلخیص الشافی، ج ۲/۲۴۸ و ۲۴۹.

۲. دیدگاه شیعه نسبت به عدالت صحابه

اشاره

شیعه امامیه علیرغم اینکه صحابی بودن را یک ارزش و توفیق الهی و قابل احترام می شمارند، آن را ملاک مصونیت از خطا و معصیت نمی دانند؛ همان گونه که غیر صحابه می تواند عادل و فاسق و حتی کافر باشند، اصحاب را نیز از این تقسیم مستثنا نمی کنند (۱). شیعه عادلانه ترین و منصفانه ترین نظر را نسبت به صحابه ارائه داده است؛ نه مرتکب افراط جمهور اهل سنت گردیده که همه را عادل می دانند (۲) و نه خود را به دام تفریط فرقه کاملیه (۳) که همه اصحاب حتی علی (ع) را کافر می پندارند، گرفتار نموده اند (۴)؛ زیرا، اصحاب، به مفهومی که در ابتدای این بحث اشاره شد، فراگیر همه کسانی خواهد شد که به نحوی حضور رسول الله (ص) را درک کرده باشند، و تردیدی نیست که در میان آنها انسان های عادل کامل، مؤمن به تمام معنا و اولیای خدا، اهل بغی و منافق و مجهول الحال و... حضور داشتند (۵) و هیچ خردی نمی پذیرد که همه آن مجموعه عادل و سخنان و سیره شان حجت شرعی قلمداد شود! برای اینکه موضع شیعه در قبال صحابه روشن تر ارائه گردد، لازم است به چند نکته توجه شود:

الف) ملاک ارزیابی صحابی واقعی

اشاره

برای دستیابی به حقیقت مطلب و پرهیز از داوری های غیرمنصفانه، باید مطمئن ترین مسیر را پیمود تا در حق احدی از صحابه گرامی نه اجحاف (تفریط) و نه اعتماد

۱- اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲/۶۱۷.

۲- الباجی، سلیمان بن خلف، احکام فی احکام الاصول، تحقیق عبدالله محمد الجبوری، بیروت، مؤسسهالرساله، طالاولی ۱۴۰۹ق، ج ۱/۳۰۲: الصحابه کلهم عندنا عدول بتعدیل الله، و همچنین: ر. ک: به ابتدای همین بحث.

۳- کاملیه: از اصحاب ابی کامل است که عموم اصحاب را به خاطر بیعت نکردن با علی (ع) و علی را به خاطر رضایت دادن به خلافت ابابکر و مطالبه نکردن حق خود، کافر می دانند: الشهرستانی، الملل و النحل، ج ۱/۱۷۴؛ السید حیدر، الامام الصادق. . . همان.

۴- شرف الدین، السیدعبدالحسین، اجوبه مسائل موسی جارالله/۱۳ (موسوعه الامام السیدعبدالحسین، ج ۴/۱۶۰۷)

۵- شرف الدین، السیدعبدالحسین، اجوبه مسائل موسی جارالله/۱۳ (موسوعه الامام السیدعبدالحسین، ج ۴/۱۶۰۷) و الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲/۶۱۷. .

اسراف گرایانه و قدیسانه صورت گیرد (افراط) و سرانجام به قول ابوریه، از این طریق زمینه طعن دشمنان به دین اسلام فراهم نیاید. (۱) شایسته ترین ملاک برای ارزیابی صحابه که هم اختلافات میان طرفداران عدالت کل صحابه و مخالفان آن، به صلح گراید و هم حق کسی تضییع نگردد، عبارتند از:

یک - چهره های مورد تأیید رسول الله (ص)

بی تردید ارائه شاخص های کلی همانند روایاتی که بر عدالت اصحاب ادعا شد، حلال مشکل این بحث نخواهد بود، بلکه باید به سراغ شاخص های برجسته تر و چهره های مورد تأیید صاحب این دین، رفت و آن را ملاک ارزیابی بقیه اصحاب قرار داد (۲):

-علی بن ابی طالب (ع)؛ منابع مورد قبول وهابی ها در معرفی او از زبان رسول الله (ص)، هیچ شکی را باقی نگذاشته است و در قسمت های این تحقیق مورد اشاره قرار گرفت.

-ابوذر (۳) آینه تمام نما؛ رسول الله (ص) در مورد این یار مظلومش فرمود: « مَا أَظَلَّتِ الْخَضِرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْعَبْرَاءُ عَلَيَّ ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنِّي أَبِي ذَرٍّ » (۴)؛ کسی که وقتی عبدالله بن مسعود جنازه او را در وسط بیابان در مسیر عبور مسافران یافت، اشک ریخت و گفت: « صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) تَمَشِيَّ وَحَدَاكَ، وَ تَمَوْتُ وَحَدَاكَ وَ تَبَعْتُ وَحَدَاكَ ...! » (۵)

۱- اضاء علی السنه المحمديه/۳۹.

۲- الدیلمی، جوادحسین، شبهات السیلفیه، تحریف القرآن، التقیه و...، بیروت، دارالمحججه البیضاء للطباعه...، ط الاولی ۱۴۲۵ق/۱۳۵.

۳- جندب بن جناده بن کعب بن غفار متوفی سنه ۳۲ق بالربذه.

۴- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۴/۲۲۸: ترجمه ابوذر؛ ابن ابی شیبه الکوفی، ابن المصنّف فی الأحادیث و الآثار، ج ۷/۵۲۶: کتاب الفضائل، باب ۳۲: ما جاء فی ابی ذرّ، ح ۱-۳؛ ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۱/۵۵ (مقدمه) ح ۱۵۶؛ الترمذی، سنن الترمذی، ج ۵/۶۲۸: کتاب المناقب، ح ۳۸۰۱-۳۸۰۲؛ النیسابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳/۳۸۵، ح ۵۴۶۱/۱۰۵۹-۵۴۶۲/۱۰۶۰.

۵- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳/۲۳۵.

-عمار بن یاسر؛ دورنمایی از ثبات قدم و ایمان و پایداری او بر آرمان های رسول الله (ص) آن چنان شفاف بود که رسول خدا (ص) از نحوه مرگ و شهادت او در راه خدا پرده برداشت و فرمود: « تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ، يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَ يَدْعُوْنَهُ إِلَى النَّارِ » (۱)؛ و حتی از قاتل او، خبر داد و اهل جهنم خواند (۲).

-خزیمه بن ثابت الانصاری؛ ایمان عمیق وی به رسول الله و آرمان های او، سبب می شود که برخلاف معمول، شهادت کسی همانند خزیمه، به ج-ای دو شاهد قلمداد شود: « جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) شَهَادَتَهُ شَهَادَةَ رَجُلَيْنِ » (۳).

-حذیفه بن یمان (م۵۳ق)؛ برخی از یاران رسول الله (ص) مانند حذیفه آن چنان جایگاه ویژه ای نزد رسول خدا (ص) داشت که نه تنها احادیث او را به آشکارا تصدیق کرد که به دیگران فرمود: « مَا حَدَّثَكُمْ حُذَيْفَةُ فَصَدِّقُوهُ » (۴).

حتی عمر بن الخطاب او را ملاک شناخت منافقین زمان خود قرار داده بود؛ هرگاه حذیفه در تشییع جنازه کسی شرکت می کرد، عمر نیز شرکت می کرد و عدم حضور او را دلیل بر منافق بودن میت می گرفت: « وَ هُوَ مَعْرُوفٌ فِي الصَّحَابَةِ بِصَاحِبِ سِرِّ رَسُولِ اللَّهِ (ص)؛ حذیفه به دو فرزندش صفوان و سعید سفارش کرد که با علی (ع) بیعت کنند و آن دو به وصیت پدرشان عمل کردند و در صفین به درجه شهادت نایل آمدند (۵). و دیگر اصحاب ناب رسول الله (ص).

۱- البخاری، صحیح البخاری، ج ۱/۱۷۲: کتاب الصلاة، ح ۴۳۶؛ الترمذی، سنن الترمذی، ج ۵/۶۲۸: کتاب المناقب، باب ۳۵، ح ۳۸۰۰؛ الطبقات الکبری، ج ۳/۲۵۹ و ۲۵۲: ترجمه عمار، چندین حدیث نقل کرده است.

۲- الطبقات الکبری، ج ۳/۲۵۲ و ۲۶۲.

۳- صحیح البخاری، ج ۳/۱۰۳۳، ح ۲۶۵۲؛ ج ۴/۱۷۹۶، ح ۴۵۰۶؛ ابی داود، سنن ابی داود، ج ۳/۳۰۷، ح ۳۶۰۷: کتاب الاقضیه؛ النسائی، سنن النسائی، ج ۷/۳۰۲: کتاب السیوع: التسهیل فی ترک الاشهاد علی السبع؛ عبدالرزاق، المصنّف، ج ۸/۳۶۶، ح ۱۵۵۶۵-۱۵۵۶۸.

۴- الترمذی، سنن الترمذی، ج ۵/۶۳۳: کتاب المناقب، ح ۳۸۱۲.

۵- ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۱/۳۳۵، رقم ۵۴۹۲.

دو - عمل، محک ارزیابی

دومین ملاک ارزیابی برای انسان ها عموماً و برای اصحاب خصوصاً، اعمال شایسته و کرده های آنها در زمان رسول خدا (ص) و پس از او، خواهد بود؛ زیرا اسلام، آیین شعار نیست بلکه آیین شعور و عمل است و کتاب آسمانی آن اعتقاد راسخ و عمل صالح را دو بال ترقی و سعادت می داند و بیش از ۵۰ بار تعبیر آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ را کنار هم به کار برده است و در سخنان رسول الله (ص) و رهبران دینی نیز نسبت به عمل صالح و ماندگار، تأکید شده است و عمل صالح را مظهر عدالت شمرده است:

-علی بن موسی الرضا (ع) ، از پدرانش از علی (ع) و او از رسول خدا (ص) نقل می کند: « مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلَمْهُمْ، وَحَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ، وَوَعَدَهُمْ فَلَمْ يَخْلِفْهُمْ، فَهُوَ مِنْ كَمَلَتِ مُرُوءَتُهُ، وَظَهَرَتْ عَدَالَتُهُ، وَوَجِبَتْ أُخُوَّتُهُ، وَحُرِّمَتْ غَيْبَتُهُ » (۱).

-امیرالمؤمنین علی (ع) ، اصحاب رسول الله (ص) را که مدعی همراهی آن حضرت اند و از او حدیث نقل می کنند، به چهار دسته تقسیم نموده و تنها یکی از آنها را از نظر صدق کلام و عمل شایسته، قابل اعتماد می داند: « . . . وَقَدْ كُذِبَ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عَلَيَّ عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيئاً فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! قَدْ كَثُرَتْ [ت] عَلَيَّ الْكُذَابُ، فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ، ثُمَّ كُذِبَ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِهِ، وَإِنَّمَا أَتَاكُمْ الْحَدِيثُ مِنْ أَرْبَعَةٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ: رَجُلٍ مَنَافِقٍ يُظْهِرُ الْإِيمَانَ، مُتَصَنِّعٍ بِالْإِسْلَامِ لَا يَتَأْتَمُّ وَلَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ مُتَعَمِّداً؛ فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّ مَنَافِقَ كَذَّابٌ، لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَلَمْ يُصَدِّقُوهُ، وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَرَأَاهُ وَسَمِعَ مِنْهُ؛ وَأَخَذُوا عَنْهُ، وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ، وَقَدْ أَخْبَرَهُ اللَّهُ عَنِ الْمَنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَهُ . . . وَرَجُلٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) شَيْئاً لَمْ يَحْمِلْهُ [يَحْفَظْهُ] عَلَيَّ وَجْهَهُ وَوَجْهَهُ فِيهِ، وَلَمْ يَتَعَمَّدْ كِذْباً، فَهُوَ فِي يَدِهِ، يَقُولُ بِهِ وَيُرْوِيهِ فَيَقُولُ: أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهَمٌ، لَمْ يَقْبَلُوهُ وَ لَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ وَهَمٌ لَرَفَضَهُ. وَرَجُلٍ ثَالِثٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) شَيْئاً أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ، أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ

۱- البغدادی، احمد بن علی بن ثابت المعروف بالخطيب البغدادي، الكفاية في علم الرواية/ ۷۸.

وَهُيَ لَا يَعْلَمُ، فَحَفِظَ مَنْسُوخَهُ وَ لَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ، فَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ...؛ وَ آخَرَ رَابِعٍ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) مَبْغُضٍ لِلْكَذِبِ؛ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ وَ تَعْظِيمًا لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) لَمْ يَنْسَهُ، بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ فُجَاءَ بِهِ كَمَا سَمِعَ، لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَ لَمْ يَنْقُصْ، وَ عَلِمَ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ... وَ لَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ كَانَ يَسْأَلُهُ عَنِ الشَّيْءِ فَيُنْفِخُهُ... وَ قَدْ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) كُلَّ يَوْمٍ دَخَلَهُ وَ كُلَّ لَيْلَةٍ دَخَلَهُ فَيُخَلِّينِي فِيهَا، أَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ...» (۱)

چه اینکه بعد از رسول خدا، در میان مسلمانان عملاً ملاک ارزش، صحابی بودن نبود بلکه عمل و رفتار اشخاص محک قرار می گرفت؛ از عمر بن الخطاب نقل شده که می گفت: «إِنَّ أَنَسًا كَانُوا يُؤَخِّدُونَ بِالْوَحْيِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ أَنَّ الْوَحْيَ قَدْ انْقَطَعَ، وَ إِنَّمَا أَخَذَكُمْ [نَأْخِذَكُمْ] الْآنَ بِمَا ظَهَرَ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَمَنْ أَظْهَرَ لَنَا خَيْرًا آمَنَّا وَ قَرَّبْنَا وَ لَيْسَ إِلَيْنَا مِنْ سَرِيرَتِهِ شَيْءٌ، اللَّهُ يُحَاسِبُهُ فِي سَرِيرَتِهِ، وَ مَنْ أَظْهَرَ لَنَا سُوءًا لَمْ نَأْمَنَّهُ وَ لَمْ نُصَدِّقْهُ وَ إِنْ قَالَ: إِنَّ سَرِيرَتِي حَسَنَةٌ» (۲)

با توجه به این نکته، در میان اصحاب رسول الله (ص) گروهی حضور داشتند که نه تنها اعتقاد و عمل صالح نداشتند و حرمت هم نشینی حضرت را نگه نداشتند که مایه ننگ و آزار او بودند، به نمونه های زیر توجه کنید:

۱. مرتد شدن کاتب وحی؛ مردی (۳) که نه تنها جزء اصحاب که کاتب وحی بود، رسول الله به او املاء می کرد که بنویسد: «غفوراً رحيماً» او می نوشت «علیماً حکیماً»؛ بار دیگر پیامبر می فرمود: بنویس: «غفوراً رحيماً» وی می نوشت «سمیعاً بصیراً».. . ، این شخص مرتد شد و به مشرکان پیوست؛ پیامبر درباره او فرمود: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَقْبَلُهُ»؛ بعد از مردن

- ۱- کلینی، اصول کافی، ج ۱/۶۲، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، ح ۱؛ نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۰۱؛ نهج البلاغه معجم، خطبه ۲۱۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۱/۳۸، خطبه ۲۰۳.
- ۲- البغدادی، الکفایه فی علم الروایه/۷۸.
- ۳- در تاریخ از او به عنوان «رجل» یاد می کنند و احتمال دارد وی عبدالله بن ابی سرح برادر رضاعی عثمان باشد که قبلاً اشاره شد.. .

جنازه او را دفن کردند ولی زمین او را نپذیرفت: « أَنَّهُ أَتَى الْأَرْضَ الَّتِي مَاتَ فِيهَا ذَلِكَ الرَّجُلَ فَوَجَدَهُ مَبْنُودًا » (۱)

۲. ولید بن عقبه بن ابی معیط؛ گروهی دیگر از اصحاب در صدد بودند آبروی رسول الله (ص) را برده و حرمت او را زیر سؤال ببرند، مانند ولید بن عقبه که پیامبر خدا، وی را به عنوان نماینده خود جهت جمع آوری صدقات بنی مُصطَلِق فرستاد، ولی وی نه تنها نرفت که بازگشت و به دروغ گفت: « آنها مرتد شده اند و از پرداخت صدقات امتناع ورزیدند. نزدیک بود حضرت سپاهی برای قتال با آنها اعزام نماید، که آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنِيبٍ فَتَبَيَّنُوا. . . (حجرات: ۲) نازل گشت. ابن عبدالبرّ تصریح می کند که آیه در شأن ولید بن عقبه نازل شد (۳). این شخص در زمان خلافت عثمان، به عنوان والی کوفه برگزیده و مرتکب شرب خمر شد و در اثر مستی نماز صبح را با مردم چهار رکعت خواند که علی (ع) بر او حدّ جاری کرد (۴)

۳. ثعلبه بن حاطب بن عمرو بن عبید بن أمیه؛ گروهی را، فقر و تنگ دستی مجبور کرده بود تا جزء اصحاب پیامبر (ص) باشند؛ ثعلبه نه صحابی که همواره ملازم رسول الله (ص) و اهل بدر بود و همه اوقات نماز را در مسجد سپری می کرد، ولی وقتی (به اصرار او) با دعای آن حضرت صاحب ثروت شد، ابتدا حضورش در مسجد کمرنگ تر و سپس قطع شد، سرانجام کارش به جایی رسید که وقتی رسول خدا (ص) کار گزارانش را برای جمع

- ۱- الدمشقی، اسماعیل بن کثیر، البدایه والنّهایه، ج ۶/۱۹۰: قصه الصّبی الذی کان یصرع فدعا له (ع) فَبَرَأَ، طریق اخری عن أنس: ابن کثیر می گوید: و هذا علی شرط الشیخین و لم یخرجاه؛ اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲/۶۲۲.
- ۲- ابن عبدالبرّ، الاستیعاب، ج ۴/۱۵۵۳، رقم ۲۷۲۱؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۴/۲۲۴: ذیل آیه ۶ حجرات؛ اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲/۶۲۲.
- ۳- الاستیعاب، ج ۴/۱۵۵۳.
- ۴- الاستیعاب، ج ۴/۱۵۵۴؛ صحیح مسلم، ج ۳/۱۳۱: کتاب الحدود، باب ۸، ح ۳۸ (۱۷۰۷)؛ سنن ابی داود، ج ۴/۱۶۲، ح ۴۴۸۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۲/۸۵۸، ح ۲۵۷۱.

آوری زکات نزد او فرستاد، وی به جای سپاس از حضرت گفت: « مَا هَذِهِ إِلَّا جَزِيَّةٌ، مَا هَذِهِ إِلَّا أُخْتٌ جَزِيَّةٌ » بر حکم خدا و رسولش ایراد گرفت و آیه وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ (توبه: ۷۷) در حق او نازل گشت (۱)

۴. سَئِمْرَةُ بِنْتُ جَنْدَبٍ؛ دسته ای از اصحاب نه تنها کلام و سیره رسول الله (ص) را به فراموشی سپردند که مرتکب حدیث سازی و دروغ پردازی گردیدند؛ سَئِمْرَةُ بِنْتُ جَنْدَبِ بْنِ هَلَالِ بْنِ جَرِيحٍ، یکی از ده ها نمونه ای است، که جزء اصحاب بود و در چند غزوه شرکت داشت (۲) ولی حتی در زمان حضور رسول الله پایبند به شریعت او نشد؛ وقتی مرد انصاری از داخل شدن بدون اجازه او، به خانه اش نزد رسول خدا (ص) شکایت کرد، حضرت از او خواست با اطلاع قبلی برای واریسی کردن درختش وارد شود، وی نپذیرفت. پیشنهاد درختی همانند آن در خارج از حیاط منزل مرد انصاری را قبول نکرد حتی از پذیرفتن پیشنهاد درختی از درختان بهشتی، با ضمانت رسول خدا (ص) امتناع کرد!، حضرت با ناراحتی به انصاری فرمود: «إِذْهَبْ فَاقْلَعْهَا وَإِرْمِ بِهَا، فَإِنَّهُ لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ» (۳)

همین صحابی، آلت دست معاویه قرار گرفت و با گرفتن صد هزار درهم به رسول خدا دروغ بست که: وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَيَّ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (بقره: ۲۰۴) در شأن علی (ع) و آیه وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعَاصِينَ (بقره: ۷) در حق ابن ملجم قاتل علی (ع) نازل شده است! (۴) و همین صحابی عدالت پیشه! وقتی جانشین زیاد بن ابیه در بصره شد، ۸۰۰۰ نفر

۱- ابن اثیر الجزری، أسد الغابه فی معرفها الصحابه، ج ۱/۳۵۰-۳۵۱، رقم ۵۹۰؛ اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الأربعة، همان.

۲- اسد الغابه، ج ۲/۵۲۷-۵۲۸، رقم ۲۲۴۲.

۳- الطوسی، تهذیب الاحکام، ج ۷/۱۴۶، ح ۶۵۱: کتاب التجارات؛ سنن ابی داود، ج ۳/۳۱۴، ح ۳۶۳۶: «وَأَنْتَ مُضَارٌّ» دارد به جای لا ضرر ولا ضرار؛ البیهقی، السنن الکبری، ج ۶/۲۵۸: کتاب احیاء الموات، ح ۱۱۸۷۸-۱۱۸۸۵.

۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴/۷۳.

(که معمولاً از هواداران علی (ع) بوده اند) را کشت (۱)، ابی سؤار العدوی می گوید سمره بن جندب در یک صبح ۴۷ مرد از قوم مرا که همه حافظ قرآن بودند، کشت! (۲)

با توجه به آنچه به عنوان مشت نمونه خروار، ارائه شد (۳): اولاً: هر خردمندی که ذره ای از خرد و انصاف انسانی بهره مند باشد، تردیدی نخواهد کرد که گروه نخست در مقایسه با گروه دوم تفاوتش همانند تفاوت آسمان و زمین است، آیا هر دو گروه را می توان به یک چشم دید؟ به راستی اینکه ابن حزم می گوید: «قدمه بن مظعون (۴) و سیه بن جندب و مغیره بن شعبه (۵) و ابوبکره الثقفی (۶)، از افاضل ائمه اند و همچنین جنگ افروزان مقابل علی (ع) اهل جمل و صفین و...، همه عادلند و اهل تأویل و مأجورند هر چند خطا کارند!» (۷)، با علی و اباذر و عمار و سلمان و... در یک ردیف و همه عادل اند؟! اگر چنین است، پس ابلیس نیز اجتهاد کرد و باید عادل و کار او در اغوای انسان ها عادلانه باشد و به گفته ابوریه جز کفر هیچ امر دیگری نتواند بر معیار صحابی بودن، ضرر برساند و عنوان صحابی بودن بالاتر از ایمان محسوب شود (۸).

ثانیاً با اینکه تفاوت میان اصحاب از جهات مختلف، غیر قابل انکار است، قطعاً همه

۱- الطبری، تاریخ الطبری، ج ۵/۲۳۷: حوادث سال ۵۰.

۲- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳/۶۰: ابتدای حوادث سال ۶۰.

۳- برای اطلاع بیشتر ر. ک: به کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲/۶۲۲.

۴- قدمه بن مظعون (م ۳۶ق)، از سابقین و دو بار هجرت کرد و دایی عبدالله و حفصه فرزندان عمر بود. عمر وی را حاکم بحرین قرار داد و در همان جا مرتکب شرب خمر شد و عمر بر او حد جاری کرد: الاستیعاب، ج ۳/۱۳۷۷، رقم ۲۱۰۸؛ اسد الغابه، ج ۴/۴۷۷، رقم ۴۲۷۷؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۵/۲۳۲، رقم ۷۰۸۲.

۵- این شخص زنا کار بود، سیصدبار و به نقلی هزار بار زنا محصنه مرتکب شد و در زمانی که وی از سوی عمر بن الخطاب حاکم بصره بود و زنا محصنه او نزد عمر ثابت شد، او را عزل کرد: الاستیعاب، ج ۴/۱۴۴۵، رقم ۲۴۸۳؛ اسد الغابه، ج ۵/۲۶۱، رقم ۵۰۶۴.

۶- اسم او نفع بن حارث برادر زیاد بن ابیه است، عمر بر او حد جاری ساخت و شهادتش را باطل اعلام کرد: همان دو منبع به ترتیب/۱۶۱۴، رقم ۲۸۷۷ (باب الکنی)؛ ج ۶/۴۱، رقم ۵۷۳۱ (الکنی).

۷- الاحکام فی اصول الاحکام، بیروت، دارالکتب العلمیه (بی تا) ج ۱-۱۱۸/۴-۲۱۹.

۸- اضواء علی السنه المحمدیه/۳۵۰.

آنچه صحابه روایت و حکایت کرده اند، حجت نخواهد بود.

ثالثاً بی تردید اگر با این معیار صحابه رسول خدا (ص)، مورد ارزیابی قرار گیرند، بسیاری از اختلافات میان اهل سنت و شیعه، فروکش نموده و به تفاهم خواهند رسید.

(ب) خطا بودن ادعای اجماع

عده ای از بزرگان اهل سنت مدعی اند که اهل سنت بر عدالت همه اصحاب اجماع دارند (۱)؛ برخی دیگر اغراق آمیزانه تصریح می کنند که بحث از عدالت، در غیر صحابی مطرح است و در مورد صحابه چون عدالتش از سوی خدا ثابت شده و خداوند آنها را عادل قرار داده، معنا نخواهد داشت (۲)؛ این ادعا از نگاه شیعه نه تنها مقبول نیست که دلیلی بر اثبات آن وجود ندارد؛ زیرا همان گونه که دیدید دلایل و شواهدی که بر عدالت جمیع اصحاب ارائه گردیده بود هیچ کدام این مدعا را اثبات نمی کند. گذشته از آن، جمع کثیری از عالمان اهل سنت ادعای اجماع را نمی پذیرند؛ برای روشن شدن مطلب به ذکر چند نمونه از مخالفان اجماع، اشاره می شود:

- المازری: این عالم اهل سنت در ضمن ردّ تعریف بخاری برای صحابه (۳)، تصریح می کند: «لَسْنَا نَعْنِي بِقَوْلِنَا الصَّحَابَةَ عُمْدُولٌ، كُلُّ مَنْ رَأَهُ (ص) يَوْمَآ أَوْ زَارَهُ لَمْ-أَمَا، أَوْ اجْتَمَعَ بِهِ لِعَرَضٍ وَ إِنصَيْرَفَ عَنْ كَتَبٍ وَإِنَّمَا نَعْنِي بِهِ: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ... فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (اعراف: ۱۵۷) (۴)، هر چند که ابن حجر دیدگاه مازری را نمی پسندد و می گوید گروهی از

۱- الآمدی، الإحكام فی اصول الأحكام، ج ۲/۱۰۲؛ ابن حجر العسقلانی، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱/۷؛ ابن حجر الهیتمی، تطهیر الجنان و اللسان، ذیل الصواعق المحرقة/ ۴.

۲- البغدادی، الکفایه فی علم الروایه/ ۴۶؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب فی تمییز الصحابه، ج ۱/۲.

۳- تعریف بخاری در ابتدای این بحث زیر عنوان: صحابه در اصطلاح، ذکر شده است.

۴- ابن حجر العسقلانی، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱/۷: لَمَّا يَا، یعنی نادر و اندک؛ چنانچه در آیه ۳۲ النجم، آمده: ... والفواحش إلی اللّمم . کتب، به معنای قرب و نزدیک.

فضلاً، آن را مورد اعتراض قرار داده و گفته اند جمع کثیری از مشهورین صحابه و اهل روایت، از حکم به عدالت صحابه مانند وائل بن حجر، مالک بن حویرث و عثمان بن ابی العاص، خارج شده و جمع اندکی باقی خواهند ماند (۱)

-تفتازاتی (م ۷۹۳ق): این عالم مشهور اهل سنت نه تنها اجماع بر عدالت همه اصحاب را قبول ندارد، بلکه همانند شیعه، عده ای از آنها را خارج از طریق حق و فاسق می شمارد؛ وی به صراحت می گوید: «براساس آنچه در کتاب های تاریخی به ثبت رسیده و از زبان اهل ثقه از درگیری و مشاجرات میان اصحاب نقل شده، به ظاهر می رساند که بعضی از آنها از مسیر حق منحرف و به حدّ ظلم و فسق رسیده اند و دلیل آن جز حقد و عناد، حسد و لداد و خواهش های نفسانی به ملک و ریاست و تمایل به لذّات و شهوات، نبوده است: اذ لیس کُلّ صحابی معصوماً و لا کُلّ من لقی النّبیّ (ص) بالخیر موسوماً» چیزی که هست علما از باب حُسن ظنّ محمل ها و تأویل ها برای کارهای آنها ذکر نموده اند تا با محفوظ ماندن آنها از تفسیق و تضلیل، عقاید و باورهای مسلمانان نسبت به کبار صحابه به ویژه مهاجران و انصار، مصون بماند. اما ظلم و شناعتی که بعد از آن ها در حق اهل بیت نبی (ص) روا داشتند، آن چنان بدیهی است که قابل پوشاندن و اشتباه خواندن نیست؛ جماد و نبات بر آن گواه و اهل زمین و آسمان بر آن گریان اند، کوه، از آن منهدم و صخره ها فرو می پاشد و بد رفتاری آنها نسبت به اهل بیت، ماه ها و روزگار را فرا گرفته است: فَلَعْنَهُ اللهُ عَلٰی مَنْ بَاشَرَ، اَوْ رَضِيَ، اَوْ سَعَى، و لعذاب الآخرة أشدّ و أبقی « (۲)

-عبدالرحمان الایجی (م ۸۱۲ق): با اینکه تعظیم و پرهیز از قدح همه اصحاب را واجب می شمارد، در خصوص فتنه ها و جنگ هایی که میان اصحاب رخ داده (که قطعاً باعث سقوط عدالت آنها می شود) نه تنها، از شأن اصحاب پیامبر (ص) که از انسان های

۱- ابن حجر العسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱/۷ و ۸.

۲- مسعود بن عمر بن عبدالله، شرح المقاصد، تعلیق عبدالرحمن عمره، قم، منشورات الشریف الرضی، طالثالثه (بی تا)، ج ۳۱۰/۵-۳۱۱.

عادی به دور می داند و توجیهاات زیر را از سوی دسته های مسلمان، نسبت به اعمال خلاف عقل و شرع صحابه، گوشزد می کند: هشامیه از معتزله، و وقوع آن حوادث را منکراند، که وی انکار این گروه را مکابره و انکار متواتر بودن قتل عثمان و وقایع جمل و صفین، می داند؛ طایفه ای از اهل سنت که معترف به وقوع آن حوادث اند، از اینکه مسببان آن را خطاکار و یا مصیب بدانند، سکوت کرده اند؛ عمریه (اصحاب عمرو بن عبید) هر دو طرف حوادث را فاسق می خوانند؛ واصلیه (یاران واصل بن عطا) یکی از دو طرف را بدون تعیین مصداق فاسق و طرف دیگر را بدون تعیین، عادل می پندارند؛ جمهور امت، قاتلان عثمان و محاربان با علی بن ابی طالب را خطاکار می دانند: «لَأَنَّهُمَا إِمَامَانِ فَيَحْرُمُ الْقَتْلُ وَ الْمَخَالَفَةُ قَطْعًا»، منتها قاضی ابوبکر، این خطای آنها را موجب تفسیق نمی داند ولی باقی امت آنها را تفسیق می کنند: «وَمِنْهُمْ مَنْ ذَهَبَ إِلَى التَّفْسِيقِ كَالشَّيْعَةِ وَ كَثِيرٌ مِنْ أَصْحَابِنَا» (۱). آیا با این وجود باز ادعای اجماع بر عدالت همه صحابه ممکن است؟!!

-محمود ابوریه: این محقق مصری که بحث مفصّلی در نقد عدالت اصحاب و پیامدهای آن ارائه می دهد ادعای اجماع را از ریشه می زند، و زیربنای عدالت همه اصحاب را ویران می سازد «لقد اختلف المسلمون في هذه العدالة إختلافاً كثيراً، . . . هذا لعمرک إسرافٌ في الثقة، وإفراطٌ في التقدير، ثمّ هو غير ذلك يتعارض مع ما جاء في الكتاب والسُّنة في [من] الأدلّه القویّه، ولايتفق والطبائع البشريّه. إنّ القول بعدالة جميع الصحابه، و تقدیس كتب الحديث يرجع إليهما كُلُّ ما أصاب الإسلام من طعنات أعدائه، وضيق صدور ذی الفكر من أولیائه! ذلك بأنّ عداله جميع الصحابه تستلزم ولا ریب الثقة بما یروون، وما رَوَوْهُ قد حملته الحديث بما فيه من غثاء . . . فإذا نحن رفعنا صوتنا وقلنا: إنّ البلاء الذی یُصیب الإسلام إنّما يرجع إلى أمرین: عداله

۱- عضدین عبدالرحمن، شرح المواقف، و یلیه حاشیتی السیالکوتی والچلبی، قم، منشورات الشریف الرضی، ط الأولى ۱۳۲۵ق، ج ۸/۳۷۳: المقصد السابع (با تخلص)؛ الآمدی، أبی الحسن علی بن محمد بن سالم المعروف بسیف الدین الآمدی، أبکار الافکار فی اصول الدین، تحقیق و تعلیق و تخریج احادیث: احمد فریدالمزیدی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الأولى ۱۴۲۴ق/ج ۳/۵۸۱ .

الصَّحَابَةُ الْمَطْلُوقَةُ، وَالثَّقَةُ الْعَمِيَاءُ بِكُتُبِ الْحَدِيثِ الَّتِي تَجْمَعُ بَيْنَ الْعَثِّ وَالسَّمِينِ « (۱)

وی در ذیل عنوان «الْأَخْذُ بِعَدَالَةِ جَمِيعِ الصَّيْحَابَةِ» در حقیقت دیدگاه شیعه را تأیید می کند و می گوید: هر چند که جمهور اهل سنت جمیع صحابه را عادل می دانند و جرح و تعدیل را در مورد آنها روا نمی دارند و همه آنها را معصوم از خطا و سهو و نسیان می پندارند، ولی کثیری از اهل تحقیق، عدالت مطلقه برای همه صحابه را نمی پذیرند و همان گونه که علامه مسقبلی گفته: «إِنَّهَا أَغْلَبِيَّةٌ» شامل عموم صحابه نمی شود. و لذا همان طوری که غیر صحابی دچار اشتباه و خطا و نسیان می گردد، اصحاب نیز به لحاظ اینکه همه بشرند، دچار خواهند شد و چه اینکه در میان اصحاب عده کثیری منافق و کاذب و گروهی مرتد شدند و روایات دال بر ارتداد این گروه را ذکر می کند (۲). سپس این اندیشمند اهل سنت سوره توبه را، سوره افشاکننده چهره منافقان اصحاب رسول الله دانسته و حدود ۳۰ عنوان از معاصی و کارهای منافقانه آنها و اهل تبوک را استخراج می کند (۳)

بنابراین، ادعای اجماع بر عدالت همه صحابه، گذشته از ناسازگاری آن، با منطق و خرد انسانی نه تنها از سوی شیعیان که از سوی برخی بزرگان تأثیرگذار خود اهل سنت مردود شناخته شده است. برای اطلاع بیشتر به منابع مفصل تر مراجعه نمایید (۴)

۳. نقش کافی در مذمت و تکفیر صحابه

اشاره

با توجه به مباحث گذشته و روشن شدن مبانی بحث در خصوص صحابه، در این قسمت باید دید مرحوم کلینی در کتاب کافی چه مقدار در تکفیر و مذمت صحابه نقش داشته که این گونه فریاد برخی از نویسندگان وهابی را در آورده که: «کتاب کافی پُر

۱- اَضْوَاءُ عَلِيٍّ السَّنَةِ الْمَحْمُودِيَّةِ / ۳۳۹-۳۴۰ (با تلخیص).

۲- اَضْوَاءُ عَلِيٍّ السَّنَةِ الْمَحْمُودِيَّةِ / ۳۵۳-۳۵۴ (با تلخیص).

۳- اَضْوَاءُ عَلِيٍّ السَّنَةِ الْمَحْمُودِيَّةِ / ۳۵۶-۳۵۸.

۴- اسدحیدر، الصَّيْحَابَةُ فِي نَظَرِ الشَّيْخَةِ وَالْإِمَامِيَّةِ، تصدیرالدکتور حامدحفنی داود، طهران، ط الثانیه ۱۴۰۲ق؛ یک صد صحابه دروغین،... السیدمرتضی عسکری.....

است از تکفیر و لعن و سب صحابه» (۱) آیا تنها در کافی حدیث تکفیر اصحاب نقل شده یا در منابع خود اهل سنت نیز چنین روایاتی به چشم می خورد؟

با جست و جویی که در این کتاب، انجام شد، روایات زیر به سرنوشت اصحاب پس از رسول الله اشاره می کند:

یک - عبدالرحمان بن کثیر از امام صادق (ع) در ذیل آیه: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا** (آل عمران: قال (ع): **نَزَلَتْ فِي فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ آمَنُوا بِالنَّبِيِّ (ص) فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ وَ كَفَرُوا حَيْثُ عُرِضَتْ عَلَيْهِمُ الْوَلَايَةُ، حِينَ قَالَ النَّبِيُّ (ص): «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ»**، ثُمَّ آمَنُوا بِالْبَيْعَةِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) ثُمَّ كَفَرُوا حَيْثُ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَلَمْ يُقَرِّوْا بِالْبَيْعَةِ، ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا بِأَخَذِهِمْ مَنْ بَايَعَهُ بِالْبَيْعَةِ لَهُمْ، فَهَؤُلَاءِ لَمْ يَبْقَ فِيهِمْ مِنَ الْإِيمَانِ شَيْءٌ» (۲)

دو - به همان سند قبلی، امام صادق (ع) در تفسیر آیه: **إِنَّ الَّذِينَ أزدَادُوا عَلَیْهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ . . (محمد:)** می فرماید: «فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ، إرتَدُوا عَنِ الْإِيمَانِ فِي تَرْكِ الْوَلَايَةِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) . . .» (۳)

سه - معاویه بن وهب می گوید به سوی مکه می رفتیم پیرمردی خداجو و خداپرست به همراه ما بود که مذهب شیعه را فرا نگرفته بود و در مسیر راه نمازش را، کامل خواند، از قضا پیرمرد مریض شد؛ به برادرزاده شیعی او (که با او بود)، گفتم: کاش مذهب شیعه را به عموی خود معرفی می نمودی شاید خدا او را نجات دهد؛ همه اهل کاروان گفتند: بگذارید او به همان حال خوبی که دارد بمیرد. برادرزاده اش بی صبرانه به عمویش گفت: «یا عم! إِنَّ النَّاسَ إرتَدُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) إِلَّا نَفَرًا سَيِّئًا وَ كَانَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مِنَ الطَّاعَةِ مَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ كَانَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) الْحَقُّ وَ الطَّاعَةُ لَهُ» ، آن پیرمرد نفسی تازه کرد و گفت: من هم

۱- القفاری، اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۲/۸۶۸ و ۸۷۱؛ مجدی محمد، انتصار الحق/۲۷۲.

۲- اصول کافی، ج ۱/۴۲۰: کتاب الحججه، باب فیه نکت و نتف من التنزیل، ح ۴۲.

۳- اصول کافی، ج ۱/۴۲۰: کتاب الحججه، باب فیه نکت و نتف من التنزیل، ح ۴۳ .

بر همین عقیده ام و از دنیا رفت! وقتی خدمت امام صادق (ع) شرفیاب شدیم و داستان را با امام در میان گذاشتیم، امام (ع) فرمود: او مردی است از اهل بهشت! (۱).

چهار - حمران بن أعین گوید: به امام باقر (ع) گفتم: جانم به فدایت، ما چه بسیار اندک هستیم، اگر همه بر سر یک گوسفند گردهم آییم نمی توانیم آن را تمام کنیم!، امام فرمود: « أَلَا أُحَدِّثُكَ بِأَعْجَبَ مِنْ ذَلِكَ، الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ ذَهَبُوا إِلَّا [واشاره بیده] ثلاثه » (۲).

کشی روایت را از ابوجعفر (ع) به این عبارت نقل می کند: « إِرْتَدَّ النَّاسُ إِلَّا ثَلَاثَةً نَفَرًا، سَلْمَانَ وَابُذَرَ وَالْمَقْدَادَ. . . » (۳).

پنچ - عن عبدالرحيم القصير، قال: قلت لأبي جعفر (ع): « إِنَّ النَّاسَ يَفْرَعُونَ إِذَا قُلْنَا: إِنَّ النَّاسَ إِرْتَدُّوا؛ فَقَالَ: « يَا عَبْدِ الرَّحِيمِ إِنَّ النَّاسَ عَادُوا بَعْدَ مَا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَهْلَ الْجَاهِلِيَّةِ، إِنَّ الْأَنْصَارَ إِعْتَزَلَتْ فَلَمْ تَعْتَزِلْ بِخَيْرٍ، جَعَلُوا يُبَايِعُونَ سَعْدًا وَهُمْ يَرْتَجِرُونَ إِرْتِجَازَ الْجَاهِلِيَّةِ؛ يَا سَعْدُ أَنْتَ أَل-مُرَجِّي، وَشَعْرُكَ أَل-مُرَجَّلُ، وَفَحْلُكَ أَل-مُرَجَّمُ » (۴).

بررسی و تبیین روایات

اشاره

آنچه اشاره شد، مجموع روایاتی است که در کتاب اصول و روضه کافی در ارتباط با مذمت و ارتداد صحابه نقل شده است؛ این روایات هر چند از نظر سند ضعیف به حساب می آید (۵) ولی یک مطلب را خاطر نشان می سازد و آن اینکه بعد از رسول الله (ص) مردم (صحابه) جز عده ای اندک از آن تعهد و پیمانی که با رسول خدا (ص) در خصوص خلافت و امامت علی بن ابی طالب در غدیر بسته بودند، بازگشتند و مسیری غیر آنچه

۱- اصول کافی، ج ۲/۴۴۰-۴۴۱: کتاب الایمان و الکفر، باب فیما اعطی الله عزوجل آدم (ع) وقت التوبه، ح ۴۲.

۲- امام با انگشتانش به سه نفر: سلمان و ابوذر و مقداد اشاره کرد: همان، ج ۲/۲۴۴: کتاب الایمان و الکفر باب فی قلّه عدد المؤمنین، ح ۶.

۳- الطوسی، ابی جعفر بن الحسن، اختیار معرفه الرجال المعروف بالرجال الکشی/۷۲، ح ۲۴.

۴- الکلینی، الروضه من الکافی، تصحیح علی اکبر الغفاری، بیروت، دار الإضواء، ط الثانیه ۱۴۰۵/ق ۲۴۶، ح ۴۵۵.

۵- المجلسی، مرآت العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۵/۴۶ و ۴۸ و ج ۷/۷۴ و ج ۹/۲۹۰ و ج ۱۱/۳۱۵.

مورد نظر پیامبر بود، پیمودند. برای توضیح بیشتر و رفع اعتراض منتقدان بر کلینی و کتاب اصول کافی، تذکر چند نکته لازم است:

الف) اختلاف در شأن نزول آیات

همان گونه که در بحث متهم کردن کلینی به تحریف قرآن، بررسی شد، روایات یک و دو، در صدد تفسیر و تبیین آیات قرآن است و امام (ع) به عنوان کسی که امام و مُفسِّر و براساس حدیث صریح و متواتر ثقلین، عَدَل قرآن است، آیات را به سرپیچی و پشت کردن مسلمانان به دستور رسول الله (ص) در روز غدیر خم تفسیر می کند؛ هر چند که میان مفسران در شأن نزول آیات اختلاف نظرهایی وجود دارد و بیشتر مورد نزول آنها را منافقین می دانند (۱)؛ در حدیث نخست، اگر دو آیه در هم آمیخته مورد استناد قرار گرفته، بدان جهت است که بفهماند موضوع هر دو آیه، یکی است و یا یکی تفسیر دیگری است (۲) نه اینکه ادامه آیه ۱۳۷ نساء، جمله لَنْ تَقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ باشد تا تصور تحریف برود.

ب) مساوی نبودن ارتداد با خروج از دین

ب) مساوی نبودن ارتداد با خروج از دین (۳)

با توجه به شواهدی که در متن روایات وجود دارد، مقصود از اصطلاح «إرتداد» (۴) و

۱- ر. ک: به الکشاف زمخشری ج ۱/۵۷۷ و ج ۴/۳۲۶ و ۳۲۷؛ تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر، ج ۱/۵۷۹ و ج ۴/۱۹۴؛ و مجمع البیان طبرسی، ج ۳/۲۱۶ (چندقول) و ج ۹/۱۷۴؛ مرآت العقول مجلسی، ج ۵/۴۶-۴۸؛ شرح اصول کافی ملاصالح مازندارانی، ج ۷/۷۷.

۲- مرآت العقول مجلسی، ج ۵/۴۶-۴۸؛ شرح اصول کافی ملاصالح مازندارانی، ج ۷/۷۶.

۳- مرآت العقول، ج ۵/۴۶-۴۸ و ۹/۳۱۵ و ۱۱/۲۹۰؛ شرح اصول کافی ملاصالح مازندارانی ج ۷/۷۶ و ۷۸ و ۱۲/۴۱۴-۴۱۷؛ برای اطلاع از توضیح بیشتر: ر. ک: واژگان و عبارات احادیث لازم است به مرآت العقول و شرح اصول کافی.

۴- ریشه اصلی ارتداد از ماده رَدَّ (رَدَد) است و معنای بازگشت و رجوع را می دهد و مرتد نیز از همین ماده است و رَدَّه (به کسر راء) اسم مصدر است برای ارتداد: الجوهری، الصِّحاح، تاج اللغة، ج ۲/۴۷۳ (ماده رَدَد)؛ ابن اثیر «مرتدین» را به معنای متخلِّفین از برخی واجبات، معنی می کند و تصریح می کند که: رَدَّه در حدیث: «فَيَقَالُ إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابَهُمْ» به معنی کفر اراده نشده است: النِّهَايَةُ فِي غَرِيبِ الْحَدِيثِ وَالْأَثَرِ، ح ۲/۲۱۴ (ماده: رَدَد)؛ راعب، ارتداد را به: الرَّجُوعُ فِي الطَّرِيقِ الْمَذْيِ جَاءَ مِنْهُ «معنی می کند و میان رَدَّه و ارتداد فرق قایل می شود: رَدَّه اختصاص به بازگشت به کفر معنی می دهد و ارتداد در کفر و غیر آن کاربرد دارد: المفردات... ۱۹۹/۲۰۰.

«کفر» ، به معنای خروج از دین و مراد از «ایمان» (۱)، اسلام نیست بلکه روح اصلی روایات این است که بعد از رسول خدا (ص) عده ای از مسلمانان از تعهد و پیمانی که با رسول خدا در مورد خلافت و جانشینی او بسته بودند، بازگشتند و به ولایت علی (ع) ایمان نیاوردند (۲). اما اینکه از اسلام نیز خارج شدند یا نه، روایات ساکت است؛ چه اینکه واژه ارتداد، در ابتدای حکومت ابوبکر به معنای سر باز زدن از پرداخت زکات به نشانه اعتراض بر حکومت او، به کار رفته است: «وإرتدت العرب منعوا الزكاة» (۳). همچنین ابن اثیر اصحاب «رده» را به دو گروه تقسیم می کند: صنفی از دین خارج شدند مانند اصحاب مُسَیْلِمَها الْکَذَّاب و یا از اسلام برگشتند و به جاهلیت گرویدند. و صنف دوم از اهل رده، از اسلام خارج نشدند بلکه تنها فرض بودن زکات را منکر شدند و آیه زکات: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صِدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا... (توبه:). را مخصوص زمان رسول الله (ص) می دانستند، و به همین جهت عمر بن الخطاب در مورد قتال با آنها تردید داشت. (۴)

بلکه این معنا با توجه به عبارات زیر در کافی کاملاً روشن است: «و کفروا حیث عُرِضَتْ عَلَيْهِمُ الْوَلَايَةُ حِينَ قَالَ النَّبِيُّ (ص): «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»، ثم آمنوا بالبيعة لأمير المؤمنين (ع) (۵) ثُمَّ كَفَرُوا حَيْثُ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَلَمْ يَقْرَأُوا بِالْبَيْعَةِ...»، در روایت نخست.

۱- در ابتدای این فصل (کفر و ایمان)، توضیح مفصل داده شده است. همچنین ابن حزم تصریح می کند که میان اسلام و ایمان فرق است، نگاه کنید به کتاب: الاصول و الفروع، ج ۱/۷ و ۸. و آیه ۱۴ سوره حجرات که تردیدی را در تفاوت داشتن آن دو اصطلاح باقی نمی گذارد.

۲- العُمَانِي، خليفه عبید الکلبانی، الشيعه و الصحابه (سلسله الطريق الحق ۳)، بحرین، دارالعصمه، ط الاولى ۱۴۲۸ق / ۵۷.

۳- العصفري، خليفه بن خياط، تاريخ خليفه بن خياط، تحقيق سهيل ذكار، بيروت، دارالفكر ۱۴۱۴ق / ۶۴.

۴- النهايه في غريب الحديث والأثر، ج ۴/۱۸۷.

۵- در غدیر خم همه حاضران با امیرالمؤمنین بیعت کردند، از جمله عمر بن الخطاب که تاریخ، بیعت او را با این عبارت او نقل می کند: «ل-مَّا أَخَذَ النَّبِيُّ (يَوْمَ الْغَدِيرِ) بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ: أَلَسْتُ وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ: قَالُوا: بَلَى، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» فقال عمر بن خطاب: «بَخُّ بَخِّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى مُسْلِمٍ» فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا... (مائده:).» خطيب البغدادي، احمد بن علي، تاريخ بغداد او مدينة السلام، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية، ط الاولى ۱۴۱۷ق، ج ۸/۲۸۴، رقم ۴۳۹۲: حبشون بن ايوب ابونصر الخلال؛ ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲/۲۲۳؛ [۸۷۳۸-۸۷۳۹]؛ الذهبي، سير اعلام النبلاء، ج ۱۹/۳۲۸: «بَخُّ بَخُّ أَصْبَحْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»؛ البكري، عبدالرحمن احمد، من حياه الخليفه عمر بن الخطاب، بيروت، الارشاد للطباعة (بي تا) / ۱۵۹؛ الغزالي (م ۵۰۵ق) در بحثی تحت عنوان ترتيب الخلافة و المملكة می آورد: «وأجمع الجماهير على متن الحديث من خطبته في يوم غدیر خم بإتفاق الجميع و هو يقول: «من كنت مولاة فعلي مولاة» فقال عمر: بَخُّ بَخُّ يَا أَبَا الْحَسَنِ لَقَدْ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ، فَهَذَا (كَلَامُ عُمَرَ) تَسْلِيمٌ وَ رِضَى وَ تَحْكِيمٌ». ثم بعد هذا غَلَبَ الْهُوَى حُبًّا لِلرِّيَاسَةِ وَ جَعَلَ عُمُودَ الْخِلاَفَةِ وَ عَقُودَ النَّبُوَّةِ، وَ خَفَقَانَ الْهُوَى فِي قَعْقَعَةِ الرَّايَاتِ، وَ اشْتَبَاكَ اَزْدِحَامَ الْخِيُولِ، وَ فَتَحَ الْأَمْصَارَ، وَ سَقَاهُمْ كَأْسَ

الهوى؛ فعادوا الى الخلاف الأول، فنبذوه وراء ظهورهم، و اشتروا به ثمناً قليلاً: ابى حامد الغزالي، سِرُّ الْعَالَمِينَ و كشف ما فى الدارين، تقديم و تحقيق أيمن عبدالجابر البحيرى، قاهره، دارالآفاق العربيه، ط الاولى ١٤٢١ق / ٣٩-٤٠: هر دو منبع أخير اين مطلب غزالي را آورده است؛ الاسكافى، ابوجعفر محمدبن عبدالله المعتزلى، المعيار و الموازنه فى فضائل الامام اميرالمؤمنين على بن ابى طالب (ع) ، تحقيق محمد باقر المحمودى، بيروت، مجمع الثقافه الإسلاميه، ط الأولى ١٤١٢ق / ٢١٢؛ بيعت عمر با على (ع) در روز غدیر در اكثر منابع شيعه از جمله: مسارالشيعه فى مختصر تواريخ الشريعة، شيخ مفيد، تحقيق الشيخ مهدى نجف، بيروت، دارالمفيد، ط الثانيه ١٤١٤ق / ٣٩؛ تفسير فرات الكوفى، ط ١٤١٠ق / ١٦؛ خصائص الوحي المبين، شمس الدين يحيى بن الحسن الاسدى الربعى الحلى، ط ١٤١٧ق / ٩٧؛ شرح اصول كافي ملاصالح مازنداراني، ج ١٩٦ / ٥ و ج ١٢٠ / ٦، و الغدير و بحار و وسائل الشيعه و . . نقل شده است . .

و جمله « إِرْتَدَّوْا عَنِ الْإِيْمَانِ فِي تَرْكِ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) »، در حدیث دوم، و عبارت « . . و كان لعلی بن ابی طالب من الطَّاعَةِ مَآ كان لرسول الله (ص) و كان بعد رسول الله الحقُّ والطَّاعَةُ له » در روایت سوم، و تعبیر « أَلْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ ذَهَبُوا إِلَّآ ثَلَاثَةَ » در حدیث چهارم، و عبارت « إِنَّ النَّاسَ عَادُوا بَعْدَ مَا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَهْلَ الْجَاهِلِيَّةِ . . »، یعنی رها نمودن شایستگی های دینی و ارزشی و رجوع به قبیله گرایی و شیخ پرستی، در حدیث پنجم. و ناگفته پیداست که این قضیه در همان لحظات نخست رحلت جانکاه رسول الله (ص) در حالی که هنوز بدن مطهرش در میان امت اسلامی بود، به وقوع پیوست و نطفه اختلاف و انحراف و پشت کردن به وصایا و دستورات پیامبر خدا در سقیفه بنی ساعده، منعقد گشت و هنوز که هنوز است این نطفه نا مبارک زایش و رویش می کند.

گذشته از آن، مقصود کلینی از نقل روایات عنوان شده، تکفیر صحابه به معنای

خروج از دین نبوده است؛ برای اینکه وی در جای دیگر از کتابش ۱۱ حدیث تحت عنوان دو باب می آورد مبنی بر اینکه شهادتین (بدون ایمان به ولایت علی (ع)) احکام اسلام را می آورد و خون و مال و جان و ناموس او در سایه اسلام محفوظ است، هر چند او مؤمن به معنای خاص محسوب نمی شود (۱).

ج) استثنای سه نفر به عنوان سمبل

در حدیث چهارم که سه نفر از حکم کلی (المهاجرون و الانصار ذهبوا الا ثلاثه) استثنا شده؛ اولاً از باب مثال است و امام علی (ع) خواسته عمق فاجعه را با این عبارت بیان نماید که به نوعی همه، جز سه نفر، بر آن تعهد و بیعت خویش باقی نماندند؛ زیرا بی تردید افراد دیگر مانند ابن عباس، بنی هاشم و فرزندان خود امیرالمؤمنین (ع) به ویژه حسنین (علیهما السلام) و... در کنار علی (ع) بودند. ثانیاً: این سه نفر (سلمان و ابوذر و مقداد) بعد از علی (ع) جزء شاخص ترین و باوفاترین صحابی و یار رسول خدا (ص) محسوب می شدند، چنان که ابن حجر از ترمذی و حاکم این روایت صحیح را از رسول خدا (ص) نقل می کند: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ، وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ (خدا) يُحِبُّهُمْ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) سَيَمِّمُهُمْ لَنَا: قَالَ: عَلِيُّ مِنْهُمْ، يَقُولُ ذَلِكَ ثَلَاثًا: أَبُوذَرٍّ وَالْمَقْدَادُ وَسَلْمَانَ» (۲) و در حقیقت این ها سمبل و ملاک ارزیابی باقی اصحاب و به طور کلی حق و باطل بودند. محقق معاصر اهل سنت نیز غیر از بنی هاشم، همین سه نفر و عمار و حذیفه را از خالص ترین و صادقانه ترین یاران علی (ع) و جزء بزرگان شیعه در زمان رسول خدا (ص) و زمان علی (ع) نام می برد (۳).

۱- ر. ک: به روایات باب های: «إِنَّ الْإِسْلَامَ يَحْقَنُ بِلِدْمِ... أَنَّ الْإِيمَانَ يَشَارِكُ الْإِسْلَامَ: اصول کافی، ج ۲/۲۴-۲۷: کتاب الایمان والکفر.

۲- الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع و الزندقه/۱۲۲: (حدیث الخامس): حدیث بریده را صحیح دانسته است.

۳- السیسی، کامل مصطفی، الصلّه بین التّصوّف و التشیع، بیروت، دارالاندلس، ط الأولى ۱۹۸۲م، ج ۱/۲۹.

بنابراین، اینکه قفاری با استفاده از این روایات، می گوید: «فَالْحُكْمُ بِالزَّوْجَةِ فِي هَذِهِ التَّصَوُّصِ شَامِلٌ لِلصَّحَابَةِ وَ أَهْلِ الْبَيْتِ النَّبَوِيِّ مِنْ زَوْجَاتِ رَسُولِ اللَّهِ وَ قَرَابَتِهِ . . .» (۱)، برداشت کاملاً انحرافی و نادرست است و با توضیحی که داده شد استثناء چند نفر، به عنوان مثال است و یا اینکه «حصر» در روایت حصر اضافی است نه حقیقی.

۴. نقش منابع اهل سنت در مرتد خواندن و تکفیر صحابه

اشاره

چنانچه منتقدان بر اصول کافی پا فشاری نمایند که کلینی با نقل آن روایات، اعتقاد به مذمت و تکفیر صحابه (حتی تکفیر به معنای خروج از دین) را ترویج و بنیان نهاده است، در پاسخ باید گفت از قضا بیشترین نقش در تکفیر و ارتداد صحابه را مهم ترین منابع مورد پسند وهابی ها ایفا نموده است و ده ها روایت را از زبان رسول الله (ص) به عنوان سوء عاقبت برای اصحاب بر شمرده است که به متن چند نمونه از آنها بسنده می گردد:

الف) اصحاب در بند کشیده شده

ابن عباس می گوید روزی رسول الله (ص) در خطابه موعظانه خود به اصحاب فرمود: « يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ تُحْشَرُونَ إِلَى اللَّهِ حُفَاهَ عُرَاهِ غُرْلًا، كَمَا يَدَانَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ. . . أَلَا وَإِنَّهُ سَيَجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي، فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: . . . وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ. . . (مائدة: ۱۱۷ و ۱۱۸) قَالَ: فَيَقَالُ لِي: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ » (۲)

۱- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الاثنی عشریه، ج ۲/۸۹۱: تکفیرهم أهل البيت.

۲- صحیح مسلم، ج ۴/۲۱۹۵: کتاب الجنه وصفه نعیمها وأهلها، باب ۱۴: فناء الدنيا. . . ح ۲۸۶۰ (متن از مسلم)؛ صحیح البخاری، ج ۵/۲۳۹۱: کتاب الرقاق، باب ۴۵: کیف الحشر، ح ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۳۱۷۱ و ۳۲۶۳ و ۴۳۴۹ و ۴۴۶۳ و ۶۱۵۹ (با اندک تفاوت) . . .

(ب) عدم اجازه ورود بر حوض

ابن ابی مُلیکه از اسماء و او از رسول خدا (ص) نقل می کند که فرمود: «أَنَا عَلَى حَوْضِي أَنْتَظِرُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ، فَيُؤْخَذُ بِنَاسٍ مِنْ دُونِي، فَأَقُولُ: أُمَّتِي، فَيَقُولُ: لَا تَدْرِي، مَشَوْا عَلَيَّ الْفَهْقَرَى» (۱)

در جای دیگر، همین حدیث را به این عبارت نقل می کند: «... فَأَقُولُ: يَا رَبِّ مَنْنِي وَمِنْ أُمَّتِي، فَيَقَالُ: هَلْ شَعَرْتَ مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ، وَاللَّهِ مَا يَرِحُوا يَرْجِعُونَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ». فَكَانَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَرْجِعَ عَلَيَّ أَعْقَابَنَا، أَوْ نَفْتَنُ عَنْ دِينِنَا» (۲)

(ج) دُور باد! دُور باد!

سهل بن سعد می گوید از رسول خدا (ص) شنیدم که می گفت: «أَنَا فَزَطُكُمْ (۳) عَلَيَّ الْحَوْضِ، مَنْ وَرَدَهُ شَرِبَ مِنْهُ، وَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهُ أَيِّدًا، لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونِي، ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ». ابوحازم می گوید: وقتی این حدیث را نعمان بن ابی عیاش از من شنید، گفت آن را از سهل شنیدی؟ گفتم: بلی، آن گاه گفت: من شهادت می دهم که ابی سعیدالخدري این جمله را نیز بر آن می افزود: «قال (ص): «إِنَّهُمْ مَنِي! فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا يَدُلُّوْا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: سُدِّحًا سُدِّحًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي» (۴)

۱- صحیح البخاری، ج ۶/۲۵۸۷: کتاب الفتن، ح ۶۶۴۱.

۲- صحیح البخاری، ج ۶/۲۴۰۹، ح ۶۲۲۰.

۳- فَزَطُكُمْ، ای متقدمم الیه؛ فَزَطٌ يَفْرُطُ فَهُوَ فَارِطٌ، اِذَا تَقَدَّمَ وَسَيَقُ الْقَوْمَ لِيُرِدَادَ لَهُمُ الْمَاءَ: النِّهَايَةُ فِي غَرِيبِ الْحَدِيثِ، ج ۳/۳۴۳.

۴- صحیح البخاری، ج ۶/۲۵۸۷، ح ۶۶۴۳؛ و ج ۵/۲۴۰۶، ح ۶۲۱۲ (با اندک تفاوت)؛ التمیمی، احمد بن علی بن المثنی، مسند ابی یعلی الموصلی، تحقیق حسین سلیم اسد، بیروت، دارالمأمون، ط الأولی ۱۴۰۴ق، ج ۱۱/۳۸۷ - ۳۸۸، ح ۶۶۲ (۶۵۰۲)؛ النیسابوری، ابی بکر محمد بن إسحق بن خزیمه السملی، صحیح ابن خزیمه، تحقیق محمد مصطفی الأعظمی (بی جا) المکتب الإسلامی، ط الثانیه ۱۴۱۲ق، ج ۱/۷، باب ذکر حظ الخطایا و رفع الدرجات؛ ابن حبان، صحیح ابن حبان، ترتیب الامیر علاء الدین علی بن بلبان الفارسی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الأولی ۱۴۰۷ق، ج ۲/۱۹۱، ح ۱۰۴۳: کتاب الطهاره، ذکر البیان بأن الأمه المصطفی تعرف فی القیامه بالتعجیل بوضوئهم..

(د) ارتکاب جنایت

أبی وائل از عبدالله، و او از رسول الله (ص) نقل می کند: «أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، فَلْيُرْفَعَنَّ إِلَيَّ رِجَالٌ مِنْكُمْ، حَتَّى إِذَا أَهْوَيْتُ لِأَنَاوِلِهِمْ إِيْتَلَبُوا دُونِي، فَأَقُولُ: أَيُّ رَبِّ أَصْحَابِي!، يَقُولُ: لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ» (۱)

(ه) بازگشت به قهقری

سعید بن مسیب از ابی هریره و او از رسول خدا (ص) حکایت می کند که فرمود: «يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ (۲) مِنْ أَصْحَابِي، فَيُجَلَوْنَ (۳) عَنِ الْحَوْضِ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي؟ فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ، إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى» (۴). در نقلی دیگر بعد از متن یاد شده، این جمله را اضافه می آورد: «ثُمَّ إِذَا زُمِرَةٌ، حَيْثُ إِذَا عَرَفْتَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: وَمَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَيَّ أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، فَلَا أَرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ» (۵).

(و) به کفر باز نگردید!

ابن عباس از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل می کند که فرمود: «لَا تَرْتَدُّوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ» (۶). در حدیثی ابن جریر از جدش بازگو می کند که رسول الله (ص)

۱- صحیح البخاری، ج ۶/۲۵۸۷، ح ۶۶۴۲ و ۵/۲۴۰۵، ح ۶۲۰۵؛ ابن راهویه، إسحق بن ابراهیم بن مخلد الحنظلی المروزی، مسند ابن راهویه، تحقیق عبدالغفور عبدالحق...، مدینه المنوره، مکتبه الایمان، ط الأولى ۱۴۱۲ق، ج ۱/۳۷۹؛ مسند ابی یعلی الموصلی، ج ۷/۳۴، ح ۱۱۸۷ (۳۹۴۲) و ج ۹/۱۲۶، ح ۵۱۹۹؛ الطبرانی، معجم الکبیر، ج ۳/۱۸۶؛ ابن حنبل، المسند احمد، ج ۴/۵۶؛ مسند انس بن مالک، ح ۱۳۹۹۳.

۲- ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث، ج ۲/۲۸۳؛ ماده: رهط: رهط، به گروهی از مردان از ۱۰ تا ۴۰ نفر گفته می شود.

۳- ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث، ج ۱/۲۹۲؛ ماده: جلا: ای ینفون و یطردون.

۴- صحیح البخاری، ج ۵/۲۴۰۷، ح ۶۲۱۳ و ۶۲۱۴؛ ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث، ج ۴/۱۲۹؛ معنا قهقری: الإرتداد عما كانوا علیه.

۵- صحیح البخاری، ج ۵/۲۴۰۷، ح ۶۲۱۵.

۶- صحیح البخاری، ج ۶/۲۵۹۴، ح ۶۶۶۸ و ۶۱۶۵۲.

در حجه الوداع، فرمود: «إِسْتَنْصَيْتِ النَّاسَ، ثُمَّ قَالَ: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ» (۱). بر اساس گزارش دیگر، رسول خدا (ص) در روز غدیر خم، در بخشی از خطابه اش فرمود: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ، وَأَمْوَالَكُمْ، وَأَعْرَاضَكُمْ، وَأَبْشَارَكُمْ، عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا؛ أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟ قُلْنَا: نَعَمْ! قَالَ (ص): أَللَّهُمَّ إِشْهَدْ، فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَإِنَّهُ رُبُّ مَبْلُغٍ يُبَلِّغُهُ مَنْ هُوَ أَوْعَى لَهُ» سپس فرمود: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ» (۲).

(ز) پیروی از دین یهود و نصاری!

ابوهریره از رسول الله (ص) حکایت می کند که فرمود: «لَتَتَّبِعَنَّ سُنَّةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بَاعًا بِيَاعٍ، وَ ذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، وَ شِبْرًا بِشِبْرٍ، حَتَّى لَوْ دَخَلُوا فِي جُحْرِ ضَبِّ، لَدَخَلْتُمْ فِيهِ»، قالوا يا رسول الله! اليهود والنصارى؟ قال: «فَمَنْ، إِذَا؟» (۳). همین روایت را هیتمی از احمد بن حنبل و طبرانی به این عبارت حکایت می کند: «حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبِّ لَمَا تَبِعْتُمُوهُ، قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ (ص) «فَمَنْ إِلَّا الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى» (۴).

این احادیث، که به عنوان نمونه ذکر شد؛ اولاً هم صریح است در مذمت و ارتداد صحابه بعد از رسول خدا (ص) نسبت به اصول کافی، و هم تعبیراتش شدیدتر و هشدارهایش جدی تر؛ و چنانچه اشکال تکفیر صحابه بر کلینی وارد باشد (که نیست)؛ بر بخاری که آن را صحیح ترین کتاب بعد از کتاب خدا می شمارند (و وی برای نوشتن

۱- صحیح البخاری، ج ۶/۲۵۹۴، ح ۶۶۶۹؛ ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۲/۱۳۰۰: کتاب الفتن، ح ۳۹۴۲-۳۹۴۴، و به نقل از مجمع الزوائد سند روایت را صحیح می داند؛ الهیتمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۷/۲۹۵ و ۲۹۶.

۲- صحیح البخاری، ج ۶/۲۵۹۳، ح ۶۶۶۷.

۳- سنن ابن ماجه، ج ۲/۱۳۲۲، ح ۳۹۹۴ (به نقل از مجمع الزوائد سند روایت را صحیح می داند)؛ مجمع الزوائد، ج ۷/۲۶۱: در ذیل، این عبارت هم آمده است: لَدَخَلْتُمْ وَحَتَّى لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ جَامِعٌ أُمَّه، لَفَعَلْتُمْ (باب منه فی إتياع سنن من مضى).

۴- مجمع الزوائد، ج ۷/۲۶۱

هر حدیثش غسل کرده و دو رکعت نماز گزارده، و آن را میان خود و خدایش حجت شرعی قرار داده (۱)، به مراتب شدیدتر و به طریق اولی وارد است؛ زیرا وی همه صحابه را عادل می داند و نظر او برای وهابی ها حجت است. آیا این روایات با عدالت همه اصحاب که باور بخاری است سازگاری دارد؟!

ثانیاً؛ اینکه برخی از نویسندگان افراطی وهابی در بحثی که به عنوان مناظره ای (ساختگی) میان خود و طرف شیعه مطرح می کنند، با استفاده از واژه «مَنِّي»، جهت تیرئه کردن بخاری از تکفیر صحابه، این عبارت: «فأقول: إِنَّهُمْ مَنِّي فَيَقَال: إِنَّكَ لَا تَدْرِي. . .» به سند ابی سعید الخدری (۲) در حدیث چهارم را، دلیل بر علیه شیعه می داند؛ زیرا پیامبر خدا (ص) در مورد علی (ع) فرمود: «أَنْتَ مَنِّي»، و نسبت به فاطمه (س) فرمود:

«فَاطِمَةُ مَنِّي» و در مورد حسنین (علیهما السلام) فرمود: «أَتُهُمَا مَنِّي أَوْ وَلَدَيَّ. . .» (۳) پس مراد حدیث (نعوذبالله) اهل بیت (علیهم السلام) است!

درحالی که باید به حال این نویسنده تأسف خورد؛ برای اینکه اولاً: بخاری هیچ گاه متعهد نیست که طبق میل خود روایت رسول الله (ص) را تغییر ندهد؛ به عنوان نمونه وی نخستین حدیث کتابش «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» را در هفت جا هفت گونه متن نقل نموده است! (۴)

ثانیاً؛ روایت تکفیر صحابه، محدود به این روایت نمی شود، بلکه ده ها حدیث به این مضمون موجود است؛ چه اینکه همه احادیثی که از بخاری و غیر آن نقل شد، حتی احادیث قبل و بعد همین حدیث، کلمه «أصحابی» دارد.

ثالثاً: همین حدیث، در سه منبع دیگر با عبارت «أصحابی» آمده است (۵).

رابعاً: هیچ عاقلی سخن وی را در مورد اهل بیت (علیهم السلام) که صدها آیه و حدیث در

۱- نگاه کنید به کتاب هدی الساری مقدمه فتح الباری/ ۷ و ۶۷۵-۶۷۶.

۲- صحیح البخاری، ج ۵/۲۴۰۶، ح ۶۲۱۲؛ و ج ۶.

۳- علی محمد، انتصارالحق/ ۲۵۸۷.۴۴۰، ح ۶۶۴۳.

۴- ر. ک: به فصل چهارم از بخش اول.

۵- صحیح ابن خزیمه، ج ۱/۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۲/۱۹۱، ح ۱۰۴۳؛ مسند ابی یعلی الموصلی، ج ۱۱/۳۸۸، ح ۶۶۲ (۶۵۰۲).

فضیلت شان وارد شده و در عمل چشمه سار فضل اند، نمی پذیرند؛ و شاهد انکارناپذیرش حدیث متواتر ثقلین: «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ» در منابع خود آنان است.

همچنین این شخص نسبت به حدیث پنجم که در آن واژه «رَهْط» به کار رفته، آن را به معنای سه تا ده نفر معنا می کند و این نتیجه را می گیرد: روایات شیعه، که می گوید اکثر صحابه جز ۳، تا ۱۲ نفر، مرتد شدند در حالی که تعداد صحابه تنها در حجهالوداع قریب ۱۰۰ هزار نفر بودند، دروغی بیش نمی داند (۱). ولی با توجه به مباحث گذشته روشن شد که ارتداد به معنای خروج از دین نیست بلکه به معنای انکار تعهد با پیامبر (ص) و شکستن بیعت با علی (ع) نسبت به خلافت است و همان جمعیت ۱۰۰ هزار نفری، از جمله عُمر، در روز تاریخی غدیر با امیرالمؤمنین (ع) بیعت کردند، ولی با کنار رفتن رسول الله (ص) آن را نادیده گرفتند.

گذشته از آن، واژه «رَهْط» را واژه شناس خود اهل سنت این گونه معنی می کند: «وَأَصْلُ الْكَلِمَةِ مِنَ الرَّهْطِ، وَ هُمُ عَشِيرَةُ الرَّجُلِ وَ أَهْلُهُ وَ الرَّهْطُ مِنَ الرَّجَالِ مَادُونَ الْعَشْرِ - ره، و قیل إلى الأربعین و لاتكون فيهم إمراه» (۲). چنان که در همان کتاب بخاری، که وی او را خادم سنت پیامبر می خواند و تکفیر صحابه را از سوی او حاشا می کند (۳)، در حدیث دیگر به لفظ «اقوام» می آورد: «لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَ يَعْرِفُونِي...» (۴). و از آنجا که بخاری پایبند دقت در متن حدیث نیست، در جای دیگر «رَهْط» را به «زُمره» به معنای فوج و جماعتی از مردم تغییر می دهد (۵).

۱- انتصارالحق/۴۴۹.

۲- النهايه في غريب الحديث و الأثر، ج ۲/۲۸۳ (ماده رهط).

۳- انتصارالحق/۴۳۹.

۴- صحيح البخاری، ج ۶/۲۵۸۷، ح ۶۶۴۳ و ج ۵/۲۴۰۶، ح ۶۲۱۲.

۵- صحيح البخاری، ج ۶/۲۵۸۷، ح ۶۶۴۳ و ج ۵/۲۴۰۶، ح ۶۲۱۵؛ زمره: الفوج من الناس و الجماعه من الناس، و قيل الجماعه في تفرقه: ابن منظور، لسان العرب، ج ۶/۸۰ (ماده زمر) ..

در نقل های دیگر « ناس » (۱) و « رجال من أصحابی » (۲) می آورد!؛ پس نسبت به کتاب بخاری که این گونه با سنت رسول الله بازی می کند چگونه می شود اعتماد کرد؟!

واژه «رَهط» به هر مفهومی که باشد (چون حدیث ارتداد صحابه محدود به این حدیث نیست) ، اصل ارتداد بزرگان صحابه به هر مقداری که باشد انکارناپذیر است و اگر جمعی کثیر دیگر همانند مذمت شدگان سوره توبه، منافقون، اصحاب مسجد ضرار و سران توطئه ترور پیامبر (ص) (۳) هنگام بازگشت از تبوک، منافقین معلوم الحال و جمع بسیاری مجهول الحال که به نَصَّ آیه قرآن و مِمَّنْ حَوْلِكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلٰی-ی النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَعَدُ بِهِمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ

(توبه:) ، حتی برای رسول خدا (ص) ناشناخته بودند، در جمع مرتدشدگان صحابه، اضافه گردد، نتیجه اش جز ویرانی بنیان عدالت همه صحابه و بطلان اجماع بر آن نخواهد بود. آیا در این صورت باز هم، همه اقوال صحابه حجت است؟ و دیدگاه شیعه ناصواب؟!

۱- صحیح البخاری، ج ۶/۲۵۸۷، ح ۶۶۴۳ و ج ۵/۲۴۰۶، ح ۶۲۱۱ و ۶۲۲۰.

۲- صحیح البخاری، ج ۶/۲۵۸۷، ح ۶۶۴۳ و ج ۵/۲۴۰۶، ح ۶۲۱۴.

۳- برای اطلاع بیشتر: ر. ک: به کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم، اثر سید جعفر مرتضی العاملی جلدهای ۲۹-۳۲ و الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اسد حیدر، ج ۱ و ۲ و یکصدوپنجاه صحابه دروغین، علامه عسکری. .

فصل سوم: تکفیر، سب و مُعذّب بودن شیخین

اشاره

بخش دیگر از اشکالات بر کلینی و کتاب او، تکفیر، سب و مُعذّب بودن شیخین را شکل می دهد. و این موضوع در بسیاری از آثار مکتوب و هابیان دیده می شود و شیعه را نه تنها به خاطر آن، مورد انتقاد قرار می دهند که کافر می شمارند. در این فصل این اتهام مورد بررسی و نقد قرار گرفته و راهکارهای برون رفت از این اتهام ارائه می گردد:

۱. طرح اشکال تکفیر و...

تردیدی نیست که از نگاه اهل سنت به طور عموم شیخین، بدان جهت که پس از رسول الله (ص) عملاً حاکمیت مسلمانان را به ترتیب به دست گرفتند، از نخبگان و سران صحابه شناخته می شدند؛ و طبعاً برای آن دو در مقایسه با علی (ع)، ویژگی ها و فضایی برمی شمردند تا افکار عمومی آن روز را قانع و برای نسل های بعدی چهره های موجه ای وانمود کنند؛ از این رو، کوچک ترین خرده گیری و نقد آنها را بر نمی تابند و آن را جزء توهین ها و تکفیرها به شمار می آورند:

- برخی می نویسند: « الشَّيْعَةُ الامَامِيَّةُ يَعتَبرونَ عَامَّةَ الصَّيْحَابِ كُفَّاراً مُرتدِّينَ و عَلَي رَأْسِهِمُ الخلفاء الرّاشدون ابوبكر وعمر و عثمان... وقد إمتلأت كُتُبُهُم بمئات النّصوص، بل آلاف

النُّصُوصُ الَّتِي تَدُلُّ عَلَى مُعْتَقَدِهِمُ الضَّالِّ الكَافِرِ فِي صَحَابِهِ الرَّسُولِ « (۱)».

-سید عبدالهادی هاشمی: مدعی است کلینی در کتاب خود که نزد شیعه از نظر اعتبار همانند بخاری نزد اهل سنت است، نامه طولانی از هفتمین امام معصوم خود نقل می کند (۲) که در آن شیخین را کافر خوانده است و ترجمه حدیث را به این صورت نقل می کند: «به جان خودم سوگند که آن دو (ابوبکر و عمر) قبلاً منافق بودند، ایشان کلام خدا را رد کردند و رسول خدا را تمسخر نمودند، و آنها هر دو کافر هستند و بر هر دو باد لعنت خدا و ملائکه و مردمان همگی» (۳). همین معنا را ناصر القفاری (۴)، دکتر عواج (۵)، و ابی الفتوح (۶) ادعا نموده اند.

۲. ارزیابی و نقد این اشکال

اشاره

از مباحث گذشته این نکته روشن شد که مقصود از «کفر» نسبت به عموم صحابه (به جز مرتدین) به معنای خروج از دین نیست، بلکه با توجه به روایات ابواب: «أَنَّ الْإِسْلَامَ يُحَقَّنُ بِهَ الدَّمِّ وَأَنَّ الْإِيْمَانَ يَشَارِكُ الْإِسْلَامَ...» کافی (۷)، و همچنین روایاتی که در بحث قبلی مورد بررسی قرار گرفت، مقصود ایمان نیاوردن به ولایت علی (ع) است. در مورد

- ۱- علی محمد، انتصار الحق/ ۷۹: بدون ارائه دادن یک نص از هزاران نصوص و یا نام بردن از کتاب های مورد نظرش.
- ۲- الروضه من الکافی (ج ۸) / ۱۰۷ رقم ۹۵: عن علی بن سويد، کتبتُ إلى أبي الحسن موسى (ع) وهو في الحبس كتاباً...: «... و سألتُ عن رجلين إغتصبا رجلاً مالا كان ينفقه على الفقراء والمساكين وأبناء السبيل وفي سبيل الله، فلما إغتصبا ذلك لم يرضيا حيثُ غصبا حتى حملاه إياه كرهاً فوق رقبته إلى منازلهما فلما أحرزاه توليا إنفاقه، أبلغان بذلك كفراً؟ فلعمري لقد نافقا قبل ذلك، و ردّا على الله عز و جل كلامه و هزءا برسوله (ص) و هما كافران عليهما لعنته الله و الملائكة و الناس اجمعين و الله ما دخل قلب أحد منهما شيء من الإيمان منذ خروجهما من حالتهما و ما ازداد إلا شكاً...»
- ۳- بیان حقیقت (جزوه) ناشر سازمان دفاع از اسلام (بی جا، بی تا) / ۱۴، تحت عنوان: عقیده شیعه درباره شیخین.
- ۴- مسأله التقرب بین أهل السنه و الشيعه / ۳۱۴ و ۳۶۱
- ۵- عواج، غالب بن علی، فرق معاصره تنسب إلى الإسلام و بیان...، جدّه، المكتبه العصریه الذهبيه، طالرابعه ۱۴۲۲ق، ج ۴۳۲-۱/۴۳۳.
- ۶- التليدي، عبدالله بن عبدالقادر ابی الفتوح، أهل السنه و الشيعه بين الإعدال و الغلو/ ۴۷.
- ۷- اصول کافی، ج ۲/ ۲۴ و ۲۵: کتاب الإیمان و الکفر..

شیخین که در رأس امور مسلمانان قرار گرفتند و با همکاری همدیگر، امامت و وصایت علی (ع) را از مسیر اصلیش منحرف ساختند، همین معنا صادق است؛ یعنی آن دو مسلمان بوده اند هر چند مقصر اصلی نسبت به پیامدها، اختلافات، کشتارها. . . که بعد از رسول خدا (ص) رخ داد، همین دونفرند. برای تبیین و بررسی روایات کافی در این خصوص، اشاره به چند نکته شایسته است:

الف) ادعای بی دلیل

ادعای انتصارالحق، مبنی بر اینکه: «عائمه الصیحه حابه کفاراً مُرتدّین وعلی رأسهم الخلفاء الراشدون . . .» و در کتاب های شیعه صدها بلکه هزاران حدیث در تکفیر، وجود دارد. . . (۱)؛ اولاً: هیچ دلیلی از آن صدها بلکه هزاران نصّ ادعایی او که تکفیر به معنای خروج از دین باشد، ارائه نمی دهد و آنچه را وی به عنوان دلیل از منابع شیعه استناد می کند، دوجیز است: نخست اینکه: بعد از رسول خدا (ص) «ناس»، جز سه نفر، بازگشتند (کان الناس اهل رده بعد النبی إلا ثلاثه) . و یا مهاجر و انصار جز سه نفر رفتند (المهاجر والانصار ذهبوا إلا ثلاثه) (۲)؛ هر دو حدیث، از ابی جعفر (ع) نقل شده که در حقیقت یک حدیث بیش نیست. و در مباحث گذشته مفصّل بیان شد که مراد حدیث، خروج از تعهد و پیمان با رسول الله (ص) و علی (ع) در مورد خلافت است نه خروج از اسلام.

دوم: روایاتی دالّ بر اینکه وقتی محمد بن ابی بکر با علی (ع) بیعت کرد، برائت و بیزاری از پدرش و عمر بن الخطاب را ضمیمه آن کرد؛ و براساس یک گزارش گفت: «أشهد أنك إمام مفترض الطاعة و أن أبی فی النار» و «بايع محمد بن ابی بکر علی البرائه من الثانی» (۳)؛

۱- علی محمد، انتصارالحق/ ۷۹-۸۳.

۲- رجال کشی/ ۶۷، ح ۱۲؛ و ۶۸، ح ۱۵؛ و ۷۲، ح ۲۴؛ اصول کافی، ج ۲/۲۴۴: کتاب الإیمان و الکفر، باب فی قله عدد المؤمن، ح ۶.

۳- رجال کشی/ ۱۳۶ و ۱۳۷: ترجمه محمد بن ابی بکر، رقم ۱۱۳، و ۱۱۴ و ۱۱۵: بايع محمد بن ابی بکر علی البرائه من الثانی. . .

همان گونه که ملاحظه می کنید، هیچ کدام از این روایات بر تکفیر آن دو دلالت نمی کند؛ زیرا بیزاری و براءت از اعمال و رفتار کسی و حتی در آتش بودن کسی امری است و کافر بودن آن، امری دیگر. چه اینکه فرض بودن امامت علی (ع) که غیر قابل تردید است، مفهومی تکفیر شیخین نخواهد بود؛ جهنمی بودن کسی هرگز ملازم با کافر بودن او نیست.

اما حدیث امام صادق (ع) (۱) که مورد استناد برخی در تکفیر شیخین قرار گرفته، خیلی واضح است؛ زیرا متن روایت: «إرتدوا عَنِ الْإِيمَانِ فِي تَرْكِ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» خروج از ایمان به ولایت علی (ع) را می گوید نه خروج از اسلام را؛ و امام (ع) آن دو را بدان جهت که از بنی امیه، دشمن دیرینه بنی هاشم، برای محروم نمودن آنها از خلافت و جلوگیری از خمس، کمک گرفتند، مصداق و تفسیر آیه شریفه دانسته است که باز ارتباطی به تکفیر کسی ندارد بلکه بیان واقعیت تاریخی است که پس از رسول خدا (ص) اتفاق افتاده است.

(ب) نامه امام ابی الحسن موسی (ع)

این رساله که از نظر سند صحیح است (۲)، در جواب سؤالات علی بن سَیْد (۳) در زندان هارون الرشید، نگارش یافته است؛ در بخشی از این نامه به این سؤال (هرچند سؤال به صورت کنایی مطرح شده) که: «غصب خلافت از سوی ابوبکر و عُمَر و بالاتر از آن گرفتن بیعت از علی (ع) به اجبار، موجب کفر می شود یا نه؟» امام (ع) آن دو را از

۱- اصول کافی، ج ۱/۴۲۰، ح ۴۳: عن ابی عبد الله: فی قول الله تعالی انّ الذین ارتدوا علی ادبارهم... (محمد ۴۷/۲۵) فلان و فلان وفلان ارتدوا عن الإیمان فی ترک ولایه أمير المؤمنین (ع). قلت: قوله تعالی: ذلك بأنهم قالوا للمذین کرهوا ما نزل الله سنطیعکم فی بعض الأمر (محمد ۴۷/۲۷) قال: نزلت والله فیهما وفي أتباعهما... .

۲- المجلسی، مرآت العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۵/۲۹۵.

۳- شیخ طوسی این شخص را ثقه و جزء اصحاب امام رضا (ع) می آورد: رجال الطوسی/ ۳۸۰، اصحاب امام رضا (ع)، رقم ۶؛ کَشّی او را کاتب نامه به امام موسی بن جعفر (ع) معرفی می کند و در آن نامه امام (ع) علی بن سَیْد را از دوستان خاص آل محمد می شمارد: رجال کَشّی/ ۵۱۱، رقم ۸۵۹؛ ولی نجاشی، علی را راوی این رساله معرفی می کند و در وثافت او چیزی نمی گوید: رجال النجاشی، ج ۲/۱۱۱، رقم ۷۲۲.

کسانی دانسته است که پیش از امر خلافت و در زمان حیات رسول الله (ص)، دچار نفاق بوده اند و آیات قرآن نسبت به خلافت را مردود و رسول خدا (ص) را مورد استهزاء قرار می دادند و سرانجام آن دو را فاقد ایمان واقعی به حقیقت ایمان به پیامبر و آنچه او آورده که ولایت علی (ع) جزء آن است، معرفی می کند (۱)؛ در این حدیث نیز شیخین را هرچند منافق خوانده ولی خارج از اسلام ندانسته است، و مقصود از «کفر»، به قرائن بحث های قبلی خروج از ایمان به امامت علی (ع) است.

ج) عدم ایمان واقعی شیخین

گذشته از اینکه حدیث از زبان امام معصوم، عالم، متقی و مفسر قرآن و از همه بالاتر عدل قرآن (طبق حدیث صحیح ثقلین) صادر شده (بنفسه حجت است)، شواهدی هم بر نفاق و تسلیم نبودن آن دو در منابع دو طرف به چشم می خورد:

یک - دگرگون شدن چهره ابوبکر و عمر: ابن حجر العسقلانی، اسفندیار بن الموفق الکندی الکوفی را این گونه معرفی نموده که: «كَانَ يَتَشَبَّحُ وَكَانَ مُتَوَاضِعًا، عَابِدًا كَثِيرًا لِلتَّلَاوَةِ»، آن گاه از ابن الجوزی، نقل می کند که: «عده ای از عدول بغداد که در مجلس اسفندیار در کوفه حضور داشتند، از او شنیدند که گفت: وقتی رسول الله (ص) فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ»، تَغَيَّرَ وَجْهُ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَتَزَلَّتْ: فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَهُ سَيِّئَتْ وَجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ (ملک: ۲۷) (۲)؛ راستی کسی که به حقیقت، ایمان به رسول الله (ص)، آورده باشد و نفاق نداشته باشد، چرا چهره اش دگرگون شود؟! و چرا مورد مذمت خداوند قرار گیرد؟!»

دو - وای بر تو ای اباحفص! : در روز غدیر خم رسول الله (ص) به همه حاضران به ویژه به سران صحابه از جمله ابوبکر و عمر و سلمان و اباذر و... دستور داد که با علی (ع)

۱- ر. ک: به شرح اصول الکافی ملا صالح مازندرانی، ج ۱۲/۷۷-۷۸.

۲- لسان المیزان، ج ۱/۳۸۸، رقم ۱۲۱۵؛ المناوی، فیض القدر، ج ۶/۲۱۷-۲۱۸، ذیل حدیث ۹۰۰-۹۰۱.

به عنوان « امیرالمؤمنین » سلام کنند و بیعت نمایند (۱)؛ عمر بن الخطاب با این جملات با علی (ع) بیعت کرد: « بَخُّ بَخُّ یا ابن ابی طالب، أَصَبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ » (۲)، پیامبر خدا با دیدن چنین صحنه ای فرمود: « وَيَحْكُ يا أَباحفص! ألا- دَعَوْتَهُ بما أَمَرَكَ اللهُ أَنْ تَدْعُوهُ بِإِمْرِهِ الْمُؤْمِنِينَ، فَتَقُولُ: أَصَبَحْتَ مَوْلَانَا وَمَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ؟، فقال: نعم » (۳)؛ در این گزارش ضمن اینکه امامت و لقب امیرالمؤمنین را به دستور خداوند می داند، سرپیچی عمر، از فرمان آن حضرت که عین دستور خدا بوده را، نیز به طور واضح نشان می دهد! و تردیدی نیست که سرپیچی و جمله « ويحك يا أباحفص! » با ایمان خالصانه او سازگاری ندارد.

سه - غالب شدن حُبِّ ریاست: غزالی (م ۵۰۵ق) بعد از این عبارت: « وأجمع الجماهير على متن الحديث من خطبته (ص) في يوم عيد غدیر خم بإتفاق الجميع وهو يقول: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ...»، كلام عمر را: «يَبِّخُ يَبِّخُ يا أَباحسن! لقد اصبحْتَ مَوْلَايَ، و مولى كُلِّ مولى»، این گونه تشریح می کند: « فهذا تسليم و رضى و تحكيم. ثم بعد هذا غلبَ الهوى لِحُبِّ الرياسة، و حَمَلَ عَمُودَ الخلافة، و عقود النبوة، و خفقان الهوى في فَعَقَةِ الرّايات، و أشباك إزدحام الخيول، و فتحِ الامصار، و سقاهاهم كأس الهوى؛ فعادوا إلى الخلاف الأوّل، وراء ظهورهم وإشتروا به ثَمَنًا قليلاً! » (۴). ذهبی از عبدالرحمان بن الجوزی، در توجیه کلام غزالی، نسبت به مقصر بودن صحابه به ویژه شیخین در مورد امامت علی (ع)، این عبارت را نقل می کند: « والظاهرُ أنَّه (غزالی) رَجَعَ عنه

۱- فبايعوا لأخي عليّ وسلموا عليّ بإمرها المؤمنين: الخصيبی، الحسين بن حمدان، الهداياهالكبرى، بيروت، مؤسسهالبلاغ، ط الزّابعه ۱۴۱۴ق/۱۰۳.

۲- خطيب البغدادي، تاريخ بغداد، ج ۸/۲۸۴، رقم ۴۳۹۲؛ ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲/۲۲۳، رقم [۷۸۳۸-۷۸۳۹]؛ الذهبی، سير اعلام النبلاء، ج ۱۹/۳۲۸؛ الغزالی، سرّ العالمين... ۳۹/۴۰؛ الأمينی، الغدير في الكتاب و السنّه، ج ۱/۳۲۰ به بعد از چندین طریق آن راتحت عنوان «حدیث التهنئه» گزارش می کند و البکری، من حياه الخليفه عمر بن الخطاب/۱۵۹ به بعد و مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۷/۱۴۲: تاريخ امير المؤمنين، ب ۵۲، ح ۳۵.

۳- الهداياهالكبرى/۱۰۳-۱۰۴.

۴- ابو حامد الغزالی، سِرُّ العالمين و كشف ما في الدارين/۴۰؛ الذهبی، سير اعلام النبلاء، ج ۱۹/۳۲۸، رقم ۲۰۴ (الغزالی)؛ البکری، عبد الرحمن احمد، من حياه الخليفه عمر بن الخطاب/۱۵۹؛ عبدالرحمن بن الجوزی، تذکره الخواص/۶۴-۶۵.

وَتَبَعَ الْحَقُّ، فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْ بُحُورِ الْعِلْمِ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ! (۱). اینکه در کجا و در کدام کتابش از این عقیده اش برگشته، دلیل ارائه نمی دهد.

چهار - هذیان گویی پیامبر خدا (ص)! (نعوذ بالله): هنگامی که رسول الله (ص) آخرین لحظات عمرش را سپری می کرد و به شدت نگران آینده اسلام بود، فرمود: «إِثْتُوا بِدَوَاهِ وَبِيضَاءِ؛ لِأَزِيلَ لَكُمْ إِشْكَالَ الْأَمْرِ، وَأَذْكَرُ لَكُمْ مِنَ الْإِسْتِحْقَاقِ لَهُ - بَعْدِي»، قال عمر (رض): «دَعَا الرَّجُلَ فَإِنَّهُ لَيَهْجُرُ (۲)» (۳). مسلم در صحیح خود اندوه و حزن ابن عباس و هتاکی اصحاب در حضور آن حضرت را با این عبارت گزارش می کند: «سعيد بن جبیر عن ابن عباس: إِنَّهُ قَالَ: يَوْمَ الْخَمِيسِ! وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ! ثُمَّ جَعَلَ تَسِيلُ دُمُوعَهُ، حَتَّى رَأَيْتُ مَعْلَى خَدَّيْهِ كَأَنَّهَا نِظَامُ اللَّوْلُؤِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «إِثْتُونِي بِالْكَتِفِ وَالِدَوَاهِ (أَوِ اللَّوْحِ وَالِدَوَاهِ) أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَيْدَاءً، فَقَالُوا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَهْجُرُ» (۴). ابن سعد، این داستان دردناک را و اینکه عمر گفت: «إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ لَيَجْهَرُ» را مفصل نقل می کند، و در گزارشی از جابر بن عبدالله انصاری می آورد که رسول الله (ص) وقتی صحیفه ای خواست تا در آن چیزی بنویسد که امت بعد از او گمراه نشوند، در منزل حضرت میان اصحاب لَغَطُ (۵) و بگو مگو رخ داد، عمر در این مورد

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹/۳۲۸.

۲- الهجر: بالضم، هو الخنا والقبیح من القول، ولا تقولوا هَجْرًا: أَي فُحْشًا، يُقَالُ: أَهَجَرَ فِي مَنْطِقِهِ، يَهْجُرُ إِهْجَارًا؛ إِذَا أَفْحَشَ. وكذلك إِذَا أَكْثَرَ الْكَلَامَ فِيْمَا لَا يَنْبَغِي. وَالْإِسْمُ: الْهَجْرُ بِالضَّمِّ، وَهَجَرَ يَهْجُرُ هَجْرًا، بِالْفَتْحِ، إِذَا خَلَطَ فِي كَلَامِهِ، وَإِذَا هَيْدَى: ابْنُ أَثِيرٍ، النِّهَايَةُ... ج ۴/۲۴۵.

۳- الغزالي، سيرة العالمين، ۴۰/؛ بخاری از ابن عباس قضیه را چنین نقل می کند: لَمَّا إِشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ وَجَعُهُ قَالَ: «إِثْتُونِي بِكِتَابِ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ»، قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ غَلَبَهُ الْوَجَعُ، وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا. فَاخْتَلَفُوا وَكَثُرَ اللَّغَطُ، قَالَ «قَوْمُوا عَنِّي، وَلَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ». فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: «إِنَّ الرَّزِيَّةَ كُلَّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَبَيْنَ كِتَابِهِ»: صحیح البخاری، ج ۱/۵۴: کتاب العلم، ح ۱۱۴؛ الشهرستاني، الملل و النحل، ج ۱/۲۲؛ صحیح مسلم، ج ۳/۱۲۵۷: کتاب الوصیه، ح ۲۰ (۱۶۳۷) و ۱۲۵۹، ح ۲۲؛ عبدالرحمن بن الجوزی، تذکره الخواص/ ۶۵؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲/۲۴۲ - ۲۴۴: ذکر الكتاب الذي أراد رسول الله... .

۴- صحیح مسلم، ج ۳/۱۲۵۹، ح ۲۱؛ صحیح البخاری، ج ۴/۱۶۱۲: کتاب المغازی، ح ۴۱۶۹؛ صحیح مسلم بشرح النووي، ج ۱۱/۹۸ - ۱۰۴: کتاب الوصیه، ح ۲۰ (۱۶۳۷)؛ تاریخ الطبری، ج ۳/۱۹۳.

۵- لَغَطُ: صَوْتٌ وَضَجَّةٌ لَا يَفْهَمُ مَعْنَاهَا: ابْنُ أَثِيرٍ، النِّهَايَةُ فِي غَرِيبِ الْحَدِيثِ وَ الْأَثَرِ، ج ۴/۲۵۷.

سخنی گفت که رسول الله (ص) سخن او را با خشم رد کرد (۱).

از محتوای تاریخ به وضوح استفاده می شود که درخواست پیامبر بر آوردن قلم و کاغذ، مکرر صورت گرفته است تا آنجا که که زنان پیامبر از پشت پرده به اصحاب اعتراض می کنند، ولی عمر به نوعی آنها را تهدید به سکوت می کند: «أُسْكُتَنَّ، فَإِنَّكَ صَوَاحِبُهُ إِذَا مَرَضَ عَصْرُتُنَّ أَعْيُنُكَ وَإِذَا صَحَّ أَخَذْتُنَّ بِعُنُقِهِ! فَقَالَ (ص) «هُنَّ خَيْرٌ مِنْكُمْ» (۲).

خیلی عجیب است کسی را که قرآن و مَیَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَخْيٌ يُوحَىٰ (نجم: ۳-۴) معرفی می کند، عُمر، هذیان گو می خواند، تردیدی باقی نمی گذارد که وی به رسالت و محتوای دین او، ایمان کامل نداشته است!

پنج - انکار مرگ پیامبر خدا (ص): برخلاف نص قرآن کریم که: «محمّد تنها فرستاده خداست و فرشته مرگ به سراغ او هم خواهد آمد» (آل عمران: ۱۴۴)؛ عمر، نه تنها مرگ او را انکار می کند که اعلام می دارد: «هرکسی معتقد به مرگ رسول الله (ص) باشد دست ها و پاها و زبان او را قطع خواهد کرد، بلکه او همانند موسی بن عمران (ع) به آسمان عروج کرده و پس از چهل شبانه روز بازمی گردد!» (۳) شهرستانی این عبارت را از عمر نقل می کند: «قال عمر بن الخطاب: مَنْ قَالَ أَنَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ قَتَلْتَهُ بِسَيْفِي هَذَا؛ وَإِنَّمَا رُفِعَ إِلَى السَّمَاءِ كَمَا رُفِعَ عِيسَى (ع)» (۴). وقتی ابوبکر آیه شریفه را برای عمر قرائت می کند، وی با تعجب می گوید: «كَأَنِّي مَا سَمِعْتُ هَذِهِ الْآيَةَ حَتَّى قَرَأَهَا ابُوبَكْرٍ!» (۵).

۱- الطبقات الكبرى، ج ۲/۲۴۳-۲۴۴: فكان في البيت لغط وكلام تكلم عمر بن الخطاب، قال (راوی): فرفضه النبي (ص).

۲- الطبقات الكبرى، ج ۲/۲۴۳-۲۴۴.

۳- الطبقات الكبرى، ج ۲/۲۶۶: ذكر كلام الناس حين شكوا في وفاه رسول الله (ص)؛ الطبري، تاريخ الطبري، ج ۳/۲۰۰: حوادث سال ۱۱ق؛ الشهرستاني، الملل و النحل، ج ۱/۲۲؛ البكري، من حياه الخليفه عمر بن الخطاب/۶۶: والله إني لأرجو أن يقطع أيدي رجالٍ و أرجلهم يزعمون أنه مات. . . حَتَّى يَقَطَعَ أَيْدِي أَقْوَامٍ وَأَلْسِنَتِهِمْ! (متن از ابن سعد).

۴- الشهرستاني، الملل و النحل، ج ۱/۲۳: المقدمة الرابعة. ابن سعد سخن عمر را به این عبارت نقل می کند: لأسمعن أحداً يقول: أَنَّ مُحَمَّدًا قَدِمَاتٍ وَلَكِنَّهُ أُرْسِلَ إِلَيْهِ كَمَا أُرْسِلَ إِلَيْهِ مُوسَىٰ بْنِ عِمْرَانَ فَلَبِثَ عَنْ قَوْمِهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً: الطبقات الكبرى، ج ۲/۲۴۹.

۵- الطبقات الكبرى، ج ۲/۲۴۹.

شش - سرپیچی از فرمان رسول الله (ص): تجهیز و حرکت سپاه اُسامه بن زید با شرکت عموم مهاجر و انصار از جمله ابوبکر و عمر، به سوی مرزهای روم (۱) از آخرین دستور و آرمان های رسول الله (ص) بود؛ ولی صحابه از جمله شیخین در ظاهر به بهانه اینکه اسامه جوان است و نباید بر کبار صحابه چون آن دو، فرمان براند؛ از آن دستور سرباز زدند و دل آن حضرت را برای همیشه خونین و از آن دو آزرده خاطر به پیشگاه حق شتافت، با اینکه پیامبر بر حرکت سپاه تأکید فراوان داشت؛ حتی وقتی شنید بر جوانی اسامه خرده گرفته اند، با حالت تب دار از بستر بیماری در میان اصحاب حضور یافت و فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! أَنْفَدُوا بَعَثَ أُسَامَةَ! فَلَعَمْرِي لئن قُلْتُمْ فِي إِمَارَتِهِ لَقَدْ قُلْتُمْ إِمَارَةَ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ، وَ إِنَّهُ لَخَلِيقٌ بِالْإِمَارَةِ وَإِنْ كَانَ أَبُوهُ لَخَلِيقًا بِهَا!» (۲).

هفت - سخط و خشم یگانه یادگار رسول الله (ص): توافق و همگرایی شیخین نسبت به غضب خلافت (۳)، و جذابیت قدرت، آن چنان بر آن دو چیره گشت که وقتی علی (ع)، فرزندان او، ابن عباس و بنی هاشم و بخشی از انصار با خلافت ابوبکر مخالفت کردند و از بیعت با او سرباز زدند (۴)، عمر با گروهی برای بردن علی (ع) به مسجد و گرفتن بیعت اجباری، به خانه تنها یادگار رسول خدا ریختند و عُمَرُ با دستور دادن به جمع آوری هیزم برای آتش زدن در خانه وحی، گفت: «وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ لَتُخْرِجَنَّ أَوْ لَأُحْرِقَنَّهَا عَلَيَّ مَنْ فِيهَا»، فقيل له: يا أبا حفص! إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ! فقال: وإن. و حتی عمر، با شنیدن صدای فاطمه (س) که از پشت در، با صدای بلند می فرمود «يَا أَبَتِ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَاذَا لَقِينَا بَعْدَكَ مِنْ ابْنِ الْخَطَابِ وَإِبْنِ أَبِي قَحَافَةَ؟!»، دست بر نمی دارد؛ گروهی با شنیدن صدا و گریه زهرا با چشم گریان و قلب

۱- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۳/۲۴۹: ذکر ما قال رسول الله في مرضه لأسامه. . . .

۲- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۳/۲۴۸ - ۲۵۰؛ تاریخ الطبری، ج ۳/۱۸۶ - ۱۸۷.

۳- الدینوری، عبدالله بن مسلم بن قتیبه، الإمامه والسیاسة المعروف بتاریخ الخلفاء، تحقیق علی شیری، قم، منشورات الشریف الرضی، ط الأولى ۱۴۱۳ق، ج ۱/۲۸ - ۲۹؛ البکری، من حیاة الخلیفه عمر. . . ۷۱/.

۴- عبدالرحمن بن الجوزی، تذکره الخواص/۶۵. .

آکنده از اندوه در خانه علی را رها نمودند، ولی: «و بقی عمر و معه قوم، فأخرجوا علياً فمضوا به إلى أبي بكر، فقالوا له: بايع! فقال (ع) إن أنا لم أفعل فمه؟ قالوا: إذا والله الّذي لا إله إلا هو نصرّب عنقك! . . . ، بیعت نمی کند، و می فرماید: «إِذَا تَقْتُلُونَ عبدَ اللَّهِ وَأَخَا رَسُولِ اللَّهِ» (۱)

هنگامی که آن دو، متوجه خطا و معصیت خود شدند، با پیشنهاد عمر برای دلجویی از دختر رسول خدا (ص) اجازه ورود به محضر فاطمه را خواستند ولی فاطمه اجازه نداد! با وساطت علی (ع)، وارد خانه فاطمه شدند، درحالی که یادگار رسول الله (ص) از آن دو روگرداند و سلام آنها را بی جواب گذاشت. وقتی آن دو در پی دلجویی فاطمه برآمدند، در قسمتی از گفت و گوها، دختر پیامبر خدا خطاب به آن دو کرد و فرمود: «شما دو نفر را به خدا سوگند می دهم، آیا این حدیث رسول الله (ص) را نشنیده اید که فرمود: «رضا فاطمه من رضای، و سیخط فاطمه من سیخطی، فمن أحب فاطمه إبتنی فقد أحببني، ومن أرضی فاطمه فقد أرضانی، و من أسخط فاطمه فقد أسخطني؟»، قالوا: نعم» (۲)، آن گاه فرمود: «فإني أشهد الله وملائكته أنكما أسخطتماني وما أرضيتماني، ولئن لقيت النبي لأشكوكما إليه!»، فقال ابوبكر: أنا عائذ بالله تعالى

۱- الدینوری، الإمامه والسیاسه. . . ج ۱/۳۰ - ۳۱؛ البکری، من حیاة الخلیفه عمر. . . ۷۲/ - ۷۳: هرچند به آتش زدن در خانه فاطمه و عملی شدن تهدید عمر، تصریح نمی کند ولی این جمله: «فأخرجوا علياً» نشان می دهد که تهدید او عملی شده است و لو این که برخی از نویسندگان وهابی اصل قضیه هجوم عمر و تهدید به آتش کشیدن و . . . را منکر شده، و این روایات را جعل اهل فتنه و دروغ و فجور برای بد نام کردن صحابه می شمارد، دلیلی که بر ادعای خود ارائه می دهند، همکاری و تعامل علی (ع) با خلفاء و نیز نامگذاری علی فرزندان را به ابابکر و عمر و عثمان، است (: علی محمد، انتصارالحق/ ۳۹۵ و ۴۳۷) که اولاً هیچ کدام دلیلی بر صحت ادعای او نمی شود. ثانیاً: اگر این قضیه به گفته او دروغ باشد، بسیاری از کتاب ها و نویسندگان اهل سنت را متهم به دروغگویی نموده است.

۲- بخاری حدیث را به این مضمون نقل می کند: «فاطمه بضعة مني، فمن أغضبها أغضبني»: صحیح البخاری، ج ۳/۱۳۷۴: کتاب فضائل الصّحابه، ح ۲۴۴۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳/۱۶۷: ح ۴۷۳۰/۳۲۸: «إن الله يغضب لغضبِك و يرضى لرضاك»: هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه، و/ ۱۷۲، ح ۴۷۴۷/۳۴۵: «فاطمه بضعة مني يقبضني ما يقبضها، ويبسطني ما يبسطها. . .»؛ ابن حجر الهیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹/ ۲۰۳: «إن الله يغضب لغضبِك و يرضى لرضاك»؛ ابن حجر، الصواعق المحرقة. . . ۱۹۰/ : الفصل الثالث فی الأحادیث الواردة فی بعض اهل البيت كفاطمه: «أما فاطمه بضعة مني، يؤذيني ما آذاها، وينبني ما أنصبها. . .»

من سَيَخِطُهُ وَسَخَطَكَ يَا فَاطِمَةَ. » (۱). به همین جهت فاطمه، یگانه یادگار رسول الله (ص) شبانه بدون اینکه ابوبکر به عنوان خلیفه، مطلع گردد، به خاک سپرده می شود (۲).

ابوبکر بعد از ملاقات با فاطمه (س)، غمگین و گریان بود و در جمع مردم گفت: «يَبِيْتُ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ مُعَانِقًا حَلِيلَتَهُ، مَسَّ - زُورًا بِأَهْلِهِ، وَتَرَكَتُمُونِي وَ مَا أَنَا فِيهِ، لَاحَاجَةٌ لِي فِي بَيْعَتِكُمْ، أَقِيلُونِي (۳)» (۴). ابن الجوزی می نویسد ابوبکر روی منبر رسول خدا (ص) می گفت: «أقيلوني فلست بخيركم». سپس می گوید: این سخن ابوبکر، شوخی و هزل، یا جدی و یا امتحان بوده است؛ شوخی نیست چون خلفا از آن منزّه اند. اگر سخن جدی باشد، نقض خلافت است. و چنانچه از روی امتحان به زبان آورده باشد، صحابه بر اساس آیه وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ (اعراف: ۴۳) آزمودن ندارد! (۵)

بنابراین، با توجه به این شواهد که در منابع خود اهل سنت نقل شده، چگونه می توان ایمان و عدالت و عملکرد آن دو را، مورد تأیید قرار داد؟! اما اینکه برخی مدعی اند که طعن بر اصحاب رسول الله (ص)، مستلزم طعن بر خود آن حضرت است، زیرا گوینده ای خواهد گفت: «مرد یَد، اصحاب یَد و مرد صالح اصحاب صالح دارد» (۶)؛ اولاً: مردود بودن چنین ملازمه روشن است. ثانیاً: تاریخ انبیای الهی (علیهم السلام) پُر است از خیانت ها و ستم هایی که اصحاب و امت آنان بر پیامبران خویش روا داشته اند (۷)، نفاق جمع کثیری از اصحاب رسول الله (ص) به نصّ قرآن و ده ها نمونه از خطا و معصیت آن ها، گواه بسیار زنده بر بطلان این ملازمه است.

۱- الإمامه والسياسة، ج ۱/۳۱؛ من حياه الخليفة عمر... ۷۴/ (با تلخیص).

۲- النيسابوري، المستدرک على الصحيحين، ج ۳/۱۷۸، ح ۴۷۶۴/۳۲۶.

۳- أقواله، يقيليه إقاله: إذا فسح البيع... و تكون الإقاله في البيعه والعهد: ابن إثير، النهاية في غريب الحديث... ، ج ۴/۱۴۳ (ماده قيل).

۴- الإمامه والسياسة، ج ۱/۳۱.

۵- تذکره الخواص/ ۶۵.

۶- محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، آل الرسول و أولياؤه موقف اهل السنه و الشيعه... ۷۵/.

۷- نگاه کنید به داستان های امت های گذشته در قرآن کریم...

(د) ادعای سب و لعن ابابکر و عمر!

سب و لعن عموم صحابه و در رأس آنها خلفای نخستین (ابوبکر و عمر و عثمان)، یکی دیگر از اشکال‌هایی است که بر شیعه وارد می‌شود (۱). و حتی سب و لعن و شتم صحابه را جزء اصول باورهای دینی شیعه، می‌شمارند و ادعا می‌کنند: «الشَّيْعَةُ الْإِمَامِيَّةُ يَعْتَبِرُونَ عَامَّةَ الصَّحَابَةِ كَفَّارًا مَرْتَدِينَ وَعَلَى رءِ سَهْمِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدُونَ...، بل يجعلون دينهم وديدهم سب الصحابه ولعنهم وشتمهم... وقد إمتلأت كتبهم على آخرها بمئات النصوص، بل آلاف النصوص التي تدل على معتقدتهم الضال الكافر في صحابه رسول الله (ص)» (۲).

در جای دیگر می‌گوید: «وقد إمتلأ الكتاب (کافی) بروایات تُكْفَرُ الصَّحَابَةَ وتلعنهم وتُسَبِّهم وهم الذين ترضى عنهم القرآن... يأتي الكليني ليعدهم بجهنم» (۳). ناصر قفاری می‌نویسد: «وما كتبه أوائل الشيعة في عصر الكليني وما بعده كان بلغه الرمز والإشارة...، فمن مصطلحاتهم الخاصة: تسميه الشيخين بالفصيل ورمع، و ذلك لأنهم لا يجروون على التصريح بالإسم في إبان قوه دوله الإسلام» (۴) و آن رمز را «فصيل» در مورد ابوبکر و «رمع» که مقلوب عمر است در مورد عمر و «نعتل» را در مورد عثمان به کار می‌برند (۵).

عامر النجّار نیز با استناد به روایت کافی (۶) می‌گوید: «والشَّيْعَةُ يُؤَكِّدُونَ دَائِمًا عَلَى أَنَّ مَنْ رَأَى لِلشَّيْخِينَ الْعَظِيمِينَ أَبِي بَكْرٍ وَعَمْرٍ فِي الْإِسْلَامِ نَصِيْبًا، فَيَعْدُّبُ عَذَابًا شَدِيدًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَقَدْ رَوَى الْكَلِينِي...» (۷).

۱- القفاری، اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۲/۸۸۲.

۲- علی محمد، انتصار الحق... ۷۹/.

۳- علی محمد، انتصار الحق... ۲۷۲/.

۴- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۲/۸۷۹-۸۸۰.

۵- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۲/۸۷۹-۸۸۰.

۶- اصول کافی، ج ۱/۳۷۳: کتال الحجّه، باب من ادّعی الإمامه و لیس لها بأهل...، ح ۴.

۷- النجّار، عامر، فی المذاهب الإسلامیه- و الخوارج- الإباضیه- الشیعه، (بی جا)، الهیئه المصریه العامّه للکتاب، ۲۰۰۵م/۴۴۱.

برخی از این نویسندگان با اینکه ادعا می کنند، صدها بلکه هزاران نصّ بر تکفیر و سبّ و لعن ابوبکر و عمر در منابع شیعه از جمله اصول کافی موجود است، از میان هزاران نصّ، حتی یک دلیل قابل قبول ارائه نمی دهند؛ ولی اگر مقصود روایاتی باشد که از کتاب کشی و اصول و روضه کافی، در صفحات قبل در خصوص تکفیر شیخین مورد استناد قرار گرفته باشد، همان گونه که گذشت، محتوای روایات تکفیر، به معنای خروج از اسلام نیست. اما اینکه آن روایات سبّ و نفرین شیخین و...، محسوب می شود یا نه، تذکر نکات زیر لازم است:

الف) تفاوت مفهوم سبّ و لعن

ریشه اصلی کلمه «لعن» به معنای طرد نمودن و دور بودن از خدا (۱)، خیر و نیکی (۲) و تعذیب (۳) است؛ اما اگر از سوی خداوند به کار برود معاقب بودن در آخرت و منقطع بودن از قبول رحمت و توفیق را در دنیا معنا می دهد (۴)؛ و چنانچه از سوی مخلوق به کار گرفته شود، دعا است (۵) منتها دعای بر ضرر و درخواست دور نمودن او از رحمت خدا و عذاب دادن او (۶).

۱- ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث، ج ۴/۲۵۵: اصل اللعن: الطرد و الابعاد من الله. احتمال می رود اصل این تعبیر، از جمله الرجل اللعین که به معنای شیئی است که در وسط مزارع نصب می شود تا حیوانات وحشی و مضر، بترسند، أخذ شده باشد؛ چنان که شاعرمی گوید: ذعرتُ به القطا و نفیئتُ عنه مقام الذئب كالرجل اللعین: الصّحاح تاج اللغه، ج ۶/۲۱۹۶.

۲- ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث، ج ۴/۲۵۵؛ الزبیدی، تاج العروس...، ج ۱۸/۵۱۰: لَعْنُهُ كَمَنْعُهُ، لعناً: طرده وابعده عن الخیر؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۲/۲۹۲.

۳- الفراهیدی، العین، ج ۲/۱۴، باب العین واللام والنون معهما، اللعن: التعذیب والملعن، المعذب... و لعنهُ الله: باعدهُ.

۴- الأصفهانی، المفردات فی غریب القرآن/۴۷۰؛ المصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۰/۲۰۱.

۵- النهایه فی غریب الحدیث، همان؛ تاج العروس، همان.

۶- المفردات راغب، همان؛ التحقيق فی الکلمات القرآن الکریم، ج ۱۰/۲۰۲..

«سَبَّ» ، از ریشه سَبَّ يَسُبُّ سَبًّا و سَبَابًا به معنای شتم است (۱) و شتم در ادبیات فارسی دشنام دادن (۲) و توصیف دیگری به آنچه نقص و خواری باشد (۳) و یاد کردن به زشتی و قبیح (۴)، معنا می دهد.

برخی از لغت شناسان، می گویند: «وَأَصْلُ السَّبِّ الْقَطْعُ، ثُمَّ صَارَ السَّبُّ شَتْمًا، لِأَنَّ السَّبَّ خَرَقَ الْأَعْرَاضَ» (۵). برخی دیگر تصریح می کنند که ریشه اصلی این ماده به معنای محصور کردن و محدود کردن یک شیء نسبت به توسعه و انطلاق و اعتلای آن است که با توجه به موارد و موضوعات آن، معنای متفاوتی پیدا می کند ولی نسبت به حصر اشخاص وقتی گفته می شود: (او را سَبَّ کرد) یعنی: قال فيه مَا يوجبُ حصره و يمنع عن انطلاقه و اعتلائه؛ و شتم و تقيیح، و قطع از لوازم حصر است (۶). بنابراین؛ اَوْلَا: واژه «لعن»، معنای طرد و دور بودن از رحمت خدا و یا در خواست دور بودن از رحمت الهی را معنا می دهد. اما سَبَّ، هر چند که قطع و یا حصر، معنای اصلی آن باشد، ولی با توجه به آیه شریفه وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ... (انعام: ۱۰۸) مفهوم رایج آن که همان دشنام دادن و زشت گفتنی که دردآور (۷) و آذاردهنده و ناشی از بُغْض (۸)

۱- النهایه فی غریب الحدیث، ج ۲/۳۳۰؛ تاج العروس، ج ۲/۶۳؛ لسان العرب، ج ۶/۱۳۷.

۲- شاد، محمدپادشاه، آندراج فرهنگ جامع فارسی، زیر نظر دکتر دبیر سیاقی، تهران، کتابفروشی خیام، چ دوم ۱۳۶۳ش، ج ۴/۲۵۹۶.

۳- دهخدا، لغت نامه دهخدا، ج ۹/۱۲۴۸۹.

۴- الطبرسی، مجمع البیان، ج ۴/۱۳۱.

۵- الأزدی، ابی بکر محمدبن الحسن البصری معروف به ابن درید، جمهره اللغه، بیروت دارصادر (بی تا) ج ۱/۳۰؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۶/۱۳۷: سبب: السَّبُّ: القطع؛ سَبَّه سَبًّا، قطعه؛ الطبرسی، مجمع البیان، ج ۴/۱۳۲، ذیل آیه ۱۰۸ انعام.

۶- المصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۵/۱۲.

۷- در حدیثی از رسول خدا (ص) نقل شده که وقتی عکرمه نزد حضرت آمد تا اسلام بیاورد، پیامبر قبل از حضور وی، فرمود: «فلا تَسُبُّوا آبَاءَهُ، فَإِنَّ سَبَّ الْمَيْتِ يُؤْذِي الْحَيَّ وَلَا يَبْلُغُ»: المجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۱/۱۴۴: باب ذکر الحوادث بعد الفتح...، ج ۷.

۸- ابن ذکریا، ابی الحسن احمدبن فارس، ترتیب مقایس اللغه، ترتیب و تنقیح علی العسکری - حیدرالمجدی، تحقیق و ضبط عبدالسلام محمدهارون، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چ اول ۱۳۸۷ق/۴۷۸.

باشد (۱) مراد است.

ثانیاً؛ این دو اصطلاح که در قرآن نیز به کار رفته است (۲) مفهوم کاملاً متفاوت دارد و طبعاً موارد کاربرد آن از نظر شرع همسان نخواهد بود.

(ب) ممنوعیت سب و دشنام در روایات شیعه

با توجه به فراوانی به کار رفتن واژه «لعن» در قرآن، هم از جانب خداوند (۳) به شدیدترین وجه آن، و هم به درخواست انسان (۴) در ارتباط به حقوق مردم و همچنین از جانب خدا و مخلوق (اعم از ملائکه و انسان) (۵) به خاطر تضييع حقوق و کتمان آیات الهی و اخلال در نظم و اجرای حق، و حتی مواردی که باعث لعن دنیا و آخرت (۶) می گردد، این نکته به دست می آید که سب، از نگاه دین اسلام (براساس آیه شریفه) امری ممنوع و خلاف کرامت انسانی است. به همین رو، در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نه تنها از دشنام دادن به انسان مسلمان و...، که از فحش دادن به حیوانات هم نهی اکید شده است:

- امام صادق (ع) و منشور اخلاق: در قسمتی از نامه ای که به اصحابش می نویسد، و آنان را به رعایت و عمل به آن سفارش می کند، می آورد: «وإيّاكم وسب أعداء الله حيث يسمعونكم فيسبوا الله عدواً بغير علم، وقد يتبعي لكم أن تعلموا حد سبهم لله كيف هو؟ إنه من سب أولياء الله فقد إنتهك سب الله، ومن أظلم عند الله ممن أسسب لله و أولياء الله، فمهلاً مهلاً فاتبعوا

۱- الراغب، مفردات راغب/۳۹۱: السب، الشتم الوجيع؛ در شأن نزول آیه گفته شده: وقتی آیه: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا... (انبیاء/۲۱/۹۸)، قال المشركون: يا محمد! تنتهين عن سب آل هتينا أو لتهجون ربك!، فنزلت الآية: مجمع البيان، ۵/۱۲.

۲- واژه لعن با صیغه های مختلف آن حدود چهل بار و واژه سب تنها دو بار به کار رفته است.

۳- سوره های: بقره ۲/۸۹ و ۱۶۱، نساء ۴/۵۲ و ص ۷۸.

۴- سوره های: آل عمران ۳/۶۱، هود ۱۱/۱۸، و احزاب ۳۳/۶۸.

۵- سوره های: بقره ۲/۱۵۹، آل عمران ۳/۸۷، هود ۱۱/۶۰ و ۹۹، قصص ۲۸/۴۲ و نور ۲۴/۲۳.

۶- سوره های: نور ۲۴/۱۹، احزاب ۳۳/۵۷.

أمر الله ولا حول ولا قوة إلا بالله» (۱).

-سب موجب تعزیر: از همان امام (ع) وقتی سؤال می شود: «سألت ابا عبدالله (ع) عن رجلٍ سبَّ رجلاً بغيرِ قذفٍ يُعرضُ به هل يُجلد؟ قال: عليه تعزیر» (۲).

-سب موجب فساد: عن جعفر بن محمد (ع) أنه قال: «من سبَّ مؤمناً أو مؤمنةً بما ليسَ فيهما، بعثه الله في طينها الخبال» (۳) حتى يأتي بالمخرج مما قال « (۴).

-جلوه خلق کریمانه: امام سجاد (ع) که معارف اهل بیت (علیهم السلام) را در قالب دعا برای هدایت پیروانش ارائه می دهد، در بخشی این گونه با خدایش نیایش می کند: «اللهم اجعل ما يلقي الشيطان في روعي من التمني والتظني والحسد ذكراً لعظمتك، وتفكراً في قدرتك... وما أجرى على لساني من لفظه فحشٍ أو هجرٍ أو شتمٍ عرضٍ... أو سبِّ حاضر...» (۵).

-سب، ظلم است: «عن ابي الحسن موسى (ع) في رجلين يتسابان، قال: البادئ منهما أظلم، ووزره ووزر صاحبه عليه ما لم يعتذر إلى المظلوم» (۶).

-دشمنی ناشی از سب: «عن ابي جعفر (ع) قال: إن رجلاً من تميم أتى النبي (ص) فقال: أوصني، وكان فيما أوصاه أن قال: «لا تسبوا الناس فتكسبوا العداوة لهم» (۷).

-مجوسی بودن مجوز نیست: «أن رجلاً سبَّ مجوسياً بحضرة أبي عبدالله (ع)، فزبره ونهاه عن

۱- الكليني، الروضة في الكافي، (ج ۸) / ۶، ح ۱.

۲- الكليني، فروع كافي، ج ۷/۲۴۰: كتاب الحدود، باب: ما يجب فيه التعزير في...، ح ۳؛ الحر العاملي، وسائل الشيعه، ج ۲۸/۲۰۲، ح ۳۴۵۶۶/۱.

۳- والخبال في الأصل: الفساد، ويكون في الأفعال والأبدان والعقول، الخبل (بسكون الباء) فساد الأعضاء: النهايه في غريب الحديث، ج ۲/۸؛ خبل به جنون هم معنا شده است: ترتيب مقاييس اللغة/۲۶۶.

۴- التميمي، النعمان بن محمد المغربي، دعائم الإسلام و ذكر الحلال والحرام، القايره، دارالمعارف، ط الثانيه (بي تا)، ج ۲/۴۵۸، ح ۱۶۱۲.

۵- صحيفه كامله سجاديه، ترجمه عليرضا رجالي تهراني، تهران، گاه سحر، چ اول ۱۳۸۱ش/۱۷۲، دعای ۲۰ بند ۱۳.

۶- أصول كافي، ج ۲/۳۶۰، كتاب الإيمان والكفر، باب السباب، ح ۴؛ الحر العاملي، وسائل الشيعه، ج ۱۲، ۱۹۷: كتاب الحج، ح ۱۶۳۴۷/۱.

۷- أصول كافي، ج ۲/۳۶۰، كتاب الإيمان والكفر، باب السباب، ح ۳؛ الحر العاملي، وسائل الشيعه، ج ۱۲، ۱۹۷: كتاب الحج، ح ۱۱۶۳۴۹/۲.

ذلك، فقال (رجل): إِنَّهُ تَزَوَّجَ بِأُمَّه!، فقال (ع): أما عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ عِنْدَهُمُ النِّكَاحُ» (۱).

-دشنام ندادن به خروس: در قسمتی از حدیثی که به اِمْلای رسول الله (ص) وخط امیرالمومنین (ع) نقل شده (۲)، آمده: «... و نهی (ص) أَنْ يُحْرَقَ شَيْءٌ مِنَ الْحَيَوَانَ بِالنَّارِ، وَنَهَى عَنْ سَبِّ الدَّيْكَ، وَقَالَ: إِنَّهُ يُوقَظُ لِلصَّلَاةِ...» (۳).

-نهی از دشنام به چارپا: اصْبِغْ بِنَبَاتِهِ مِی گوید: «سَبُّ النَّاسِ هَذِهِ الدَّابَّةُ الَّتِي تَكُونُ فِي الطَّعَامِ، فَقَالَ عَلِيٌّ (ع): «لَا تَسْبُوهُا، هُوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْلَا هَذِهِ الدَّابَّةُ لَخَرْنُوهُمَا عِنْدَهُمْ كَمَا يَخْرُنُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ» (۴).

-نهی از دشنام دادن به باد...: مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) از رسول خدا (ص) نقل می کند که فرمود: «لَا تَسْبُوا الرِّيحَ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ؛ وَلَا الْجِبَالَ وَلَا السَّاعَاتَ وَلَا الْأَيَّامَ وَلَا اللَّيَالِي، فَتَأْتُمُوا وَيَرْجِعُ إِلَيْكُمْ» (۵).

بنابراین، بر اساس روایت یاد شده سب و دشنام نه تنها به انسان که به کوچک ترین موجود عالم هستی ممنوع و امر مذموم و ناپسند قلمداد می شود؛ پیام اصلی روایات این است که براساس معارف اهل بیت (علیهم السلام) که خود برگرفته از آیات الهی است؛ اولاً: به اعتقاد شیعه دشنام دادن به هیچ کسی و لو انسان کافر، روا نیست و اگر احیاناً برخی از شیعیان به سب بعضی از اصحاب مبادرت می کنند، عمل شخصی اوست و ارتباطی به اعتقاد شیعه ندارد (۶).

۱- الطوسی، تهذیب الأحکام، ج ۹/۳۶۵، ح ۱۳۰۰/۲؛ الاستبصار، ج ۴/۱۸۹، ح ۷۰۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۶/۳۱۸، ح ۲۳۰۷۳/۲.

۲- الصّیدوق، مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه، تصحیح علی اکبر الغفاری، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، طالثانیه ۱۴۰۳ق، ج ۴/۱۸، ذیل ح ۴۹۶۸.

۳- الصّیدوق، مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه، تصحیح علی اکبر الغفاری، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، طالثانیه ۱۴۰۳ق، ج ۴/۵.

۴- البرقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، تحقیق السید جلال الدین الحسینی، (بی جا)، دارالکتب الإسلامیه (بی تا) ج ۲/۳۴، ح ۳۷ (۱۱۰۸).

۵- الصّیدوق، مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه، ج ۱/۵۴۴، ح ۱۵۲۰؛ وسائل الشیعه، ج ۷/۵۰۸: کتاب الصلاه، ۱۶، ح [۹۹۴۸].

۶- اسدحیدر، الصّیحه فی نظر الشیعه الإمامیه، تصدیر حامد حفنی داود، طهران (بی جا) ط الثانیه ۱۴۰۲ق/۶۵ (از روی نسخه نجف) ..

ثانیاً مفهوم اصطلاح «لعن» غیر از مفهوم «سب» (دشنام) است؛ از این رو، در قرآن کریم هم از سوی خداوند هم از جانب غیرخدا، لعن فراوان به کار رفته است (۱)، در حالی که از سب حتی به غیرخداپرستان، نهی شده است (انعام: ۱۰۸) و از نگاه امامان شیعه (علیهم السلام) امر مذمومی معرفی گردیده است، و این خود گواه بر این است که لعن، سب و دشنام نیست.

ثالثاً تردیدی نیست که اتهام سب شیخین به شیعه امامیه، توطئه سیاسی بوده و از سوی حاکمان برای تحت فشار گزاردن پیروان اهل بیت (علیهم السلام) طراحی و به اجرا در آمده است؛ زیرا وقتی نمی توانستند شیعیان را به عنوان پیروان علی (ع) مورد عقاب و شکنجه و کشتار قرار دهند، سب و شتم ابوبکر و عمر را بهانه ساخته و آنها را به این جرم ناکرده، مورد آزار و تعقیب و تکفیر و کشتار قرار می دادند (۲). و به همین اتهام ثابت نشده، همه شیعیان آفریقا، حتی در عصر عباسی ها به قتل رسیدند و یا به آتش سوزانده شدند! (۳)

ج) معاویه بنیانگذار بدعت سب

از نگاه تاریخی نخستین آغازگر سب به علی (ع) و اصحاب او، معاویه است؛ و یکی از سیاست های وی تحقیر، توهین، دشنام، لعن علی (ع) و بازداشت و قتل یاران و شیعیان آن حضرت بوده است؛ بلاذری (م ۲۷۹ق) و دیگران می نویسند: «معاویه وقتی مغیره ابن شعبه را (با اینکه نسبت به علی (ع) کینه داشت و همواره او را مذمت می کرد) در سال ۴۱ هجرت (۴) حاکم کوفه قرار داد، به وی گفت: می خواستم سفارش های زیادی به تو داشته باشم ولی به خاطر اعتماد بر تو و بصیرت تو از آنها صرف نظر می کنم. اما

۱- ر. ک: به صفحات قبل.

۲- اسدحیدر، الصحابه فی نظرالشیعه الإمامیه، تصدیر حامد حنفی داود، طهران (بی جا) ط الثانیه ۱۴۰۲ق/۶۲.

۳- ابن اثیر، محمدبن محمد الشیبانی، الکامل فی التاریخ، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، طالثانیه ۱۴۲۰ق، ج ۷/۶۳۹- ۶۴۰ (حوادث سال ۴۰۷)؛ اسد حیدر، الصحابه فی نظرالشیعه. . . ، ۶۵/.

۴- الطبری، تاریخ الطبری، ج ۵/۲۵۳ (حوادث سال ۵۱)؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳/۶۹. .

نمی توانم نسبت به چند وصیت چشم پوشی نمایم: « لَا تَكْفِكَنَّ عَن شَتْمِ عَلِيٍّ وَ ذَمِّهِ وَ التَّرْحُمِ عَلَيَّ عِثْمَانَ وَ الْإِسْتِغْفَارَ لَهُ، وَ الْعَيْبَ لِأَصْحَابِ عَلِيٍّ وَ الْإِقْصَاءَ لَهُمْ وَ تَرْكَ الْإِسْتِمَاعِ مِنْهُمْ وَ الْإِطْرَاءَ لِشَيْعِهِ عِثْمَانَ وَ الْإِدْنَاءَ لَهُمْ وَ الْإِسْتِمَاعَ مِنْهُمْ » (۱). طبری (م ۳۱۰ق) قضیه را با عبارت: « لَا تَتَحَمَّ عَن شَتْمِ عَلِيٍّ وَ ذَمِّهِ . . . » (۲). ابن اثیر (م ۶۲۰ق) با جمله: « لَا تَتْرُكْ شَتْمَ عَلِيٍّ وَ ذَمِّهِ . . . » منعکس می کنند (۳).

همچنین فردی به نام عبدالله بن هانی که از یاران حجاج بن یوسف بود، در بخش هایی از توصیف و وفاداری خود به معاویه و بنی امیه می گوید: « وَ مَا مِنَّا تَزَوُّجَ إِمْرَأَةٍ تُحِبُّ أَبَاتِرَابٍ وَ لَا تَتَوَلَّاهُ؛ حِجَاجٌ مِیْ گوید: هَذِهِ وَ اللَّهِ مَنْقِبَةٌ، وَ قَتِي مِیْ گوید: وَ مَا مِنَّا رَجُلٌ عَرَضَ عَلَيْهِ شَتْمُ أَبِي تِرَابٍ وَ لَعْنُهُ إِلَّا فَعَلَ، وَ قَالَ (حِجَاجٌ): وَ أَزِيدُكُمْ إِبْنِيهِ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ أُمَّهُمَا! (فَاطِمَةَ) » (۴). مغیره ابن شعبه که بر روایتی ۹ سال (۵) و به نقلی هفت سال و چند ماه (۶) بر کوفه حکم راند، شتم و مذمت و دشنام علی (ع) را جزء برنامه های اصلی خود قرار داده (۷) و در آن زیاده روی می کرد؛ به گونه ای که اعتراض حُجْرَبِنِ عَدِي وَ حُدُودِ ۳۰ نَفَرٍ از سران مؤثر کوفه را در مسجد جامع آن شهر که با دشنام و لعن علی (ع) آغاز شده بود برانگیخت؛ وی در برابر این توهین فریاد زد و به پا خواست و گفت: « إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ . . . كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَيْلٌ - يَأْتِيكُمْ . . . (نساء: ۱۳۵) وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنَّ مَنْ تَذَمُّونَ وَ تُعَيِّرُونَ لَمَ أَحَقَّ بِالْفَضْلِ، وَ أَنَّ مَنْ تَرَكُّونَ وَ تَطْرُونَ أَوْلَى بِالذَّمِّ . . . » (۸). بلاذری با این عبارت قضیه را

۱- جمل انساب الأشراف، ج ۵/۲۵۲: أمر حُجْرَبِنِ عَدِي الكندي و مقتله.

۲- تاریخ الطبری، ج ۵/۲۵۳: حوادث سال ۵۱، ذکر مقتل حُجْرَبِنِ عَدِي

۳- الکامل فی التاریخ، ج ۷/۶۳۹ - ۶۴۰.

۴- مروج الذهب، ج ۳/۱۵۲: در فرازی می آورد: مَا مِنَّا إِمْرَأَةٍ إِلَّا نَذَرَتْ إِنْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ أَنْ تَنْحَرِ عَشْرَ جَزَائِرِهَا فَفَعَلَتْ، قَالَ: وَ هَذِهِ وَ اللَّهِ مَنْقِبَةٌ . . .

۵- جمل انساب الأشراف، ج ۵/۲۵۲.

۶- ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الأمم . . .، دراسه و تحقیق محمد عبدالقادر عطا . . .، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الأولى ۱۴۱۲ق، ج ۵/۲۴۱.

۷- جمل انساب الأشراف، همان؛ تاریخ الطبری، ج ۵/۲۵۴.

۸- تاریخ الطبری، ج ۵/۲۵۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳/۶۹؛ المنتظم فی تاریخ الأمم . . .، ج ۵/۲۴۱.

منعکس می کند: « فَوَثَّبَ حُجْر (رض) فَتَعَرَّ بِالْمَغِيرَةِ نَعْرَةً سُمِعَتْ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ سُمِعَتْ خَارِجاً مِنْهُ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي بِمَنْ تُوَلِّعُ، وَقَدْ هَرِمَتْ أَيْهَا الْإِنْسَانِ وَ حَرَمَتْ النَّاسَ أَرْزَاقَهُمْ، وَأَخْرَجَتْ عَنْهُمْ عَطَاءَهُمْ... وَقَامَ مَعَ حُجْرٍ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثِينَ، كُلُّهُمْ يَقُولُ مِثْلَ قَوْلِهِ وَ يَسْمَعُونَ الْمَغِيرَةَ، فَيَقُولُونَ لَهُ: أَوْلَعْتَ بِذَمِّ الصَّالِحِينَ وَ تَقْرِيبِ الْمَجْرِمِينَ » (۱)؛ همین مسأله سبب شد که معاویه حجر و یارانش را به شام فرا خوانده و به شهادت برساند (۲).

این سنت شوم را که معاویه بنیان گذاری کرد تا زمان عمر بن عبدالعزیز اموی (م ۱۰۱ق) ادامه داشت، نه تنها در مرکز حکومت وی، امیرالمؤمنین و حَسَنَیْن (علیهم السلام) روی منابر و خطبه ها لعن و سب می شدند که فرمان سب حضرت را به اطراف کشور اسلامی آن روز نیز صادر کرد (۳). و هدف معاویه از این کار، محو کردن یاد و فضائل پسر ابی طالب بود؛ به همین جهت وقتی گروهی از بنی امیه از رفتار او به تنگ آمدند به معاویه گفتند: « یا امیرالمؤمنین! إِنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ مَا أَمَلْتَ، فَلَوْ كَفَفْتَ عَنِ لَعْنِ هَذَا لِرَجُلٍ! (عَلِيٍّ) »؛ در جواب آنها گفت: « لَا وَاللَّهِ حَتَّى يَرُبُّوا عَلِيَهُ الصَّغِيرِ، وَ يَهْرَمَ عَلَيْهِ الْكَبِيرِ، وَ لَا يَذْكُرْ لَهُ ذَاكِرٌ فَضْلًا! » (۴). چه اینکه فخر رازی در تفسیر سوره «حمد» با اثبات اینکه بسم الله یک آیه است و باید به «جهر» قرائت شود، توطئه بودن منع آن را توسط بنی امیه و تلاش محو آثار علی (ع)، را تأیید می کند. (۵)

بنابراین؛ اولاً- اگر لعن و سب از طرف پیروان علی (ع) نسبت به شیخین و دیگران صورت گرفته باشد، مسبب آن جز خود بزرگان مورد قبول وهابی ها، نیستند؛ کسی که از نظر جایگاه اجتماعی امیرالمؤمنین و اکابر صحابه خوانده می شود و از نظر نسبت و

۱- جمل انساب الأشراف، ج ۵/۲۵۲.

۲- تاریخ الطبری، ج ۵/۲۵۶-۲۵۷؛ المنتظم فی تاریخ الأمم و...، ج ۵/۲۴۲.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴/۵۶-۵۷؛ فلسفه این که عمر بن عبدالعزیز، سب علی (ع) را منع کرد: ر. ک: ۵۸ و ۵۹.

۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴/۵۷.

۵- التفسیر الکبیر، ج ۱/۱۸۱، تحت عنوان: الجهر بالبسملة فی الصلاه..

قربان نزدیک به رسول الله و محبت او را واجب می شمارد (۱)، مؤسس این بدعت شوم باشد، بی تردید عمل برخی شیعیان جز بازتاب رفتار خود آنان و پیروان معاویه نیست.

ثانیاً؛ شجره پلیده بنی امیه تنها به سب علی و فرزندان و پیروان علی (ع) اکتفا نکردند بلکه مردم را به اجبار به بیزاری از علی وادار و در صورت امتناع به قتل می رساندند و خانه هایشان را تخریب می کردند! : « وأرادَ زیادُ أن يعرضَ أهلَ الكوفه أجمعينَ علی البرائه من علی (ع) ولعنه، و أن يقتلَ كلَّ من إمتنعَ من ذلك و يحزبَ منزله » (۲).

آیا نویسندگان منتقد بر اصول کافی، این اسناد را دیده اند؟ اگر دیده اند و اطلاع دارند، با وجود چنین ظلم و بدعتی که حدود ۸۰ سال ادامه داشت و حتی ولید بن عبدالملک اموی وقتی علی (ع) را دزد و دزدزاده، می خواند، مردم از لحن و تهمت او به آن حضرت شگفت زده می شوند (۳)، از شیعه چه انتظاری دارند؟ واگر اطلاع ندارند باید به حال آنها تأسف خورد!

ثالثاً؛ بر فرض اینکه لعن شیخین، از نگاه شیعه فرض باشد (که نیست)، موجب کفر و خروج از اسلام نگردیده و زندیق اطلاق نمی شود نهایت اینکه مرتکب معصیت شده اند و معصیت کاران چه بسیارند؛ و شکی نیست که معصیت، باعث خروج از دین نمی شود (۴). به چه دلیل عالمان درباری که دینش را برای دنیای دیگران فروختند، قانونی را وضع کرده اند که: « إذا رأيتَ الرُّجُلَ ينتقص أحداً من أصحاب رسول الله (ص) فاعلم أنه زندیق » (۵)، و یا در مورد متهمان به سب شیخین حکم به کفر نمودند، غسل و نماز بر جنازه آنها را ممنوع و شهادت آنها را به وحدانیت خدا ناکافی و توبه آنها را غیر مقبول و قتل

۱- ابن حجرالهیتمی، تطهیرالجنان و اللسان (ذیل الصواعق المحرقة) / ۵.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴/۵۸.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴/۵۸. وروی أهل السیره أن الولید بن عبدالملک فی خلافته ذکر علیاً (ع)، فقال: لعنه الله-بالجز- كان لص ابن لص. اللص (به کسر و ضم لام) یعنی سارق معروف: ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۲/۲۷۷.

۴- اسدحیدر، الصحابه فی نظر الشیعه. . . / ۶۵.

۵- البغدادی، أحمد بن علی بن ثابت المعروف بالخطیب، الکفایه فی علم الروایه / ۴۹.

آنها را واجب، ذبیحه آنها را حرام و ازدواج با آنها را غیر مشروع خواندند! (۱) آیا با چنین رویه ای از سوی دستگاه حاکم انتظار دارید از بنیان گذاران جور تمجید به عمل آید؟

رابعاً؛ لعن و سب شیخین در صورتی که از روی اجتهاد باشد، نه معصیت است و نه موجب فسق؛ زیرا یکی از مسلمات نزد اهل سنت این قاعده است: «لِلْمُخْطِئِ أَجْرٌ وَلِلْمُصِيبِ أَجْرَانِ» (۲)؛ و براساس این قاعده وقتی جنایت های اصحاب و خروج بالسیف بر ضدّ خلیفه مسلمانان علی (ع) و کشتارهای مسلمانان به ویژه توسط پسر هند، اجتهاد و یک پاداش داشته باشد (۳)، چرا سب شیخین اجتهاد و دارای یک اجر نباشد؟! به چه دلیل اجتهاد معاویه اجر داشته ولی در مورد شیعه چنین اجتهاد و اجری منتفی باشد؟!

خامساً؛ اگر در برخی روایات از ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه به «جبت» و «طاغوت» (که این تعبیرات در قرآن (نساء: ۵۱) به کار رفته) تحت عنوان «فلاّن و فلاّن...» ذکر شده (۴)، و یا به عنوان بت های چهارگانه یاد شده (۵)، همه از باب تفسیر و مصادیق آیات است.

۱- اسدحیدر، الصحابه فی نظر الشیعه. . . ۶۳/ - ۶۴.

۲- اسدحیدر، الصحابه فی نظر الشیعه. . . ۶۳/ - ۶۴؛ ابن حزم، الفصل فی الملل و الأهواء و النحل، ج ۴/۱۵۱: فمعاویة رحمه الله مُخْطِئٌ مَأْجُورٌ، مَرَّةً لِأَنَّهُ مَجْتَهِدٌ، وَلَا حِجَّةَ فِي خَطَا الْمُخْطِئِ، بَايْنِ كَيْفِ عَالِي (ع) رَا بَر حَقِّ مِي دَانْد و مِعَاوِيَه و پِیروَانِش رَا گِرُوَه یَاغِي مِي شِمَارْد!

۳- ابن حجر الهیتمی، تطهیر الجنان و اللسان (ذیل الصواعق. .) ۶/.

۴- اصول کافی، ج ۱/۴۲۹، کتاب الحجّه، باب فیّه نکت و نتف. . . ، ح ۸۳.

۵- المجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۷/۵۸. .

فصل چهارم: تکفیر و لعن اُمّ المؤمنین عایشه (م ۵۷ق)

۱. طرح اشکال

از دیگر اشکالاتی که بر اعتقادات شیعه و کتاب کافی گرفته می شود، تکفیر و لعن و سب اُمّ المؤمنین عایشه و برخی دیگر از اُمّهات المؤمنین است؛ مؤلف «انتصارالحق» می نویسد: «والشیعه الامامیه - لعنهم الله - یَکْفِرُونَ اُمّهات المؤمنین کافّه حیث إنّ نصوصهم تدعی أنّ کلّ من لم یؤمن بالائمه الاثنی عشر فهو کافر» (۱)؛ سند این ادعا را روایات باب «مَنْ ادّعی الإمامه و لیس لها بأهل و من جحد الاثمه أو بعضهم . . .» (۲) می داند و از میان همسران رسول الله (ص) عایشه و حفصه را برجسته تر مطرح می کنند (۳).

ناصر قفاری با استناد به روایات همین باب تصریح می کند: «وقد نصّ صاحب الکافی فی روایاته علی أنّ کلّ من لم یؤمن بالاثنی عشر فهو کافر، وإن کان علویاً فاطمیاً . . . کَمَا بَاءُوا بتکفیر اُمّهات المؤمنین ازواج رسول الله (ص)؟ إذ لم یستثنوا واحده منهنّ فی نصوصهم . . . و لکنّهم یخضّون منهنّ عائشه و حفصه - رضی الله عنهنّ جمیعاً - بالذّم و اللعن و التکفیر» (۴).

۱- علی محمد، مجدی محمد، انتصار الحق/ ۹۳؛ محمد بن عبدالرحمن بن محمد، آل الرسول و اولیایه . . . ۹۲/ .

۲- اصول کافی، ج ۱/ ۳۷۲: کتاب الحجّه.

۳- انتصارالحق، ۹۳: و لکنّ الإمامیه تختص بزیاده اللعن و التکفیر و الشتم أم المؤمنین عائشه و أم المؤمنین حفصه (رضی الله عنهما).

۴- اصول مذهب الشیعه، ج ۲/ ۸۹۲-۸۹۳ و ۸۹۶؛ المقدسی، ابوحامد محمد، رساله فی الرد علی الرافضه، تحقیق عبدالوهاب خلیل الرحمن، هند، الدارالسلفیه، ط الأولى ۱۴۰۳ق/ ۹۲ (مقدمه محقق) . .

این نویسنده مدرک لعن و تکفیر عایشه را وصیت امام حسن (ع) به برادرش امام حسین (ع) در رابطه با تکفین و تشییع و دفن خود، می داند؛ امام مجتبی (ع) در آن وصیت نسبت به تحرکات عایشه می فرماید: «واعلم أنه سيُصيّبني من عائشه ما يعلم الله والناس صييعها و عداوتها لله ولرسوله و عداوتها لنا أهل البيت...» ، و در هنگام اجرای وصیت، اُمّ المؤمنین سخت موضع گرفت (۱). و در مورد حفصه بنت عمر به روایاتی از بحار الأنوار استناد می کند (۲).

۲. بررسی و نقد این اشکال

اشاره

با توجه به مباحث گذشته در خصوص تکفیر منکران ولایت و امامت و همچنین در ارتباط با بحث لعن و سب صحابه و تفاوت این دو اصطلاح، واکاوی چند مطلب لازم است:

الف) عدم خروج از اسلام

با پژوهش مفصلی که انجام شد، انکار و قبول نداشتن امامت علی (ع) و امامان دیگر شیعه، موجب کفر و خروج از اسلام نمی شود. تنها منکران امامت، مؤمن به اصطلاح شیعه نخواهند بود؛ از این رو مقصود از «کفر» و «کافر» به مفهوم اصطلاحی آن نیست.

ب) اتهام بزرگ

ادعای اینکه شیعه و کلینی همه اُمّهات مؤمن را (والشیعه الإمامیه یکفرون اُمّهات المؤمنین کافه... (۳)، کافر می دانند، از تهمت های بزرگ و افترای نابخشودنی است؛ در کجا و

۱- اصول کافی، ج ۱۳۰۰، باب الإِشارة والنصّ علی الحسین... و المجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴/۱۴۲: تاریخ زندگی امام حسن (ع).

۲- اصول کافی، ج ۱۳۰۰، باب الإِشارة والنصّ علی الحسین... و المجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۲/۲۲۷-۲۴۷: باب احوال عائشه و حفصه.

۳- ناصرالقفاری همین شبهه را بیان می دارد: کما باءوا بتکفیر اُمّهات المؤمنین ازواج رسول الله؛ اذ لم یستثنوا واحده منهن فی نصوصهم...

چه کتابی و چه کسی این مطلب را گفته است؟ تنها مستند خیالی این سخن، روایات باب «مَنْ ادَّعى الإمامه و لیس لها بأهل . . .» ، اصول کافی است؛ کلینی در این باب ۱۲ حدیث (۱) که بیشتر در تبیین و تفسیر آیات الهی است، نقل می کند؛ که: «أولاً: حتى اشاره ای هم به اُمّهات المؤمنین نشده است. ثانیاً بر فرض اینکه سخن قفاری: «كُلُّ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِالْإِثْنِي الْعَشْرِ فَهُوَ كَافِرٌ» درست باشد، همان گونه که مکرر اشاره شد مقصود از «کافر»، کفر اصطلاحی نیست بلکه منظور مؤمن نبودن به امامت علی (ع) است؛ گذشته از آن، صریح ترین حدیث در میان احادیث این باب که لفظ «کافر» در آن ذکر شده این حدیث است: «عن أبي عبدالله (ع) قال: «مَنْ ادَّعى الإمامة و لیسَ مِنْ أَهْلِهَا فَهُوَ كَافِرٌ» (۲) که با عنایت به جمله «مَنْ ادَّعى» ، حدیث شامل مدعیان دروغین آن، هر چند که خود را پیرو آنها بخوانند، می شود (۳).

ج) خیانت علمی

نویسنده «اصول مذهب الشیعه . . .» طبق عادت همیشگی اش که از مطالب دیگران سوءاستفاده می کند، می گوید: «قد نَصَّ صاحبُ الکافی فی روایاته علی أَنَّ کُلَّ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِالْإِثْنِي عَشْرِ فَهُوَ کَافِرٌ . . . و إن کان علویاً فاطمیاً . . .» (۴)؛ «أولاً: چنین نَصّی از کلینی در روایاتی که وی استناد می کند وجود ندارد (۵)، و نمی توان کار او را جز خیانت علمی نام نهاد. ثانیاً: جمله: «و إن کانَ عَلَوِيًّا فَاطِمِيًّا» ضمن دو حدیث با اندک تفاوت در پاسخ سؤال از آیه شریفه:

۱- اکثر اسناد این روایات به اعتقاد مجلسی ضعیف است: ر. ک: به مرآت العقول، ج ۴/۱۹۱-۴/۲۱۳-۷. اصول کافی، ج ۱/۳۷۲،

ح ۲

۲- اصول کافی، ج ۱/۳۷۲، ح ۲.

۳- برای اطلاع بیشتر ر. ک: به مبحث: «تکفیر منکران امامت» فصل اول از همین بخش.

۴- اصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۲/۸۹۲-۲/۸۹۳.

۵- از عنوان باب که اجتهاد خود کلینی است نیز چنین نَصّی استفاده نمی شود: «باب مَنْ ادَّعى الإمامه و لیس لها بأهلٍ و من جحد الأئمه أو بعضهم و من أثبت الإمامه لِمَنْ لیس لها بأهلٍ . . .»

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ... (زمر: ۶۰) بیان شده است؛ وقتی سائل می پرسد: جُعِلْتُ فداك: «و یوم القیامه تری الذین کذبوا. . .» امام (ع) می فرماید: «كُلُّ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ»، قلت: وإن كانَ فَاطِمِيًّا عَلَوِيًّا؟ قال: «وإن كانَ فَاطِمِيًّا عَلَوِيًّا» (۱)؛ کجای این روایت نص است بر کافر بودن منکران امامت؟! یا همسران رسول خدا (ص). ثالثاً: آنچه امام (ع) بیان داشته تفسیر و تبیین آیه قرآن است؛ که در فصل دوم از بخش سوم در این خصوص مباحثی مفصل ارائه شد.

د) تحرکات اُم المؤمنین عایشه

وصیت امام حسن (ع) نیز، چنین مطلبی را بیان نمی کند؛ بلکه تنها چهره واقعی اُم المؤمنین و کینه های او نسبت به فرزندان علی (ع) را آشکار می سازد. از این رو، در این وصیت چند نکته اساسی زیر، وجود دارد:

یک - حسن بن علی (ع) بر اساس این حدیث به برادرش حسین بن علی (ع) سفارش می کند که: جنازه او را بعد از تجهیز، ابتدا برای تجدید عهد با پیامبر خدا، کنار قبر جدش ببرد سپس کنار قبر مادرش و آن گاه در قبرستان بقیع به خاک بسپارد (۲) ولی همین که جاسوسان عایشه جنازه امام را کنار قبر رسول الله (ص) می بینند، به وی گزارش می دهند که: «إِنَّهُمْ قَدْ أَقْبَلُوا بِالْحَسَنِ لِيَدْفِنُوا [ه]» مع النَّبِيِّ (ص) فَخَرَجَتْ (عایشه) مبادرَةً عَلَيَّ بَعْلٍ بَسٍ - رج - فكَانَتْ أَوَّلَ إِمْرَأَةٍ رَكِبَتْ فِي الْإِسْلَامِ سَرَجًا - فقالت: نَحُوا إِبْنَكُمْ عَنِ بَيْتِي، فَإِنَّهُ لَا يَدْفَنُ فِي بَيْتِي

۱- أصول کافی، همان، ح ۱ و ۲.

۲- إذا أَنَامَتْ فَهَيْئَتِي ثُمَّ وَجَّهَنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) لِأَحْدِثَ بِهِ عَهْدًا، ثُمَّ أَصْرَفَنِي إِلَى أُمِّي ثُمَّ رَدَّنِي فَادْفِنْنِي بِالْبَقِيعِ! ؛ ولی در منابع اهل سنت عنوان شده که حسن بن علی وصیت کرد او را کنار قبر رسول الله (ص) به خاک بسپارند و چنانچه هراس از وقوع فتنه داشت کنار مادرش دفن نمایند؛ البلاذری، جمل انساب الاشراف، ج ۳/۲۹۷؛ الاصفهانی ابوالفرج علی بن حسین محمد، مقاتل الطالبیین، قم، دارالکتاب للطباعة والنشر (بی تا) / ۴۸؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲/۱۳۳؛ در بعضی منابع آمده که امام حسن (ع) وصیت کرد که با اجازه عائشه او را کنار جدش به خاک بسپارند و عائشه هم اجازه داد: الجزری، اسد الغابه، ج ۲/۲۱، رقم ۱۱۶۵؛ الدیاربکری، تاریخ الخمیس، ج ۲/۲۹۳.

وَيُهْتَكُّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ حِجَابَهُ . . .» (۱).

دو: امام حسن (ع) نسبت به عداوت و کینه عایشه هشدار می دهد تا از تحرکات وی غافل نباشد: «واعلم أنه سيصينى من عائشه ما يعلم الله والناس صنعها و عداوتها لله و لرسوله، و عداوتها لنا أهل البيت» (۲) و وقتی امام، با سمّ جعده بنت اشعث بر اثر توطئه معاویه (۳) به شهادت رسید و خبر حضور پیکر امام حسن را کنار قبر رسول الله (ص) شنید، بر خلاف نصّ آیه شریفه: وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ . . . (احزاب: ۳۳) از منزلش درحالی که سوار بر قاطر بود، خارج شده در جمع تشیع کنندگان خطاب به بنی هاشم گفت: «فرزندتان را از خانه ام دور سازید، در آن کسی دفن نمی شود و حجاب پیامبر هتک نمی شود»، یعقوبی نیز مضمون این روایت کلینی را تأیید می کند: «وقيل إنَّ عائشه رَكِبَتْ بَعْلَه شهباء وقالت: «بيتي» لا آذن فيه لأحدٍ» (۴). بلاذری نیز آن را مورد تأیید قرار می دهد ولی با این توجیه که وقتی عایشه از رو در رویی مردان مسلح و ریختن خون مردم ترسید، گفت: «الْبَيْتُ بَيْتِي، وَلَا آذَنُ أَنْ يَدْفَنَ فِيهِ أَحَدٌ» (۵)؛ اما در منابع دیگر اهل سنت ممانعت از دفن امام حسن (ع) کنار رسول الله (ص) و آشوبی که در این ارتباط میان بنی هاشم و طرف داران معاویه رخ می دهد، را به مروان بن الحکم نسبت می دهند و چنین توجیه می کنند که چون عثمان کنار رسول الله (ص) مدفون نبود، نباید حسن بن علی (ع) کنار جدش به خاک سپرده شود (۶).

- ۱- اصول کافی، ج ۱/۳۰۰ و ۳۰۲: کتاب الحججه، باب الإِشَارَه والنص على الحسين . . .، ح ۳۰۱: در حدیث ۳ به جای عائشه، حمیراء دارد.
- ۲- اصول کافی، ج ۱/۳۰۰ و ۳۰۲، ح ۳۰۱ .
- ۳- المسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳/۵؛ الجزری، اسد الغابه فی معرفه الصّحابه، ج ۲/۲۱؛ ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵/۲۲۶؛ حوادث سال ۴۹.
- ۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲/۱۳۴: متنها قاسم بن محمد بن ابی بکر نزد عمه اش آمد و گفت ای عمّه! هنوز سرهای مان را از ننگ روز جمل احمر، نشسته ایم می خواهی روز بغله شهباء بر سر زبان ها بیفتد؟! عائشه برگشت.
- ۵- جمل انساب الاشراف ج ۳/۲۹۸.
- ۶- الجزری، اسد الغابه، همان؛ البلاذری، جمل انساب الاشراف، ج ۳/۲۹۷؛ الديارالبکری، تاریخ الخميس، ج ۲/۲۹۳ .

سه - اُمّ المؤمنین عایشه، با اینکه باید مادر همه امت اسلامی باشد (۱)، حتی فرزند رسول الله (ص) را، کسی که سرور جوانان اهل بهشت بود (۲) و بارها با چشم خود دید که رسول الله (ص) او را روی دوش خود می گرفت و می فرمود: « اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَحْبُهٗ فَاَحْبِهٖ » جزء اصحاب کساء بود و... (۳)، فرزند خود نمی داند! و می گوید: « نَحْوًا اِبْنِکُمْ عَنِ بَیْتِیْ! » و دفن جگر گوشه رسول خدا را در کنار او هتک حجاب پیامبر می شمارد! چگونه ادعای مادری مسلمانان را دارد؟ . به همین رو، حسین بن علی (ع) در پاسخ عایشه می فرماید: « قَدِیْمًا هَتَّکِ اَنْتِ وَاَبُوکِ حِجَابُ رَسُوْلِ اللّٰهِ، وَاَدْخَلْتَ بَیْتَهٗ مَنْ لَا یَحِبُّ رَسُوْلَ اللّٰهِ قُرْبَهٗ، وَاِنَّ اللّٰهَ سَاَلُکَ عَنِ ذٰلِکَ یَا عَآئِشَهٗ! » (۴). بنابراین، حدیث، هر چند حقیقت و باطن اُمّ المؤمنین را، آشکار نموده ولی هرگز او را تکفیر و سب نکرده است؛ در نتیجه ادعای قفاری و... ، کاملاً بی اساس است.

ه) مذمت اُمّ المؤمنین عایشه در احادیث اهل سنت

گذشته از مباحثی که اشاره شد، در منابع معتبر و مهم وهابی ها عایشه اُمّ المؤمنین، مورد مذمت و نکوهش واقع شده است:

یک - فتنه از خانه عایشه (م۵۷ق) و حفصه (م۴۱ق): براساس چندین روایت رسول الله (ص) منزل عایشه را مرکز فتنه خوانده است: «... حَیْدُنَا جَوِیْرِیَهٗ، عَنِ نَافِعٍ، عَنِ عَبْدِ اللّٰهِ (رَضٍ) قَالَ: « قَامَ النَّبِیُّ (ص) خَطِیْبًا، فَاَشَارَ نَحْوَ مَسْکَنِ عَآئِشَهٗ، فَقَالَ: هُنَا الْفِتْنَةُ - ثَلَاثًا - مِنْ حَیْثُ یَطْلُعُ قَرْنُ الشَّیْطَانِ » (۵)، همین مضمون را نافع از ابن عمر در مورد حفصه نقل می کند

۱- التبی اُولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم... (احزاب ۳۳/۶)

۲- اسد الغابه، همان/۷۱؛ جمل انساب الاشراف، همان/۲۹۷ و ۲۹۹.

۳- اسد الغابه، همان/۱۸.

۴- اصول کافی، همان.

۵- البخاری، صحیح البخاری، ج ۳/۱۱۳۰: کتاب الخمس، ما جاء بیوت النبی، ح ۲۹۳۷؛ النیسابوری، مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، ج ۴/۲۲۲۹: کتاب الفتن، باب ۱۶: الفتنه من الشرق، ذیل الحدیث ۴۶ (۲۹۰۵).

که: أَنْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَامَ عِنْدَ بَابِ حَفْصَةَ، فَقَالَ بِيَدِهِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ: «الْفِتْنَةُ هَهُنَا مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ» دو یا سه مرتبه آن را تکرار کرد (۱) الغزالی، ابی حامد محمد بن محمد، إحياء العلوم الدین، بیروت، دارالفکر ۱۴۱۴ق، ج ۲/۴۹: کتاب آداب النکاح، الباب ۳ فی آداب المعاشره. : غزالی تبسم رسول خدا را نشانه حلم و بردباری آن حضرت می داند.

(۲). در گزارش های دیگر، بدون ذکر عایشه و حفصه، نقل شده که: عن النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَامَ جَنْبَ الْمَنْبِرِ، فَقَالَ: «الْفِتْنَةُ هَاهُنَا، الْفِتْنَةُ هَاهُنَا، مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ، أَوْ قَالَ: قَرْنُ الشَّيْطَانِ» (۳). بالا-تر از آن، سالم از ابن عمر نقل می کند: «خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ بَيْتِ عَائِشَةَ فَقَالَ: «رَأْسُ الْكُفْرِ مِنْ هَهُنَا، مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ»، يَعْنِي الْمَشْرِقَ» (۴).

دو - خصومت عایشه: در نزاع و بگومگویی که عایشه با رسول الله انجام می دهد، ابوبکر می خواهد میان آن دو داوری کند، رسول خدا (ص) به عایشه فرمود: «تَكَلَّمِينَ أَوْ أَتَكَلَّمِينَ؟» فقالت: بَلْ تَكَلَّمِ أَنْتَ، وَلَا تَقُلْ إِلَّا حَقًّا! فَلَطَمَهَا أَبُو بَكْرٍ حَتَّى دَمِيَ فُوهَا وَ قَالَ: يَا عَدِيهَ نَفْسَهَا، أَوْ يَقُولُ غَيْرَ الْحَقِّ؟» (۵).

بر اساس این گزارش اُمُّ الْمُؤْمِنِينَ، رسول خدا (ص) را برخلاف نص آیات قرآن کریم: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (نجم: ۳-۴)، . . . وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. (حشر: ۷)، متهم به تکلم به غیر حق، نموده است و یا حداقل اعتماد به گفته های حضرت نداشته است؛ و حتی (نعوذ بالله) از کلمات عایشه بوی تردید نسبت به رسالت پیامبر خدا استشمام می شود: «وقالت له (ص) مَرَّهً فِي كَلَامٍ غَضِبْتَ عِنْدَهُ (ص): «أَنْتَ الَّذِي تَزَعَمُ أَنَّكَ نَبِيُّ اللَّهِ؟! فَتَبَسَّمْ رَسُولَ اللَّهِ (ص)» (۶). أبی یعلیٰ (م ۳۰۷ق) ضمن آوردن علت نزاع

۱- النیسابوری، مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، ج ۴/۲۲۲۹: کتاب الفتن، باب ۱۶: الفتنه من الشرق، ذیل الحدیث ۴۶ (۲۹۰) -۲.

۳- صحیح البخاری، ج ۶/۲۵۹۷: کتاب الفتن، باب ۱۶: قول النبی (ص): الفتنه من المشرق، ح ۶۶۷۹ و ۶۶۸۰ و ج ۴/۱۱۹۵، ح ۳۱۰۵ و ۱۲۹۳، ح ۳۳۲۰؛ صحیح سالم، ج ۴/۲۲۲۸، ح (۲۹۰۵) ۴۵ و ۴۷ و ۴۹.

۴- صحیح سالم، ج ۴/۲۲۲۸، ح ۴۸: جمله «یعنی المشرق» جزء روایت نیست، بلکه توضیح خود مسلم یا راوی است.

۵- الغزالی، ابی حامد محمد بن محمد، إحياء العلوم الدین، بیروت، دارالفکر ۱۴۱۴ق، ج ۲/۴۹: کتاب آداب النکاح، الباب ۳ فی آداب المعاشره.

۶- الغزالی، ابی حامد محمد بن محمد، إحياء العلوم الدین، بیروت، دارالفکر ۱۴۱۴ق، ج ۲/۴۹: کتاب آداب النکاح، الباب ۳ فی آداب المعاشره. : غزالی تبسم رسول خدا را نشانه حلم و بردباری آن حضرت می داند.

أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) (۱)، توهين او به رسول الله را به این تعبیر می آورد: «فَقُلْتُ: أَلَسْتَ تَزْعُمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ؟!»، قالت: فَتَبَسَّمتَ (ص)، قال (ص): «أَوْ فِي شَكِّ أَنْتِ يَا أُمَّ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَتْ: قُلْتُ: أَلَسْتَ تَزْعُمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ؟ أَفَهَلَّا عَدَلْتَ...؟».

چه اینکه روزی رسول خدا (ص) به عایشه فرمود: «أَطْعِمِينَا»؛ عایشه گفت: «لَيْسَ عِنْدَنَا طَعَامٌ». دوباره و سه باره فرمود: «أَطْعِمِينَا» عایشه می گفت: «وَاللَّهِ مَرَّيَا عِنْدَنَا طَعَامٌ - ثَلَاثًا» - فقال أبو بكر: يارسول الله: «إِنَّ الْمَرْأَةَ الْمُؤْمِنَةَ لَا تَحْلِفُ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَيْسَ عِنْدَهَا طَعَامٌ وَهُوَ (رسول الله) عِنْدَنَا! فقال رسول الله (ص): «وَمَرَّيَا يُدْرِيكَ أَمُؤْمِنَةٌ هِيَ أَمْ لَا؟»، وَأَنَّ الْمَرْأَةَ الْمُؤْمِنَةَ فِي النَّسَاءِ كَالْغُرَابِ الْأَعْصَمِ فِي الْغُرَبَانِ، فَإِنَّ النَّارَ خُلِقَتْ لِلشَّفَهَاءِ، وَإِنَّ النَّسَاءَ أَسْفَهَ الشَّفَهَاءِ إِلَّا صَاحِبَ الْقِسْطِ وَالسَّرَاجِ» (۲).

ثانياً: مضمون این روایت در منابع دیگر اهل سنت به عبارت های دیگر نقل شده است: عبدالرازق (م ۲۱۱ق) به سند خود از سعید بن العاص می آورد: «أَنَّ النَّبِيَّ (ص) اسْتَعْذَرَ (۳) أَبَا بَكْرٍ مِنْ عَائِشَةَ وَلَمْ يَخْشِ النَّبِيَّ (ص) أَنْ يِنَالَهَا أَبُو بَكْرٍ بِالذِّي نَالَهَا، قَالَ: فَرَفَعَ أَبُو بَكْرٍ بِيَدِهِ، فَلَطَمَ فِي صَدْرِ عَائِشَةَ...».؛ در نقل دیگر: «أَنَّ النَّبِيَّ (ص) دَعَا أَبَا بَكْرٍ، فَاسْتَعْذَرَهُ مِنْ عَائِشَةَ، فَبَيْنَاهُمَا عِنْدَهُ قَالَتْ: إِنَّكَ لَتَقُولُ: إِنَّكَ لَنَبِيٌّ، فَقَامَ إِلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ فَضَمَّ رَجُلًا خَدَّهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): مَهْ يَا أَبَا بَكْرٍ! مَا لِهَذَا

۱- مسند ابی یعلیٰ موصلی، ج ۸/۱۲۹: مسند عائشه، ح ۳۱۴ (۴۶۷۰): علت این درگیری را این می داند که بقیچه عائشه سبک تر از بقیچه صفیه بود، رسول خدا دستور می دهد بقیچه سنگین تر را همراه عائشه که شتر قوی داشته بگذارد و سبک تر را به همراه صفیه که شتر ضعیف داشته قرار دهد، عائشه از این کار ناراحت شده با پر خاش می گوید: یا عبادالله! غلبتنا هذه اليهودیه (صفیه) علی رسول الله! قالت: فقال رسول الله: یا أم عبد الله إن متاعك كان فيه خفٌّ وكان متاع صفیه فيه ثقلٌ، فأبطأ بالركب، فحولنا متاعها علی بعیرك و حولنا متاعك علی بعیرها.

۲- الطبرانی، سلیمان بن احمد بن ایوب اللخمی، مسند الشامیین، تحقیق حمدی عبدالمجید السلفی، بیروت، مؤسسه الرساله، ط الثانیه ۱۴۱۷ق، ج ۲/۱۹۳، ح ۱۱۷۱؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۵/۲۲۱، ترجمه ۸۲۸۸: یزید بن الشجره (با حذف صدر روایت و اندکی متفاوت)؛ اسد حیدر، الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج ۱-۲/۶۲۴؛ در کتاب هایی مانند تاریخ مدینه دمشق و مجمع الزوائد و... اهل سنت، صدر روایت [وما یدریک أمؤمنه هی أم لا؟] را حذف کرده است و تنها ذیل حدیث را نقل می کنند.

۳- در حاشیه می آورد: ای قال له: مَنْ یعدرنی من عائشه؟ و حاصل المعنی أنه شکاها إلیه (ابابکر) ..

خطیب بغدادی (م ۴۶۳ق) از زبان عایشه می آورد که: « كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) كَلَامٌ . . . حضرت برای داوری بین من و خود عیبده بن الجراح (۲) و عمر بن خطاب را پیشنهاد داد، نپذیرفتم ولی داوری پدرم ابوبکر را پذیرفتم. . . « فَتَكَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَقُلْتُ لَهُ: إِقْصِدْ يَا رَسُولَ اللَّهِ!، قالت: فَرَفَعَ أَبُو بَكْرٍ يَدَهُ فَلَطَمَ وَجْهِي لَطْمَةً بَدَرَ مِنْهَا أَنْفِي وَمِنْخَرَايَ دَمًا وَقَالَ: لَا أُمُّ لَكِ، فَمَنْ يَقْصِدُ! إِذَا لَمْ يَقْصِدْ رَسُولُ اللَّهِ (ص)؟ « (۳).

سه - تعقیب رسول الله (ص): محمد بن قیس بن مخرمه از عایشه نقل می کند که شبی از شب ها رسول الله (ص) با آرامی از منزل خارج شد و من او را تعقیب کردم تا وارد بقیع شد: « فَرَفَعَ يَدَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، أَطَالَ الْقِيَامَ، ثُمَّ انْحَرَفَ وَانْحَرَفْتُ، وَاسْرَعَ وَاسْرَعْتُ، وَهَرَوَلُ وَهَرَوَلْتُ . . . و من قبل از رسول خدا به سرعت وارد بسترشدم، وقتی حضرت وارد شد، فرمود: «مَالِكُ يَا عَائِشَةُ رَابِيَةً حَشِيًّا (۴)؟» قلتُ لا - شَىءَ. قال (ص): لَتَخْبِرْنِي أَوْ لِيُخْبِرَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؟ قلتُ يا رسول الله! بأبي أنت و أمي، فأخبرتُه الْخَبَرَ، قال: فَأَنْتِ السَّوَادُ الَّذِي رَأَيْتَهُ أُمَامِي؟ قلتُ: نعم. قال: فَلَهَزَنِي لَهْزَةً (۵) فِي صَدْرِي أَوْجَعْتَنِي . . . « (۶).

چهار - افشای اسرار رسول الله (ص): بر اساس آیات و روایات و گفته های مفسران مورد قبول اهل سنت، حفصه بنت عمر و عائشه بنت ابی بکر، همسران رسول الله (ص) اسرار

۱- المصنف، ج ۱۱/۴۳۱: باب ازواج النبی، ح ۲۰۹۲۳ و ۲۰۹۲۴.

۲- قلتُ: لا، ذلك رجلٌ لين يقضى لك على!

۳- تاریخ بغداد أو مدینه السلام، ج ۱۱/۲۴۰، رقم ۵۹: عمر بن عبدالعزیز بن محمد بن دینار، ابوالقاسم الفارسی.

۴- چه شده ای عائشه! که نفس نفس می زنی؟ گفتم: چیزی نیست؛ فرمود: خبر می دهی از آنچه اتفاق افتاده یا خداوند. . . خبر دهد؟

۵- لهزه، به زای معجمه، زدن با مشت: اذا ضربه بجمع كفّه فی صدره.

۶- التّمیری البصری، عمر بن شَبّه، تاریخ المدینه المّتوّره، تحقیق فهیم محمدشلتوت، قم، دارالفکر، ط ۱۴۱۰ق، ج ۱-۲/۸۸: ما ذکر فی مقبره البقیع و بنی سلمه؛ النسای، سنن النسای، شرح جلال الدّین السّیوطی، ج ۲/۹۲: الامر بالاستغفار للمؤمنین؛ النووی الشافعی، شرح صحیح مسلم، ج ۷/۴۶: کتاب الجنائز، باب ما ینقال عند دخول القبور، ح ۱۰۳- (۹۷۴)

پیامبر را افشاء و سبب آزار آن حضرت را فراهم کردند؛ مفسران شأن نزول پنج آیه ابتدای سوره تحریم را یکی از دو چیز می دانند: یکی خلوت نمودن پیامبر با ماریه قبطیه در نوبت عایشه، که با خبردار شدن حفصه و عایشه و اعتراض آن دو بر پیامبر و افشای آن، حضرت ماریه را بر خود حرام کرد، تا اینکه آیه: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَرْوَاحِكَ**. (تحریم: ۱) نازل شد (۱).

دیگری، حضرت در منزل زینب بنت جحش همسر دیگرش، عَسَلَى را نوشید وقتی حفصه و عایشه بوی آن را استشمام کردند، به تعبیر زمخشری: «فتواطأت عائشه و حفصه و قالتا له (ص): **إِنَّا نَشْمُ مِنْكَ رِيحَ الْمَغْفِرِ**» (۲) تا اینکه حضرت غسل را بر خود حرام نمود و سبب نزول آیه شریفه شد (۳)؛ طبق برخی از تفاسیر، رسول خدا (ص) روزی بنا داشت بعد از نماز با همه همسرانش دیدار کند، وقتی وارد منزل حفصه شد، نزد او مکث و از عسلی که به او هدیه شده بود، نوشید ولی عایشه که از درنگ پیامبر نزد حفصه کراهت داشت، جویریہ را مأمور کرد که پیامبر را نزد حفصه زیر نظر بگیرد و به او گزارش نماید؛ هنگامی که از نوشیدن غسل و درنگ حضرت نزد حفصه باخبر شد، به همه همسران پیامبر اطلاع داد و گفت: وقتی پیامبر نزد شما آمد، بگویند: «بوی بد مغافر، می دهی!» (۴).

ثعالبی شأن نزول آیه در مورد ماریه را، صحیح تر می داند، و نه تنها او بلکه دیگران تصریح می کنند که رسول خدا (ص) به حفصه فرمود: «لا تخبری بهیذا أحدًا» این سر را فاش نکن و حتی ماریه را به خاطر رضایت وی، بر خود حرام کرد، ولی او بی درنگ عایشه را

۱- الزمخشری، الکشاف، ج ۴/۵۶۲-۵۶۳ (تفسیر آیات ابتدای سوره تحریم)؛ الثعالبی، عبدالرحمن بن مخلوف، الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۳/۳۷۸-۳۷۹؛ الطبری، تفسیر الطبری، ج ۱۲ (جزء ۲۸) / ۱۴۷؛ ابن سعد، الطبقات، ج ۸/۱۸۵: ذکر المرأتین اللتین تظاهرتا علی رسول الله.

۲- مغافر، شیره درخت عُرْفَط است که بسیار تلخ و بدبو است.

۳- همان منابع پیشین: البخاری، صحیح البخاری، ج ۴/۱۸۶۶، ح ۴۶۲۸: تفسیر سوره تحریم.

۴- الطبرسی، مجمع البیان، ج ۹/۵۵.

مطلع ساخت و به تعبیر آیه و تظاهرا علیه... (۱) (تحريم: ۴) (۲) و متن آیه بعدی نیز که سخن از سِرِّ پیامبر با بعض از همسرانش سخن رفته، همین نظر را تأیید می کند؛ زیرا در آیه کلمه «بعض» را به حفصه و «حدیث» را به قضیه ماریه، تفسیر می کنند (۳). طبری داستان را حادث تر نقل می کند: «كَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) فَتَاهُ، فَغَشَّيْهَا، فَبَصَّ رَتَّ بِه حَفْصَه وَكَانَ الْيَوْمَ يَوْمَ عَائِشَةَ، وَكَانَتْهَا مَتَظَاهِرَتَيْنِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «أَكْتُمِي عَلَيَّ وَلَا تَذْكَرِي لِعَائِشَةَ مَا رَأَيْتِ، فَذَكَرَتْ حَفْصَةُ لِعَائِشَةَ، فَغَضِبَ عَائِشَةُ، فَلَمْ تَزَلْ بِنَبِيِّ اللَّهِ (ص) حَتَّى حَلَفَ أَنْ لَا يَقْرَبَهَا أَبَدًا...» (۴). زمخشری جمله «وَأَنَّ تَظَاهِرًا عَلَيْهِ» را این گونه تفسیر می کند: وَأَنَّ تَعَاوَنًا عَلَيْهِ» بمایسوءه من الإفراط فی الغیره و إفشاء سِرِّه...» (۵).

در منابع روایی اهل سنت جمله إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ (تحريم: ۴) به عایشه و حفصه تطبیق شده است؛ وقتی ابن عباس در یک فرصت ویژه هنگام مراسم حج، از عمر بن الخطاب سؤال می کند که: آن دو زن از همسران رسول الله (ص) که علیه آن حضرت تبانی و توطئه کردند، کدام یک از زنان حضرت بودند؟، گفت: «واعجبا! لَكَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ! هُمَا عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ» (۶).

بنا بر این آنچه از این قضیه به دست می آید این است که: اولاً- أمّهات المؤمنین عایشه و حفصه، سَرِّ از اسرار رسول الله (ص) را افشاء و سبب خشم پیامبر را فراهم کردند، با اینکه حضرت تأکید بر مستور گذاشتن سِرِّ خویش کرده بود. افشاء سِرِّ، نه از رسول الله

۱- تظاهرا، ای تعاونا.

۲- الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۳/۳۷۸ - ۳۷۹؛ الطبری، تفسیر الطبری، ج ۱۲/۱۵۱ و الزمخشری، الکشاف، ج ۴/۵۶۲ - ۵۶۳.

۳- الطبری، تفسیر الطبری، ج ۱۲/۱۵۱ و الزمخشری، الکشاف، ج ۴/۵۶۵؛ الجواهر الحسان، ج ۳/۳۷۸ و ۳۷۹.

۴- تفسیر الطبری، همان/ ۱۴۸، رقم ۳۴۳۸۹

۵- الکشاف، همان/ ۵۶۶.

۶- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۸/۱۸۲؛ صحیح البخاری، ج ۴/۱۸۶۶-۱۸۶۹، ح ۴۶۲۹ و ۴۶۳۰، ۴۶۳۱؛ الهندی، کنز العمال ج ۲/۵۳۵، ح ۴۶۶۳ (ضمن چند حدیث)؛ ابی یعلی، مسند ابی یعلی، ج ۱/۱۷۶، ح ۱۹۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲/۲۲۹ ترجمه ۲۵: حفصه أم المؤمنین..

که از هر کسی باشد، جرم و معصیت است. قرطبی مفسّر نامی اهل سنت تصریح می کند بر اینکه: «سبب نزول هذه الآية (طلاق ۶۵/۱) غَضَبُ رسول الله (ص) على حفصه، لما أَسَرَ إليها حَدِيثًا فَاظْهَرَ ته لعائشه فَطَلَّقَهَا تَطْلِيقَهُ. . .» (۱).

ثانیاً با جار و جنجالی که آن دو، به راه انداختند اسباب غضب و اذیت پیامبر خدا را فراهم کردند؛ و همین فاش کردن اسرار باعث شد که پیامبر قریب یک ماه از آنها دوری جوید و زناش را میان ماندن در کنار خود و رفتن در میان قبیله اش مخیر گذاشت (۲). چه اینکه عمر بن الخطاب، وقتی از قضیه اطلاع پیدا می کند نزد دخترش می آید و جملات زیر، که نشانگر ناراحتی شدید رسول الله (ص) را می رساند، به دخترش می گوید: «یا حَفْصَه! أَتَغْضَبُ إِحْدَاكُنَّ رسول الله (ص) یوماً إِلَى اللّیلِ؟ قَالَتْ: نَعَمْ؛ قُلْتُ حَبَّتِ وَ حَسَرَتْ، أَتَأْمَنُ أَحَدًا أَنْ یَغْضَبَ اللهُ عَلَیْهَا لِعُضْبِ رَسُولِهِ؟ فَإِذَا هِیَ قد هَلَكَتْ لِاتْرَاجَعِ رسول الله (ص)» (۳).

در نقلی دیگر عمر، ابتدا نزد عایشه سپس نزد دخترش رفت و به هر دو گفت: «قَدْ بَلَغَ مِنْ شَأْنِكِ أَنْ تُوذِيَ رسول الله (ص)؟» (۴)؛ گذشته از آن، با اینکه طبق صریح آیه شریفه: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. . . (احزاب: ۲۱) پیامبر خدا سببل و الگوی تعاملات نیک معرفی شده، ولی حفصه جسورانه خطاب به آن حضرت می گوید: «وَالله لَقَدْ سُوتِنِي!» (۵). روی همین جهت ضحاک در تفسیر جمله: «وَ إِنْ تَظَاهَرَا عَلَیْهِ» می گوید: «عَلَى مَعْصِيَةِ النَّبِيِّ (ص) وَأَذَاهُ» (۶). والبته که از واژگان: «تَتُوبَا وَصَغَتْ قُلُوبِكُما» خطا و عصیان آن دو، نسبت به رسول الله استفاده می شود.

ثالثاً: خلوت کردن رسول الله (ص) با کنیزش که خداوند حلالش کرده بود،

۱- الجامع لاحكام القرآن، جزء ۱۸/۱۴۸: تفسیر آیه یکم سوره طلاق.

۲- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۸/۱۹۰-۱۹۲.

۳- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۸/۱۸۲؛ الهندی، کنز العمال، ج ۲/۵۲۷، ح ۴۶۶۳؛ صحیح البخاری، ج ۴/۱۸۶۷، ح ۴۶۲۹.

۴- کنز العمال، ج ۲/۵۲۸، ح ۴۶۶۴.

۵- الطبری، تفسیر الطبری، ج ۱۲/۱۴۹.

۶- الطبری، تفسیر الطبری، ج ۱۲/۱۵۳، ح ۳۴۴۱۴.

به راه انداختن این همه هیاهو هر چند در نوبت آن دو، حتی اگر خلاف شریعت رسول خدا نباشد، قطعاً خلاف عقل و عرف است تا جایی که عمر، برای باز آوردن آبروی دخترش، امّ سلمه را واسطه می کند تا با پیامبر در مورد حفصه صحبت کند، امّ سلمه در پاسخ عمر می گوید: «وَأَعَجَبَاهُ! وَمَالِكَ وَلِلدُّخُولِ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ وَنَسَائِهِ! إِي وَاللَّهِ إِنَّا لَنُكَلِّمُهُ فَإِنْ حَمَلَ ذَلِكَ كَانَ أُولَىٰ بِهِ وَإِنْ نَهَانَا كَانَ أَطْوَعَ عِنْدَنَا مِنْكَ»؛ عمر با دیدن منظر امّ سلمه، از کلامش پشیمان می شود (۱). در نتیجه همه این شواهد حاکی از این است که امّهات المؤمنین عایشه و حفصه، از ایمان کامل نسبت به همسرشان برخوردار نبوده اند!

پنج - قتال با علی (ع): گذشته از اینکه امّ المؤمنین عایشه با زیرپا گذاشتن نصّ دستور قرآن: وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ... (احزاب: ۳۳)، آیا قیام و شوراندن مردم علیه امیرالمؤمنین (ع)، بزرگ ترین معصیت نبود و نفرت رسول الله (ص) از او را، در پی ندارد؟ آیا قیام علیه خلیفه مسلمین، بغض با علی نبود؟ و اسباب آزار رسول الله را فراهم نکرد؟ حرکت او را با روایات زیر چگونه می توان توجیه کرد؟:

اول - عمرو بن شاش أسلمی (از اصحاب حدیث) از علی (ع) نزد رسول الله (ص) شکایت می کند؛ پیامبر (ص) در پاسخ او می فرماید: «يا عمرو! وَاللَّهِ لَقَدْ آذَيْتَنِي، قُلْتُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ أَذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ (ص): بَلَى، مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي» (۲). در نقل دیگر وقتی پیامبر شکایت از علی (ع) را می شنود: «فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حَتَّى عَرَفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ، وَمَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ تَعَالَى» (۳).

۱- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۸/۱۸۹؛ الهندی، كنز العمال، ج ۲/۵۳۲، ح ۴۶۶۵ (باتفاوت)؛ البخاری؛ صحيح البخاری، ج ۴/۱۸۶۸، ح ۴۶۲۹: بر اساس نقل بخاری، عمر مورد سرزنش امّ سلمه قرار می گیرد: عَجَبًا لَكَ يَا بِنَ الْخَطَّابِ، دَخَلَتْ فِي كُلِّ شَيْءٍ، حَتَّى تَبْتَغِي أَنْ تَدْخُلَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَأَزْوَاجِهِ... .

۲- الهیتمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹/۱۳۲۱۲۹: باب منه جامع فیمن یحبه و من یبغضه: مؤلف نامبرده روایت را از احمد بن حنبل و طبرانی نقل و سند احمد را موثق می داند؛ الحاکم، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳/۱۳۲، ح ۴۶۱۹/۲۱۷: هذا حدیث صحیح الإسناد و لم یخرجاه.

۳- مجمع الزوائد، ج ۹/۱۳۲ و ابن حجر الهیتمی، الصواعق المحرقة/ ۱۲۳: الباب التاسع، الفصل الثانی، ح ۱۷..

همین مضمون را حاکم نقل، و طبق شرط مسلم، صحیح می داند (۱).

دوم - جابر بن عبدالله قسم یاد می کند: « وَاللَّهِ مَا كُنَّا نَعْرِفُ مُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ بِبُغْضِهِمْ عَلِيًّا » (۲). مسلم حدیث را به این عبارت نقل می کند: « قال علي: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسِيمَةَ أَنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ إِلَيَّ أَنْ لَا يُحِبُّنِي إِلَّا مَوْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ » (۳).

سوم - ابی ذر از رسول الله (ص) نقل می کند: « مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَ مَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَ مَنْ عَصَى عَلِيًّا فَقَدْ عَصَانِي » (۴).

چهارم - ابی ایوب الأنصاری: « أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ بِقِتَالِ التَّائِكِينَ وَ الْفَاسِقِينَ، وَ الْمَارِقِينَ » (۵).

پنجم - أم سلمه: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ » (۶).

با توجه به این روایات، و ده ها حدیث دیگر، تردیدی باقی نخواهد ماند که خروج بالسیف و قتال أم المؤمنین عایشه با علی (ع) برخلاف نص قرآن، آزار و اذیت علی (ع)، دشمنی با علی (ع) و عصیان و سرکشی و علیه علی (ع) بود، که درحقیقت قتال و دشمنی و عصیان با رسول الله (ص) و خداوند است.

(و) أم المؤمنین عایشه از نگاه شیعه

اعتقاد شیعه نسبت به صحابه به طور عموم و عایشه به طور خصوص از میان دو

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳/۱۱۹، ح ۴۵۷۹/۱۷۷.

۲- مجمع الزوائد، ج ۹/۱۳۲؛ الصواعق المحرقة/۱۲۲، ح ۸ از ابی سعیدالخدیری؛ المستدرک، ج ۳/۱۳۹، ح ۴۶۴۳/۲۴۱.

۳- صحیح مسلم، ج ۱/۸۶؛ کتاب الإیمان، ح ۱۳۱؛ ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۱/۴۲ (مقدمه)، ح ۱۱۴؛ التسنائی بشرح الشیوطی، ج ۸/۱۱۷؛ علامه المنافق و الصواعق المحرقة/۱۲۲، ح ۸.

۴- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳/۱۳۱، ح ۴۶۱۷/۲۱۵؛ هذا حدیث صحیح الاسناد و لم یخرجاه.

۵- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳/۱۵۰، ح ۴۶۷۴/۲۷؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲/۴۶۹ درضمن چندین نقل.

۶- الصواعق المحرقة... ۱۲۴/ و المستدرک علی الصحیحین، ج ۳/۱۳۴، ح ۴۶۲۸/۲۲۶؛ هذا حدیث صحیح الاسناد... ولم یخرجاه..

دیدگاه افراطی جمهور اهل سنت که همه را عادل می‌شمارند (۱)، و دیدگاه تفریطی کاملیه که همه را کافر می‌پندارند، معقولانه‌ترین و منصفانه‌ترین و متعادل‌ترین دیدگاه است (۲)؛ هرگز شیعه و حتی عوام آنها، معتقد نیستند که عایشه (نعمذبالله) مرتکب فحشا و خیانت ناموسی به رسول الله (ص) شده باشد و سخن برخی از نویسندگان وهابی درباره اعتقاد شیعه نسبت به عایشه (۳) را اتهام می‌شمارند و مطالب برخی تفاسیر که واژه «خیانت» در آیه دهم تحریم را به معنای فاحشه گرفته (۴) و آن را در مورد اُمّ المؤمنین تفسیر کرده اند، نظر تفسیری و شخصی صاحبان کتاب (۵) می‌دانند و نه تنها عایشه، که همسران نوح و لوط (ع) را از این تهمت مبرا دانسته و کلمات خیانت و فاحشه را به معنای نفاق، مخالفت و مؤمن نبودن می‌گیرند (۶).

همچنین از دقت در روایت کافی (۷)، نیز چنین مفهومی استفاده نمی‌شود. بلکه شیعه بر پایه دلایل و براهین محکم (که بخشی از آنها اشاره شد) او را مقصر می‌دانند و عملکردهای او و رو در رو قرار گرفتن وی با رسول خدا و قتال او با علی (ع) را

۱- ر. ک: به مبحث عدالت صحابه در دوم همین بخش.

۲- شرف الدین، السید عبدالحسین، اجوبه المسائل جارالله/۱۴.

۳- صوفی، عبدالقادر بن محمد عطا، دفع الکذب المبین من الرافضه علی اُمّهات المؤمنین، مدینه، مکتبه الغرباء الأثریه، ط الأولى ۱۴۱۸ق / ۱۲۶: ... الشیعه الاثنی عشریه ینسبون عائشه الی الفاحشه و یزعمون أنّ مهديهم المزعوم یتقی علیها حدّاً آخر الرجعه...

۴- القمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲/۳۷۷: تفسیر سوره تحریم: قال علی بن ابراهیم فی قوله «ضرب الله مثلاً للذین کفروا... فخانتهما» فقال: والله ما عنی بقوله فخانتهما إلّا الفاحشه ولیقیمن الحدّ علی فلانه فیما أتت فی طریق البص -ره وکان فلاناً (طلحه) یحبها...؛ البحرانی، السیدهاشم بن السید سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، باهتمام ابوالقاسم بن محمد تقی، قم، المطبعه العلمیه ۱۳۹۴ق، ج ۴/۳۵۸: تفسیر سوره تحریم. احتمالاً بحرانی مطالب تفسیرش را از تفسیر قمی گرفته است.

۵- نسبت به تفسیر قمی در فصل دوم از بخش سوم این کتاب مطالبی اشاره شد: ر. ک: به آن فصل.

۶- المازندرانی، ملا صالح، شرح اصول الکافی، ج ۱۰/۱۰۵.

۷- اصول کافی، ج ۲/۴۰۲: کتاب الإیمان و الکفر، باب الضلال، ح ۲؛ و ج ۵/۳۵۰: کتاب النکاح، باب مناکحه النصاب...، ح ۱۲: ما یعنی بذلک إلّا الفاحشه (ای الشّرك أو الکفر أو الذنب العظیم) وقد زوج رسول الله (ص) فلاناً...

شایسته همسر پیامبر خدا نمی دانند (۱)، جنگی که او رهبریش را به عهده گرفت و مرکب او همانند بُت تقدیس می شد و حدود ۱۰۰ مرد مسلمان، در اطراف آن حیوان به قتل رسیدند (۲)، کمر علی (ع) را شکست و برنامه های اصلاحی او را مختل ساخت و به دشمنان اسلام و علی (ع) جسارت داد و مسلمانان را خوار و حقیر کرد! اما با این وجود، شیعیان به همه صحابه به این عنوان که رسول الله (ص) را از نزدیک دیده اند احترام می گذارند، ولی عدالت و قداست همه آنها را براساس دلایل انکارناپذیر، نمی پذیرند؛ به ویژه اُمّهات مؤمنین عایشه و حفصه را، به احترام رسول الله (ص)، فوق العاده محترم می شمارند اما در عین حال اعمال و تحرّکات آن دو را که برخلاف صریح عقل و شرع بود، قابل نقد می دانند و نکات زیر را از نظر دور نمی شمارند:

یک - شیعه و بازخوانی مضامین احادیث اهل سنت: همان گونه که قبلاً اشاره شد شیعه و کلینی در اصول کافی اُمّهات المؤمنین به ویژه عایشه را از آن جهت که همسر رسول الله (ص) بود شایسته احترام می شمارند؛ اما نسبت به عملکردهای وی بعد از رسول خدا، همان مطالبی را معتقدند که در منابع خود اهل سنت (چنان که اشاره شد) آمده است؛ تنها تفاوت قضیه در این است که اهل سنت به لحاظ سیاسی از اعمال نادرست او چشم پوشی می کنند و شیعه به لحاظ اینکه از یک سو، تحرّکات عایشه سنگین ترین تخریب را بر اسلام داشت و از دیگر سو، جایگاه تراشی و فضیلت سازی برای او، در اصول و فروع دین اثر گذاشت، اعمال او را در مباحث علمی به چالش می گیرند و از بیان واقعیت ها چشم پوشی نمی کنند.

دو - اجتهاد در برابر نصّ! : برخی از عالمان مورد قبول وهابی ها، برای توجیه خطاهای اصحاب به ویژه اُمّ المؤمنین، عذر بدتر از گناه یعنی اجتهاد آنها را بهانه قرار

۱- العمانی، خلیفه عبیدالکلبانی، الشیعه و الصحابه (سلسله الطریق نحو الحق ۳)، بحرین، دارالعصمه، ط الأولى ۱۴۲۸/۶۴.

۲- الحموی البغدادی، معجم البلدان، ج ۲/۳۱۴- ذیل واژه «الحوّاب» . .

می دهند، تا وانمود کنند که این گروه از صحابه در قتل مردم بی گناه و غارت اموال و اسارت مسلمانان و بردن آبروی اسلام بی تفصیرند؛ عبدالقاهر بغدادی (م ۴۲۹ق) می گوید: « أَجْمَعَ أَصْحَابُنَا أَنَّ عَلِيًّا (رض) كَانَ مُصِيبًا فِي قِتَالِ أَصْحَابِ الْجَمَلِ وَفِي قِتَالِ أَصْحَابِ مَعَاوِيَةَ بَصْفِينَ، . . . وَقَالُوا فِي عَائِشَةَ وَفِي طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ أَنَّهُمْ أَخْطَأُوا وَلَمْ يَفْسُقُوا، لِأَنَّ عَائِشَةَ قَصَدَتْ الْإِصْلَاحَ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ، فَغَلَبَهَا بَنُو صَبَّهِ وَبَنُو الْأَرْدِ عَلَى رَأْيِهَا، فَهُمْ الَّذِينَ فَسَقُوا دُونَهَا » (۱).

عبدالرحمان الإيجی (م ۷۵۶ق) هنگام منعکس نمودن دیدگاه های مذاهب، نسبت به فتنه ها و جنگ های که میان اصحاب رخ داده، با بیان افکار فرق مختلف (۲)، نظر جمهور اهل سنت را این گونه ارائه می دهد: « وَالَّذِي عَلَيْهِ الْجُمْهُورُ مِنَ الْأُمَّةِ هُوَ أَنَّ الْمَخْطُوعِ قَتَلَهُ عِثْمَانُ وَمَحَارَبُوا عَلِيًّا، لِأَنَّهَا إِمَامَانِ فِيحْرَمَ الْقِتَالُ وَالْمُخَالَفَةُ قَطْعًا » (۳).

ابن حجرالهیتمی (م ۹۷۴ق) با صراحت بیشتر می گوید: « الْحَاصِلُ أَنَّ مَا وَقَعَ بَيْنَ الصَّحَابَةِ (رض) مِنَ الْقِتَالِ مَقْصُورٌ عَلَى الدُّنْيَا فَقَطْ، وَ أَمَا فِي الْآخِرَةِ فَكُلُّهُمْ مُجْتَهِدُونَ مِثَابُونَ، وَ إِنَّمَا التَّفَاوُتُ بَيْنَهُمْ فِي الثَّوَابِ؛ إِذْ مَنْ إِجْتَهَدَ وَ أَصَابَ كَعَلِيٍّ (كرم الله وجهه) وَ أَتْبَاعِهِ لَهُ أَجْرَانِ، بَلْ عَشْرَةٌ -رَهْ أَجُورٌ، كَمَا فِي رِوَايَةٍ، وَ مَنْ إِجْتَهَدَ وَ أَخْطَأَ كَمَعَاوِيَةَ (رض) لَهُ أَجْرٌ وَاحِدٌ، فَهُمْ كُلُّهُمْ سَاعُونَ فِي رِضَا اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ بِحَسَبِ ظُنُونِهِمْ وَ اجْتِهَادَاتِهِمْ النَّاشِئَةَ عَنْ سَعَةِ عُلُومِهِمْ . . . » (۴)؛ وی حتی اختلاف امت را از امور اجتهادی که سبب کفر و ایمان نمی شود می پندارد، و ردّ در خواست رسول الله (که هنگام رحلتش فرمود: « إِيْتُونِي بِقِرطَاسٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدِي) توسط عمر را:

« إِنَّ النَّبِيَّ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ! » ، مصداق «اجتهاد» او می آورد (۵).

۱- اصول الدین / ۲۸۹: المسأله الثالثه عشر من هذا الاصل في حكم اهل صفين و الجمل؛ همان، الفرق بين الفرق / ۳۴۲
 ۲- در مورد اختلاف دیدگاه ها: ر. ک: الفصل في الملل و الاهواء و التحل، ج ۴/۲۳۳، الکلام في حرب علي و من حاربه من الصحابه.

۳- شرح المواقف، ج ۸/۳۷۴: المقصد السابع أنه يجب تعظيم الصحابه کلهم.

۴- تطهير الجنان و اللسان (ذیل الصواعق المحرقة) / ۶.

۵- الصواعق المحرقة / ق (مقدمه) . .

با عنایت به متن گفته های بزرگان اهل سنت، تردیدی نیست که کارهای صحابه اجتهاد در مقابل نصّ است؛ زیرا اولاً؛ گذشته از توهین عمر بن الخطاب به صاحب شریعت و در حضور او، اجتهاد می کند، اجتهاد در برابر نصّ نیست؟! و آیات سوم و چهارم سوره نجم، اختصاص به زمان صحت آن حضرت ندارد! درحالی که او رسول خدا است نه فرد عادی! گذشته از آن، آنچه کمر اسلام را شکست و آبروی پیامبر (ص) را برد، همین کارهای دنیایی اصحاب (به تعبیر ابن حجر هیتمی) بود، اجر و مجازات هر کسی در پیشگاه خداوند عادل است و روز رستاخیز معلوم خواهد شد.

ثانیاً؛ عبدالقاهر بغدادی، زبیر را بدان جهت که با علی (ع) روبه رو شد و به حق رسید، سرانجام از معرکه جنگ خارج شد، فاسق نمی داند هر چند که عمرو بن جرموز او را در وادی سباع، کشت. طلحه نیز چون تصمیم داشت که صحنه را ترک کند، مروان بن الحکم او را هدف تیر قرار داد، فاسق قلمداد نمی کند (۱).

و یا چون هر دو، توبه کردند بری از فسق می داند (۲)؛ عایشه چون حرکتش، حرکت اصلاحی بود، فاسق نخواهد بود: «
فهؤلاء الثلاثة بريئون من الفسق والباقون من أتباعهم الذين قاتلوا علياً فسقاً!» (۳).

گفتار این عالم، از چند جهت بی اساس و مردود است:

اول - بی انصافی: انحراف از حق و بی انصافی، انسان را به جایی می کشاند که دین خویش را فدای دنیای دیگران می کند؛ چگونه می توان باور کرد که افراد اغوا شده و سیاهی لشکر، فاسق باشند ولی رهبران و مستببان حادثه، مؤمن؟! مگر طلحه و زبیر نبودند که از عنوان همسر رسول الله (ص) سوء استفاده کردند و او را فریب دادند تا در

۱- اصول الدین/ ۲۸۹ - ۲۹۰

۲- اصول الدین، الفرق بین الفرق. / ۳۴۲.

۳- اصول الدین/ ۲۸۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴/ ۲۴؛ فصل فی نسب عائشه و اخبارها. .

سایه عنوان او، مردم را علیه علی (ع) بشورانند و به مطامع دنیا برسند. طلحه، که نخستین بیعت کننده با علی (ع) بود (۱) به همراه زبیر، نخستین بیعت شکنان نیز بودند (۲) و هر دو نزد عایشه آمدند: «قَدِمَ طَلْحَةُ وَ الزَّبِيرُ عَلَى عَائِشَةَ فَدَعَاها إِلَى الخُرُوجِ، فَقَالَتْ أَتَأْمُرَانِي أَنْ أُقَاتِلَ؟ فَقَالَا: لَا، وَلَكِنْ تَعْلَمِينَ النَّاسَ أَنَّ عُثْمَانَ قَتِلَ مَظْلُومًا، وَ تَدْعِيهِمْ إِلَى أَنْ يَجْعَلُوا الأَمْرَ سُورَى بَيْنَ المُسْلِمِينَ... فَجَعَلَتْ عَائِشَةُ تَقُولُ: إِنَّ عُثْمَانَ قَتِلَ مَظْلُومًا وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الطَّلَبِ بِدَمِهِ...» (۳).

چه اینکه وقتی رهبران جمل، با سه هزار نفر که نهصد نفر آنها از مکه و مدینه بودند به «حَوَّاب» (۴) پارس سگک ها را شنیدند، عایشه گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ رُدُّونِي رُدُّونِي!»؛ ۵۰ نفر از بنی عامر را آوردند تا قسم (دروغ) یاد کنند که این جا حوَّاب نیست (۵). با این وجود، چگونه معقول است طلحه و زبیر منافق و مقصر نباشند ولی اغوا شدگان فاسق باشند؟!

دوم - توبه بی ثمر: بر اساس صریح آیات شریفه، توبه وقتی مفید است که إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ. . (نساء: ۱۷) بی تردید بغاوت رهبران جمل، از روی عناد و سرکشی بود؛ و توبه هنگامی نجات بخش است که در شرف مرگ نباشند:

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِسْمَ... (نساء: ۱۸) مهم تر اینکه در توبه، عناصر جبران مافات، اصلاح و ادای حقوق به ویژه

- ۱- البلاذری، جمل انساب الاشراف، ج ۳/۸؛ الیعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲/۷۸.
- ۲- جمل انساب الاشراف، ج ۲۲/۳: . . . فخرجا مُسرِعین و جعلاء- و یقولان: لا- واللَّهِ مَیَا لَعَلِّیْ فِی أَعْنَاقِنَا بیعَه، و ما بایعناه إِلَّا مُکْرِهِینَ تَحْتَ السَّیْفِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ عَلِیًّا فَقَالَ: أَخَذَهُمَا اللَّهُ إِلَى أَقْصَى دَارٍ وَأَحْرَ نَارٍ.
- ۳- جمل انساب الاشراف، ج ۳/۲۳؛ الدینوری، ابی حنیفه احمد بن داود، الاخبار الطوال/۱۴۴: طلحه و زبیر به عایشه گفتند: «وَأَنَّ أَهْلَ البَصْرِ- رَه لَوْ قَدَرُوا وَك لَكَانُوا جَمِیعًا یَدُوا وَاحِدَةً مَعَكَ» فَأَجَبْتَهُمْ إِلَى الخُرُوجِ.
- ۴- حَوَّاب، محل چاهی است در مسیر بصره: معجم البلدان، ج ۲/۳۱۴.
- ۵- البلاذری، جمل انساب الاشراف، ج ۳/۲۴؛ معجم البلدان، همان؛ المسعودی، مروج الذهب، ج ۲/۳۶۶ - ۳۶۷؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲/۷۹. .

خون مردم (۱) شرط است؛ قرآن کریم در چندین آیه (۲) از جمله آیه **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا** . . (نساء: ۱۴۷) غفران ناشی از توبه را اصلاح و عمل صالح و جبران توبه کننده، مشروط نموده است؛ طلحه و زبیر، نه تنها چنین فرصتی نیافتند که اُمّ المؤمنین را نیز در میان میدان نبرد تنها گذاشتند (۳).

سوم - چرا اُمّ المؤمنین مُتَّبَعَه نشد؟: بر اساس سخن صریح عالم اهل سنت، طلحه و زبیر با دیدن نشانه های حَقَانِیت علی (ع) از معرکه خارج و یا تصمیم خروج را داشتند (۴)؛ سؤال این است که اُمّ المؤمنین نشانه های حَقَانِیت خلیفه مسلمین علی (ع) را قبل از حادثه جمل و یا در مسیر راه و . . دیده و نشنیده بود؟ تردیدی در مثبت بودن جواب سؤال نیست؛ پس چرا او مُتَّبَعَه نشد و تا آخرین لحظه ها مقاومت به خرج داد و ده ها انسان در اطراف شتر او به هلاکت رسیدند (۵). برخی از نشانه های حَقَانِیت علی (ع) را که عایشه دید و شنید عبارتند از:

۱. روز گریه بر اسلام! وقتی عایشه به دنبال طلحه و زبیر، از مکه (۶) به قصد قتال

۱- در این حادثه که چهار ساعت طول کشید بیش از ۳۰۰۰۰ نفر کشته شدند: تاریخ یعقوبی، ج ۲/۸۱؛ ذهبی تلفات جمل را ۱۳۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ نفر از دو طرف نام می برد؛ تاریخ الاسلام الذهبی، ج ۳/۵۳۶ (قتلی یوم الجمل) و ۴۸۴ (حوادث سال ۳۶ و قعه الجمل)؛ شیخ مفید، گزارش های کشته شدگان را مختلف می داند و حدود ۱۴۰۰۰ نفر را مشهور می شمارد: الجمل و النصره، لسید العتره فی حرب البصره، تحقیق السید علی میرشریفی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ط ۱۴۱۳/ق ۴۱۹. ابن عبدربه ۲۰۰۰۰ نفر از طرفداران عائشه و ۵۰۰ نفر از یاران علی (ع) را، کشته شدگان جمل می داند: العقد الفرید، ج ۵/۷۴۷. هفتاد دست به خاطر گرفتن زمام شترعائشه قطع شدند: البلاذری، جمل انساب الاشراف، ج ۳/۳۸.

۲- مائده/۳۹؛ انعام/۵۴؛ مریم/۶۰؛ طه/۸۲؛ فرقان/۷۱-۷۰؛ قصص/۶۷؛ نساء/۱۶؛ بقره/۱۶۰؛ آل عمران/۸۹ و آیات دیگر.

۳- بنا بر صحت ادعای عبدالقاهر بغدادی که طلحه تصمیم داشت میدان را ترک کند.

۴- البغدادی، اصول الدین/۲۸۹.

۵- الحموی البغدادی، معجم البلدان، ج ۲/۳۱۴.

۶- از تاریخ نیز استفاده می شود که عده ای از همسران رسول الله (ص) در مکه به همراه عائشه جهت زیارت حضور داشته اند. .

باعلی (ع) خارج شد، دیگر همسران پیامبر او را تا ذات عرق (۱) همراهی کردند: «فَلَمْ يَزِيوُمْ كَانَ أَكْثَرَ بَاكِيًا عَلَى الْإِسْلَامِ أَوْ بَاكِيًا لَهُ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ، كَانَ يُسَمَّى يَوْمَ النَّحِيبِ» (۲).

۲. پارس کردن سگ های «حَوَاب»: اُمُّ الْمُؤْمِنِينَ هنگام حرکت به طرف بصره، در منطقه «حَوَاب» پارس سگ های آن جا را شنید و پرسید: «مَا يُقَالُ لِهَذَا الْمَاءِ الَّذِي نَحْنُ بِهِ؟ قَالُوا: الْحَوَابُ. فَقَالَتْ: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» رُدُونِي رُدُونِي، فَإِنِّي سَجَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ وَعِنْدَهُ نَسَاؤُهُ: أَيْتُكُنَّ يَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوَابِ» (۳) ولی وی با همه شواهد، فریب طلحه و زبیر را برای ادامه معصیت الهی، خورد!

۳. نصیحت فرستادگان والی بصره: عثمان بن حنیف والی امیرالمؤمنین در بصره از حرکت شورشیان به رهبری ام المؤمنین با خبر شد، دو نفر به نام های عمران بن الحصین الخزاعی و ابوالأسود را، جهت کسب اطلاع از علت حرکت سپاه جنگی به طرف بصره، نزد عایشه فرستاد؛ فرستادگان والی بصره، او را در محل چاه ابوموسی ملاقات کردند و علت را جویا شدند و این جواب را شنیدند: برای خونخواهی عثمان و بازگرداندن خلافت به شوری، آمده اند، قالوا: لعائشه: «أَمَرَكَ اللَّهُ أَنْ تَقْرِي فِي بَيْتِكَ فَإِنَّكَ حَبِيسٌ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَ حَلِيلَتُهُ وَ حَرَمَتُهُ» (۴)؛ عایشه به ابی الأسود گفت: «قَدْ بَلَغَنِي عَنْكَ يَا أَبَا الْأَسْوَدِ مَا تَقُولُ فِيَّ» (۵). همین نصیحت را زیدبن صوحان صحابی در جواب این نامه عایشه: «از ام المؤمنین عایشه به فرزند خالصش زیدبن صوحان، سلام بر تو! پدرت در رأس جاهلی و سید در اسلام

۱- ذات عرق، منطقه ای است که از طرف نجد در ابتدای تهمامه واقع شده است: الهمدان، أحمد بن محمد المعروف بابن الفقيه، مختصر کتاب البلدان، لیدن، مطبع بریل ۱۳۰۲ق/۲۷.

۲- الطبری، تاریخ الطبری، ج ۴/۴۶۰؛ حوادث سال ۳۶: استفاده می شود که خارج شدن عایشه بعد از خارج شدن طلحه و زبیر بوده است. هرچند «نحب»، به معنای نذر واجب است (راغب، مفردات/۷۹۲) ولی در این عبارت به معنای: مرگ و گریه ای طولانی باصدای بلند است: ر. ک: النهایه فی غریب الحدیث، ج ۵/۲۶-۲۷ و مفردات/۷۹۲.

۳- البلاذری، جمل انساب الاشراف، ج ۳/۲۴.

۴- اشاره به آیه شریفه: وقرن فی بیوتکن... (نور/۳۳)

۵- جمل انساب الاشراف، همان؛ الطبری، تاریخ الطبری، ج ۴/۴۶۲ (با عبارت متفاوت) ..

بود و تو به منزله او هستی. . . . وقتی نامه ام به تو رسید مردم را از علی بن ابی طالب دورنگهدار تا دستور بعدی من به تو برسد؛ نوشت: «... فَأَمْرٌ بِأَمْرٍ وَأَمْرًا بغيره، أُمِرْتُ أَنْ تَقْرَى فِي بَيْتِكَ، وَأَمْرًا أَنْ تُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً، فَتَرَكْتَ مَا أُمِرْتُ بِهِ...» (۱).

۴. حضور اصحاب بدری و بیعت رضوان در سپاه علی (ع): صرف نظر از اینکه عایشه در مقابل قرآن و خلیفه شرعی قرار داشت، در برابر عده زیادی از اصحاب رسول خدا (ص) قرار گرفته بود؛ زیرا در رکاب علی (ع) از ۴۰۰۰ نفر اهل مدینه (۲) ۷۰۰ سوار که ۴۰۰ نفرشان از مهاجران و انصار و ۷۰ بدری و مابقی از اصحاب رسول الله (ص) بودند، حضور داشتند (۳)؛ و به روایت دیگر، از میان ۸۰۰ نفر انصار، ۴۰۰ نفر آنان شاهد بیعت رضوان بودند (۴) و ۱۳۰ نفر از اصحاب بدر و ۷۰۰ نفر از یاران رسول خدا (ص) همراه علی (ع) بودند (۵). و عده ای از اصحاب در این حادثه همانند زید بن صوحان (۶) سیحان بن صوحان (۷) و هند بن ابی هاله ربیب الرسول (۸)، به شهادت رسیدند.

گذشته از همه، علی (ع) وقتی در محلی به نام زاویه، می رسد بعد از خواندن چهار رکعت نماز، صورت مبارکش را روی خاک گذارده و خاک آلود و اشک هایش جاری می شود، آن گاه دست ها را بالا آورده می گوید: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، مَا أَظَلَّتْ»

۱- الآندلسی، ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۵/ ۶۷ ۶۶: یوم الجمل؛ ابن اثیر؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲/ ۵۷۸، ۵۷۷، در این کتاب جواب زید را این گونه می آورد: من فرزند خالص تو هستم، اگر به خانه ات برگردی و الا من اولین خطشکن در برابر تو هستم!

۲- العصفری، خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه بن خیاط/ ۱۳۷: و فیها وقعہ الجمل؛ الذہبی، تاریخ الاسلام، ج ۳/ ۴۸۴.

۳- المسعودی، مروج الذهب، ج ۲/ ۳۶۷.

۴- العصفری، تاریخ خلیفه بن خیاط/ ۱۳۸؛ الذہبی، تاریخ الاسلام، ج ۳/ ۱۳۷؛ ابن عبدربه، العقد الفرید ج ۵/ ۶۴.

۵- تاریخ الاسلام، همان.

۶- الجزری، أسد الغابه فی تمییز الصحابه، ج ۲/ ۳۴۹، رقم ۱۸۴۸.

۷- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۶/ ۲۲۱: ترجمه صعصعہ بن صوحان.

۸- الجزری، أسد الغابه، ج ۵/ ۴۳۴، رقم ۵۴۰۴؛ (که در بدر و احد حضور داشته است)؛ الذہبی، تاریخ الاسلام، ج ۳/ ۵۳۶.

وَمَا أَقَلَّتْ، وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، هَذِهِ الْبَصْرَةَ أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِهَا، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا، اللَّهُمَّ أَنْزِلْنَا فِيهَا خَيْرَ مُنْزَلٍ وَأَنْتَ خَيْرَ الْمُنْزِلِينَ، اللَّهُمَّ [إِنَّ] هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ خَلَعُوا طَاعَتِي، وَ بَغَوْا عَلَيَّ وَ نَكَّثُوا بَيْعَتِي، اللَّهُمَّ إِحْقِنِ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ « (۱)؛ سپس کسانی را نزد رهبران جمل می فرستد تا از ریختن خون مسلمانان، دست بردارند ولی: « فَأَبُوا إِلَّا الْحَرْبَ » حتی شخصی از یارانش را به نام مسلم، با قرآن فرستاد و قرآن را واسطه قرار داد! اما جمیلیان: فَرَمَوْهُ بِسَيِّئِهِمْ فَفَتَلَوْهُ . . . جنازه مسلم را وقتی نزد علی (ع) آوردند، مادر وی این اشعار را خواند:

يَا رَبِّ إِنَّ مُسْلِمًا أَتَاهُمْ يَتْلُو كِتَابَ اللَّهِ لَا يَخْشَاهُمْ فَخَضَّبُوا مِنْ دَمِهِ لِحَاهِمِ وَأُمُّهُ قَائِمَةٌ تَرَاهُمْ! (۲)

۵. هشدار ام سلمه به عایشه: ام المؤمنین عایشه نه تنها به پیامد دردناک غائله جمل نیندیشید که ام سلمه بنت ابی امیه، همسر دیگر رسول الله (ص) را به همراهی خود فرا خواند و گفت: پسر عمه ام (طلحه) و شوهر خواهرم (زبیر) به من خبر داده که عثمان مظلومانه کشته شده است و اکثر مردم از بیعت با علی راضی نیستند و گروهی از مردم بصره مخالف علی اند، و اگر تو، به همراه ما خارج شوی، شاید امر امت محمد به دست ما به اصلاح انجامد!؛ ام سلمه در پاسخ او می گوید: « إِنَّ عِمَادَ الدِّينِ لَا يُقَامُ بِالنِّسَاءِ، حُمَادِيَاتٍ (مدح) النِّسَاءِ غَضَّ الْأَبْصَارِ، وَ خَفَضَ الْأَطْرَافِ، وَ جَزَّ الذِّيُولِ. إِنَّ اللَّهَ وَضَعَ عَنِّي وَ عَنكَ هَذَا؛ مَا أَنْتِ قَائِلَةٌ لَوْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَارِضَكَ بِأَطْرَافِ الْفُلُوتِ قَدْ هَتَكَتِ حِجَابًا قَدْ ضَرَبَهُ عَلَيْكَ؟ » (۳).

بر اساس گزارش دیگر، ام سلمه هنگام خروج عایشه، به وی نامه نوشت و او را نسبت به کارش هشدار داد: « مِنْ أُمَّ سَلْمَةَ زَوْجِهَا النَّبِيِّ (ص) إِلَى عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ، . . . إِنَّكَ سَيِّدَةٌ (۴) بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ أُمَّتِهِ، وَ حِجَابٌ مُضْرُوبٌ عَلَى حُرْمَتِهِ. . . أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ (ص) قَدْ نَهَاكَ عَنِ

۱- المسعودی، مروج الذهب، ج ۲/۳۷۰.

۲- المسعودی، مروج الذهب، ج ۲/۳۷۰.

۳- الیعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲/۷۸: همین بانوی گرامی وقتی اوضاع را درمکه متشنج می بیند، خطاب به مردم می گوید: أَيُّهَا النَّبِاسُ! أَمْرُكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَإِنْ كُنْتُمْ تَابِعْتُمْ عَلِيًّا فَارْضُوا بِهِ، فَوَاللَّهِ مَا أَعْرَفُ فِي زَمَانِكُمْ خَيْرًا مِنْهُ: البلاذری، جمل انساب الاشراف، ج ۳/۲۳.

۴- سده: یعنی حایل و واسطه.

الفراطه (۱) فی البلاد، فَإِنَّ عَمُودَ الدِّينِ لَا يَثْبُتُ بِالنِّسَاءِ إِنْ مَالَ، وَلَا يُرَأْبُ بِهِنَّ إِنْ أَنْصَدَعَ! جِهَادُ النِّسَاءِ غَضُّ الْأَطْرَافِ. . . مَا كُنْتُ قَائِلَهُ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) لَوْ عَارَضَكَ بِبَعْضِ هَذِهِ الْفُلُواتِ نَاصَهُ (۲) قَعُوداً مِنْ مَنْهَلٍ إِلَى مَنْهَلٍ؟ وَغَدَاً تَرِدِينَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص)؛ . . . فَإِنَّكَ أَنْصَحُ مَا تَكُونِينَ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ مَا قَعَدْتَ عَنْ نُصْرَتِهِ-م؛ وَلَوْ أَنِّي حَدَّثْتُكَ بِحَدِيثٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لَنْهَشْتَنِي نَهَشَ الرَّقِشَاءِ الْمُطْرَقَةَ. (۳) وَالسَّلَامُ». عایشه در جواب خیرخواهی او، نوشت: . . . «أما بعد، فما أقبَلَنِي لَوْ عَظَمْتَكَ، وَ أَعْرَفَنِي لِحَقِّ نَصِيحَتِكَ . . .» (۴).

با توجه به این شواهد انکارناپذیر بر حقانیت امیرالمؤمنین علی (ع)، چرا اُمّ المؤمنین عایشه مُتَبِّه نشد و دست از سرکشی خویش برنداشت؟ و با اینکه طلحه و زبیر وی را تنها گذاشتند و او همچنان اصرار بر قتال داشت، آیا می توان حرکت او را اصلاحی خواند؟!

چهارم - موضع گیری دوگانه اُمّ المؤمنین نسبت به عثمان: تنها بهانه خروج اُمّ المؤمنین علیه علی (ع)، مظلومانه کشته شدن عثمان بود؛ طلحه و زبیر بدان جهت که از رسیدن به مقام حکومتی، بازماندند، از عدالت علی (ع) سخت احساس خطر کردند. و وقتی این احساس بیشتر شد که به دستور علی (ع) کلید بیت المال از طلحه بازستانده شد (۵)، و نصیحت مغیره بن شعبه به حضرت نسبت به ابقای کارگزاران عثمان، کارگر نیفتاد و

۱- الفراطه: التقدم، یعنی به راه افتادن پیشاپیش دیگران در شهرها.

۲- یعنی سوار بر ناقه از جایی به جایی دیگر حرکت کردن؛ ناصه: راکبه. قعود: ناقه. منهل: مورد: رک: ترتیب مقایس اللغه.

۳- اگر حدیثی که از رسول الله در مورد تو شنیدم باز گونمایم، مرا با دهانت همانند مار که طعمه اش را در وسط راه پاره پاره کند پاره پاره می کنی.

۴- ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۵/۶۶؛ ابن طیفور، احمد بن ابی طاهر، بلاغات النساء، قم، الشریف الرضی (بی تا) ۱۶/ ۱۵؛ الدینوری، الامامه و السیاسه المعروف بتاريخ الخلفاء، ج ۱/۷۶؛ المفید، الجمل. . . ۲۳۶/ : تحذیر اُمّ سلمه عائشه؛ حفنی داود، حامد، نظرات الخالده، تحقیق السید مرتضی الرضوی، قاهره، مطبوعات النّجاح، طالاولی ۱۵۱/۱۳۹۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶/ ۲۲۰ ۲۱۹.

۵- البلاذری، جمل انساب الاشراف، ج ۳/۸ .

به آینده موکول شد (حتی أنظر) (۱)، راه برون رفت آن دو این بود که با بهانه نمودن مظلومانه کشته شدن خلیفه، همسر رسول الله (ص) را علیه علی (ع) بشورانند و از عنوان او سود بجویند و وی نیز تسلیم توطئه های آن دو، گردید (۲).

بررسی اینکه اُمّ المؤمنین حق خونخواهی عثمان را داشت یا نه؟ و اینکه طلحه در کشته شدن عثمان بی نقش نبود (۳)، از ظرفیت این تحقیق خارج است (۴)، ولی نسبت به موضع گیری عایشه نسبت به عثمان و علی (ع) تذکر چند نکته لازم است:

۱. خونخواهی پس از تحریک: اُمّ المؤمنین قبل از کشته شدن عثمان توسط انقلابیون، یکی از کسانی بود که مردم را علیه عثمان و حتی به کشتن او تحریک می کرد و او را کافر می خواند، اما همین که شنید علی (ع) به خلافت رسیده نه طلحه، فریاد وا عثماننا! سرداد.

طبری و دیگران می نویسند، وقتی عایشه در راه مکه عبید [عبد بن اُمّ کلاب] بن اُبی سلمه را ملاقات کرد، از او شنید که عثمان کشته شد و علی (ع) به خلافت رسید، بی درنگ گفت: « وَاللَّهِ لَيَتَّ أَنْ هَذِهِ (آسمان بر زمین فرو می پاشید) إِنطَبَقَتْ عَلَيَّ هَذِهِ إِنْ تَمَّ الْأَمْرُ (خلافت) لَصَاحِبِكِ! رُدُّونِي رُدُّونِي، فَانصِرَرَفَتْ إِلَى مَكَّةِ وَ هِيَ تَقُولُ: قُتِلَ وَاللَّهِ عِثْمَانُ مَظْلُومًا، وَاللَّهِ لَا أَطْلُبَنَّ بَدْمِهِ. . . » عبید به او می گوید: سوگند به خدا! تو نخستین کسی بودی که از انحراف خلیفه سخن گفتی، « وَلَقَدْ كُنْتَ تَقُولِينَ: أُقْتَلُوهُ تَتَعَلَّاهُ فَقَدْ كَفَرَّ . . . » و اشعار زیر را درباره عکس العمل متضاد عایشه خواند:

۱- المسعودی، مروج الذهب، ج ۲/۳۶۳: المغیره بن شعبه ینصح علیاً؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶/۲۱۵: شرح خطبه ۷۹.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲/۲۳؛ الدینوری، الاخبار الطوال/۱۴۴.

۳- عبدالفتاح عبدالمقصود، علی بن ابی طالب (ع)، ترجمه سیدمهدی جعفری، ایران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲ش، ج ۲/۲۶۳؛ ابن شُبّه النَمیری، تاریخ المدینه المنوره، ج ۴/۱۱۶۹: کان اشدُّ الصحابه علی عثمان طلحه. . .

۴- برای اطلاع: ر. ک: به کتاب الجمل تألیف شیخ مفید و تاریخ المدینه المنوره. .

فَمِنْكَ الْبِدَاءُ وَمِنْكَ الْغَيْبُ وَمِنْكَ الرِّيحُ وَمِنْكَ الْمَطَرُ وَأَنْتِ أَمْرٌ بِقَتْلِ الْإِمَامِ وَقُلْتِ لَنَا إِنَّهُ قَدْ كَفَرَ (۱)

ابن اعثم کوفی (م ۳۱۴ق)، گفتگوی اُمّ المؤمنین و عبید بن ابی سلمه را مفصل تر گزارش می کند: « لِمَ تَقُولِينَ ذَلِكَ؛ فَوَاللَّهِ مَا أَظُنُّ أَنَّ أَحَدًا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فِي هَذَا الْيَوْمِ أَكْرَمَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَلِمَ تُكْرِهِينَ وَلَايَتَهُ؟ أَلَمْ تَكُونِينَ تَحْرُضِينَ النَّاسَ عَلَى قَتْلِهِ؟ ثُمَّ أَنْكَ أظْهَرْتَ عَيْبَهُ وَقُلْتِ أَقْتُلُوا نَعْتَلًا. فَقَدْ كَفَرَ؛ فَقَالَتْ عَائِشَةُ: «لَعَمْرِي قَدْ قُلْتِ ذَلِكَ وَقَالُوا، ثُمَّ رَجَعْتُ عَمَّا قُلْتِ لِمَا عَرَفْتُ خَبْرَهُ مِنْ أَوْلِهِ . . .» (۲).

دینوری (م ۲۷۶ق) گفته عبید بن ابی سلمه را به این عبارت: « أَقْتُلُوا نَعْتَلًا. فَقَدْ فَجَّرَ؛ فَقَالَتْ عَائِشَةُ: قَدْ وَاللَّهِ قُلْتِ وَقَالَ النَّاسُ، وَآخِرُ قَوْلِي خَيْرٌ مِنْ أَوْلِهِ » (۳). بلکه عایشه، مخالف ترین مردم با عثمان بود، حتی وی پیراهن رسول الله (ص) را در منزلش در معرض دید مردم گذارده بود، هر کس وارد می شد می گفت: این پیراهن رسول خدا (ص) است که هنوز خشک نشده و عثمان سنت او را پایمال نموده است و او نخستین کسی بود که عثمان را «نعتل» (۴) نام نهاد و گفت: « أَقْتُلُوا نَعْتَلًا، قَتَلَ اللَّهُ نَعْتَلًا ». (۵)

این قطعه از تاریخ صریح است در اینکه عایشه از عثمان به دلایلی، سخت خشمگین بوده و یکی از عاملان بلکه مهم ترین عامل تحریک مردم علیه عثمان، عایشه بوده است. جمله «بکشید این نعتل را» از زبان او صادر و بر سر زبان همه مردم افتاد. و شاید به همین جهت بوده باشد که وقتی دید اعتراضات مسلمانان علیه عثمان به اوج

۱- تاریخ الطبری، ج ۴/۴۵۹: ولم يسقط السقف من فوقنا ولم تنكس شمسنا والقمر؛ ابن اثير، الكامل في التاريخ، ج ۲/۵۶۹ - ۵۷۰؛ الشيخ المفيد، الجمل / ۱۶۲.

۲- ابن الاعثم الكوفي، احمد، الفتوح، بيروت، دارالندوة الجديدة، طاولی (بی تا)، ج ۲/۲۴۹ ۲۴۸.

۳- الامامه و السیاسة، ج ۱/۷۲ ۷۱.

۴- نعتل: طویل اللحیه، و پیراحمق: النهایه فی غریب الحدیث، ج ۵/۸۰؛ محقق مصری آن را به پیر کفتار و خرفت معنی می کند و این نام را برازنده عثمان می داند: عبدالفتاح عبدالمقصود، الامام علی بن ابی طالب (ع)، ج ۲/۱۱۶.

۵- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶/۲۱۵: هذا ثوب رسول الله لم يبل، و عثمان قد أبلى سنته و ج ۲۰/۱۷.

خود رسیده و وی محصور شده، مدینه را به قصد عمره ترک کرد (۱) ولی همین که شنید علی (ع) به خلافت رسیده، تسلیم توطئه طلحه و زبیر گردید؛ و موضع گیری های گذشته خویش را این گونه توجیه کرد که: «مردم عثمان را پس از اینکه توبه داده، کشته اند و گفته دوم من بهتر از گفته نخست من است» (۲)؛ که اولاً: قتل عثمان بهانه بود. ثانیاً: نه تنها توبه عثمان برای انقلابیون به اثبات نرسید که عکس آن ثابت شد. ثالثاً: مستند عایشه بر مظلومیت عثمان (چنان که اشاره شد) گفته های طلحه و زبیر بود!

۲. موضع امیرالمؤمنین در برابر اُمّ المؤمنین: شاید برای بسیاری از اهل تحقیق، این سؤال مطرح باشد که علی (ع) به عنوان خلیفه مسلمین، وظیفه نداشت عایشه را از این حرکت خطرناک باز دارد؟ و او را نصیحت نماید و جایگاه وی و خودش را برای اُمّ المؤمنین بشناساند؟! تا از فاجعه تاریخی جمل پرهیز شود؟

این جانب، همواره دنبال پاسخ این سؤال بودم تا اینکه به نامه ای از امیرالمؤمنین (ع) خطاب به عایشه بر خوردم که متأسفانه علی (ع)، جواب مایوس کننده ای از همسر رسول الله (ص) دریافت می کند: «وَكَتَبَ عَلِيُّ (ع) إِلَى عَائِشَةَ: أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّكَ خَرَجْتَ مِنْ بَيْتِكَ عَاصِيَةً لِلَّهِ تَعَالَى، وَلِرَسُولِهِ (ص) تَطْلِينَ أَمْرًا كَانَ عِنْدَكَ مَوْضِعًا، ثُمَّ تَرَعَمِينَ أَنَّكَ تُرِيدِينَ الْإِصْلَاحَ بَيْنَ النَّاسِ، فَخَبَّرَنِي مَا لِلنِّسَاءِ وَقَوْدُ الْعَسَاكِرِ؟ وَزَعَمْتَ أَنَّكَ طَالِيَةٌ بِدَمِ عَثْمَانَ وَعَثْمَانَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أُمِّيهِ وَأَنْتِ إِمْرَأَةٌ مِنْ بَنِي تَمِيمِ بْنِ مُرَّةٍ، وَلَعَمْرِي أَنَّ الَّذِي عَرَّضَكَ الْبِلَادِ وَحَمَلَكَ عَلَى الْمَعْصِيَةِ، لِأَعْظَمِ إِلَيْكَ ذَنْبًا مِنْ قَتْلِهِ عَثْمَانَ، وَ مَا غَضَبَتْ حَتَّى أُغْضِبَتْ وَلَا هِجَتْ حَتَّى هُيِّجَتْ، فَاتَّقِيَ اللَّهَ يَا عَائِشَةَ، وَ إِرْجِعِي إِلَى مَنَزِلِكَ وَ اسْبِلِي عَلَيْكَ سَتْرِكَ. وَالسَّلَامُ.»

اُمّ المؤمنین در جواب علی این گونه نوشت: «یا ابنِ اَبی طالب! جَلَّ الامرِ عَنِ الْعِتَابِ، وَ لَنْ

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲/۵۷۰، ۵۶۹.

۲- الطبری، تاریخ الطبری، ج ۴/۴۵۹؛ قالت: أنهم استتابوا ثم قتلوه... و قولى الأخير خيرٌ من قولى الاول؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲/۵۶۹ - ۵۷۰.

نَدْخُلَ فِي طَاعَتِكَ أَبَدًا! فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ! وَالسَّلَامُ» (۱). این نامه، از جنبه های مختلف حقوقی و تاریخی و شرعی واقعیه جمل پرده برمی دارد و هیچ تردیدی در مقصّر بودن و عاصی بودن، عایشه و رهبران شورشی باقی نمی گذارد.

۳. آیا عایشه صلح طلب بود؟: همان گونه که اشاره شد، حرکت عایشه علیه خلیفه مسلمین را حرکت اصلاحی و او را صلح طلب معرفی می کنند؛ اما شواهد تاریخی نه تنها این معنا را تأیید نمی کند که او را جنگ طلب و عصیان گر می شناساند:

یک - اُمّ المؤمنین در آغاز شورش، بیت المال مسلمین را در مسیر راه به تاراج برد؛ این اموال که توسط یعمر بن اُمیه از یمن و عبدالله بن عامر از بصره به ارزش ۶۰۰ شتر و ۶۰۰ هزار درهم، می رسید (۲)، در اختیار مطامع سران جمل و در حقیقت بنی اُمیه قرار گرفت. نخستین کسانی که هسته اصلی و نقطه آغازین شورش را در مکه با محوریت عایشه منعقد نمودند، بنی اُمیه و کارگزاران عثمان مانند عبدالله بن عامر الحضرمی، استاندار عثمان در بصره، یعلی بن اُمیه، سعید بن العاص و ولید بن عقبه و... بودند (۳).

دو - هنگام ورود سپاه اُمّ المؤمنین به بصره، ابتدا برخورد شدیدی میان جمیلیان و عثمان بن حنیف استاندار علی (ع) رخ داد سپس به درخواست اصحاب عایشه (۴)، میان دو طرف پیمان صلح منعقد گشت تا علی (ع) در محل حادثه برسد (۵)، حکومت و دارالاماره،

۱- الاربلی، علی بن عیسی بن ابی الفتح، کشف الغمّه فی معرفه الأئمّه، بیروت، دارالکتاب الاسلامی (بی تا)؛ ج ۱/۲۳۹ - ۲۴۰: فمن ذلك وقعه الجمل؛ الدینوری، الامامه والسیاسه، ج ۱/۹۰: در این کتاب از طلحه و زبیر نیز در جواب امام (ع)، نامه نوشته اند و درخواست آن حضرت را رد نموده اند. و جواب عائشه را به این عبارت نقل کرده: و کتبت عائشه جَلّ الأمر عن العتاب والسّلام؛ الخوارزمی، الموقّق بن احمد بن محمد المکّی، المناقب/ ۱۸۴.

۲- الطبری، تاریخ الطبری، ج ۴/۴۵۰؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲/۵۷۱.

۳- الطبری، تاریخ الطبری، ج ۴/۴۵۰؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲/۵۷۱؛ المسعودی، مروج الذهب، ج ۲/۳۶۶.

۴- الطبری، تاریخ الطبری، همان/ ۴۶۷.

۵- طبری و به تبع او الکامل فی التاریخ، بر خلاف دیگران محور صلح را این می دانند که طرفین فرستاده ای به مدینه فرستادند تا نظر اهل مدینه را در باره بیعت طلحه و زبیر جو یا شود، کعب بن سور، این مأموریت را به عهده گرفت؛ وی در اجتماع مردم مدینه حاضر شد و پرسید طلحه و زبیر با اکراه بیعت کرده اند یا به اختیار؟ مردم چیزی نگفتند جز اسامه بن زید که گفت با اکراه! : تاریخ الطبری، ج ۴/۴۶۷: الکامل فی التاریخ، ج ۲/۵۷۶ - ۵۷۷.

بیت المال و... در اختیار عثمان بن حنیف باشد (۱). ولی در تبادل نظری که میان طلحه و زبیر انجام شد، طلحه گفت: « وَاللَّهِ لَئِنْ قَدِمَ عَلَيَّ الْبَصْرَةَ لِيَأْخُذَنِّي بِأَعْنَاقِنَا » شبانه بر استاندار علی، شبیخون زدند، عثمان را دستگیر و بیت المال را تسخیر، حدود ۴۰ نفر به روایتی ۴۰۰ نفر از نگهبانان بیت المال کشته شدند (۲). مسعودی کشته شدگان این شبیخون را ۷۰ نفر می‌داند که از این تعداد ۵۰ نفرشان بعد از اسیر شدن، به «قتل صبر» گردن زده شدند: « وَهَؤُلَاءِ أَوْلَ مَنْ قُتِلَ ظُلْمًا فِي الْإِسْلَامِ وَصَبْرًا » (۳). عثمان بن حنیف، بعد از کندن موهای سر و ریش و ابرویش و زدن چهل ضربه شلاق (۴)، مشمول حکم مادرانه اُمّ المؤمنین مبنی بر «قتل»، قرار گرفت ولی با وساطت همسرش نزد عایشه (۵) و یا اینکه از بستگان خود که از سوی سهل بن حنیف برادر عثمان، جانشین علی (ع) در مدینه، تهدید می‌شد، دست از کشتن او برداشتند (۶). با اینکه در رکاب عایشه ۲۰۰۰۰ نفر کشته شدند، عایشه می‌گفت:

« ما أنكرت رأس جملي حتى فقت أصوات بني عدي! » (۷).

سه - با قطع نظر از کارگر نیفتادن نصیحت علی (ع) و هشدار اُمّ سلمه به او، در مسیر حرکت کاروان عایشه به سمت بصره، عده ای عایشه و طلحه و زبیر را به خاطر غائله جمل، ناحق خوانده و به شدت تقیح می‌کردند:

- همسران رسول الله (ص) تصمیم داشتند عایشه را از مکه تا مدینه همراهی کنند، ولی

۱- البلاذری، جمل انساب الاشراف، ج ۳/۲۶؛ مروج الذهب، ج ۲/۳۶۷؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹/۳۱۹؛ ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۵/۶۳.

۲- البلاذری، جمل انساب الاشراف، ج ۳/۲۶.

۳- المسعودی، مروج الذهب، ج ۲/۳۶۷؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹/۳۲۱.

۴- الطبری، تاریخ الطبری، ج ۴/۴۶۹؛ ابن اثیر، الکامل فی التّاریخ، ج ۲/۵۷۷.

۵- الطبری، تاریخ الطبری، ج ۴/۴۶۹؛ ابن اثیر، الکامل فی التّاریخ، ج ۲/۵۷۷.

۶- البلاذری، جمل انساب الاشراف، ج ۳/۲۶؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، همان: عائشه به ابان بن عثمان گفت: أُخرج الیه (عثمان بن حنیف) فأضرب عنقه، فإنّ الانصار قتلت أباك، و أعانت علی قتله؛ ولی عثمان بن حنیف، طلحه و زبیر و عائشه را از برادرش در مدینه ترساند و آن‌ها از کشتن او صرف نظر کردند: مروج الذهب، ج ۲/۳۶۷.

۷- ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۵/۷۴.

همین که وی تصمیم گرفت مسیرش را به سوی بصره عوض کند، همه جز حفصه بنت عمر، او را به عنوان اعتراض تنها گذاشتند (۱)، و حفصه را نیز برادرش عبدالله از همراهی عایشه ممانعت کرد (۲).

- جاریه‌بن قدامه السعدی به عنوان تقیح حرکت عایشه گفت: «یا أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ! وَاللَّهِ لَقَتَلُ عِثْمَانَ أَهْوَنَ مِنْ خُرُوجِكَ مِنْ بَيْتِكَ عَلَى هَذَا الْجَمَلِ الْمَلْعُونِ عُرْضَةً لِلسَّيِّئِ لِحَالٍ!، إِنَّهُ قَدْ كَانَ لَكَ مِنَ اللَّهِ سِتْرٌ وَحُرْمَةٌ، فَهَتَكَتِ سِتْرَكَ وَأَبْحَتِ حُرْمَتَكَ! إِنَّهُ مَنْ رَأَى قِتَالَكَ يَرَى قِتَالَكَ! لئن كُنْتَ أَتَيْتَنَا طَائِعَةً فَارْجِعِي إِلَى مَنْزِلِكَ...» (۳).

- جوانی از قبیله بنی سعد نزد طلحه و زبیر آمد و گفت: «أَمَا أَنْتَ يَا زُبَيْرَ فَحَوَارِي رَسُولِ اللَّهِ (ص)، وَأَمَا أَنْتَ يَا طَلْحَةَ فَوَقَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) بِيَدِكَ، وَ أَرَى أُمَّكُمْ مَعَكُمْ!، فَهَلْ جِئْتُمَا بِنِسَائِكُمَا؟ قَالَا: لَا، قَالَ: فَمَا أَنَا مِنْكُمْ مِنْ شَيْءٍ؛ از جمع جملیان دور شد در حالی که با خود می گفت:

صُنْتُمْ حَلَاتِكُمْ وَقُدْتُمْ أُمَّكُمْ

با شواهدی که از منابع معتبر خود اهل سنت، ارائه شد، تردیدی باقی نخواهد ماند که: اولاً: اُمُّ الْمُؤْمِنِينَ عایشه نه تنها از عدالت فاصله داشته که نسبت به کتاب خدا و سنت رسول الله (ص) ایمان کامل نداشته است و هشدارهای صریح پیامبر خدا را حتی نسبت به رویه های خود نادیده گرفت و باعث فتنه در میان مسلمانان و ایجاد آشوب و ریختن خون هزاران انسان مسلمان گردید.

۱- الطبری، تاریخ الطبری، ج ۴/۴۵۱؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲/۵۷۱.

۲- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲/۵۷۱.

۳- الطبری، تاریخ الطبری، ج ۴/۴۶۵؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲/۵۷۶.

ثانیاً؛ شواهد تاریخی، نه تنها صلح طلبی او را ثابت نمی کند که او را نسبت به علی (ع) حسود و مبغض و برهم زننده حکومت اسلامی معرفی می کند.

ثالثاً؛ آنچه شیعه نسبت به عایشه معتقد است، افزون بر آن چه در منابع پیروان او آمده، نیست. و به راستی اگر همین موضع گیری های او در برابر خلفای دیگر، اتفاق می افتاد و لباس رزم علیه حکومت آنها، می پوشید، بزرگان اهل سنت چه اسمی بر او می گذاشتند؟! و تاریخ چه قضاوت می کرد؟! آیا هم چنان او از قداست و حرمت کدایی برخوردار بود؟!!

فصل پنجم: راه حل معقولانه نسبت به صحابه

اشاره

گرچه از پیچیده ترین مباحث در عرصه باورها و اندیشه، بحث «عدالت» و عدم عدالت اصحاب است؛ و چنان که ملاحظه شد، جمهور اهل سنت به ویژه پیروان ابن تیمیه همه صحابه را عادل می شمارند؛ تکفیرکنندگان آنها را کافر و تفسیق کنندگان آنها را فاسق و طعن بر آنها را طعن بر رسول الله (ص) و دین اسلام قلمداد می کنند (۱). ولی پیروان اهل بیت (علیهم السلام) با اینکه اصحاب را از آن جهت که از یاران رسول خدا (ص) بوده اند و او را دیده اند و توفیق درک حضور آن پیامبر عزیز را داشته اند، نهایت احترام را به مقام آنها قائلند اما همه آنها را عادل نمی شمارند بلکه با در نظر گرفتن آیات و روایات و مدارک تاریخی و عملکردهای آنان درباره آنها قضاوت می کنند و عدالت هر کسی را که به عنوان صحابی یاد می شود، غیر معقول و غیر قابل اثبات می دانند و طبعاً آثار و پیامد این دو دیدگاه، نسبت به صحابه، در همه عرصه های اعتقادی، اجتماعی، تاریخی و...، بروز و ظهور خواهد کرد و عمده اختلافات میان مسلمانان ناشی و زایده همین مسأله است؛ بنابراین چه باید کرد و چه راهی را پیمود تا اختلافات و بستن تهمت ها نسبت به دو طرف فروکش کند؟! :

۱. آنچه از مباحث پیرامون صحابه، گذشت، این نکته روشن شد که شیعه امامیه هرگز

۱- اسدحیدر، الصّحابه فی نظر الشّیعه الإمامیه / ۸ (مقدمه: حامدحفنی داود) . .

آن دسته از اصحاب را که با دلیل قطعی ارتدادشان ثابت نشده، کافر (به معنای خروج از اسلام) نمی دانند و نه تنها آنها را مسلمان که از شایستگان این امت و قابل احترام مضاعف می شمارند. و اگر عدالت به مفهوم واقعی را در مورد بخشی از اصحاب محرز و ثابت شده نمی دانند؛ اولاً- هرگز از باب خصومت و لجاج نیست بلکه با دلیل و برهان (آیات، روایات، تاریخ) و از عملکردهای خود آنان استنباط و استخراج شده است. ثانیاً: مدارک و شواهد شیعه بر عدم عدالت گروهی از آنها، جز منابع و متون قابل اعتماد، خود وهابیان نیست؛ با این وجود شیعه چیزی اضافه بر آن چه بزرگان اهل سنت گفته اند، اظهار نکرده اند.

۲. وقتی اختلاف به اوج خود می رسد و زنگ خطر را به صدا در می آورد که شخص «صحابی» مرادف دین و اسلام قرار بگیرد؛ به گونه ای که نقد صحابه، نقد دین و طعن بر آنها، طعن بر دین، محسوب بشود! (۱) بلکه بالاتر طعن بر آنها، طعن بر رسول الله (نعوذ بالله!) قلمداد گردد. (۲) و شکی نیست که بر اساس این معیار، یا شأن رسول الله (ص) به حدی تنزل یافته که او را همانند افراد عادی چون سمره بن جندب (۳) معرفی نموده اند و یا نسبت به صحابه غلو باطل صورت گرفته و آنها را معصوم و مصون از خطا شناسانده اند و پیامد مستقیم این افراط و تفریط این خواهد بود که کوچک ترین ضعف در صحابی، ضعف دین خدا و رسول خدا، محسوب گردد.

محمد ابوریه، اندیشمند مصری عدالت همه اصحاب را اسراف و افراط می شمارد، « إِنَّ الْقَوْلَ بِعَدَالَةِ جَمِيعِ الصَّحَابَةِ، وَ تَقْدِيسِ كُتُبِ الْحَدِيثِ يَرْجِعُ إِلَيْهِمَا كُلُّ مَا أَصَابَ الْإِسْلَامَ مِنْ طِعْنَاتِ أَعْدَائِهِ، وَ ضَيْقِ صَدُورِ ذَوِي الْفِكْرِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ! ذَلِكَ بِأَنَّ عَدَالَةَ جَمِيعِ الصَّحَابَةِ تَسْتَلْزِمُ وَالرَّيْبَ الثَّقَةَ بِمَا يَرَوْنَ، وَ مَا رَوَوْهُ قَدْ حَمَلْتَهُ كُتُبُ الْحَدِيثِ بِمَا فِيهِ مِنْ غَثَاءٍ - وَ هَذَا الْغَثَاءُ هُوَ مَبْعَثُ

۱- البغدادی، الکفایه فی علم الروایه/۴۹: یقول ابی زرعه: اذا رأیت الرجل ینتقص اصحاب رسول الله فاعلم أنه زندیق!

۲- اسدحیدر، الصّیحه فی نظر الشیعه الامامیه/ ۸ (مقدمه: حفنی داود: وانّ من طعن فی صحابی فکانما طعن علی رسول الله (ص)!)

۳- در مورد این صحابی قبلاً توضیح داده شده است.

الضّرر و أصل الداء» (۱). بنابراین دیدگاه شیعه نسبت به صحابه متعادل ترین و منصفانه ترین نظر خواهد بود (۲) که هم حرمت صحابه پاس داشته می شود و هم جایگاه واقعی و با عظمت دین و رسول الله (ص)، محفوظ می ماند؛ چنان که حارث بن حوط لثی و قتی به علی (ع) گفت: می بینی که طلحه و زبیر و عایشه بر باطل اجتماع کرده اند؟ فرمود: «یا حارث! أنت ملبوسٌ علیک، إنّ الحقّ والباطل لا یعرفان بأقدار الرجال، و بأعمال الظن، إعرف الحقّ تعرف أهله، وإعرف الباطل تعرف أهله» (۳).

۳. دانشمند اهل سنت حامدحفی داود، رئیس دانشکده زبان جامعه عین شمس مصر، در مقدمه ای که بر کتاب «الصحابه فی نظر الشیعه الامامیه» تألیف محقق شیعی اسدحیدر می نویسد، موقف اهل سنت و شیعه نسبت به صحابه را مکمل یکدیگر بلکه دیدگاه شیعه را مقدم می شمارد؛ زیرا وی معتقد است روشی که اهل سنت در پیش گرفته و بر اساس آن صحابه را عادل می شمارند، «روش اخلاقی» است و بر اساس این روش هر چند اصحاب در یک درجه از عدالت نیستند ولی همه امور آنها را به خدا واگذار می کنند جز آنهایی که نفاقشان با دلیل به اثبات رسیده باشند. و «إرجاء الأمور إلى الله» را فضیلت می دانند.

اما روش شیعه در این خصوص را «روش علمی» می خواند و معتقد است شیعه عدالت حق را بر فضیلت ارجاء مقدم داشته اند؛ وی دلیل روش شیعه را، این کلام رسول الله (ص) خطاب به دخترش فاطمه (س) می داند که فرمود: «یا فاطمه بنت محمّد! إعملی ما شئت فإنی لا أغنی عنک من الله شیئاً» (۴) و یا در مورد زن مخزومی که مرتکب سرقت شده

۱- اضاء علی السنه المحمّديه / ۳۳۹ - ۳۴۰: برای اطلاع بیشتر: ر. ک: به این کتاب.

۲- اسدحیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱-۲/۶۱۷.

۳- البلاذری، جمل انساب الاشراف، ج ۳/۳۵.

۴- اسدحیدر، الصحابه فی نظر الشیعه. . . ۱۲/؛ همان، نظرات فی الکتب الخالده/۱۱۶: این روایت به عبارات مختلف در اکثر منابع اهل سنت آمده است: صحیح مسلم، ج ۱/۱۹۲ - ۱۹: باب ۸۹: قوله تعالی وأنذر عشیرتک الاقربین، ح ۳۴۸ (۲۰۴) - ۳۵۱ (۲۰۶)؛ الترمذی، سنن الترمذی، ج ۵/۳۱۶، باب ۲۷، ح ۳۱۸۴: تفسیر شعراء و النسائی، سنن النسائی، ج ۶/۲۴۹: باب إذا أوصی لعشیرته. .

بود و اسامه بن زید از او شفاعت کرد، حضرت فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ سَرَقَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ لَقَطَعْتُ يَدَيْهَا!» (۱)، از این احادیث به یقین استفاده می شود که «عمل» مقدم بر «صیحت» است؛ زیرا چه صحبتی نزدیک تر و بالاتر از صحبت دخترش فاطمه و پاره تنش که عزیزترین جایگاه را نزد رسول الله داشت.

وی در نتیجه ای که می گیرد، تصریح می کند: «فالمراد بهذه العبارة أَنَّ فَاطِمَةَ فِي أَعْلَى مَقَامٍ مِنْ نَفْسِ الرَّسُولِ (ص) وَ أَنَّ هَذَا حَكْمٌ عَامٌّ يَتَنَاوَلُ جَمِيعَ الصَّحَابَةِ حَتَّى فَاطِمَةَ الَّتِي هِيَ فِي أَعْلَى مَقَامٍ مِنَ الصَّحْبَةِ وَالْقَرَابَةِ. وَإِذَا ثَبِتَ هَذَا، ثَبِتَ ضِدُّهُ مِمَّنْ خَالَفَ السُّنَّةَ وَحَادَ عَمَّا جَاءَ بِهِ النَّبِيُّ، وَهُمْ الَّذِينَ يَنْفِي عَنْهُمْ إِخْوَانُنَا الشَّيْعَةَ مَعْنَى الْعَدَالَةِ. هَذَا فِي مَقَامِ التَّلْمِيحِ، أَمَا فِي مَقَامِ التَّصْرِيحِ، فَهَنَّاكَ نُصُوصٌ مِنَ الْقُرْآنِ وَ الْحَدِيثِ تَدُلُّ عَلَى خُرُوجِ بَعْضِ الصَّحَابَةِ عَنْ مَعَانِي الصَّحْبَةِ فَضْلًا عَلَى دَلَالَتِهَا عَلَى نِفَاقِهِمْ بَلْ كُفْرِهِمْ». منتها این عالم مصری این قضیه را بر تعداد اندکی از صحابه قابل تطبیق می داند (۲).

اندیشمند دیگر، با نقد و به چالش کشاندن مبنای اهل سنت مبنی بر عدالت همه صحابه می آورد: «فَإِذَا نَحْنُ رَفَعْنَا صَوْتَنَا وَ قَلْنَا: إِنَّ الْبَلَاءَ الَّذِي يُصِيبُ الْإِسْلَامَ إِنَّمَا يَرْجِعُ إِلَى أَمْرَيْنِ: عَدَالَةِ الصَّحَابَةِ الْمَطْلُوقَةِ؛ وَالثَّقَةِ الْعَمِيَاءِ بِكُتُبِ الْحَدِيثِ الَّتِي تَجْمَعُ بَيْنَ الْعَثِّ وَالسَّمِينِ». و تأکید می کند برای اینکه چهره حق آشکار و نور اسلام ساطع گردد و مسلمانان در شرق و غرب عالم به ریسمان الهی چنگ زنند، باید از دلیل واضح و منطقی عقل و خرد، پیروی کنیم هر چند که صحابه و راویان حدیث، مورد نقد قرار گیرند! (۳)

بنابراین، به نظر می رسد منطق شیعه که برگرفته از آیات و روایات و سیره امامان (علیهم السلام)

۱- الصَّحَابَةُ فِي نَظَرِ الشَّيْعَةِ/ ۱۲؛ نَظَرَاتٌ فِي الْكُتُبِ الْخَالِدَةِ/ ۱۱۶؛ عَبْدِ الرَّزَّاقِ، الْمَصْتَفَى، ج ۱۰/۲۰۲، ح ۱۸۸۳۰؛ الْبَخَّارِيُّ، صَحِيحُ الْبَخَّارِيِّ، ج ۶/۲۴۹۱، كِتَابُ الْحُدُودِ، بَابُ ۱۱ وَ ۱۲، ح ۶۴۰۵ وَ ۶۴۰۶؛ ابْنُ مَاجَهَ، سَنَّانُ ابْنِ مَاجَهَ، ج ۲/۸۵۲، ح ۲۵۴۸؛ الْمُسْتَدْرَكُ عَلَى الصَّحِيحَيْنِ، ج ۴/۴۲۱، ح ۴۱۴۵/۱۲۲؛ الْهِنْدِيُّ، كَنْزُ الْعَمَالِ، ج ۵/۳۷۹، ح ۱۳۳۲۵ (ضَمَّنَ بَعْضَ رَوَايَاتِهِ).

۲- اسد حیدر، الصحابه فی نظر الشیعه الامامیه / ۸- ۱۳ (مقدمه: حنفی داود) (با تلخیص).

۳- ابوریه، محمود، أضواء علی السنه المحمديه / همان (با تلخیص).

است، منصفانه ترین و کم هزینه ترین، رویکرد نسبت به عدالت صحابه خواهد بود؛ زیرا اولاً: این منطق گذشته از اینکه چهارده قرن است که در مجامع علمی اعمال می شود و برخی از عالمان اهل سنت تازه به آن رسیده اند، با عقل و خرد و طبع بشر سازگار است. ثانیاً: تردیدی نیست که در مباحث علمی و پژوهشی «روش علمی» بر «روش اخلاقی» مقدم است هر چند که شیعه، بر پایه روایاتی که از امامان معصوم در ابتدای این بحث طرح شد، از نگاه اخلاقی، تنقیص و جرح دیگران و بازگو نمودن عیوب ناپیدای دیگران به ویژه صحابه را، امر پسندیده نمی دانند؛ اما به طور قطع وارد کردن اتهام، تفسیق و تکفیر و به طور مشخص به بخشی از مسلمانان به جرم اینکه از اهل بیت (علیهم السلام) و امامان معصوم خود، پیروی می کنند، از سوی جمعی از نویسندگان تندرو، امر نابخشودنی است که نه با معیارهای دینی و الهی سازگار است و نه با منطق خرد و طبع بشر!

نتیجه گیری بخش های پنج گانه

با توجه به اهمیت مجموعه «اصول کافی» نزد پیروان اهل بیت (علیهم السلام) از یک سو، و جایگاه ویژه کلینی و کتاب او در میان مجامع روایی مسلمانان از دیگر سو، (اعم از تعداد روایات، دقت در گزینش عناوین، ابتکار در تنظیم، جامعیت در فراگیری اصول و فروع، تبیین اعتقادات شیعه و صرف زمان و موقعیت زمانی و . . .) این کتاب از سوی برخی از نویسندگان به ویژه پیروان ابن تیمیه مورد نقد قرار گرفته است. مهم ترین چالش های بخش اصول این کتاب نرسیدن اسناد آن به رسول الله (ص)، محزّف خواندن قرآن کریم، غلّو نمودن در عرصه اصول دین و امامت و اوصاف امامان (علیهم السلام) و تکفیر و سب اصحاب پیامبر (ص) خوانده شده است. که طبعاً این اشکال ها، نقدهای بنیادی تری را همانند انحرافی بودن تکون «شیعه» و نقطه آغازین طرح امامت و وصایت را در پی داشته و نامنصفانه ترین اتهامات را عنوان نموده اند. و همه اهداف منتقدان اصول کافی این است که شیعه و اعتقادات آنها را بی اساس، واهی، و دروغ و دستاورد غیر اسلامی معرفی نمایند و این کتاب را تنها مروج اندیشه های انحرافی شیعه بخوانند. اما با بررسی عمیق و پژوهش وسیعی که در این تحقیق صورت گرفت، هیچ جایگاهی برای این اشکالات باقی نگذاشته است:

۱. ضمن اینکه عالمان شیعه (برخلاف بزرگان اهل سنت نسبت به صحیح بخاری و

مسلم) بخش اعظم روایات کافی را صحیح به مفهوم متأخر آن می دانند (نه همه شانزده هزار حدیث آن را) با اجماع به اینکه امامان (علیهم السلام) آنچه بازگو می کنند، از رسول الله (ص) است، اسناد آن را متصل به آن حضرت می شمارند.

۲. تکوّن شیعه امامیه به مفهوم واقعی آن، همزاد با اسلام و معارف آن است (نه طراحی ابن سبأ)، و نه تنها رسول الله (ص) این عنوان را بارها به کاربرد و اوصاف و ویژگی های آنها را در عرصه های متعدد، نام برد که بر معرفی مصادیق اکمل آنها با محوریت علی بن ابی طالب (ع) اهتمام ورزید و حتی سرانجام آنها را گوشزد و از اتهامات روزهای پسین امتش، جلوگیری به عمل آورد.

۳. به اعتقاد شیعه به ویژه کلینی، قرآن فعلی، همان قرآن زمان رسول الله (ص) است؛ هرگز دست ناپاک تحریف گران به ساحت مقدس این کتاب آسمانی نرسیده است. و این کتاب از همان اهمیت، قداست، اعجاز، تحدی، فصاحت و بلاغت روزهای نخستینش برای همیشه برخوردار است، ولی بی تردید این سند آسمانی، نیازمند تفسیر، تبیین، توضیح و تشریح و تأویل است که امامان (علیهم السلام) و در رأس آنها علی (ع) بر اساس حدیث صریح و متواتر «ثقلین» نخستین، و مطمئن ترین مفسّر و مبین پس از رسول خدا (ص) اند؛ و روایاتی که در کتاب اصول کافی ادعا شده بوی تحریف را می دهد، با قطع نظر از وثوق در اسنادش همه، یا تفسیر، یا تبیین مصداق و یا توسعه و تشریح و تأویل آیات است. شکی نیست که مسأله تبیین مصداق ها و توضیح مقصود آیات حتی در میان اصحاب و مرقوم نمودن آن در حواشی مصحف ها، امر متداول بوده است؛ از این رو، تهمت تحریف با عنایت به شواهدی که ارائه شد، بیش از اینکه بر شیعه و کلینی وارد باشد، بر خود اهل سنت وارد است.

«مصحف» علی بن ابی طالب (ع) که فراوان مستمسک بر اعتقاد شیعه مبنی بر تحریف قرآن، قرار می گیرد، همین قرآن موجود بوده است؛ با این تفاوت اساسی که این مصحف به املاء رسول الله (ص) و خط علی (ع) به ترتیب نزول آیات، همراه با شأن و

موقعیت نزول و بیان مصادیق و توضیح عام و خاص، ناسخ و منسوخ و...، تنظیم شده بود و امیرالمؤمنین (ع) آن را پس از رحلت جانکاه پیامبر خدا (ص) به مسلمانان از جمله ابابکر و عمر، عرضه داشت ولی به دلایلی مورد پذیرش آنان قرار نگرفت!

۴. هر چند مبحث «امامت» و جانشینی رسول الله (ص)، نه تنها بعد از پیامبر (ص) که در زمان خود حضرت، از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بود. و اکثر مسائل اعتقادی، فکری، فقهی و اجتماعی و... تحت تأثیر این بحث قرار گرفته است؛ اما اتهاماتی که در این عرصه بر پیروان اهل بیت (علیهم السلام) به ویژه کافی وارد می شود، خود نوعی افراط و خارج شدن از دایره انصاف است؛ زیرا شیعه امامیه هرچند امامت را جزء اصول دین (بیشتر قدماء) یا جزء اصول مذهب (متأخران)، می دانند ولی منکران آن را تنها مؤمن به ولایت علی و امامان (علیهم السلام) پس از او، نمی شمارند نه کافر به مفهوم خروج از اسلام. و یک نگاه جامع به روایات مربوط به این بحث در اصول کافی نه تنها کفر (به مفهوم اصطلاحی) منکران ولایت استفاده نمی شود که گروهی از احادیث آن، مسلمان بودن، محترم بودن جان و مال و ناموس و خون گویندگان شهادتین را به طور شفاف تبیین می کند بلکه جامع ترین و معقول ترین تصویر از اعتقادات مسلمان در اصول کافی ارائه می دهد و به جرئت می توان ادعا کرد که چنین تصویر با این ویژگی در هیچ کدام از کتاب های صحیح بخاری و مسلم و...، به چشم نمی خورد.

در «کتاب الحجّه» ای این اثر، که رسالت معرفی امامان معصوم (علیهم السلام) را عهده دار است، ضمن باب های مختلف، امامان را بندگان مُخْلِص خدا، عالم به حقیقت علم، محدّث، معصوم و مصون از خطا، پارسا، متخلّق به اخلاق اسلامی و نبوی، ظلم ستیز، حق خواه، حق گو و اسوه خوبی ها، معرفی می کند؛ ولی علیرغم اینکه برخی از روایات آن، از نظر سندشناسی، مورد تأیید نیست، محتوا و مضامین آن ها، به نوعی حتی در منابع اهل سنت نیز مشاهده می شود؛ از این رو برجسته ترین اوصاف امامان (علیهم السلام) چون جانشینی آنها از رسول خدا (ص) دانش وسیع آنها نسبت به معارف عمیق الهی و دینی و گاهی غیبی و حتی

ادیان دیگر، معصوم بودن آنها از خطا و حتی نسیان و...، هیچ کدام با معیار شناخته شده «غلو باطل»، سازگاری ندارد، هرگز روایات اصول کافی برای امامان (علیهم السلام) نقش خدایی قائل نشده و امام را (نعوذ بالله) خدا، زنده کننده، میراننده، رزق دهنده و... معرفی نمی کند، بلکه هر کمالی را که برای امام (ع) معرفی می کند، ذاتاً از آن خداوند می داند، ولی امام (ع) با ظرفیت و قابلیت که دارد، گوشه ای از آن کمالات را به عنوان، بخشش، عطا، کرامت، و فیض الهی نصیب خویش می سازد، و این نه تنها «شِرک» یا «غلو» نخواهد بود که عین توحید، عجز و بندگی در پیشگاه قدرت مطلق است. بلکه رفتار غلو آمیز و باطل از نویسندگان منتقد اصول کافی، به وقوع پیوسته است که شیعه امامیه را به خاطر باورهای نداشته و گفته های ناگفته بی آنکه پژوهش منصفانه در مورد آنها انجام دهند، تکفیر و تفسیق و نامسلمان می خوانند! در حالی که نسبت به رهبران خویش همین غلو باطل را مرتکب شده اند.

۵. از میان دیدگاه های افراط و تفریط، معتدل ترین و منصفانه ترین، منطبق را شیعه امامیه به ویژه کلینی، نسبت به صحابه گرامی رسول الله (ص) و عدالت آن ها، اتخاذ نموده است؛ زیرا با همه احترامی که شیعه به اصحاب دارند، همه آنها را عادل (برخلاف اهل سنت) نمی شمارند؛ نه، آنها را کافر (به مفهوم خروج از اسلام) می دانند و نه معصوم از خطا، بلکه با حجت های قاطع و فراوان و عملکرد خود آن ها، همانند دیگر مسلمانان، آنها را نقد پذیر می شمارند، و گروهی را مؤمن واقعی به حقیقت اسلام و دستاورد رسالت پیامبر، نمی دانند. و در این میان ابابکر و عمر و اُمّ المؤمنین عایشه که بیش ترین سهم از انتقاد را بر شیعه و کافی، به خود اختصاص داده اند، بر اساس روایات منقول در اصول کافی، از سران صحابه و جزء مسلمانان صدر اسلام و همدم و همگام با رسول خدا (ص) و مورد احترامند، ولی از آن قاعده مستثنا نیستند.

از این رو، نه تنها سب و دشنام [با توجه به تفاوت لعن و سب] (که توسط معاویه این بدعت در مورد علی (ع) و فرزندان او بنیان گذاری شد) به آن ها که حتی دشنام به غیر

انسان و ریزترین موجود عالم، از نگاه اخلاقی ناروا است و مورد تأیید امامان شیعه نیست اما از منظر علمی و عرصه پژوهش، عملکردهای آنها به ویژه اُمّ المؤمنین عایشه با نگاه به روایات و منابع تاریخی خود اهل سنت، قابل قبول نیست. حرکت های عایشه گذشته از اینکه برخلاف نصّ دستور خدا و سنت رسول او بود، شورش و خروج بر علیه خلیفه شرعی مسلمانان و فتنه انگیزی بود. اینکه گروهی عملکرد او و دیگر سران جمل را اجتهاد ولی خطا و یا حرکت اصلاحی، می خوانند، با وجود شواهد فراوان، اجتهاد در برابر نصّ و حرکت مبغضانه و دنیاگرایانه بود. به همین جهت شیعه با الهام از روایات اصول کافی، بدان جهت که طعن صحابی، طعن بر دین محسوب نشود، هیچ گاه اشخاص را مترادف با اسلام و دین نمی شمارند و معیار ارزیابی اصحاب را «حق محوری» و عملکردهای آنها دانسته و منطق خویش را نسبت به صحابه چنان که برخی از اندیشمندان اهل سنت نیز بدان رسیده اند، راه حل منصفانه برای معضل عدالت صحابه، معرفی می کنند.

* قرآن کریم، به خط عثمان طه.

* نهج البلاغه، الإمام علی بن ابی طالب (ع)، فیض الاسلام، جمع آوری محمد بن احمد بن الحسین بن موسی سید رضی ابوالحسن (م ٤٠٤ق)، تهران، مرکز نشر آثار فیض الاسلام ١٣٦٥ش.

١. آراء حول القرآن، السيد علی الفانی الإصفهانی، بیروت، دارالهادی، ط الاولى ١٤١١ق.

٢. آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن (موسوعه العلامه البلاغی المجلد الاول)، محمد جواد البلاغی (م ١٣٥٢ق)، تحقیق لطیف فردای و عباس محمدی، قم، مرکز العلوم والثقافه الاسلامی، احیاء التراث الاسلامی، ط الاولى ١٤٢٨ق/٢٠٠٧م.

٣. أئمه و سحره - البحث عن مسیلمه الكذاب و عبدالله بن سبأ-، ابراهیم محمود، (بی جا)، ریاض الرّیس للکتب والنشر، ط الأولى ١٩٩٦م.

٤. اباکار الافکار فی أصول الدین، علی بن محمد بن سالم المعروف بسیف الدین الآمدی ابی الحسن (م ٦٣١ق)، تحقیق و تعلیق و تخریج أحادیث احمد الفرید المزیدی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الأولى ١٤٢٤ق/٢٠٠٣م.

٥. ابوحنیفه حیاتہ و عصره آراؤه و فقهه، محمد ابوزهره بیروت، دارالفکر العربی (بی تا).

٦. الابهاج فی شرح المنهاج علی منهاج الوصول إلى علم الاصول، للقاضی البیضاوی (م ٦٨٥ق)، تقی الدین علی بن عبد الکافی السبکی (م ٧٥٦ق)، تحقیق و تعلیق محمود امین السید، بیروت، دارالکتب العلمیه ط الأولى ١٤٢٤ق/٢٠٠٤م.

٧. أجوبه المسائل المهنائيه، الحسن بن يوسف المطهر الحلّي جمال الدين (العلامه الحلّي ٦٤٨ - ٧٢٦ق) ، قم، مطبعه الخيام ١٤٠١ق.
٨. اجوبه مسائل جارالله، السيد عبدالحسين شرف الدين الموسوى (١٢٩٠ - ١٣٧٧ق) ، صيدا، مطبعه العرفان، ط الثانيه ١٩٥٣م.
٩. الآحاد والمثاني، ابن أبي عاصم الضحّاك (م ٢٨٧ق) ، باسم فيصل احمد الجوابره، (بى جا) ، دارالدرايه، ط الأولى ١٤١١ق/١٩٩١م.
١٠. إحقاق الحق وإزهاق الباطل، السيد نورالله الحسينى التستري (م ١٠١٩ق) ، با تعليقه آيه الله المرعشى النجفى (بى جا، بى تا و بى نا) .
١١. الاحكام السلطانيه والولايات الدينيه، على بن محمد بن حبيب الماوردى البغدادي ابى الحسن (م ٤٥٠ق) ، همراه با كتاب الاحكام السلطانيه، تأليف ابى يعلى محمد بن الحسين الفراء الحنبلى (م ٤٥٨ق) ، قم، دفتر تبليغات اسلامى (بى تا) .
١٢. احكام القرآن، احمد بن على الرازى الجصاص (م ٣٧٠ق) ، بيروت، دار الكتب العلميه، ط الأولى ١٤١٥ق.
١٣. احكام القرآن، محمد بن عبدالله بن المعروف بابن العربى ابى بكر (٤٦٨ - ٥٤٣ق) ، تحقيق على محمد البجاوى، بيروت، داراحياء التراث العربى (بى تا) .
١٤. الأحكام فى اصول الأحكام، على بن احمد بن سعيد بن الحزم الظاهرى الأندلسى أبى محمد (٣٨٣ - ٤٥٦ق) ، تحقيق و راجع لجنه العلماء، بيروت، دار الجليل، ط الثانيه ١٤٠٨ق/١٩٨٧م. همان، بيروت، دار الكتب العلميه (بى تا) .
١٥. الإحكام فى أصول الأحكام، على بن محمد ألامدى (م ٦٣١ق) ، تحقيق السيد الجميل، بيروت، دارالكتب العلميه ١٤٠٦ق/١٩٨٦م.
١٦. إحياء العلوم و بذيله شروح مختلفه... ، محمد بن محمد الغزالي ابى حامد (م ٥٠٥ق) ، بيروت، دارالفكر ١٤١٤ق/١٩٨٦م.

١٧. الأخبار الطوال، احمد بن داود الدينوري (م ٢٧٩ق)، ترجمه محمود مهدوي دامغانى، تهران، نشر ني، چاپ چهارم ١٣٧١ش.
١٨. إختصار علوم الحديث (أو الباعث الحثيث الى معرفه علوم الحديث)، اسماعيل بن كثير الدمشقى ابى الفداء (٧٠١-٧٧٤ق) ، تصحيح وتعليق محمد بن عبد الرزاق حمزه، مکه مکرمه، مطبعه المجديه، طالأولى ١٣٥٣ش.
١٩. إختيار معرفه الرجال المعروف برجال الكشّى، محمد بن الحسن الطوسى (ابى جعفر معروف بالشيخ الطوسى) (٣٨٠ - ٤٤٠ق)، تصحيح وتعليق مير داماد الإسترآبادى، تحقيق السيد مهدى الرجائى، قم، مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) ١٤٠٤ق.
٢٠. الإخره والعقل، محمد جواد مغنيه (معاصر)، بيروت، دار التيار الجديد- دار الجواد، ط الرابعه ١٤١٠ق/١٩٩٠م.
٢١. الأربعين فى أصول الدين، محمد بن عمر بن حسين فخرالزّازى ابو عبدالله (٥٤٤ - ٦٠٦ق/١١٤٨ - ١٢٠٩م)، تحقيق وتعليق احمد حجازى السقا، القايره، مكتبه الكليات الأزهرية (بى تا) .
٢٢. إرشاد السارى لشرح صحيح البخارى، شهاب الدّين احمد بن القسطلانى (م ٩٢٣ق)، و بهامشه صحيح مسلم بشرح النووى، بيروت، دار إحياء التراث العربى (بى تا) .
٢٣. أزمه الاستشراق الحديث و المعاصر، أ. د. محمد خليفه حسن، رياض، جامعه الامام محمد بن سعود الاسلاميه، ط الاولى ١٤٢١ق/٢٠٠٠م.
٢٤. اسانيد كتاب الكافى، السيد آقا حسين الطباطبايى البروجردى (١٢٩٢-١٣٨٠ق)، تهذيب و ترتيب. . . ، تخريج و استدراك محمود درياب النجفى، قم، مؤسسه آيه الله العظمى البروجردى، چاپ اول ١٣٨٥ش.
٢٥. أسباب النزول، على بن احمد الواحدى النيسابورى، تحقيق طارق الطنطاوى، عربستان، مكتبه السّاعى (بى تا) .
٢٦. الإستبصار فيما إختلف من الاخبار، محمد بن الحسن الطوسى (ابى جعفر معروف بالشيخ الطوسى) (٣٨٠ - ٤٤٠ق)، تحقيق وتعليق السيد حسن الخرسانى، بيروت، دارالأضواء، ط الثالثه ١٤٠٦ق/١٩٨٥م.

٢٧. الإستيعاب فى معرفه الاصحاب، يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر (م٤٦٣ق)، تحقيق على محمد البجاوى، القايره، نهضهاالمصر للطباعه والنشر (بى تا) .

٢٨. أسد الغابه فى معرفه الصحابه، عزّالدين على بن محمد الجزرى بن أثير (م٦٣٠ق)، تصحيح وعنايه الشيخ عادل احمد الرفاعى، بيروت، دارإحياء التراث العربى، ط الأولى ١٤١٧ق/١٩٩٦م.

٢٩. أسرار الإمامه، الحسن على الطبرسى عماد الدين (من علما قرن هفتم)، تحقيق وتصحيح قسم الكلام، مشهد، مؤسسه الطبع التابعه للآستانه الرضويه المقدسه، ط الأولى ١٤٢٢ق - ١٣٨٠ش.

٣٠. اصل الشيعه و اصولها، محمد حسين آل كاشف الغطاء (١٢٩٤-١٣٧٢ق)، بيروت، دارالاضواء، ط الاولى ١٤١٠ق/١٩٩٠م.

٣١. أصول الدين، عبدالقاهر بن طاهر البغدادى (م٤٩٩ه- ق/١٠٣٧م)، استانبول، مطبعه الدوله ١٣٤٦ق/١٩٢٨م.

٣٢. الاصول السنّه عشر، نخبه من الرواه (م حدود: ١٥٠ق)، قم، دارالبشرى للمطبوعات، ط الثانيه ١٤٠٥ق.

٣٣. اصول كافى، محمد باقر كمره اى، ترجمه و شرح فارسى، قم، انتشارات أسوه، چاپ اول ١٣٧٠ش.

٣٤. اصول مذهب الشيعه الاماميه، ناصر بن عبدالله القفارى، الجيزه، دارالرضا للنشر والتوزيع، (بى تا) .

٣٥. أضواء على الشئنه المحمّديه أوالدفاع عن الحديث، محمود ابوريه (م١٩١٧م)، (بى جا) دارالكتاب الإسلامى، ط الأولى ١٤٢٧ق/٢٠٠٧م. همان، قم، مؤسسه الكتاب الاسلامى، ط الثانيه ١٤٢٨ق/٢٠٠٧م.

٣٦. الاعتقادات فى دين الإماميه، محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى ابى جعفر (م٣٨١ق)، تحقيق غلامرضا المازندرانى، قم، چاپخانه علميه ١٤١٢ق. همان (مصنفات الشيخ المفيد، ج٥) تحقيق عصام عبدالسيد، قم، المؤتمر العالمى لألفيه الشيخ المفيد، ط الأولى ١٤١٣ق/١٣٧١ش.

٣٧. اعلام الموقعين عن رب العالمين، شمس الدين محمد بن ابى بكر المعروف بابن القيم الجوزيه (م٧٥١ق)، تعليق ومقدمه ظه عبدالرؤوف سعد، بيروت، دارالجيل ١٩٧٣م.

٣٨. اعلام الورى بأعلام الهدى، مقدمه السيد محسن الامين العاملى، تحقيق مؤسسهاآل البيت (عليهم السلام)، قم، ط الأولى ١٤١٧ق.

٣٩. اعلام الهدايه الامام الباقر (ع)، المجمع العالمى لأهل البيت (عليهم السلام)، قم، مركز الطباعه والنشر للمجمع لاهل البيت (عليهم السلام)، ط الأولى ١٤٢١ق.

٤٠. اعلام الهدايه الامام الحسن المجتبى (ع)، المجمع العالمى لأهل البيت (عليهم السلام)، قم، مركز الطباعه والنشر للمجمع لاهل البيت (عليهم السلام)، ط الأولى ١٤٢١ق.

٤١. اعلام الهدايه الامام زين العابدين (ع)، المجمع العالمى لأهل البيت (عليهم السلام)، قم، مركز الطباعه والنشر للمجمع لأهل البيت (عليهم السلام)، ط الأولى ١٤٢٢ق.

٤٢. أعيان الشيعه، السيد محسن أمين العاملى، تحقيق و إخراج حسن الأمين، بيروت، دار التعارف للمطبوعات ١٣٠٣ق/١٩٨٣م. همان، تحقيق و إخراج حسن الامين، بيروت، دارالثقافه للمطبوعات ١٤٠٣ق/١٩٩٦م.

٤٣. افتراءات المستشرقين على الإسلام و الردّ عليها، يحيى مراد، بيروت، منشورات محمد على بيضون دارالكتب العلميه، ط الأولى ١٤٢٥ق/٢٠٠٤م.

٤٤. أكذوبه تحريف القرآن بين الشيعه والسنة، رسول جعفریان، ايران، ممثله الإمام القائل السيد الخامنه اى فى الحج قسم التحقيق ١٤١٣ق.

٤٥. إكمال الإكمال، ابى نصر بن ماكولا (م٤٧٥ق)، تحقيق نايف عباس، القهره، دارالكتاب الإسلامى (بى تا).

٤٦. الاكمال فى رفع الارتياب عن المؤلف و المختلف فى الاسماء والكنى والانساب، على بن هبهالله ابى نصر بن ماكولا (م٤٧٩ق)، بذيله تكمله إكمال الاكمال فى الانساب و الالقاب، بيروت، دارالكتب العلميه، ط الأولى ١٤١١ق/١٩٩٠م.

٤٧. ألتقان فى علوم القرآن، جلال الدين السيوطى عبد الرحمن (٨٤٩-٩١١ق)، ضبط و تصحيح و اخراج آيات، محمد سالم هاشم، قم، ذوى القربى، ط الثانية ١٤٢٩ق - ١٣٨٧ش. همان، تقديم و تعليق مصطفى ديب البغا، بيروت، دار ابن كثير، ط الأولى ١٤٠٧ق/١٩٨٧م.

٤٨. الإصابه فى تمييز الصحابه، احمد بن على بن حجر العسقلانى شهاب الدين الشافعى (٧٧٣-٨٥٢ق)، دراسه و التحقيق و تعليق الشيخ عادل موجود- الشيخ على محمد معوض، بيروت، دارالكتب العلميه، ط الأولى ١٤١٤ق. همان، بدون تحقيق، بيروت، دارالكتب العلميه (بى تا).

٤٩. أعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب من المستعربين والمستشرقين، خيرالدين الزركلى (م ١٤١٠ق)، بيروت، دارالعلم للملايين، ط الثامن ١٩٨٩م.

٥٠. الإمام الصادق والمذاهب الاربعه، اسد حيدر، بيروت، دارالكتاب العربيه، ط الثانية ١٣٩٢ق/١٩٧١م.

٥١. الإمامه وأهل البيت، محمد بيومى (معاصر)، ايران، مركز الغدير للدراسات الإسلاميه، ط الثانية ١٤١٥ق/١٩٩٥م.

٥٢. الانتصار، على بن الحسين الموسوى البغدادى الشريف المرتضى علم الهدى (٣٥٥ - ٤٣٦ق)، تحقيق مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين، قم، مؤسسه النشر الإسلامى. . . ١٤١٥ق.

٥٣. الالفين فى إمامه أمير المؤمنين على بن ابى طالب (ع)، الحسن بن يوسف المطهر الحلى جمال الدين مشهور بعلامه الحلى (٦٤٨-٧٢٦ق)، مقدمه حسين الأعلمى، بيروت، مؤسسه الأعلمى، ط الثالث ١٤٠٢ق/١٩٨٢م.

٥٤. الأم، محمد بن إدريس الشافعى (الإمام الشافعى) (١٥٠-٢٠٤ق)، بيروت، دار الفكر، ط الثانية ١٤٠٧ق/١٩٨٠م.

٥٥. أمالى الصّيدوق، محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى ابى جعفر (م ٣٨١ق)، مقدمه الشيخ الحسن الأعلمى، بيروت، مؤسسه الأعلمى للمطبوعات، ط الخامسه ١٤٠٠ق/١٩٨٠م.

٥٦. الامام البخارى و صحيحه الجامع المختصر - دراسته حياته واتجاهه الفكرى -، حسين الهرساوى، قم، دليل ما، ط الأولى ١٤٢٥ق.

٥٧. الامام الصادق حياته و عصره - آراؤه و فقهه، محمد ابوزهره، مصر، مطبعه احمدعلى مخيمر (بى تا) .

٥٨. الإمام جعفر الصادق (ع) ، عبد الحليم الجندى، (بى جا) ، ط ١٣٩٧ق.

٥٩. الإمامه والسياسة المعروف بتاريخ الخلفاء، عبدالله بن مسلم بن قتيبه الدينورى (٢١٣ - ٢٧٦ق) ، تحقيق على شيرى، قم، منشورات الشريف الرضى، ط الأولى ١٤١٣ق - ١٣٧١ش.

٦٠. إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال والأموال. . ، احمد بن على المقرئى (٧٦٦-٨٤٥ق) ، تحقيق محمد عبدالحميد النميس، بيروت، دار الكتب العلميه، ط الأولى ١٤٢٠ق/١٩٩٩م.

٦١. الانتصار والرد على ابن الراوندى الملحد، الخياط (م ٣٠٠ق) ، تقديم ومراجعته محمد حجازى، القايره، مكتبه الثقافه الدينيه (بى تا) .

٦٢. انتصار الحق - مناظره علميه مع بعض الشيعة الإماميه -، مجدى على محمد على، رياض عربستان، دار طيبه للنشر والتوزيع، ط الأولى ١٤١٨ق/١٩٩٧م.

٦٣. اندیشه های كلامى شيخ مفيد، مارتين مكدرموت، ترجمه احمد آرام، زير نظر دكتور مهدي محقق، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامى دانشگاه مك گسيل شعبه تهران، با همكارى دانشگاه تهران، ١٣٦٣ش.

٦٤. الانساب، عبدالكريم بن منصور التميمى السمعانى ابو سعيد (م ٥٦٢ق) ، تحقيق عبدالرحمن بن يحيى المعلمى اليمانى، حيدر آباد، مجلس دائره المعارف العثمانيه، ط الأولى ١٣٨٢ق/١٩٦٢م.

٦٥. الانوار النعمانيه، السيد نعمت الله الجزائرى (م ١١١٢ق) ، تبريز، مطبعه شركت چاپ (بى تا) .

٦٦. أنوار التنزيل وأسرار التأويل المسمى تفسير البيضاوى، ناصرالدين ابى سعيد عبدالله بن عمر ابن محمد الشيرازى البيضاوى (م ٧٩١ق) و ولده تاج الدين عبدالوهاب السبكي (م ٧٧١ق) ، تحقيق و تعليق و ضبط محمد صبحى بن حسن خلاق - محمود احمد أطرش، بيروت، دار الرشيد، ط الأولى ١٤٢١ق/٢٠٠٠م

٦٧. أوائل المقالات (مصنّفات الشيخ المفيد، ج ٤) ، محمد بن محمد بن النعمان بن المعلم الشيخ المفيد البغدادي (٣٣٦-٤١٣ق) ، قم، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ط الأولى ١٤١٣ق.
٦٨. أوثق الوسائل فى شرح الرسائل، ميرزا تبريزى، قم، انتشارات كتيبى نجفى (بى تا) ، (خطى رحلى) (به شماره ٤/١٧٥ كتابخانه نجفى) .
٦٩. أوجز المسالك إلى موطأ مالك، محمد ذكريان محمد بن يحيى الكند هلوى، تحقيق أيمن صالح شعبان، بيروت، دارالكتب العلميه ط الأولى ١٤٢٠ق/١٩٩٩م.
٧٠. الأوليات من الكافي ممّا أودعه فى الكافي، محمد حسين الموحد الحججى (معاصر) ، قم، مطبعة الخيام ١٣٠٤هـ-.
٧١. اهل السنّه والشّيعه بين الاعتدال والغلو، عبدالله بن عبدالقادر التليدى ابى الفتوح، (بى جا) ، مطبعة اسبار طيل، طنجه (بى تا) .
٧٢. إيضاح المكنون فى الذيل على كشف الظنون عن أسامى الكتب والفنون، اسماعيل باشا البغدادي (م ١٣٣٩ق) ، بيروت، دار إحياء التراث العربى (بى تا) .
٧٣. الباقلانى وآراؤه الكلاميه- رساله دكتوراه -، محمد رمضان عبدالله، اعداد محمد رمضان. . ، بغداد، مطبعة الأئمه ١٩٨٦م.
٧٤. بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار (طبعه مصححه ومرتبّه على حسب ترتيب المصنّف) ، محمد باقر المجلسى (م ١١١١ق) ، قم، مؤسسه إحياء الكتب الإسلاميه، ج اول ١٤٢٧ق (٢٥ جلدى) . همان، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ط الثالثه، مصححه ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.
٧٥. البحر المحيط فى التفسير، محمد بن يوسف الشهير بأبى حيان الأندلسى الغرناطى (٦٥٤-٧٥٤ق) ، بيروت، طبعه جديده و مصححه، دارالفكر ١٤٢٠ق/٢٠٠٠م.
٧٦. بحوث حول روايات الكافي - دراسه نقديه لكتاب الشيخ الكلينى البغدادي و كتابه الكافي -، امين ترمس العاملى، قم، مؤسسه دارالهجره ط الأولى ١٤١٥ق.
٧٧. البدء والتاريخ، مطهر بن الطاهر المقدسى، (بى جا) ، مكتبه الثقافه الدينيه (بى تا) .

٦٧. أوائل المقالات (مصنّفات الشيخ المفيد، ج ٤) ، محمد بن محمد بن النعمان بن المعلم الشيخ المفيد البغدادي (٣٣٦-٤١٣ق) ، قم، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ط الأولى ١٤١٣ق.
٦٨. أوثق الوسائل في شرح الرسائل، ميرزا تبريزي، قم، انتشارات كتبي نجفي (بي تا) ، (خطي رحلي) (به شماره ٤/١٧٥ كتابخانه نجفي) .
٦٩. أوجز المسالك إلى موطأ مالك، محمد ذكريان محمد بن يحيى الكند هلوي، تحقيق أيمن صالح شعبان، بيروت، دارالكتب العلميّه ط الأولى ١٤٢٠ق/١٩٩٩م.
٧٠. الأوليات من الكافي ممّا أودعه في الكافي، محمد حسين الموحّد الحجّجي (معاصر) ، قم، مطبعة الخيام ١٣٠٤هـ-.
٧١. اهل السنّه والشّيعه بين الاعتدال والغلوّ، عبدالله بن عبدالقادر التليدي ابي الفتوح، (بي جا) ، مطبعة اسبار طيل، طنجه (بي تا) .
٧٢. إيضاح المكنون في الذيل على كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون، اسماعيل باشا البغدادي (م ١٣٣٩ق) ، بيروت، دار إحياء التراث العربي (بي تا) .
٧٣. الباقلاني وآراؤه الكلاميه- رساله دكتوراه -، محمد رمضان عبدالله، اعداد محمد رمضان. . ، بغداد، مطبعة الأئمه ١٩٨٦م.
٧٤. بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار (طبعه مصححه ومرتبّه على حسب ترتيب المصنّف) ، محمد باقر المجلسي (م ١١١١ق) ، قم، مؤسسه إحياء الكتب الإسلاميه، ج اول ١٤٢٧ق (٢٥ جلدی) . همان، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ط الثالثه، مصححه ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.
٧٥. البحر المحيط في التفسير، محمد بن يوسف الشهير بأبي حيان الأندلسي الغرناطي (٦٥٤-٧٥٤ق) ، بيروت، طبعه جديده و مصححه، دارالفكر ١٤٢٠ق/٢٠٠٠م.
٧٦. بحوث حول روايات الكافي - دراسه نقديه لكتاب الشيخ الكليني البغدادي و كتابه الكافي-، امين ترمس العاملي، قم، مؤسسه دارالهجره ط الأولى ١٤١٥ق.
٧٧. البدء والتاريخ، مطهر بن الطاهر المقدسي، (بي جا) ، مكتبه الثقافه الدينيه (بي تا) .

٨٩. تاج العروس من جواهر القاموس، السيد محمد مرتضى الزبيدي (م١٢٠٥ق)، تحقيق علي شيري، بيروت، دار الفكر ١٤١٤ق/١٩٩٤م.
٩٠. تاريخ آل زراره (به همراه رساله في آل أعين، للشيخ ابي الرازي (م٣٦٨ق)، السيد علي الموحّد الأبطحي الأصفهاني، مع شرحها للسيد محمد علي الموسوي الموحّد الأبطحي، (بي جا، بي نا، بي تا).
٩١. تاريخ ابن خلدون المسمّى ديوان المبتدأ والخبر في تاريخ العرب والبربر. . . (مقدمه)، عبدالرحمن بن خلدون (م٨٠٨ق)، ضبط و وضع الحواشي و فهرس خليل شحاده - مراجعه سهيل ذكار، بيروت، دارالفكر، ط الثالثه ١٤١٧ق/١٩٩٦م.
٩٢. تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير والاعلام، شمس الدين احمد بن عثمان الذّهبي (م٧٤٨ق)، تحقيق عمر عبدالسلام تدمري، بيروت، دارالكتاب العربي، ط الثانيه ١٤١٣ق/١٩٩٣م. همان، بيروت، دارالكتب العلميه، ط الثانيه ١٣٩٩ق/١٩٧٩م.
٩٣. تاريخ الإماميه وأسلافهم من الشّيعه، عبدالله فياض، بيروت، مؤسسه الأعلمی، ط الثانيه ١٣٩٥ق.
٩٤. تاريخ الخلفاء، جلال الدين السيوطي عبد الرحمن (٨٤٩-٩١١ق)، تحقيق و مقدمه الشيخ قاسم الشجاعی، الشيخ محمد العثماني، بيروت، دارالقلم، ط الأولى ١٤٠٦ق/١٩٨٦م.
٩٥. تاريخ الخميس في أحوال أنفيس نفيس، حسين بن محمد بن محمد الحسن الديار بكری (م٩٦٦ق)، بيروت، دار صادر (بي تا).
٩٦. تاريخ الشيعه، محمد حسين المظفر، قم، منشورات مكتبه بصيرتي (بي تا).
٩٧. تاريخ الطبري - تاريخ الامم والملوك -، محمد بن جرير الطبري (٢٢٤-٣١٠ق)، تحقيق نخبه من العلماء الأجلّاء، بيروت، مؤسسه الأعلمی (بي تا). همان، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت (بي جا، بي تا).
٩٨. تاريخ العلماء عبر العصور المختلفه، محمدرضا الحكيمي الخطيب (متولد ١٣٥٨ق)، بيروت، مؤسسه الأعلمی ط الأولى ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.

۹۹. تاریخ الفرق الإسلامیه السیاسی والدینی...، محمد ابراهیم الفیومی، قاهره، دارالفکر العربی، ط الأولى ۱۴۲۳ق/۲۰۰۳م.
۱۰۰. التاريخ الكبير، محمد بن اسماعيل البخاری (م ۲۵۶هـ - ق ۸۶۹م)، بیروت، دارالفکر (بی تا). همان، دیار بکر، المكتبه الإسلامیه (بی تا).
۱۰۱. تاریخ المدینه المنوره، عمر بن شَبّه النمیری البصری ابوزید (۱۷۳-۲۶۲ق)، تحقیق فهیم محمد شلتوت، قم، منشورات دارالفکر ۱۴۱۰ق/۱۳۶۸ش.
۱۰۲. تاریخ بغداد او مدینه السلام، احمد بن علی الخطیب البغدادی ابی بکر (۳۹۲-۴۶۳ق)، بیروت، دارالکتب العلمیه (بی تا). همان، تاریخ بغداد أو مدینه السَّلام، تحقیق و ضبط و تعلیق بشار عوّاد معروف، بیروت، دارالغرب الإسلامی، ط الأولى ۱۴۲۲ق/۲۰۰۱م. همان، بیروت، دارالکتب العلمیه (بی تا).
۱۰۳. تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، رسول جعفریان، قم، انصاریان، چاپ اول ۱۳۷۵ش.
۱۰۴. تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیاء والملوک والخلفاء، محمد بن خاوند شاه بن محمود «میرخواند»، تصحیح و تحشیه جمشید کیان فر، تهران، اساطیر، چاپ دوم ۱۳۸۵ش.
۱۰۵. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر (۴۹۹-۵۷۱ق)، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر ۱۴۱۵ق؛ همان، ط الأولى ۱۴۱۸ق/۱۹۹۷م.
۱۰۶. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح یعقوبی (م ۲۹۲ق به بعد)، تحقیق عبدالأمیر مهنا، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ط الأولى ۱۴۱۳ق/۱۹۹۳م. همان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم ۱۳۷۱ش.
۱۰۷. تأسیس السَّیعه لعلوم الإسلام، السید حسن الصدر، عراق، مرکز النشر والطباعه العراقیه المحدوده (بی تا). همان، طهران، مؤسسه الأعلمی (بی تا).
۱۰۸. تأویل مختلف الحدیث، عبدالله بن مسلم بن قتیبه ابی محمد (۲۱۳-۲۷۶ق)، تصحیح و ضبط محمد الزهری النجار-من علماء الأزهر-، بیروت، دارالجلیل ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م.

١٠٩. تبصير المتنبه بتحرير المشتبه، احمد بن علي بن حجر العسقلاني شهاب الدين الشافعي (٧٧٣-٨٥٢ق)، تحقيق علي محمد البجاوي، مراجعه علي النجار، بيروت، المكتبة العلميه (بي تا) .
١١٠. التبيان في تفسير القرآن، محمد بن الحسن الطوسي (ابي جعفر معروف بالشيخ الطوسي) (٣٨٠-٤٦٠ق)، بيروت، داراحياء التراث العربي (بي تا) .
١١١. تجارب الامم، ابو علي مسكويه الرازي (م٤٢١ق)، ترجمه ابوالقاسم امامي و. . ، تهران، دار سروش للطباعه والنشر، ط الأولى ١٤٠٧ق/١٩٨٧م.
١١٢. التحقيق في الكلمات القرآن الكريم، حسن المصطفوي، تهران، مؤسسه الطباعه و النشر وزارت الثقافه والارشاد، ط الاولى، ١٣٦٨ش.
١١٣. التحقيق في نفى التحريف عن القرآن الشريف، السيد علي الحسيني الميلاني، قم، دارالقرآن الكريم ط الادولى ١٤١٠ق.
١١٤. تدريب الراوى فى شرح تقريب النواوى، جلال الدين السيوطى عبد الرحمن (٨٤٩-٩١١ق)، تحقيق عرفان العشّا حسونه، بيروت، دارالفكر ط ١٤٢٠ق/٢٠٠٠م.
١١٥. تدوين السنه، ابراهيم فوزى، (بي جا)، رياض الريس للكتب و النشر (بي تا) .
١١٦. تدوين القرآن، علي الكوراني (معاصر)، مطبعه باقرى، قم، ط الأولى (بي تا) .
١١٧. تذكره الحفاظ، شمس الدين احمد بن عثمان الذهبى (م٧٤٨ق)، تصحيح از نسخه قديم وزارت معارف حكومت هند، بيروت، داراحياء التراث العربي (بي تا) .
١١٨. تذكره الخواص، يوسف بن فرغلى بن عبدالله البغدادي شمس الدين ابوالمظفر (م٦٥٤ق)، مقدمه السيد محمد صادق بحر العلوم، بيروت، مؤسسسه اهل البيت ٨١٤٠١ق/١٩٨١م.
١١٩. تذكره الموضوعات، محمد بن طاهر بن الهندي الفتني (م٩٨٦ق)، (بي جا، بي نا، بي تا) .
١٢٠. الترايب الإداريه - نظام الحكومه النبويه-، عبد الحى الكتانى (١٣٠٥-١٣٨٢هـ-)، بيروت، دارلكتب العربي (بي تا) .

١٢١. ترتيب مقاييس اللغة، احمد بن فارس بن ذكريا ابى الحسين (م٣٩٥ق)، ترتيب و تنقيح على العسكري - حيدر المسجدي، تحقيق وضبط عبدالسلام محمد هارون، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چ اول ١٣٨٧ش.
١٢٢. التسهيل لعلوم التنزيل، محمد بن احمد بن جزى الكلبي، بيروت، دار الكتاب العربي ط الرابعه ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.
١٢٣. التشيع بين مفهوم الائمه والمفهوم الفارسي، محمد البنداري، مقدمه سعيد حوى، عمان، دار عمار للنشر، ١٤٠٨ق/١٩٨٨م.
١٢٤. تفسير التعلبي المسمى الجواهر الحسان فى تفسير القرآن، عبد الرحمن بن محمد بن المخولف الثعالبي المالكي (م٨٧٥ق)، تحقيق عبد الفتاح ابوسنه- الشيخ على محمد المعوض و...، بيروت، دار احياء التراث ط الأولى ١٤١٨ق. همان، جواهر الحسان فى تفسير القرآن، تحقيق محمد الفاضلي، بيروت، المكتبة العصريه، ط الأولى ١٤١٧ق/١٩٩٧م.
١٢٥. تفسير الحسن البصرى (٢١-١١٠ق)، محمد عبدالرحيم، جمع و توثيق و دراسه محمد عبدالرحيم، قاهره، دارالحديث (بى تا).
١٢٦. تفسير الخازن المسمى لباب التأويل فى معانى التنزيل - و بهامشه تفسير النسفى - (بى جا)، على بن محمد بن ابراهيم البغدادي الصوفى علاء الدين، دارالكتب العربيه الكبرى (بى تا).
١٢٧. تفسير الطبرى المسمى جامع البيان فى تأويل القرآن، محمد بن جرير الطبرى (٢٢٤-٣١٠ق)، بيروت، دارالكتب العلميه، ط الثانيه ١٤٢٠ق/١٩٩٩م.
١٢٨. تفسير العياشى، محمد بن مسعود بن عياش السلمى السمرقندى (از علمای او اخر قرن سوم)، تصحيح و تعليق السيد محمد هاشم الرسولی المحلاتی، بيروت، مؤسسه الأعلمی، ط الأولى ١٤١١ق/١٩٩١م.
١٢٩. تفسير القرآن العظيم (طبعه جديده مصححه)، اسماعيل بن كثير الدمشقى ابى الفداء (٧٠١-٧٧٤ق)، بيروت، دارالمعرفه ط الثانيه ١٤٠٧ق/١٩٨٧م.

١٣٠. تفسير القمى، على بن ابراهيم القمى ابى الحسن (من علماء القرن الثالث الهجرى) ، تصحيح و تعليق السيد الطيب الموسوى الجزائرى، قم، مؤسسه دارالكتاب للطباعه. . ط الثالثه ١٤٠٤ق.
١٣١. التفسير الكاشف، محمدجواد مغنيه (معاصر) ، بيروت، دارالعلم للملايين، ط الاولى ١٩٦٨م.
١٣٢. تفسير فرات الكوفى، ابوالقاسم بن ابراهيم بن فرات الكوفى (من اعلام غيبه الصغرى) ، تحقيق محمد الكاظم، بيروت، مؤسسه النعمان للطباعه، ط ١٤١٢ق/١٩٩٢م.
١٣٣. تفسير الصافى، محمد بن المرتضى المدعو المولى محسن الفيض الكاشانى (م ١٠٩١ق) ، تصحيح و تعليق و مقدمه حسين الاعلمى، مشهد، دارالمرتضى للنشر، ط الاولى (بى تا) .
١٣٤. تفسير القرآن الكريم الشهير بتفسير المنار، محمد رشيد رضا، بيروت، دارالمعرفه للطباعه والنشر، ط الثانيه (بى تا) .
١٣٥. التفسير الكبير (طبعه جديده مصححه) ، محمد بن عمر بن حسين فخر الرازى ابو عبدالله (٥٤٤ - ٦٠٦ق/١١٤٨ - ١٢٠٩م) ، بيروت، دار الفكر (بى تا) .
١٣٦. تفسير قتاده (٦٠ - ١١٧ق) دراسه للمفسر ومنهج تفسيره، عبدالله ابو السعود بدر، القايره، كليه جامعه القايره، عالم الكتب ١٣٩٩ق/١٩٧٩م.
١٣٧. تفصيل وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعه، محمد حسن الحر العاملى (م ١١٠٤ق) ، تحقيق ونشر مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، قم، ط الأولى ١٤٠٩ق.
١٣٨. تقريب التهذيب، احمد بن على بن حجر العسقلانى شهاب الدين الشافعى (٧٧٣-٨٥٢ق) ، تحقيق و تعليق و مقدمه عبدالوهاب عبداللطيف، بيروت، دارالمعرفه، ط الثانيه ١٣٩٥ق /١٩٧٥م.
١٣٩. تقييد العلم، احمد بن على بن ثابت الخطيب البغدادي (٣٩٢-٤٦٤ق) ، تصديق و تعليق و تصدير و تحقيق يوسف العشى، (بى جا) ، نشره دار إحياء السنه النبويه، ط الثانيه ١٩٧٤م.
١٤٠. تكمله الرجال، عبدالبى الكاظمى (١٢٥٦ق) ، تحقيق السيد محمد صادق بحر العلوم، قم، أنوار الهدى، ط الأولى ١٤٢٥ق.

١٤١. تلخيص الحبير فى تخريج أحاديث الراعى الكبير، احمد بن على بن حجر العسقلانى شهاب الدين الشافعى (٧٧٣-٨٥٢ق)، تحقيق و تعليق و تصحيح السيد عبد الله هاشم اليمان المدنى، بيروت، دارالمعرفه (بى تا) .
١٤٢. تلخيص الشافى، محمد بن الحسن الطوسى (ابى جعفر معروف بالشيخ الطوسى) (٣٨٠-٤٦٠ق)، مقدمه و تعليق السيد حسين بحر العلوم، قم، منشورات العزيزى ط الثالثه ١٣٩٤ق/١٩٧٤م.
١٤٣. تلخيص المحصّى ل المعروف بنقد المحصّى ل للإمام الفخر الرازى، نصيرالدين الطوسى خواجه (م٦٧٢ق) ، بيروت، دارالأضواء، ط الثانيه ١٤٠٥ق/١٩٨٥م.
١٤٤. التنبيه والاشراف، على بن الحسين المسعودى (م٣٤٥ق) ، تصحيح ومراجعته عبدالله اسماعيل القاوى، عراق، دارالصاوى للطبع والنشر ١٣٧٥ق/١٩٣٧م.
١٤٥. تنزيه الشريعة المرفوعه عن الأخبار الشنيعه الموضوعه، على بن محمد عراق الكنانى (٩٠٧-٩٦٣ق) ، تحقيق و تعليق عبد الوهاب عبد اللطيف - عبدالله محمد الصديق، بيروت، دارالكتب العلميه، ط الثانيه ١٤٠١ق/١٩٨١م.
١٤٦. تنقيح المقال فى علم الرجال، عبد الله المامقانى (١٢٩٠-١٣٥١ق) ، تعليق و استدراك محيى الدين المامقانى، قم، مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث العربى، ط الأولى ١٤٢٥ق.
١٤٧. التنقيح فى شرح العروه الوثقى، الميرزا على الغروى التبريزى، تحرير البحث السيد ابوالقاسم الخويى، قم، مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) للطباعه والنشر، چاپ دوم (بى تا) .
١٤٨. تنوير الحوالك شرح على موطأ مالك، جلال الدين السيوطى عبد الرحمن (٨٤٩-٩١١ق) ، بيروت، دار الفكر (بى تا) .
١٤٩. توثيق السنه فى القرن الثانى الهجرىه أسسه وإتجاهاته، رفعت فوزى عبد المطلب، قاهره، مكتبه الخانجى، ط الأولى ١٤٠٠ق/١٩٨١م.
١٥٠. التوسّل والوسيله- قاعده جليه فى التوسل -، احمد بن عبدالحليم بن تيميهالحرّانى الدمشقى الحنبلى (م٧٢٧ق) ، عربستان ١٤١٢ق.

١٥١. تهذيب الاحكام فى شرح المقنعه، محمد بن الحسن الطوسى (ابى جعفر معروف بالشيخ الطوسى) (٣٨٠-٤٦٠ق)، للشيخ المفيد، تحقيق وتعليق السيد حسن الخرسانى، بيروت، دار الأضواء، ط الثالثه ١٤٠٦ق/١٩٨٥م.
١٥٢. تهذيب الاصول، السيد روح الله الموسوى الامام الخمينى (م١٤٠٨ق)، تقرير جعفر سبحانى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى التابعه لجماعه المدرسين ١٤٠٥ق.
١٥٣. تهذيب التهذيب، احمد بن على بن حجر العسقلانى شهاب الدين الشافعى (٧٧٣-٨٥٢ق)، بيروت، دار الفكر، ط الأولى ١٤٠٤ق/١٩٨٤م.
١٥٤. تهذيب الكمال، يوسف المزى ابوالحجاج (م٧٤٢ق)، تحقيق بشار عواد معروف، بيروت، مؤسسه الرساله، ط الثانيه ١٤٠٩ق.
١٥٥. تمهه التحريف بين المسلمين، الشيعه والسنة، السيد عبدالكريم فضل الله، بيروت، دارالمهدى للطباعه والنشر ١٤٢٥ق/٢٠٠٤م.
١٥٦. ثلاثيات الكلينى، امين ترمس العاملى، قم، مؤسسه دار الحديث الثقافيه، ط الأولى ١٤١٧ق.
١٥٧. جامع الاصول فى احاديث الرسول، المبارك بن محمد الشيبانى الجزرى ابن أثير (٥٤٤-٦٠٦ق)، تحقيق محمد اديب الجادر، اشراف عبدالقادر الأرتووط، بيروت، دار ابن أثير، ط الأولى ١٤١٢ق/١٩٩١م.
١٥٨. جامع البيان العلم و ما ينبغى فى روايته و حمله، يوسف بن عبد البر القرطبى ابى عمر (م٤٦٣ق)، مقدمه و تعليق محمد عبد القادر عطا، بيروت، مؤسسه الكتب الثقافيه، ط الثانيه ١٤١٨ق/١٩٩٧م.
١٥٩. الجامع الصغير فى احاديث البشير النذير، جلال الدين السيوطى عبد الرحمن (٨٤٩-٩١١ق)، بيروت، دار الكتب العلميه، ط الأولى ١٤١٠هـ/١٩٩٠م.
١٦٠. جامع المقاصد فى شرح القواعد، على بن الحسين الكركى (٩٤٠ق)، تحقيق و نشر مؤسسه آل البيت (عليهم السلام)، قم، ط الأولى ١٤٠٨ق.

١٦١. الجامع لأحكام القرآن (تفسير قرطبي)، محمد بن احمد الأنصاري القرطبي (م ٦٧١ق)، بيروت، داراحياء التراث العربي (بي تا).
١٦٢. الجرح والتعديل، عبدالرحمن بن ابي حاتم محمد بن إدريس بن المنذر التميمي الحنظلي (م ٣٢٧ق)، بيروت، داراحياء التراث العربي (چاپ از روی نسخه حيدرآباد دکن)، هند، ١٢٧١ق/١٩٥٢م.
١٦٣. جُمَل انساب الاشراف، احمد بن يحيى بن جابر البلاذري (م ٢٧٩ق)، تحقيق و مقدمه سهيل ذكار و...، بيروت، دارالفكر، ط الاولى ١٤١٧ق/١٩٩٦م.
١٦٤. الجمل والنصره لسيد العتره في حرب الجمل، محمد بن محمد بن النعمان بن المعلم الشيخ المفيد البغدادي (٣٣٦ - ٤١٣ ق)، تحقيق السيد علي مير شريفى، مكتب الاعلام الإسلامى، ط الأولى ١٤١٣ق/١٣٧١ش.
١٦٥. جمهره اللغه، محمد بن الحسن الأزدي البصرى معروف بابن دريد (م ٣٢١ق)، بيروت، دارصادر (بي تا).
١٦٦. جواهر الفقيهه، وتليه رسالتان للسيد المرتضى و الشيخ الطوسى، ابن البراج القاضى (م ٤٨١ق)، تحقيق ابراهيم بهادري، بإشراف و مقدمه جعفر السبحانى، قم، جامعهاالمدرسين، ط الأولى ١٤١١ق.
١٦٧. جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام، محمد حسن النجفى (م ١٢٦٦ق)، تصحيح و تعليق الشيخ عباس القوجانى، بيروت، داراحياء التراث، ط السابع (بي تا). همان، چاپ ١٥ جلدی، بيروت، مؤسسه المرتضى - دارالمورخ العربى، ط الأولى ١٤١٢ق/١٩٩٢م.
١٦٨. حجّيه السنّه (سلسه قضاء الفكر الإسلامى)، عبدالغنى عبد الخالق، آمريکا، دارالوفسا للطباعه والنشر، ط الثانيه ١٤١٣ق/١٩٩٣م.
١٦٩. الحدائق الناضره فى احكام العتره الطاهره، يوسف البحرانى (م ١١٨٦ق)، تحقيق و تعليق محمد تقى الإيروانى، قم، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين (بي تا).

١٥١. الحديث والمحدثون - أو عنايه الامهالاسلاميه بالسنة النبويه-، محمد ابوزهره، مصر، مطبعه مصر شركه مساهمه (بى تا) .
١٧١. الحديث ومصطلحه، محمد بن صالح العثيمين، (بى جا، بى نا، بى تا) .
١٧٢. حقائق الإيمان مع رسالتى الاقتصاد والعداله، زين الدّين على بن احمد الجبى العاملى الشهيد الثانى (٩١١ - ٩٦٦ق) ، تحقيق السيد مهدى الرجائى، اشراف السيد محمود المرعشى، قم، مكتبه آيهالله المرعشى النجفى، ١٤٠٩ق.
١٧٣. حقائق هامه حول القرآن، السيد جعفر مرتضى العاملى، قم، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين، قم، ط الأولى (بى تا) .
١٧٤. حقيقه الشّيعه - هل يمكن تقاربهم مع اهل السنه-، محمد بيومى، القاهره، دارالغدّ الجديد، ط الاولى ١٤٢٧ق/٢٠٠٦م.
١٧٥. الحقيقه المظلومه، محمد على المعلم، (بى جا) ، ط الأولى ١٤١٨ق/١٩٩٧م.
١٧٦. حليه الاولياء وطبقات الاصفياء، احمد بن عبدالله الإصبهانى ابى نعيم (م ٤٣٠ق) ، مقدمه ابن تيميه، قاهره، دار أمّ القرى للطباعه والنشر (بى تا) . همان، بيروت، دارالكتب العلميه، ط الأولى ١٤٠٩ق/١٩٨٨م.
١٧٧. خاتمه مستدرک الوسائل، تحقيق مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) ، حسين النورى الطبرسى (م ١٣٢٠ق) ، قم، مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) ، ط الأولى ١٤١٦ق.
١٧٨. الخرائج والجرائح، قطب الدّين الزّاوندى (م ٥٧٣ق) ، تحقيق مؤسسه الإمام الهادى (ع) ، قم، مؤسسه الإمام الهادى (ع) ، (بى تا) .
١٧٩. الخصال، محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى ابى جعفر (م ٣٨١ق) ، تحقيق على اكبر الغفارى، بيروت، مؤسسه الأعلمى للمطبوعات، ١٤١٠ق/١٩٩٠م.
١٨٠. خطط الشام، محمد كرد على، بيروت، دارالعلم للملايين، ط الثانيه ١٣٩١ق/١٩٧١م.
١٨١. الخطوط العريضة لأسس قام عليها دين الشّيعه الإثنى العشريه. . ، محب الدين الخطيب (م ١٣٩٨ق) ، اردن، دار عمار، ط الأولى ١٤٢٠ق/١٩٩٩م.

١٨٢. خلاصه الاقوال فى معرفه الرجال، الحسن بن يوسف المطهر الحلى جمال الدين مشهور بعلامه الحلى (٦٤٨-٧٢٦ق)، تحقيق جواد الفيومى، ايران، نشر الفقاهه، ط الثانيه ١٤٢٢ق. همان، به نام رجال العلامه الحلى، تصحيح السيد محمد صادق بحر العلوم، قم، منشورات الرضى، ١٤٠٢ق.

١٨٣. خلاصه ميزان الحَقِّ، محمد كوزل الأمدى، قم، انتشارت دليل ما، ط الأولى ١٤٢٦ق.

١٨٤. الخلافة والامامه- ديانه- و سياسه (دراسه مقارنه للحكم و الحكومه فى الإسلام)، عبد الكريم الخطيب، بيروت، دارالمعرفه (بى تا).

١٨٥. دائرهالمعارف الشيعه العامه، محمد حسن الأعلمى الحائرى، بيروت، مؤسسسه الأعلمى للمطبوعات، ط الثانيه ١٤١٣ق/١٩٩٣م.

١٨٦. دائرهالمعارف القرن العشرين، محمد فريد وجدى، بيروت، دارالمعرفه للطباعه والنشر ١٣١٨ق/١٩٠٠م. همان، بيروت، دارالفكر (بى تا).

١٨٧. الدرّ المنثور فى التفسير المأثور، جلال الدين السيوطى عبد الرحمن (٨٤٩-٩١١ق)، ضبط النص والتصحيح واسناد الآيات و وضع الحواشى والفهارس باشرف دار الفكر، بيروت، دارالفكر للطباعه والنشر، ١٤١٤ق/١٩٩٣م. همان، ط الأولى ١٣٠٤ق/١٩٨٩م.

١٨٨. دراسات فى الفرق والمذاهب القديمه المعاصره، عبدالله الأمين، بيروت، دارالحقيقه، ط الثانيه مزيده ١٩٩١م.

١٨٩. دراسات فى الكافى للكلىنى، هاشم معروف الحسينى، لبنان، (بى تا)، ط الأولى ١٣٨٨ق/١٩٦٨م.

١٩٠. دراسات فى نهج البلاغه، محمد مهدي شمس الدين (معاصر)، بيروت، دارالزهراء، ط الثانيه ١٣٩٢ق/١٩٧٢م.

١٩١. دعائم الإسلام و ذكر الحلال والحرام، النعمان محمد التميمى المغربى القاضى ابى حنيفه (م ٣٦٣ق)، تحقيق آصف بن على اصغر فيضى، القايره، دارالمعاصر، ط الثانيه ١٣٨٣ق/١٩٦٣م.

١٩٢. دفاع عن التشيع (تبنى الرد على الشبهات التي أثارها احمد كاتب و كشف التزوير والتحريف والكذب المعتمد على التشيع و علمائه) ، السيد نذير الحسيني، قم، مؤسسه الإسلاميه العامه للتبليغ والإرشاد، ط الأولى ١٤٢١ق.
١٩٣. دفاع عن الكافي، دراسه مقارنه لأهمّ الطعون والشبهات المشاره حول كتاب الكافي للشيخ الكليني، تامير هاشم حبيب العميدى، قم، مركز الغدير للدراسات الإسلاميه، ط الأولى ١٤١٥ق/١٩٩٥م.
١٩٤. دفع الكذب المبين المفترى من الرافضه على أمّهات المؤمنين، عبدالقادر بن محمد عطا صوفى، مدينه عربستان، مكتبه الغرباء الأثرية (سلسله الدفاع عن الصحابه الكرام (١) ، ط الأولى ١٤١٨ق/١٩٩٧م.
١٩٥. دفع شبهه التشبيه بأكف التنزيه، عبدالرحمن بن الجوزى الحنبلى (م٥٩٧ق) ، تحقيق حسن السقاف، عمان الأردن، دارالإمام النووى، ط الثالثه ١٤١٣ق.
١٩٦. دلائل الصّديق (مناقشه علميه موعويه مع ابن روز بهان) ، محمدحسن المظفر (١٣٠١-١٢٧٥ق) ، القايره، دارالمعلم للطباعه، ط الثانيه ١٣٩٦ق/١٩٧٦م.
١٩٧. دلائل النبوه، احمد بن الحسين البيهقى ابى بكر (م٤٥٨ق) ، ترجمه محمود مهدوى دامغانى، تهران، انتشارات علمى و فرهنگى ١٣٦١ش.
١٩٨. الدوله العريبه الإسلاميه، على حسن الخربوطلى، القايره، دارإحياء الكتب العريبه، ١٣٨٠ق/١٩٦٠م.
١٩٩. ديوان السيد رضا الهندى الموسوى، السيد رضا الهندى الموسوى، بيروت، دار الأضواء، ط الأولى ١٤٠٩ق.
٢٠٠. الذريعه إلى تصانيف الشيعه، آقا بزرگ الطهرانى، بيروت، دارالأضواء (بى تا) .
٢٠١. الذكري، زين الدين على بن احمد الجبعى العاملى الشهيد الثانى (٩١١-٩٦٦ق) ، (حجريه غير منقحه الصفحات بخط كرمانى، سنه ١٢٧٢ق) .

٢٠٢. ذيل تاريخ البغداد، ابن النجار البغدادي (م٦٤٣ق)، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، ط الأولى١٤١٧ق.

٢٠٣. الرفاعي الكبير، السيد عبدالله هاشم اليماني المدني (تحقيق وتعليق وتصحيح)، بيروت، دارالمعرفه (بي تا).

٢٠٤. ربيع الابرار و نصوص الاخبار، محمود بن عمر الزمخشري جارالله (٤٦٧ - ٥٣٨ ق)، قم، منشورات الرضى، ط الأولى١٤١٠ق.

٢٠٥. رجال ابن داود (همرا با رجال البرقي)، تقي الدين الحسن بن علي بن داود الحلبي (م٧٠٧ق)، تحقيق و مقدمه السيد محمد آل بحر العلوم، قم، منشورات الرضى، النجف، مطبعه الحيدريه، ١٣٩٢ق/١٩٧٢م.

٢٠٦. رجال السيد بحر العلوم (الفوائد الرجاليه)، السيد مهدي بحر العلوم (م٢١٢ق)، تحقيق محمد صادق بحر العلوم، طهران، مكتبه الصادق، ط الاولى١٣٦٣ش.

٢٠٧. رجال الطوسي، محمد بن الحسن الطوسي (ابي جعفر معروف بالشيخ الطوسي) (٣٨٠ - ٤٦٠ق)، تحقيق جواد القيومي الإصفهاني، قم، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين بقم، ١٤٢٠ق. همان، النجف الأشرف، مطبعه الحيدريه، ١٣٨١ق/١٩٦١م.

٢٠٨. رجال المجلسي، محمد باقر المجلسي (م١١١ق)، ترتيب عبدالله السبزالي الحاج، بيروت، منشورات مؤسسه الأعلمی، ط الأولى١٤١٥ق/١٩٩٥م.

٢٠٩. رجال النجاشي، احمد بن علي النجاشي الكوفي الأسدي (٣٧٢-٤٥٠ق)، تحقيق محمد جواد النائيني، بيروت، دارالأضواء، ط الأولى١٤٠٨ق/١٩٨٨م.

٢١٠. رسائل الرد على الرافضه، نخبه ممتازه من فطاحل العلماء، تحقيق عبد المجيد السلفي، دهوك، مطبعه خه بات١٩٩٧م.

٢١١. رسائل الشّريف المرتضى، الشّريف المرتضى (م٤٣٤ق)، مقدمه السيد احمد الحسيني، إعداد السيد مهدي الرجائي، قم، دارالقرآن مدرسه آيهالله العظمى الكليبايگاني، ١٤٠٥ق.

٢١٢. رسائل الكركي، محقق الكركي (م ٩٤٠ق)، تحقيق محمد الحسون، قم، جامعه المدرسين بقم، ١٤١٢ق.
٢١٣. رساله في الاستخاره من القرآن المجيد والفرقان الحميد، الميرزا أبي العباس الكلّباسي الأصبهاني (١٢٤٧-١٣١٥ق)، مقدمه السيد عبدالحسين الموسوي التستري، بإهتمام محمد حسن محب آل الرسول، قم، مؤسسه الإمام المهدي (عج)، ط الأولى ١٤١١ق.
٢١٤. رساله في الرد على الرافضه، ابوحامد محمد المقدسي (م ٨٨٨ق)، تحقيق عبد الوهاب خليل الرحمن، هند، الدارالسلفيه، ط ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.
٢١٥. الرعايه في علم الدرايه، زين الدين علي بن احمد الجبعي العاملي الشهيد الثاني (٩١١-٩٦٦ق)، تحقيق وتعليق عبدالحسين محمد علي بقال، بإشراف السيد محمود المرعشي، قم، مكتبه آيهالله المرعشي، ط الأولى ١٤٠٨ق.
٢١٦. الرواشح السماويه في شرح الاحاديث الإماميه، مير محمد باقر الحسيني المرعشي الداماد، قم، منشورات مكتبه آيهالله المرعشي، ١٤٠٥ق (چاپ سنگي).
٢١٧. روح التشيع، عبد الله نعمه (رئيس المحكمه الجعفريه العليا)، بيروت، دارالبلاغه (بي تا).
٢١٨. روح المعاني في تفسير القرآن و السبع المثاني، السيد محمود آلوسي شهاب الدين (م ١٢٧٠ق)، بيروت، داراحياء التراث العربي (بي تا).
٢١٩. روض الجنان في شرح ارشاد الاذهان، زين الدين علي بن احمد الجبعي العاملي الشهيد الثاني (٩١١-٩٦٦ق)، تحقيق مركز الأبحاث والدراسات الاسلاميه، قم، بوستان كتاب، ط الأولى ١٤٢٢ق - ١٣٨٠ش.
٢٢٠. روض الجنان وروح الجنان في تفسير القرآن، حسين بن علي بن محمد بن احمد الخزاعي النيشابوري مشهور بابوالفتوح الرازي (٩١١-٩٦٦ق)، تصحيح محمد جعفر ياحقي - محمد مهدي ناصح، مشهد، بنياد پژوهش هاي اسلامي آستان قدس رضوي، ١٤٢٢ق - ١٣٦٨ش.
٢٢١. روضات الجنات في أحوال العلماء والسادات، الميرزا محمد باقرالموسوي الخوانساري (١٢٢٦-١٣١٣ق)، تحقيق اسدالله اسماعيليان، تهران - قم (بي تا) (از روي نسخه دارالمعرفه بيروت).

٢٢٢. روضه الواعظين، محمد بن الفتال النيسابورى (شهيد ٥٠٨ق)، تحقيق غلامحسين المجيدى ومجتبى الفرجى، قم، دليل ما، ط الأولى ١٤٢٣ق/١٣٨١ش.

٢٢٣. الروضه من الكافى، محمد بن يعقوب الكلينى الرازى (م ٣٢٩ق)، تحقيق و تعليق على اكبر الغفارى بيروت، دار الأضواء (بى تا). همان، طهران، دارالكتب الإسلاميه، چاپ چهارم ١٣٦٢ش.

٢٢٤. رياض العلماء وحياض الفضلاء، الميرزا عبدالله أفندى الأصبهاني (من اعلام القرن الثانى عشر)، تحقيق السيد احمد الحسينى من مخطوطات مكتبه آيهالله المرعشى العامه، قم، مطبعه الخيام، ١٤٠١ق.

٢٢٥. رياض المسائل فى تحقيق الاحكام بالدلائل، السيد على بن السيد محمد على الطباطبائى (م ١١٣١ق)، تحقيق و نشر مؤسسه آل البيت (عليهم السلام)، لإحياء التراث، قم، ط الأولى ١٤١٨ق.

٢٢٦. الرياض النضره فى مناقب العشره، احمد الشهير المحب الطبرى ابى جعفر، بيروت، دارالكتب العلميه (بى تا).

٢٢٧. ريحانه الادب فى تراجم المعروفين بالكنيه واللقب. . . . ميرزا محمد على مدرّس تبريزى، تهران، چاپخانه حيدرى، چاپ سوم ١٣٦٩ش.

٢٢٨. زاد المسير فى علم التفسير، جمال الدين عبدالرحمن بن على بن محم الجوزى القرشى البغدادى (م ٥٦٧ق)، تحقيق و وضع الحواشى محمد بن عبد الرحمن عبدالله، اخراج احاديث ابو هاجر السعيد بن بسيونى زغلول، بيروت، دارالفكر، ط الأولى ١٤١٥ق/١٩٨٧م.

٢٢٩. الزبده الفقهيه فى شرح الروضه البهيه، السيد محمد حسن العاملى، بيروت، دارالهادى، ط الأولى ١٤٠٤ق/١٩٩٤م.

٢٣٠. زندگانى اباعبدالله، ترجمه لهوف سيد بن طاوس، سيد محمد صحفى، قم، انتشارات اهل البيت (عليهم السلام) ١٣٧٣ش.

٢٣١. زوائد تاريخ بغداد على الكتب الستّه، خلدون الأحذب، دمشق، دارالقلم، ط الأولى ١٣١٧ق/١٩٩٦م.

٢٣٢. سؤالات حمزه الدارقطني، حمزه بن يوسف السهمي الدارقطني، تحقيق محمد بن عبدالله عبدالقادر، الرياض، مكتبة المعارف، ط الأولى ١٤٠٤ق.
٢٣٣. شيرُ العالمين وكشف ما في الدارين، محمد بن محمد الغزالي ابي حامد (م٥٠٥ق)، تقديم و تحقيق أيمن عبد الجابر البحيري، القاهرة، دارالآفاق العربية، ط الأولى ١٤٢١ق/٢٠٠١م.
٢٣٤. السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، محمد بن منصور بن احمد بن إدريس (م٥٩٨ق)، تحقيق لجنة التحقيق، قم، مؤسسه النشر الإسلاميه، ط الثانيه ١٤١٠ق.
٢٣٥. سفينه البحار و مدينه الحِكم والآثار مع تطبيق النصوص والوارده فيها على بحار الانوار، الشيخ عباس القمي (م١٣٥٩ق)، بطبيعه القديمه والجديده، ايران، دارالأسوه للطباعه والنشر، ط الأولى ١٤١٤ق.
٢٣٦. سلامه القرآن من التحريف و تفنيد الإفتراءات على الشيعه الاماميه، فتح الله المحمدي (نجارزادگان)، تهران، مشعر، ١٣٨٢ش.
٢٣٧. السنّه، عمرو بن ابي عاصم الضحّاك (م٢٨٧ق)، تحقيق محمد ناصر الألباني، بيروت، المكتب الإسلامى، ط الثالثه ١٤١٣ق/١٩٩٣م.
٢٣٨. السنّه والشيعه وحده الدين خلاف السياسه والتاريخ، محمد عماره، احمد الكاتب - الجيزه، دارطبيه للطباعه، الأولى ٢٠٠٨م.
٢٣٩. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد القزوينى ابن ماجه (م٢٧٥ق)، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دار الفكر (بى تا). همان، تحقيق كمال يوسف الحوت، بيروت، دارالفكر (بى تا).
٢٤٠. سنن ابي داود، سليمان بن أشعث السجستاني أبى داود (م٢٧٥ق)، تحقيق و تعليق سعيد محمد اللحام، بيروت، دارالفكر، ط ١٤١٠ق/١٩٩٠م. همان، مراجعه و ضبط و تعليق محمد محيى الدين عبدالحميد، بيروت، دارالفكر (بى تا).
٢٤١. السنن الكبرى، احمد بن الحسين بن على البيهقي ابي بكر (م٤٥٨ق)، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، ط الأولى ١٤١٤ق/١٩٩٤م.

٢٤٢. السنن الكبرى، احمد بن شعيب النسائي ابى عبدالرحمن (م٣٠٣ق) ، تحقيق عبد الغفار سليمان البندارى و سيد كسروى حسن، بيروت، دارالكتب العلميه، ط الأولى ١٤١١ق / ١٩٩١م.
٢٤٣. سنن النسائي بشرح السيوطى و حاشيه الإمام السندى، جلال الدين السيوطى عبد الرحمن (٨٤٩-٩١١ق) ، بيروت، دار الكتب العلميه (بى تا) .
٢٤٤. سَيَرُ أعلام النبلاء، شمس الدين احمد بن عثمان الذّهبي (م٧٤٨ق) ، تحقيق شعيب الأرنؤوط - ابراهيم الزبيق، بيروت، مؤسسه الرساله، ط التاسعه ١٤١٣ق. همان، ط الرابعه ١٤٠٦ق / ١٩٨٦م.
٢٤٥. السيره النبويه، اسماعيل بن كثير الدمشقى ابى الفداء (٧٠١-٧٧٤ق) ، تحقيق مصطفى عبدالواحد، بيروت، دارالمعرفه، ط الأولى ١٣٩٦ق.
٢٤٦. سيرت رسول، اسحق بن محمد همدانى قاضى ابوقروه رفيع الدين (م٦٢٣ق) ، تحقيق على اصغر مهدوى، تهران، خوارزمى، چاپ سوم ١٣٧٧ش.
٢٤٧. سیری در صحیحین (بررسی دو کتاب مهم اهل سنت: بخاری و مسلم) ، محمد صادق نجمی، قم، بوستان کتاب، چاپ اول ١٣٨٦ش.
٢٤٨. الشّافى فى الإمامه، الشّريف المرتضى (م٤٣٤ق) ، قم، مؤسسه إسماعيليان، ط الثانيه ١٤١٠ق.
٢٤٩. الشافى فى شرح اصول الكافى، المولى خليل القزوينى (م١٠٨٩ق) ، تحقيق محمد حسين الدّرايتى، قم، دارالحديث، ط الاولى ١٤٣٠ق / ١٣٨٨ش.
٢٥٠. شبهات السّلفيه، جواد حسين الدليمى، تحريف القرآن، التقيه، عداله الصحابه، بيروت، دارالمحجّه البيضاء للطباعه والنشر، بيروت، دار الرسول، ط الأولى ١٤٢٥ق / ٢٠٠٤م.
٢٥١. شبهات و ردود الرد على الشّبهات احمد الكاتب حول امامه اهل البيت (عليهم السلام) ، الحلقة الثانيه، السيد سامى البدرى، (بى جا) ، مؤلف، ط الأولى ١٤١٩ق.
٢٥٢. شبهات و ردود، الحلقة الاولى الرد على الشّبهات التى أرادها احمد الكاتب حول العقيدته الشيعة اهل البيت (عليهم السلام) الحلقة الثالثه، السيد سامى البدرى، (بى جا) ، نشر حبيب، ط ١٤١٧ق.

٢٥٣. شبّهات و ردود، الرّدّ على الشّبّهات احمد الكاتب حول امامه اهل البيت (عليهما السلام) و وجود المهدي المنتظر، السيد سامى البدرى، دارالفقه للطباعه و النشر، ط الرابعه مزيده و منقّحه ١٤٢٨ق.

٢٥٤. شرح اصول الخمسه، عبدالجبار الاسدآبادى ابى الحسن القاضى (م١٤١٥ق)، تعليق احمد ابن الحسين بن ابى هاشم، تحقيق ومقدمه عبدالكريم عثمان، قاهره، مكتبه وهبه، ط الثانيه ١٤٠٨ق/١٩٨٨م.

٢٥٥. شرح اصول الكافى، محمد صالح المازندراني (م١٠٨١ق)، تصحيح على اكبر الغفارى، تعليق الميرزا ابوالحسن الشعرانى، طهران، منشورات المكتبه الإسلاميه، ١٣٨٨ش. همان، تحقيق السيدعلى عاشور، بيروت، دار إحياء التراث العربى - مؤسسه التاريخ، ط الثانيه ١٤٢٩ق/٢٠٠٨م.

٢٥٦. شرح الزرقانى على موطأ الامام مالك، محمد بن عبدالباقى بن يوسف الزرقانى المصرى، الازهرى (م١١٢٢ق)، بيروت، دارالكتب العلميه، ط الرابعه ١٤١١ق/١٩٩٠م.

٢٥٧. شرح ألفيه العراقى المسمّاه بالتبصره و التذكره، زين الدين عبدالرحيم بن الحسين بن عبدالرحمن العراقى (م٨٠٦ق)، و يليه فتح الباقي على الفيه العراقى، زين الدين ذكرياء بن محمد بن ذكريا الازهرى الشافعى (م٩٢٥ق)، بيروت، دارالكتب العلميه (بى تا).

٢٥٨. شرح المقاصد، عبدالرحمن عميره، الامام مسعود بن عمر بن عبدالله الشهير سعد الدين التفتازانى (٧١٢-٧٣٩ق)، تحقيق و تعليق مع مقدمه فى علم الكلام، منشورات الشريف الرضى، ط الاولى ١٤٠٩ق/١٩٨٩م.

٢٥٩. شرح المواقف، السيد الشريف على بن محمد الجرجانى (م٨١٢ق)، للقاضى عضدالدين عبدالرحمن الإيجى (م٧٥٦) و يليه حاشيتى السيالكوته و الچلبى، قم، منشورات الشريف الرضى (از روى طبع اولى ١٣٢٥ق/١٩٠٧م).

٢٦٠. شرح جامع تجريد الاعتقاد (بحث امامت ج٦)، احمد امينى نجفى، قم، نشر مرتضى ١٣٦٩ش.

٢٦١. شرح سنن ابن ماجه القزوينى (٢٠٩-٢٧٩ق) ، ابوالحسن الحنفى المعروف بالسندى، بيروت، دارالجيل (بى تا، بى جا) .
٢٦٢. شرح صحيح مسلم، يحيى الدين ابى ذكرى يحيى بن شرف النووى الشافعى (٦٣١-٦٧٦ق) ، مراجعه الشيخ خليل الميس، بيروت، دارالقلم، ط الاولى ١٤٠٧ق/١٩٨٧م. همان، بيروت، دار احياء التراث العربى (بى تا) .
٢٦٣. شرح نهج البلاغه، عبد الحميد بن ابى الحديد، تحقيق ابوالفضل ابراهيم، بيروت، داراحياء التراث، ط الثانيه ١٣٨٥ق/١٩٦٥م.
٢٦٤. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فى الايات النازله فى اهل البيت صلوات الله عليه و سلامه عليهم، عبيدالله بن عبدالله بن احمد المعروف بالحاكم الحسكانى الحداء الحنفى النيسابورى (من اعلام القرن الخامس الهجرى) ، تحقيق الشيخ محمد باقر المحمودى، ايران، مؤسسه الطبع و النشر التابعه لوزاره الثقافه و الارشاد اسلامى، ط الاولى ١٤١١ق/١٩٩٠م.
٢٦٥. شيخ المضيره ابوهريره، محمود ابوريه (م١٩١٧م) ، مصر، دارالمعارف، ط الثالثه (بى تا) .
٢٦٦. الشيعه - فلسفه و تاريخ -، احمد كمال شعث، قاهره، مكتبه مدبولى، ط الأولى ١٤١٤ق/١٩٩٤م.
٢٦٧. الشيعه فى التاريخ، محمد حسين الزين، بيروت، دارالآثار للطباعه و النشر والتوزيع، ط الثانيه ١٣٩٦ق/١٩٧٩م.
٢٦٨. الشيعه فى الميزان، محمدجواد مغنيه (معاصر) ، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات و النشر والتوزيع (بى تا) .
٢٦٩. الشيعه فى عقائدهم و أحكامهم، السيد أمير محمد الكاظم القزوينى، الكويت، دار الطليعه (بى تا) .
٢٧٠. الشيعه و القرآن، احسان الهى ظهير، لاهور پاكستان، اداره ترجمان السنه، محل توزيع، رياض عربستان (بى تا) .

٢٧١. الشَّيْعه و تحريف القرآن، محمد مال الله، تقديم محمد احمد النجفي، الاردن، شركه الشرق الاوسط للطباعه، ط الثانيه ١٤٠٥ق.

٢٧٢. الشَّيْعه والتَّشيع، محمدجواد مغنيه (معاصر)، بيروت، مكتبه المدرسه ودار الكتاب اللبناني للطباعه (بى تا). همان، قم، منشورات شريف الرضى، ط الثانيه ١٤٠٥ق.

٢٧٣. الشَّيْعه وأهل البيت، احسان الهى ظهير، لاهور پاكستان، إداره ترجمان السنه، ط الخامسه ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.

٢٧٤. الشَّيْعه و السنه، احسان الهى ظهير، لاهور پاكستان، پخش، رياض عربستان، مكتبه بيت الاسلام (بى تا).

٢٧٥. الشَّيْعه و صكوك الغفران، محمد مال الله، (بى جا)، مكتبه ابن تيميه، ط الأولى ١٤١١ق.

٢٧٦. شيعه؛ مجموعه مذاكرات باپروفيسور هانرى كرن، محمد حسين الطباطبائي (١٢٨١-١٣٦٠ق)، به كوشش سيد هادى خسرو شاهى، قم، بوستان كتاب، چاپ اول، ١٣٨٧ش.

٢٧٧. الصافى شرح اصول الكافى، ملا خليل القزوينى، بتصحيح مولوى سيد تصدق حسين صاحب رضوى مطبع فيض منشى نول كشور، لكنهو (بى تا).

٢٧٨. الصَّحابه (السلسه الندوات العقائديه ٢٤) السيد على الحسينى الميلانى، مركز الابحاث العقائديه، ط الاولى ١٤٢١ق.

٢٧٩. الصَّحابه فى نظر الشَّيْعه الإماميه، اسد حيدر، تصدير الدكتور حفى داود، طهران، (بى نا)، (از روى نسخه مصر، نشر النجاج و نجف نشر مطبعه النجف ١٣٧٦ق)، ط الثانيه ١٤٠٢ق.

٢٨٠. الصَّحاح تاج اللغه و صحاح العربيه، اسماعيل بن حماد الجوهري (م٣٩٣ق)، تحقيق احمد عبدالغفور عطار، بيروت، دارالعلم للملايين، ط الثالثه ١٤٠٤ق/١٩٨٤م.

٢٨١. صحيح ابن حبان (الاحسان بترتيب صحيح ابن حبان)، الامير علاء الدين على بن بَلْبَان الفارسى (م٧٣٩ق) (ترتيب دهنده)، تقديم و ضبط كمال يوسف الحوت، بيروت، دارالكتب العمليه، ط الاولى ١٤٠٧ق/١٩٨٧م

٢٨٢. صحيح ابن خزيمة، محمد بن اسحق بن خزيمة السلمى النيسابورى ابى بكر (م ٣١١ق) ، تحقيق محمد مصطفى الاعظمى، (بى جا) المكتب الاسلامى، ط الثانية ١٤١٢ق.

٢٨٣. صحيح البخارى، محمد بن اسماعيل البخارى (م ٢٥٦هـ - ق ٨٦٩م) ، شرح و توضيح مصطفى ديب البغا، بيروت - دمشق، دار ابن كثير - اليمامة للطباعة والنشر، ط الخامسة ١٤١٤ق / ١٩٩٣م. همان (تكجلدى) ، بيروت، دارالجيل للنشر والتوزيع، ط الأولى ١٤٢٩ق/ ٢٠٠٥م.

٢٨٤. صحيح مسلم الجامع الصحيح، مسلم بن الحجاج النيشابورى (٢٠٤ - ٢٦٨ق) ، تحقيق وتصحيح محمد فؤاد عبدالباقي، بى - روت، دارالفكر، ط الثانية ١٣٩٨ق/ ١٩٧٨م. همان، مرتبه وقف ترتيب المعجم المفهرس محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دارالجيل، ط الأولى ١٤٢٤ق/ ٢٠٠٥م.

٢٨٥. الصحيح من سيره النبى الاعظم، السيد جعفر مرتضى العاملى، قم، دار الحديث للطباعة والنشر، ط الأولى ١٤٢٦-١٣٨٥ش.

٢٨٦. صحيفه كامله سجاديه، الامام على بن الحسين زين العابدين (ع) ، ترجمه و تعليق عليرضا رجالى تهرانى، تهران انتشارات گاه سحر، چ اول ١٣٨١ش.

٢٨٧. صراط الحق فى المعارف الإسلاميه والاصول الاعتقديه، آصف المحسنى، قم، ذوى القربى، ط الاولى ١٤٢٨ق.

٢٨٨. الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم، زين الدين أبى محمد على بن يونس العاملى النباطى البياضى (م ٨٧٧ق) ، تصحيح و تعليق محمد باقر البهبودى (بى جا) ، المكتبه المرتضويه، لحياء الآثار الجعفرية، ط الأولى ١٣٨٤ق.

٢٨٩. الصوارم المهرقه فى جواب الصواعق المحرقة، نورالله التستري القاضى (م ١٠١٩ق) ، تصحيح جلال الدين الحسينى، ايران، چاپخانه شركت سهامى طبع كتب ايران ١٣٦٧ق.

٢٩٠. الصواعق المحرقة فى الرد على أهل البدع و الزندقه، و يليه تطهير الجنان واللسان عن الخطور و التفوه لسب سيدنا معاويه، احمد بن حجر الهيتمى المكى (٨٩٩-٩٧٤ق) ، القايره، مكتبه القايره، اخراج حديث و مقدمه عبدالوهاب عبداللطيف (بى تا) .

٢٩١. صيانه القرآن من التحريف، محمد هادي معرفت، تحقيق مؤسسه النشر الاسلامي، قم، مؤسسه النشر. . . ، ط الثالثه ١٤٢٨ق.
٢٩٢. ضحى الاسلام، احمد امين، بيروت، دارالكتاب العربي، ط الاولى ١٤٢٥ق/٢٠٠٥م.
٢٩٣. طبقات اعلام الشيعة، آقا بزرگ الطهراني، قم، مؤسسه اسماعيليان، ط دوم (بي تا). همان، بيروت، داراحياء التراث العربي، ط الاولى، ١٤٢٠ق/٢٠٠٩م.
٢٩٤. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد (م ٢٣٠ق)، بيروت، داربيروت ١٤٠٥ق/١٩٨٥م.
٢٩٥. طرائف المقال، السيد علي اصغر الجابلقى (م ١٣١٣ق)، تحقيق السيد محمد الرجائي، قم، ط الاولى ١٤١٠ق.
٢٩٦. الطرائف في معرفه مذاهب الطوائف، رضى الدين ابى القاسم على بن موسى ابن طاووس الحسنى الحسينى (م ٦٦٤ق)، قم، مطبعه الخيام/١٤٠٠هـ. همان، ترجمه داوود الهامى، قم، نويد اسلام، چ اول ١٣٧١ش.
٢٩٧. طرائق الحقائق، محمد معصوم شيرازى «معصوم عليشاه (نايب الصدر)»، تصحيح محمد جعفر محجوب، ايران، كتابخانه سنابى (بي تا).
٢٩٨. طريق الحق حوار مع عالم جليل من اهل السنه و الجماعة، السيد جعفر مرتضى العاملى، بيروت، المركز الاسلامى للدراسات، ط الاولى ١٤٣١ق/٢٠١٠م.
٢٩٩. ظهر الاسلام، احمد امين، بيروت، دارالكتب العلميه ط الاولى ١٤٢٥ق/٢٠٠٤م.
٣٠٠. عبدالله بن سبأ وأساطير أخرى، السيد مرتضى العسكري العلامه، بيروت، دار الزهراء، ط السادس ١٤١٢ق/١٩٩١م.
٣٠١. عثمان بن عفان، على محمد محمد الصلابى، (بي جا)، ط الاولى ١٤٢٧ق/٢٠٠٦م.
٣٠٢. عجائب علوم القرآن، عبدالرحمن بن على بن محمد بن على بن الجوزى القرشى عبدالرحمن ابى الحسن (٥١٠-٥٩٧ق)، تحقيق و مقدمه و تعليق عبدالفتاح عاشور، القاهره، الزهراء للاعلام العربى، ط الاولى ١٤٠٧ق/١٩٨٦م.

٣٠٣. العروه الوثقى، با تعليقات بعض مراجع، السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي، تهران، المكتبة العلميه الاسلاميه (بى تا) .
٣٠٤. عقائد الشيعه و دجال القرن، ١٤١- ناصرالدين شاه (م١٤٠٧ق/١٩٨٧م)، (بى جا، بى نا)، ١٤٠٧ق/١٩٨٧م.
٣٠٥. عقائد سنه و عقايد الشيعه التقارب و التباعد، صالح الوردانى، بيروت، الغدير للدراسه والنشر، ط الاولى ١٤١٩ق/١٩٩٩م.
٣٠٦. العقدالفريد، احمد بن محمد بن عبدربه الأندلسى (م٣٢٨ق)، تحقيق مفيد محمد قميه، بيروت، دارالكتب العلميه (بى تا) .
٣٠٧. العقيدہ الاسلاميه على ضوء تراث اهل البيت (عليهم السلام)، جعفر السبحانى، بيروت، الوكاله العالميه التوزيع و نقل به عربى جعفر الهادى، (بى تا) .
٣٠٨. العقيدہ و الشريعه فى الاسلام - تاريخ التطور العقدي و التشريعى الاسلامى، اجناس جولد تسيهر (گلدزيهر: مستشرق)، تعريب، محمد يوسف موسى - على حسن عبدالقادر. . . ، دارالكتب الحديثه عصر و مكتبه المشى ببغداد، ط الثانيه (بى تا) .
٣٠٩. علم الحديث و نقش آن در شناخت و تهذيب احاديث، زين العابدين قربانى لاهيجى، قم، انتشارات انصاريان، چ اول ١٣٧٠ش.
٣١٠. علم اليقين فى اصول الدين، محمد بن المرتضى المدعوالمولى محسن الفيض الكاشانى (م١٠٩١ق)، قم، انتشارات بيدار، ١٤٠٠ق/١٣٨٥ش.
٣١١. علوم القرآن عند المفسرين، مركز الثقافه و المعارف القرآنيه، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، ط الاولى ١٤١٦ق/١٣٧٤ش.
٣١٢. على بن احمد بن سعيد بن الحزم الظاهري الأندلسى أبى محمد (٣٨٣-٤٥٦ق)، الاصول والفروع، تصحيح وضبط جمعى از علما، بيروت، دار الكتب العلميه ط الأولى ١٤٠٤ق/١٩٨٤م.

٣١٣. علي بن احمد بن سعيد بن الحزم الظاهري الأندلسي أبي محمد (٣٨٣-٤٥٦ق)، الفصل في الملل و الاهواء و النحل، تحقيق محمد ابراهيم نصر- عبدالرحمن عميره، بيروت، دارالجليل ١٤٠٥ق/١٩٨٥م.

٣١٤. عَلِيّ وَ بَنُوهُ (الفتنه الكبرى ٢)، طه حسين، القاهرة، دارالمعارف، ط الثانية عشر (بي تا) .

٣١٥. العوالم - الامام الحسين (ع)، عبدالله البحراني (م ١١٣٠ق)، قم، امير، تحقيق مدرسه الامام المهدي (عج)، ط الاولى ١٤٠٧ق.

٣١٦. العين، الخليل بن احمد الفراهيدي ابي عبد الرحمن (١٠٠-١٧٥ق)، تحقيق مهدي المخزومي - ابراهيم السمرائي، قم، منشورات دار الهجرة، الأولى ١٤٠٤ق.

٣١٧. عيون اخبار الرضاء، محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي ابي جعفر (م ٣٨١ق)، تصحيح و تذييل السيد مهدي الحسيني اللاجوردى، ناشر، رضا مشهدي ١٣٦٣ش.

٣١٨. الغارات، ابراهيم بن محمد ثقفى كوفى ابو القاسم (م ٢٨٣ق)، تحقيق جلال الدين حسيني ارموى، تهران، انجمن آثار ملي، ١٣٥٣ش.

٣١٩. الغدير فى الكتاب والسنة والادب، عبد الحسين الأمينى النجفى (١٣٢٠-١٣٩٠ق)، بيروت، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، ط الاولى ١٤١٤ق/١٩٩٤م.

٣٢٠. الفتاوى الكبرى، احمد بن عبدالحليم بن تيميهالحرّانى الدمشقى الحنبلى (م ٧٢٧ق)، تحقيق محمد عبدالقادر عطا - مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، ط الاولى، ١٤٠٨ق / ١٩٨٧م.

٣٢١. فتح البارى بشرح صحيح الامام ابي عبدالله محمد بن اسماعيل البخارى، احمد بن علي بن حجر العسقلانى شهاب الدين الشافعى (٧٧٣-٨٥٢ق)، بيروت، داراحياء التراث العربى، ط الرابعه ١٤٠٨ق/١٩٨٨م. همان، تحقيق و تعليق محمد فؤاد عبدالباقي، عبدالعزيز بن باز بيروت، دارالكتب العلميه، ط الاولى ١٤١١ق/١٩٨٩م. همان، تصحيح و اعتنا به حسان عبدالمنان، بيروت، بيت الافكارالدوليه ٢٠٠٧م.

٣٢٢. فتح المَنان في نسخ القرآن، على حسن العريض، مصر، مكتبة الخانجي مصر، ط الاولى ١٩٧٣م.

٣٢٣. فتنه التكفير والحكم بغير ما أنزل الله، محمد ناصر الدين الالباني، تقريظ عبد العزيز بن عبد الله بن باز، تعليق محمد بن صالح العثيمين، يليها فتاوى حول التكفير بغير ما أنزل الله، الرياض عربستان، دار ابن خزيمة للنشر والتوزيع، ط الثانية مزیده و منقحه ١٤١٨ق/١٩٩٧م.

٣٢٤. فجر الإسلام، يبحث عن الحياه العقليه في صدر الإسلام إلى آخر الدوله الامويه، احمد امين، القاهره، مطبعه لجنه التأليف والترجمه والنشر، ط الثامن ١٣٨٠ق/١٩٦١م.

٣٢٥. الفخرى في الآداب السيلطانيه والدول الإسلاميه، محمد بن علي الطباطبا المعروف بابن الطقطقي، تحقيق عبد القادر محمد مايو، بيروت، دار القلم العربي، ط الأولى ١٤١٨ق.

٣٢٦. الفرق الاسلاميه و حق الامه السياسى، محمد ابراهيم الفيومى، قاهره، دارالشروق، ط الاولى ١٤١٩ق/١٩٩٨م.

٣٢٧. فرق الشيعه (فيه مذاهب فرق اهل الامامه و اسمائها وذكر أهل مستقيمها من سقيمها واختلافها وعللها)، الحسن بن موسى النوبختى ابى محمد (من اعلام القرن الثالث للهجره)، صححه وعلق عليها السيد محمد صادق آل بحر العلوم، قم، دارالذخائر للمطبوعات (بى تا) (از روى نسخه طبع نجف ١٣٥٥ق/١٩٣٦م).

٣٢٨. الفرق بين الفرق و بيان الفرقه الناجيه، عبد القاهر بن طاهر البغدادي (م ٤٩٩هـ - ق ١٠٣٧م)، تحقيق لجنه احياء التراث العربى، بيروت، دارالجليل... ١٤٠٨ق/١٩٨٧م. همان، تحقيق و تعليق محمد محيى الدين عبد الحميد، بيروت، دار المعرفه (بى تا)

٣٢٩. فرق معاصره تنسب الى الإسلام و بيان موقف الإسلام، غالب على عواجى، جدّه، المكتبه العصريه الذهبيه، ط الأولى ١٤٢٢ق/٢٠٠١م.

٣٣٠. الفروع من الكافى، محمد بن يعقوب الكلينى الرازى (م ٣٢٩ق)، تحقيق على اكبر الغفارى، قم، دارالكتب الاسلاميه، چاپ پنجم ١٣٦٣ش.

۳۳۱. فرهنگ آفتاب، شرح تفصیلی مفاهیم نهج البلاغه، عبدالمجید معادینخواه، تهران، نشر ذره، چاپ اول ۱۳۷۳ش.

۳۳۲. فرهنگ سخنان حسین بن علی (ع)، گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم (ع)، زیر نظر سازمان تبلیغات، ترجمه علی مؤیدی، قم، نشر معروف، چاپ اول ۱۳۸۳ش.

۳۳۳. الفصول المهمه ابوهریره (موسوعه الامام السید عبدالحسین شرف الدین)، السید عبدالحسین شرف الدین الموسوی (۱۲۹۰-۱۳۷۷ق)، اعداد و تحقیق مرکز العلوم و الثقافه الاسلامیه، قم، احیاء التراث الاسلامی، بیروت، دارالمورخ، ط الاولی ۱۴۲۷ق/۲۰۰۶م.

۳۳۴. الفصول المهمه فی اصول الائمه، محمد حسن الحر العاملی (م ۱۱۰۴ق)، تحقیق محمد بن محمد حسین القائنی، قم، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (ع)، ط الاولی ۱۴۱۸ق.

۳۳۵. فضائل اهل البیت المسمی جواهر العقیدین فی فضل الشرفین (شرف العلم الجلی و النسب العلی)، علی بن عبدالله الحسنی السمهودی (۸۴۴-۹۱۱ق)، القسم الثانی النسب الشریف، تحقیق موسی بنایب العلیلی، بغداد، مطبعه العانی، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م.

۳۳۶. فلاح السائل و نجاح المسائل فی عمل الیوم و اللیله، علی بن موسی بن جعفر محمد بن طاووس الحسنی الحسینی ابی القاسم (۶۶۴ق)، تحقیق غلام الحسین المجیدی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ط الاولی ۱۴۱۹ق/۱۳۷۷ش.

۳۳۷. فلسفه التوحید و الولایه، محمدجواد مغنیه (معاصر)، قم، مرکز مطبوعات دارالتبلیغ الاسلامی (بی تا).

۳۳۸. الفوائد الرضویه فی أحوال علماء المذهب الجعفریه، الشیخ عباس القمی (م ۱۳۵۹ق)، به کوشش دکتر عقیقی بخشایشی، قم، نوید اسلام، چ اول ۱۳۸۵ش.

۳۳۹. الفوائد العلمیه، السید علی الموسوی البهبهانی (م ۱۳۸۰ق)، اهواز، مکتبه دارالعلم، طالثانیه ۱۴۰۵ق.

۳۴۰. الفوائد المدینه (خطی)، محدث الاسترآبادی.

٣٤١. الفوائد البهية في شرح عقائد الاماميه، محمد جميل حمّود، بيروت، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، ط الثانيه ١٤١٢ق/ ٢٠٠١م.
٣٤٢. فهرست كتب الشيعه و اصولهم و اسماء المصيّنفين و اصحاب الاصول، محمد بن الحسن الطوسى (ابى جعفر معروف بالشيخ الطوسى) (٣٨٠ - ٤٦٠ق)، تحقيق السيد عبدالعزيز الطباطبائى، قم، مكتبه المحقق الطباطبائى، ط الاولى ١٤٣٠ق.
٣٤٣. الفهرست، ابن نديم (٣٧٨ق)، تعليق و اعتناها الشيخ ابراهيم رمضان، بيروت، دارالمعرفه، ط الثانيه، ١٤١٧ق، ١٩٩٧م.
٣٤٤. فى ادب مصر الفاطميه، محمد كامل حسين، (بى جا) دارالفكر العربى، ط الثانيه ١٩٦٣م.
٣٤٥. فى مذاهب الإسلاميين - الخوارج - الاباضيه - الشيعه، عامر النجار، (بى جا)، الهيئه المصريه العامه للكتاب، ٢٠٠٥م.
٣٤٦. فيض القدير شرح جامع الصّغير، محمد عبدالرؤف المناوى، تحقيق احمد عبدالسلام، بيروت، دارالكتب العلميه، ط الاولى ١٤١٥ق. همان، بدون تحقيق بيروت، دارالفكر (بى تا).
٣٤٧. قاموس الرّجال، محمد تقى التستري، تحقيق مؤسسه النّشر الاسلامى التابعه لجماعه المدرسين، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ط الاولى ١٤١٩ق.
٣٤٨. القاموس المحيط، محمد بن يعقوب الفيروزآبادى (٧٢٩-٨١٧ق)، اعداد و تقديم محمد عبدالرحمن المرعشى، طبع جديد و مصححه بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٢٢ق/ ٢٠٠١م. همان، طبعه فنيه محققه و مصححه، بيروت داراحياء، ط الاولى ١٤١٢ق/ ١٩٩١م.
٣٤٩. قصّه التفسير، احمد الشرباضى، بيروت، دارالجيل، ط الأولى ١٩٧٨م.
٣٥٠. القول الصّيراح فى البخارى و صحيحه الجامع، شيخ الشريعه الاصفهانى (١٢٦٦-١٣٣٩ق)، مقدمه جعفر سبحانى، تحقيق حسين الهرساوى، قم، مؤسسه الامام الصادق (ع)، ط الاولى ١٤٢٢ق.

٣٥١. الكافي، محمد بن يعقوب الكليني الرازي (م ٣٢٩ق) ، تحقيق قسم الإحياء التراث مركز البحوث دارالحدیث، قم، دار الحدیث، ط الأولى ١٤٣٠ق / ١٣٨٨ش. همان، تصحيح وتعليق على اكبر الغفاري، بيروت، دارالأضواء (بي تا) . الأصول من الكافي، همان، طهران، دار الكتب الاسلاميه، چاپ چهارم ١٣٦٥ش.

٣٥٢. الكامل في التاريخ، على بن عبد الواحد الشيباني المعروف بابن الأثير الجزري (٥٥٥ - ٦٣٠ق) ، بيروت، دارالفكر، ١٣٩٨هـ- / ١٩٧٨م. همان، حَقَّقه واعتنى به عبدالسلام تدمري، بيروت، دارالكتاب العربي، ط الثانية ١٤٢٠ق / ١٩٩٩م. همان، بيروت، دارصادر ١٣٨٥ق.

٣٥٣. الكامل في ضعفاء الرجال، عبدالله بن عدی الجرجانی ابی احمد (م ٣٦٥ق) ، تحقيق سهيل ذكار و... ، بيروت، دارالفكر، ط الثانية ١٤٠٩ق.

٣٥٤. كتاب الامالي (مشهور به الامالي الخمسيه) ، يحيى بن الحسين الشجري (از امامان زيديه متوفى ٤٩٩ق) ، ترتيب محيى الدين محمد بن على بن الوليد القرشي، بيروت، عالم الكتب (بي تا) .

٣٥٥. كتاب الرجال (به همراه كتاب الرجال ابى جعفر احمد بن على ابى عبدالله البرقى) ، الحسن بن على بن داود الحلبي تقى الدين (م ٦٤٧ق) ، تهران، چاپخانه دانشگاه تهران، ١٣٤٢ش.

٣٥٦. كتاب الطهاره - الثالث - السيد ابوالقاسم الخويى (١٣١٧-١٤١٣ق) ، قم، دار الهادى، ط الثالثه ١٤١٠ق. همان، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار، ط الأولى ١٤٢١ق.

٣٥٧. كتاب الطهاره (الثالث) ، السيد روح الله الموسوى الامام الخمينى (م ١٤٠٨ق) ، قم، مؤسسه اسماعيليان، ١٤١٠ق.

٣٥٨. كتاب الطهاره - الاول - السيد محمدرضا الكلپايگانى (م ١٤١٤ق) ، قم، دارالقرآن الكريم (بي تا) .

٣٥٩. كتابخانه ابن طاووس واحوال و آثار او، إتان كلبرگ (معاصر) ، ترجمه سيدعلى قرائى، رسول جعفریان، قم، كتابخانه آيه الله مرعشى نجفى، ط ١٤١٣ق.

٣٦٠. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل وعيون الاقاويل في وجوه التأويل، محمود بن عمر الزمخشري جارالله (٤٦٧ - ٥٣٨ ق) ، بذيله اربع كتب، بيروت، دارالكتاب العربي (بي تا) .
٣٦١. كشف الارتياب في اتباع محمد بن عبد الوهاب، السيد محسن أمين العاملي، تحقيق و مقدمه حسن الأمين، (بي جا) ، منشورات مكتبه الحرمين، ط الثانيه ١٣٨٢ق/١٩٥٢م.
٣٦٢. كشف الاسرار، السيد روح الله الموسوي الامام الخميني (م١٤٠٨ق) ، (بي جا، بي نا، بي تا) .
٣٦٣. الكشف الحثيث عن رمى بوضع الحديث، برهان الدين الحلبي (م٨٤١ق) ، تحقيق صبحي السامراي (بي جا) ، المكتبه النهضه العربيه، ط الأولى ١٤٠٧ق.
٣٦٤. كشف الخفاء و مزيل الالباس، اسماعيل بن محمد العجلوني الجراحي (١١٦٢ق) ، بيروت، دار الكتب العلميه، ط الثانيه ١٤٠٨ق.
٣٦٥. كشف الظنون عن اسامى الكتب والفنون، مصطفى بن عبدالله الرومي الحنفي الشهير بالملا كاتب الجلبى المعروف بحاجي خليفه (١٠١٧-١٠٦٧ق) ، بيروت، دارالفكر للطباعه والنشر، ١٤١٩ق/١٩٩٩م. همان، بيروت، داراحياء التراث العربى (بي تا) .
٣٦٦. كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء، جعفر كاشف الغطاء (م١٢٢٨ق) ، تحقيق مكتبه الاعلام الاسلامى - فرع خراسان، قم، بوستان كتاب، ط الاولى ١٤٢٢ق - ١٣٨٠ش.
٣٦٧. كشف المراد فى شرح تجرى الاعتقاد، الحسن بن يوسف المطهر الحلّي جمال الدين مشهور بعلامه الحلّي (٦٤٨-٧٢٦ق) ، تصحيح و مقدمه و تعليق حسن زاده آملی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التبعة لجماعه المدرسين، ط الخامسة ١٤١٥ق.
٣٦٨. كشف المهجه لثمره المهجه، على بن موسى بن جعفر محمد بن طاووس الحسنی الحسينى ابى القاسم (٦٦٤ق) ، النجف، المطبعه الحيدريه ١٣٧٠ق/١٩٥٠م. تجديد چاپ قم، مكتبه الداورى.
٣٦٩. الكشف و البيان (تفسير الثعلبي) ، احمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبي النيسابورى (م٤٢٧ق) ، تحقيق ابى محمد بن عاشور، مراجعه الساعدي، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ١٤٢٢ق/٢٠٠٢م.

٣٧٠. كشف الغمّه في معرفه الأئمّه، على بن عيسى بن ابي الفتح (م٦٩٢ق)، بيروت، دارالكتاب الإسلامى (بى تا) .
٣٧١. كفايه الأثر في النص على الأئمّه الإثنى عشر، الخزار القمى الرّازى (م٤٠٠ق)، تحقيق السيد عبداللطيف الحسينى الكوه كمرى الخويى، قم، انتشارات بيدار، ١٤٠١ق.
٣٧٢. الكفايه في علم الروايه، احمد بن على بن ثابت المروف بالخطيب البغدادى ابي بكر (م٤٦٣ق)، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٩ق/١٩٨٨م.
٣٧٣. الكلينى و الكافى، عبدالرسول الغفار، قم، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين، ط الأولى ١٤١٦هـ-.
٣٧٤. الكلينى وتأويلاته الباطنيه فى الآيات القرآنيه فى كتابه اصول الكافى (دراسات فى العقائد والفرق)، صلاح عبد الفتاح الخلدى، عمان، دار عمار للنشر والتوزيع، ١٤٢٧ق/٢٠٠٧م.
٣٧٥. كمال الدين و تمام النعمه، محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى ابي جعفر (م٣٨١ق)، تصحيح و تعليق على اكبر الغفارى، قم، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين، ط الرابعه ١٤٢٢ق.
٣٧٦. كنز العمّال فى سنن الاقوال والافعال، صحّحه و وضع فهارسه الشيخ صفوه السقا، المتقى بن حسام الدين الهندى علاء الدين (م٩٧٥ق)، نبطه و فسّر غريبه الشيخ بكرى حيانى، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠٩ق/١٩٨٩م.
٣٧٧. الكنى واللقاب، الشيخ عباس القمى (م١٣٥٩ق)، مقدمه محمد هادى الأمينى، طهران، مكتبه الصدر، چاپ پنجم ١٣٦٨ش.
٣٧٨. لؤلؤها لبحرين فى الإجازات و تراجم رجال الحديث، يوسف احمد البحرانى (١١٨٦ق)، تحقيق و تعليق السيد محمد صادق بحر العلوم، قم، بهرام، چاپ دوم (بى تا) .
٣٧٩. لسان الميزان، احمد بن على بن حجر العسقلانى شهاب الدين الشافعى (٧٧٣-٨٥٢ق)، بيروت، مؤسسه الأعلمى، ط الثانيه ١٣٩٠ق.
٣٨٠. لغت نامه دهخدا، على اكبر دهخدا، زير نظر دكتور محمد معين و دكتور سيد جفر شهيدى، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول ١٣٧٣ش.

٣٨١. لمحات فى الكتاب والحديث، لطف الله الصافى، قم، الدراسات الإسلاميه، مؤسسه البعثه (بى تا) .
٣٨٢. مباحث فى تدوين السنّه المطهره، ابواليقظان عطيه الجبورى، بيروت، دارالندوه الحديده (بى تا) .
٣٨٣. مباحث فى علوم القرآن، مناع القطان، بيروت، مؤسسه الرساله، ط الرابعه ١٣٩٦ق/١٩٧٦م.
٣٨٤. المبسوط فى فقه الاماميه، محمد بن الحسن الطوسى (ابى جعفر معروف بالشيخ الطوسى) (٣٨٠ - ٤٦٠ق)، تصحيح و تعليق السيد محمد تقى الكشفى، (بى جا) المكتبه المرتضويه لاهياء الآثار الجعفريه، ط الثانيه (بى تا) .
٣٨٥. المجدى فى أنساب الطالبين، على بن محمد بن على بن محمد العلوى العمرى النسابه (م قرن پنجم)، تحقيق احمد المهديى الدامغانى، قم، مكتبه آيهالله المرعشى النجفى، ط الأولى ١٤٠٩ق.
٣٨٦. مجمع البيان فى تفسير القرآن، ابى على الفضل بن الحسن الطبرسى امين الاسلام (من اعلام القرن السادس الهجرى (٥٤٨ق)، مقدمه السيد محسن الامين العاملى، تحقيق و تعليق لجنه من العلماء، بيروت، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، ١٤١٥ق/١٩٩٥م.
٣٨٧. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، على بن ابى بكر الهيثمى نورالدين (م ٨٠٧ق)، بتحريه الحافظين الجليلين العراقى و ابن حجر، بيروت، دارالكتب العربى، ط الثانيه ١٤٠٢ق ١٩٨٢م.
٣٨٨. مجمع الفائده فى شرح ارشادالاذهان، المولى أحمد الأردبيلى (م ٩٩٣ق)، قم، جامعه المدرسين ١٤٠٣ق/١٣٦٣ش.
٣٨٩. مجموع الفتاوى، احمد بن عبدالحليم بن تيميهالحرّانى الدمشقى الحنبلى (م ٧٢٧ق)، تحقيق انور الباز - عامر الجزار، بيروت، دارالوفا، طالثائه ١٤٢٤ق / ٢٠٠٥م.
٣٩٠. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد البرقى (م ٢٧٤ق)، تحقيق السيد جلال الدين حسيني (بى جا)، دارالكتب الإسلاميه (بى تا) .

٣٩١. المحصّل و هو محصّل افكار المتقدّمين و المتأخّرين من الحكماء و المتكلّمين، محمد ابن عمر بن حسين فخرالزّازى ابو عبدالله (٥٤٤ - ٦٠٦ق/١١٤٨ - ١٢٠٩م) ، تحقيق و تقديم دكتور حسين أتاى، القايره، مكتبه التّراث، ط الأولى ١٤١١ق/١٩٩١م.
٣٩٢. المحيط فى اللغه، اسماعيل بن عبّاد (٣٢٦-٣٨٥ق) ، تحقيق الشيخ محمد حسن آل ياسين، بيروت، عالم الكتب، ط الاولى ١٤١٤ق/١٩٩٤م
٣٩٣. مختصر التّحفة الإثنى عشرية، شاه عبدالعزيز غلام حكيم الدّهلوى، نقله من الفارسى الى العربىه سنه ١٢٢٧ق، الشيخ غلام بن محبى الدين بن عمر الأسلمى، إختره وهذّبه سنه ١٣١٠هـ- ق السيد محمود الآلوسى، تركيه استانبول ١٣٩٩ق/١٩٧٩م.
٣٩٤. مختصر المزنى، اسماعيل بن يحيى المزنى (م٢٤٦ق) ، بيروت، دارالمعرفه (بى تا) .
٣٩٥. المختصر الوجيز فى علوم الحديث، محمد عجاج الخطيب، بيروت، مؤسسه الرساله ناشرون، ط الأولى ١٤٢١ق/٢٠٠١م.
٣٩٦. المختصر فى اخبار البشر - تاريخ ابى الفداء- اسماعيل بن ابى الفداء عمادالدين (م٧٢٣ق) ، بيروت، دار المعرفه (بى تا) .
٣٩٧. مختصر كتاب البلدان، احمد بن محمد الهمدان المعروف بابن الفقيه، ليدن، مطبع بريل، ١٣٠٢هـ-.
٣٩٨. مدينه المعاجز، السيد هاشم البحرانى (م١١٠٧ق) ، تحقيق الشيخ عزت الله المولاىي الهمدانى، قم، مؤسسه المعارف الاسلاميه، ط الاولى ١٤١٤ق.
٣٩٩. مذاهب التفسير الإسلامى، محمد يوسف موسى - على حسن عبدالقادر... ، تحقيق و تعليق عبدالحكيم النّجار، مصر، مكتبه الخانجى ١٣٧٣ش/١٩٥٥م.
٤٠٠. مرءات الجنان و عبره اليقضان فى معرفه مايعتبر من حوادث الزّمان، عبدالله بن اسعد بن على بن سليمان اليافعى الميمنى المكى ابى محمد (م٧٦٨ق) ، وضع الحواشيه خليل المنصور، بيروت، دارالكتب العلميه، ط الاولى ١٤١٧ق/١٩٩٧م.

٤٠١. مرآت العقول فى شرح اخبار آل الرسول، محمد باقر المجلسى (م ١١١١ق)، تهران، دارالكتب الإسلاميه، ١٣٧٩ش.
٤٠٢. مرآت الكتب، ميرزا على آقا ثقه الاسلام تبريزى شهيد، (بى جا)، ناشر عبدالله ثقه الاسلامى، چاپ اول ١٣٦٨ق.
٤٠٣. المراجعات، السيد عبدالحسين شرف الدين الموسوى (١٢٩٠-١٣٧٧ق)، ايران، دارالاسوه للطباعه، ط الرابعه ١٤٢٥ق. همان، (بى جا)، منشورات دار المرتضى (بى تا) تحقيق الشيخ حسين الراضى، السيد عبدالحسين شرف الدين الموسوى (١٢٩٠-١٣٧٧ق)، المجمع العالمى لأهل البيت (عليهم السلام)، ط الأولى ١٤٢٢ق.
٤٠٤. مرآة المعارف فى تعيين مرآة العلويين و الصّحابة والتابعين والزّواه والعلماء والادباء والشّعراء، محمد حرز الدين، تحقيق وتعليق محمد حسين حرز الدين، نجف اشرف، مطبعه الآداب فى النجف الأشرف، ١٣٩١ق/١٩٧١م.
٤٠٥. مروج الذهب و معادن الجواهر، على بن الحسين المسعودى (م ٣٤٥ق)، تحقيق محمد محيى الدين عبد الحميد، بيروت، دارالمعرفه، ط ١٤٠٢ق/١٩٨٢م.
٤٠٦. المسائل السرويه (مصنفات الشيخ مفيد ج ٧)، محمد بن محمد بن النعمان بن المعلم الشيخ المفيد البغدادي (٣٣٦-٤١٣ق)، تحقيق قسم الدراسات الإسلاميه- مؤسسه البعثه، قم، المؤتمر العالمى لأفئيه الشيخ المفيد، ط الثانيه ١٤١٣ق.
٤٠٧. مسار الشيعه فى مختصر تواريخ الشريعة، محمد بن محمد بن النعمان بن المعلم الشيخ المفيد البغدادي، تحقيق الشيخ مهدي نجف، بيروت، دار المفيد، ط الأولى ١٤١٥ق.
٤٠٨. مسأله التقريب بين اهل السنه والشيعه، ناصر بن عبدالله على القفارى، رياض، عربستان، دار طيبه للنشر والتوزيع، ١٤٢٠ق.
٤٠٩. مستدرک الحاکم، محمد بن محمد الحاکم النيسابورى (م ٤٠٥ق)، تحقيق الدكتور يوسف المرعشلى، بيروت، دارالمعرفه ١٤٠٦؛ همان، دراسه وتحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، ط ١٤١١ق/١٩٩٠م.

٤١٠. مستدرک سفینه البحار، علی النمازی الشاهرودی (م١٤٠٥ق) ، تحقیق حسن بن علی النمازی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی لجماعه المدرسین، ١٤١٩ق.

٤١١. المستصفی فی علم الاصول وبذیلہ فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت فی اصول الفقه، محمد بن محمد الغزالی ابی حامد (م٥٠٥ق) ، مصر، مطبعه الأميریه، ١٣٢٢ق. همان، بولاق مصر المحمیه، المطبعه الأميریه، ط الأولى ١٣٢٢ق.

٤١٢. مستمسک العروه الوثقی، السید محسن الطباطبائی الحکیم، بیروت، داراحیاء التراث (بی تا) .

٤١٣. مسند ابن راهویه، اسحق بن ابراهیم بن مخلد الحنظلی المزوری ابن راهویه (م٢٣٨ق) ، تحقیق عبدالغفور عبدالحق حسین البرد البلوسی، مدینه منوره، مکتبه الإیمان، ط الأولى ١٤١٢ق/١٩٩١م.

٤١٤. مسند ابوعلی الموصلی، احمد بن علی بن المثنی التمیمی (م٣٠٧ق) ، تحقیق حسین سلیم اسد (بی جا) ، دارالمأمون التراث دارالثقافه العربیه (بی تا) .

٤١٥. مسند ابی داود الطیالسی، سلیمان بن داود بن الجارود الفارسی البصری الشهیر بأبی داود الطیالسی (م٢٠٤ق) ، بیروت، دار الحدیث (بی تا) .

٤١٦. مسند الإمام احمد بن حنبل، أحمد بن حنبل (١٦٤-٢٤١ق) تحقیق صدقی محمد جمیل العطار، بیروت، دار الفکر، ط الثانية ١٤١٤ق/١٩٩٤م. همان، شرحه و وضع فهرسه حمزه احمد الزین، القاهره، دار الحدیث، ط الأولى ١٤١٦ق/١٩٩٥م. همان، بیروت، دارصادر (بی تا) .

٤١٧. مسند الشامیین، سلیمان بن احمد بن ایوب اللخمی الطبرانی (م٣٦٠ق) ، تحقیق حمدی عبدالمجید السلفی، بیروت، مؤسسه الرساله، ط الثانية ١٤١٧ق/١٩٩٦م.

٤١٨. مسند الامام الرضا (ع) ، عزیزالله عطاردی الخبوشانی، مشهد، المؤتمر العالمی للامام الرضا (ع) ١٤٠٦ق.

٤١٩. المشبهه فی الرجال (اسماؤهم و انسابهم) ، محمد بن احمد بن عثمان الذهبی شمس الدین (م٧٤٨ق) ، تحقیق علی محمد البجاوی (بی جا) داراحیاء الکتب العربیه، ط الاولى ١٩٦٢م.

٤٢٠. مشرق الشمسين، بهاء الدين العاملي (شيخ بهايي) (م ١٠٣١ق)، قم، مكتبه بصيرتي، ١٣٩٨ق.

٤٢١. مشكل الآثار، احمد بن محمد بن سلامهبن مسلمه الحنفى الهروى ابى جعفر الطحاوى، بيروت، دارصادر (بى تا).

٤٢٢. المصاحف، عبدالله بن أبى داود سليمان بن الاشعث السجستاني ابى بكر (٢٣٠-٣١٦ق)، بيروت، دارالكتاب العلميه، ط الاولى ١٤٠٥ق/١٩٨٥م.

٤٢٣. مصباح الشريعه منسوب إلى الإمام جعفر الصادق (ع)، بيروت، مؤسسه الأعلمی، ط الأولى ١٤٠٠ق.

٤٢٤. المطالب العالیه لزوائد المسانید الثمانیه، احمد بن على بن حجر العسقلانی شهاب الدين الشافعی (٧٧٣-٨٥٢ق)، تحقيق حبيب الرحمن الاعظمی، بيروت، دارالمعرفه ١٤١٤ق.

٤٢٥. مع الدكتور السالوس فى كتابه «مع الشيعه الإثني عشریه فى الاصول والفروع»، السيد جاسم الموسوى - الشيخ شاکر عطيهالساعدى لجنه التأليف، بيروت، مركز الزهراء الإسلاميه- مؤسسه التاريخ العربى (بى تا).

٤٢٦. مع الدكتور القفارى فى اصول مذهب اهل السنه ورواتها، ابوالفضل الاسلامى، قم، نشر الفقاهه، ط الثانيه ١٤٢٦ق.

٤٢٧. مع الدكتور القفارى فى اصول مذهبه حول القرآن الكريم و التشيع، ابوالفضل الاسلامى، قم، نشر الفقاهه، ط الاولى ١٤٢٨ق.

٤٢٨. مع الدكتور على احمد السالوس فى كتابه فقه الشيعه الإماميه، السيد أمير محمد الكاظم القزوينى، قم، دائره الفقه المعارف الإسلامى طبقاً لمذهب أهل البيت (عليهم السلام)، مركز الغدير للدراسات الإسلاميه، ط الأولى ١٤١٤ق/١٩٩٤م.

٤٢٩. مع الشيعه الإثني عشریه فى الاصول والفروع (موسوعه شامله)، احمد على السالوس، دوحه، دارالتقوى للنشر والتوزيع - دارالثقافه، ط الأولى ١٤١٧ق/١٩٩٧م.

٤٣٠. معالم العلماء فى فهرست كتب الشيعه و اسماء والمصنّفين قديماً و حديثاً، محمد بن على بن شهر آشوب المازندراني ابو جعفر (م ٥٨٨ق)، نجف، المطبعه الحيدريه ١٣٨٠ق/١٩٦١م.

٤٣١. معالم المدرستين، السيد مرتضى العسكري العلامه، ايران، مركز الطباعة والنشر للمجمع العالمى لأهل البيت (عليهم السلام) ، ط الأولى ١٤٢٤ق/٢٠٠٣م.
٤٣٢. معانى الاخبار، محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى ابى جعفر (م ٣٨١ق) ، مقدمه: الشيخ حسين الاعلمى، تصحيح على اكبر الغفارى، بيروت، مؤسسه الاعلمى، ط الاولى ١٤٢٠ق.
٤٣٣. المعجم الاوسط، سليمان بن احمد بن ايوب اللخمي الطبراني (م ٣٦٠ق) ، تحقيق ابراهيم الحسينى (بى تا) ، دارالحرمين (بى تا) ؛ همان، تحقيق محمود الطحان، الرياض، مكتبه المعارف، الاولى، ١٤١٥ق/ ١٩٩٥م.
٤٣٤. معجم البلدان، ياقوت بن عبدالله الحموى الرومى البغدادى ابى عبدالله (م ٦٢٦ق) ، مقدمه محمد عبدالرحمن المرعشلى، بيروت، دار إحياء التراث العربى - مؤسسه التاريخ العربى، طبع مصححه و منقحه (بى تا) .
٤٣٥. المعجم الصغير، سليمان بن احمد بن ايوب اللخمي الطبراني (م ٣٦٠ق) ، تصحيح و مراجعه عبدالرحمن محمد عثمان، بيروت، دارالفكر، ط الثانيه ١٤٠١ق/ ١٩٩١م.
٤٣٦. معجم الفروق اللغويه، ابوهلال العسكري، قم، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين، ط الأولى ١٤١٢ق.
٤٣٧. المعجم الكبير، سليمان بن احمد بن ايوب اللخمي الطبراني (م ٣٦٠ق) ، تحقيق حمدى عبدالمجيد السلفى، القايره مكتبه ابن تيميه (بى تا) . همان، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ط ١٤٠٥ق/ ١٩٨٥م.
٤٣٨. معجم المؤلفين تراجم مصنفى الكتب العربيه، عمر رضا كحاله (معاصر) ، بيروت، مطبعه داراحياء التراث العربى، الناشر مكتبه المثنى (بى تا) .
٤٣٩. معجم المصطلحات والالفاظ الفقهييه، محمود عبدالرحمن عبدالمنعم، قايره، دار الفضيله للنشر والتوزيع (بى تا) .
٤٤٠. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواه، السيد ابوالقاسم الخويى (١٣١٧-١٤١٣ق) ، بيروت، دارالزهراء للطباعه والنشر والتوزيع، ط الثالثه ١٤٠٣ق/ ١٩٨٣م.
٤٤١. معجم لغه الفقهاء، محمد رواس قلعه جى، بيروت، دارالنفائس، ط الأولى ١٤١٦ق.

٤٤٢. معجم مقاييس اللغة، احمد بن ذكريان فارس ابى الحسين (م٣٩٥ق) ، تحقيق و ضبط عبدالسلام محمد هارون، ايران، مركز نشر- مكتب الاعلام الاسلامى ١٤٠٤ق.

٤٤٣. معرفه علوم الحديث، محمد بن عبدالله الحاكم النيسابورى ابى عبدالله، شرح و مراجعه سعيد محمد اللحام، بيروت، دارالمكتبه الهلال، ط الاولى ١٤٠٩ق/١٩٨٩م.

٤٤٤. المعيار و الموازنه فى فضائل الامام امير المؤمنين على بن ابى طالب (صلوات الله عليه) و بيان أفضيلته على جميع العالمين بعد الانبياء والمرسلين، محمد بن عبدالله المعتزلى ابو جعفر الاسكافى (م٢٤٠ق) ، تحقيق محمد باقر المحمودى بيروت، مؤسسه فؤاد بعينو للتجليد للتجليد، ط الاولى ١٤٠٢ق/١٩٨١م.

٤٤٥. المغنى فى ابواب التوحيد و العدل (جزء السادس عشر اعجاز القرآن) ، عبد الجبار الاسد آبادى ابى الحسن القاضى (م٤١٥ق) ، مقايسه نسخه ها امين الحولى، امارات، مطبعه دارالكتب، ط الاولى ١٣٨٠ق/١٩٦٠م (رحلى).

٤٤٦. مفاتيح الاسرار و مصابيح الابرار (تفسير الشهرستانى) ، محمد بن عبدالكريم الشهرستانى (٤٧٩-٥٤٨ق) ، تحقيق و تعليق محمد على آذر شب، طهران، مركز البحوث والدراسات للتراث المخطوط، ط الاولى ١٤٢٩ق/١٣٨٦ش.

٤٤٧. مفاخر اسلام، على دوانى، تهران، انتشارات مركز اسناد انقلاب اسلامى، چاپ دوم با تجديد نظر و اضافات ١٣٧٨ش.

٤٤٨. مفاهيم القرآن (يبحث عن العدل و الامامه و حقوق اهل البيت) ، جعفر السبحانى، قم، مؤسسه الامام الصادق (ع) ، ط الاولى ١٤٢٠ق.

٤٤٩. المفردات فى غرائب القرآن، حسين بن محمد، المعروف بالراغب الاصفهانى (م٥٠٢ق) ، ضبط هيثم طعيمى، بيروت، داراحياء التراث العربى، ط الاولى ١٤٢٨ق/٢٠٠٨م.

٤٥٠. مقاتل الطالبين، على بن الحسين بن محمد بن احمد بن الهيثم بن عبدالرحمن بن مروان ابوالفرج (٢٨٤-٣٥٦ق) ، مقدمه و اشرف كاظم المظفر، قم، نجف، مؤسسه دارالكتاب للطباعه و النشر ١٣٨٥ق/١٩٦٥م.

٤٥١. مقالات الإسلاميين وإختلاف المصلين، على بن اسماعيل ابى الحسن الأشعري (م ٣٣٠ق)، تحقيق محمد محيى الدين عبد الحميد، بيروت، المكتبة العصريه للطباعه والنشر، ط الأولى ١٤١٩ق/١٩٩٩م.
٤٥٢. المقالات والفرق، سعد بن عبدالله ابى خلف الأشعري القمي (م ٣١٠ق)، تصحيح و مقدمه و تعليق محمد جواد مشكور، طهران، مطبعه حيدري ١٩٦٤م.
٤٥٣. مقاله التشبيه و موقف اهل السنه منها، جابر بن ادريس بن على امير، رياض، مكتبه الأضواء السلف، ط الأولى ١٤٢٢ق/٢٠٠٢م.
٤٥٤. مقدمه مرءاه العقول فى شرح اخبار آل الرسول، السيد مرتضى العسكري العلامه، تهران، دارالكتب الاسلاميه (آخوندى)، چاپ سوم ١٣٧٢ش.
٤٥٥. مكاتيب الرسول (ص)، على بن الحسين على الأحمدي الميانجي (معاصر)، قم، دار الحديث، ط الأولى ١٤١٩ق.
٤٥٦. الملل و النحل، محمد بن عبدالكريم الشهرستاني (٤٧٩ - ٥٤٨هـ-)، تحقيق محمد سيد گيلاني، بيروت، دارالمعرفه ١٣٨٧ق/١٩٩٧م.
٤٥٧. من حياه الخليفه عمر بن الخطاب، احمد البكري عبدالرحمن (معاصر)، بيروت، الإرشاد (بي تا).
٤٥٨. من لا يحضره الفقيه، محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمي ابى جعفر (م ٣٨١ق)، تصحيح و تعليق على اكبر الغفاري، قم، مؤسسه النشر الاسلامي التابعه لجماعه المدرسين، ط الثانيه ١٤٠٣ق.
٤٥٩. منار الهدى فى النصّ على إمامه الائمه الاثنى عشر (عليهم السلام)، على البحراني العلامه (١٣١٩هـ به شهادت رسيده)، تنقيح و تحقيق و تعليق السيد عبدالزّهراء الخطيب، بيروت، دارالمنتظر، ط الاولى ١٤٠٥ق/١٩٨٥م.
٤٦٠. مناقب آل ابى طالب (عليهم السلام)، محمد بن على بن شهر آشوب المازندراني ابو جعفر (م ٥٨٨ق)، تحقيق و فهرست يوسف البقاعى، بيروت، دارلاضواء ١٤١٢ق/١٩٩١م.

٤٦١. مناقب الامام امير المؤمنين على بن ابي طالب (ع) ، محمد بن سليمان الكوفي القاضى (من اعلام القرن الثالث) ، تحقيق محمد باقر المحمودى، قم، مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، طالأولى ١٤١٢ق.
٤٦٢. مناقب الامام على بن ابي طالب (ع) ، على بن محمد الشافعى الشهير بابن المغازلى الفقيه ابي الحسن (٤٨٣ق) ، بيروت، دارالاضواء، ط الثانية مزيده و منقحه ١٤١٢ق/١٩٩٢م.
٤٦٣. مناهج العرفان فى علوم القرآن (طبق ما قرره مجلس الازهر الالى فى دراسه تخصص الكليات الازهرية) ، محمد عبدالعظيم الزرقانى (مدرس علوم القرآن و علوم الحديث) ، القاهره، داراحياء الكتب العربيه (بى تا) .
٤٦٤. مناهل العرفان فى علوم القرآن، محمد عبدالعظيم الزرقانى (م ١٩٤٨م) ، تحقيق احمد طعمه حلى، بيروت، دارالمعرفه، ط الثانية ١٤٢٢ق/٢٠٠١م.
٤٦٥. المنتظم فى تاريخ الملوك والامم، عبدالرحمن بن الجوزى الحنبلى (م ٥٩٧ق) ، دراسه و تحقيق محمد عبدالقادر عطا - مصطفى عبدالقادر، مراجعه و تصحيح زر زور، بيروت، دارالكتب العلميه، طالأولى ١٤١٢ق/١٩٩٢م.
٤٦٦. منتقد المنافع فى شرح المختصر النافع، المولى حبيب الله بن على مدد الشريف الكاشانى (١٢٦٢-١٣٤٠ق) الطهاره، الاعداد و التحقيق مركز العلوم و الثقافه الاسلاميه، قم، الاحياء التراث الاسلامى، قم، بوستان كتاب، ج اول ١٤٣٠ق / ١٣٨٨ش.
٤٦٧. منتقى الجمان فى الاحاديث الصحاح والحسان، جمال الدين الحسن بن زين الدين الشهيد الثانى (م ١٠١١ق) ، تعليق و تصحيح على اكبر الغفارى، قم، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين، ١٤٠٧ق - ١٣٦٥ش.
٤٦٨. منتهى الامال فى شرح حديث إنما الاعمال، جلال الدين السيوطى عبد الرحمن (٨٤٩-٩١١ق) ، دراسه و تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، ط الأولى ١٤٠٦ق/١٩٨٦م. همان، بيروت، دار الفكر، ١٤١٥ق/١٩٩٥م.
٤٦٩. منتهى المقال فى احوال الرجال، محمد بن اسماعيل المازندراني ابو على الحائرى (م ٢١٦ق) ، تحقيق و نشر مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، قم، ط الأولى ١٤١٦ق.

٤٧٠. منع تدوين الحديث أسباباً و نتائج، على الشهرستاني، بيروت، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، ط الاولى ١٤١٨ق/١٩٩٧م.
٤٧١. منهاج السيئه التوبه في نقض كلام الشيعة والقديره، احمد بن عبدالحليم بن تيميه الحزاني الدمشقي الحنبلي (م٧٢٧ق)، خرج أحاديثه وآيته وحواشيه عبدالله محمود محمدعمر، بيروت، منشورات محمدعلي بيضون دارالكتب العلميه، طالأولى ١٤٢٠ق/١٩٩٩م. همان، بيروت، المكتبه العلميه (بي تا). همان، تحقيق محمد رشاد سالم، (بي جا)، مؤسسه قرطبه، ط الأولى ١٤٠٦ق/١٩٨٦م.
٤٧٢. منهاج الكرامه في الإمامه، الحسن بن يوسف المطهر الحلّي جمال الدين مشهور بعلامه الحلّي (٦٤٨-٧٢٦ق)، مقدمه و تعليق الميرزا ولي الله الاشراقي السرابي، تبريز، چاپ شفق المكتبه الصابري، ١٣٨٠ق. همان، تحقيق عبدالرحيم مبارك، قم، مؤسسه [پژوهش های عاشورا، ط الأولى (بي تا).
٤٧٣. الموافقات في اصول الشريعه، ابراهيم بن موسى اللخمي الغرناطي المالكي ابي اسحق الشاطبي (م٧٩٠ق)، بيروت، دارالمعرفه (بي تا).
٤٧٤. المواقف في علم الكلام، عبدالرحمن بن احمد الإيجي القاضي، بيروت، عالم الكتب (بي تا).
٤٧٥. موسوعه الاحاديث و الآثارالضعيفه والموضوعه، على حسن على الحلبي و. . ، الرياض، مكتبه المعارف النشر و التوزيع، ط الاولى ١٤١٩ق/١٩٩٩م.
٤٧٦. موسوعه العتبات المقدسه ١(مدخل)، جعفر الخليلي، بيروت، مؤسسه الاعلمي، ط الثانيه ١٤٠٧ق/١٩٨٧م.
٤٧٧. الموسوعه القرآنيه- ابراهيم الايباري، جمع وتصنيف -، (بي جا)، مؤسسه سجل العرب باشراف ابراهيم عبده، ١٤٠٥ق/١٩٨٤م.
٤٧٨. الموسوعه الوهابيه والشيعة الإماميه، محمد سوقى الحداد، بيروت، الغدير للطباعه والنشر والتوزيع، ط الأولى ١٤١٨ق/١٩٩٨م.

٤٧٩. الموضوعات، عبدالرحمن بن علي بن محمد بن علي بن الجوزي القرشي عبدالرحمن ابى الحسن (٥١٠-٥٩٧ق)، تحقيق عبد الرحمن محمد عثمان، مدينه، محمد عبد المحسن صاحب المكتبه السلفيه بالمدينه المنوره، ط الأولى ١٣٨٦ق. همان، بيروت، دار الفكر، ط الثانيه ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.

٤٨٠. موطأ الإمام مالك، ابن مالك، روايه يحيى بن يحيى الليثي، اعداد احمد راتب عرموش، بيروت، دار النفائس، ط الحاديه عشر ١٤١٠ق/١٩٩٠م.

٤٨١. ميزان الاعتدال، محمد بن احمد بن عثمان الذهبي شمس الدين (٧٤٨ق)، تحقيق علي محمد البجاوي، بيروت، دار المعرفه، ط الأولى ١٣٨٢ق. همان، دارالفكر (بى تا).

٤٨٢. الميزان فى تفسير القرآن، السيد محمد حسين الطباطبائي، طهران، دارالكتب الإسلاميه، ط الثانيه ١٣٩٤ق.

٤٨٣. الميزان فى تفسير القرآن، محمد حسين الطباطبائي (١٢٨١-١٣٦٠ق)، بيروت، مؤسسه الأعلمی، ط الأولى ١٣٩٣ق/١٩٧٣م. ترجمه تفسير الميزان، ترجمه سيد محمد باقر موسى همداني، قم، انتشارات اسلامى وابسته بجامعه مدرسين ١٣٦٣ش.

٤٨٤. نسيم الرياض فى شرح الشفا القاضى عياض، احمد شهاب الدين الخفاجى المصرى، و بهامشه شرح الشفا لعلی القارى، بيروت، دارالفكر (بى تا).

٤٨٥. النشاء التشيع، السيد طالب الخراساني (معاصر)، قم، انتشارات شريف الرضى (بى تا).

٤٨٦. نشأه التشيع و الشيعه، السيد محمد باقر الصدر، تحقيق عبدالجبار شراره، ايران، مركز الغدير للدراسات الاسلاميه، ط الاولى ١٤١٤ق.

٤٨٧. النص والاجتهاد، السيد عبدالحسين شرف الدين الموسوى (١٢٩٠-١٣٧٧ق)، بيروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ط رابعه ١٣٨٦ق/١٩٦٦م.

٤٨٨. نظام الحكم فى الشريعه و التاريخ الاسلامى - الكتاب الاول الحياه الدستوريه - ظافر القاسمى، بيروت، دارالنفائس، ط الخامسه ١٤٠٥ق/١٩٨٥م.

٤٨٩. نظرات الخالده، حامد حنفى داود، تحقيق السيد مرتضى الرضوى، قاهره، مطبوعات النجاح، ط الاولى ١٣٩٩ق.

٤٩٠. نظريه الامامه لدى الشيعه الاثني عشرية (تحليل فلسفي للعقيده) ، احمد محمود، بيروت، دارالنهضة العربيه ١٤١١ق/١٩٩١م.
٤٩١. النَّظريه السياسيه المعاصره للشَّيعه الاماميه الاثني عشرية (دراسه تحليليه نقديه) عمان اردن، محمدعبدالكريم عتيوم، دارالبشر، ط الاولى ١٤٠٩ق/١٩٨٨م.
٤٩٢. نظريه عداله الصَّحابه والمرجعيه السياسيه فى الاسلام، احمدحسين يعقوب (معاصر) ، قم، مؤسسه انصاريان، ط الاولى (بى تا) .
٤٩٣. نظم دررالسمطين، جمال الدين محمد بن يوسف بن الحسن محمد الزرندي الحنفي (م ٧٥٠ق) ، ايران، مطبعه من مخطوطات مكتبه الامام اميرالمؤمنين (عامه) ، ط الاولى ١٣٧٧ق.
٤٩٤. نفحات الازهار فى خلاصه عبقات الانوار، السيد على الحسينى الميلانى، قم، مهر، ط الأولى ١٤١٤ق.
٤٩٥. نقد الرجال، السيد مصطفى بن الحسين الحسينى التفرشى (من اعلام القرن الحادى عشر) ، تحقيق و نشر مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لاحياء التراث، قم، ط الاولى ١٤١٨ق.
٤٩٦. نقض الوشيعهأو الشَّيعه بين الحقائق و الأوهام، السيد محسن أمين العاملى، بيروت، مؤسسه الاعلمى، ط الرابعه المحققه، فيها زيادات والاضافات المهمه، ١٤٠٣ق/١٩٩٨م.
٤٩٧. نهايه الدرايه، السيد حسن الصّدر العاملى الكاظمى (١٢٧٢-١٣٥٤ق) ، تحقيق ماجد الغرباوى (بى جا) ، المشعر (بى تا) .
٤٩٨. النهايه فى غريب الحديث و الأثر، المبارك بن محمد الشيبانى الجزرى ابن أثير (٥٤٤-٦٠٦ق) ، تحقيق طاهر احمد الزاوى - محمود محمد الطناحى، بيروت، المكتبه العلميه (بى تا) .
٤٩٩. النهايه فى مجرد الفقه و الفتاوى، محمدبن الحسن الطوسى (ابى جعفر معروف بالشيخ الطوسى) (٣٨٠-٤٦٠ق) ، بقلم آقا بزرگ طهرانى، قم، قدس محمدى (بى تا) .
٥٠٠. نهج الحق و كشف الصدق، الحسن بن يوسف المطهر الحلى جمال الدين مشهور بعلامه الحلى (٦٤٨-٧٢٦ق) ، تعليقه عين الله الحسنى الارموى و مقدمه السيد رضا الصدر، قم، منشورات دارالهجره، ط پنجم ١٤٢١ق/١٣٧٩ش.

٥٠١. الوافي (كتاب الوافي)، محمد بن المرتضى المدعو المولى محسن الفيض الكاشاني (م ١٠٩١ق)، اصفهان، مكتبة الامام أمير المؤمنين علي (ع)، ط الاولى ١٤١٢ق / ١٣٧٠ش.
٥٠٢. الوجيزه في علم الرجال، عبدالله السيزالي الحاج (ترتيب دهنده)، بيروت، مؤسسه الأعلمی، ط الأولى ١٤١٥ق.
٥٠٣. الوسائل إلى معرفه الأوائل، جلال الدين السيوطی عبد الرحمن (٨٤٩-٩١١ق)، تحقيق ابراهيم العدوی - علی محمد عمر، قاهره، مكتبه الخانجي (بی تا).
٥٠٤. الوشيعه في نقد عقائد الشيعه، موسى جارالله (١٢٩٥-١٣٦٩ق)، (بی جا)، مطبعه الكيلاني (بی تا).
٥٠٥. وعاظ السلاطين، علی الوردی، كليه الآداب والعلوم بغداد (بی تا) (بی نا).
٥٠٦. وقعه صفین، نصر بن مزاحم (م ٢١٢ق)، تحقيق و شرح عبدالسلام محمد هارون، قم، منشورات مكتبه آيه الله مرعشى نجفی ١٤٠٣ق از روى نسخه المؤسسه العربيه الحديه قاهره، ط الثانيه ١٣٨٢ق.
٥٠٧. الوهابيون خوارج أوسنّه، نجاح الطايبي، بيروت، دار الميزان، ط الأولى ١٤٢٢ق/ ٢٠٠٥م.
٥٠٨. هدى السارى مقدمه فتح البارى، احمد بن على بن حجر العسقلاني شهاب الدين الشافعي (٧٧٣-٨٥٢ق)، و طبعه جديده و مصححه عبدالعزيز بن باز - محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دارالكتب العلميه، ط الاولى ١٤١٠ق / ١٩٨٩م.
٥٠٩. هديه العارفين اسماء المؤلفين و آثار المصنفين، اسماعيل باشا البغدادي (م ١٣٣٩ق)، بيروت، دار احياء التراث العربى (بی تا).
٥١٠. هويه التشيع، احمد الوائلى، بيروت، مؤسسه اهل البيت (عليهم السلام)، ط الثانيه، فريده و منقحه ١٤١١ق / ١٩٨١م. همان، بيروت، دار الأضواء، ط الثالثه ١٤١٤ق / ١٩٩٤م.
٥١١. ينابيع المودّه، سليمان بن ابراهيم القندوزى (١٢٢٠-١٢٩٤ق)، مقدمه السيد محمد مهدي - السيد حسن الخراساني، نجف، منشورات المكتبه الحيدريه، ط السابعه ١٣٨٤ق / ١٩٦٥.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

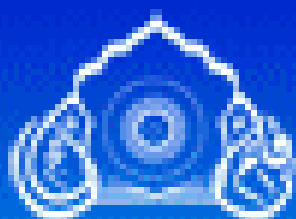
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

